روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری

[illegible]

جلد ۸

[illegible]

به کوشش و تصحیح:

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۸ صفحه : ۹

[ادامه سوره انعام]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۷]

[اشاره]

وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا إِلَيهِمُ المَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ المَوتى وَ حَشَرنا عَلَيهِم كُلَّ شَيءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤمِنُوا إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم يَجهَلُونَ (۱۱۱) وَ كَذلِكَ جَعَلنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الإِنسِ وَ الجِنِّ يُوحِي بَعضُهُم إِلى بَعضٍ زُخرُفَ القَولِ غُرُوراً وَ لَو شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرهُم وَ ما يَفتَرُونَ (۱۱۲) وَ لِتَصغى إِلَيهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَ لِيَرضَوهُ وَ لِيَقتَرِفُوا ما هُم مُقتَرِفُونَ (۱۱۳) أَ فَغَيرَ اللّهِ أَبتَغِي حَكَماً وَ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيكُمُ الكِتابَ مُفَصَّلاً وَ الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَعلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِن رَبِّكَ بِالحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ المُمتَرِينَ (۱۱۴) وَ تَمَّت كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدقاً وَ عَدلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۱۱۵)

وَ إِن تُطِع أَكثَرَ مَن فِي الأَرضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِن هُم إِلاّ يَخرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدِينَ (۱۱۷)

[ترجمه]

و اگر كه ما بفرستادی«۱» زی«۲» ايشان فرشتگان را و سخن گويند با ايشان مردگان و برانگيزيم«۳» برای ايشان هر جيزی ميانجيان«۴» نبودند بگروند مگر آنچه خواهد خدا و ليكن«۵» بيشتر ايشان نمی‌دانند.

و همچنين بكرديم هر پيغامبری را دشمن، ديوان«۶» آدميان و پريان. اشارت می‌كند«۷» بهر ايشان ز بهر بعضی آرايش گفتار را«۸» به فرفتن«۹» و اگر خواستی پروردگار تو نكردی آن را، بگزارشان«۱۰» و آنچه دروغ می‌بافند.

---

(۱). مج، وز، لت: اگر ما فرو فرستيم، آج، لب: اگر آنستی كه ما فرو فرستيم.

(۲). آج، لب: سوی، آف: بسوی.

(۳). آج، لب: گرد آوريم، مج، وز، لت: جمع كنيم.

(۴). مج، وز، آج، لب، لت: معاينه. [.....]

(۵). اساس: جز، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۶). اساس، مج، بم، آف و، كه زائد می‌نمود.

(۷). مج، وز، لت: می‌فكنند، آج، لب: وحی می‌فرستد.

(۸). مج، وز، لت: نگاشته سخن.

(۹). اساس: بنفرفتن، با توجّه به مج تصحيح شد.

(۱۰). مج. وز. لت: رها كن ايشان را.

صفحه : ۲

تا ميل كنند زن او دلهای آنان كه نگرويدند بدان جهان«۱» و تا پسندند و تا بكنند آنچه خواهند كردن«۲».

جز خدای بجويم حكم كننده«۳» و اوست آن كه بفرستاد زی شما كتاب پيدا كرده«۴» و آنان كه بداديم ايشان را كتاب، می‌دانند بدرستی كه«۵» فرستاده است از پروردگار براستی«۶»، پس مباش از گمان مندان«۷».

و تمام شد سخن پروردگار براستی و درستی«۸»، نيست گرداننده مر سخنان او را و او شنوا و داناست.

و اگر فرمان بری بيشتر«۹» آن كه در زمين‌اند گمراه كنند از راه خدای، پس روی نمی‌كنند مگر گمان را. [و نيستند]«۱۰» ايشان مگر كه دروغ می‌گويند.

كه پروردگار تو اوست داناتر بدان كه گمراه شدند«۱۱» از راه او و او داناست«۱۲» به راه يابندگان«۱۳».

وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا، عبد اللّه بن عبّاس گفت: آيت در شأن آن جماعت كفّار

---

(۱). مج، وز، لت: به سرای باز پسين.

(۲). عبارت اخير در اساس مغشوش بود، از مج آورده شد.

(۳). مج، وز، لت: حاكمی.

(۴). مج، وز، لت، آج، لب: قرآن را جدا كرده.

(۵). مج، وز، لت آن.

(۶). وز، لت: بدرستی.

(۷). مج، وز، لت: از جمله شك كنندگان.

(۸). مج، وز، لت: و انصاف. [.....]

(۹). مج، لت: بيشترينه.

(۱۰). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۱۱). مج، وز: گمره شود.

(۱۲). مج، وز، آج، لب، لت: داناتر است.

(۱۳). مج، وز، لت: به راه يافتگان، به راه راست يافتگان.

صفحه : ۳

آمد كه خدای تعالی دانست كه ايشان ايمان نيارند [۱۰۴- پ]

و بر كفر اصرار كنند تا به مردن. إبن جريج گفت: آيت در آنان آمد كه ايشان اقتراح كردند و آيات خواستند از رسول- عليه السلام- و سوگند خوردند، كه اگر آيتی به ايشان آيد و معجزه‌ای از آن مقترحات ايشان ايمان آرند، خدای تعالی رد كرد بر ايشان و بيان كرد رسول را كه دروغ می‌گويند چه اگر«۱» فرشتگان را از آسمان به زمين فرستيم به ايشان و مردگان را به ايشان به سخن آريم«۲» و زنده كنيم بر ايشان از هر جنسی جماعتی را تا معاينه ببينند كه ايمان نيارند. مگر آن كه من خواهم كه ايشان را قهر كنم بر ايمان و ايشان از رسول اينكه آيات اقتراح كردند، فی قوله أو تَأتِیَ بِاللّهِ وَ المَلائِكَةِ قَبِيلًا«۳» لَو لا- أُنزِلَ عَلَيهِ مَلَكٌ«۴» وَ كَلَّمَهُمُ المَوتی، كنايت است از احيای موتی، و لكن در اينكه فايده ديگر است«۶» كه«۷» اگر احيا گفتی آن فايده نبودی و آن آن است كه با آن كه زنده شوند گواهی دهند بر صدق او تا ما را آيتی ديگر باشد. پس در ضمن كَلَّمَهُمُ اينكه مزيّت هست و در احيا فايده سخن گفتن و گواهی دادن نيست و روا باشد كه مراد آن بود«۸» كه مردگان با ما سخن گويند در آن حال كه مرده باشند و در ايشان حيات نبود چه اينكه نوعی باشد از معجز خارق عادت و بر [اينكه]«۹» قول آيت بر ظاهر خود باشد وَ حَشَرنا عَلَيهِم كُلَّ شَیءٍ قُبُلًا، حشر در لغت جمع باشد و در قرآن كنايت است از بعث و نشور و زنده كردن خلقان بجمع«۱۰» جمله را يا قومی

---

(۱). مج، وز، آج، لب، مل، لت ما.

(۲). آج، لب: در سخن آريم.

(۳). سوره اسراء (۱۷) آيه ۹۲.

(۴). سوره انعام (۶) آيه ۸.

(۵). آج، لب: همچو عیسی.

(۶). مج، وز، بم، مل، آف، لت: هست.

(۷). مج، وز: یکی.

(۸). اساس: نبود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس، آن: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۱۰). مج، وز، مل، لت یا .

صفحه : ۴

بسیار مجتمع را. گفت: اگر چنان که ایشان خواستند از هر جنسی و صنفی جماعتی بسیار را زنده کنیم. وَ ما کانُوا لِيُؤمِنُوا، هم ایمان نیارند.

إبن عامر و نافع و ابو جعفر خواندند: قبلا به کسر «قاف» و فتح «با» و باقی قرّاء به ضمّ «قاف» و «با». ابو زید گفت: معنی آن است که مقابلهٔ، روی با روی و معاینه، یقال: لقیت فلانا قبلا و قبلا و قبلا ای مقابلهٔ و مواجههٔ، همه به یک معنی باشد و اینکه قول شامل«۱» است هر دو قراءت را. و ابو عبیده گفت: قبلا ای مقابلهٔ و معاینهٔ، بر قراءت إبن عامر و نافع. فامّا بر قراءت باقی قرّاء که به ضم خوانند«۲» گفت سه قول گفته‌اند: یکی آن است که عبد اللّه عبّاس و قتاده و إبن زید گفتند معنی آن است که مقابله [به]«۳» معنی قراءت اوّل«۴». قول دوم مجاهد گفت معنی آن است که گروه گروه و جماعت [جماعت]«۵». بر اینکه قول جمع قبیل باشد و قبیل جمع قبیله، کسفینه و سفین [و سفن]«۶» جمع جمع باشد قول سیّم«۷» فرّاء گفت: معنی قبیل کفیل و پایندان باشد و قبل جمع او باشد کرغیف و رغف، لقوله تعالی: أَو تَأتِيَ بِاللّهِ وَ المَلائِكَةِ قَبِيلًا، ای کفیلا ضامنا. ابو علی فارسی گفت:

اینکه وجه ضعیف است، برای آن که چون به حشر و احیا ایمان نیارند که معجزی باهر باشد، به کفالت و ضمان که معجز خارق عادت نباشد هم ایمان نیارند و اینکه بس طعنی نیست برای آن که روا باشد که معجز حشر باشد و کفالت بر سری بیانی دگر باشد چنان که شرح دادیم فی قوله تعالی: وَ كَلَّمَهُمُ المَوتى، [۱۰۵/ ر]

و قوله: ما كانُوا لِيُؤمِنُوا، اینکه «لام» مؤکّد نفی است تا قطع طمع رسول- علیه السلام- کند از ایمان ایشان، چنان که یکی از ما گوید: ما کنت لافعل کذا، من از آن«۸» نباشم که اینکه کنم، و قوله: إِلّا أَن يَشاءَ اللّهُ الّا آن که خدای خواهد. حسن بصری گفت: الّا که خدای خواهد که ایشان را بر ایمان جبر کند به آن که ایشان را از

---

(۱). مج: متأمّل.

(۲). مج، وز، مل، آف، لت: خواندند. (۶- ۵- ۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۴). آن باشد.

(۷). مج، وز: سه‌ام، مل، آف: سیوم.

(۸). مل: از آنان.

صفحه : ۵

اضداد ایمان منع کند تا از ایشان جز ایمان در وجود نیاید. ابو علی گفت: الّا اگر خدای خواهد که ایشان را به قهر و الجابر ایمان دارد به آن که علم ضروری در ایشان آفریند، و معنی متقارب است و اگر چه وجه مختلف است. و فایده استثناء آن است که چون خدای تعالی ایمان از ایشان نفی کرد نفی«۱» بلیغ با وجود اینکه همه آیات با هره دانست که بهری مردمان ضعیف بصیرت بی علم را گمان آید«۲» که ایشان در اینکه اصرار به عجز خدای می‌کنند گفت: إِلّا أَن يَشاءَ اللّهُ دگر«۳» اگر خدای خواهد که ایشان را

جبر کند«۴» بر ایمان تا کس«۵» آن گمان نبرد«۶» و لا بدّ است اینکه مشیّت را حمل کردن بر مشیّت«۷» جبر و اکراه و الّا خدای تعالی مرید است ایمان ایشان را بر وجه اختیار برای ادلّه‌ای که گفتیم و اینکه آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای مرید است به اراده محدث برای آن که استثناء دلیل اینکه می‌کند، نبینی که چون کسی گوید: لا افعل ذلك الا ان تفعل«۸»، من اینکه کار نکنم تا تو نکنی به هر حال آنچه موقوف باشد بر محدث قدیم نتواند بودن، پس ایمان ایشان نیست و در وجود موقوف است بر ارادت خدای اگر در وجود آید به اراده او باشد چگونه توان گفتن که اراده قدیم باشد و ایمان ایشان محدث، نبینی که محال بودی اگر گفتی ایشان ایمان نیارند الّا آنگه که خدای عالم باشد یا قادر برای آن که اینکه دو صفت خدای را«۹» متجدّد«۱۰» نیست. پس آیت دلیل بطلان مذهب هر دو قوم می‌کند آن که مریدی ذاتی گوید یا به اراده قدیم چنان که بیان کردیم، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ، و لکن بیشتر ایشان جاهل‌اند یعنی جاهل‌اند به آن

---

(۱). مج، وز: یعنی.

(۲). اساس، آن: که آن آید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مج، وز، مل: مگر.

(۴). مج، وز، آف: خبر کند.

(۵). آج، لب: هر کس.

(۶). آف: برد.

(۷). مل به. [.....]

(۸). مج، وز: یفعل.

(۹). مل جلّ و عزّ.

(۱۰). اساس، بم، آف: متحد، با توجّه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۶

که اگر خدای تعالی به«۱» ایشان هر چه خواستند بکند هم ایمان نیارند بطوع. و در آیت دلیل است بر آن که اگر خدای تعالی دانستی که ایشان را آنچه خواستندی«۲» بدادندی«۳» ایمان آوردندی بکردندی«۴» تا ایمان آوردندی، و اینکه دلیل کند بر فساد قول آن کس که گوید: روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدای تعالی داند که اگر با کافر بکند کافر عند آن ایمان آرد و آنگه«۵» نکند، برای آن که اگر باشد واجب بود بر خدای تعالی که بکند تا کافر ایمان آرد و الّا مؤدّی بود با نقض غرض او و منافی حکمت باشد.

قوله: وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا، وجه تشبیه در «کذلك» محتمل است دو وجه را: یکی آن که چنان که دگر پیغامبران«۶» را دشمن بودند همچنین تو را دشمنان«۷» باشند و وجهی«۸» دیگر آن که چنان که تمکین و تخلیه کردیم دشمنان پیغامبران«۹» را همچنین دشمنان تو را تخلیه کنیم«۱۰» و تمکین و منع نکنیم ایشان را بقهر و جبر.

امّا «جعل» را در آیت در تفسیر او چهار وجه گفته‌اند: یکی حکم و تسمیه. ما حکم کردیم به آن که ایشان دشمن‌اند و ایشان را دشمن نام نهادیم و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمّی باشد و اثر نکند در تغییر آن بل تعلّق او به آن علی ما هو به باشد.

و وجه دوم آن است که: به معنی تخلیه و تمکین است، و تخلیه و تمکین از شرایط تکلیف است چه اگر مکلّف ممکّن«۱۱» و مخلّی نباشد ملجأ و مضطرّ بود، و اینکه منافی تکلیف باشد و روا باشد وجهی دگر و آن آن است که: چون

---

(۱). مج، وز، مل: با.

(۲). مج، وز: خواستند.

(۳). وز، مل، آن: بدادی.

(۴). آج، لب: بکردی.

(۵). مج، وز: انکار، مل: آنگاه.

(۹- ۶). آج، لب، مل، آف، آن: پیغمبران.

(۷). آج، لب: دشمن.

(۸). مج، وز، آج، لب، مل: وجه.

(۱۰). آف، تخلیه کردیم.

(۱۱). مل: متمکّن.

صفحه : ۷

خدای تعالی بر رسول- علیه السلام- نعمتهای عظیم کرد که دشمنان، او را بر آن حسد کردند، شاید تا گوید: جَعَلنا، ما کردیم آن«۱» دشمن را برای آن که سبب عداوت و حسد ایشان آن نعمت باشد که او کرد. [۱۰۵- پ]

نبینی که یکی از ما چون بر یکی«۲» نعمتی کند او را از آن سبب دشمنان و حاسدان خیزند گوید:

جعلت لک«۳» اعداء و حسّادا، من تو را دشمنان و حاسدان پدید آوردم. و وجهی دگر اینکه گفتند که: ما تو را و پیغامبران«۴» را فرمودیم که کافران را دشمن گیرید و با ایشان معادات کنید چون چنین بود ایشان نیز معادات کردند. پس سبب دشمنی کافران از دشمنی پیغامبران«۵» بود ایشان را و آن دشمنی به امر خدای بود پس اینکه معنی از جهت او بوده باشد و اینکه نیز وجهی لطیف است و حق تعالی اینکه بر وجه تسلیه«۶» رسول- علیه السلام- گفت تا بداند«۷» که اینکه دشمن نه او را تنها بوده است پیش از او پیغامبران«۸» دیگر را دشمنان بودند. امّا شیاطین انس و جن گفتند مراد مرده انس و جن‌اند از جمله کافران، و اینکه قول قتاده و حسن و مجاهد است.

و قوله: عَدُوًّا، مفعول دوم جَعَلنا است و شیاطین، بدل اوست، و قوله: یُوحِی بَعضُهُم إِلی بَعضٍ، وحی، القاء کلامی«۹» خفی باشد و آن«۱۰» دعوت انس و وسوسه جنّ بود. و زُخرُفَ القَولِ سخن آراسته باشد، چنان که ما گوییم سخن بنگار.

و زخرف زینت باشد، و کلام مزخرف، ای مزیّن. و زخرف زر باشد همچنین، و غرورا، نصب او بر مصدر باشد از فعلی«۱۱» محذوف و شاید که مفعول له باشد.

آنگه«۱۲» گفت: اگر من خواستمی که نکنند بر سبیل قهر و اجبار نکردندی

---

(۱). مل: اینکه. [.....]

(۲). مج، وز، مل: کسی.

(۳). بم، آف: لکم.

(۴). آج، لب، بم، مل، آف: آن: پیغمبران.

(۸- ۵). آج، لب، بم، آف، آن: پیغمبران.

(۶). آج، لب: تسلّی.

(۷). آج، لب، مل: بدانند.

(۹). آج، لب، مل، آن: کلام.

(۱۰). مج، وز: اینکه.

(۱۱). آج، لب: فعل.

(۱۲). مل: آنگاه.

صفحه : ۸

و لکن نخواست، برای آن که اراده چنین منافی تکلیف باشد. آنگه گفت: فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُون، رها کن ایشان را به آن دروغ که می‌گویند، یعنی ایشان را به اختیار خود رها کن و بقهر منع مکن ایشان را که خدای تعالی ایشان را مکافات کند. و اینکه بر سبیل تهدید گفت ایشان را چنان که گفت: اعمَلُوا ما شِئتُم«۱» یُوحِی بَعضُهُم إِلی بَعضٍ، آن است که شیاطین یکدیگر ببینند، بهری بهری را بیاموزند آنچه خلق را به آن اغوا کنند.

وَ لِتَصغی، «صغو» میل باشد، یقال: صغی الیه اذا مال الیه یصغی صغوا و صغیت صغیّا بالیاء و الواو، و اصغیت الیه اذا استمعت الیه برای آن که گوش بجنباند به او و زبان ما آن است که گوش به او کرد، قال الشّاعر«۲»:

تری السّفیه به عن کلّ محکمهٔ زیغ و فیه الی التّشبیه اصغاء

و یقال اصغیت الإناء اذا املته، و منه

الحدیث: إنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم اصغی لها الإناء، ای للهرّهٔ، و قال انّها لیست بنجسهٔ انّها من الطّوّافین علیکم و الطّوافات،

رسول- علیه السلام- انای خود برای گربه بجنبانید تا آب باز خورد و گفت: او پلید نیست«۳» که او از جمله گردندگان است بر شما، و «لام» فی قوله: وَ لِتَصغی تعلّق دارد بقوله: یُوحِی، و معنی آیت آن است که: شیاطین جن و انس وحی و القا می‌کنند سخن آراسته را بر سبیل غرور تا دلهای کافران به«۴» ایشان میل کند و به آن از حق بجنبانند. وَ لِیَرضَوهُ وَ لِیَقتَرِفُوا ما هُم مُقتَرِفُون، و نیز تا بپسندند و نیز«۵» آنچه خواهند کردن بکنند، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و إبن زید و سدّی است و اینکه اولیتر است از آن که «جعلنا» به عامل کنند در او، برای آن که اینکه همه اضافت با خدای باید کردن، و اینکه به شیطان«۶» لا یقتر است از آن که به

---

(۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۲). مل شعر.

(۳). بم، آف: است.

(۴). مج، وز: با. [.....]

(۵). مج، وز تا.

(۶). آج، لب: اینکه شیطان را.

صفحه : ۹

خدای تعالی. و اگر تعلیق «لام» کنند به «جعلنا» «لام» لام غرض نباشد، «لام» عاقبت باشد، و اینکه قول زجّاج و ابو القاسم بلخی است، و قول اوّل اولیتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود می‌ماند، و جبّائی گفت: «لام» امر مغایبه است و معنی تهدید، چنان که: اعمَلُوا ما شِئتُم«۱»، و اینکه خطاست برای آن که آن «لام» جزم [۱۰۶- ر]

فعل کند، و اینکه جا فعل مجزوم نیست اگر «لام» امر بودی، و «لتصغ» بایستی، و کنایه فی قوله: وَ لِیَرضَوهُ، راجع است با زخرف

القول، و القرف الكسب، و الاقتراف الاكتساب، و القرف القشر، و القرف القذف، يقال: قرفه بكذا اذا رماه به و طعنه به. و اصل او از قرف قشر است، و اقترف الكذب اى افتراه«۲»، قال الشّاعر«۳»:

اعيا اقتراف الكذب المقروف تقوى التّقى و عفّة العفيف

قوله: أ فغير اللّه ابتغى حكماً، خدای تعالی فرمود رسولش را که: بگو اینکه کافران را که جز خدای حاکمی طلب خواهم کردن! بر لفظ استفهام و معنی انکار. و «غیر»، منصوب است بر فعلی محذوف که اینکه فعل ظاهر، او را تعبیر«۴» می‌کند، و التّقدیر: ابتغی غیر اللّه ابتغی حکماً، و برای اینکه«۵» فعل را تأخیر کرد که استفهام صدر کلام باشد، و حکم و حاکم یکی باشد، و گفته‌اند: حکم از حاکم بلیغتر است، و گفته‌اند: حکم آن باشد که حکم جز به حق نکند«۶» و حاکم حکم هم به حق کند و هم به ناحق، و معنی آیت تقریع و ملامت ایشان است بر آن که توقّع کردند که رسول با ایشان بسازد بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد.

وَ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ «واو» حال است، و او آن خداست که کتاب بر شما«۷» فرو فرستاد به تفصیل، و کتاب را وصف کرد به آن که مفصّل است یعنی مبیّن و مشروح، در او اشتباه و التباس نیست، چنان که گفت:

---

(۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۲). مج، وز: اقتراه.

(۳). مج، وز، مل شعر.

(۴). مج، وز، مل، لت: تفسیر.

(۵). مج، وز، مل: آن.

(۶). اساس، آج، لب: نکنند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). اساس، آج، لب، بم، آف: تو، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۰

كِتابٌ فُصِّلَت آياتُهُ«۱»، و بروجه الغاز و تعمیه نیست و در او معانی مفصّل است و دلایل ملخّص، و نصب او بر حال است از مفعول. و گفته‌اند: معنی آن است که در او فصل و فرع است بین الصّادق و الکاذب، و گفته‌اند: در او فصل است میان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و هدی و ضلال، اینکه قول حسن بصری است.

وَ الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ و آنان که ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان می‌دانند که اینکه کتاب قرآن منزل است که از خدای تعالی، و خدای تعالی آن را فرستاده است به حق، و اینکه را بر عموم حمل نشاید کردن براه آن که بیشتر اهل کتاب اینکه نمی‌دانند، اینکه مخصوص باشد به أحبار و علمای ایشان که دانند و عالم باشند به توریت و انجیل و ذکر رسول ما- علیه السّلام- آن جا خوانده و دیده باشند، و إبن عامر و حفص خواندند: «منزّل» به تشدید «زا» من التّنزیل، و باقی قرّاء «منزل» به تخفیف من الانزال، و معنی متقارب باشد. و قوله: بِالحَقِّ در او دو قول گفتند: یکی آن که آنچه در اوست حق و صدق است، و یکی آن که: (انزله بالدلالة و البرهان).

اگر می گویند: چگونه روا باشد که کافران را وصف کند [به آن]«۲» که ایشان حق می‌دانند، و آن که حق داند مؤمن باشد، و احباط«۳» نگوی«۴» تا توانی«۵» گفتن که پس از علم مرتد شود«۶»، گوییم از اینکه چند جواب است:

یکی آن که مخصوص است به آنان که در مستقبل ایّام ایمان آوردند و اگر چه در آن حال مؤمن نبودند، [در آن وقت عالم بودند]«۷» به قرآن و آن که از نزدیک خداست، و لکن اینکه مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارت است از مجموع علومی که تا

مجتمع نبود ایمانش نخوانند از علم به حدوث اجسام و آن که آن را محدثی

---

(۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۳.

(۲). اساس، آج، لب: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). اساس، آج، لب، آف، آن: احتیاط، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مل: بگوی ۵. توانی/ توانید. [.....]

(۶). مج، وز، مل، لت: شوند.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۱

هست حاصل بر صفات کمال، و آنچه بر او چه روا باشد و چه روا نباشد، و علم به نبوّت و امامت و علم به ثواب و عقاب، و اینکه در اوقات بسیار حاصل آید.

جواب دوم آن است که: اینکه دانند و لکن نه بر وجهی که مستحقّ ثواب باشند بر آن، برای آن که نظر ایشان در دلیل نه از وجه وجوب نظر بوده باشد، بل برای وجهی دیگر نظر کرده باشند، پس ایشان را علم حاصل آید و لکن بر آن مستحقّ ثواب نباشند«۱».

جواب دیگر آن است که: محتمل باشد که معنی اینکه بود که ایشان [۱۰۶- پ]

بنزدیک خود و در ظنّ و اعتقاد خود عالم باشند برای آن که چون اعتقاد و صحّت توریت دارند و در آن جا ذکر رسول باشد و ایشان اعتقاد کرده باشند که هر چه در آن جاست حق است، و لکن نه از دلیل دانند، ایشان بنزدیک خود عالم باشند به آن که قرآن منزّل است به حق.

و جواب چهارم از اینکه آن است که: مراد به آن«۲» که ایشان را کتاب دادند مؤمنان‌اند، و مراد به کتاب قرآن است که خدای تعالی قرآن را بسیار جایها«۳» کتاب خواند فی قوله: الم، ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ«۴»، و فی قوله: وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ«۵»، و فی قوله: حم، وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ«۶»، و دگر آیتها و بر اینکه وجه سؤال ساقط شود.

فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ، آنگه امر کرد او را [به آن]«۷» که از جمله شاکّان نباشد و شاید که مراد او باشد و دلیل بکند بر آن که او وقتی شاکّ بود، چنان که گفت: لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ«۸»، و روا بود که خطاب با او باشد و مراد امّت، چنان که گفت: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ«۹». و المریة و الإمتراء، الشّکّ.

---

(۱). مج، وز: نباشد.

(۲). مج، وز، لت: آنان.

(۳). مل: جایگاه.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

(۵). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۱.

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱ و ۲.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۲.

صفحه : ۱۲

قوله: وَ تَمَّت کَلِمَـهُ رَبِّکَ صِدقاً وَ عَدلًا، کوفیان و یعقوب خواندند: کَلِمَهُ رَبِّکَ بر توحید، و باقی قرّاء خواندند: «کلمات ربّک»، علی الجمع، و اینکه جمع سلامت باشد. مفسّران گفتند: مراد به «کلمه» و «کلمات» وعد است، و وعید که خدای تعالی کرد به ثواب و عقاب که در آن تغییر و تبدیل نباشد. صِدقاً وَ عَدلًا، به راستی و داستان«۱»، و آن دو«۲» مصدر است در معنا حال، أی صادقهٔ عادلهٔ چنان که گفت: قُل أَ رَأَیتُم إِن أَصبَحَ ماؤُکُم غَوراً«۳» وَ تَمَّت کَلِمَتُ رَبِّکَ الحُسنی عَلی بَنِی إِسرائِیلَ«۵»، گفتند: آن وعده خواست که داد ایشان را من قوله: وَ نُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأَرضِ«۶» الآیهٔ، و مجاهد گفت فی قوله تعالی: وَ أَلزَمَهُم کَلِمَهَ التَّقوی«۷»، که آن کلمه گفتن لا اله الّا اللّه است، و بر اینکه تفسیر دادند آن را که گفت: إِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ یعنی لا إله الا الله، وَ العَمَلُ الصّالِحُ یَرفَعُهُ«۸»، أی (الصلوات الخمس)، و حقیقت

---

(۱). مج، وز، مل: راستان.

(۲). مج، وز، مل: واو در او.

(۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰. [.....]

(۴). مل: درست تر است، چاپ شعرانی (۵/ ۴۱): درست نیست.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۵.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

(۸). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

صفحه : ۱۳

اینکه«۱» در کلام باشد، و حدّ کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند به وضع، و فرق از میان او و کلام آن باشد که کلام بنزدیک اهل نحو جمله باشد از فعل و«۲» فاعل یا مبتدا و خبر، و کلمه مفردی باشد از اسم یا فعل یا حرف، و بر اینکه قاعده مهمل را کلام نخوانند ایشان مگر بر مجاز.

و بنزدیک اهل لغت مهمل کلام باشد لقولهم: هذا کلام لا فایدهٔ فیه، و هذا کلام لغو و هذا کلام مهمل، و بنزدیک متکلّمان حدّ کلام گفته‌ایم که: آن باشد که نظم کنند آن را از دو حرف یا بیشتر از اینکه حروف معقوله«۳» چون در وجود آید از کسی که از او یا از قبیل او فایده صحیح بود، و بر اینکه قاعده مهمل کلام باشد و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای محدث است لقوله: وَ تَمَّت، برای آن که گفت: تمام شد، و آنچه تمام شود، [۱۰۷- ر]

پس از آن که تمام نباشد محدث بود، قدیم نبود، برای آن که معنی تمام حصول چیزی باشد پس از چیزی و تبدیل چیزی به جای چیزی نهادن باشد.

بعضی مفسّران گفتند: معنی آن است که کس نتواند تا به جای کلمتی دیگر بنهد، و اگر بنهد نرود و مطّرد نباشد تا اگر کسی قصد کند و چند جامع بنویسد و یک حرف با [یک]«۴» کلمه بدل کند، هر کس که بیند آن را تغییر کند و به حدّ خود باز برد.

قتاده گفت: اگر لفظش بگردانند، احکامش نتوانند بگردانیدن، چنان که اهل کتاب بعضی الفاظ توریت بگردانیدند، احکام را تغییر نتوانستند کردن.

و بعضی دگر گفتند معنی«۵» قوله: وَ تَمَّت کَلِمَـهُ رَبِّکَ آن است که آیت از پس آیت می‌آمد«۶» و سورت از پس سورت تا تمام باشد«۷». وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ

---

(۱). مج، وز، مل، لت: آن.

(۲). مل: یا .

(۳). لب: معقول، چاپ شعرانی (۵/ ۴۲): مقوله.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). اساس و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارات تصحیح شد.

(۶). آج، لب: می‌آید.

(۷). مج، وز، لت: شد.

صفحه : ۱۴

او«۱» شنوا و داناست.

قوله: وَ إِن تُطِع أَکثَرَ مَن فِی الأَرضِ- الایهٔ، اینکه آیت خطاب است رسول را- علیه السّلام- و مراد او و جمله امّت، گفت: اگر اطاعت داری بیشترین اهل زمین را تو را از راه حق ببرند برای آن که بیشتر اهل زمین کافر بودند در آن وقت. و «طاعت» امتثال امر باشد با ارادت هر گه که مطیع دون مطاع باشد در رتبت، و اجابت، مراد سایل به دادن باشد بر وفق سؤال او و رتبت بین المجیب و المجاب معتبر است، بر عکس آن که بین المطیع و المطاع باشد بر قول بعضی، و درست آن است که در رتبه معتبر نیست در سؤال و جواب سواء اگر سؤال علمی باشد و اگر سؤال امری از امور، بل شاید که مثل از مثل پرسد و خواهد و دون از فوق و فوق از دون، و اکثر افعل تفضیل باشد از کثیر، و گفته‌اند: طاعت در آیت به معنی اجابت است برای آن که چون خطاب با رسول باشد (اکثر من فی الارض بل جمیع من فی الارض) در رتبت دون او اند، پس طاعت او ایشان را صورت نبندد، و امّا اگر موافقتی باشد اجابت بود، چنان که شاعر گفت«۲»:

ربّ من انضجت غیظا صدره قد تمنّی لی موتا لم یطع

ای لم یجب برای آن که مرگ به خدای تعلّق دارد و آنچه او کند با ما اجابت باشد نه طاعت، آنگه وصف کرد کافران را به آنچه صارف بود از اجابت دعوت ایشان به آن که گفت: إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ اینکه کافران متابعت نمی‌کنند الّا گمان را. و آن، گاه«۳»، خطا بود و گاه، صواب. پس ایمن نباشند و اعتماد نکنند که خطاست یا صواب و «ان» به معنی «ما» ی نافیه است و «ظنّ» گفتند معنی«۴» باشد که قوی بکند بنزدیک ظانّ که مظنون چنان است که او گمان برد با آن که روا دارد که بر خلاف آن باشد. و در اینکه حدّ که گفتند بس کشف نیست.

---

(۱). لت: واو.

(۲). مج، وز شعر. [.....]

(۳). اساس، بم، آف، آن و از انگاه که چون معنای محصلی نداشت زاید می‌نمود.

(۴). مج، وز، بم: معینی.

صفحه : ۱۵

وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ، و ایشان جز دروغ نمی گویند. و الخرص: الکذب، و الخرص: الحرز«۱»، لأنّ فیه خلافا و تفاوتا، و اصل خرص قطع باشد قال الشّاعر:

تری قصد المرّان«۲» فیهم کانّه تذرّع خرصان بایدی الشّواطب

یعنی، جرائد تقطّع«۳» طولا فیه یتّخذ منه بواریّ الحصر«۴» و جوی که از جوی«۵» باز برند آن را «خریص» خوانند و خرص گوشواره مفرد باشد و خرص عود باشد برای آن که مخالف باشد امثال«۶» خود را به بوی.

مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که کافران مردار می‌خورند«۷». چون مسلمانان بر ایشان عیب کردند گفتند:«۸» اینکه عیب بر شماست. [۱۰۷- پ]

که آنچه شما می‌کشید می‌خورید و آنچه خدای می‌کشد نمی‌خورید، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که اگر کسی طاعت ایشان دارد در مردار خوردن ضالّ باشد از ره شرع، خدای حق تعالی به اینکه دو کلمه هر دو گروه را ذکر کرد هم آنان را که دروغ از سر گمان گویند هم آنان را که دروغ بقصد گویند. و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف، برای آن که حق تعالی گفت ایشان تابع گمانند، و علم بخلاف ظنّ باشد. و نیز دلیل است بر بطلان قول ایشان که گفتند: خدای تعالی وعید نکند آن را که او حق نشناسد برای آن که آیت مورد وعید و تهدید دارد.

قوله: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعلَمُ مَن يَضِلُّ«۹» «أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ«۷» وَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدِينَ» چون حرف جرّ بیفگندند فعل به او رسید و عمل کرد. و وجهی دگر آن که محلّ او رفع است به ابتدا. و «من» به معنی «ایّ» است و به معنی استفهام است، و تقدیر آن است که: (ربک اعلم ای النّاس یضل عن سبیله)، چنان که گفت: لِنَعلَمَ أَيُّ الحِزبَينِ«۸»، و اینکه قول فرّاء و زجّاج است و گفتند: افعل من کذا عمل نکند در اسم چنان که اسم فاعل و مصدر کند. و بعضی دگر گفتند: اعلم به معنی یعلم است چنان که حاتم طائی گفت«۹»:

فحالفت طیّ من دونهم«۱۰» حلفا و اللّه اعلم ما کنّا لهم خولا«۱۱»

ای یعلم، و قالت الخنساء:

القوم اعلم انّ جفنته تغدو«۱۲» و غداة الرّیح او تسری«۱۳»

---

(۱). اساس، آج، لب که زاید می‌نماید.

(۲). مج، وز، آج، لب: او.

(۳). مج، وز، لت خدای. [.....]

(۵- ۴). مج، وز، لت: جلّ جلاله.

(۶). مج، وز، لت: دیگر.

(۷). مج، وز، آج، لب، لت: یضلّ.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲.

(۹). مج، وز شعر.

(۱۰). مج، وز، لت: من دوننا.

(۱۱). لت: حولا.

(۱۲). اساس: تغدو، با توجّه به مج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۳). بم، آف، آن: بشری.

صفحه : ۱۷

ای (تعلم)«۱»، رمّانی گفت: اینکه ضعیف است برای آن که مطابق نیست آن را که گفت: وَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدِینَ، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت:

من بدانم آنان را که از ره من، که ره حقّ است، برفته‌اند به ره هلاک و آنان را که بر ره راست و هدایت رفته‌اند، که ره نجات و ثواب است.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۵]

[اشاره]

فَکُلُوا مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ إِن کُنتُم بِآیاتِهِ مُؤمِنِینَ (۱۱۸) وَ ما لَکُم أَلّا تَأکُلُوا مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ وَ قَد فَصَّلَ لَکُم ما حَرَّمَ عَلَیکُم إِلاّ مَا اضطُرِرتُم إِلَیهِ وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بِأَهوائِهِم بِغَیرِ عِلمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُعتَدِینَ (۱۱۹) وَ ذَرُوا ظاهِرَ الإِثمِ وَ باطِنَهُ إِنَّ الَّذِینَ یَکسِبُونَ الإِثمَ سَیُجزَونَ بِما کانُوا یَقتَرِفُونَ (۱۲۰) وَ لا تَأکُلُوا مِمّا لَم یُذکَرِ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ وَ إِنَّهُ لَفِسقٌ وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَولِیائِهِم لِیُجادِلُوکُم وَ إِن أَطَعتُمُوهُم إِنَّکُم لَمُشرِکُونَ (۱۲۱) أَ وَ مَن کانَ مَیتاً فَأَحیَیناهُ وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً یَمشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلکافِرِینَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۲۲)

وَ کَذلِکَ جَعَلنا فِی کُلِّ قَریَةٍ أَکابِرَ مُجرِمِیها لِیَمکُرُوا فِیها وَ ما یَمکُرُونَ إِلاّ بِأَنفُسِهِم وَ ما یَشعُرُونَ (۱۲۳) وَ إِذا جاءَتهُم آیَةٌ قالُوا لَن نُؤمِنَ حَتّی نُؤتی مِثلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ أَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ سَیُصِیبُ الَّذِینَ أَجرَمُوا صَغارٌ عِندَ اللّهِ وَ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما کانُوا یَمکُرُونَ (۱۲۴) فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهدِیَهُ یَشرَح صَدرَهُ لِلإِسلامِ وَ مَن یُرِد أَن یُضِلَّهُ یَجعَل صَدرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجعَلُ اللّهُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ (۱۲۵)

[ترجمه]

بخورید از آنچه یاد کرده شد«۲» نام خدای بر او اگر هستید به نشانه‌های او گرویدگان«۳».

و چیست مر شما را که نمی‌خورید [۱۰۸- ر]

از آنچه یاد کرده شد«۴» نام خدا بر او و بدرستی که پیدا کرده شد مر شما را«۵» آنچه حرام است بر شما مگر آنچه محتاج شدید زی او و بدرستی که بیشتر گمراه می‌شوند به خواستها«۶» بی‌دانش.

بدرستی که پروردگار تو اوست داناتر به حال در گذرندگان«۷».

و بگذارید«۸» آشکارا بزهکاری را و پنهانی او را بدرستی که آنان که کسب می‌کنند«۹» بزه را پاداش داده شوند«۱۰» بدانچه بودند کار می‌کردند«۱۱».

و مخورید«۱۲» از آنچه یاد

---

(۱). مج، وز: تعلم.

(۲). وز، لت: گفته باشند.

(۳). آج، لب: گروندگان.

(۵- ۴). مج، وز، لت: جدا کردند برای شما.

(۶). مج، وز، لت: به هواهای خود. [.....]

(۷). مج، وز، لت: به آنان که در گذرند.

(۸). آج، لب: دست بدارید.

(۹). مج، وز، لت: اندوزند، آج، لب: می‌اندوزند.

(۱۰). مج، وز، لت: پاداشت دهند ایشان را.

(۱۱). مج، وز، لت: اندوخته باشند آج، لب: کسب می کردند.

(۱۲). لت: مخوری/ مخورید.

صفحه : ۱۸

کرده نشده نام خدا«۱» بر او که او تباه کار است«۲»، و بدرستی که دیوان اشارت کنند زی دوستان خودش تا خصومت کنند [با شما]«۳» و اگر فرمان برید«۴» ایشان را که شما انباز آرندگانید.

یا آن که بود مرده زنده گردانیدیم ما او را و بکردیم ما مرا و را«۵» روشنایی«۶»، می‌رود«۷» در مردمان چون آن کس که داستان او در تاریکیها!«۸» نیست برون آینده«۹» از آن همچنین آراسته شد ناگرویدگان را آنچه بودند کار می‌کردند.

و همچنین بکردیم ما در هر دیهی«۱۰» بزرگان گناهکار آن«۱۱» بد برسکارند«۱۲» در آن و کید و مکر نکنند مگر به تنهای خویش و ندانند.

و چون بیاید نشانی«۱۳» گویند که هرگز نگرویم ما تا داده شد به [ما]«۱۴» مانند آنچه دادند پیغامبران خدای [را]«۱۵» خدای داناتر است که کجا ودیعت نهد پیغامهای خودش را برسد آن کسان را که گناه کردند خواری بنزدیک خدای و عذاب«۱۶» سخت

---

(۱). مج، وز، لت: آنچه نگفته باشند نام خدای.

(۲). مج: و آن بیرون فرمان است وز، لت: و آن بیرون فرمان خداست.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، لت: بری/ برید.

(۵). مج، وز، لت: و کنیم او را.

(۶). وز: روشنایی لت: روشنای.

(۷). مج، وز: که روند به آن.

(۸). مج، وز بود. [.....]

(۹). مج، وز: که بیرون نیاید.

(۱۰). مج، وز، آج، لت: شهری.

(۱۱). مج، وز: بزرگان کافران آن جای را.

(۱۲). کذا: در اساس بم، آف: سگالند.

(۱۳). مج، وز لت به ایشان آج، لب بدیشان.

(۱۵- ۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۶). مج، وز: عذابی.

صفحه : ۱۹

بدانچه بودند که بدی می‌سگالیدن«۱».

[۱۰۸- پ]، هر که را خواهـد خدای که راه نماید فراخ کند«۲» سینه او را برای مسلمانی را، و هر که را خواهد که گمراه کند بکند سینه«۳» او را سخت تنگ«۴» چنان که گویی [بر شود]«۵» بر آسمان همچنین بکند خدای پلیدی را به آنان که نگروند.

قوله: فَکُلُوا مِمّا ذُکِرَ اسمُ‌اللّهِ- الایهٔ، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که گفتیم مشرکان گفتند مسلمانان را چون است که کشته خود می‌خورید«۶» و کشته خدای نمی‌خورید«۷»! اینکه آیت فرود آمـد و گفت«۸»: «فـا» برای آن آورد که جواب ایشان است، و اینکه لفظ اگر چه لفظ امر است و مراد اباحت است برای آن که امر آن باشـد که آمر مریـد باشد مأمور به را، و قدیم تعالی مریـد مباحات نباشـد برای آن که در او فایـده نبود مگر آنگه که طعام خورنده قصد کند به طعام خوردن، برای آن که تا او را قوّت باشد بر زیادتی طاعت و قیام تواند نمودن به امور دینی آنگه مندوب الیه باشد و امر به او بر سبیل ترغیب بود.

امّا آن کس که طعام«۹» بر وجه امسـاک رمق خورد فعل او در تکلیف نیایـد که او ملجأ است، و در قرآن ابـاحت بسیار است که صورت امر دارد، منها قوله:

---

(۱). مج، وز: به آنچه مکر کرده باشند آف: بودند می‌سگالیدند.

(۲). مج، وز، لت: روشن گرداند.

(۳). مج، وز، لت: دل.

(۴). مج، وز، لت: او تنگ تنگ.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). لت: می‌خوری/ می‌خورید.

(۷). لت: نمی‌خوری/ نمی‌خورید. [.....]

(۸). مج، وز، مل، لت: گفتند.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آف، لت نه با توجّه به مج، وز، و فحوای عبارت زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۰

وَ إذا حَلَلتُم فَاصطادُوا«۱»، فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِی الأَرضِ«۲».

مِمّـا ذُکِرَ اسمُ‌اللّهِ عَلَیهِ، «من» تـبیین راست و «مـا» روا بـود که موصـوله باشـد، و رواست که نکره موصوفه باشـد، و آن ذکر که بـاید گفتن که مسـنون است عنـد الذّبـح «بسم اللّه» است یـا نـامی از نامهـای خـدا که خـدای تعـالی به آن مختص باشـد چـون: «قـدیم» و «رحمان» او «القادر» و «العالم للذّات». و بر«۳» «بسم اللّه» اجماع است، و سنّت آن است که گوید: «بسم اللّه و اللّه اکبر»، و دلیل بر آن که دگر نامهای مختص شایـد گفتن، قوله تعالی: قُلِ ادعُوا اللّه أَوِ ادعُوا الرَّحمنَ أَیًّا ما تَدعُوا فَلَه‌الأَسـماءُ الحُسـنی«۴»، و آیت خطاب است بـا مؤمنان و در آیت دلیل است بر وجوب تسـمیه، و هر آن ذبیحه را که بر او نام خـدای نبرده باشـند حرام باشـد خوردن آن و حکم او حکم مردار باشد، و از آن جا گفتیم که: ذبایح اصـناف کفّار حرام است که ایشان نام خدای نبرند، و اگر نام خدای برند بر حقیقت نه نام خدای برده باشـند، و آن را که نام خدای بر او نبرند به سـهو و نسـیان و کشـنده مخالف حق نباشد و در عزم و نیّت او پیش از ذبح نام خدای باشد و اگر چه در وقت ذبح فراموش کند، آن ذبیحه حلال باشد جز که به قصد رها کند.

و نیز از شرایط واجب آن است که روی او به قبله کند، و ذبح جز به آهن یا به چیزی که اوداج ببرد نشاید عند عدم آهن، و ذبح در گلو بایـد نحر در بالای سـینه عنـد الاختیار، امّا عنـد ضـرورت روا باشـد و اگر خلاف اینکه کند ذبیحه حرام باشد، و اگر بقصد عند

ذبح به یک بار سرش ببرد پیش از آن که سرد شود هم حرام باشد، و اگر گوسپندی یا چیزی دیگر بکشد و هیچ خونش نیاید«۵» حرام باشد. و قوله: إِن کُنتُم بِآیاتِهِ مُؤمِنِینَ اگر به آیات او ایمان داری«۶»، و اگر چه مؤمنان به خطاب مخصوص‌اند هر ذبیحه که به اینکه صفت باشد حلال باشد مسلمانان را و

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۲.

(۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰.

(۳). مل: و در.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

(۵). وز، لت: بنیاید.

(۶). مل، لت: دارید.

صفحه : ۲۱

جمله مکلّفان را، و آنچه به اینکه صفت نباشد حرام بود بر جمله مکلّفان.

قوله: وَ ما لَکُم، «ما» استفهامیّه است و خطاب با مؤمنان است، گفت:

چه بوده است شما را [۱۰۹- ر]

که نخوری«۱» از آنچه نام خدای بر آن برده باشند، یعنی چه منع است و چه حجر است که«۲» آنچه حلال است نخوری«۳». وَ قَد فَصَّلَ لَکُم، «واو» حال راست، نافع خواند و حفص عن عاصم: فصّل و حرّم به فتح «فا» و «صاد» و فتح «حا» و «را» علی الفعل المستقیم، و اسناد فعل با خدای باشد- جلّ جلاله- که نام او در آیت مصرّح است، و ابو عمرو«۴» و إبن کثیر و إبن عامر خواندند: وَ قَد فَصَّلَ لَکُم ما حَرَّمَ عَلَیکُم، بر فعل ما لم یسمّ فاعله، هر دو فعل، و جدا کردند برای شما آنچه بر شما حرام کردند. و حمزه و کسائی و أبو بکر خواندند: فَصَّلَ لَکُم ما حَرَّمَ عَلَیکُم، به فتح «فا» و «صاد» و ضمّ «حا» و کسر «را»، و جدا کرد خدای تعالی«۵» برای شما آنچه حرام کردند بر شما، یعنی در سوره المائدهٔ من قوله: حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِیرِ«۶»- الی آخر الایهٔ- آنگه استثنا کرد مضطر را، گفت: الّا آن کس که مضطر شود به آن و اتّفاق است که مضطرّ را از مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام خدای نگفته«۷» باشند بر آن، حلال است در کمّیت آن خلاف است و بنزدیک ما روا نباشد بیش از آن که سدّ رمق کند به آن، و معنی اضطُرِرتُم«۸» آن است که بر خویشتن از هلاک ترسد و در فقهاء بعضی گفتند که: روا باشد که از آن سیر بخورد و بعضی گفتند: شاید که بر دارد و ذخیره کند و بعضی فقها گفتند: مکره نیز داخل باشد در آن«۹» جا برای آن که حکم او حکم مضطر است در خوف بر نفس. وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بسیاری

---

(۱). مج، وز، مل: نخورید.

(۲). مج، وز: و چه حجّت که.

(۳). مج، وز: بخورید آج، لب: بخورند مل، آف: نخورید.

(۴). مج، وز: إبن عمرو آج، لب، بم: ابو عمر.

(۵). اساس، بم: جدا کردند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۳. [.....]

(۷). مج، وز: گفته.

(۸). مج: ما ضطررتم.

(۹). مج، وز، لت: اینکه.

صفحه : ۲۲

مردمان به هوای نفس ضالّ می‌شوند که ره شرع رها کنند و متابعت هوای نفس کنند و کوفیان خواندند: لَيُضِلّون، به ضمّ« یا » و کسر «ضاد» من (الاضلال)، و بسیار مردمان اضلال می‌کنند و مردمان را گمراه می‌کنند به هوای خود و بر اینکه قرائت مفعول به از کلام محذوف باشد، و التقدیر (لیضلون اشیاعهم بغیر علم)، از سر هوا نه از ره«۱» علم برای آن که علم به«۲» خلاف هوای تو باشد- إِلّا ما شاءَ اللّه» حق تعالی بیان کرد که: ایشان را علمی نیست، آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت:

خدای تو عالمتر است به آنان که اعتدا و ظلم و تعدّی کنند و از حدّ فرمان او مجاوزت«۳» کنند و در گذرند«۴». تا به حقّ ایشان برسد و جزای ایشان بسزا بدهد.

آنگه امر کرد مؤمنان را و اگر چه امر است ایشان را و خطاب با ایشان است همه مکلّفان در او داخل‌اند، گفت: رها کنی«۵» از گناه آنچه ظاهر است و«۶» باطن است و باید نهی کرد از سایر معاصی بر سایر وجوه.

قتاده و مجاهد و ربیع و انس گفتند: برای آن گفت ظاهر و باطن اثم که مشرکان گفتندی زنا چون پنهان کنی زشت نیست و اگر آشکار کنند زشت باشد«۷»، حق تعالی ردّ«۸» بر ایشان گفت: بر سایر وجوه زشت است. جبّایی گفت: به ظاهر، افعال جوارح خواست، و بباطن افعال قلوب«۹» بعضی دگر گفتند: به ظاهر طواف خانه خواست برهنه، و به باطن زنا، و اینکه قول إبن زید است سدّی گفت: ظاهر گناه زنا و باطن گناه (اتخاذ الاخدان) است دوست گرفتن پنهان و آشکارا. سعید جبیر گفت: «ظاهر اثم» نکاح زن پدر است و باطن زنا و اثم هم گناه باشد، و هم حرج، و بزه گناه باشد و بزهکار را مأثوم گویند. آنگه

---

(۱). مج، وز: سر.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). اساس: در گزرند، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۴). آج، لب: متجاوزه.

(۵). آج، لب: رها کند آف: رها کنید.

(۶). مج، وز، لت آنچه.

(۷). لت، آن: زشت است.

(۸). مج، وز، لت: برد.

(۹). مج، وز، لت و.

صفحه : ۲۳

گفت: آنان که کسب معاصی کنند، یعنی فعل معاصی کنند چه کسب جز لغوی معقول نیست آنچه ایشان دعوی کردند [۱۰۹- پ] معقول نتوانند کردن ایشان را جزا دهند و پاداشت«۱» آنچه کرده باشند«۲». و اقتراف هم اکتساب باشد، آنگه نهی کرد مکلّفان را از خوردن آنچه نام خدای نبرده باشند بر آن، گفت: وَ لا تَأْكُلُوا مِمّا لَم يُذكَرِ اسمُ‌اللّهِ عَلَيهِ مخورید از آنچه- یعنی از آن [ذبایح]«۳» که- بر آن نام خدا نبرده باشند، و اینکه [نیز]«۴» دلیل است بر وجوب تسمیه. و بیان کردیم که: ذبایح اهل کتاب حرام باشد و تسمیه ایشان نه تسمیه باشد، برای آن که خدای را نشناسند. و اگر کسی رها کند در او خلاف کردند، اگر بقصد رها کند و یاد دارد ذبیحه«۵» حلال نبود، و اگر بسهو رها کند و معتقد وجوب آن باشد ذبیحه حلال بود، و اینکه مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و

اصحابش. و ثوری و شعبی و داود و ابو ثور گفتند: تسمیه شرط است اگر رها کند بقصد یا سهو ذبیحه حلال بود، و اینکه مذهب شافعی آن است که: تسمیه سنّت است، اگر نکند باکی نبود.

جمله فقها گفتند: ذبیحه اهل کتاب حلال باشد، و در ارسال الکلب و السّهم در باب تسمیه هم اینکه گفتند فقها.

و بعضی مفسّران گفتند: آیت منسوخ است، و اینکه درست نیست برای آن که بر نسخش دلیل نیست. و حسن و عکرمه گفتند: ذبایح اهل کتاب از اینکه جمله منسوخ است بقوله: وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُم«۶»، و بنزدیک ما اینکه طعام مخصوص است به حبوب و اینکه آیت محکم است و بر ظاهر خود است.

قوله: وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ یعنی آنچه نام خدا بر آن نبرده باشند فسق [است]«۷»، یعنی خوردن آن فسق است، و «ها» کنایت است از اکل لما دلّ علیه قوله: وَ لا تَأْکُلُوا. قوله: وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِم، مفسّران گفتند: مراد به شیاطین

---

(۱). مج، وز، لت به.

(۲). مج، آج، لت: باشد. [.....] (۷- ۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، لت بس.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۵.

صفحه : ۲۴

رؤسا و احبار و مقدّمان کافران‌اند که در کفر متمرّد باشند، چون شیاطین وحی می‌کنند به اولیای خود، یعنی اشارت می‌کنند به اتباع خود و ایشان را می‌فرمایند تا با مسلمانان مخاصمه کنند در استحلال میته و مردار.

حسن بصری گفت: مجادله با مسلمانان«۱» در معنی آن کردند که گفتند، آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد که آنچه ما کشته باشیم. عکرمه گفت: مراد به شیاطین، گبرکان«۲» فارس‌اند که اشاره می‌کردند بر مشرکان عرب به مجادله مسلمانان.

عبد اللّه عبّاس گفت و قتاده: مراد به شیاطین دیوانانـد، وحی می‌کنند یعنی وسوسه می‌کنند اولیا و دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان عرب تا با مسلمانان جدال کنند، و بعضی دگر گفتند: آنان که در اینکه معنی مجادله کردند با رسول- علیه السّلام- جماعتی جهودان بودند، آنگه مسلمانان را گفت: اگر شما طاعت ایشان داری«۳» در اینکه جز اینکه مشرک باشی«۴» برای آن که آن کس که استحلال مردار کند و آن را حلال دارد به اجماع کافر باشد«۵»، و هر که مردار خورد و حلال ندارد در حال اختیار فاسق باشد.

و عطا گفت: اینکه آیت مختص است به ذبایحی که ایشان در جاهلیّت کشتندی برای اصنام، و بعضی دگر گفتند: مخصوص است به مردار، و آنچه معتمد است آن است که: عام است در هر ذبیحه‌ای که مسلمانان کشند و بر آن نام خدای نبرند بقصد.

أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً، مدنیان خواندند و یعقوب: «میّتا» به تشدید، و باقی قرّاء به تخفیف. ابو عبیده گفت: [۱۱۰- ر]

معنی یکی باشد در تثقیل و تخفیف، و اصل به تثقیل بوده است، آنگه تخفیف کردند، و قال الغسّانیّ و جمع بین اللّغتین«۶»:

لیس من مات فاستراح بمیت انّما المیّت میّت الاحیاء

---

(۱). مج: مسلمان.

(۲). مج، وز: کنیزکان.

(۳). آج، لب: دارید.

(۴). آج، لب: باشید.

(۵). مج، وز: شد.

(۶). مج، وز شعر.

صفحه : ۲۵

إنّما المیت من یعیش کئیبا کاسفا باله«۱» قلیل الرّجاء

خدای تعالی گفت: آن کس که او مرده باشد یعنی به کفر، برای آن که خدای تعالی کافران را مرده خواند فی قوله: أَمواتٌ غَیرُ أَحیاءٍ وَ ما یَشعُرُونَ أَیّانَ یُبعَثُونَ«۲».

فاحییناه، ما او را زنده کنیم به ایمان یعنی به اسباب و آلات ایمان از اقدار«۳» و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت و الطاف و توفیق. وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً، و او را نوری کنیم که او به آن«۴» در میان مردمان می‌رود.

در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد نور اطاعت و ایمان است که روز قیامت بر بنده تا بنده باشد فی قوله: یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم وَ بِأَیمانِهِم«۵»رَبَّنا أَتمِم لَنا نُورَنا«۶»، و قوله: انظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِکُم«۷»، و قولی دگر آن است که:

مراد به نور علم و بیان است که مؤمنان بر آن باشند که کافران آن ندانند و مهتدی نباشند به آن. کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ مثل او چنان باشد که او در ظلمات و تاریکی بود که از آن به در نیاید، یعنی«۸» استفهام به معنی تقریر است، و حسن بصری گفت: مراد به نور در آیت قرآن است، و دیگران گفتند: مراد ایمان است.

آنگه خلاف کردند در آن که آیت در که آمد، عبد اللّه عبّاس و حسن و جماعتی مفسّران گفتند: در جمله مؤمنان و کافران آمد، و عکرمه گفت: آیت در عمّار یاسر آمد و ابو جهل، و اینکه قول ابو جعفر باقر است- علیه السّلام. و زجّاج گفت: در رسول آمد- علیه السّلام- و در ابو جهل، و قول اوّل اولیتر است برای عمومش. و قوله: کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ، بعضی اهل معانی گفتند: «مثل» صله است اینکه جا، و معنی آن است: (کمن هو فی الظلمات)، و بعضی دگر گفتند: در

---

(۱). اساس: ناله، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۱.

(۳). آج، لب: اقتدار.

(۴). آج، لب که به آن نور.

(۶- ۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. [.....]

(۷). سوره حدید (۵۵) آیه ۱۳.

(۸). مج، وز نباشد.

صفحه : ۲۶

اوّل آیت مثلی مقدّر است، و لکن بیفگند برای آن که در دوم باز آورد، و تقدیر آن است که: (أو مثل من کان میتا فأحییناه)، و یا تقدیر کنند«۱» آن جا که گفتند«۲»: (فی النّاس مثله کمثل من فی الظلمات)، و تلخیص معنی آیت آن است که: آن کس که او مرده باشد- یعنی کافر باشد- ما او را به الطاف و توفیق و اقدار«۳» و تمکین به ایمان در آریم، چون کافر را مرده خواند مؤمن را زنده خواند، و او را کتابی و شرعی و بیانی و علمی دهیم که به آن در میان مردمان رود، راه دان«۴» و مهتدی و ممیّز باشد، مثل او با مثل آن کس راست باشد که او در ظلمات«۵» بود که هرگز از آن به در«۶» نیاید! یعنی مؤمن، محقّق با کافر مصرّ راست نباشد.

كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ، بعضی اهل معانی گفتند: وجه تشبيه در «كذلك» آن است كه: برای كافران، كفر همچنان بياراسته‌اند كه من ايمـان بياراسـته‌ام برای مؤمنـان، و تزيين كفر بر كـافران منسوب است با شـياطين و رؤسای ايشان لقوله تعالی: وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِم«۷»، تزيين مضـاف باشـد بـا آنـان كه وحی مضـاف است، با ايشان، و اينكه قول حسن بصـری است و جبّايی و رمّانی و بلخی و جز ايشان، و بعضی دگر گفتند: آيت در حمزه عبد المطّلب آمد و ابو جهل و سبب اسلام حمزه چنان كه برفته است.

قوله: وَ كَذلِكَ جَعَلْنا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ [۱۱۰- پ]

أَكـابِرَ مُجْرِمِيها- الايـهْ، گفتنـد: وجه تشبيه آن است كه ذو المكر را از كافران ما آفريـديم، چنان كه ذو النّور را از مؤمنان، و آنچه با ايشان كرديم كه مؤمنان بودند با ايشان كرديم كه كافران بودند از اسباب و آلات و علم و قدرت و حيات و كمال عقل و تمكين و نصب ادلّت، جز كه اينان به حسن اختيار خود ايمان آوردند، و ايشان را به اختيار بد«۸» كافر

---

(۱). آج، لب: كند.

(۲). آج، لب: گفت.

(۳). آج، لب: اقتدار.

(۴). مج، وز: راه وان.

(۵). مج، وز: ظلماتی.

(۶). آج، لب: بيرون.

(۷). سوره انعام ۶ آيه ۱۲۱.

(۸). مج، وز: ندارد.

صفحه : ۲۷

شدنـد. و وجهی دگر در «جعلنـا» آن است كه به معنی تمكين و تخليت باشـد، و روا باشـد كه به معنی خـذلان بود بر سبيل عقوبت، چنان كه«۱»: وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً، مأول است بر لطف و توفيق، و قوله: أَكابِرَ مُجْرِمِيها، جمع اكبر باشد، و مراد به «اكابر» رؤسااند، و اينكه را به مثابت است كرده است برای آن بر افاعل جمع كرد او را، و اگر صفت بودی جمع او بر فعل بودی كقوله: إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ«۲» لِيَمْكُرُوا فِيها، «لام» عاقبت راست بر آن تفسير كه داديم، كقوله:

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً«۷»، و نشايد تا «لام» غرض«۸» باشـد برای آن كه مكر قبيح است و ارادت قبيح قبيح باشد، و اگر اينكه «لام» غرض«۹» بـودی اينكه آيت منـاقض آن [آيه]«۱۰» بودی كه گفت: وَ مـا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ«۱۱» برای آن كه چـون غرض از خلق جنّ و انس عبادت باشـد آنگه گويـد: بعضـی را برای مكر و كفر آفريـدم اينكه مناقضه باشد، پس معنی آن است كه ايشان را برای طاعت آفريـدم و لكن چون اختيار بـد داشـتند عاقبت و مآل ايشان به اينكه انجامد«۱۲». آنگه حق تعالی«۱۳» در آيت آنچه مقوّی و مبيّن اينكه است باز نمود و گفت: وَ ما يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ، گفت: اينكه مكر و خـديعت جز با خويشـتن نمی‌كنند و نمی‌دانند كه چنين است برای آن كه وبال آن و عقاب آن به

(۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). سوره مدّثّر ۷۴ آيه ۳۵.

(۴). اساس: اصادره، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(۵). اساس: موالعا، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. [.....]

(۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها لسان العرب (۴/ ۲۰۹): بالزعفران، فلن أزال مولّعا.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۹- ۸). مج، وز: عرض.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۱). سوره الذّاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۱۲). مج، وز، مل، لت: انجامید.

(۱۳). مج، وز، مل هم.

صفحه : ۲۸

عاقبت به«۱» ایشان خواهد گشتن، یعنی ضرر و عقاب و جزای آن مکر بر ایشان خواهد بودن و بر حقیقت نشاید که کسی با خود مکر کند، و نظیر اینکه در معنی قوله تعالی: وَ ما یَخدَعُونَ إِلّا أَنفُسَهُم،«۲» و قوله: وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم«۳» و مانند اینکه بسیار است و مکر و حیل و غدر متقاربانده و اصل مکر فتل بود من قولهم جاریهٔ ممکورهٔ اذا کانت مفتولهٔ«۴» الخلق محکمته«۵» و معنی مکر بر بیختن«۶» چیز باشد از ره صواب باره«۷» ناصواب به نوع«۸» حیله.

وَ إِذا جاءَتهُم آیهٔ، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: هر گه که آیتی و حجّتی و دلالتی به اینکه کافران آید که دلیل توحید من«۹» کند و نبوّت پیغامبر«۱۰» من ایشان گویند ما ایمان نیاریم تا مثل آن که پیغامبران«۱۱» را دادند ما را ندهند«۱۲» حق تعالی اینکه از ایشان باز گفت تا تمنّای محال ایشان و حسد ایشان بر پیغامبران خود گفته باشد آنگه رد کرد بر ایشان بر سبیل انکار گفت: اللّهُ أَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ خدای عالمتر است که رسالت«۱۳» کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغامبری دارد اگر ایشان را دهند از آیات و معجزات که پیغامبران را دادند، ایشان«۱۴» پیغامبران باشند و پیغامبری به تمنّای ایشان نباشد، و وحی به حسب مصلحت بود. آنگه بیان عذاب، و عقاب ایشان کرد و خبر داد بر سبیل تهدید و وعید که به ایشان رسد، گفت: سَیُصِیبُ الَّذِینَ أَجرَمُوا برسد به اینکه

---

(۱). لت: با.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۹.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۹ و سورهٔ النّساء (۴) آیه ۱۱۳.

(۴). اساس: مقتوله مج، وز: معقوله، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مل، لت: محکمتها.

(۶). آج، لب: پیچیدن آن: ریختن.

(۷). آف: یا . [.....]

(۸). مج، وز، لت: نوعی.

(۹). مج، وز: می. ۱۰ آج، لب، آف، لت، آن: پیغمبر.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: پیغامبران.

(۱۲). مج، وز: بدهند.

(۱۳). مج، وز، لت خود.

(۱۴). مج، وز، لت نیز.

صفحه : ۲۹

مجرمان گناهکاران صغار مذلّتی و هوانی بنزدیک خدای و عذابی سخت به آن مکر که ایشان کردند و عذاب [۱۱۱- ر] که مذلّت و هوان به«۱» او مقرون باشد و مستحقّ عقاب باشند، و حق تعالی در اینکه کلمات بیان حدّ«۲» عقاب گفت تا از نفع ممیّز باشد، گفت: هوان با«۳» مذلّت به آن مقرون باشد تا از امتحان ممیّز باشد و گفت: بِما کانُوا یَمکُرُونَ تا«۴» مستحق بود از ظلم ممیّز باشد که اینکه«۵» مجازات راست. إبن کثیر و حفص، «رسالته» خواندند به نصب «تا»، بر توحید«۶»، باقی قرّاء رسالاته به کسر «تاء»، علی الجمع برای آن که «تاء» تأنیث جمع در حال نصب مکسور باشد قیاسا علی جمع السّلامهٔ فی المذکّر. و «عند» نصب بر ظرف است. و بعضی دگر گفتند به حذف حرف جر منصوب شد، و تقدیر آن است که: صغار من عند اللّه، چنان که گفت: وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ سَبعِینَ«۷»، ای من قومه.

قوله: فَمَن یُرِدِ اللّهُ أن یَهدِیَهُ- الایهٔ، حق تعالی گفت: هر که خدای خواهد که او را هدایت کند دل او روشن کند برای«۸» اسلام، و هر که خواهد که گمراهش کند دل او تنگ کند«۹» پنداری که بر آسمان می‌شود خدای تعالی رجس بر آنان کند به ایمان نیازند. ظاهر آیه چنان می‌نماید که مجبّره را تمسّکی«۱۰» تمام است به اینکه آیت در باب جبر و چنین نیست برای آن که در آیت چند وجه گفته‌اند اهل عدل و توحید، که هر یک آیت را از آن ببرد که در او شبهتی و مستمسکی باشد اهل جبر را. اوّل آن که مراد به هدایت مقدّمات ایمان باشد و اسباب و آلات آن که به خدای تعالی تعلّق دارد. چون اقدار و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت و دلیل بر اینکه قوله:

---

(۱). مج، وز، لت: با.

(۲). آج، لب، بم، آف، آن: چند.

(۳). مج، وز، لت: و.

(۴). مج، وز: یا .

(۵). مج، وز، آج، لب، لت با.

(۶). مج، وز و.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. [.....]

(۸). مج، وز: بر.

(۹). مج، وز، لت: بکند.

(۱۰). مج، وز، آج، لب: تمسّک.

صفحه : ۳۰

وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَیناهُم فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی«۱»، و قوله: وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً«۲»، و مانند اینکه بسیار است. و مراد«۳» شرح صدر هم اینکه باشد از بیان و الطاف و توفیق، و معنی آیت آن باشد که هر که را خدا خواهد تا توفیق دهد و لطف کند او«۴» بکند و بدهد، و وجهی دگر آن است که مراد به هدایت ثواب است و نمودن راه بهشت بیانش قوله تعالی:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهدِیهِم رَبُّهُم بِإِیمانِهِم«۵»، ای یثیبهم«۶» و یهدیهم الی طریق الجنّهٔ و قوله: وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَلَن یُضِلَّ أَعمالَهُم«۷» یَهدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ«۱۲»، و قوله: وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا«۱۳»، و امثال اینکه بسیار است و مراد به شرح صدر الطاف و توفیق و بیان و کمال عقل باشد که از آن به ایمان رسند و از ایمان به ثواب، و اینکه هر دو وجه معتمد است و نظایر بسیار دارد و در قرآن وجهی دگر در شرح صدر آن است«۱۴» یا «۱۵» چنان تفسیر کنند که اهل

عدل کردند، یا چنان که مخالفان ما گفتند: اگر چنین تفسیر دهند شبهه زایل باشد«۱۶»، و اگر چنان تفسیر دهند که ایشان گفتند در حقّ رسول- علیه السّلام- فی قوله: أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ«۱۷»، که سینه شکافتن و دل شستن باشد، اینکه معنی

---

(۱). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۷.

(۲). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷.

(۳). مج، وز، بم، آف، لت، آن به.

(۴). اساس: بآو.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۹.

(۶). اساس: بینهم، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۷). سوره محمّد (۴۷) آیه ۳.

(۸). سوره محمّد (۴۷) آیه ۴.

(۹). مج، وز، لب: آنان.

(۱۰). مج، وز، لت ایشان.

(۱۱). مج، وز، لب را. [.....]

(۱۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۶.

(۱۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

(۱۴). مج، وز، آج، لب، لت، آن که.

(۱۵). آج: تا. ۱۶. مج، وز: شود.

(۱۷). سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

صفحه : ۳۱

صورت نبندد و حاصل نیست و نبود در حقّ هیچ کس از مؤمنان، و کذلک فی قوله تعالی: أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ«۱»، عجب از مذهب گویندگان اینکه معنی خدای تعالی گفت کافری هفتاد سال بر کفر [۱۱۲- ر]

اصرار کرد«۲» و با من همتا و انباز گفت«۳» و رسولان مرا ناسزا گفت«۴» و الهیّت مرا منکر بود«۵»، چون اندیشه کند و انتباهی بود«۶» او را ایمان آرد حق تعالی [گفت]:«۷» من شرح صدر او کنم. در اینکه دو آیت آنچه بدترین«۸» کافران را حاجت نیست بهترین پیغامبران را چگونه حاجت باشد چون تفسیر ایشان باطل شد تفسیر اهل عدل ماند، اینکه وجهی دیگر است. و وجهی دگر آن است که بعضی اهل معانی گفتند که: شرح صدر در آیت مضاف است با «من» که مهتدی است و معنی آیت آن است که: هر کس که خدای خواهد که او را هدایت دهد او شرح صدر خود کند برای اسلام، یعنی نظر کند در ادلّه و تحصیل علم کند، گفت«۹» بیانش قوله تعالی:

مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً«۱۰»، شرح صدر به کفر با او حوالت کرد. وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ و هر که را خواهد که اضلال کند اینکه ضلالت«۱۱» همچنین«۱۲» بر وجوه است: یکی تمکین و تخلیه بین العبد و بین اختیاره السّوء، آنگه اینکه را ضلال خواند برای آن که ضلال عند اینکه حاصل آید. وجهی دیگر آن است که: مراد به اضلال خذلان است بر سبیل عقوبت بر کفر مقدّم، وجهی دگر آن است که مراد به اضلال آن است که روز قیامت ایشان را از ره بهشت گمراه کنند«۱۳» و چندان که ایشان

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲.

(۲). مج، وز، آج، لب، لت: کرده.

(۴- ۳). مج، وز، آج، لب: گفته.

(۵). مج، وز، آج، لب، لت: بوده.

(۶). مج، وز، لت: بباشد آج، لب: نباشد.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج، لب افزوده شد.

(۸). مج، وز: بترین.

(۹). مج، وز: ندارد. [.....]

(۱۰). سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶.

(۱۱). لت: اضلال مج، وز: ضلال.

(۱۲). مج: هم.

(۱۳). مج، وز، آج، لب، لت: کند.

صفحه : ۳۲

خواهند تا به بهشت رسند راه ندهند«۱» ایشان را و تمکین نفرماید. وجهی دگر آن است که مراد به «اضلال» هلاک«۲» است و عذاب، چنان که گفت: وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ«۳» و اصل ضلال خود هلاک باشد من قولهم: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب فیه و لم یتبیّن، آن چهار وجه است، و اینکه چهار وجه امّا قوله: یَجعَل صَدرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً دل او تنگ«۴» کند و در اینکه نیز هم چهار وجه باشد:

یکی آن که اینکه کنایت باشد از عقوبت یعنی خدای تعالی خذلان کند او را بر سبیل عقوبت«۵»، وجهی دگر آن است که: او را از ره بهشت گمراه کند و دل او را تنگ کند تا«۶» ره به بهشت نبرد، و وجهی دگر آن است که: فعل مضاف بود با «من» او دل خود تنگ کند به ترک نظر و تحصیل علم ناکردن. و وجهی دگر آن که دل او تنگ کند در دوزخ به انواع غموم و هموم و عذابهای مختلف، و لا بدّ است ما را و مخالف را از ظاهر آیت عدول کردن برای آن که در دل مؤمن بر حقیقت نوری و روشنایی نیست و در دل کافر ضیقی و حرجی نیست، بل«۷» دل ایشان از روی خلقت بر یک حد است چون او گوید: اینکه کنایت است از ایمان و کفر، گوییم«۸»: چون کنایت خواهند بود«۹»، چرا نشاید که کنایت باشد از حجّت و شبهه«۱۰» و از خذلان و توفیق و از تمکین و تخلیه و از اقدار«۱۱» و تمکین، إبن کثیر خواند: ضیقا به تخفیف و هما لغتان مثل: سید و سیّد و میّت و میّت و هین و هیّن و لین و لیّن، قال الشّاعر:«۱۲»

هینون لینون ایسار ذوو یسر سوّاس مکرمهٔ ابناء ایسار

و اهل مدینه و ابو بکر خواندند: حرجا بکسر الرّاء و باقی قرّاء به فتح «را».

---

(۱). مج، وز: ندهد.

(۲). مج، وز، آج، لب، لت: اهلاک.

(۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷.

(۴). لت تنگ.

(۵). مج بر کفر مقدم.

(۶). مج، وز او.

(۷). مل: بلکه.

(۸). آج، لب: گویم.

(۹). مج، وز، مل، لت: خواهد بودن.

(۱۰). مل، آج، لب: شبهت. [.....]

(۱۱). آج، لب: اقتدار.

(۱۲). مج، وز، مل شعر.

صفحه : ۳۳

و به فتح، مصدر باشد و به کسر اسم، و مصدر بلیغ‌تر باشد از اسم و مثله قولهم:

رجل دنف و دنف و فرق و فرق، و قولهم: رجل عدل و فطر و رضی و صوم و امثال اینکه. و إبن کثیر خواند: کانّما یصعد، به تخفیف من صعد، یصعد، صعودا و باقی یصّعّد به تشدید «فاء» و «عین فعل» و الاصل: یتصعّد، آنگه «تاء» تفعّل با «صاد» کردند برای مناسبت [۱۱۲- ر]

«صاد» فاء الفعل آنگه «صاد» را در «صاد» ادغام کردند و ادغام ممکن نبود تا اسکان «صاد» نکردند و چون «صاد» را اسکان کردند همزه وصل بایست، گفتند: اصعّد یصّعّد و اصل یصّعّد«۱» کما بیّنا یتصعّد. و ابو بکر خواند و روایت کرد: کانّما یصّاعد به «الف» و اصل او یتصاعد بوده است و مثله قوله«۲»: اطّیّرنا«۳» و اثّاقلتم«۴». امّا معنی آن است که خدای تعالی تشبیه کرد اینکه کافران را به کسی که بر آسمان شود از صعوبت و مشقّت آن کار بر ایشان من قوله تعالی: سَأُرۡهِقُهُ صَعُوداً«۵»، ای ساغشیه عذابا شاقّا و یقال: کلّفنی صعودا باهظا اذا کلّفه عملا شاقّا، و منه قول«۶» عمر«۷»: ما تصعّدنی شی ما تصعّدنی خطبة النّکاح ای ما شقّ علیّ شیء کمشقّتها، او را تشبیه کرد به آن کس که او را فرمایند که بر آسمان شو«۸» امّا به آلت در باب مشقّت و صعود«۹» و إمّا بی آلت در باب تعذّر و استحاله بر توسّع به معنی نفی وجود و قطع طمع. کَذٰلِكَ یَجۡعَلُ اللّٰهُ الرِّجۡسَ، ای العقاب هم چنین کند خدای تعالی عقاب«۱۰» بر آنان که ایمان نیارند. گفتند: وجه تشبیه آن است که چنان که در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر تن اینان عذاب ابد نهد.

مجاهد گفت: رجس هر چیزی باشد که در او خیر نبود و برای اینکه شیطان را رجس خواند. و رجس پلیدی باشد و نیز پلید باشد و شاید که در آیت تفسیر

---

(۱). اساس: تصعّد، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۲). مل تعالی.

(۳). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

(۵). سوره المدّثّر (۷۴) آیه ۱۷.

(۶). آج، لب: قوله.

(۷). اساس رضی اللّه عنه.

(۸). مل: رو بم: شود.

(۹). مج، وز، لت: صعوبت.

(۱۰). آج، لب: ندارد.

صفحه : ۳۴

دهند«۱» بر کفر و ضلال و معصیت به شرط آن که جعل را تفسیر به حکم و تسمیه کنند، یعنی خدای تعالی بر کافران به کفر و فسق و پلیدی حکم کرد و ایشان را پلید نام نهاد من قوله: وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۲»، ای سمّوهم بذلک و حکموا له، و اینکه وجه نیز بر او مطرّد باشد فی قوله: یَجعَل صَدرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً، ای یحکم علی قبله بذلک و یسمّیه. و حکم و تسمیه متناول باشد مسمّی و محکوم علیه را علی ما هو به، و آن را بر وجهی دون وجهی بکند«۳» اینکه تأویل آیت است که اهل عدل گفتند و از ادلّه عقل و شرع اینکه اولیتر باشد از تأویل مخالفان که ایشان هدی و ضلال را بر ایمان و کفر تفسیر کردند و بنده را مجبّر گفتند و از اختیار بدر بردند و خدای را به تکلیف ما لا یطاق ظالم گفتند و نسبت کفر و ایمان به خدای کردند با آن که در عقل خلاف اینکه مقرّر است و در قرآن به عکس اینکه مذکور است در یک جای: الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ کَفَرُوا، و جمله افعال منسوب«۴» و مضاف است با مکلّفان.

دگر آن که اگر نه چنین تفسیر دهند قرآن سراسر متناقض باشد برای آن که خدای تعالی در بسیار آیتها گفت«۵» که آن هدی که به ماست، ما بدادیم فی قوله:

وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ«۶»، و قوله: وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَن یُؤمِنُوا إِذ جاءَهُمُ الهُدی«۷»، و قوله:

وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَیناهُم فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی«۸»، و فی قوله: قَد جاءَکُم بَصائِرُ مِن رَبِّکُم«۹»، و در اینکه آیات گفت: من همه را هدی دادم از مؤمن و کافر. در دگر آیت اگر نفی کند مناقضه باشد دگر آن که ما دل کافران بر آن حد می‌یابیم از ضیق و سعت که دل مؤمنان، و اگر از ایشان می‌پرسیم خبر می‌دهند که ما در دل

---

(۱). لت: دهد.

(۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. [.....]

(۳). مج، وز، مل، آج، لب، لت: نکند.

(۴). اساس: منصوب، با توجّه به مج و اصل لغت تصحیح شد.

(۵). لت: بگفت.

(۶). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۰.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵.

(۸). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۷.

(۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۴.

صفحه : ۳۵

خود ضیقی و تنگی نمی‌یابیم و کلام در اینکه معنی در کتب اصول مشروح است.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۶ تا ۱۴۰]

[اشاره]

وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُستَقِیماً قَد فَصَّلنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶) لَهُم دارُ السَّلامِ عِندَ رَبِّهِم وَ هُوَ وَلِیُّهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۲۷) وَ یَومَ یَحشُرُهُم جَمِیعاً یا مَعشَرَ الجِنِّ قَدِ استَکثَرتُم مِنَ الإِنسِ وَ قالَ أَولِیاؤُهُم مِنَ الإِنسِ رَبَّنَا استَمتَعَ بَعضُنا بِبَعضٍ وَ بَلَغنا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلتَ لَنا قالَ النّارُ مَثواکُم خالِدِینَ فِیها إِلّا ما شاءَ اللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۱۲۸) وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعضَ الظّالِمِینَ بَعضاً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۱۲۹) یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ أَ لَم یَأتِکُم رُسُلٌ مِنکُم یَقُصُّونَ عَلَیکُم آیاتِی وَ یُنذِرُونَکُم لِقاءَ یَومِکُم هذا قالُوا شَهِدنا عَلی أَنفُسِنا وَ غَرَّتهُمُ الحَیاةُ الدُّنیا وَ شَهِدُوا عَلی أَنفُسِهِم أَنَّهُم کانُوا کافِرِینَ (۱۳۰)
ذلِکَ أَن لَم یَکُن رَبُّکَ مُهلِکَ القُری بِظُلمٍ وَ أَهلُها غافِلُونَ (۱۳۱) وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُونَ (۱۳۲) وَ رَبُّکَ الغَنِیُّ ذُو الرَّحمَةِ إِن یَشَأ یُذهِبکُم وَ یَستَخلِف مِن بَعدِکُم ما یَشاءُ کَما أَنشَأَکُم مِن ذُرِّیَّةِ قَومٍ آخَرِینَ (۱۳۳) إِنَّ ما تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ (۱۳۴) قُل یا قَومِ اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم إِنِّی عامِلٌ فَسَوفَ تَعلَمُونَ مَن تَکُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ (۱۳۵) وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرثِ وَ الأَنعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعمِهِم وَ هذا لِشُرَکائِنا فَما کانَ لِشُرَکائِهِم فَلا یَصِلُ إِلَی اللّهِ وَ ما کانَ لِلّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شُرَکائِهِم ساءَ ما یَحکُمُونَ (۱۳۶) وَ کَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ المُشرِکِینَ قَتلَ أَولادِهِم شُرَکاؤُهُم لِیُردُوهُم وَ لِیَلبِسُوا عَلَیهِم دِینَهُم وَ لَو شاءَ اللّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُونَ (۱۳۷) وَ قالُوا هذِهِ أَنعامٌ وَ حَرثٌ حِجرٌ لا یَطعَمُها إِلّا مَن نَشاءُ بِزَعمِهِم وَ أَنعامٌ حُرِّمَت ظُهُورُها وَ أَنعامٌ لا یَذکُرُونَ اسمَ اللّهِ عَلَیهَا افتِراءً عَلَیهِ سَیَجزِیهِم بِما کانُوا یَفتَرُونَ (۱۳۸) وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هذِهِ الأَنعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزواجِنا وَ إِن یَکُن مَیتَةً فَهُم فِیهِ شُرَکاءُ سَیَجزِیهِم وَصفَهُم إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۱۳۹) قَد خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَولادَهُم سَفَهاً بِغَیرِ عِلمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ افتِراءً عَلَی اللّهِ قَد ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ (۱۴۰)

[ترجمه]

و اینکه است راه خدای«۱» تو راست، جدا کردیم و بیان کردیم«۲» نشانها«۳» گروهی را که یاد کنند«۴» [۱۱۲-پ].

ایشان«۵» راست سرای سلام«۶» نزدیک خداوند شان اوست ولیّ ایشان به آنچه همی کنند.

و آن روز که بر انگیزید«۷» ایشان را همه، یاد شما که پریانید«۸» شما پیشی گرفتید«۹» از مردمان«۱۰» و گفت اولیاء«۱۱» ایشان از مردمان خداوند ما برخوردار شدند«۱۲» برخی«۱۳» از ما به برخی و برسیدیم ما به زمان«۱۴» ما آن که زمان کردی«۱۵» ما را، گفت آتش جایگاه شماست جاودانه‌اید در آن جا مگر آنچه خواهد خدا، خدای تو با حکم است.

و همچنین بر گماریم بعضی ستمکاران را بر بعضی به آنچه بودند همی کردند.

---

(۱). آج، لب: اسلام.

(۲). اساس: راست پدید کرد، با توجّه به مج آورده شد.

(۳). مج، وز: حجّتها.

(۴). مج، وز: اندیشه کنند آج: لب: پند گیرند.

(۵). آج، لب: مرایشان.

(۶). مج، وز، آج، لب، لت: سلامت.

(۷). مج، وز: جمع کنیم آج، لب: جمع گردانیم. [.....]

(۸). مج، وز: ای جماعت جنّیان آج، لب: گروه پری.

(۹). مج، وز: بگرديد.

(۱۰). مج، وز: آدميان.

(۱۱). مج، وز: دوستان.

(۱۲). اساس: برخورداری ده با توجّه به مج تصحيح شد.

(۱۳). مج، وز: بهری.

(۱۴). مج، وز: وقت.

(۱۵). مج، وز: وقت زدی.

صفحه : ۳۶

يا گروه پری و مردم همی نيامد به شما پيغمبران از شما قصّه کننده بر شما نشانه‌های من و بيم کننده شما را ديدار روز شما اينکه گويند گواهی داديم«۱» بر تنهای«۲» ما و غرّه«۳» کردشان- زندگانی اينکه جهان و گواهی دادند بر تنهای خويش که ايشان بودند کافران.

آن است که نبود پروردگار تو که هلاک کننده ديهها«۴» به ستم و مردمان غافل باشند.

و همه را پايه‌هاست از آنچه کردند و نيست خدای تو غافل از آنچه همی کنند.

و خدای تو بی‌نياز است خداوند بخشايش«۵» اگر خواهد«۶» ببرد شما را و بيافريند«۷» از پس شما آنچه خواهد چنان که بيافريد شما را از فرزندان گروه ديگران.

که آنچه وعده کنندتان«۸» آمدنی«۹» است و نيستيد شما عاجزکنان.

بگوی ای گروه من کار کنيد بر جايگاه خويش که من کننده‌ام زود باشد که بدانيد.

هر که بود او را سر انجام«۱۰» سرای«۱۱» که نرهند ستمکاران.

---

(۱). آج، لب: اقرار داديم.

(۲). مج، وز: خود.

(۳). مج، وز: فريفته آج، لب: فريفت.

(۴). آج، لب: بلاد.

(۵). مج، وز: رحمت.

(۶). آج، لب به عدم. [.....]

(۷). مج، وز: بيارد بدل شما.

(۸). مج، وز: می‌دهند شما را.

(۹). آج، لب: آينده.

(۱۰). مج، وز: عاقبت.

(۱۱). مج، وز فلاح.

صفحه : ۳۷

و گردانيدند«۱» خدای تعالی را از آنچه بيافريد از کشت و چهار پايان بهره گويند«۲» اينکه خدای راست به گفتار«۳» ايشان و اينکه همبازان ما راست، آنچه بود انبازان را. پس نرسد به سوی خدا و آنچه بود«۴» مر خدای را آن برسد به سوی«۵» انبازان ايشان، بد

است آنچه حکم می‌کنند«۶».

و همچنین بیاراستند بسیاری را از کافران«۷» کشتن فرزندانشان انبازانشان تا هلاک کنند«۸» و بپوشند بر ایشان دین ایشان و اگر خواستی خدای نکردندی بگذارشان«۹» و آنچه دروغ گویند«۱۰».

و گویند اینکه است چهارپای مان و کشت«۱۱» بازداشته و حرام کند خوردن آن مگر آن که خواهیم به گفتار ایشان و چهارپایان که حرام کرد [ند]«۱۲» پشت آن و چهار پایانی که نه یاد کنند«۱۳» نام خدای بر او دروغ گفتند پاداشت دهد به آنچه بودند دروغ می‌گفتند.

---

(۱). مج، وز: کردند.

(۲). مج، وز: بهره گفتند.

(۳). مج، وز: به قول.

(۴). مج، وز: باشد.

(۵). مج، وز، آج، لب: با.

(۶). اساس: می‌کنند، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۷). مج، وز: انبازان با خدای.

(۸). اساس: تا باز دارندشان، با توجّه به مج و وز تصحیح شد.

(۹). مج، وز: رها کن ایشان را. [.....]

(۱۰). مج، وز: می‌گویند.

(۱۱). مج، وز: کشتی، آج، لب: کشتزار باز داشته.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۱۳). مج، وز: نبرده باشند.

صفحه : ۳۸

و گفتند اندر شکمهای اینکه چهارپایان [خاص]«۱» مردان را و حرام کرد بر همسران«۲» ما و اگر باشد مردار اندر آن انباز باشند پاداشت کنندشان بدین دروغ«۳» گفتنشان که او حکیم است«۴» و دانا.

زیان کردند آن کسها که کشتند«۵» فرزندانشان بی خردی«۶» بی دانشی و حرام کردند آنچه روزی کردشان خدای دروغ گفتند بر خدای بی راه شدند«۷» و نبودند راه یابندگان«۸».

قوله تعالی: وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً الایة، اشاره به «هذا» محتمل است که به چیزی باشد از دو چیز: عبد اللّه عبّاس گفت: اشارت است به اسلام. بعضی دگر گفتند: اشارت است به بیابانی«۹» که در قران هست و اضافه «صراط» با خدای تعالی برای آن است که نهنده اینکه راه اعنی راه اسلام و نصب کننده و بیان کننده و اقامت دلیل کننده بر او خداست- جلّ جلاله- و به غلبه استعمال از اینکه روا داشتند اعنی اضافه صراط با خدای کردن چنان که استعمال راه دین بقوله: فِی سَبِیلِ اللّهِ«۱۰»، و به بدل اینکه دو لفظ روا نداشتند که گویند طریق اللّه. و معنی صراط اللّه، دین اللّه باشد و معنی سبیل اللّه طاعة اللّه. و قوله مستقیما، نصب علی الحال من قوله: هذا، و التّقدیر اشیر الیه مستقیما، و مثله قوله: و هذا بعلی شیخا«۱۱»، یعنی در او کژی«۱۲»

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۲). مج، وز: زنان.

(۳). مج، وز: وصف.

(۴). مج، وز: محکم کار.

(۵). مج، وز: بکشند.

(۶). مج، وز: سبکساری.

(۷). مج، وز: گمراه شدند.

(۸). مج، وز، آج، لب: ره یافتگان.

(۹). لت: بینایی.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰. [.....]

(۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲.

(۱۲). آن: لذّتی.

صفحه : ۳۹

نیست. اگر گوینـد چگونه گفت اینکه راه مستقیم است بـا«۱» اختلاـف اقـوال در او، جـواب گـوییم: آنچه طریق حق است مختلف نیست اگر چه بر او«۲» ادلّه مختلف است همه مؤدّی و مفضی است با حق، و سلیم است از مناقصه و فساد، جمله مؤدّی است با ثواب و نجات اعنی ادلّه، قوله: قَد فَصَّلنَا الآیاتِ ما آیات مفصّل کردیم و مبیّن و مشـروح برای قومی که تـذکّر و تدبّر«۳» کنند، و اصل«۴» کلمه، یتـذکّرون، بوده است «تاء» تفعّل«۵» را بـدل کردنـد به «ذال»، آنگه در «ذال» ادغام کردند و تخصـیص متذکران برای آن کرد که ایشـان منتفع باشـند به آن و اگر چه اینکه تفصـیل آیـات برای جمله مکلّفان کرد، چنان که گفت: هُـدیً لِلمُتَّقِین«۶»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف برای آن که اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیات برای تذکّر عبث بودی.

لَهُم دارُ السَّلامِ عِندَ رَبِّهِم ایشان راست سرای سلام بنزدیک خداوندشان.

در سلام دو قول گفتند: حسن بصری و سدّی [۱۱۳- پ]

گفتنـد: سـلام نـام خـداست- جلّ جلاله- فی قوله: السَّلامُ المُؤمِنُ«۷» لهـم دار اللّه، و قـولی دگر آن اسـت که ایشـان راست سـرای سلامت از آفات، و اینکه قول زجّاج، و جبّائی است. و در عِندَ رَبِّهِم دو قول گفتند: یکی آن که مضمون است بنزدیک خدای تعالی و او در عهده ضـمان تا به مستحقّان رسیدن«۸»، و دگر آن کـه: یعنی«۹» در سـرای آخرت که دگر کس را حکم نباشـد مگر خدای را- عزّ و جـلّ-. وَ هُـوَ وَلِیُّهُـم و او ولیّ ایشـان اسـت. در او نیز دو قـول گفتنـد: یکی آن که متـولیّ نعمت و ایصـال منفعت اوست به ایشان، و دگر آن که: مراد به «ولیّ» ناصر باشد، یعنی خدای تعالی ناصر ایشان

---

(۱). مج، وز، آن: به.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). آف، آن: تدبیر.

(۴). اساس: أصله، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۵). مج، وز، لت: افتعال.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲.

(۷). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

(۸). مج، وز: رسند.

(۹). لت: به معنی.

صفحه : ۴۰

است بر دشمنانشان. بِما کانُوا یَعمَلُون، اینکه «با» مجازات است، چنان که گفت«۱»: لبما«۲» کان هذیلا یفلّ.

یعنی جزا و عوض آن که ایشان کرده باشند از طاعت برای آن که خدای تعالی ولیّ مرد نباشد به عمل«۳» که او کند که نه عمل صالح باشد، پس به قرینه وَ هُوَ وَلِیُّهُم، عمل را بر طاعت حمل کرده می‌شود.

و یوم نحشرهم«۴» جمیعا یا معشر الجن، حفص خواند و روح: وَ یَومَ یَحشُرُهُم، به « یا » علی الخبر عن اللّه تعالی حملا علی قوله: وَ هُوَ وَلِیُّهُم، ای محمّد آن روز که ما حشر کنیم و جمع کنیم جمله را و گوییم که ای جمله«۵» جنّیان. و اینکه از جمله آن است که در او قول بیفکندند«۶» لدلالة الکلام علیه، و اینکه را نظایر بسیار است در قرآن منها قوله: وَ المَلائِکَةُ یَدخُلُونَ عَلَیهِم مِن کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیکُم«۷»، ای یقولون سلام علیکم، و منها قوله: وَ آخِرُ دَعواهُم أَنِ الحَمدُ لِلّهِ«۸» ای ان یقولوا الحمد للّه، و منها قوله: فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ کَفَرتُم«۹»، و المعنی یقال لهم اکفرتم، ما گوییم جنّیان را که: استکثار کردی«۱۰» از انسیان. عبد اللّه عبّاس و حسن و قتاده و مجاهد گفتند: معنی آن است که بسیار بکردی«۱۱» از اضلال و اغوا و گمراهی دادن انس، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه.

وَ قالَ أَولِیاؤُهُم مِنَ الإِنسِ و گویند اولیاء و دوستان ایشان از آنان که فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند، یعنی متابعان شیاطین از جمله انس«۱۲»، رَبَّنَا استَمتَعَ بَعضُنا بِبَعضٍ بار خدایا تمتّع کردیم ما بهری به بهری و برخوردار شدیم.

---

(۱). مج، وز شعر.

(۲). لت: لیتما آن: لمّا.

(۳). مج، وز، لت: عملی. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: نحشر، با توجّه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). مج، وز، لت: جماعت.

(۶). مج، وز، لت: بیفکند.

(۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۶.

(۱۰). آف: کردید.

(۱۱). آف: بکردید.

(۱۲). مج، وز، لت: گویند.

صفحه : ۴۱

مفسّران در اینکه آیت«۱» دو قول گفتند: یکی آن که جن، انس را تزیین می‌کنند آنچه به آن ایشان را از راه ببرند«۲» از متابعت هوای نفس، چه جن را شهوت تعلّق دارد به اضلال ایشان و انس را به شهوت تعلّق دارد به متابعت هوای نفس. و وجهی دگر آن است که حسن گفت و إبن جریج و زجّاج و فرّاء که: چون کسی از ایشان خواستی تا به سفری رود در آن راه از جنّیان ترسیدی پناه با سیّد آن وادی دادی و گفتی: اعوذ بسیّد هذا الوادی. آنگه برفتی و گفتی: ایمنم، و ذلک قوله تعالی: وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الإِنسِ

یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُم رَهَقاً«۳»، اینکه استمتاع انس است به جنّ امّا استمتاع جن به انس آن است که چون از انس چنین شنونده و بینند و اعتقاد ایشان در خود چنین یابند شادمانه شوند و اینکه قول زجّاج و بلخی و رمّانی است.

بلخی گفت: روا باشد که اینکه استمتاع و تمتّع راجع باشد با انس که بعضی به بعضی متمتّع می‌شوند به شهوتی که با یکدیگر رانند. وَ بَلَغنا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلتَ لَنا، در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که حسن و سدّی گفتند مراد به اجل [۱۱۴- ر] مرگ است، برسیدیم به آن اجل که ما را نهاده بودی.

قول دوّم آن است که: مراد حشر و حاضر شدن به قیامت است، برای آن که اجل وقت مرگ باشد و حشر وقت جزا. قالَ النّارُ مَثواکُم خالِدِینَ فِیها، حق تعالی جواب ایشان دهد و گوید: دوزخ مأوی و مرجع شماست. و مثوی، مقام باشد من ثوی اذا أقام، قال الشّاعر:

ب ثاو یمل منه الثواء

و معنی آیه تقریع جن و انس است از جمله غواهٔ و ضلّال ایشان در وقت اعتراف ایشان به گناه خود در حالی که اعتراف و پشیمانی سود ندارد، و از خدای تعالی جواب چنین آید که: النّار مثواکم«۴» دوزخ جای شماست.

---

(۱). مج، وز: ندارد.

(۲). وز: ببردند.

(۳). سوره جن (۷۲) آیه ۶.

(۴). اساس: لکم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۲

خالِدِینَ فِیها، ای مؤبّدین. نصب او بر حال باشد در آن جا همیشه باشند، إِلّا ما شاءَ اللّهُ الّا آنچه خدای خواهد، در اینکه استثنا سه قول گفتند: بعضی گفتند مراد روزگار مقدّم است از وقت استحقاق عقاب تا به وقت معاقبت، آنگه حق تعالی آن را اسقاط فرماید به تفضّل برای آن که فایت شده باشد، و ثواب بخلاف اینکه باشد برای آن که ثواب حقّ اوست«۱» چیزی اسقاط نکند بل توفیر کند بر آن«۲» به تمام و کمال.

و قول دوم آن است که: إِلّا ما شاءَ اللّهُ من تبدیل الجلود«۳» و تصریفهم فی انواع العذاب. و معنی آن باشد که ایشان در آن جا معذّب باشند علی صفهٔ واحدهٔ، بر یک صفت الّا آنچه«۴» خدای خواهد که حال بر ایشان بگرداند از آن که پوست ایشان بدل کند و عذاب ایشان به نوعی دیگر بدل کند.

و وجه سیّم«۵» آن است که: «ما» به معنی «من» است، یعنی الّا آن را که خدای خواهد که از دوزخ برون آرد از جمله مؤمنان فاسق که چون ایشان را به معصیت عقاب کرده باشد ایشان را به بهشت«۶» برد برای ثواب ایمان و طاعات ایشان. إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ خدای تو حکیم است آنچه«۷» کند از عذاب ایشان بر وجه حکمت و صلاح کند و عالم است به مقادیر استحقاق ایشان عقاب او را و اجزا و تفاصیل آن.

وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعضَ الظّالِمِینَ بَعضاً، گفت: ما باز گزاریم«۸» بعضی ظالمان را با بعضی. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که در باب نصرت و معونت ایشان را با یکدگر گزاریم«۹» و منع نکنیم ایشان را از آن، قول دوم آن است که:

---

(۱). مل: حق بنده است. [.....]

(۲). مج، وز: توفّر کند بر او.

(۳). اساس: مج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: الخلود، که با توجّه به ضبط مل و لت و معنی جمله در چند سطر بعد تصحیح شد.

(۴). مل: آن که.

(۵). مج، وز: سهام، مل، آف، لت: سیوم.

(۶). آج، لب: به بهشت.

(۷). مل: به آنچه.

(۸). همه نسخه بدلها: باز گذاریم.

(۹). همه نسخه بدلها بجز آن: گذاریم.

صفحه : ۴۳

بعضی را متولّی کنیم بر کار بعضی، و اینکه هر دو قول متقارب است. قولی«۱» دیگر آن است که: مراد تخلیه است، یعنی ما ایشان را بعضی را با بعضی گزاریم«۲» و بعضی را بر بعضی گماریم«۳» هم به معنی تمکین و تخلیه، و اینکه وجه صحیح‌تر است لقوله: بِما کانُوا یَکسِبُونَ و اینکه «با»«۴» جزاست چنان که بیان او چند جای برفت، و مثله قولهم: و اللّه لئن شکرتنی فبما«۵» اعطیتک من قبل. قتاده گفت: مراد به تولیت موالات و متابعت است. یعنی ما ایشان را از پی یکدیگر می‌فرستیم به دوزخ با آنچه«۶» کرده باشند. امّا وجه تشبیه در «کذلک» بعضی گفتند آن است که خدای تعالی گفت: چنین که من گفتم و شنیدی«۷» ظالمان را تولیه و تخلیه کنم«۸» بعضی را با بعضی. و وجهی دگر آن است که جبّایی گفت وجه تشبیه آن است که گفت: چنان که«۹» در دنیا ظالمان را با یکدیگر گذاشته‌ام، در قیامت ایشان را با یکدیگر گذارند تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعان را گویند: فَهَل أَنتُم مُغنُونَ عَنّا مِن عَذابِ اللّهِ مِن شَیءٍ«۱۰»، آن متابعت ما که شما را کردیم در دنیا، هیچ نفعی و غنایی نخواهد کردن«۱۱»، و اگر استعانت«۱۲» کنند به من، گویم«۱۳» معبودان خود را بگویی«۱۴»: تا شما را فریاد رسند امروز، و قوله تعالی: بِما کانُوا یَکسِبُونَ «با» مجازات راست، و «ما» مصدریّه است، أی بکسبهم، و «ما» کانوا«۱۵» [۱۱۴- پ]

برای آن آورد تا فعل را در ایّام ماضی آرد، و در فعل لابد ضمیر

---

(۱). مج، وز، مل: آن: قول.

(۲). وز، مل: ایشان بعضی را با بعضی گذاریم آف: ایشان را بعضی با بعضی گذاریم.

(۳). مج، وز: گذاریم.

(۴). اساس: «ما» با توجّه به مل و لت تصحیح شد.

(۵). اساس: فیما، با توجّه به لت تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مل، آف، لت: بآنچه. [.....]

(۷). مج، وز: شنید.

(۸). وز: تولیه کنم.

(۹). وز: چنانچه.

(۱۰). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱.

(۱۱). مج، وز، لت: و غنا خواهد کردن.

(۱۲). لت: استغاثت.

(۱۳). مل: گفتم آف، آن: گوییم.

(۱۴). مل، آج، لب، آف: بگویید.

(۱۵). مج، وز، مل، لت: و کان.

صفحه : ۴۴

منصوب متّصل محذوف باشد که راجع بود با «ما» تا مبیّن بود، و التّقدیر: بما کانوا یکسبونه.

یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با انس و جن«۱»، گفت: ای جماعت انس و جن، یعنی ای فرزندان آدم و ای فرزندان ابلیس؟ و اینکه خطاب روز قیامت [کند]«۲» بر سبیل تقریع و توبیخ ایشان را گویند«۳»: أ لَم یَأتِکُم رُسُلٌ مِنکُم به شما هیچ پیغامبر نیامد [هم]«۴» از شما و از نسب و شهر شما! و «معشر» جماعتی باشند سواء اگر مجتمع باشند و اگر متفرّق، و «جنّ» مأخوذ است از جنّ، و آن ستر«۵» باشد، و اینکه اسمی است که اینکه جنس را به مثابت انس در میان آدمیان و ملک در فرشتگان، و اینکه خطاب باشد به جمله الّا آن رسولانی که خدای تعالی ایشان را به خلقان فرستاد، و کس را به ایشان نفرستاد از آنچه او را معلوم بود از عصمتهای«۶» ایشان. امّا «منکم»، مخصوص باشد به انس دون جنّ برای آن که اجماع است که خدای تعالی از جن هیچ پیغامبر نفرستاد، امّا بر طریق تغلیب چنان که تغلیب مذکّر کنند بر مؤنّث، و چنان که گفت: یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ«۷»، [و لؤلؤ و مرجان]«۸» از آبی«۹» شور بر آید«۱۰» دون آب عذاب و کقولهم: اکلت خبزا و لبنا و شیر«۱۱» مشروب باشد، مأکول نباشد، اینکه قول بیشتر مفسّران است.

و عبد اللّه عبّاس گفت در یک روایت که: از جنّ خدای تعالی پیغامبر فرستاد، و لکن ایشان در امر و حکم شرع پیغامبران انس بودند، گفت: دلیلش قوله تعالی: وَ إِذ صَرَفنا إِلَیکَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ یَستَمِعُونَ القُرآنَ– الی قوله: وَلَّوا إِلی

---

(۱). مج، وز، مل، لت: با جنّ و انس. (۸- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، مل، لت: گوید.

(۵). مل: سپر.

(۶). مج، وز، مل، لت: عصمت. [.....]

(۷). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۲.

(۹). مج، وز، مل، آج، لب: آب.

(۱۰). مج: شور باشد.

(۱۱). اساس و، با توجّه به مج وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۴۵

قَومِهِم مُنذِرِینَ«۱». و ضحّاک گفت: اینکه آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی از جن پیغامبران فرستاد، و اینکه اختیار جریر طبری است و ابو القاسم بلخی روا داشت، و اینکه رواست جز که بر او نصّی نیامد، و به اینکه آیت قطع نتوان کردن، چه آیت را تفسیر می‌توان داد بر وجهی که دلیل نکند بر آن که از جن پیغامبر باشد. جبّایی و مغربی گفتند «منکم» خطاب است با مکلّفان، یعنی از جماعت مکلّفان، و در اینکه قول هم قطع نباشد بر آن که در ایشان پیغامبر باشد یا نه«۲».

یَقُصُّونَ عَلَیکُم آیاتِی قصّه می‌کنند و می‌خوانند آیات من و دلایل و بیّنات من بر شما، و اصل کلمه من قصّ الأثر اذا اتّبعه باشد، و منه قوله«۳»: وَ قالَت لِأُختِهِ قُصِّیهِ«۴»، أی اتّبعی أثره. در قصّه موسی علیه [السّلام]«۵». و «قصّه» طرّه باشد برای تتابع مویها بر یکدیگر، و شما را می‌ترسانند به دار«۶» ملاقات و مقاسات اینکه روز که در آنی«۷»، یعنی روز قیامت. ایشان جواب دهند و گویند: بلی،

همچنین است آمدند و انذار و اعذار«۸» کردند و بر خویشتن گواهی«۹» دهند و گواهی«۱۰» بر خویشتن اعتراف و اقرار باشد، گویند: گواهی دادیم بر خویشتن، و آنگه گفت: ایشان را زندگانی دنیای عاجل مغرور کرد، و نیز بر خویشتن گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند در دنیا. و برای آن تکرار گواهی کرد که مشهود علیه مختلف شد، گواهی اوّل بر آمدن رسولان و انذار پیغامبران است، و گواهی دوم بر کفر خویشتن.

و گروهی به اینکه آیت تمسّک کردند در آن که خدای تعالی کسی را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستند«۱۱»، و تکلیف بی آن درست نباشد، و اینکه منتقض است به

---

(۱). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۹.

(۲). مج، وز، مل، لت: پیغامبر بود یا نه.

(۳). مل تعالی.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، مل: می‌ترسانند از.

(۷). در آنی/ در آنید.

(۸). مج، وز، مل، لت: اعذار و انذار.

(۹). مل: دادند و دهند.

(۱۰). لت: گواه. [.....]

(۱۱). لب: بفرستد.

صفحه : ۴۶

اوّل پیغامبر که خدای فرستاد و پیغامبرانی که بر ایشان پیغامبر نبود، و جماعتی که در عهد و روزگار ایشان پیغامبر نبود که آن را روزگار فترت خوانند. پس چون چنین باشد، تخصیص باید کرد به«۱» آنان که معلوم از حال ایشان آن است که شرع ایشان [۱۱۵-ر]

را مصلحت باشد و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستد به ایشان، و مثله قوله تعالی: وَ ما کُنّا مُعَذِّبِینَ حَتّی نَبعَثَ رَسُولًا«۲»، تا پیغامبر بیاید و مصالح ایشان به ایشان نماید، چون خلاف کنند پس از آن مستحقّ عقاب شوند.

ذلِکَ أن لَم یَکُن رَبُّکَ، موضع «ذلک» از اعراب محتمل است دو وجه را:

یکی رفع بر تقدیر آن که الأمر ذلک کار آن است که تو شنیدی از آنچه در آیت مقدّم برفت، بر اینکه وجه خبر مبتدای محذوف باشد، و شاید که مبتدا باشد«۳». و أن لَم یَکُن رَبُّکَ، در جای خبر او بود، و تقدیر آن باشد، که: (ذلک بان لم یکن)، اینکه به سبب آن است که خدای تعالی هلاک نکند هیچ شهر را و اهل آن شهر غافل باشند. و وجه دگر آن است که: محلّ او نصب باشد، و معنی آن که: (فعلنا ذلک)، ما اینکه گناه که [در آیت]«۴» مقدّم برفت بکردیم، برای آن که خدای تو هلاک نکند هیچ شهر را- و مراد اهل شهر است به ظلم و بیدادی. وَ أَهلُها غافِلُون، «واو» حال است و اهل آن شهر غافل و بی خبر باشند، یعنی نکند الّا بعد«۵» از آن که حجّت بر ایشان بدارد، و آنچه علّت ایشان است در تکلیف ازاحت کند، و «أن» مخفّفه است از ثقیله، و تقدیر آن است: (لأنه لم یکن ربک)، و مثله قول الشّاعر«۶»:

فی«۷» فتیة کسیوف الهند قد علموا ان هالک کلّ من یخفی و ینتعل

أی أنّه هالک، برای آن که «ها» ضمیر شأن و کار باشد.

وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا، در آیت محذوفی هست«۸»، تقدیر آن است که: و

---

(۱). مج، آج، لب، بم: با.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.

(۳). مج، وز: مبتدا بودن مل: مبتدا بود.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، مل، لت: پس.

(۶). مج، وز، مل شعر.

(۷). اساس: و، با توجّه به مج، وز و منابع شعری تصحیح شد.

(۸). مج، وز و.

صفحه : ۴۷

لکلّ عامل بطاعة اللّه او معصیته، هر عاملی را که«۱» عملی کند از طاعت و معصیت، درجاتی و منازلی هست و پایه‌های [و]«۲» قدری بر حسب آنچه کرده باشد«۳» از خیر و شر، و اینکه حذف برای آن کرد که فحوی کلام بر او دلیل می‌کند، و آیت دلیل است بر عدل خدای تعالی و آن که در قیامت با مکلّفان کار به استحقاق کند، و ثواب و عقاب بر حسب عمل خواهد دادن، و خدای تعالی غافل نیست از آن که«۴» شما می‌کنید«۵». و جمله قرّاء «تعملون» خواندند بتاء الخطاب، مگر إبن عامر که او «یعملون» خواند بیاء خبرا«۶» عن الغائب، و اینکه بر وجه تهدید و وعید فرمود تا خلایق بدانند که [چون]«۷» هیچ از اعمال ایشان بر او پوشیده نیست، و ایشان را بر آن جزا خواهد دادن به اندک و بسیار تا«۸» ایشان به صلاح نزدیکتر باشند و از فساد دورتر.

وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَةِ، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: او غنی و بی‌نیاز است، و خداوند رحمت است و غنیّی«۹» خدای تعالی را و ما را صفت نباشد، بل مرجع او با نفی حاجت باشد، و الغنی عن الشّیء آن باشد که وجود و عدم آن چیز و صحّت و فسادش بنزدیک او یکی باشد، به آن معنی که او را نقصانی نباشد و زیادتی از آن، آنگه گفت: ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است تا بدانند که جز آن که او را حاجت نیست به ما، ما را به رحمت او حاجت است.

آنگه باز نمود که وجود و عدم خلقان بنزدیک او یکی است، اگر خواهد شما را ببرد و از پس شما گروهی دگر را که او خواهد بیارد، چنان که شما را بیافرید از فرزندان گروهی دگر«۱۰». و «انشاء» خلق باشد بر سبیل ابتداء، و منه انشاء القصیدة

---

(۱). مج، وز، لب: عاملی که.

(۷- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). اساس: باشند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز، مل، لت: از آنچه.

(۵). لت: می‌کنی. [.....]

(۶). اساس: خبر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مل: ندارد.

(۹). مج، وز، غيبى: مل، لب، بم، آف، لت: غنى.

(۱۰). مج، وز، مل: ديگر.

صفحه : ۴۸

ابتدأها«۱» و نشأ السّحاب اذا ابتدئ ظهورها و انشأها اللّه، و النّشأ و الصّغار من الأولاد كخادم و خدم، قال نصيب«۲»:

و لو لا ان يقال صبا نصيب لقلت بنفسى النشأ الصغار

و در وزن [۱۱۵- پ]

و اصل ذرّيّه سه قول گفتند: يكى فعليّة من الذّرّ، و دوم فعلية على وزن صديقة من ذرء اللّه الخلق، أى خلقهم، و قول سيوم«۳»: ذرّوؤه على وزن فعّولة«۴»، الّا آن است كه همزه را بـدل كردنـد به «واو»، پس با « يا » گردانيدند، و آنگه « يا » در « يا » ادغام كردند بمنزله علّيّة من علوت.

إِنَّ ما«۵»وَ ما أَنْتُم بِمُعجِزِين، آنگه كافران را گفت شما خداى را عاجز نتوانى«۱» كردن و از قبضه قدرت او برون شدن«۲» و اگر چه عمل آنان مى‌كننـد كه پندارى«۳» از عـذاب او سـلامت خواهنـد يافتن براى غرورشان به طول سـلامت. و آيت«۴» وارد است مـورد وعيد و تهديد [را]«۵».

قُل يـا قَومِ اعمَلُوا عَلى مَكـانَتِكُم آنگه گفت: اى محمّـد بگو اينكه مكلّفان را كه بكنى«۶» آنچه توانى«۷» بر حسب مكنت و طـاقت خود، بعضى گفتند: مراد به «مكانت» طريقت است و بعضى دگر گفتند مراد طاقت و مكنت است.

عبد اللّه عبّاس و حسن گفتند: ناحيه باشد، جبّايى گفت: على حالتكم، زجّاج گفت: مراد تمكّن است، و اگر چه صيغه امر است مراد تهديد است كقوله: اعمَلُوا ما شِئتُم«۸» و اينكه صيغه در اينكه معنى براى مبالغت آورد آنگه گفت«۹»: انّى عامل من نيز عمل خواهم كردن و لكن«۱۰» به طاعت خـداى تعالى بر آنچه مرا فرموده است و روا بود كه «عامل» به خبر از خدا بود، يقال: و المعنى انّى عامل بكم مـا تسـتحقّونه من الثّواب و العقاب، آنگه گفت: بـدانى«۱۱» آنچه مى‌كنى«۱۲» و اينكه نيز بر سبيـل تهديـد است و سـوف«۱۳» خلـوص فعـل را باشـد به اسـتقبال و سـين به معنى سوف همين معنى دارد، يعنى بـدانى«۱۴» جزاى اعمال خود و آنچه شـما مستحقّ آنى«۱۵»، ابو بكر خوانـد: مكانـاتكم بر جمع. و بـاقى قرّاء بر واحـد مكانتكم. من تكون، حمزه و كسائى خواندنـد من يكون به « يا » براى تقديم

---

(۱). مج، وز، آج، لب، آف: نتوانيد.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب: بيرون شدن.

(۳). مج، وز: پنداريد مل: پندارند.

(۴). مج، وز، مل هم.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، آف: بكنيد مل: بكنند.

(۷). مج، وز، آف: توانيد مل: توانند.

(۸). سوره فصّلت (۴۱) آيه ۴۰.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: ليكن.

(۱۴- ۱۱). مج، وز، آف: بدانيد.

(۱۲). مج، وز، آف: مى‌كنيد.

(۱۳). مج، وز، لت براى. [.....]

(۱۵). مج، وز، آف: آنيد.

صفحه : ۵۰

فعل، و باقى قرّاء «تكون» خواندنـد براى تأنيث عاقبة. و آنان كه به « يا » خواندند حمل كردند بر معنى كه عاقبت مآل«۱» و آخر كار باشـد، و مثله قوله: وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ«۲»، اى الصّوت الشّديـد و بالعكس من هـذا قوله سائل بنى اسد ما هذه الصوت و انّما عنى الصّيحة. و موضع «من» از اعراب محتمل است دو وجه را: يكى رفع [۱۱۶- ر]

[و التّقدير]«۳» ايّنا يكون له عاقبة الـدّار، و يكى نصب بقوله تعلمون«۴» و بر قول«۵» [اوّل]«۶» «من» اسـتفهامى باشد و بر دوم موصوله باشد به معنى الّذى«۷»، و معنى آن كه تـا بداننـد كه عاقبت سـراى آخرت و ثواب بهشت مؤمنان را خواهـد بود«۸» و دون كافران و اگر چه كـافران را نيز عـاقبتى از عقوبت باشـد، جز كه به فحوى معلوم است كه عاقبت خير مى‌خواهـد و اينكه چنان باشـد كه عرب گويد:

لهم الكرّة و لهم الحملة، و نيز «لهم» دليل عاقبت خير مى‌كند چه عاقبت بد «لهم» نباشد عليهم باشد. إِنَّهُ لا يُفلِحُ الظّالِمُونَ، انّه ضـمير شأن و كار است، يعنى شأن و كار چنين آمد كه ظالمان يعنى كافران در اينكه آيت فلاح و ظفر و بقا نيابند به عاجل، پس بقا نباشـد ايشان را و به آجل فوز«۹» و ظفر«۱۰» نباشد ايشان را.

قوله: وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرثِ وَ الأَنعامِ نَصِيباً- الايه، آنگه خبر داد از كافران كه ايشان خداى را نصيبى كردند از آن كشت و چارپايان كه او آفريـد. ذرأ اذا خلق ذرءا، و آن خلق باشـد بر سبيل اختراع و اصل او ظهور باشـد و منه: ملح ذرآنىّ و ذرآنىّ، نمكى سخت [سپيد]«۱۱» باشد. و الذّرأة ظهور الشّيب و بياضه، قال الرّاجز:«۱۲»

---

(۱). آج، لب، آن: حال.

(۲). سوره هود (۱۱) آيه ۶۷.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۴). اساس و ديگر نسخه بدلها: يعلمون، با توجّه به فحواى كلام تصحيح شد.

(۵). آف: قولى.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، لب افزوده شد.

(۷). بم، آف: الّذين.

(۸). مج، وز، مل، لت: بودن.

(۹). مج، وز: فوزى مل: فيروزى.

(۱۰). مج، وز: ظفرى.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد آج. لب: سفيد.

(۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: زاجر، با توجّه به منابع لغت تصحيح شد.

صفحه : ۵۱

و قد علتنی ذرأة بادی بدی و رثیة«۱» تنهض فی تشدّد

یقال: ذرأت لحیته اذا شابت، و ذرت«۲» الرّیح التّراب إذا أثارته و طعنه فأذراه اذا ألقاه و ذروة الجبل اعلاه، و حرث هم زرع باشد و هم کشتزار، و منه قوله: نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم«۳»، و الانعام المواشی، چهارپای باشد از اشتر«۴» و گاو و گوسپند، و احدش نعم باشد، گفتند: برای نعمت و طیء را. ذوات الظّلف و الخف را أنعام خوانند بخلاف ذوات الحافر. فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعمِهِم، گفتند: اینکه نصیب خدای راست، و اشارت به «هذا» به نصیب است. وَ هذا لِشُرَکائِنا و اینکه نصیب دیگر انبازان ما راست، یعنی بتان را. و برای آن بتان را انبازان ایشان خواند [به آن که ایشان آن را به انبازان خدای کردند، یعنی انبازانی که ایشان فرو داشتند، و گفتند: برای آن انبازان ایشان خواند]«۵» آن را که مال به مشرك و انبازی کردند میان خدای و ایشان«۶».

مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چیزی که ایشان را دادنی بودی از نذری که کرده بودندی و جز آن، بر دو قسمت نهادندی گفتندی:

اینکه یك قسمت خدای راست به زعم و دعوی ایشان و الّا بر حقیقت همه خدای راست«۷». کسائی خواند: بزعمهم، به ضمّ «زا» در هر دو جای، و باقی قرّاء «بزعمهم» خواندند به فتح «زا»، آنگه اگر چنان بودی که از نصیب خدای تعالی«۸» چیزی در نصیب اوثان افتادی رها کردندی، و اگر از نصیب بتان چیزی در نصیب خدا افتادی با جای نهادندی و روا نداشتندی گفتندی: خدا توانگر است و اینان درویش‌اند، نشاید که از نصیب اینان چیزی در نصیب او افتد. آنگه آنچه نصیب اوثان بودی به درویشان دادندی، و آنچه نصیب خدای بودی به مهمانان

---

(۱). لت: وریثة. [.....]

(۲). اساس: ذرأت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۳.

(۴). مج، وز، مل: شتر.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). آج، لب و.

(۷). مج، وز، مل، لت و.

(۸). مج، وز، مل، لت: جلّ جلاله.

صفحه : ۵۲

دادندی و به مبرّت«۱» کردندی و اینکه قول عبد اللّه بن عبّاس و قتاده است.

حسن و سدّی گفتند: اگر از نصیب بتان چیزی تباه شدی بدل [آن]«۲» از نصیب خدای«۳» برداشتندی، و اگر از نصیب خدای تلف شدی از ایشان نصیب بدل بر نداشتندی«۴». حق تعالی اینکه معنی از ایشان باز گفت، و آنگه گفت«۵»: بد حکمی می‌کنند. ساءَ ما یَحکُمُونَ [۱۱۶- پ]، ای ساء الحکم حکما یحکمون، و موضع «ما» نصب باشد علی انّها نکرة موصوفة [أی]«۶» ساء حکما یحکمونه، و زجّاج گفت: روا باشد که موضع او رفع باشد علی انّها موصولة، أی ساء الحکم«۷» الّذی یحکمونه.

وَ کَذلِكَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ المُشرِکِینَ، إبن عامر تنها خواند: «زیّن» بضمّ «زا» و کسر « یا » علی الفعل المجهول. قَتلَ أَولادِهِم شُرَکاؤُهُم، بضمّ «لام» و نصب «دال» و کسر « یا » علی تقدیر: زیّن قتل شرکائهم اولادهم، و فصل کرد میان مضاف و مضاف الیه به مفعول و استشهاد کرد به بیتی دو ضعیف، منها قول الشّاعر«۸»:

فزججتها بمزجّة زجّ القلوص أبی مزاده

أی زجّ أبی مزادهٔ القلوص، و قول الآخر«۹»:

تمرّ علی ما تستمرّ و قد شفت غلائل هذی النّفس منها صدورها

علی تقدیر شفت هذی النّفس«۱۰» غلائل صدورها، و اینکه قراءت ضعیف است، و اینکه ابیات محمول است بر شذوذ، و کلام خدای تعالی بر شذوذ و حمل نکنند، و عرب روا ندارد فصل کردن میان مضاف و مضاف الیه مگر به ظرف

---

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: تمیز، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). وز، مل تعالی.

(۴). مج، وز، مل، لت: بدل برداشتندی.

(۵). مج، وز، مل، لت: بگفت که.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد.

(۷). مج: تهیأ الحکم. [.....]

(۹- ۸). مج، وز شعر.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: شفت عبد القیس.

صفحه : ۵۳

چنان که شاعر گوید«۱»:

کأن اصوات من ایغالهنّ بنا اواخر«۲» المیس اصوات الفرایج

و باقی قرّاء خواندند: زیّن، بفتح «زا» و « یا » علی الفعل المستوی.

قَتلَ أَولادِهِم شُرَکاؤُهُم، بر آن که «شرکاء» فاعل «زیّن» باشد و «قتل» مفعول او، معنی آن است که: بیاراستند«۳» برای بسیار مشرکان بتان ایشان کشتن فرزندانشان، الّا آن است که تقدیم مفعول کرد«۴» بر فاعل.

و ابو عبد الرّحمن السّلمیّ خواند در شاذّ: وَ کَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشرِکِینَ قَتلَ أَولادِهِم شُرَکاؤُهُم، بر فعل مجهول و رفع «قتل» و «شرکاء» بر تقدیر آن که پنداری چون گفت: زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشرِکِینَ قَتلَ أَولادِهِم. سائلی سؤال کرد و گفت: من زیّن! فقال: شرکاءهم، و علی هذا قراءهٔ من قرأ: یسبّح له فیها بالغدوّ و الآصال رجال، «یسبّح» بر مجهول، آنگه «رجال» هم بر اینکه مرفوع باشد که سائلی پرسد: من یسبّح! فقال: رجال، و مثله قول الشّاعر«۵»:

لیبک یزید ضارع لخصومهٔ و مختبط ممّا تطیح الطّوائح

حق تعالی در اینکه آیت حکایت آن کرد که عرب دختران خود را زنده در گور کردندی استنکاف آن را تا ایشان را به کسی نباید دادن«۶». و وجه تشبیه در «کذلک» آن است که چنان که شیطان به اوثان- یعنی عبادت اوثان- برای ایشان مزیّن بکرد که خدای را نصیبی کنند و بتان را نصیبی، و همچنین مزیّن بکرد برای ایشان قتل اولاد و کشتن فرزندان ایشان.

و در «شرکاء» پنج قول گفتند. حسن و مجاهد و سدّی گفتند: مراد شیاطین‌اند که برایشان، وأد و دفن کردن«۷» دختران زنده مزیّن

بکرد ترس عار و

---

(۱). وز، مل، لت: می‌گوید مج شعر.

(۲). مج، وز، مل، لت: و آخر.

(۳). لت: بیاراست.

(۴). اساس: کردیم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). مج، وز شعر.

(۶). اساس: داد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). اساس: کردند، با توجّه به مل تصحیح شد.

صفحه : ۵۴

درویشی را. فرّاء و زجّاج گفتند: سدنه و خدم بتان بودند. بعضی دیگر گفتند:

غوات و مضلّان بودنـد از مردمان. بعضـی دگر گفتنـد: شـریک ایشان بودند در نعمت. بعضـی دگر گفتند: شـریک ایشان بودند در شرک.

لِیُرْدُوهُم تـا هلاـک کننـد ایشـان را. و الرّدی الهلاـک، و الإرداء الاهلاک، یقال: ردی یردی ردی و أردی غیره و تردّی إذا هلک، و مرداة گویند سـنگی بزرگ را که از کوه به زیر آید، و «لام» غرض است، و گفته‌اند: عاقبت راست، و دین ایشان بر ایشان بپوشند بر وجه اضلال و اغواء. وَ لَو شاءَ اللّه‌ُ ما فَعَلُوه‌ُ اگر [خدای]«۱» خواستی نکردندی به آن معنی که اگر [۱۱۷- ر]

خدای خواستی ایشان را منع کردی به جبر، جز آن که حکمت راه نداد«۲» در تکلیف که چنین کند. آنگه رسول را امر کرد، گفت: رها کن ایشان را به آن فریه که می‌کنند و آن دروغ که می‌گویند، و اینکه را معنی تهدید و وعید باشد، کقوله: اعمَلُوا ما شِئتُم«۳».

وَ قالُوا هذِهِ أَنعام‌ٌ وَ حَرث‌ٌ حِجرٌ، آنگه خبر داد از اعتقاد باطل و گفت محال ایشان را که گفتند: اینکه «انعام» و چهار پایان و گشت و زرع که برای اصـنام خود کردنـد به زعم ایشان بر خویشـتن حرام کردنـد. در «انعام» دوم گفتنـد: مراد بحیره و سایبه و وصـیله و حام است، و (هی الانعام الّتی حرمت ظهورها) که پشت ایشان بر خود حرام کردند، فقالوا: حمی ظهره، پشت خود حمایت کرد. و «انعام» سیم«۴» آن چهـار پایان است که ایشان بکشـتندی و بر آن نام خـدای نبردنـدی. و معنی «حجر» حرام باشـد، یقال: حجرت علی فلان کذا إذا حرّمته علیه، و منه قوله:

حجرا محجورا«۵» أی حرام محرّمـا. و اصـل «حجر» منـع باشـد، و حجر کعبه برای امتنـاع او، و حجر عقـل برای آن که مـانع باشـد از ناشایست، و حجر ثمود [را برای]«۶» عزّت و امتناع ایشان«۷» گفتند، و قال رؤبهٔ:

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مل: ندادی.

(۳). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۴). مج، وز، لت: سهام مل، آف: سیوم.

(۶- ۵). سوره مطفّفین (۲۵) آیه ۲۲. [.....]

(۷). مج، وز، لت: امتناعشان.

صفحه : ۵۵

جارهٔ البیت لها حجرىّ

و قال اخر:

فبتّ مرتقبا و العین«۱» ساهرهٔ کانّ نومى علىّ اللّیل محجور

و قال المتلمّس:

حنّت الى النّخلهٔ القصوى فقلت لها حجر حرام ألا تلک الدّهار یس

و حجر و حرج لغتـان و هو من المقلوب، مثـل جـذب و جبـذ، و اینکه قراءت عبـد اللّه عبّاس است، و حسن و قتاده خواندنـد: «حجر» بضمّ الحاء. و حجر و حجر کنار مرد باشد.

و تلخیص معنى آیت آن است که خداى تعالى گفت: مشـرکان گفتند که اینکه چهار پایان و کشت و زرع حرام است، و هیچ کس را روا نباشـد که خوردن الّا آن کس را که مـا مى‌خواهیم. به گفتـار و دعوى باطلشـان بى‌دلیلى و حجّتى. و چهـار پایانى گفتنـد که پشت خود حرام کرده‌انـد- بر آن تفسـیر که دادیم حامى را- و چهار پایان دیگر که بر آن نام خداى تعالى نبرده باشـند و گویند: بر بعضى حلال است و بر بعضى حرام، و اینکه جمله بر سبیل دروغ و فریه گفتند بر خداى تعالى، یا محمّد؟ تو رها کن ایشان را به آن دروغ که مى‌گویند، من به حقّ ایشان«۲» برسم.

و ممکن است به اینکه آیت تمسّـک کردن«۳» در آن که اشـیاء در اصل عقل بر اباحت است براى آن که خـداى تعالى مذّمت کرد عرب را به تحریم اینکه چیزها، و اینکه در جاهلیّت کردنـد، آنگه که هنوز پیغامبر- علیه السّـلام- نیامـده بود و شـرع او مسـتقر نبود. اگر در عقـل اشـیاء بر حظر بودى اینکه مـذمت و ملامـت نکو نبودى و اینکه مسألهاى است که در اصول فقه و علما را در او خلاف است. بعضـى گفتنـد: اشـیائى که به او انتفاع بر توان گرفت و بر کسـى از آن ضـررى نباشد آن بر اباحت است تا حظر«۴» و کراهت آمدن، و بعضى گفتند: بر حظر«۵» است و

---

(۱). مج: و القیس وز، آن: و العیش: مل، آج، لب: و العیس.

(۲). مج، وز: اینان.

(۳). مج، وز: کرد.

(۵- ۴). مج، وز، آف، لت: خطر.

صفحه : ۵۶

تحریم، تا اباحت معلوم شدن، و بعضى گفتند: بر توقّف است میان حظر«۱» و اباحت.

آنگه آنان که حظر«۲» گفتند، خلاف کردند، بعضى گفتند: آن مقدار که قوام تن و بقاى حیات به آن باشد حلال«۳» است، و آنچه برون«۴» آن است حرام است. و بعضـى از ایشـان اینکه فرق نکردنـد و همه حرام گفتنـد، و خلاـف نیست در میـان آنـان که به حظر گفتند و میان آ [نا]

ن«۵» که بر توقّف گفتنـد، در آن که واجب است امسـاک کردن از آن، الّا آن است که در تعلیـل«۶» خلاف کردنـد. آنان که حظر گفتند، گفتند: امساک واجب است از آن براى آن که اگر اقدام [۱۱۷- پ]

کند بر او اقدام بر قبیحى کرده باشد مقطوع على قبحه، و آنان که بر توقّف گفتند، گفتند:

امساك از آن جا واجب است كه آن كس كه اقدام كند بر او ايمن نباشد كه اقدام كرده باشد«۷» بر قبيحى، و مذهب سيّد«۸»- رحمه اللّه- آن است كه: بر اباحت گويد، و مذ [هب]«۹» شيخ«۱۰» بر حظر، و دليل بر صحّت آن كه بر اباحت است آن است كه: ما بضرورت دانيم كه هر چه در او منفعتى باشد و در او هيچ مضرّت نباشد نه عاجل نه آجل نه معلوم نه مظنون، صفت مباح دارد و اقدام كردن بر او نيكو بود، همچنان كه بضرورت دانيم كه هر چيزى كه در او ضررى بود خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون قبيح باشد و اقدام كردن بر او محظور بود [و]«۱۱» علم به حسن و قبح اينكه [هر دو]«۱۲»، جارى مجراى علم به حسن و قبح احسان و ظلم است«۱۳»، دليلى ديگر بر اينكه آن است كه ما بضرورت دانيم كه حسن«۱۴» التنفّس فى الهواء، و لا بد حسن آن را علّتى بايد و نشايد كه علّت حاجت به آن

(۲- ۱). مج، وز، آف، لت: خطر.

(۳). مج، وز، لت: مباح.

(۴). مج، وز، آج، لب، لت، آن: بيرون. (۱۲- ۱۱- ۹- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). آج، لب، آف، بم: تقليل.

(۷). مج، وز، آج، لب: بود.

(۸). مل: سيّد علم الهدى ذو المجدين قدّس اللّه روحه.

(۱۰). مل: شيخ عماد الدّين ابو جعفر طوسى.

(۱۳). آف و. [.....]

(۱۴). اساس: لا حسن، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

صفحه : ۵۷

باشد كه لازم آيد كه هر چه به آن«۱» محتاج باشد«۲» نكو بود«۳»، و نشايد كه وجه حسن آن دفع مضرّت بود، براى آن كه اگر چنين بودى بايستى كه پيش از آن كه محتاج بودندى به آن كه در بقاى حيات نيكو نبودى، و خلاف اينكه معلوم است.

دليلى ديگر بر اينكه آن است كه: خداى تعالى اينكه چيزها كه آفريد از آنچه به او منفعت بر توان گرفت«۴» كه در او طعوم«۵» و ارايبح است لا [بد]«۶» بايد تا در او غرضى باشد، چه اگر در او غرض نباشد عبث«۷» بود، و هيچ وجه نيست كه اشارت توان كردن به آن جز انتفاع بندگان به آن«۸»، براى آن كه منفعت بر او روا نيست چون وجه حسن نفع غير باشد، اگر بر اباحت نبود بر حظر«۹» بود، نقض غرض باشد، بمنزلت آن كه مردى طعامى در پيش گرسنه‌اى نهد، چون خواهد كه دست به آن دراز كند، از پيش او بردارد يا دست او را از آن كوتاه كند.

و قوله تعالى: وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هـٰذِهِ الْأَنعامِ- الايـة، خداى در اينكه آيت خبر داد از اينكه كافران كه ايشان آن محال گفتند كه در آيت اوّل ذكر كرد كه نيز مى‌گويند: آنچه در شكم اينكه جانوران است از بچّه، چون زنده باشد خالص مردان ما را حلال است و بر زنان حرام است. بعضى گفتند: مراد جمله زنان‌اند از دختران و مادران، و بعضى [گفتند]«۱۰»: ازواج خواست لا غير، و ظاهر دليل اينكه مى‌كند. و بعضى مفسّران گفتند: اينكه براى آن گفتند كه مردان بودندى كه خدمت بتخانه كردندى، اينكه تفضيل مردان را بر زنان براى اينكه دادند.

آنگه خلاف كردند در آنچه در شكم چهار پايان است تا مراد به آن چيست! قتاده گفت: مراد به آن شير است. مجاهد و سدّى گفتند: مراد بچّه

---

(۱). مج، وز، مل، لت: به او.

(۲). مج، وز، لت: باشند.

(۳). مج، وز، لت: باشد.

(۴). مج، وز، مل: گرفتن.

(۵). اساس: در مطعوم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۶ -۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۷). اساس: عیب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز: به او.

(۹). مج، وز، آج، لب، بم: خطر.

صفحه : ۵۸

است، بعضی دگر گفتند: مراد همه است، و نیز احشای شکم، و اینکه قول عامتر است و به فایده«۱» بیشتر«۲». و مراد به خالصهٔ لذکورنا، تخصیص ذکور است به آن دون«۳» اناث نه نفی شوب«۴» و اختلاط.

و در دخول «تا» در خالصهٔ، سه وجه گفتند: یکی آن که مبالغت راست، کقولهم: علّامهٔ و نسّابهٔ، و یکی آن که بمنزله «تا» است که در مصدر شود، کالعافیهٔ و العاقبهٔ، و یکی آن که مراد به [ما]«۵» اناث بچّگان است، و قول اوّل بهتر است، و یقال: فلان خالصهٔ فلان و خلصانه، و بعضی اهل لغت گفتند که:

اشتقاق ذکر از ذکر است که شرف باشد، لشرف الرّجال علی النّساء لقوله: وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ«۶».

و ان یکن [۱۱۸- ر]

میتهٔ، إبن کثیر خواند: «یکن» بالیاء، «میتهٔ» بالرّفع بر آن که «کان» تامّه باشد [و معنی آن که اگر حاصل آید و واقع مرده‌ای، و اگر چه فعل را اسناد به او کرد، « یا » گفت، برای آن که گفت: تأنیث حقیقی نیست. و إبن عامر و ابو جعفر «تکن» بالتّاء، «میتهٔ» بالرّفع برای آن که «کان» تامّه باشد]«۷». و در لفظ «تا» ی تأنیث هست، تکن اولیتر باشد. و أبو بکر عن عاصم خواند: «تکن» بالتّیاء، «میتهٔ» بالنّصب بر«۸» آن که بچّه ماده باشد، و «کان» ناقصه باشد، و باقی قرّاء خواندند:

«یکن» بالیاء، «میتهٔ» بالنّصب، بر تقدیر آن که: و ان یکن الولد میتهٔ، و گفتند: اگر چنان باشد که آنچه بزاید مرده باشد، زنان و مردان از آن بخورند و همه را حلال باشد.

آنگه حق تعالی گفت: من جزا دهم ایشان را به اینکه وصف که کردند و اینکه دروغ که گفتند، و «با» بیفگند«۹»، فعل به وصف رسید و در او عمل کرد و مفعول به

---

(۱). مل نزدیکتر و.

(۲). آج، لب است.

(۳). مج، وز: در.

(۴). مج، وز: ثبوت. [.....]

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴.

(۷). اساس، مج: ندارد، با توجّه به وز، مل افزوده شد.

(۸). اساس: و، با توجّه به مج، وز تصحيح شد لب: براى.

(۹). آن و.

صفحه : ۵۹

بيفگند، و التّقدير: سيجزيهم العقاب«۱» بوصفهم. و زجّاج گفت: مضاف بيفگند و مضاف اليه به جاى او بنهاد، و تقدير آن كه: سيجزيهم جزاء وصفهم.

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و او حكيم است، آنچه كند به حكمت كند. و عليم و داناست به مصالح بندگان در حلال و حرام.

قَد خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَولادَهُم، حق تعالى گفت: زيان كردند آنان كه فرزندان خود را بكشتند و زنده در گور كردند، خوف درويشى را و انديشه عار را، تا كسى ايشان را به نكاح به حكم خود نكند«۲»، و اصل «خسران» هلاك باشد، و خسران در تجارت هلاك سرمايه باشد.

إبن كثير و إبن عامر خواندند: «قتلوا» به تشديد «تا» على التّفعيل لتكثير الفعل. و قوله: سفها، نصب او بر مفعول له است و روا باشد كه مصدر بود لا من لفظ الفعل براى آن كه آن قتل بر آن وجه سفاهت است، و «سفه» نقيض حلم باشد و سفيه ضدّ حليم بود و اصل او خفّت و سبكى باشد به سبكسارى. و فرق ميان سفه و نزق آن باشد كه سفه از داعى هوا بود و نزق خفّتى«۳» طبيعى باشد«۴».

وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ و بر خود حرام كردند آنچه خداى تعالى روزى«۵» ايشان كرد از انعام و حرث، و اينكه آيت نيز دليل آن مى‌كند كه پيش از ورود شرع بر اباحت بوده است، چه اگر بر حظر بودى نگفتى«۶»: وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ و حرام كردند بر ايشان بلكه«۷» عقل حظر كرده بودى آن را، آنگه به اينكه رها نكردند تا«۸» حوالت آن با خداى كردند به دروغ«۹» بى‌حجّتى. و نصب افترا بر مفعول له باشد و روا بود كه مصدرى بود چنان كه گفتيم«۱۰»: لا من لفظ الفعل: آنگه بيان كرد كه ايشان به اينكه تحريم كه

---

(۱). اساس: جزاء، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(۲). مج: كند، وز: بكند.

(۳). اساس: خفى لت: خفت با توجّه به مل تصحيح شد.

(۴). لت: طبعى.

(۵). مج، وز، مل، لت: به روزى آج، لب: رزق.

(۶). مج، مل: بگفتى.

(۷). اساس، بم، آن: بلك مج، وز، مل: بل. با توجّه به آج تصحيح شد.

(۸). مج، وز: يا .

(۹). آن: دروغ. [.....]

(۱۰). آج، لب: گفتيم.

صفحه : ۶۰

كردند ضالّ و گمراه شدند«۱»، مهتدى و راه يافته به طريق صواب و سداد نشدند«۲»، اگر چه ضلال و نفى اهتدا يكى باشد براى آن جمع كرد ميان هر دو كه لفظ مختلف شد كقوله: و هند اتى من دونها النّأى و البعد.

قوله تعالى:

[سوره الأنعام (۶): آيات ۱۴۱ تا ۱۴۷]

[اشاره]

وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ جَنّاتٍ مَعرُوشاتٍ وَ غَیرَ مَعرُوشاتٍ وَ النَّخلَ وَ الزَّرعَ مُختَلِفاً أُکُلُه وَ الزَّیتُونَ وَ الرُّمّانَ مُتَشابِهاً وَ غَیرَ مُتَشابِهٍ کُلُوا مِن ثَمَرِه إِذا أَثمَرَ وَ آتُوا حَقَّه یَومَ حَصادِهِ وَ لا تُسرِفُوا إِنَّه لا یُحِبُّ المُسرِفِینَ (۱۴۱) وَ مِنَ الأَنعامِ حَمُولَةً وَ فَرشاً کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّه لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ (۱۴۲) ثَمانِیَةَ أَزواجٍ مِنَ الضَّأنِ اثنَینِ وَ مِنَ المَعزِ اثنَینِ قُل آلذَّکَرَینِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَیَینِ أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیهِ أَرحامُ الأُنثَیَینِ نَبِّئُونِی بِعِلمٍ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۴۳) وَ مِنَ الإِبِلِ اثنَینِ وَ مِنَ البَقَرِ اثنَینِ قُل آلذَّکَرَینِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَیَینِ أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیهِ أَرحامُ الأُنثَیَینِ أَم کُنتُم شُهَداءَ إِذ وَصّاکُمُ اللّهُ بِهذا فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً لِیُضِلَّ النّاسَ بِغَیرِ عِلمٍ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۱۴۴) قُل لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطعَمُه إِلّا أَن یَکُونَ مَیتَةً أَو دَماً مَسفُوحاً أَو لَحمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّه رِجسٌ أَو فِسقاً أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِه فَمَنِ اضطُرَّ غَیرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴۵)

وَ عَلَی الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَ مِنَ البَقَرِ وَ الغَنَمِ حَرَّمنا عَلَیهِم شُحُومَهُما إِلّا ما حَمَلَت ظُهُورُهُما أَوِ الحَوایا أَو مَا اختَلَطَ بِعَظمٍ ذلِکَ جَزَیناهُم بِبَغیِهِم وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۱۴۶) فَإِن کَذَّبُوکَ فَقُل رَبُّکُم ذُو رَحمَةٍ واسِعَةٍ وَ لا یُرَدُّ بَأسُه عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ (۱۴۷)

[ترجمه]

اوست آن«۳» که بیافرید بوستانها چفته بسته«۴» و نابسته، درختان خرما«۵» و کشت‌زار به خلاف یکدیگر میوه‌اش«۶» و زیتون و نار مانند با یکدیگر و جز مانند، بخوری«۷» از میوه‌اش چون بر آرد و بدهی«۸» حقّش روز درودنش و اسراف مکنی«۹» [۱۱۸- پ] که او دوست ندارد اسراف کنندگان را.

و از چارپایان بارکشان«۱۰» و کوچکان«۱۱» بخوری«۱۲» از آنچه روزی داد خدای شما را و پی گیری«۱۳» مکنی«۱۴» گامهای«۱۵» دیو«۱۶» را که او شما را دشمنی آشکار است.

---

(۱). مج، وز، مل، لت و.

(۲). مج، وز: نشدید و.

(۳). مج، وز: او آن است.

(۴). آج. لب: پدید کرده از چوب آن: جفسه بسته.

(۵). آج، لب: بیافرید خرما بنان را.

(۶). آج، لب: مختلف است بار آن.

(۷). مج، وز، آف: بخورید.

(۸). مج، وز، آف: بدهید.

(۹). مج، وز، آف: مکنید.

(۱۰). آف: بارکش.

(۱۱). اساس: کوچکاره، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۲). مج، وز، اف: بخورید.

(۱۳). مج، آف: پیروزی آج، لب: متابعت. [.....]

(۱۴). مج، وز، آف: مکنید.

(۱۵). آج، لب: آثار قدم. ۱۶. آف: دیوان.

صفحه : ۶۱

هشت جفت از میش دو، و از بز دو، بگو آیا دو نر را به حرام کرده است«۱» یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده! خبر دهی«۲» ما را«۳» به دانش که«۴» راست می‌گویی.

و از شتر دو، و از گاو دو، بگو دو نر را حرام کرد یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده یا شما بودی«۵» حاضر چون اندرز کرد شما را خدای [به اینکه]«۶» کیست ظالمتر«۷» از آن که فرا بافد بر خدای دروغ«۸» تا گمراه کند مردمان را بی‌دانش [بدرستی که]«۹» خدای راه ندهد گروه ستمکاران را.

بگو که نیابم در آنچه وحی کردند«۱۰» به من حرامی برخورنده‌ای که بخورد مگر که باشد مرداری یا خونی ریخته«۱۱» یا گوشت خوک که آن پلید است یا چیزی برون فرمان خدای بر آن نام جز خدای هر که را ضرورت باشد نه بغی کننده و نه تعدّی کننده، خدای تو آمرزنده و بخشاینده است.

و بر آنان که جهود شدند حرام کردیم هر چه از او ناخن

---

(۱). وز: حرام کرد.

(۲). مج، وز، آف: خبر دهید.

(۳). مج، وز: مرا.

(۴). مج، وز: اگر.

(۵). مج، وز، آف: بودید.

(۹- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد.

(۷). مج، وز، لت: بیدادگرتر آج، لب: ستمکارتر.

(۸). آن: دروغ.

(۱۰). مج: کرده‌اند.

(۱۱). مج: روان.

صفحه : ۶۲

دارد«۱» و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیه«۲» هاشان مگر آنچه برداشت پشت ایشان یا رودگانی یا آنچه آمیخته باشد به استخوان آن پاداشت«۳» دادیم ایشان را به ظلمشان و ما را ستیگریم«۴».

اگر دروغ دارند«۵» تو را بگو خدای شما خداوند رحمت«۶» است فراخ و باز ندارند«۷» عذاب از گروه«۸» گناهکاران [۱۱۹- ر].

قوله: وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ جَنّاتٍ، وجه اتّصال آیت به آیت اوّل آن است که خدای تعالی چون ذکر آن که کافران گفتند بکرد و بر ایشان رد کرد باز نمود که خطا کردند، بندگان را تذکیر کرد به بعضی نعمتهای خود تا بدانند که کس را نرسد که تحلیل و تحریم کند مگر آن را که منعم باشد بر بندگان خود به اینکه انواع اینکه نعمت. و بیان کردیم که انشاء، احداث فعل باشد بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا به مثالی«۹» سابق، و مثله: الابتداء و الاختراع. «جنّات» جمع جنّت باشد و آن بستان بسیار درخت بود که زمین او را از آفتاب بپوشد. «معروشات» در او دو قول گفتند: یکی آن که عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند آن مراد چفته است که مردم بر بندند برای زر، و قول دوم آن است که: ابو علی گفت آن خواست به او که بناهای بلند دارد از دیوار بست و حظیره، و اصل عرش رفع بود و منه سمّی السّریر الرّفیع عرشا، و منه قوله: وَ لَها عَرشٌ عَظِیمٌ«۱۰»، ای سریر کبیر«۱۱». و قوله:

---

(۱). مج، وز: خداوند هر ناخنی را. [.....]

(۲). آج، لب: چربی.

(۳). مج، آج، لب، آف: پاداش.

(۴). مج، وز: راست گیریم بم: راستی کردیم.

(۵). لت: گویند.

(۶). مج، وز: رحمتی.

(۷). اساس: باز ندارد با توجه به معنی آیه تصحیح شد.

(۸). مج، وز: قوم.

(۹). آج، لب: مثال.

(۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۱۱). اساس: کثیر، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۶۳

خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها«۱» ای ساقطة علی سقوفها، و سقف را برای بلندی عرش خوانند.

وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ، و آنچه بر خلاف اینکه باشد و محلّ او بر نصب است بر صفت جنّات. وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ، عطف است بر جنّات ای و انشا النّخل و الزّرع و درختان خرما نیز بیافرید و زرع برویانید مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ نصب او بر حال است و اگر چه هنوز مأکول نیست و مثله قولهم: مررت برجل معه صقر صائدا به غدا ای مقدّرا الصّید«۲» غدا، و گفتند مراد به اکل میوه آن است، و بر اینکه وجه به تاویل حاجت نباشد.

وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ و زیتون و نار یعنی درختان او نیز عطف است بر مقدّم مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ، نصب او بر حال است یعنی بهری با بهری ماند از اینکه درختان در تکاثف اغصان و با برگرفتن به میوه و با یکدگر نماند در دگر اوصاف، و گفته [اند]«۳»: مشتبها فی اللّون و الشّکل غیر متشابه فی الطّعم، در شکل و لون با یکدیگر ماند«۴»، در طعم با یکدیگر نماند بل طعمشان مختلف باشد. كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ، صورت امر است و مراد اباحت، گفت: بخوری«۵» از میوه او چون میوه بیارد. وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ و حقّ او بدهی«۶» آن روز که بدروی«۷». اهل بصره و إبن عامر و عاصم خواندند: حصاده به فتح «حا» و باقی قرّاء به کسر، و اینکه هر دو لغت است.

سیبویه گفت: مصادری که بر اینها«۸» زمان آمد آن را بر وزن فعال گفتند کالجداد و الجذاذ«۹»، و الصّرام و القطاع و الحصاد و فتح نیز روا باشد در او، در اینکه«۱۰» حق خلاف کردند.

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹.

(۲). مج، آج، لب، لت به.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مج، وز، آج، لب، لت: مانند. [.....]

(۵). مج، وز، مل، آف: بخورید.

(۶). مج، وز، مل، آف: بدهید.

(۷). مج، وز، مل، آف: بدروید.

(۸). آج، انتها.

(۹). آج: الجزام لب، بم: الجراد.

(۱۰). لب: دین.

صفحه : ۶۴

عبد اللّه عبّاس گفت و محمّد بن الحنفیّه و زید بن اسلم و حسن بصری و طاووس«۱» و جابر بن زید و قتاده و ضحّاک: مراد زکات است و چون چنین باشد امر بر وجوب بود، و از باقر- علیه السّلام- روایت است، و عطا و مجاهد و عبد اللّه عمر و سعید بن جبیر و ربیع و انس گفتند: مراد آن است که از درخت بیفتد«۲» آن به درویش باید دادن بر سبیل صدقه، و اصحاب ما روایت کردند که آن دسته باشد که به وقت درو کردن«۳» به درویش دهند، برون«۴» زکات.

ابراهیم و سدّی گفتند: آیت منسوخ است به فرض زکات،«۵» روز درو نباید دادن و نیز گفت برای آن که استقرار فرض زکات در مدینه بود و اینکه سوره مکّی است و نیز آن که روایت کرده‌اند که:

الزّکات نسخت کلّ صدقة

که زکات همه صدقات را منسوخ کرد، یعنی وجوب زکات. و بعضی دگر گفتند: یوم حصاده، وقت وجوب باشد، و یوم رفعه وقت دادن و بنزدیک ما عند بدوّ صلاح زکات واجب شود و دادن به وقت ارتفاع باشد. وَ لا تُسرِفُوا [۱۱۹- پ]

و اسراف مکنید. در او چند قول گفتند:

یکی آن که توانگران در آن عهد در دادن اسرف کردندی تا محتاج شدندی تا روایت کرده‌اند که ثابت بن قیس بن الشّمّاس«۶» را پانصد درخت خرما بود به وقت ارتفاع همه را بداد و برای عیال هیچ باز نگرفت، خدای تعالی از اینکه نهی کرد و رسول- علیه السّلام- گفت:

«۷» ابدأ بمن تعول«

ابتدا به عیال خود کن، مقاتل و عطیّه عوفی گفتند: برای بتان چیزی مدهی«۸». زهری گفت: در معصیت خرج مکنید. مجاهد گفت: اگر کوه ابو قبیس زر گردد کسی را باشد به صدقه بدهد اسراف نباشد و اگر مدّی در معصیت بدهد اسراف باشد و از آن جاست که حاتم طائی را گفتند: لا خیر فی السّرف، گفت: لا اسراف فی الخیر. و الاسراف التّبذیر، و السّرف الخطاء.

---

(۱). لت: کاووس.

(۲). مج، وز، لت: بیوفتد.

(۳). مل، درویدن.

(۴). آج، لب: لت، آن: بیرون.

(۵). لت برای آن که.

(۶). لب، بم، آف، آن: سماس.

(۷). اساس، آج، لب، بم: یعول با توجّه به مج، تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مل، آف: مدهید. [.....]

صفحه : ۶۵

و بعضی دگر گفتند: اینکه خطاب است با سلطان، یعنی بالای حقّ خود مستانی«۱» و بعضی دگر گفتند: خطاب عام است با همه، و

گفته‌اند: اسراف هم در افراط مستعمل است و هم در تقصير، و در اينكه بيت را بر اينكه تفسير دادند كه شاعر گفت«۲»:

أعطوا هنيدة تحدوها ثمانية ما فى عطائهم منّ و لا سرف

اى منّة و لا تقصير، و يقال السّرف الاخطاء من قولهم: مررت بكم فسرفتكم، اى اخطأتكم،«۳» معنى آن باشد كه به جاى خود نهى«۴» و از جاى و استحقاق تعدّى مكنيد.

و آنچه واجب است در غلّات و ثمان عشر است يا نصف العشر، و نصاب در او پنج وسق باشد هر وسقى شصت صاع هر صاعى چهار مد هر مدّى دويست و نود و دو درم و نيم، و نصاب همين يكى باشد و پس از آن هر چه بيفزايد از اندك و بسيار عشر يا نصف العشر بايد داد، اگر از جايى آب خورد كه آن را مؤنثى نبود چون آب باران و رود عشر بايد داد«۵» ده يك، و اگر آب را مؤنت باشد چون آب كاريز نصف العشر بايد داد«۶»، و آنچه دهد در عهد امام به امام مسلمانان بايد برد تا او بر مستحقّان قسمت كند و در وقت آن كه امام حاضر نباشد او قسمت كند بر مستحقّان«۷»، و اگر چه به يك كس دهد روا باشد.

آنگه گفت: خداى تعالى مسرفان را كه اسراف كنند و از اندازه تعدّى كنند. دوست ندارد.

وَ مِنَ الْأَنعامِ حَمُولَةً وَ فَرشاً، و از چهارپايان بيافريد براى شما حموله و فرش و عامل در حموله و فرشا هم آن عامل متقدّم است من قوله: انشأ، يعنى انشأ حمولة و فرشا، و در معنى «حمولة و فرشا» سه قول گفتند، يكى آن كه عبد اللّه مسعود و عبد اللّه و عبّاس و حسن و مجاهد گفتند: «حموله» شتر بزرگ

---

(۱). مج، وز، مل، آف: مستانيد.

(۲). مج، وز، مل شعر.

(۳). اساس: اخطاتم، با توجّه به مج، تصحيح شد.

(۴). آف: نهيد.

(۶- ۵). مج، وز: دادن.

(۷). مج، وز، لت: مستحقانش.

صفحه : ۶۶

باشد. و «فرش» شتر كوچك، قال عنتره:«۱»

ما راعنى الّا حمولة اهلها وسط الدّيار تسفّ حبّ الخمخم

و «فعوله» به فتح «فا» مذكّر و مؤنّث در او يكسان باشد، كالضّرورة و الفروقة، چون به معنى فاعل باشد و چون به معنى مفعول باشد فرق كنند ميان مذكّر و مؤنّث، كالحلوبة و الرّكوبة، و فرش را شاهد قول را جز است كه گفت:«۲»

اورثنى«۳» حمولة و فرشا أمشّها فى كلّ يوم مشّا

و قال اخر:

و حوينا الفرش من انعامكم و الحمولات و ربّات الحجل

و قولى ديگر آن است كه قتاده و ربيع و سدّى و ضحّاك گفتند: «حموله» اشتر و گاو باركش باشد و «فرش» گوسپند. قول سيوم از

عبد اللّه عبّاس آن است که: «حموله» هر چارپایی باشد که بارکش بود]«۴» از شتر [و استر]«۵» و اسب و خر و گاو و فرش و گوسپند باشد. و «حموله» اسم جمع است و از لفظ خود واحد ندارد و «حموله» به ضمّ «حا» بارها باشد«۶» و گوسپند را برای آن «فرش» خواند«۷» که از خردی منفردش«۸» باشد بر زمین و فرش زمین مطمئن باشد، و فرش نقبی باشد [۱۲۰- ر]
به زیر زمین. قال الرّاجز:«۹»

مشفر النّاب تلوک«۱۰» الفرشا

آنگه گفت: کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ«۱۱» بخوری«۱۲» از آنچه خدا«۱۳» شما را روزی کرده است. و لا تتّبعوا خطوات الشّیطان، و پیروی مکنید«۱۴» گامهای شیطان را.

(۲- ۱). مج، وز، مل شعر.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب: اوردتنی.

(۵- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۶). اساس، بم، آن: پارها، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۷). آج، لب: خوانند.

(۸). مج، وز، آج، لب: متفرش.

(۹). مج، وز، مل شعر.

(۱۰). اساس، بم: بلوک، با توجّه به مج، تصحیح شد. [.....]

(۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۸۸.

(۱۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف: بخورید.

(۱۳). مج، وز، مل تعالی.

(۱۴). آج، لب: پیرو مکنید مج، وز، لت: پیگیری مکنید.

صفحه : ۶۷

«کلوا» لفظ امر است و مراد اباحت است و در «خطوات» سه وجه آمده است:

ضمّ الخاء و الطّاء و ضمّ الخاء و سکون الطّاء، و اینکه قراءت ابو عمرو است و ضمّ «خا» و فتح «طا»، و در معنی او دو قول گفتند: یکی بیان متابعت و آن که خطوه را بیان متابعت کرد بر سبیل مبالغت، یعنی پی بر پی شیطان منهی«۱» و به ره او نروی«۲» بر اثر او، دوم آن که: شیطان بگذراند«۳» شما را از حلال به حرام. إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ که شیطان شما را دشمنی است آشکارا، من ابان الشّیء اذا تبیّن. و گفته [اند]:«۴» مظهر عداوت از آن که با پدر شما کرد.

قوله: ثَمانِیَةَ أَزْواجٍ، هم عطف است علی قوله: انشأ و بیافرید برای شما هشت جفت. مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ از میش دو و از بز دو، و اهل بصره خواندند و إبن کثیر، الّا إبن فلیح«۵» و إبن عامر الّا الدّاجونیّ عن هشام: المعز بفتح العین، و باقی قراء به سکون العین، و معز بفتح العین جمع ما عزّ باشد کخادم و خدم و طالب و طلب و حارس و حرس، و اخفش گفت: جمع«۶» جمع است و او را واحد نیست از لفظ. و کذلک المعزی، و ابو زید گفت: و کذلک الامعوز و انشد:

التّیس فی المعوزه المتزیّل

«۷» و آن که «معز» خوانـد، گفت: جمع مـا عز باشـد کراکب و رکب و صاحب و صحب، اینکه قول اخفش است. و سیبویه گفت: اسم جمع است برای آن که لفظ جمع«۸» حروف بیشتر باید«۹» از حروف واحد، و ابو عثمان المازنی اینکه بیت بیاورد به حجّت قول سیبویه«۱۰»:

----

(۱). مج، وز، مل، آف: منهید.

(۲). مج، وز، مل، آف: نروید.

(۳). اساس: بگزراند، با توجّه به مج، تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد با توجّه به مج، افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، مل، بم، آف، آن، لت: فلح دیگر نسخه بدلها: فلج.

(۶). مج، وز، مل، لت: اسم، آج، لب: جمع اسم.

(۷). تفسیر تبیان (۴/ ۲۹۸): المربل.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، لت را.

(۹). مج: باشد.

(۱۰). مج، وز، مل شعر. [.....]

صفحه : ۶۸

بنیته بعصبهٔ من مالیا اخشی رکیبا او رجیلا عادیا

و ابو عثمان گفت: گاو بنزدیک عرب «نعجه» باشد و آهو «ماعز»، گفت دلیل بر اینکه قول ذو الرّمّه که گفت:«۱»

اذا ما علاها راکب الضّیف لم یزل یری نعجهٔ فی مرتع و یثیرها

مولّعهٔ خنساء لیست بنعجهٔ تدمّن اجواف المیاه و قیرها

و تولیع و خنس از صفت گاو باشد از صفت گوسپند«۲» نباشد و دلیل بر آن که آهو را «ماعز» خوانند قول ابو ذؤیب است:«۳»

و عادیهٔ«۴» تلقی الثّیاب کانّها تیوس ظباء محصها و انبتارها«۵»

و «تیس» فحل بز«۶» باشد و مراد به ازواج افراد است، عرب گوید: عندی زوجان من الحمام، نر و ماده خواهد یعنی هر یکی از ایشان جفت آن دیگر باشـد و واحد «ضأن» ضاین در مذکّر و ضائنه در مؤنّث است و جمع ضأن کرده‌اند علی ضـئین، کعبد و عبید و جمع «ما عز» بر مواعز کرده‌اند.

و از صـادق- علیه السّلام- روایت کردنـد که او گفت مراد بقوله: مِنَ الضَّأنِ اثنَینِ، اهلی و وحشـی خواست و همچنین در بز و گـاو اهلی و وحشـی خواست و در شتر همچنین عربی و بختی خواست. و بر اینکه قول هشت جفت شانزده عـدد باشـد و تخصـیص اینکه اجناس [برای آن کرد]«۷» که اینکه آن بود که ایشان حرام کردند. از اینکه جمله«۸» آنچه حرام کردند. آنگه بر سبیل احتجاج گفت و ردّ بر ایشـان که: بگوی«۹» تا کـدام حرام کرد خـدای از اینکه هشـتگانه دو نر یا دو ماده! و «الف» اسـتفهام راست و معنی تقریع و انکار. أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیهِ أَرحامُ الأُنثَیَینِ

(۳- ۱). مج، وز، مل شعر.

(۲). آج، لب، بم، آف، لت، آن: گوسفند.

(۴). مج، وز: غادیهٔ.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۵/ ۷۹) و تبیان (۴/ ۲۹۹) و انبتارها.

(۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آج، لب: از جمله.

(۹). مل: بگویید.

صفحه : ۶۹

یا «۱» آنچه مشتمل شود و گرد آید بر او ارحام اینکه دو ماده از اینکه دو جنس و غرض«۲» آن که هر چه از اینکه بگویند و فتوی کنند بر او خلاف راستی باشد و دروغتر بود«۳» [۱۲۰- پ]. نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ مرا خبر دهی به علمی و دانشی اگر راست گویی«۴» در اینکه دعوی که می‌کنی.

مفسّران گفتند: مشرکان بنزدیک رسول آمدند و خطیب ایشان را در اینکه وقت«۵» أبو الأحوص مالک بن عوف بود و در معنی بحیره و سایبه با او مناظره کردند.

رسول علیه السّلام گفت: اینکه چیزها چرا حرام کرده‌ای از جهت نران یا مادگان یا از جهت هر دو، و هیچ بچّه نباشد الّا از نر و ماده! و آنگه به چه علّت بهری بر زنان حلال است و بر مردان حرام و چون بمیرند بر همه حلال باشند«۶»! اینکه چرا چنین باشد«۷»! فروماندند«۸» و هیچ جواب نداد«۹»، گفت: خدای تعالی چنین فرمود. خدای تعالی اینکه آیات فرستاد«۱۰» ردّ بر ایشان.

وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ، و نیز بیافرید برای شما از شتر دو جفت و از گاو«۱۱» دو جفت، اکنون تمامی هشت باز آمد بر قول اوّل که ازواج بر افراد حمل کردند، و نصب او بر«۱۲» «انشأ» است، یعنی و انشأ لکم مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ«۱۳»، بر اینکه طریقه«۱۴» گفت بگو و بپرس«۱۵» از ایشان«۱۶»:

از اینکه دو گانه کدام حرام کرد دو نر یا دو ماده یا آنچه رحم اینکه دو جنس

---

(۱). آج، لب: امّا.

(۲). اساس، مج، وز، بم: عرض خوانده می‌شود.

(۳). مج، وز، آج، لب، آف، لت: دروغ بود.

(۴). مج، وز راستی گیری مل: راستی گردی لت: راستیگری.

(۵). آج، لب: در آن.

(۶). مج، وز، بم، مل، آف، لت: باشد، لب و.

(۷). مج، وز، لت: آید. [.....]

(۸). مج، وز، مل، آف، لت، بم: فروماند.

(۹). آج، لب، بم: ندادند مج، وز، لت: نداشت.

(۱۰). مج، وز: بفرستاد.

(۱۱). مج: گاؤ.

(۱۲). مج، بم ایشان یعنی.

(۱۳). مج، وز، لت آنگه.

(۱۴). مج، وز، آف، لت، آن: طریقت.

(۱۵). مج: بترس. ۱۶. مج، وز تا.

صفحه : ۷۰

بر او مشتمل شود از بچّه! أَم کُنتُم شُهَداءَ یا شما حاضر بودی چون خدای تعالی شما را اندرز کرد به اینکه جمله بر سبیل ردّ بر ایشان و تخطئه و تجهیل ایشان بگفت. آنگه گفت: کیست ظالمتر و ستمکارتر از آن کسی که«۱» مردمان را گمراه کند بی علم! آنگه: خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران بر کفر مصرّ، و نیز راه ننماید ایشان را به بهشت و ثواب برای آن که ایشان مستحقّ عقاب«۲» دایم باشند.

قوله: قُل لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ- الایة، آنگه رسول- علیه السّلام- را گفت:

بگو اینکه کافران را«۳» که من نمی‌یابم در اینکه قرآن که بر من وحی کرده‌اند و فرود آورده هیچ طعامی حرام بر کسی که خورد الّا که مرداری باشد، یعنی خدای تعالی در شرع من چیزی حرام نکرد از جمله طعام بر خورنده الّا مردار و برای آن مردار گفت اینکه جا و در سوره المائده منخنقهٔ و موقوذهٔ و متردّیهٔ و نطیحهٔ گفت که آن هر چهار داخل باشند در تحت اینکه دو جمله مردار باشد، جز که طریق کشتن و تلف«۴» آن مختلف«۵» می‌شود. أَو دَماً مَسفُوحاً یا خونی ریخته باشد یا گوشت خوک باشد که آن پلید است. اینکه سه گانه بر آن«۶» تخصیص کرد که تحریم اینکه مؤکّدتر است، و بعضی دگر گفتند: اینکه چیزها به نصّ قران حرام است«۷» و آنچه جز اینکه است به وحی که نه قرآن است. بعضی دگر گفتند: سورت مکّی است، در مکّه حرام هم اینکه«۸» بود باقی محرّمات را بیان به مدینه فرود آمد. و «میته» عبارت باشد از تنی که در او حیات نباشد برود از او بی آن که او را بکشند به ذبح یا به نحر تذکیتی شرعی. و مسفوح مصبوب«۹» باشد ریخته، و برای آن قید زد به مسفوح که

---

(۱). از آن که.

(۲). مج، وز، مل، لت: عذاب.

(۳). مج، وز: اینان را.

(۴). آج، لب کردن.

(۵). آج، لب: مختلفه. [.....]

(۶). مج، وز، لت: برای آن.

(۷). مل: حرامند.

(۸). آج، لب: همین آن: هم حرام اینکه.

(۹). آج، لب: منصوب.

صفحه : ۷۱

آنچه از خون با گوشت و جگر آمیخته باشد از آنچه جدا نتوان کردن، آن معفوّ و مباح است و گوشت خوک و«۱» اگر چه گوشت را تخصیص کرد از خوک همه [چیز]«۲» حرام است از«۳» گوشت و پوست و پیه و موی. فَإِنَّهُ کنایت راجع است با آنچه«۴» در پیش ذکر آن برفت از حرام. أَو فِسقاً، عطف است علی «لحم خنزیر»«۵»، و مراد به «فسق» اینکه جا ذبیحه است که نه به نام«۶» خدای کشته باشند، بل به نام اصنام و اوثان کشته باشند.

آنگه گفت: اگر کسی مضطر شود و ضرورت او را بدان آرد«۷» که اینکه چیزها او را تناول باید کردن«۸» و باغی و عادی«۹» نباشد در او چند قول گفتند:«۱۰» یکی آن که طلب اینکه چیزها نکند، و گفته‌اند: [طلب]«۱۱» لذّت نکند به تناول اینکه چیزها، و گفته‌اند: [مراد]«۱۲» [۱۲۱- ر]

به باغی آن است که بر امام عادل برون«۱۳» آید، و گفته‌اند: معنی آن است که تعدّی نکند از آن که امساک رمق کند او را، و گفته‌اند:

تعدّی نکند از حلال به حرام، و حدّ آن ضرورت که اینکه چیزها [را]«۱۴» با آن رخصت باشد آن است که از گرسنگی«۱۵» به جایی رسد«۱۶» که از تلف نفس بترسد.

فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ «فا» جواب شرط است، یعنی هر که مضطر«۱۷» باشد خدای تعالی غفور و رحیم است بر بندگان، به رحمت رخصت داده است«۱۸»

---

(۱). آج، لب: ندارد. (۱۴- ۱۱- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). وز، آج، لت او.

(۴). آن که.

(۵). اساس: علی الحم الخنزیر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). اساس: بی‌نام، با توجّه به مج، زو تصحیح شد.

(۷). مج، وز، لت: به آن آرد، مل: با آن آرد.

(۱۲- ۸). اساس: کرد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۹). لت: داعی.

(۱۰). آج، لب: قول رفته بود. [.....]

(۱۳). مج، وز، مل، آج، لب، آن: بیرون.

(۱۵). وز: گشنگی.

(۱۶). مل: رسیده باشد.

(۱۷). اساس: مضطرب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۸). مج، وز، مل، لت: رخصت داد.

صفحه : ۷۲

ایشان را در تناول، و به مغفرت بیامرزد ایشان را چون از حال ایشان اضطرار داند. و جماعتی فقها استدلال کردند به اینکه آیت بر آن که حرام در شرع همین است که در اینکه آیت گفت از آنان که به دلیل الخطاب گفتند، و اینکه درست نیست برای آن که از آیت اینکه دانند که آنچه در اوست حرام باشد، امّا آنچه جز آن است«۱» روا باشد که تحریم آن به دیگر آیت و دلیل سنّت مقطوع علیها و دلیل اجماع دانند. و محرّمات بسیار است چون سباع و هر چه ناب مخلب دارد، و آنچه مسوخ«۲» است چون پیل«۳» و کپی و بسیار چیزهای دیگر [که]«۴» در اخبار مقطوع آمد چون جرّی و مار ماهی، و ممکن است اینکه را استدلال کردن بر آن که پوست مردار حرام است لقوله: «میتهٔ» و پوست نیز در او حیات بوده باشد و برفته، و دلیل نیست بر آن که موی و پشم و وبر«۵» از او حرام است«۶» که آن را حیات نبوده است در او«۷» و رسول- علیه السّلام گفت:

لا تنتفعوا من المیتهٔ باهاب و لا عصب.

وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا، حق تعالى در اينكه آيت بيان كرد كه بر جهودان عهد موسى و آنان كه پس از ايشان بودند بر شرع او تا منسوخ شدن«۸»، حرام كرديم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر حيوانى كه ناخن داشت يعنى چنگال. عبد اللّه عبّاس و سعيد جبير و مجاهد و قتاده و سدّى گفتند: هر حيوانى است كه شكافته سم نباشد چون شتر و شتر مرغ و بطّ و مرغابى، و ابو على جبّائى گفت: جمله انواع سباع از شير و گرگ و پلنگ و روباه و سگ و گربه و هر چه او را به چنگال صيد كند«۹» داخل است تحت اينكه. أبو القاسم بلخىّ گفت: مراد هر ذوات الحافرى است

---

(۱). آج، لب: جز اوست.

(۲). مج، آج، بم: منسوخ.

(۳). مج، وز، مل: فيل.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز: و پشم و پر.

(۶). مج، وز: حرام باشد.

(۷). لت: ندارد.

(۸). اساس: شدند، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(۹). مج: كنند. [.....]

صفحه : ۷۳

از چهارپاى و هر ذوات المخلبى از مرغان، بر اينكه قول اسب«۱» [و]«۲» شتر و خر در او داخل باشد«۳»، و در اخبار ما اينكه هر دو مكروه است، و گفت: ظفر را براى«۴» مجاز حافر خواند، چنان كه طرفه گفت«۵»:

فما رقد الولدان حتّى رأيته على البكر يرميه بساق و حافر

در بيت قدم را حافر خواند. وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ، و باز نمود كه از گاو و گوسپند پيه بر ايشان حرام بود از هر نوع پيه كه در شكم باشد از ثرب و پيه كلى الا پيهى«۶»، يعنى گوشت«۷» فربه كه بر پشت ايشان باشد. أَوِ الْحَوايا يا آن پيه كه بر حوايا باشد و آن مباعر بود و رودكانى كه پشك در او بود. و اينكه قول عبد اللّه عبّاس است و حسن و سعيد جبير و قتاده و مجاهد و سدّى، و إبن زيد گفت: جاى شير باشد براى آن كه شير در او جمع شود. و در واحد حوايا چند قول گفتند، زجّاج گفت:
حاوياء«۸» و حاويه كقاصعاء«۹» و قواصع و ضاربه و ضوارب، و آن كه گفت وزن او فعايل است، گفت: واحد او حويّه باشد، كسفينة و سفاين، و نيز استثناء كرد از آن جمله هر پيهى و گوشتى فربه كه بر استخوان باشد چون گوشت پهلو و دنبه، و اينكه قول سدّى است و إبن جريج [۱۲۱- پ]. و در محلّ«حوايا» از اعراب خلاف كردند. بيشتر اهل علم گفتند: محلّ او رفع است عطفا على الظّهور، يعنى«۱۰» ما حملت الحوايا من الشّحم، و بعضى دگر گفتند: محلّ او نصب است عطفا على «ما» فى قوله: إِلَّا ما حَمَلَتْ اما قوله: او ما اختلط بعظم، عطف است على «ما» فى قوله: ما حملت، و بعضى دگر گفتند: «حوايا» [و]«۱۱»: «ما اختلط بعظم»

---

(۱). اساس: است، با توجّه به مج، وز تصحيح شد لت: استر.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، لت: باشند.

(۴). مج، وز، مل: بر.

(۵). مج، وز، مل شعر.

(۶). مل: الّا ما حملت ظهورهما.

(۷). مج، وز، لت: گوشتی.

(۸). اساس: حاوایا، با توجه به مج، تصحیح شد.

(۹). اساس: کقاصع، با توجّه به مل، لت، تصحیح شد. مج، وز: لیعاصمعا.

(۱۰). مج، وز، لت او.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد.

صفحه : ۷۴

عطف است علی«۱» قوله: شُحُومَهُما و جمله حرام است و «او» به معنی واو است و آنچه مستثناست جز یک چیز نیست: إِلّا ما حَمَلَت ظُهُورُهُما، و تقدیر آن است که (و علی الّذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما او الحوایا او ما اختلط بعظم الا ما حملت ظهورهما)، و در اینکه وجه عدول است از«۲» چند وجه،«۳» وجه، اوّل اولیتر است. ذلِکَ جَزَیناهُم بِبَغیِهِم اینکه جزای ایشان است که ما دادیم به بغی و ظلمشان، و اینکه چیزها که خدای تعالی گفت بر جهودان حرام کرده در شرع موسی بود، امّا شرع رسول ما- علیه السّلام-، آن را منسوخ کرد و ترسایان دعوی کردند که شرع عیسی- علیه السّلام- آن را منسوخ کرد و بر اینکه«۴» قطع نیست ما را برای آن که طریقی عملی«۵» نیست فرا«۶» آن ما را. قوله: ذلِکَ جَزَیناهُم بِبَغیِهِم، اگر گویند: شرایع تابع مصلحت باشد، و اینکه«۷» جمله تکالیف«۸» است و غرض به«۹» تکلیف تعرّض«۱۰» ثواب است، و چگونه روا باشد، که تکلیف عقاب بود«۱۱»! جواب گوییم: خدای تعالی اینکه را جزا و عقاب برای آن خواند که آن گناهان که ایشان کردند از تحریف و تصحیف و تحلیل محرّمات اقتضای آن کرد در باب مصلحت که چیزها«۱۲» که حلال بود ایشان را اگر آن معاصی نکرده بودندی همچنان حلال بودی، چون ارتکاب آن معاصی کردند بر ایشان حرام کرد.

پس چون تغییر«۱۳» مصلحت عند فعل ایشان بود و تحریم عقیب«۱۴» آن حاصل آمد«۱۵»، آن را بر توسّع عقاب و جزا خواند. وَ إِنّا لَصادِقُون، و ما راست گوییم«۱۶» در

---

(۱). وز فی.

(۲). مج، وز، آج، لب، لت ظاهر.

(۳). مج، وز، لت و. [.....]

(۴). مل: من.

(۵). مج، وز، لت: علمی.

(۶). مج، وز، آج، لب، لت: ندارد.

(۷). مج، وز: از مل: آن.

(۸). مج، وز، آج، لب، لت: تکلیف.

(۹). آج: از.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: تعریض.

(۱۱). آج، لب: باشد.

(۱۲). مج، وز: چیزهایی.

(۱۳). مج، وز: بغیر.

(۱۴). آج، لب: عقب.

(۱۵). مج: آید. ۱۶. مج، وز: گیریم، مل: راست گویانیم.

صفحه : ۷۵

آن خبر که دادیم از تحریم اینکه چیزها بر جهودان بر سبیل عقوبت، اوایل ایشان را و اواخر ایشان را بر سبیل مصلحت تا به وقت نسخ شرع موسی- علیه السّلام.

قوله تعالی«۱»: فَإِن کَذَّبُوکَ فَقُل رَبُّکُم ذُو رَحمَةٍ واسِعَةٍ اگر تو را تکذیب کنند.

و دروغزن دارند در آن خبر که دادی که خدای اینکه چیزها به حرام کرد، و تکذیب ایشان آن«۲» بود که گفتند که: اینکه چیزهایی است که یعقوب بر خویشتن حرام کرد، خدای بر او حرام نکرده بود. ما موافقت«۳» یعقوب را، آن چیزها بر خویشتن حرام کردیم نه چنان است که تو گفتی خدای حرام کرده است. قولی دگر آن است که:

کنایت راجع است با جمله مشرکان در انواع تکذیب که کردند رسول را- علیه السّلام.

گفت تو به جواب آن تکذیب بگوی که: خدای شما خداوند رحمت فراخ است.

اگر گویند: چگونه رحمت واسعه را به جواب تکذیب رسول کرد! گوییم«۴» از اینکه دو جواب است: یکی آن که حق تعالی به رحمت خود با تکذیب ایشان ایشان را مهلت داد و عقوبت عاجل«۵» نکرد. جواب دیگر آن که: ذکر رحمت برای آن کرد تا ترغیب کند ایشان را به«۶» ایمان و تزهید«۷» کند در کفر. چون ایشان بشنودند که خدای تعالی واسع الرّحمه است، طمع رحمت او ایشان را داعی باشد با ایمان و طاعت و صارف«۸» باشد از کفر و تکذیب. آنگه با ترغیب ترهیب«۹» کرد و با وعد وعید مقرون کرد بقوله: وَ لا یُرَدُّ بَأسُهُ عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ، گفت: عقاب«۱۰» او رد نکند«۱۱» [۱۲۲- ر]

از کافران و گناهکاران تا چنان که ایشان را به طریق ترغیب نزدیک یکدیگر«۱۲» به طریق ترهیب نزدیک بکند«۱۳» تا از دو وجه ایشان را لطف باشد.

---

(۱). مج، وز، لت: عزّ و علا. [.....]

(۲). لب را.

(۳). مج، وز، مل، لت و متابعت.

(۴). آج، لب: گویم.

(۵). مج، وز، مل، لت: عاجل.

(۶). مج، وز، مل: بر.

(۷). آج، لب: تذهیب.

(۸). مج: ندارد.

(۹). آج: تهدید لب: تهذیب.

(۱۰). مج، وز، لت: عذاب.

(۱۱). لت: نکنند.

(۱۲). مج، وز، لت: بکرد آج. لب: بکند.

(۱۳). مج، وز: نکند.

صفحه : ۷۶

و قوله«۱» تعالی«۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۷]

[اشاره]

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰) قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲)
وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳) ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلى طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتابُ لَكُنَّا أَهْدى مِنْهُمْ فَقَدْ جاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷)

[ترجمه]

گویند«۳» آنان که انباز گرفتند«۴» اگر خواستی خدا را انباز نگرفتمانی«۵» و نه پدران ما و نه«۶» حرام کردیمی«۷» از شی‌ء«۸»، همچنین دروغ داشتند«۹» آنان که از پیش«۱۰» ایشان بودند تا بچشیدند«۱۱» عذاب ما، بگو هست نزدیک«۱۲» شما از دانش«۱۳» پس برون آوری«۱۴» از برای ما!

پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و نمی‌گویی«۱۵» الّا«۱۶» دروغ.

بگو خدای راست حجّت رسیده«۱۷» اگر خواستی هدایت دادی شما را جمله«۱۸».

بگو بیارید«۱۹» گواهان شما را آنان که گواهی می‌دهند که خدا به حرام کرد اینکه،«۲۰» اگر گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان و پی روی مکن هوای«۲۱» آنان که دروغ داشتند

---

(۱). آج، لب: لقوله.

(۲). مج، وز: عزّ و اعلا مل تقدس. [.....]

(۳). آج، لب: زود بود که گویند.

(۴). آج، لب: شرک آوردند.

(۵). مج، وز، لت: ما مشرك نشدمانی آج، لب: شركت نیاوردیمی ما.

(۶). مج، وز، لت نیز.

(۷). مج، وز، لت: حرام كردمانی آج، لب: حرام گردانیدیمی.

(۸). مج، وز، آف، لت: چیزی آج، لب: هیچ چیز.

(۹). آج، لب: تكذیب نمودند.

(۱۰). آج، لب: پیش از اینكه.

(۱۱). مج، وز: بچشند.

(۱۲). مج، وز، لت: بنزدیك آج، لب: نزد.

(۱۳). آج، لب حجتی.

(۱۴). مج، وز: كه بیرون آرید آج، لب تا بیان كنید لت: بیرون آری.

(۱۵). مج، وز، آف: نمی گویید. ۱۶. مج، وز: مگر [.....]

(۱۷). آج، لب: تمام. ۱۸. مج، وز: همه را.

(۱۹). آج، لب: حاضر كنید. ۲۰. آج، لب، آف پس.

(۲۱). مج، وز، لت: هواهای آج، لب: رایهای باطل.

صفحه : ۷۷

آیات«۱» ما را و آنان كه نگرویدند به آخرت«۲» و ایشان به خداشان انباز گیرند«۳».

بگو بیایی«۴» تا بخوانیم«۵» آنچه حرام كرد خدای‌تان بر شما، آن كه شرك نیاری«۶» چیزی و با مادر و پدر نیكویی كنی«۷» و مكشی«۸» فرزندانتان را از«۹» درویشی، ما روزی دهیم شما را و ایشان را و گرد مگردی«۱۰» زشتیها را آنچه آشكار است از آن و آنچه پنهان«۱۱» و مكشید تن آن كه حرام كرد خدا مگر براستی، اینكه است كه وصیّت كردتان بدان تا مگر شما اندرز یابید«۱۲».

و نزدیكی مكنید«۱۳» به خواسته‌های«۱۴» یتیمان«۱۵» مگر بدانچه آن نیكوتر است تا برسند به بلاغت«۱۶» و تمام بدهید پیمانه«۱۷» و ترازو به داد«۱۸» ننهیم«۱۹» بر تنی«۲۰» مگر آنچه طاقت آن باشد و چون گویید داد كنید«۲۱» و اگر چه باشند خویش و به پیمان

---

(۱). مج: آیتها.

(۲). مج، وز، لت: به سرای بازپسین آج، لب: به آن جهان.

(۳). آج، لب: برابر می كنید.

(۴). مج، وز، آج، لب، آف: بیایید.

(۵). آج، لب: بخوانم آن را.

(۶). مج، وز، آف، لت: نیارید به او.

(۷). مج، وز، آف: كنید.

(۸). مج، وز، آج، لب: مكشید آن: نكشی.

(۹). آج، لب خوف. [.....]

(۱۰). مج، وز: مگردید.

(۱۱). مج، وز، لت: پوشید.

(۱۲). مج، وز: بدانید. آج، لب: دریابید.

(۱۳). مج، وز: گرد مگردید، آج، لب: نزدیک مشوید.

(۱۵- ۱۴). مج، وز: مال بی‌پدر آج، لب مال طفل بی پدر.

(۱۶). مج، وز، لت: قوتش و بلوغش آج، لب: به حالت قوت خود. ۱۷. مج، وز، لت: پیمودنی.

(۱۸). مج، وز، لت: به راستی. ۱۹. مج، وز، لت: تکلیف نکنیم آج، لب: تکلیف نفرماییم.

(۲۰). مج، وز: هیچ نفسی. ۲۱. مج، وز، لت: داد دهید آج، لب: قانون عدالت باشید.

صفحه : ۷۸

خدای وفا کنید اینکه است که وصیّت کرد«۱» به آن‌تان مگر شما یاد کنید«۲».

[۱۲۲- پ].

اینکه راهی راست«۳» پسروی کنید«۴» آن را و مکنید متابعت«۵» راهها که پراگنده [کند]«۶» شما را از راه او، آن است که وصیّت کرد«۷» شما را بدان تا مگر شما بترسید.

پس بدادیم موسی را تورات«۸» تمام بر آن که نیکو کند و جدا کرد«۹» همه«۱۰» چیزی را و راه راست و رحمت«۱۱» تا مگر ایشان به دیدار خداوند«۱۲» شان بگروند.

و اینکه کتاب«۱۳» که فرستادیم آن را به برکت«۱۴» متابعت کنید«۱۵» او را و بترسید تا مگر شما را ببخشایند«۱۶».

اگر گویید«۱۷» بفرستادند«۱۸» اینکه کتاب«۱۹» بر دو گروه از پیش ما و که بودیم

---

(۱). مج، وز: اندرز می‌کند شما را.

(۲). مج، وز، لت: اندیشه کنید.

(۳). مج، وز، لت: راه من است، آج، لب: راه دین من است. [.....]

(۴). مج، وز، آج، لب: پیروی کنید.

(۵). مج، وز: پیروی.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد.

(۷). مج، وز، لت: اندرز می‌کند.

(۸). مج، وز، لت: کتاب.

(۹). آج، لب: تمیز کرد.

(۱۰). مج، وز، لت: هر.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: بخشایش.

(۱۲). آج لب: به رسیدن جزای پروردگار.

(۱۹- ۱۳). اساس: قرآن، آج، لب: نامه‌ای، با توجّه به مج، و وز تصحیح شد.

(۱۴). مج، وز، لت: مبارک، آج، لب: بسیار منافع.

(۱۵). مج، وز، لت: پسروی کنید.

(۱۶). مج، وز، آج، لب: لت: رحمت کنند. ۱۷. مج، وز، آج، لب: آن که گویند. [.....]

(۱۸). مج، وز، آج، لب: فرو فرستاده شد.

صفحه : ۷۹

از خواندن«۱» ايشان غافلان«۲».

يا گوييد«۳» كه اگر ما فرو فرستادندى«۴» بر ما اينكه كتاب بودمانى«۵» راه يافته‌تر از ايشان كه آمد به شما حجّتى از خداى شما و راهى راست«۶» و رحمت و بخشايش، كيست ستمكارتر از آن كه به دروغ داشت«۷» به آيتهاى خدا و باز شود«۸» از آن، پاداش«۹» دهيم آن كسها كه باز گردند«۱۰» از حجّتها«۱۱» و بدى عذاب بدانچه بودند باز گشتند«۱۲».

قوله تعالى: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حق تعالى در اينكه آيت بر سبيل معجز رسول را- عليه السّلام- خبر داد كه مشركان خواهند آمدن«۱۳» تا با تو محاجّه و مناظره كنند ايشان بيامده«۱۴» و خبر موافق مخبر آمد و بر اينكه وجه معجز بود«۱۵»، گفت: خواهند گفتن آنان كه مشرك شدند و با من انباز گفتند«۱۶» كه اگر خداى خواستى ما شرك نياورديمى«۱۷» و با خداى انباز نگرفتمانى«۱۸» نه ما و نه پدران ما و هيچ«۱۹» حرام نكردمانى«۲۰»،

---

(۱). مج، وز، لت: درس كردن.

(۲). مج، وز، آج، لب، لت: بى‌خبران.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: گويند، با توجّه به معنى آيه تصحيح شد.

(۴). مج، وز، لت: فرستاده بودندى.

(۵). آف: بود يمانى آج، لب: بوديمى.

(۶). مج، وز، لت: لطفى و بيانى.

(۷). مج، وز، لت: دارد آج، لب: نسبت كرد.

(۸). مج، وز، لت: برگردد آج، لب: اعراض كرد.

(۹). مج، وز، لت آن: پاداشت آج، لب: جزا دهيم.

(۱۰). مج، وز: برگردند آج، لب: روى گردانيد.

(۱۱). مج، وز، لت، آج، لب: آيتها.

(۱۲). مج، وز: برگشته باشند آج، لب: اعراض مى‌كردند.

(۱۳). آج، لب: خواهند آمد. [.....]

(۱۴). اساس، مج، وز: نيامده، با توجّه به مل و معنى عبارت تصحيح شد.

(۱۵). مج، وز، مل، لت: باشد. ۱۶. مل: گرفتن.

(۱۷). مج، وز، مل، لت: نياوردمانى. ۱۸. آج، لب: نگرفتمى.

(۱۹). مج، وز، لت چيز. ۲۰. آج، لب: نكردى.

صفحه : ۸۰

تا آن جا حكايت است از ايشان آنگه اينكه كلام مبتداست: كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، گفتند: همچنين تكذيب كردند و به دروغ داشتند پيغامبران را پيش از اينكه [۱۲۳- ر]

آنان كه پيش اينان بودند و «كذب» به تخفيف خواندند همچنين دروغ گفتند بر خداى آنان كه پيش ايشان بودند، و بر قراءت عامّه كه «كذّب» خواندند دليل آن مى‌كند كه پيغامبر- عليه السّلام- بخلاف اينكه گفت كه ايشان گفتند تا ايشان او را تكذيب كردند.

حَتَّى ذاقُوا بَأْسَنا تا عذاب ما بچشيدند يعنى تا عذاب و هلاك ما به ايشان رسيد.

آنگه گفت یا محمّد بگو: هَل عِندَکُم مِن عِلمٍ بنزدیک شما علمی هست! تا برای ما برون«۱» آری که ما ندانیم تا بدانیم، و اینکه بر سبیل تهکّم و سخریّت گفت با ایشان و انکار بر ایشان و آن که باز نماید که ایشان را علمی نیست. آنگه گفت: إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ شما متابعت نمی‌کنید مگر گمان را و الّا دروغ نمی‌گویی«۲»، و الخرص الکذب و الحزر ایضا و معناهما متقارب، برای آن که نادره باشد که آنچه حزّار«۳» گوید«۴» راست باز آید چنان که در او هیچ تفاوتی نباشد به اندک و بسیار، پس حزر«۵» بیشتر دروغ باشد، و منه قوله: قُتِلَ الخَرّاصُونَ، ای الکذّابون حق تعالی«۶» به اینکه آیت احتجاج کرد بر مشرکان و مجبّران و باز نمود که مجبّران هم آن مقاله می‌گویند که مشرکان می‌گویند«۷» و مشرکان نیز همان مقاله گفتند که پیش ایشان گفتند، و اینکه آیت من ادلّ الدّلیل است بر بطلان قول مجبّره«۸» و اضافت ایشان اراده کفر و قبیح«۹» با خدای تعالی، برای آن که باتّفاق آیت وارد است مورد مذمّت و ملامت و عیب و تقریع بر گویندگان اینکه مقالت بنگر تا چه مقالتی باشد جبر که خدای تعالی ملامت به شرک و کفر رها کند و ایشان را به جبر ملامت کند تا مثل در حقّ ایشان

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب، لت: بیرون.

(۲). نمی‌گویی/ نمی‌گویید.

(۳). مل، آف: حراز.

(۴). آف: گویند.

(۵). مل، آج، لب، بم، آف، لت: حرز.

(۶). مل: سبحانه و تعالی.

(۷). مج، بم، لت، آن: گفتند. [.....]

(۸). مج، وز، لت: مجبّران.

(۹). مج، وز، لت را.

صفحه : ۸۱

محقّق شود که مع کفره قدریٌّ که با آن که کافرانند قدری‌اند«۱» و چون اینکه مقالت«۲» بر کافران و مشرکان عیب و نقص باشد همانا بر مسلمانان هنر نباشد، دگر آن که خدای تعالی باز نمود که اینکه قول دروغ گفتند و تکذیب رسول کردند. اگر گویند اینکه آنگه باشد که قراءت «کذب» بتخفیف گویند، گوییم: باز نمودیم که آن نیز خوانده‌اند و دیگر آن که مکذّب«۳» بر حقیقت کاذب باشد چه مکذّب«۴» آن بود که صادقی را گوید:

کذبت فیما قلت، و اینکه خبری است که مخبر بخلاف آن باشد و اینکه«۵» حقیقت کذب است. جز که مکذّب«۶» خاصتر بود و کاذب عام‌تر بود هر مکذّب کاذب بود و لکن نه هر کاذب مکذّب باشد، و بر قراءت آن کس که به تشدید خواند الزام کم از اینکه نیست برای آن که مراد به تکذیب رسولان چیزی باید که لایق اینکه«۷» حال باشد و چیزی دیگر اجنبی نشاید تا کلام متنافر و متناقض نشود و اگر از اینکه بگریزد به علّت تثقیل قراءت به: إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ«۸»، چه کند و آن خرص دروغ«۹» است آن جا به اتّفاق اگر گویند خدای تعالی اینکه برای آن بر ایشان عیب کرد که بر سبیل استهزاء گفتند نه بر سبیل ایمان، گوییم: خلاف اینکه معلوم است از ایشان و مذهب ایشان که ایشان آنچه از اینکه معانی گفتند از سر اعتقاد و تقرّب گفتند و گمان بردند و مانند اینکه: لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی«۱۰»، و قوله: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ«۱۱»، و قوله: هذا لِلّهِ بِزَعمِهِم«۱۲»، و دلیل دیگر بر اینکه آن است که: ایشان بر سبیل احتجاج و حجّت انگیختن گفتند و آن نه جای استهزاء و سخریّت باشد، دگر آن که:

مستهزئ و«۱۳» ساخر را کاذب نگویند برای آن که مخبری نیست بر«۱۴» [۱۲۳- پ]

---

(۱). وز: کافر قدری‌اند آج، لب: کافران قدری‌اند.

(۲). مج: با.

(۴- ۳). مج، وز، آج، لب: مکذوب.

(۵). مج، وز، مل بر.

(۶). آج، لب: مکذوب.

(۷). مل: آن آج، لب: ندارد.

(۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۰، شعرانی: ان انتم الّا تخرصون.

(۹). آن: دوروغ.

(۱۰). سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

(۱۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

(۱۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۶.

(۱۳). مج، وز: ندارد. [.....]

(۱۴). مج، وز، آن: به.

صفحه : ۸۲

حقیقت آن خبری که مخبر بر خلاف آن باشد، و خدای تعالی ایشان را در اینکه مقالت کاذب خواند، دگر آن که بر اینکه قاعده خدای را نرسد«۱» که بر ایشان انکار کند که ایشان آنچه کردند به اراده و مشیّت خدای کردند و هر کس که او کاری کند موافق اراده کسی مطیع او باشد و در او عاصی نبود، چه طاعت امتثال«۲» امر و اراده باشد. اگر گویند: خدای اینکه مقالت برای آن بر ایشان عیب کرد که از سر ظن گفتند نه از سر علم و روا باشد که چیزی از سر ظن گویند، و صدق باشد، گوییم: اگر چنین بودی که گفتی، خدای تعالی حکم نکردی به آن که دروغ می‌گویند و ایشان را دروغزن نخواندی«۳» چون ایشان را کاذب خواند و مکذّب دلیل آن می‌کند که خبری دادند از خدای و صفات خدای که مخبر به خلاف خبر بود تا خدای ایشان را کاذب خواند سواء اگر«۴» ظن گفتند و اگر از خلاف ظن.

دگر آن که آن کس که گمان برد که چیزی بر صفتی است از ظنّ خود و اعتقاد خود خبر دهد او را کاذب نگویند در خبر، و ظنّ او را خطا گویند، فکیف چون گمان برد و آن خبر چنان باشد که ظنّ او بود علی زعمهم. دگر آن که اگر از سر علم گفتندی الّا عدل و توحید نگفتندی«۵»، برای آن که علم از نظر در ادلّه حاصل آید اینکه جا و آن کس که او نظر کند در ادلّه به شرایط خود لابد نظر او تولید علم کند پس اگر از سر علم گفتندی جز ایمان و توحید و علم نبودی و ملامت راه نیافتی بر هیچ دو گروه.

قُل فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ، آنگه حق تعالی گفت: یا محمّد بگو اینکه کافران را که بیامده‌اند«۶» و با تو احتجاج می‌کنند به امثال«۷» اینکه خرافات و محالات تعلّل می‌کنند در کفر خود به جبر و آنگه ایشان و پدرانشان کافر«۸» برای آن‌اند که خدای

---

(۱). مج، وز: برسد.

(۲). مج، وز: امساک.

(۳). مج: بخواندی.

(۴). مج، وز، لت از مل از سر.

(۵). مج، وز: نگفتی.

(۶). مج، وز: نیامده‌اند.

(۷). مج، وز: امتثال.

(۸). آج، لب: کافران.

صفحه : ۸۳

از ایشان کفر خواست که شما را در امتثال«۱» اینکه مقالات و محلات حجّتی نیست بر خدای، بل خدای را بر شما حجّت است حجّتی بلیغ رسیده به«۲» آن جا که قطع اعذار و شبهات کند و خدای را حجّت نباشد بر کافران تا چنین نگویند که ما گفتیم، چه اگر آن مقالت گویند که مجبّران«۳» گفتند و مشرکان گمان برند«۴» که فاعل و خالق و محدث و منشی هر کفر و ضلالت و فضای و قبایح خداست تعالی علوا کبیرا«۵»، و قدرت موجب«۶» است و ارادت موجبه مراد است و قدرت مع الفعل خدای آفریند و بنده چون محلّ فعل است خدای را اگر خواهد به خراباتش برد اگر خواهد به صومعه و اگر خواهد بتخانه«۷» و اگر خواهد به کعبه«۸»، بنده را در اینکه هیچ اختیار و مشیّت نیست آنگه فردایش«۹» به قیامت بر اینکه مناقشه کند و محاسبه و مؤاخذه حجّت بنده را باشد بر خدای، خدای را بر بنده هیچ حجّت نباشد«۱۰». قوله: فَلَو شاءَ لَهَداکُم أَجمَعِینَ اگر خواستی همه را هدی دادی«۱۱». دو وجه را محتمل است: یکی آن که بر جبر بر ایمان داشتی مشیّت قهر و اکراه چنان که گفتیم چند جایگاه، یا اگر خواستی همه را هدایت کردی به ره بهشت و نعیم«۱۲»، برای آن نکرد که حکمت«۱۳» از او مانع است در تکلیف و اینکه نکرد برای آن«۱۴» خبر داد که: إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ«۱۵»، و اگر ما را به فعل«۱۶» رها کنند عفو کفّار مجوّز داریم.

قُل هَلُمَّ شُهَداءَکُم حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که طریق به صحّت

---

(۱). مج، وز، آج، لب، لت: امثال.

(۲). آن: تا.

(۳). مج، وز: مخبران.

(۴). مج، وز، مل، لت: بردند.

(۵). سوره اسراء (۱۷) آیه ۴. [.....]

(۶). مج، وز، مل، لت: موجبه.

(۷). مج، وز، مل: بیت خانه لت: بت خوانه.

(۸). مج، وز، لت و.

(۹). مج، وز، مل، لت: فرداش.

(۱۰). مج، وز، مل، لت و.

(۱۱). آج، لب: هدایت کردی.

(۱۲). مج، وز، مل، لت و لکن.

(۱۳). مج، وز، هدایت کردی.

(۱۴). مج، وز، لت که.

(۱۵). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. ۱۶. مج، وز، مل، لت: با عقل.

صفحه : ۸۴

مذاهب و مقالاتی که اینان گفتند منسدّ«۱» است هم از جهت عقل [۱۲۴- ر]

و هم از جهت سمع گفت بگوی ای محمّد: هلمّ بیاری«۲»، و «هلمّ» از اسماء افعال است یعنی«۳» اسمی است که معنی او فعل باشد و هم لازم باشد و هم متعدّی، قال اللّه تعالی فی اللازم: وَ القائِلِینَ لِإِخوانِهِم هَلُمَّ إِلَینا«۴»، یعنی به ما آیی«۵» و در متعدّی گفت: هَلُمَّ شُهَداءَکُم«۶» بیاری گواهانتان«۷» و در لغت اهل حجاز آن را تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث یکی باشد یقول: هلمّ یا رجل و هلمّ یا رجلین«۸» و هلمّ یا رجال و هلمّ یا هذه و هلمّ یا مرءتان و هلمّ یا نسوة، و بر لغت تمیمی تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث کنند آن را فقالوا: هلمّ و هلمّا و هلموا و هلمّی و هلممن و لغت [قرآن]«۹» بر اوّل است بگو ای محمّد بیاری گواهاتان را«۱۰» که گواهی خواهند داد«۱۱» که خدای اینکه چیزهای به حرام کرد، و سیبویه گفت: اینکه دو کلمه است من «ها» و «لم» و ها تنبیه راست، و لمّ امر من لمّه اذا جمعه، یعنی انتبهوا و اجمعوا شهداءکم، و قول اعشی بر لغت اهل حجاز است:

و کان دعا قومه دعوة هلمّ الی امرکم قد صرم

و با «لام» نیز به کار دارند و یقال: هلمّ لک و هلمّ لکما و هلمّ لکم: اگر گویند چگونه گفت: گواهان بیاری«۱۲» اگر گواه بیارند و گواهی بدهند گواهی شان مقبول نباشد در اینکه چه فایده باشد! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اینکه بر سبیل تهکّم، گفت یعنی هر کس بر اینکه گواهی ندهد و اگر دهد نه چنان دهد که در او حجّتی باشد، دوم آن که اگر گواهی داری که مقبول الشّهادة باشد بیاری«۱۳»

---

(۱). مج، وز، لت: مفسد.

(۱۳- ۲). آج، لب، آف: بیارید.

(۳). مج، وز، مل، لت: اعنی. [.....]

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۸.

(۵). مج، وز: اتی.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۰.

(۷). مج، وز، لت را.

(۸). مج، وز، لت: لرجلین.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). اساس: گواهاتان، با توجّه به مج، تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: خواهند دادند.

(۱۲). مل، آف: بیارید.

صفحه : ۸۵

و دانست که نیارند«۱» تا دعوی ایشان مجرّد بماند از«۲» مقبول نبود، و قول اوّل ابو علی گفت و دوم حسن بصری، آنگه گفت: اگر کسی آید تا بر اینکه معنی گواهی دهد به دروغ تو گواهی مده، اینکه تنبیه است بر آن که هر گواهی که دهند بر اینکه معنی همه دروغ باشد، و نیز گفت: متابعت مکن هواها و آراء آنان را که آیات مرا«۳» دروغ داشتند و اینکه خطاب با رسول است و مراد امّت، و روا باشد که خطاب با رسول باشد و اگر چه داند که او هرگز نکند، چنان که گفت: لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ«۴»، حق تعالی به اینکه آیت ما را نهی کرد از آن که اتّباع کنیم مذاهب گروهی را که مذهب و اعتقاد هوا دارند، و مردم مذهب به هوا از چند

وجه دارند: یکی از جهت تقلید آن کس که تقلید او حق شناسد، و یکی از آن که شبهتی داخل شود بر او، [و]«۵» او آن شبهه دلیل گمان برد از آن که انعام«۶» نظر نکرده باشد بر آن ثبات کند، و یکی آن که او را نشو و تربیت بر مذهبی افتاده باشد دشخوار آید بر او مفارقت آن کردن که«۷» او الفت«۸» گرفته باشد، و یکی آن که هیچ گرد نظر«۹» نگردد و مشقّت آن بر خود ننهد، از میانه مذهبی گفته یا ناگفته«۱۰» اختیار کند و آنان«۱۱» را دین و طریقه گیرد.

وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، و نیز هوای آنان که به قیامت ایمان ندارند. وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ، و ایشان با خدای انباز گیرند من العدل و هو المثل، و منه العدیل للنّظیر«۱۲»، یعنی آنان که به خدای شرک آرند از بت پرستان و از جز ایشان«۱۳» انباز گیرند و اگر چه اینکه«۱۴» همه کافران‌اند، و الکفر ملّة واحدة و کفریك

---

(۱). مج، وز، مل، لت: ندارند.

(۲). مج، وز، مل، لت گواه.

(۳). لت: به.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. [.....]

(۶). آج، لب، آف، چاپ شعرانی: امعان.

(۷). مج، وز، مل با.

(۸). مج، وز، لت: الف، آن: اولفت.

(۹). آج، لب: الفت.

(۱۰). لب: گفت.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: آن.

(۱۲). مج، وز، لت: لنظر.

(۱۳). مل: آنان.

(۱۴). مج، وز، مل، لت: اینان.

صفحه : ۸۶

ملّت است. خدای تعالی اینکه تفصیل بداد تا مردم جهت کفر هر گروه بدانند از کجا کافر شدند. آنگه گفت: یا محمّد بگو اینکه کافران را بیایی«۱» تا بر شما خوانم آنچه حرام کرد خدای«۲» بر شما، چه حرام کرده است تا بدانی«۳» که آنچه شما گفتی«۴» تحریم آن نه از خداست- جلّ جلاله- و «تعال» کلمتی باشد مستعمل در امر به مجیء، و اصل او از تعالی و علوّ است، آنگه استعمال آن بسیار شد در هر آمدنی و اگر چه از بالا به نشیبی«۵» باشد. و «اتل» جواب امر است برای آن مجزوم است و «ما» موصوله است و محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه، و روا باشد که عامل در او «حرّم»«۶» باشد و «ما» استفهامی بود، و التّقدیر [۱۲۴- پ]

ایّ شیء حرّم ربّکم، و قوله: أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً«۷»، محلّ آن و ما بعده از فعل مضارع محتمل است چند وجه را از اعراب: یکی رفع علی تقدیر مبتداء محذوف و التّقدیر و هو ان لّا تشرکوا، و دوم آن که محلّ او نصب است علی تقدیر اوصی ان لا تشرکوا به شیئا، و اینکه فعلی باشد مقدّر که فحوای کلام بر او دلیل کند، اینکه قول زجّاج است و روا بود که عامل در او «اتل» باشد، التّقدیر تعالوا اتل علیکم نفی الشّرك. وجه سیوم«۸» آن است که: او را محلّی نباشد از اعراب و «ان» به معنی ای باشد و تقدیر آن بود که ای لا تشرکوا به شیئا و در وجهی دگر گفته‌اند چهارم و آن آن است که: عامل در او «حرّم» باشد و «لا» زیادت«۹» بود و تقدیر آن بود

که:

حرّم ربّکم علیکم الشّرک، چنان که گفت: ما مَنَعَکَ أَلّا تَسجُدَ«۱۰» و التّقدیر ان تسجد، و موضع تشرکوا محتمل است دو وجه را: یکی نصب به «ان» و دگر جزم به لاء نهی، و باقر- علیه السّلام- گفت: کمینه شرک عبادت به ریا باشد. قوله: وَ بِالوالِدَینِ

---

(۱). مج، وز، آف، آن: بیایید.

(۲). مج، وز، لت شما.

(۳). وز، آج، لب، آف: بدانید، مج: بدانند.

(۴). مج، وز، مل، آج، لب، آف: گفتید.

(۵). مج، وز، لت: بالای نشیبی. [.....]

(۶). مج، وز، آج، لب، آف، لت: جزم.

(۸- ۷). لت: سئوم مل، بم: سیم.

(۹). اساس: زیاده، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

صفحه : ۸۷

إِحساناً، عامل در او فعلی مقدّر باشد، و التّقدیر امر احسانا بالوالدین، و فرمود که:

با مادر و پدر نیکویی کنید، و دلیل بر تقدیر اینکه فعلهای محذوف که می‌گوییم دو چیز باشد: یکی حرّم برای آن که «حرّم» را در او امر وصایت هست، ای وصیّ بتحریمه«۱» و امر بترکه، دگر قوله: ذلِکُم وَصّاکُم بِهِ«۲»، چون ذکر وصیّت خواست گفتن، اوّل حذف کرد تعویلا علی الثّانی و اعتمادا علیه، و روا بود که عامل در او اوصی باشد، و التقدیر اوصی بالوالدین احسانا، حق تعالی گفت: بگوی ای محمّد بیایی«۳» تا من بخوانم بر شما آنچه حرام است که خدای حرام کرده است یکی شرک است بر قول آن کس که گفت [لا]«۴» زاید است و بر دیگر قولها گفت: من محرّمات بر خوانم آنگه واجب و حرام از روی فعل و ترک متداخل باشند که واجب را ترکش حرام بود و حرام را ترک واجب، یعنی فعل شرک حرام است و ترکش واجب، و نیز از جمله آن که ترک او در تحریم دارد، احسان با مادر و پدر است، و از جمله آنچه حرام است ناکردن«۵» آن است که: فرزندان را نکشی [به]«۶» ترس و درویشی. و املاق و افلاس نفاد مال و زاد بود، و رجل مملق ای فقیر، و الملق من هذا برای آن که درویش متملّق باشد از روی طمع، آنگه ایشان را ایمن کرد از درویشی«۷»، گفت: روزی شما و ایشان به امر من است و در قبضه قدرت من است. نَحنُ نَرزُقُکُم وَ إِیّاهُم ما روزی می‌دهیم شما را و ایشان را- یعنی فرزندانشان را.

آنگه گفت: وَ لا تَقرَبُوا الفَواحِشَ گرد فواحش مگردی«۸». و فواحش جمع «فاحشه» باشد و آن قبیحی بود ظاهر القبح. بعضی گفتند: فاحشه کبیره باشد، و صغیره را فاحشه نخوانند و قبیح شامل باشد و صغیره و کبیره«۹» را، و قوله:

---

(۱). اساس: بتحرمه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۳). مج، وز، آج، لب: بیایید.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). مج، لب، لت: ناکردنی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). مج، وز و.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مگردید.

(۹). مج، وز: صغیر و کبیر.

صفحه : ۸۸

ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطَنَ، در معنی او دو قول گفتند: عبد اللّه و عبّاس و ضحّاک و سدّی گفتند عرب را اعتقاد چنان بود که زنا کردن آشکارا نشاید، پنهان شاید. حق تعالی گفت:

از زنا اجتناب کنید پنهان و آشکارا، و«۱» باقر- علیه السّلام- گفت: ما ظهر زناست، و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه مخادنت«۲» و عاشق و معشوقی، و گفته‌اند:

عام است در جمله فواحش ظاهر و باطن و اینکه اولیتر است لعموم الفایدهٔ. آنگه از جمله محرّمات گفت: وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و مکشی«۳» نفسی را که خدای تعالی به حرام کرده است کشتن آن مگر به حق [۱۲۵- ر]

و حق آن باشد که رسول- علیه السّلام- گفت:

لا یحلّ دم امرئ مسلم الّا لإحدی خصال اربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و رجل عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس،

گفت خون مرد که مسلمان«۴» حلال نباشد الّا برای خصلتی از چهار خصلت مردی: مردی که کافر شود پس«۵» ایمان، و مردی که زنا کند پس«۶» احصان«۷» و مردی که عمل قوم لوط کند، و مردی که نفسی را بکشد به قصد بی آن که او کسی را کشته باشد. ذلِکُم وَصّاکُم بِهِ، خطاب است با جمله مکلّفان، حق تعالی گفت:

اینکه آن است که خدای تعالی شما را به آن وصیّت می‌کند تا شما عاقل شوید، یعنی عقل بر کار گیرید و بدانی«۸» آن را به استعمال عقل و کار بندی«۹».

وَ لا تَقرَبُوا مالَ الیَتِیمِ، و از جمله محرّمات تعرّض مال یتیم کردن است، یقال: قربت الشّیء اقربه قربا و قربانا و قربت من الشّیء اقرب قربا. گفت: گرد مال یتیم مگردی«۱۰» الّا بر وجهی که نیکوتر«۱۱» باشد، و مراد به قرب مال یتیم احتراز است از تصرّف کردن در او، و یتیم را برای آن تخصیص کرد- و اگر چه مال جمله

---

(۱). مل حضرت. [.....]

(۲). مل: محادثه.

(۳). مج، وز، مل: مکشید.

(۴). مج: مسلمانان.

(۵- ۶). مج از.

(۷). لت: حصان.

(۸). مج، وز، آف: بدانید.

(۹). مج، وز، آف: بندید.

(۱۰). مج، وز، آف: مگردید.

(۱۱). مج، وز، لت: نکوتر.

صفحه : ۸۹

آدمیان در تحریم [به]«۱» یک منزلت است- که: یتیم بی‌پدر و بی ناصر باشد و به جای رحمت باشد و از آن جا که او بی ناصر بود طمع به مال او بیشتر بود ناپاکان را، و قوله: إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ، در او سه قول گفتند: یکی آن که نگاه باید داشتن برای او تا او بزرگ شود و بالغ شود آنگه با او دهد. قول دوم مجاهد و ضحّاک و سدّی گفتند: مراد به احسن آن است که مال ایشان ضایع نگذارد، بل در تجارت و زراعت و عمارت کار برد بر وجهی که از آن جا چیزی و نفعی بر آید تا در وجه خرج ایشان شود و سرمایه بر جای باشد. سیّم«۲» آن است که إبن زید گفت: مراد آن است که کسوت و نفقه او بر وجه قصد و میانه می‌دهد دون اسراف و تقصیر.

حَتّی یَبلُغَ أَشُدَّه تا به اشدّ رسد، اینکه لفظ بعضی گفتند جمع است، و در واحدش چند قول گفتند: یکی «شدّ» مثل فلس و أفلس، یکی «شدّ» مثل ودّ و اودّ و یکی «شدّه» چون نعمه و انعم، و گفته‌اند: جمعی است که واحد ندارد و مراد غایت برنای و قوّت و شدّت او باشد، و شدّ النّهار معظمه و ارتفاعه، قال عنتره:«۳»

عهدی به شدّ النّهار کانّما خضب اللّبان و رأسه بالعظم

العظم الوسمه، و اللّیل المظلم ایضا، و قال اخر:«۴»

تطیف به شدّ النّهار ظعینهٔ طویلهٔ انقاء الیدین سحوق

شعبی و یحیی بن یعمر گفتند«۵»: اشدّ وقت حلم و بلوغ و کمال عقل باشد که حسنات و سیّئات بر او نویسند، کلبی گفت: از هژده سال تا سی سال، و سدّی گفت: سی سال، و قوله: حَتّی یَبلُغَ أَشُدَّه، «حتّی» غایت نیست در آن که مال یتیم را تا به آنگه تعرّض نشاید کردن«۶» الّا علی احسن الوجوه، بل مال«۷» یتیم و جز یتیم را گرد آن نگشتن و آن را صیانت کردن از تصرّف نا«۸» واجب واجب است در همه

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز: سهام.

(۳). مج، وز شعر.

(۴). مج، وز، مل شعر.

(۵). مج، وز، لت: گفت. [.....]

(۶). وز: کرد.

(۷). وز، بم، آف: مال الیتیم.

(۸). وز، بم، آف: تا.

صفحه : ۹۰

حال، و اینکه وقت برای آن زد که او در اینکه وقت از آن برود که یتیم باشد،

لقوله- علیه السّلام-: لا یتم بعد حلم

، و نیز چون او را عقل و قوّت و تصرّف باشد رها نکند که مال او بنا حق بردارند چون به اینکه حال«۱» رسد«۲» بنگرند اگر رشید باشد مال او به او دهند و اگر نباشد امام یا قاضی حجر کند«۳» بر او محجور می‌باشد تا رشید شدن آنگه گفت: أَوفُوا الکَیلَ و مکیال

و میزان راست کنیـد، یعنی آنچه پیمایی«۴» و آنچه سنجی«۵» تمـام بـدهی، و اگر چه یکی بر مصـدر گفت و یکی بر آلتی که کیل مصدر است و میزان آلت مراد مکیل و موزون است و ذکر آن دو لفظ مجاز است برای آن که «ایفاء» در متاع باشد [۱۲۵- پ] و ایفاء، تمام بـدادن باشد و استیفاء تمام بسـتدن باشد و «وفاء» تمامی باشد و وافی تمام باشد. بِالْقِسطِ،، ای بالعدل بداد و اسـتان«۶» و راستی، و قوله: لا نُکَلِّفُ نَفساً إِلّا وُسعَها هیـچ نفس را تکلیف نکنیم الّا آنچه طاقت او باشـد، یعنی اگر او اجتهاد کنـد و احتیاط به جـای آرد آنگه آنچه او از آن احتراز نتوانـد کردن، آن در تکلیف او نیست، بر او بیشتر از اجتهاد نباشـد. وَ إِذا قُلتُم فَاعدِلُوا و چون سخنی گویی«۷» به عـدل و انصاف و راستی گویی و اگر چه بر بعضـی خویشان شـما باشـد، و قول«۸» برای آن تخصـیص کرد دون فعل که در میان مردمان قول بیشتر رود و آن که در قول حیف روا ندارد در فعل هم روا ندارد. وَ بِعَهدِ اللّهِ أَوفُوا و به عهد خدای وفا کنیـد. در اینکه دو قول گفتنـد: یکی آن که مراد او امر و نواهی خـداست و وصـایتی که مکلّفـان را کرد به ادای واجبات و اجتناب مقبّحـات، و قول دوم آن است که: مراد سوگنـد به خـداست و عهـد و نـذر با خـدا، و چون چنین کننـد وفا واجب باشـد مادام تا در معصیت نباشد. ذلِکُم، اشارت است به اینکه جمله که در اینکه آیت است. وَصّاکُم بِهِ

---

(۱). مج، وز، لت: جای مل: به جای.

(۲). مج: برسند، آج، لب: رسیده باشد.

(۳). مل: کنند.

(۴). مج، وز: پیمید لت: پیمی.

(۵). مج، وز: سنجید.

(۶). مل: دادستان.

(۷). مج، وز، مل، آج، لب، آف: گویید.

(۸). مج، وز، مل، لت را.

صفحه : ۹۱

خدای شـما را به اینکه اندرز می‌کند تا همانا شما اندیشه کنید و غافل نباشی«۱» از اینکه تا آنچه کردنی است کار بنـدی«۲» و آنچه نـاکردنی است اجتناب کنی«۳». کوفیان خواندنـد الّا إبن کثیر«۴»: تَـذَکَّرُون، بتخفیف «ذال» هر کجا باشـد، و باقی قرّاء بتشدید «ذال» یقال: ذکرت الشّیء ذکرا و ذکرا کالحفظ«۵» و الشّرب«۶»، و ذکر فعلی است متعـدّی به یک مفعول چون عین مضاعف«۷» کنی«۸» متعدّی شود به دو مفعول، یقال ذکرت فلانا و ذکّرته کذا، قال الشّاعر:«۹»

یذکّر نیک«۱۰» حنین«۱۱» العجول«۱۲» و نوح الحمامهٔ تدعو«۱۳» هدیلا

و کـذلک اذکرته کـذا، یـادداشت دادم«۱۴» فلاـن چیز را، و تـذکّر مطـاوع «ذکّر» باشـد و او متعـدّی باشـد بـه یـک مفعـول، و قـال الشّاعر:«۱۵»

تذکّرت ارضا بها اهلها من أخوالها و من اعمامها

و قال آخر:«۱۶»

تذکّرت لیلی لات حین ادّکارها«۱۷» و قد حنی الاضلاع ضلّ بتضلال

آن که«۱۸» به تخفیف خوانـد، گفت: اصل او تتذکّرون«۱۹» بود، یک «تا» بیفگندنـد و آن «تا» ی تفعّل باشـد دون حرف مضارعت که او برای معنی«۲۰» آمد فصار تذکّرون،

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: نباشید.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف: بندید.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب، آف: کنید. [.....]

(۴). مج، وز، مل: أبو بکر.

(۵). آج، لب: کالحفیظ.

(۶). آج: و الشّریف.

(۷). وز، مل: مضعف.

(۸). مل: کنید. (۱۶- ۱۵- ۹). مج، مل شعر.

(۱۰). لب، بم: تذکرتک.

(۱۱). لب، بم، آف: حین.

(۱۲). مج، لب، بم، آف: الفحول.

(۱۳). مج، وز، آج، لب: یدعو.

(۱۴). مج، وز، مل، لت: یادش دادم لب، بم: باداشت دادم آف: پاداش دادم.

(۱۷). اساس، مج، وز، مل، لت: اذکارها. ۱۸. مج، وز، آج، لب، آف، لت: آنکه.

(۱۹). اساس. یتذکّرون، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....]

(۲۰). مج، وز، لت: معنیی.

صفحه : ۹۲

و آن که«۱» مشـدّد خوانـد گفت: تتـذکّرون بود «تـاء» تفعّل «ذال» ادغام کردنـد به مناسـبت فاء الفعل و آنگه در «زال» ادغام کردند چنان که‌اند«۲» جایگاه بیان کردیم و مثله:

اطیرنا و اثّاقلتم و ادَّکر و غیر ذلک.

وَ أَنَّ هـذا صِـراطِی مُسـتَقِیماً، و کسائی و حمزه خواندنـد: و انّ هـذا، بکسـر همزه و باقی بفتـح همزه، و جمله قرّاء «نون» انّ مشدّد«۳» خواندند مگر إبن عامر که او مخفّف خواند و جمله قرّاء « یا » ی صراطی ساکن خواندند مگر إبن عامر که او مفتوح خواند صراطی. یعقوب همچنین خواند. و إبن عامر و إبن کثیر سراطی به «سین» خواندند، دیگران«۴» به «صاد» مگر حمزه که او از میان «صاد» و «زا» خوانـد. امّا آنان که «انّ» بفتـح خواندنـد قراءت ایشان محتمل است دو وجه را: یکی آن که معطوف باشـد بر «اتل»، و التقدیر اتل ما حرّم ربّکم علیکم و انّ هـذا صـراطی مسـتقیما. و وجه دوم به تقـدیر «لام» که: و لأنّ هـذا صـراطی مسـتقیما فاتّبعوه، و المعنی: اتّبعوه لاجل الاستقامهٔ.

و آن که مکسور کرد همزه را قراءت او نیز [۱۲۶- ر]

محتمـل است دو قول را: یکی عطفـا علی قوله: اتـل، و تلاوت را تفسـیر به قول کننـد کأنّه قال: أقول لکم«۵» مـا حرّم ربّکم علیکم و اقول: انّ هـذا صـراطی مسـتقیما. و وجه دوم آن است که کلامی«۶» مسـتأنف باشـد غیر متعلّق بمـا قبله، و آن که تخفیف «نون» کرد گفت: «نـون» مخفّفه است از ثقیله، و معنی هم آن«۷» باشـد جز که چون تخفیف کنند، عملش باطل شود هذا به او«۸» در محلّ رفع

باشد و در او ضمیر شأن و قصّه باشد، و التّقدیر: و انّه هذا، و هر جا که «ان» تخفیف«۹» باشد بر اینکه شریطه«۱۰» باشد، نحو قوله: عَلِمَ أن سَیَکُونُ مِنکُم مَرضی«۱۱»،

---

(۱). آج، لب: آنگه.

(۲). مل، چند آج، لب، آف، لت: اندر.

(۳). آج، لب: نون مشدّد.

(۴). آج، لب: دگران لت: دیگر.

(۵). آج، لب: ندارد.

(۶). مل، لب: کلام.

(۷). مل: همان.

(۸). مج، وز، لت: با او.

(۹). آج، لب، آف، لب، آن: تخفیف «ان».

(۱۰). آج، لب: شرط.

(۱۱). سوره مزّمّل (۳۷) آیه ۲۰.

صفحه : ۹۳

و التّقدیر: انّه سیکون. و «هذا» مبتداست و «صراطی» خبر اوست و «مستقیما» نصب بر حال است و عامل در او یا «ها» یا «ذا» باشد کانّه قال: انبّه علیه مستقیما او اشیر الیه مستقیما. حق تعالی گفت اینکه راه یعنی ره مسلمانی و شرع رسول و اینکه مکارم اخلاق و آداب شرع که در اینکه آیات گفت راه من است و راست است، متابعت کنید آن را و راههای دیگر را متابعت مکنید«۱» که شما را از ره«۲» من پراگنده کند هر رهی که جز ره مسلمانی است از جهودی و گبرکی و ترسایی و راههای خداوندان اهواء و بدع و ضلالات«۳» چه اگر بر آن راه باشی«۴» بر راه من نبوده باشی«۵» که جمع نتوان کردن میان حق و باطل. ذلِکُم وَصّاکُم بِهِ اینکه آن است که خدای تعالی شما را به اینکه وصیّت کرد«۶» تا باشد که شما متّقی شوید«۷»، از معاصی او حذر کنید«۸» تا عقاب او به شما نرسد.

ثُمَّ آتَینا مُوسَی الکِتابَ تَماماً، گفت: پس از آن بدادیم موسی را کتاب. اگر گویند چگونه گفت موسی را پس از اینکه کتاب دادیم- [و]«۹» موسی را کتاب پیش از اینکه داد«۱۰» گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که در کلام محذوفی مقدّر است و تقدیر آن که: (ثم قل اتینا موسی الکتاب) پس بگوی ای محمّد ایشان را که خدای تعالی موسی را پیش از اینکه کتاب داد و اینکه «قل» بیفگند اینکه جا تعویلا علی قوله: قُل تَعالَوا أَتلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم«۱۱». جواب دوم زجّاج گفت تقدیر آن است که: ثمّ اتل اتینا موسی الکتاب، بیایی«۱۲» تا محرّمات بر خوانم«۱۳» و قصّه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد. سیوم«۱۴» ابو مسلم گفت: عطف

---

(۱). لت: مکنی.

(۲). آج، لب: راه. [.....]

(۳). مج، وز: ضلالان آن: ضلالت.

(۴، ۵). مج، وز، آف: باشید.

(۶). مج، وز، مل، لت: می کند.

(۷). لت: شوی.

(۸). لت: کنی.

(۹). اساس: ندارد، از وز آورده شد.

(۱۰). مل: موسی را پیش از اینکه داد.

(۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۱۲). مل، آج، لب، لت، آن: بیایید.

(۱۳). مج، وز، مل، لت و پس بر شما خوانم.

(۱۴). بم، آن: سیم.

صفحه : ۹۴

است بر آن منّتها که بر ابراهیم نهاد، من قوله: وَ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ- الی قوله«۱»: صِراطٍ مُستَقِیمٍ، و مغربی اینکه وجه را استحسان کرد. چهارم آن که: «ثمّ» اینکه جا به معنی «واو» است و در او مجرّد عطف است، چنان که شاعر گفت:

قل لمن ساد ثمّ ساد ابوه ثمّ قد ساد قبل ذلک جدّه

و اینکه وجوه جمله«۲» نیک است و محتمل و اگر در اینکه وجه گویند مراد تعداد نعمت است بر مکلّفان، جز آن که ابتدا به رسول کرد آنگه به موسی تا «ثمّ» بر جای خود باشد. و کذلک فی البیت کانّه بدأ فی التّعداد به ثمّ بابیه ثمّ بجدّه، و هذا تأویل ملیح فی الایهٔ من استخراجی، و مثاله قولهم: الم احسن الیک ثمّ خلّصتک ثمّ کسوتک ثمّ اعطیتک، و اگر چه آنچه از پس«۳» گفت اوّل کرده«۴» باشد.

قوله: تَماماً عَلَی الَّذِی أَحسَنَ، در او پنج قول گفتند: یکی ربیع و فرّاء گفتند: تماما علی احسانه، یعنی بر احسان موسی، یعنی کتاب دادیم او را تا احسان او تمام شود که به آن ثواب آخرت رسد«۵». دوم مجاهد گفت: تماما علی المحسنین، و لفظ اگر چه واحد است مراد جمع است [۱۲۶- پ]

و التّقدیر علی الّذین احسنوا، و هکذا هو فی حرف عبد اللّه بن مسعود، چنان که یکی از ما گوید:

أوصی بمالی للّذی حجّ و غزا، ای للغازین و الحاجّین«۶»، قال الشّاعر«۷»:

شبّوا«۸» علی المجد و شابوا [و اکتهل]«۹».

و اراد و اکتهلوا، یعنی تا«۱۰» تمام نعمت باشد بر محسنانی که موسی- علیه السّلام- از ایشان بود. ابو عبیده گفت: معنی آن است که علی کلّ من احسن، و معنی اینکه قول ن باشد که ما فضیلت موسی بن محسنان به اینکه کتاب تمام

---

(۱). آج، لب: لقوله.

(۲). مج: جمله وجوه.

(۳). مج، وز، مل: بازپسین. [.....]

(۴). مل: گفته.

(۵). لت: رسند.

(۶). لت: للحاجّین و الغازین.

(۷). مج، وز شعر.

(۸). آج، لب: شیبوا.

(۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، آف: با.

صفحه : ۹۵

کردیم یعنی اظهار فضل و تفضیل او به اینکه کتاب کردیم. و «محسنین» بر اینکه قول انبیایی باشند که نه صاحب کتاب باشند«۱» و مؤمنان باشند. و قولی دگر آن است که: تماما للّذین احسنوا. و «علی» به معنی «لام» باشد برای آن که مناقض‌اند: و عرب چنان که نظیر حمل کند نقیض بر نقیض حمل کند، یقال: اتمّ علیه، بمعنی اتمّ له، قال الشّاعر«۲»:

رعته اشهرا و حلا علیها فطار النّیّ فیها و استغارا

ای حلالها، حسن و قتاده گفتند: اتمام کرامته فی الجنّهٔ علی احسانه فی الدّنیا، تا به آن احسان که در دنیا کرد کرامت او در بهشت تمام کند. ابو مسلم گفت تماما علی الّذی احسن، یعنی ابراهیم حین دعا اللّه لولده فقال: وَ اجعَل لِی لِسانَ صِدقٍ فِی الآخِرِینَ«۳»، حق تعالی منّت نهاد بر ابراهیم به نعمتی که با موسی کرد برای آن که به دعای او بود و صلاح در اجابت آن بود و نصب او بر حال است، و اهل معانی گفتند: علی آن جا برای آن آورد تا بدانند که اینکه نه تمامی است بعد النّقصان انّما هو تمام علی وجه الضّعف و الزّیادهٔ، که زاد و ضاعف با «علی» استعمال کنند و در شاذ خواندند: علی الّذی«۴» احسن«۵» به رفع علی تقدیر هو احسن. و تفصیلا لکلّ شیء، و تفصیل و تبیین هر چیزی را که موسی- علیه السّلام- و قومش را در شرع ایشان به آن محتاج بودند. وَ هُدیً وَ رَحمَهً، ای بیانا و لطفا و حجّهٔ، و نصب «تماما» و اینکه اسماء دیگر شاید که بر مفعول له باشد. لَعَلَّهُم بِلِقاءِ رَبِّهِم یُؤمِنُونَ تا باشد که ایشان را به جزای خدا ایمان آرند و جزا [را]«۶» لقا خواند برای تعظیم او را و تفخیم شأن او را برای آن که جزا در سرایی باشد که تولّای آن کار و آن جای به او باشد- جلّ جلاله.

وَ هذا کِتابٌ: اشاره به «هذا» به قرآن است، گفت: اینکه کتابی است که ما

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب، لت: بودند.

(۲). مج، وز، مل شعر.

(۳). سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۴.

(۴). مج، وز، مل، آج، لب: الّذین.

(۵). آن: احسنوا.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

صفحه : ۹۶

فرو فرستادیم مبارک، و اصل برکت ثبوت الخیر و نموّه باشد من بروک البعیر و براکاء القتال موضع الثّبات، منه قال:«۱»

و هل ینجی من الغمرات الّا براکاء القتال او الفرار

و قولنا تبارک اللّه«۲»: ای یثبت بصفهٔ الالهیّهٔ لم یزل و لا یزال. فاتّبعوه متابعت کنید آن را و بترسی«۳» از خدا و از معاصی او اجتناب کنید«۴» تا باشد که مستحقّ رحمت او شوی«۵»، و اند«۶» جای بیان کردیم که «لعل» را معنی ترجّی باشد و اینکه امید راجع باشد با

مکلّف نه با خدای تعالی، و گفتند: لعلّ به معنی «کی» باشد و گفته«۷» «لعلّ» و «عسی» از خدای واجب باشد، و اصل قول اوّل است که کلمه با آن بر ظاهر خود باشد و مکلّف بین الخوف و الرّجا بود چنان که تکلیف اقتضا می‌کند. قوله: تَقُولُوا، عامل در انزلناه باشد و تقدیر آن که: انزلنا الکتاب لئلّا تقولوا، ما اینکه کتاب را برای آن فرستادیم تا شما نگویی که کتاب یعنی تورات و انجیل بر دو طایفه یعنی جهودان و ترسایان پیش ما فرو [۱۲۷- ر]

فرستادند.

و او را مثله بسیار است من قوله: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أن تَضِلُّوا«۸» وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أن تَمِیدَ بِکُم«۹» أن تَقُولُوا یَومَ القِیامَةِ إِنّا کُنّا عَن هذا غافِلِینَ، و زجّاج در اینکه جمله مواضع گفت، تقدیر آن است که: کراهیة ان تضلّوا و ان تقولوا، و ان تمید، حق تعالی به اینکه آیت حجّت بر کافران عرب گرفت و گفت: من اینکه کتاب قرآن برای آن فرستادم تا عرب نگویند اهل کتاب را کتاب دادند و ما را ندادند. اگر به ما خیر خواستندی ما را نیز کتاب دادندی، چه همان تکلیف که ایشان را هست ما را هست.

---

(۱). مج، وز شعر. [.....]

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۵۴.

(۳). مج، وز، آج، لب، آف: بترسید.

(۴). لت: اجتناب کنی.

(۵). مج، وز، آج، لب، آف: شوید.

(۶). آج، لب، آف: اندر.

(۷). مج، وز، لت: گفته‌اند.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

صفحه : ۹۷

وَ إِن کُنّا عَن دِراسَتِهِم لَغافِلِینَ و [اگر چه]«۱» ما از درس ایشان کتابهای خود را غافل بوده‌ایم.

و گفتند: «ان» به معنی «ما» ی نافیه است و ما غافل نبودیم«۲» از درس ایشان، و اولیتر آن باشد که «ان» مخفّفه باشد از ثقیله برای «لام» کی که«۳» در خبرش آمد.

أَو تَقُولُوا لَو أَنّا أُنزِلَ عَلَینَا الکِتابُ لَکُنّا أَهدی مِنهُم و تا شما نگویی«۴» اگر کتابی بر ما انزله کرده بودندی ما از ایشان مهتدیتر بودیمی«۵» و مشرعتر«۶» به استدلال به آن و استخراج ادلّه از آن جا و تمسّک کردن به آن، و از حقّ او«۷» آن است که از پی او فعل آید و اگر جایی بود که از پی او اسم باشد«۸»، تأویل فعل بود چنان که اینکه جا«۹» هست و التّقدیر: لو انزل علینا الکتاب، برای آن که «لو» حرف شرط باشد و ذوات موجوده باقیه شرط نتواند بودن، و مثله قولهم: لو ذات سوار لطمتنی، ای لو لطمتنی ذات سوار لطمتنی، اوّل بیفگند اعتمادا علی الثّانی و مثله قوله الشّاعر:

لو غیرکم علق«۱۰» الزّبیر بحبله ادّی الجوار الی بنی العوّام

خدای تعالی گفت: قد جاءکم بیّنة من ربّکم، آمد از خدای به شما بیّنتی«۱۱» و حجّتی و دلالتی و بیانی و لطفی، و ادلّه مؤدّی با حق و مراد به «هدی» اینکه جا بیان و لطف«۱۲» باشد، آنگه گفت: کیست ظالمتر از آن کس- یعنی ظالمتر بر خود از آن کس- که به دروغ دارد آیات خدای را و از آن عدول کند و اعراض

---

(۱). اساس، بم، آف، لت، آن: ندارد، از مج، افزوده شد.

(۲). مج، وز، مل، لت: نبوده‌ایم.

(۳). مج، آج، لب، لت: برای لام که.

(۴). مج: و یا شما بگویید وز، آف: و تا شما نگویید، آج، لب: تا نگویید شما.

(۵). مج، وز، مل، لت: بودمانی.

(۶). مج، لت: مسرعتر، وز: مسوعتر مل: مسوعدتر آج، لب، آن: مشروع‌تر. [.....]

(۷). اساس و همه نسخه بدلها چنین است چاپ شعرانی (۵/ ۹۷): لو، که ظاهرا بر نسخه‌ها مرجّح است.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، لت بر.

(۹). آج، لب، بم، آف، لت، آن: آن جا.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: علی، با توجّه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: آیتی.

(۱۲). آج، لب، آن: بیان لطف.

صفحه : ۹۸

نمایـد و در آن اندیشه نکند و به آن اسـتدلال نکند؟ اگر گویند: چگونه گفت کس از اینکه چنین مردم«۱» ظالمتر نباشد و ما دانیم که اگر قتل نفس و غصب مال به آن ضم کننـد ظالمتر باشـد، جواب آن است که گوییم«۲»: اینکه بر طریق مبالغه است، یعنی از هر ظلمی که در جهان هست کفر بتر«۳» باشد و کافر ظالمتر باشد، چنان که گفت: إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظِیمٌ«۴»، آنگه گفت: سَنَجزِی«۵»، پاداشت«۶» دهیم آنان را که از آیات ما اعراض کنند به بتر عذابی به آن عدول و اعراض که کرده باشند. اگر گویند:

چون بر قاعـده شـما آن است که اینکه که کرد با اینکه گروه برای قطع عـذر کرد تا ایشان را حجّت نباشـد بر خـدای، پس آنان که پیش اینان بودنـد که کتاب به ایشان نرسید و ایشان رسول را در نیافتنـد، عـذر ایشان مقطوع نباشـد و ایشان را بر خدای حجّت بود، گوییم: خلاف اینکه است برای آن که ایشان را ادلّه باشـد و الطاف در معلوم خدا که با ایشان«۷» کرده بود که قایم باشد مقام اینکه را از ادلّه عقل و کتب پیغامبران«۸» پیشین و شرع ایشان، و اینان را نیز اگر خدای تعالی صلاح در آن شناختی که بر شرع پیغامبران«۹» مقدّم رها کند مستغنی بودندی در باب لطف از اینکه کتاب و لکن چون خدای تعالی دانست که مصلحت اینکه مکلّفان مختلف شد به اختلاف اوقات و اشخاص، اینان را کتابی دگر داد و بیانی نو کرد [۱۲۷- پ]

و اگر در حقّ ایشان دانستی که اینکه یا مثل اینکه مصلحت است، هم نفرمودی.

چون نکرد دانستیم که مصلحت ایشان نبود.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۵]

[اشاره]

هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن تَأتِیَهُمُ المَلائِکَةُ أَو یَأتِیَ رَبُّکَ أَو یَأتِیَ بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ یَومَ یَأتِی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنفَعُ نَفساً إِیمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ أَو کَسَبَت فِی إِیمانِها خَیراً قُلِ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُم وَ کانُوا شِیَعاً لَستَ مِنهُم فِی شَیءٍ إِنَّما أَمرُهُم إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما کانُوا یَفعَلُونَ (۱۵۹) مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجزی إِلّا مِثلَها وَ هُم لا

يُظلَمُونَ (۱۶۰) قُل إِنَّنِي هَدانِي رَبِّي إِلي صِراطٍ مُستَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ المُشرِكِينَ (۱۶۱) قُل إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحيايَ وَ مَماتِي لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ (۱۶۲)

لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرتُ وَ أَنَا أَوَّلُ المُسلِمِينَ (۱۶۳) قُل أَ غَيرَ اللّهِ أَبغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيءٍ وَ لا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ إِلاّ عَلَيها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخري ثُمَّ إِلي رَبِّكُم مَرجِعُكُم فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُم خَلائِفَ الأَرضِ وَ رَفَعَ بَعضَكُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِيَبلُوَكُم فِي ما آتاكُم إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ العِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

---

(۱). آج، لب: از ین مردم.

(۲). آج، لب، بم: گویم.

(۳). وز: کفرتر.

(۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

(۵). مج، وز، مل، لت ما.

(۶). مل، آف: پاداش.

(۷). مج، وز، مل، لب: بایشان.

(۹- ۸). مل، آج، لب، آف، لت: پیغمبران. [.....]

صفحه : ۹۹

[ترجمه]

هیچ نگرند«۱» مگر بیاید شان فرشتگان یا بیاید فرمان خدای یا بیاید بعضی«۲» از حجّتهای خدای تو! آن روز که بیاید برخی از حجّتهای خدای تو نه منفعت کند«۳» هیچ تنی ایمان«۴» که نگشته باشد مؤمن از آن پیش«۵» یا کسب کرده باشد در ایمان او نیکی! بگو که چشم دارید«۶» که ما چشم همی داریم«۷».

و آن کسان که جدا شدند از دین خویش و بودند گروهی گروه«۸» نیستی«۹» از ایشان اندر چیزی که کار ایشان با خداست. پس آگاه کند ایشان را بدانچه بودند می‌کردند.

هر که بیاید به نیکی«۱۰» باشد او را ده چندان«۱۱» و هر که بیاید به بدی«۱۲» نیابد پاداشت«۱۳» مگر همچند آن«۱۴» و بر ایشان نه ستم کنند«۱۵».

بگوی که مرا راه نمود [خدای من]«۱۶» سوی راه راست دینی استوار و ملّت«۱۷» ابراهیم پاکیزه، و نبود از کافران.

---

(۱). آج، لب، لت: چشم می‌دارند.

(۲). لت: بهری.

(۳). مج، وز، لت: سود ندارد، آج، لب: سود نکند.

(۴). مج، وز، لت: هیچ کس را ایمانش که ایمان نیاورده باشد از پیش.

(۶- ۵). لت: چشم داری.

(۷). مج، وز، لت: که ما نیز چشم می‌داریم، آج، لب: که ما نیز چشم داریده‌ایم.

(۸). مج، وز، لت: گروه گروه.

(۹). مج، وز، لت تو.

(۱۰). مج، وز، لت: آرد نیکی.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: ده مانند آن.

(۱۲). مج، وز، لت: آرد بدی.

(۱۳). وز، لت: پاداشت نکند، مج: پاداش نکند.

(۱۴). مج، وز، لت: جز مانند آن.

(۱۵). مج، وز، لت: بیداد نکنند. [.....]

(۱۶). اساس، آف، آن: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۷. آج، لب: کیش.

صفحه : ۱۰۰

بگو که نماز من و عبادت«۱» من و زندگانی من و مردن من خدای راست خداوند جهانیان.

نیست انباز او را و بدین«۲» فرمودند مرا و منم اوّل مسلمانان.

بگو جز از خدای خواهم«۳» خدایی! و اوست خداوند هر چیزی و نکند کار هر تنی مگر«۴» که بر او باشد و نگیرد گناه دیگری به دیگری پس باشد با خدای شما بازگشت شما آگاه کنندتان بدانچه بودید اندر آن خلاف همی کردید.

و اوست که کرد شما را خلیفتان«۵» زمین و برداشت برخی از شما را روی برخی پایگاهها«۶» تا بیازمایدتان اندر آنچه بداد شما را که خدای تو زود عقوبت«۷» است و او آمرزگار«۸» و بخشاینده است.

قوله تعالی: هَل یَنظُرُونَ «هل» از حروف استفهام است و نظر در آیت به معنی انتظار است، گفت: چه گوش می‌دارند و چه انتظار می‌کنند«۹» و توقّع می‌کنند«۱۰» ایشان الّا آن که فرشتگان به ایشان آیند و معنی، تقریع [و]«۱۱» انکار و ملامت است بر کافرانی که عند نزول اینکه آیات و ظهور بیّنات ایمان نیاورند.

---

(۱). مج، وز، لت: زهد.

(۲). مج، وز، لت: به آن.

(۳). مج، وز، لت: بجویم.

(۴). مج، وز، لت: نه اندوزد هر نفسی.

(۵). مج، وز، لت: خلیفگان.

(۶). مج، وز، لت: بهری را از شما بالای بهری پایها.

(۷). مج، وز، لت: زود عقاب.

(۸). مج، وز، لت: آمرزنده.

(۱۰- ۹). لت: انتظار می‌کنید.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

صفحه : ۱۰۱

حمزه و کسایی خواندند: تَأتِیَهُمُ المَلائِکَةُ، به «تا» برای تأنیث لفظ، و باقی قرّاء خواندند به « یا » لتقدّم الفعل ان یأتیهم الملائکة، تا فرشتگان از آسمان فرود آیند به خرق عادت به حسب اقتراح ایشان، و گفته‌اند: فرشتگان برای قبض ارواح ایشان فرود آیند پس ایشان منتظر مرگ خوداند، اینکه قول قتاده و سدّی است. أَو یَأتِیَ رَبُّکَ، یا خدای تو آید. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که مراد

استبعاد«۱» است یعنی مگر انتظار محال می‌کننـد که آنچه ممکن نیست«۲» بـا ایشان کرده شود، قولی دگر آن است که: (او یأتی امر ربک و حکمه و عـذابه)«۳»، علی حـذف المضاف و اقامـهٔ المضاف الیه مقامه، کقوله تعالی: وَ سـئَلِ الْقَرْیَةَ«۴»، وَ جاءَ رَبُّکَ«۵»، إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ«۶»، و قولی دگر آن است که: او یـأتی ربّک ببعض آیـاته او بعظیم«۷» آیاته علی حـذف المفعول به. أَو یَأتِیَ بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ یا «۸» بعضی آیات خدا بیاید. یَومَ یَأتِی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ، آن روز که آید بعضی آیات او:

لا یَنفَعُ نَفساً إِیمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ، هیـچ نفس را آن روز ایمان سود نـدارد که ایمان نیاورده باشـد پیش از آن و یا در ایمان خود خیری و طاعتی نکرده باشـد و آن آیاتی باشد مانع از قبول توبه، و مفسّـران در آن سه قول گفتند: حسن بصـری گفت مراد آن شش چیز است«۹» که رسول- علیه السّلام- گفته است«۱۰»:

«۱۱» بادروا بالاعمال ستّا طلوع الشّمس من مغربها و الدّابّهٔ و الدّجال و الدّخان و خویصهٔ« احدکم، یعنی موته و امر العامّهٔ

، گفت: بشتابی«۱۲» به عمل صالـح پیش از شـش چیز: آن که آفتاب از مغرب بر آیـد و خروج دابّهٔ الارض و خروج دجّال و دودی که پدید آید«۱۳»

---

(۱). مج، وز: استبعاد.

(۲). مج، وز، مل: است. [.....]

(۳). آج، لب، آن: حکمت و هدایت.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۵). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۷). مج، وز: یعظم.

(۸). وز: با، مل: تا.

(۹). مج، وز: آن خبر است.

(۱۰). آج، لب: گفت.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: حریضه، با توجه به کتب لغت و منابع تفسیری تصحیح شد.

(۱۲). مج، وز، آف: بشتابید.

(۱۳). مج، وز از.

صفحه : ۱۰۲

بین السّماء و الارض و آن که مرگ به یکی از شما رسد. و امر العامّهٔ یعنی قیامت.

عبـد اللّه مسعود گفت: سه چیز باشـد آن که آفتـاب از مغرب بر آیـد و دجّال و دابّهٔ الارض قول سهام«۱» بر [آمدن]«۲» آفتاب از مغرب و بس.

عبد الرّحمن الاعرج روایت کرد از ابو هریره که رسول- علیه السّلام-«۳» گفت:

قیـامت بر نخیزد تـا آفتاب از مغرب بر نیایـد، چون آفتاب از مغرب بر آیـد و مردمان بیننـد«۴» هیـچ کس نمانـد و هیچ کس نبود که ایمان نیارد و لکن ایمانش سود ندارد، و اینکه آیت بخواند: یَومَ یَأتِی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنفَعُ نَفساً إِیمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ- الایهٔ.

مقاتل حیّان«۵» روایت کرد از عکرمه از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السّلام-«۶» گفت: هر شب که آفتاب فرود شود خدای تعالی

آن«۷» را به آسمان هفتم برد در سرعت آن که فرشتگان برند در زیر عرش بدارد«۸». چون وقت طلوعش نزدیک رسد، دستوری خواهد گوید: بار خدایا چه فرمایی از مشرق برآیم یا از مغرب!

همچنین باشد تا آن وقت که خدای زده است برای قبول توبه بندگان که از آن وقت درگذشت«۹» آن«۱۰» اعلام قبول توبه نباشد و آن آنگه باشد که معاصی در زمین بسیار شود«۱۱» و معروف منکر شود، کس به او امر نکند و منکر فاش شود کس از او نهی نکند.

چون چنین باشد آفتاب بر عادت چون [۱۲۸- پ]

به زیر عرش آید و مقدار ساعات شب بگذرد«۱۲» از خدای تعالی دستوری خواهد گوید بار خدایا چه فرمایی! از مشرق برآیم یا از مغرب! هیچ جواب ندهند«۱۳» او را که ساعتی باشد

---

(۱). آج، لب: سوم، آف: سیوم، لت: سوم، مل، آن: سیم.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶- ۳). مج، وز، لت: صلّی اللّه علیه و علی آله. [.....]

(۴). لت: ببینند.

(۵). مج، وز: مقاتل بن حیّان.

(۷). مج: او را

(۸). مج، آج، لب: بدارند.

(۹). اساس: در گزشت، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۱۰). مج، وز، مل: با وجود آن.

(۱۱). آج، لب: شده باشد.

(۱۲). اساس: بگزرد، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۱۳). آج، لب، چاپ شعرانی: ندهد.

صفحه : ۱۰۳

ماه را بر«۱» آفتاب آرند و باز دارند، دیگر باره به یک جای دستوری خواهند جواب ندهند«۲» تا مقدار سه شبانه روز بگذرد، طول آن شب کس نداند مگر آنان که عادت دارند که به نماز شب برخیزند و آن گروهی اندک باشند در آن«۳» روزگار پوشیده و خوار و مهین آن شب بر عادت نخسبند، چون به«۴» وقت نماز رسد برخیزند و نماز شب بکنند و در آسمان نگرند تا صبح بر آمد ستارگان بر جای خود باشند با خود گویند: مگر شب غلط کردیم و یا نماز سبک کردیم، دیگر«۵» باره با سر نماز و تسبیح شوند تا چند بار چنین کنند و ستاره هم بر جای خود بینند، بترسند از آن و خائف شوند و یکدیگر را آواز دهند و به مسجدی که در محلّشان باشد حاضر آیند اینکه حال با یکدیگر بگویند و بگریند و جزع کنند، چون مقدار سه شب بگذرد حق تعالی جبریل را بفرستد تا آفتاب و ماه«۶» را گوید خدای«۷» می‌فرماید شما را که: هر دو به یک جای از مغرب برآیی«۸» آنگه بفرماید تا نور ایشان بستانند، ایشان بکایی«۹» و جزعی«۱۰» کنند و مراد آن فرشتگان باشند که بر آفتاب و ماه موکّل‌اند از فزع و هول قیامت چنان که اهل آسمانها و سرادقات عرش بشنوند و از آن«۱۱» گریه ایشان بگریند، آنگه آفتاب و ماه را بیارند نور از ایشان بسته، بمانند«۱۲» دو جرم سیاه، و از مغرب برآرند«۱۳» آن متهجّدان«۱۴» و نمازکنان که آن بینند بگریند و جزع کنند و آنان که غافل باشند چون مردگان از گورها برخیزند، فذلک قوله: وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ«۱۵»، و قوله: إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت«۱۶».

---

(۱). مج، وز: برابر.

(۲). مج، وز آن را.

(۳). مج، روز.

(۴). مج، وز: ندارد.

(۵). مج، وز، آج، لب، لت، آف: دگر. [.....]

(۶). مج، وز: ماهتاب.

(۷). مج، وز تعالی.

(۸). مل، آج، لب: برآیند.

(۹). مج، وز: بکاء.

(۱۰). مج، وز: جزع.

(۱۱). مج، وز، مل: ندارد.

(۱۲). مج، وز: بماننده.

(۱۳). مج، وز: برآیند.

(۱۴). مج، لب: مجتهدان.

(۱۵). سوره قیامت (۷۵) آیه ۹. ۱۶. سوره تکویر (۸۱) آیه ۱.

صفحه : ۱۰۴

و اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند و مادران از فرزندان مشغول شوند و شیر دهندگان، کودکان شیر خواره رها کنند و آبستنان، بچّه بیندازند امّا صالحان را گریه سود دارد و طالحان و کافران را گریه سود ندارد. چون آفتاب و ماه«۱» به میان آسمان رسند، جبریل بیاید و«۲» ایشان را برگرداند و با مغرب برد و به در توبه فرو برد.

یکی از صحابه گفت: یا رسول اللّه در توبه چه باشد! رسول- علیه السّلام- گفت: بدان که خدای تعالی از ورای مغرب دری آفرید بر او دو مصراع از زر سرخ مکلّل به انواع جواهر از مصراع تا مصراع چهل ساله راه است سواری نیک‌رو«۳» را و آن در تا خدای آفرید«۴» گشاده است تا به آن روز که آفتاب از مغرب بر آید پیش [از آن]«۵» هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الّا توبه او به آن در [به]«۶» آسمان برند و بر خدای رفع کنند.

معاذ جبل گفت: یا رسول اللّه توبه نصوح کدام باشد! گفت: آن که گناه کار بر گناه پشیمان شود، عذر خواهد با خدای و نیز«۷» با سر گناه نشود چنان که شیر با پستان نشود جبریل ماه و آفتاب را با«۸» در فرو برد و حق تعالی بفرماید تا آن در فراز کنند و بر هم دوزند«۹» چنان که هیچ شکافی نباشد«۱۰» آن جا چون آن در بستند«۱۱» پس از آن قبول توبه هیچ تائب نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مؤمن را طاعت سود ندارد الّا آنچه پیش از آن کرده باشند، فذلک قوله- عزّ و علا:

لا یَنفَعُ نَفساً إِیمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبلُ أَو کَسَبَت فِی إِیمانِها خَیراً.

ابیّ کعب گفت: یا رسول اللّه، احوال آفتاب و ماه و احوال مردمان آن روز

---

(۱). مج، وز: ماهتاب.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). آف، آن: بیک رو، مل: نیک دو. [.....]

(۴). مج: بیافرید، مل: آفریده است، مج، وز آن را.

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج. وز افزوده شد.

(۷). مج: ندارد.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، لت: به آن.

(۹). آج، لب، بم، آف، آن: بر هم زنند.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: نماند.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، بم: ببستند.

صفحه : ۱۰۵

چگونه باشد«۱»! گفت: یا ابیّ خدای تعالی نور به آفتاب و ماه دهد تا بر می‌آیند«۲» و فرو می‌شوند بر عادت [۱۲۹- ر] چنان که امروز هست و مردمان بعضی با سر کارها روند، و در دگر خبر چنان است که: از اینکه وقت تکلیف بردارند و دنیا اندکی ماند و خدای تعالی بفرماید«۳» تا صور بدمند.

و در خبر است از حذیفهٔ بن اسید و براء بن عازب«۴» که«۵» گفتند: روزی ما همه به هم«۶» نشسته بودیم، احوال و اشراط«۷» قیامت همی گفتیم، رسول علیه السّلام- در آمد، گفت: شما در چه‌ای«۸»! گفتیم: یا رسول اللّه حدیث قیام ساعت می‌کنیم، گفت: قیامت بر نخیزد تا پیش از آن ده علامت پیدا نشود«۹»: دود، و دابّهٔ الارض، خسفی به مشرق و خسفی به مغرب و خسفی به جزیره عرب و دجّال و یأجوج و مأجوج و آتشی که از قعر عدن بر آید و نزول عیسی از آسمان و برآمدن آفتاب از مغرب و گفته‌اند اینکه آیات متتابع شود به هر یک سال و دو سال، یکی پیدا می‌شود. و در خبری هست که رسول را- علیه السّلام- پرسیدند که: از میان آن که آفتاب از مغرب برآید تا نفخ صور چند باشد! گفت: چندانی که مردی اسبی را بر مادیانی افکند کرّه بیارد، [هنوز کرّه]«۱۰» آن جا نرسیده باشد که بر توان نشستن، و عبد اللّه عمر گفت: پس از آن که آفتاب از مغرب برآید صد و بیست سال جهان بماند و مردم کشت و کار کنند و غرس نشانند، و اینکه خبر موافق اخبار ماست و اینکه چیزها«۱۱» که به اشراط و اعلام ساعات کرده است در اینکه خبر اشراط و اعلام خروج صاحب الزّمان باشد«۱۲» و اینکه علامات بر وجهی پیدا شود«۱۳» که مردم ملجأ

---

(۱). آج، لب: بود.

(۲). مج، وز: تمامی برآیند.

(۳). مج، وز، مل، لت: فرماید.

(۴). اساس: بر إبن عاذب.

(۵). مج، وز: ندارد.

(۶). مج، وز، مل، لت: با هم.

(۷). وز: شرایط. [.....]

(۸). آج، لب: چه آید، مج، وز: چه می گفتند.

(۹). مج، وز: پیدا شود.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز: خبرها.

(۱۲). آج، لب: است.

(۱۳). آف: پیدا شوند.

صفحه : ۱۰۶

نشونـد و تکلیف تباه نشود و توبه بر نخیزد و مردم از حـدّ اختیار بنروند، و اینکه معنی پیش از اینکه طرفی گفته شده است و به جای دیگر که لایق باشد طرفی دیگر گفته شود- ان شاء اللّه تعالی. قوله: أَو کَسَبَت فِی إِیمانِها خَیراً، معنی آن است که آن روز که ایمان نه سود دارد و نه طاعت، و اینکه محمول بود بر آن که اینکه وقتی باشـد که خـدای تعالی خواهـد تا تکلیف بردارد و اعلامی ملجئ پیـدا کنـد و آنگه عن قریب فرمایـد تا صور بدمنـد، و گفته‌اند: عقیب آن«۱» صور اوّل بدمنـد و از میـان صور اوّل تـا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سیوم«۲» چهـل سـال، و در او تکلیف نبود و هرج و مرج باشـد و جملـهٔ الأمر آن است که آنچه موافق اصول و ادلّه عقل است آن است که مادام تا خـدای تعالی تکلیف کند اسباب الجاء دور دارد از مکلّف و اسـباب ملجئه، آنگه فرماید پیدا کردن که تکلیف منقطع باشد:

قُلِ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ، بگوی ای محمّد که منتظر باشی«۳» اتیان ملایکه را بر سبیل عذاب که ما نیز«۴» منتظرانیم، لکن تا وقت نباشد که خدای تعالی صلاح داند نفرستد ایشان را.

قوله: إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُم، حمزه و کسـایی خواندنـد: «فارقوا» به «الف» و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- است. باقی قرّاء خواندنـد بی «الف» فرّقوا به تشدید «راء»، اوّل از بنای مفاعله باشد و دوم بنای تفعیل، و معنی اوّل آن باشد که: آنان که مفارقت کردنـد از دین‌شان و از دین جدا«۵» شدنـد و از دین بیرون آمدنـد، و معنی قراءت دوم آن باشـد که: آنان که دین خود«۶» پراگنده بکردند. و از روی معنی متقارب باشـند، برای آن که دین با«۷» هیچ دو درست نماند. وَ کانُوا شِیَعاً، ای فرقا مختلفهٔ و فرقتها، مختلف شدند و در اصل او خلاف کردند، بعضی گفتند: اصل

---

(۱). مج، وز، مل، لت: اینکه.

(۲). بم، لت، آن: سیم.

(۳). مج، وز، آج، لب، آف: منتظر باشید.

(۴). مج، وز هم.

(۵). مج، وز: جدای.

(۶). آف را.

(۷). مج، وز: ما.

صفحه : ۱۰۷

او از شیوع است و آن ظهور باشد من قولهم: شاع الخبر«۱» فهو شایع و زجّاج گفت: اصل او«۲» از اتّباع است من شایعه علی کـذا و شیّعه اذا اتّبعه. و در آن که مراد کیستند به اینکه چنـد قول گفتنـد: یکی آن که مراد جهودان و ترسایان‌انـد«۳» که ایشـان معاونت مشرکان می‌کردند به«۴» اختلاف دین ایشان و جانب ایشان را مراعات [۱۲۹- پ]

می‌کردند علی المسلمین و اینکه قول مجاهد است، قتاده گفت: جهودان و ترسایان‌اند که بعضـی تکفیر و تضـلیل بعضی می‌کردند، حسن بصری گفت:

مراد جمله مشـرکان‌اند. بـاقر- علیه السّلام- گفت و ابـو هریره از رسول- علیه السّلام- روایت کرد که: مراد به آیت اهـل بـدعت و ضلالت‌اند از اینکه امّت و اهل شبهات.

لَستَ مِنهُم فِی شَیءٍ، تو از ایشان در چیزی نه‌ای«۵» یعنی ایشان به کار تو باز نیایند و بر دعوت تو راست نشوند و اینکه بر سبیل قطع

طمع رسول [گفت]«۶»- علیه السّلام- از ایشان از ایمان و هدایتشان و اجابت ایشان دعوت رسول را.

در خبر می‌آید از ابان بن تغلب از فضیل بن عبد الملک از زاذان«۷» که گفت:

بنزدیک امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- نشسته بودم در مسجد که نگاه کردم رأس الجالوت را و جاثلیق را می‌آورند بعنف و برایشان استخفاف می‌کردند، او گفت:

(ارفقوا بهما)

، مدارا کنی«۸» با ایشان، ایشان را در پیش او بر پای بداشتند او با رأس الجالوت نگرید گفت:

یا رأس الجالوت؟

دانی که امّت موسی از پس او بر چند فرقت شدند! گفت: ندانم، انظر فی کتابی و اقول، در کتاب نگرم و بگویم.

گفت:

«۹ لعن اللّه [من]» رئیس قوم اذا اتوک فی حلالهم و حرامهم قلت انظر فی کتابی و اقول أ رایت لو احترق الکتاب او سرق

، گفت: لعنت بر او باد از رئیس قومی چون به تو

---

(۱). مج، وز، مل: الخیر. [.....]

(۲). مج، وز: آن.

(۳). مل: ترسایانند.

(۴). مج، تا، مل، لت: با.

(۵). مج، وز، مل، لت: نیستی.

(۹- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج وز افزوده شد.

(۷). اساس: زادان، با توجّه به مل تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، آف: کنید.

صفحه : ۱۰۸

آینـد در حلال و حرامشـان گویی که در کتـاب نگرم، چه گویی اگر کتاب سوخته شود یا بدزدنـد تو در کجا نگری! آنگه روی با جـاثلیق کرد و گفـت: دانی کـه ترسایـان از پس عیسـی بر چنـد فرقـت شدنـد! گفـت: بر چهـل و چهـار فرقـت شدنـد گفـت: دروغ می‌گویی،

و اللّه انّی اعلم بالتّوراة منه و بالانجیل منک

، به خـدا که من تورات به از او دانم و انجیل به از تو دانم. امّت موسـی پس از موسـی بر هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد هالک‌اند و یکی ناجی و آن آنانند که خدای تعالی در حقّ ایشان گفت: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۱»، و امّت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقت شدنـد یکی از ایشان ناجی است و باقی هالک و آن آنانند که خدای تعالی گفت: وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ«۲»، و امّت مصطفی- علیه السّلام- بر هفتاد و سه فرقه شوند«۳» یکی از ایشان ناجی است و باقی هالک و آن آنانـند که حق تعالی گفت: وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۴»، آنگه روی به من کرد و مرا گفت: یـا زاذان یا با عمرو دانی«۵» که امّت در حقّ من بر چنـد گروه شونـد! گفت یـا امیر المـؤمنین در تو نیز مختلف شونـد! گفت بلی بر دوازده فرقت شوند«۶» در من«۷» یکی ناجی باشـد و باقی هالک تو از آن ناجیانی یا با عمرو و ای عجب اگر در اینکه خبر انـدیشه کنی تو را پیدا شود که فرقه نـاجیه کـدام است از هر ملّتی نبینی که در حقّ جهودان گفت: وَ مِن قَومِ مُوسـی أُمَّةٌ یَهـدُونَ بِالحَقِّ و در حقّ ترسایـان

گفت: مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ و در حقّ مسلمانان گفت: وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ اگر جهودی است و اگر ترسایی و اگر مسلمانی نجات به حق است و با حق به یک جای است، اکنون در مسلمانی حق کجا باشد! آن جا که رسول- علیه السّلام- نشان داد که:

الا انّ

---

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۸۳.

(۳). مج، وز، مل: شدند.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱.

(۵). مج، وز، مل: دانید.

(۶). مج: شدند.

(۷). مج، وز، اینکه. [.....]

صفحه : ۱۰۹

الحقّ مع علیّ و علیّ مع الحقّ یدور معه حیثما دار. انّما امرهم الی اللّه،}

کار ایشان با خداست. سدّی و جماعتی مفسّران گفتند: اینکه آیت منسوخ است به آیت قتال برای آن که اینکه سوره مکّی است و قتال به مدینه آمد و روا باشد«۱» که گویند: آیت محکم است برای آن که تنافی نیست [۱۳۰- ر]

میان معنی آیت و آیت قتال اینکه را که گفت: إِنَّما أَمرُهُم إِلَی اللّهِ، مراد آن باشد فی التّوفیق و الخذلان و الهدایهٔ و التوکیل«۲» و الثّواب و العقاب لا الیک، اینکه چیزها به خدای تعلّق دارد به تو هیچ تعلّق ندارد.

آنگه گفت: ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما کانُوا یَفعَلُونَ، پس خبر دهد ایشان را به آنچه کرده باشند و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت، یعنی تا جزا دهد ایشان را بر حسب عمل ایشان.

مَن جاءَ بِالحَسَنَهِٔ، بعضی مفسّران گفتند: مراد به «حسنه» کلمه اخلاص است گفتن لا اله الّا اللّه، و بعضی دگر گفتند: مراد هر فعلی حسن«۳» که طاعت باشد سواء اگر واجب باشد«۴» اگر«۵» مندوب. حق تعالی گفت: هر که او حسنه‌ای«۶» بیارد او را ده حسنه باشد مانند آن، یعنی هر که او«۷» کاری نیکو بکند«۸» به ده چندان که آن را مزد باشد او را مزد دهند. مذهب بیشتر اهل علم«۹» آن است که: یکی از آن مستحق باشد و نه تفضّل و مذهب بعضی دگر آن است که: هر ده به استحقاق باشد و اینکه وعده است«۱۰» که خدای تعالی داد بر سبیل مقاربه چنان که به خاطر ما نزدیک باشد گفت آنچه تو تقدیر کرده باشی«۱۱» که ثواب طاعتی است ده چندان باشد برای آن که ما را اطّلاعی نیست و طریقی به کمّیّت اجزاء ثواب و عقاب، و یعقوب خواند: فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها، به تنوین و رفع امثال، ای فله عشر حسنات امثالها، و برای

---

(۱). مج، وز: بود.

(۲). مج، وز، آج، لب، آن: التوکّل.

(۳). مج، وز، مل است، لت: حسنی است.

(۴). مج، وز، مل، لت: بود.

(۵). مج، وز، مل، لت: اگر.

(۶). مج، وز، مل، لت: حسنتی.

(۷). آج، لب: ندارد.

(۸). مج، وز، لت: نکو بکند.

(۹). مج، وز، مل، لت: عدل، که بر متن رجحان دارد.

(۱۰). مج، وز، مل، آج، لب، لت: وعده‌یست.

(۱۱). آج، لب: بکرده باشی.

صفحه : ۱۱۰

اینکه «عشر امثالها» گفت و عشره نگفت با آن که مثل مذکّر«۱» است که مراد اینکه بود که فله عشر«۲» حسنات او عشر«۳» درجات. وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ، بعضی گفتند: شرک است اینکه سیّئه، و بیشتر مفسّران گفتند مراد همه سیّئه است. فَلا یُجزی إِلّا مِثلَها، گفت: هر که سیّئتی آرد، او را الّا مانند آن مکافات نکنند«۴» چه اگر بیش از آن مکافات کنند ظلم باشد و روا بود که «لام» در حسنه و سیّئه تعریف عهد را باشد و لکن مقصور نبود بر یک حسنه یا یک سیّئه، انّما مراد آن باشد که بالحسنهٔ المأمور بها علی الوجه الّذی امر بها و السّیئهٔ المنهیّ عنها علی الوجه الّذی نهی عنها.

معرور بن سوید«۵» روایت کرد از أبو ذرّ الغفّاری- رحمهٔ اللّه علیه- که او گفت مرا حدیث کرد الصّادق المصدّق آن راست گوی«۶» که به او«۷» دروغ نگفتند، یعنی رسول- علیه السّلام- که او گفت: خدای تعالی

«۸ الحسنهٔ عشر او أزید و السّیّئهٔ واحدهٔ او اغفر فالویل لمن غلبت« آحاده اعشاره و من لقینی بقراب الارض خطیئهٔ ثمّ لا یشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفرهٔ

، گفت: خدای تعالی یک حسنه را ده بدهم یا بیشتر و یک سیّئه را یک جزا دهم یا بیامرزم، پس وای بر آن که آحاد و«۹» و اعشارش را غلبه کند یعنی سیّآت او حسناتش«۱۰» را غلبه«۱۱» شود«۱۲»، و هر کس«۱۳» که زمین پر از گناه به من آرد و در آن میانه شرک نباشد«۱۴»، مانند آن مغفرت و آمرزش به او دهم. عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر گفتند: اینکه آیت مخصوص است به اهل بدو و اعراب که ایشان را معرفت به شرع کمترک«۱۵» باشد.

---

(۱). آن: مذکور.

(۳- ۲). آج، لب، بم، آف، آن: عشرهٔ.

(۴). مج، وز: نکند. [.....]

(۵). مل، لت: مغرور بن سوید.

(۶). مج، وز، مل، لت: راستیگر.

(۷). مج: با آن، آج، لب: به آن، وز، لت: با او.

(۸). اساس، آن: غلیت، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۹). وز، مل، آج، لب، لت: او.

(۱۰). مج، وز: حسنات.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: غالب.

(۱۲). آج، آف: کند.

(۱۳). مج، وز: هر که.

(۱۴). آج، لب: نبود.

(۱۵). مل: کمتر.

صفحه : ۱۱۱

فامّا اهل شهرها را که ایشان با علما مخالطه«۱» کنند و بر احکام شرع واقف باشند در حقّ ایشان اینکه است که: وَ إِن تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفها وَ یُؤتِ مِن لَدُنه أَجراً عَظِیماً«۲»، و کمینه یکی را هفتصد باشد من قوله: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّه یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ«۳» مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَه عَشرُ أَمثالِها. رسول- علیه السّلام- گفت: بار خدایا بیفزای برای من. حق تعالی آیت فرستاد: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ«۱۱»، گفت: بار خدایا بیفزای، خدای تعالی آیت فرستاد: مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّه قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَه لَه أَضعافاً کَثِیرَةً«۱۲»، گفت: ربّ زد«۱۳» امّتی، گفت: بار خدایا بیفزای امّت مرا، خدای تعالی

---

(۱). مج، وز، مل: مخالطت.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۰.

(۱۱- ۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. [.....]

(۴). مل: خدای تعالی.

(۵). مج، وز، مل، آج، لب، لت: ده.

(۶). مج، وز، مل، لت: بدهند.

(۷). مج، وز، مل، لت: باشد.

(۸). مج، وز: حسنتی. بم: حسنه‌ای.

(۹). مج، وز: سیّئتی، آج، لب: سیّئه‌ای.

(۱۰). مج، وز، مل، لت و.

(۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

(۱۳). آج، لب، آف: زدنی.

صفحه : ۱۱۲

آیت فرستاد: إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ«۱»، و اینکه اخبار کاشف است از معنی اینکه آیت. وَ هُم لا یُظلَمُونَ، ای لا ینقصون، و بر ایشان هیچ ظلم نکنند، از حقّ ایشان هیچ باز نگیرند و آنچه بالای استحقاق ایشان باشد از عقاب بر ایشان ننهند، آنچه حقّ ایشان باشد از ثواب من بدهم یکی را ده، یکی به استحقاق و نه به تفضّل«۲»، و آنچه حقّ من است بر ایشان رها کنم جمله به فضل یا بهری«۳» رها کنم به رحمت یا جمله«۴» بستانم به عدل، آنچه حقّ اوست ذرّه‌ای کم نکنم و آنچه حقّ من است ذرّه‌ای بیش نستانم که آنگه«۵» ظلم باشد«۶»، و ظلم از فعل من نیست و در قضیّه من روا نیست، سخت‌تر چیزی که از من بر بندگان من آید عدل است آنچه از جهت من ترسند«۷» عدل باشد و آنچه از من امید دارند فضل است.

قُل إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ، بگو ای محمّد که خدای تعالی مرا هدایت داد به معنی بیان و الطاف و توفیق به ره راست که ره ایمان است و اسلام. دِیناً قِیَماً، در نصب او چند قول گفتند: یکی آن که بدل صراط مستقیم است به معنی و هدی متعدّی باشد به دو مفعول، یک بار به خود نحو قولک:

هدیت القوم الطّریق و قوله: اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ«۸»، و یک بار به مفعول دوم به حرف جرّ رسد مثالش چنان بود که اینکه آیت،

پس جار و مجرور در جای مفعول دوم است و محلّ او نصب است آنچه از او بدل کرد بر معنی«۹» نصب کرد آن را بر محلّ او. زجّاج گفت: نصب او بر معنی هدانی است برای آن که در معنی هدانی معنی عرّفنی هست، ای عرّفنی ربّی دینا قیما. قول سیم«۱۰» آن است که: بر فعل مقدّر، و المعنی اعلموا و اعرفوا دینا. چهارم: علی الاغراء، و التّقدیر: الزموا دینا قیما.

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب: تفضّل.

(۳). اساس: بهدی، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۴). آف: ندارد.

(۵). مل: آنگاه. [.....]

(۶). مل: ظالم باشم.

(۷). لت: پرسند.

(۸). سوره حمد (۱) آیه ۶.

(۹). اساس، آف، لت، آن: بعضی، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۱۰). مج، وز: سهام، آف، لت: سیوم.

صفحه : ۱۱۳

إبن عامر و اهل کوفه خواندند: «قیما» به کسر «قاف» و فتح « یا » مخفّف علی وزن فعل، و باقی قرّاء به فتح «قاف» و کسر «یای» مشدّد. و امّا قراءت عامّه قرّاء وزن او فعیل باشد من قام یقوم و آن بناء مبالغه باشد، ای بلیغ الاستقامهٔ و کذلک القیّوم«۱» و القیّام، و امّا قراءت کوفیان «قیم» علی وزن فعل باشد [۱۳۱- ر]

از بناء مصادر است کالشّبع و العوج، و عوج نقیض قیم باشد و حمل النّقیض علی النّقیض دور نباشد، جز آن است که بر اصل نیامد به «واو» چون عوج و حول و عوض و مخالف قیاس آمد، کما قالوا: جیاد فی جمع جواد و الاصل جواد کالطّوال. مِلَّةَ إِبراهِیمَ بدل دینا قیما است، و «حنیفا» نصب او بر حال است و معنی او گفته شده است چند جای، و «ملّت» شریعت باشد و اشتقاق او من الاملال و الاملاء باشد که رسول- علیه السّلام- املا کند آنچه به سمع توان دانستن از شرایع تا از او بنیوشند«۲» یا یادگیرند و برای آن تخصیص کرد ابراهیم را- علیه السّلام- تا عرب راغبتر باشند اجابت و متابعت او که ایشان از فرزندان ابراهیم بودند. و فرق میان دین و ملّت آن است که دین عامتر است از ملّت، برای آن که آن در عقلیّات و شرعیّات استعمال کنند و اینکه در شرعیّات باشد دون عقلیّات چنان که بیان کردیم من الاملال، و از آن جا گویند: دینی دین الملائکهٔ و لا یقال ملّتی ملّهٔ الملایکهٔ. و اصل حنف میل باشد، و الحنیف المایل الی الاسلام میلا لازما.

قال الزّجّاج و قیل الاستقامهٔ، و احنف هم مایل الاصابع باشد و هم آن که جمله پای او به زمین ننشیند. وَ ما کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ یعنی ابراهیم- علیه السّلام- از جمله مشرکان نبود. آنگه گفت: بگوی ای محمّد که نماز من. وَ نُسُکِی، در او سه قول گفتند: سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدّی و ضحّاک گفتند مراد ذبیحه است که برای حج و عمره کشی«۳» و حسن بصری گفت: مراد دین است. زجّاج و جبّایی گفتند: عبادتی، و قول اوّل از روی لغت قریبتر است و بر توسّع در دگر

---

(۱). اساس، آج، لب: الیقوم.

(۲). مج، وز، مل، لت: بنویسد.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب، لت: كشتى.

صفحه : ۱۱۴

عبادات استعمال كنند، و عابد را ناسك گويند و براى آن«۱» تخصيص نماز كرد كه در او انواع تقرّب است و خضوع از ركوع و سجود و تنزيه و تسبيح، اهل مدينه خواندند: محياى به اسكان «ياء». ابو على گفت: اينكه قراءت شاذّ است، براى آن كه در او التقاى ساكنين است على غير حدّه، و باقى قرّاء بفتح «ياء» خواندند. و محياى و مماتى دو مصدراند على وزن مفعل، و اينكه بر سبيل تفويض امر گفت با او و براءت از حول و قوّت خود و گريختن با حول و قوّت او، و براى آن جمع كرد ميان اينكه چيزها با اختلاف جهان آن و آن كه بعضى عبارت است از فعل او و بعضى از فعل خداى تعالى تا باز نمايد كه آن افعال خالص او را مى‌كند بى اشراك غيرى در آن، و مرگ و زندگانى براى عموم احوال و استغراق او جمله حالات مرد را چون آن تسليم كرده باشد به خداى تعالى هيچ بنماند از او كه نه خداى را باشد، چه حال از اينكه دو برون«۲» نبود و اينكه به منزله قسمت متردّد«۳» است بين النّفى و الاثبات، و مورد او«۴» مورد خشوع و خضوع و تسليم و تفويض است با خداى تعالى. لا شَرِيكَ لَهُ«۵»، در محلّ نصب است بر حال آنگه روا بود كه از فاعل بود، و تقدير آن كه موحّدا معتقدا لوحدانيّته، و روا بود كه از مفعول و هو اللّه- جلّ جلاله- اى واحدا لا ثانى معه فى القدم و الالهيّة.

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسلِمِينَ، حسن بصرى گفت معنى آن است كه: من اوّل مسلمانانم«۶» از اينكه امّت، و قتاده هم اينكه گفت و مورد آيت بر آن كه تا تنبيه باشد بر وجوب اتّباع او در باب مسلمانى. آنگه گفت: بگو [۱۳۱- پ]

اينكه كافران را بر سبيل انكار و تقريع كه چون جز خداى گيرم و او جز آن كه خداى من است خداى همه چيز است. و اينكه بر سبيل احتجاج فرمود كه بگو روا باشد در حجّت عقول كه من عبادت خداى رها كنم كه خداى همه چيز است و مربوب نيست

---

(۱). آج، لب كه.

(۲). مج، وز، مل، لت، آن: بيرون.

(۳). مج، وز، آج، لب، لت: مترده.

(۴). آف: اينكه.

(۵). مج، وز، آج، لب كه.

(۶). آج، لب: مسلمانم. [.....]

صفحه : ۱۱۵

حاصل بر صفت كمال و عبادت معبودانى كنم كه ايشان سزاى پرستش نه‌اند، براى آن كه مصنوع و مربوبند تا به هر حال جواب ايشان آن باشد كه نه روا باشد، أعنى در جواب آن استفهامى كه به معنى تقرير است.

قوله: قُل أَ غَيرَ اللّهِ أَبغِى رَبًّا، و وجوه اختلاف معانى «رب» در فاتحة الكتاب گفته شده است، و آن جا مراد مالك و متصرّف و قادر بر آن باشد و گرداننده آن، و اصل او از تربيت است و پرورش. وَ لا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ إِلّا عَلَيها، و هيچ نفس«۱» چيزى نكند الّا بر او باشد، يعنى جزا و وبال آن بر او باشد، بر ديگرى نباشد. وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرى، و هيچ نفس بار ديگر [ى]«۲» بر نگيرد، [و اينكه بر سبيل مثل است، چنان كه گفتند: كلّ شاة برجلها ستناط، و معنى آن كه:

هيچ نفس را به گناه ديگرى نگيرند]«۳» و اصل «وزر» ثقل باشد، و از آن«۴» جا سلاح را أوزار الحرب گويند، و منه قوله: وَ وَضَعنا عَنكَ وِزرَكَ«۵».

آنگه گناه را وزر خواند، براى آن كه بر پشت و گردن بار گران«۶» باشد بر سبيل تشبيه، و «وزر» ملجأ باشد، قال اللّه تعالى: كَلّا لا

وَزَرَ«۷»، أی لا ملجأ، و در آیت دلیل است از دو وجه بر بطلان مذهب مجبّره، یکی از آن جا که گفت: وَ لا تَکسِبُ کُلُّ نَفسٍ إِلّا عَلَیها، و یکی آن که گفت: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری. آنگه گفت: مرجع و مآل و بازگشت شما با اوست، خبر دهد شما را با آنچه«۸» در آن خلاف«۹» کرده باشید«۱۰»، یعنی جزا دهد شما را بر آنچه«۱۱» کرده باشی«۱۲»، و اینکه نیز دلیل است بر صحّت مذهب عدل و بطلان مذهب جبر.

---

(۱). آج: نفسی.

(۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مج، وز، مل، مت: اینکه.

(۵). سوره انشراح (۷۵) آیه ۲.

(۶). لب: باران گران.

(۷). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۱.

(۹). لب: بدانچه.

(۱۰). آف: اختلاف.

(۱۱- ۸). مل: باشند، لت: باشی/ باشید.

(۱۲). آج. لب: باشید.

صفحه : ۱۱۶

و«۱» قوله: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُم خَلائِفَ الأَرضِ، حق تعالی به اینکه آیت منّت نهاد بر اهل زمین، گفت: او آن خدای است که شما را به خلیفه کرد در زمین، یعنی اهل هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر باشند که پیش ایشان باشند و گذشته باشند«۲»، و برای آن [ایشان را]«۳» خلیفه ایشان خواند«۴» که خلف«۵» ایشان باشند، یعنی از پس ایشان آیند، یقال: خلفه«۶» یخلفه اذا صار خلیفة له، قال اللّه تعالی و حکایة عن موسی- علیه السّلام: هارُونَ اخلُفنِی فِی قَومِی«۷»، قال الشّمّاخ:

یصیبهم و یخطئنی المنایا و أخلف فی ربوع عن ربوع

و واحد خلایف خلیفه [باشد]«۸»، کصحیفه و صحایف و ظعینه و ظعاین و وصیفه و وصایف، اینکه قول حسن بصری و سدّی است، و بعضی دگر گفتند:

[شما را بخلیفه جان کرد که از پیش آدم بودند، چنان که در حقّ آدم- علیه السّلام- گفت: إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً«۹». بعضی دگر گفتند]«۱۰»: خطاب با امّت رسول ماست- علیه السّلام- که ایشان را خلیفه سایر امم کرد و شرع همه پیغامبران به شرع او منسوخ کرد تا پیغامبرشان خلیفه بود از همه پیغامبران، یعنی آخرین انبیا بود. و وصی و خلیفه او خاتم الاوصیاء بود و ائمّه«۱۱» فرزندان او خلفا عن سلف آخر خلفا بودند تا چنان که بدایت ملک زمین به خلافت کرد، ختم هم به خلافت باشد. بدایت به خلافت آدم که: إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً«۱۲»، و ختم به خلافت آخر الخلفاء صاحب الزّمان که: لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الأَرضِ کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم«۱۳» و الامور بخواتیمها، و قوام کار در عواقب و خواتم باشد، لا جرم رسول اللّه- علیه السّلام- گفت: المنکر لآخرنا کالمنکر لأوّلنا [۲۳۱- ر]

، و گفتند: اینکه

---

(۱). مج، وز، مل: ندارد.

(۲). مج، وز، مل، لت: گذشته شده باشند. (۱۰- ۸- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). آج، لب: خوانند. [.....]

(۵). آج، لب: خلیف.

(۶). مج، وز، مل: خلف، آج، بم. آف، لت: خلفه.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

(۱۲- ۹). سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

(۱۱). آج، لب و.

(۱۳). سوره نور (۲۴) آیه ۵۵.

صفحه : ۱۱۷

صادق گفت:- علیه السّلام- و روا باشد که سخن او باشد و اولیتر آن که مرفوع باشد و اگر چه او تصریح رفع نکند به رسول- علیه السّلام- چه ایشان- علیهم السّلام از خود هیچ نگفتند و روا نداشتند گفتن. وَ رَفَعَ بَعضَکُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ، و بعضی را بر بعضی رفعت داد به درجات و پایه‌ها، اگر آن کس که وضیع الدّرجه باشد از ایشان به استحقاق پایه«۱» خلافت دارد، آن کس که رفیع الدّرجه باشد از ایشان اولی و احری«۲» که لفظا و معنی اسما و حقیقهٔ سزای خلافت باشد و اهلیّت آن دارد، و مفسّران خلافت کرده‌اند که اینکه رفعت درجه است«۳» و مراد به او چیست! بعضی گفتند فی الخلقهٔ، چنان که گفت: [یزید فی الخلق ما یشاء«۴» بعضی گفتند: فی القوّه، چنان که گفت: وَ زادَکُم فِی الخَلقِ بَصطَهً«۵»، بعضی گفتند چنان که گفت]«۶»: وَ اللّه فَضَّلَ بَعضَکُم عَلی بَعضٍ فِی الرِّزقِ«۷»، و در نصب درجات چند قول گفتند: یکی آن که در جای مصدر افتاد«۸» چنان که گویند:
ضربته سوطا کأنّه قال رفعهٔ فوق رفعهٔ، و دگر آن که: به حذف حرف الجرّ کأنّه قال الی درجات فلمّا حذف حرف الجرّ وصل الفعل فعمل، اولیتر آن است که مفعول دوم باشد کما یقال: رقّیته منزلهٔ من باب کسوته ثوبا باشد، و وجه حکمت در آن که تفضیل داد خلقان را بعضی بر بعضی، ابتداء بی استحقاقی مصالحی بود که او دانست که متعلّق است از باب الطاف که دانست که هر کس به چه وجه به صلاح نزدیک باشند و از فساد دور، یکی را مصلحت توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوّت و یکی را مال بسیار و یکی«۹» آن که هیچ

---

(۱). مج، وز، آج، لب: نام.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: اخری، با توجّه به مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۳). مج، وز، لت: درجه به چیست.

(۴). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۶۹.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

(۸). مل: باشد. [.....]

(۹). مج، وز، مل، لت را.

صفحه : ۱۱۸

مال نـدارد و یکی را خلقت بر وجهی و یکی را بر خلاف آن وجه تا چنان که مصلحت شناخت کرد آنگه اینکه را به «لام» غرض بیان کرد و گفت: اینکه برای ابتلا و امتحان کردم تا ابتلا کنم هر کس را در آنچه او را داده باشم از نیک و بد و ضیق و سعت«۱» و صحّت و سقم، و امتحان را تفسیر داده‌ایم در چند جای و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان اینکه آیت:«۲» خَلَقَ الْمَوتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلًا«۳»، و الّا حقیقت ابتلاء بر خدای«۴» روا نباشد که او عالم الذّات است و امتحان آن کند که نداند تا بداند جز آن است که حق تعالی در تکلیف، معامله آنان می‌کند که امتحان کنند تا آنچه ندانند بدانند پس صورت صورت امتحان دارد و معنی تکلیف. آنگه وصف کرد خود را به آن که سریع العقاب است با«۵» آن که موصوف است به حلم و آن که تعجیل نکند به عقاب تا باز نماید که کلّ ما هو آت قریب، که هر چه آن آمدنی است نزدیک است، و مثله قوله: وَ ما أَمرُ السّاعَةِ إِلّا کَلَمحِ البَصَرِ أو هُوَ أَقرَبُ«۶». دگر آن که: روا بود که آن«۷» عقوبت که ایشان مستحقّ آنند در دنیا بکند، پس سریع العقاب باشد و اینکه برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او حالا بعد حال. آنگه گفت: با آن که سریع العقاب‌ام و اگر خواهم زود بگیرم و سخت بگیرم. لَغَفُورٌ رَحِیمٌ آمرزنده و بخشاینده‌ام. در برابر عقاب، مغفرت و رحمت گفت و ثواب نگفت تا بهتر دعوت کند مکلّفان را با«۸» امتناع از فعلها که بر آن مستحقّ عقاب باشند.

---

(۱). مج، وز: و وسعت.

(۲). مج، وز، لت قوله، مل: قوله تعالی.

(۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۲.

(۴). مج، وز، لت تعالی.

(۵). اساس: به، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷.

(۷). آج، لب: از.

(۸). مج: یا ، لت: تا.

صفحه : ۱۱۹

سورةُ الأعراف

قتاده گفت: اینکه سورت مکّی است جمله و بعضی دگر گفتند: مکّی است الّا قوله: وَ سئَلهُم عَنِ القَریَةِ الَّتِی کانَت حاضِرَةَ البَحرِ«۱»، تا به آخر سورت که آن مدنی است و بعضی مفسّران گفتند: همه محکم است. و در او هیچ [۱۳۲- پ]

منسوخ نیست، بعضی گفتند: دو کلمت در«۲» او منسوخ است.

و اینکه سورت دویست و شش آیت است در عدد اهل کوفه و پنج در عدد اهل مدینه و بصره و سه هزار و سیصد و بیست و پنج کلمت است و چهارده هزار و سیصد و ده حرف است، و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که گفت رسول خدای گفت- صلّی اللّه علیه و آله»: هر که سوره اعراف بخواند، خدای تعالی میان او و میان ابلیس حجابی پدید آرد، و آدم روز قیامت برای او شفاعت کند. قوله عزّ و علا.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

المص (۱) كِتابٌ أُنزِلَ إِلَيكَ فَلا يَكُن فِي صَدرِكَ حَرَجٌ مِنهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِكرى لِلمُؤمِنِينَ (۲) اتَّبِعُوا ما أُنزِلَ إِلَيكُم مِن رَبِّكُم وَ لا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَولِياءَ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ (۳) وَ كَم مِن قَريَةٍ أَهلَكناها فَجاءَها بَأسُنا بَياتاً أَو هُم قائِلُونَ (۴)

فَما كانَ دَعواهُم إِذ جاءَهُم بَأسُنا إِلّا أَن قالُوا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ (۵) فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِينَ أُرسِلَ إِلَيهِم وَ لَنَسئَلَنَّ المُرسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيهِم بِعِلمٍ وَ ما كُنّا غائِبِينَ (۷) وَ الوَزنُ يَومَئِذٍ الحَقُّ فَمَن ثَقُلَت مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۸) وَ مَن خَفَّت مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم بِما كانُوا بِآياتِنا يَظلِمُونَ (۹)

وَ لَقَد مَكَّنّاكُم فِي الأَرضِ وَ جَعَلنا لَكُم فِيها مَعايِشَ قَلِيلاً ما تَشكُرُونَ (۱۰) وَ لَقَد خَلَقناكُم ثُمَّ صَوَّرناكُم ثُمَّ قُلنا لِلمَلائِكَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبلِيسَ لَم يَكُن مِنَ السّاجِدِينَ (۱۱) قالَ ما مَنَعَكَ أَلّا تَسجُدَ إِذ أَمَرتُكَ قالَ أَنَا خَيرٌ مِنهُ خَلَقتَنِي مِن نارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طِينٍ (۱۲) قالَ فَاهبِط مِنها فَما يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيها فَاخرُج إِنَّكَ مِنَ الصّاغِرِينَ (۱۳) قالَ أَنظِرنِي إِلى يَومِ يُبعَثُونَ (۱۴)

قالَ إِنَّكَ مِنَ المُنظَرِينَ (۱۵) قالَ فَبِما أَغوَيتَنِي لَأَقعُدَنَّ لَهُم صِراطَكَ المُستَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَينِ أَيدِيهِم وَ مِن خَلفِهِم وَ عَن أَيمانِهِم وَ عَن شَمائِلِهِم وَ لا تَجِدُ أَكثَرَهُم شاكِرِينَ (۱۷) قالَ اخرُج مِنها مَذؤُماً مَدحُوراً لَمَن تَبِعَكَ مِنهُم لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُم أَجمَعِينَ (۱۸) وَ يا آدَمُ اسكُن أَنتَ وَ زَوجُكَ الجَنَّةَ فَكُلا مِن حَيثُ شِئتُما وَ لا تَقرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ (۱۹)

فَوَسوَسَ لَهُمَا الشَّيطانُ لِيُبدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنهُما مِن سَوآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَن هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلّا أَن تَكُونا مَلَكَينِ أَو تَكُونا مِنَ الخالِدِينَ (۲۰) وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلّاهُما بِغُرُورٍ فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَت لَهُما سَوآتُهُما وَ طَفِقا يَخصِفانِ عَلَيهِما مِن وَرَقِ الجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَم أَنهَكُما عَن تِلكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُل لَكُما إِنَّ الشَّيطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قالا رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا وَ إِن لَم تَغفِر لَنا وَ تَرحَمنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرِينَ (۲۳) قالَ اهبِطُوا بَعضُكُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُم فِي الأَرضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ (۲۴)

قالَ فِيها تَحيَونَ وَ فِيها تَمُوتُونَ وَ مِنها تُخرَجُونَ (۲۵)

[ترجمه]

دفتری فرو فرستادند«۳» به«۴» تو نبادا در دل تو تنگی از او«۵» تا بترسانی«۶» به

---

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۳.

(۲). لت: از.

(۳). مج، وز، لت، آج، لب: فرو فرستاده شد.

(۴). آج، لب: سوی.

(۵). آج، لب: آن. [.....]

(۶). آج، لب: بیم نمایی.

صفحه : ۱۲۰

او و یاد کردی«۱» گروندگان«۲» را.

پسروی کنی«۳» آن را که فرستاده شد«۴» به شما از خدایتان و پسروی مکنید از فرود«۵» او دوستانی را، اندک اندیشه می‌کنی.«۶»

و بس«۷» از شهر که ما هلاک کردیم، آمد به ایشان هلاک«۸» ما به شب یا «۹» ایشان خفته بودند [به گرمگاه]«۱۰»

نبود گفت«۱۱» ایشان چون آمد به ایشان عذاب ما الّا آن که گفتند ما بیداد«۱۲» کار بودیم«۱۳».

بپرسیم«۱۴» آنان را که فرستادند به ایشان و بپرسیم«۱۵» پیغامبران را.

قصّه کنیم بر ایشان به دانش و نبودیم غایب«۱۶».

و سختن«۱۷» آن روز حق باشد هر که را«۱۸» گران بود ترازوهای او ایشان ظفر یافتگانند«۱۹».

---

(۱). مج، وز: یادگیری، آج، لب: موعظتی.

(۲). آج، لب: اهل ایمان، آف: گرویدگان.

(۳). مج، وز: پسروی کنید، آج، لب: متابعت نمایید.

(۴). مج: فرستاده‌اند، وز، لت: فرستادند.

(۵). آج، لب: غیر خدای.

(۶). مج، وز، آف: می‌کنید.

(۷). آج، لب، آف: بسا.

(۸). آج، لب: سختی عذاب ما.

(۹). اساس: و، با توجّه به لت تصحیح شد.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). آج، لب: تضرّع و گفتار.

(۱۲). آج، لب: ستمکار.

(۱۳). مج، وز: بوده‌ایم. [.....]

(۱۴- ۱۵). اساس: بپرسن، با توجه به مج وز تصحیح شد.

(۱۶). مج، وز، ما غایب نیستیم. ۱۷. آج، لب: وزن.

(۱۸). مج، وز: ندارد. ۱۹. مج، وز باشند.

صفحه : ۱۲۱

و هر که سبک بود«۱» ترازوهای او ایشان آنان باشند که زیان کنند خود را به آنچه به آیتهای ما ستم کرده باشند«۲».

و ما تمکین کردیم«۳» شما را در زمین و بکردیم شما را در اینکه«۴» جا زندگانیها«۵» اندکی شکر نکنی«۶».

و بدرستی«۷» که بیافریدیم شما را پس نگاریدیم«۸»، پس گفتیم فرشتگان را [۱۳۳- ر]

سجده کنی«۹»، آدم را سجده کردند مگر ابلیس«۱۰»، نبود از سجده کنندگان.

گفت چه منع کرد تو را که سجده نکردی چون بفرمودم«۱۱» تو را، گفت من بهترم از او بیافریدی«۱۲» مرا از آتش و بیافریدی او را از گل.

گفت فرو شو«۱۳» از آن«۱۴» جا که نیست تو را که تکبّر کنی در آنجا برو که تو از ذلیلانی.

گفت مهلت ده مرا تا به آن روز که زنده کنی«۱۵» ایشان را.

---

(۱). آج، لب: آید.

(۲). آج، لب: جهود می‌نمودند.

(۳). آج، لب: جای دادیم، آف: تمکّن.

(۴). آج، لب: آن.

(۵). آج، لب: اسباب معیشت.

(۶). مج، وز: شکر می‌کنید، آج، لب: سپاس داری می‌نماید، لت: می‌کنی.

(۷). آج، لب: بحقیقت.

(۸). مج، وز، لت: بنگاریدیم، آج، لب: مصوّر گردانیدیم.

(۹). مج، وز: سجود کنید، آج، لب: سجده برید، آف: سجده کنید. [.....]

(۱۰). مج، وز که.

(۱۱). مج، وز: فرمودم، آف: بفرمودیم.

(۱۲). مج، وز، لت: آفریدی.

(۱۳). آج، لب: فرو آی.

(۱۴). مج، وز، لت: اینکه.

(۱۵). لت: زنده کنند.

صفحه : ۱۲۲

گفت تو از فرو گذاشتگانی«۱».

گفت«۲» به«۳» آنچه مرا گمراه کردی«۴» بنشینم برای ایشان به راه راست.

پس بیایم«۵» به ایشان از پیش ایشان«۶» و از پس ایشان«۷» و از [دست]«۸» راست ایشان و از [دست]«۹» چپ ایشان و نیابی بیشتر ایشان را شکر کننده.

گفت برو از آن«۱۰» جا خوار کرده و عیب کرده آنان که پسروی تو کنند«۱۱» از ایشان پر«۱۲» کنم دوزخ را از شما همه.

و ای آدم بنشین«۱۳» تو و جفت«۱۴» تو در بهشت بخوری«۱۵» از آن جا«۱۶» که خواهی«۱۷» و نزدیک مشوی«۱۸» به اینکه درخت که باشی«۱۹» از ستمکاران.

وسوسه

---

(۱). اساس: فرو گذشتگانی.

(۲). آج، لب ابلیس.

(۳). آج، لب به سبب، آف: با.

(۴). آج، لب: گردانیدی.

(۵). مج، وز، آج، لب، لت: آیم.

(۶). مج، وز، لت: پیششان.

(۷). مج، وز، لت: پسشان.

(۹- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۱۰). مج، وز: اینکه.

(۱۱). مج، وز: پی‌روند ایشان، آج، لب: متابعت نمایند تو را.

(۱۲). مج، وز بار.

(۱۳). آج، لب: ساکن شو.

(۱۴). آج، لب: زن.

(۱۵). مج، وز، آج، لب، آف: بخوريد.

(۱۶). مج، وز، آج، لب، لت: هر کجا. ۱۷. مج، وز، آف: خواهيد.

(۱۸). مج، وز: مگرديد، لت: مگرديد، آج، لب، آف: مشويد. ۱۹. مج، وز، آج، لب: باشيد.

صفحه : ۱۲۳

کرد«۱» ايشان را ديو تا پيدا کند«۲» ايشان را«۳» آنچه پنهان کرده«۴» از ايشان از عورتهای ايشان، گفت: نهی«۵» نکرد شما را خدای شما از اينکه درخت مگر که باشی«۶» شما دو فرشته يا باشی«۷» از هميشگان.

سوگند خورد با«۸» ايشان که من هستم شما را از نصيحت کنندگان«۹».

فرو گذاشت ايشان را به فريفتن چون بچشيدند«۱۰» از آن درخت پديد آمد«۱۱» ايشان را عورتهاشان«۱۲» باستادند«۱۳» می‌دوختند«۱۴» بر خود«۱۵» از برگ«۱۶» بهشت ندا کرد ايشان را خدايشان«۱۷» نه من نهی«۱۸» کردم شما را از اينکه درخت [۱۳۳- پ]

و نگفتم شما را که ديو شما را دشمنی آشکار است؟

گفتند ربّنا«۱۹» ستم کرديم بر خود و اگر نيامرزی ما را و رحمت نکنی«۲۰» بر ما، باشيم از زيانکاران.

---

(۱). آج، لب: مکرّر.

(۲). اساس: پيدا کند، با توجه به مج، وز، تصحيح شد.

(۳). مج، وز ديو.

(۴). مج، وز، لت: پنهان باز کرده، آج، لب: مستوری می‌بود. [.....]

(۵). آج، لب: منع.

(۶ -۷). مج، وز، آج، لب: باشيد.

(۸). مج، وز: به.

(۹). لت: نصيحت کنان، آج، لب: اهل اخلاص.

(۱۰). مج، وز: بچشند.

(۱۱). مج، وز، لت: پيدا شد، آج، لب: ظاهر شد.

(۱۲). لت: عورتهايشان.

(۱۳). آج، لب: در ايستادند.

(۱۴). آج، لب: وصل می‌کردند.

(۱۵). مج: بر هر دو.

(۱۶). لت: برق. ۱۷. مج، وز، پروردگارشان.

(۱۸). آج، لب: منع. ۱۹. مج، وز، لت: خدای ما. [.....]

(۲۰). آج، لب: نبخشايی.

صفحه : ۱۲۴

گفت فرو شوی«۱» بهری از شما«۲» بهری را دشمنی«۳» و شما را در زمین قرارگاهی«۴» باشد و بر خورداری‌تان«۵» به وقتی«۶».

گفت در آن جا زندگانی کنی«۷» و در آن جا بمیری«۸» و از آن جا برانگیزند«۹» شما را.

قوله تعالی: المص، آنچه در حروف مقطّع گفته‌اند در اوّل [سورهٔ البقره گفتیم وجهی نباشد اعاده کردن]«۱۰»، امّا آنچه اینکه جا گفته‌اند، علیّ بن ابی طلحه گفت از عبد اللّه عبّاس: اینکه سوگندی است که خدای تعالی یاد کرد. ابو صالح گفت از عبد اللّه عبّاس: نامی است از نامهای خدا. و گفته‌اند: از جمله نامهای قرآن است و گفته‌اند نام سوره«۱۱» است. ابو الضّحی گفت: انا«۱۲» اللّه افضل، من خدای حاکمم، شعبی گفت معنی آن است: انا اللّه الصّادق«۱۳»، من خدای راست گویم«۱۴». محمّد بن کعب القرظیّ گفت: الف ابتداء نام اوست [اوّل و آخر و «لام» اول، نام اوست لطیف، و «میم» اوّل نام اوست مجید و ملک، و «صاد» اوّل نام اوست]«۱۵» صمد و صادق الوعد و صانع مصنوعات، و در بعضی تفسیرها آمد«۱۶» که معنی المص [آن]«۱۷» است که:

أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ«۱۸»، نه ما دل تو روشن کردیم، و گفته‌اند: حروف نام مهترین«۱۹» است،

---

(۱). مج، وز، آف: فرو شوید.

(۲). مج، وز، لت: ندارد.

(۳). مج، وز: دشمن.

(۴). مج، وز: خوار کاهی، آج، لب: قرارجاهی.

(۵). آج، لب: و تمتعی.

(۶). آج، لب: تا هنگام اجل.

(۷). مج، وز، آف: کنید. آج، لب: در زمین بزنید.

(۸). مج، وز، آف: بمیرید، آج، لب: دفن کنید.

(۹). آج، لب: بیرون آرند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، مر، آف: سوره‌ای.

(۱۲). آج، لب: آن.

(۱۳). لب: صادقین. [.....]

(۱۴). مج، وز: راست گیرم، لت: راستی گرم.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد. ۱۶. لت: آمده.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۱۸. سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

(۱۹). لب، آف: بهترین.

صفحه : ۱۲۵

و بعضی نحویان گفتند: او را محلّی نیست از اعراب و «کتاب» مرفوع است به خبر مبتداء محذوف، کانّه قال: هذا کتاب، و بعضی«۱» گفتند: محلّ او از اعراب«۲» رفع است بر ابتدا و خبر او کتاب است، و بعضی دیگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری«۳» هست، و التّقدیر انزل کتاب، و اینکه قول بعیدتر است لمخالفهٔ«۴» الظّاهر.

و بهترینه اقوال آن است که خبر مبتدای محذوف است با آن که المص نام سوره است و محلّ او رفع است، ای هذه السّورهٔ کتاب منزل الیک، گفت: اینکه کتابی است از خدای به تو فرو فرستاده، نباید که از او در دل تو تنگی«۵» باشد، و معنی آن که: نگر تا دل

تنگ نکنی. و در «فاء» دو وجه گفتند: یکی آن که تعقیب راست، یعنی پس از آن که شناختی که کتاب از خداست چرا باید که«۶» تو را دل تنگ بود؟ دوم آن که در جای جواب بود و معنی آن باشد که کتاب از خدای تو آمد، پس نباید که تو را دل تنگ باشد و معنی إذا بود. و در معنی دلتنگی به قرآن چند قول گفتند: یکی حسن بصری گفت مراد آن است که خاطر و فکرت پراکنده مدار به او، بل باید که همه خاطر تو آن بود که چگونه جد نمایی به انذار به او. دوم عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده و سدّی گفتند مراد شک است، یعنی نگر تا شک نکنی در او که اینکه کتاب برای انذار فرستادند به تو. قول سهام«۷» آن که فراء گفت مراد آن است که دل تنگ مکن به تکذیب مکذّبان و اصرار کافران لقوله: فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفسَكَ عَلى آثارِهِم إِن لَم يُؤمِنُوا بِهذَا الحَدِيثِ أَسَفاً«۸». و قوله: لِتُنذِرَ، بیشتر اهل علم گفتند: چون فرّا و زجّاج و جز ایشان که در کلام تقدیم و تأخیری هست«۹»، و تقدیر آن است که: (انزل الیک لتنذر به فلا یکن فی صدرک حرج منه) «لام«۱۰»» تعلّق

---

(۱). مل، لت دگر.

(۲). آج، لب: ندارد.

(۳). آج، لب: تأخیر.

(۴). مج، وز، مل، لت: بمخالفته.

(۵). آج، لب: شکی.

(۶). لت تا.

(۷). مل، بم، آن: سیم: آف: سیوم.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۶. [.....]

(۹). آج، لب: تأخیرست.

(۱۰). لب: که لام.

صفحه : ۱۲۶

به انزال دارد، و بعضی دگر گفتند: [۱۳۴- ر]

«لام» تعلّق دارد به «انذار» و معنی آن است: فلا یکن فی صدرک حرج منه لا نذار النّاس به، نباید که در دل تو تنگی باشد برای انذار اینکه، یعنی انذار به اینکه کتاب علی انشراح صدر و فسحهٔ قلب.

وَ ذِكرى لِلمُؤمِنِينَ، و یاد دادن و تذکیر مؤمنان. و «ذکری» مصدر «ذکّر» باشد، قال اللّه تعالی: وَ ذَكِّر فَإِنَّ الذِّكرى تَنفَعُ المُؤمِنِينَ«۱». و در موضع او سه قول گفتند:

نصب علی تقدیر انّه مفعول له و التّقدیر لتنذر و تذکیرا کما تقول«۲» جئتک«۳» لتحسن الیّ و شوقا الیک، دوم به رفع بر تقدیر مبتدای محذوف، المعنی و هو ذکری، سیم«۴» جرّ علی تقدیر لتنذر به و للذّکری ای للانذار و الذّکر، و رمّانی گفت: اینکه وجه ضعیف است برای آن که اسم صریح را بر فعلی که در تقدیر مصدر باشد با آن عطف نکنند بی اعادت حرف جرّ، چنان که بگویند: مررت به و زید الّا بعد ان یقال و یزید.

اتَّبِعُوا ما أُنزِلَ إِلَيكُم مِن رَبِّكُم، متابعت کنی«۵» اینکه کتاب را که خدای تعالی فرستاد به شما، خطاب است با جمله مکلّفان و امر است از خدای تعالی ایشان را به متابعت قرآن، یقال تبعت کذا، و اتبعته و اتّبعته بمعنی واحد اتبعت زیدا عمرا، متعدّی باشد به دو مفعول، قال اللّه تعالی: وَ أَتبَعناهُم فِي هذِهِ الدُّنيا لَعنَةً«۶»، و در عموم اینکه لفظ، واجب و مندوب و مباح و قبیح در آید در اعتقاد مکلّف در هر یک علی ما هو به، مأمور به متابعت کردن بر وجه وجوب و ندب و منهی عنه اجتناب کردن لوجه قبحه و در مباح به

حسب اختیار و مصلحت بودن و کار بستن. وَ لا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَولِیاءَ، نهی است از خدای تعالی متابعت معبودان و مقتدایان کفّار که بدون خدای آن«۷» را ولی خواندند. ولی یار باشد و دوست و اولی

---

(۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.

(۲). اساس آج، لب: یقول، با توجّه به لت تصحیح شد.

(۳). اساس: حسنتک، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز، لت: سهام، آف: سیوم.

(۵). مج، وز: متابعت کنید.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۲.

(۷). آج، لب: خدای‌اند.

صفحه : ۱۲۷

باشد و اصل کلمه از آن جاست و نقیضه العدوّ. آنگه بر سبیل تقریع و ملامت و مذمّت گفت: قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ، اندک تفکّر می‌کنید«۱» و ما مصدریّه است ای قلیلا تذکّرکم«۲»، و نصب «قلیلا» بر حال باشد، و گفته‌اند: «ما» زیادت است و نصب «قلیلا» بر اینکه وجه به تذکّرون باشد و بنای تفعّل تکلّف باشد و تعسّف، و حمزه و کسائی خواندند: تذکرون«۳» به تخفیف «ذال» به یک «تا» من الذّکر، یقال: ذکرته اذکره، و إبن عامر خواند: قلیلا ما تتذکّرون، آنگه «تاء» تفعّل بیفکند دون «تاء» مضارعهٔ برای آن که او برای معنی آمده است تا«۴» دو «تا» و حرفی که به«۵» او قریب است مجتمع نباشد.

وَ کَم مِن قَریَهٍٔ أَهلَکناها، «کم» اسمی است و او را دو معنی باشد: یکی خبر و یکی استفهام، و چون خبر را باشد معنی او تکثیر بود و نقیض او «ربّ» باشد که آن تقلیل را بود جز که ربّ حرف جرّ است و «کم» اسم است، تقول«۶»:

کم رجل لقیته و کم رجال رأیتهم، قال الفرزدق«۷»:

کم عمّهٔ لک یا جریر و خالهٔ فدعاء قد حلبت علیّ عشاری

و موضع او رفع باشد به ابتدا و خبرش «اهلکناها» و چون خبر باشد «ما» بعد او مجرور باشد بمنزلهٔ الالف و المائهٔ اذا قلت: کم رجل جاء نی فهو بمنزلهٔ قولک الف رجل جاءنی او مائهٔ رجل جاءنی«۸»، و جمع بر معنی باشد و توحید بر

---

(۱). اساس، آج، لب، آف، لت: می‌کنند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). اساس، آج، لب: تذکیرکم، با توجّه به لت تصحیح شد.

(۳). اساس، آج، لب: یذکّرون، با توجّه به لت تصحیح شد.

(۴). آف. با.

(۵). آج، لب، آف: با. [.....]

(۶). آج، لب، آن: یقول.

(۷). مج، وز، مل شعر.

(۸). مج، وز، مل، لت: فهو بمنزلهٔ قولک عشرهٔ رجال جاءونی، آج، لب، مل، چاپ شعرانی (۵/ ۱۱۷): فهو بمنزلهٔ قولک الف رجل جاءنی او مائهٔ رجل جاءنی و کم رجال جاءونی و جاءنی أیضا بمنزلهٔ قولک عشرهٔ رجال جاءونی و جمع.

صفحه : ۱۲۸

لفظ، و چون استفهام بود ما بعد او منصوب باشد، بر تمیز، کقولهم: کم رجلا- عندک بمنزلهٔ قولک أ عشرون رجلا عندک ام ثلاثون. و چون خبری باشد بیشتر با «من» استعمال کنند چنان که در آیت هست. و آیت وارد است مورد ایعاد و تهدید و ترهیب کافران را، گفت: بس شهر و بس ده که«۱» ما«۲» هلاک کردیم ایشان را به کفر و گناهشان. فَجاءَها بَأْسُنا، ای عذابنا، [عذاب ما به ایشان آمد، و «فا» برای آن آمد تا تفصیل اینکه جمله باشد که «اهلکناها» است و گفتند: خود مجرّد عطف است]«۳»، چنان که: زرتنی فأکرمتنی، و فرّاء [۱۳۴- پ]

گفت: «فا» به معنی «واو» است.

بَیاتاً، أی لیلا- به شب. و «بیات» ایقاع المکروه باللّیل باشد، و شبیخون را بیات گویند، و نصب او بر ظرف است. أَو هُم قائِلُونَ، یا ایشان«۴» خفته در وقت گرمگاه. و اصل کلمه از راحت است، [چه]«۵» خفتن در آن وقت آسایش را باشد، و منه الاقالهٔ فی البیع لأنّه الاراحهٔ، و روا بود که از قول باشد جز که «الف» ازاله را باشد، کأنّ الاقالهٔ ازالهٔ و قطع لما یجری من القول و الاختلاف بین المتبایعین«۶»، و بر قول اوّل همزه تعدیه را باشد- چنان که بیان کرده شد- و برای آن تخصیص کرد«۷» اینکه اوقات را که عذاب در وقت آسایش سخت‌تر«۸» بود«۹».

فَما کانَ دَعواهُم، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که آن کافران متمرّدان را در وقت آن که عذاب به ایشان آمد همه دعوی و گفتار ایشان جز اعتراف نبود به آن که گفتند: ما ظالم بوده‌ایم و ستمکاره«۱۰» نفس خود، و اینکه عذاب به استحقاق به ما رسید. و البأس العذاب الشّدید، و کذلک البؤس شدّهٔ الفقر، و البئیس الشّدید و

---

(۱). مج، وز، مل، لت: دیه که.

(۲). مج، وز، مل بیران و.

(۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز: بایشان/ به ایشان.

(۶). اساس: المتتابعین، مج، وز، لت: المتابعین، با توجّه به مل تصحیح شد.

(۷). مج، وز و.

(۸). مل، لت: سختر.

(۹). آج، لب قوله.

(۱۰). مل: ستمکار، آف: ستمکاره بر.

صفحه : ۱۲۹

هو الشّجاع ایضا لشدّته، و قوله: إِلّا أَن قالُوا، در جای اسم کان است، و دَعواهُم در جای خبر «کان»، کقوله: ما کانَ حُجَّتَهُم إِلّا أَن قالُوا«۱»، و الدّعاء ایضا، و قال سیبویه یقول العرب: اللّهم اشرکنا فی دعوی المسلمین، أی فی دعائهم، قال الشّاعر«۲»:

و ان مذلت رجلی دعوتک اشتفی بدعواک من مذل بها فتهون

و مذلت رجله، أی خدرت«۳».

فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِینَ أُرسِلَ إِلَیهِم، به «فا» عطف کرد جمله را بر جمله، و «فا» برای تقریب حال آورد و اگر چه مدّتی متراخی باشد میان عمل و عامل و جزاء و سؤال او به قیامت، و لکن لتقریب الحال «فا» آورد و «ثمّ» نگفت، چنان که فرمود:

وَ ما أَمرُ السّاعَةِ إِلّا كَلَمحِ البَصَرِ أَو هُوَ أَقرَبُ«۴» فَوَ رَبِّكَ لَنَسئَلَنَّهُم أَجمَعِينَ عَمّا كانُوا يَعمَلُونَ«۵»، رسولان را از تبليغ بپرسند و امّتان را از عمل، و اگر چه قديم تعالى را«۶» به اينكه سؤال حاجت نباشد چه او عالم الذّات است، و لكن آيت وارد است مورد وعيد و تهديد، و رمّانى گفت: حقيقت سؤال طلب الجواب باشد به ادات او در كلام.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيهِم، خبرى دگر است مؤكّد به قسمى مضمر، گفت: نيز به حقّ من كه قصّه كنم بر ايشان، و «نون» براى خطاب الملوك آورد، و گفتند: براى آن كه بعضى از آن«۷» فرشتگان كنند. عبد اللّه عبّاس گفت معنى آن است كه: بر او

---

(۱). سوره جاثيه (۴۵) آيه ۲۵.

(۲). مج، وز، مل شعر. [.....]

(۳). اساس، لب، بم: دارت، با توجّه به آج تصحيح شد.

(۴). سوره نحل (۱۶) آيه ۷۷.

(۵). سوره حجر (۱۵) آيه ۹۲ و ۹۳.

(۶). مج، وز: قديم را تعالى.

(۷). مج، وز: ندارد.

صفحه : ۱۳۰

آريم«۱» و خوانيم آنچه در نامه عمل او باشد، و در خبر است كه رسول- عليه السّلام- گفت:

(ان الله يسأل كل احد بكلامه ليس بينه و بينه ترجمان)

، گفت:

خداى تعالى هر كس را كه سؤال كند به كلام خود سؤال كند و به خودى خود با او خطاب كند، ميان ايشان ترجمانى نبود.

و قصّه، كلامى باشد بعضى بر اثر بعضى، من قولهم: قصّ أثره إذا اتّبعه، و منه القصاص لأنّه يتلوا الجناية، و منه القصّ الّذى هو القطع لأنّه قطع على وجه التّتابع كقصّ الأظقار، و منه القصّة للطّرّة لأنّها مقطوعة على وتيرة واحدة.

و قوله: بِعِلمٍ، در او دو قول گفتند: يعنى آنچه ما به ايشان گوييم از سر عالمى گوييم، و مراد به علم عالمى است، و قول دوم آن است كه: مراد به علم معلوم است، كقوله تعالى: وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ«۲». آنگه سؤال مؤمنان بر وجه تذكير و تنبيه باشد. و سؤال كافران [۱۳۵- ر]

بر وجه توبيخ و تقريع تا به مقدار آن كه كافران را غم و وحشت [بود]«۳» مؤمنان را سرور و بهجت بود. آنگه سؤال پيغامبران هم بر وجه تقريع و ملامت كافران بود، چنان كه در قصّه عيسى- عليه السّلام- برفت فى قوله: أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ«۴»، دگر آن كه قومى منكر باشند پيغامبران را فى قوله: ما جاءَنا مِن بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ«۵»، و اينكه وجه ضعيف است براى آن كه معنى آيت آن است: (لئلا يقولوا ما جاءنا من بشير و لا نذير).

اگر گويند: چگونه جمع كنى از ميان اينكه دو آيت، و مناقضه چگونه زايل كنى ميان ايشان- اعنى هذه الاية و قوله: وَ لا يُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمُونَ«۶»، در يك آيت نفى سؤال كرد و در دگر آيت اثبات سؤال كرد- و اينكه مناقضه باشد!

يك جواب آن است كه: نفى سؤال از مجرمان نفى سؤال استعلام و استرشاد

---

(۱). اساس: بر آوريم، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(۲). سوره بقره (۲) آيه ۲۵۵.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۹.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۸.

صفحه : ۱۳۱

است، نه نفی سؤال تقریع و توبیخ، از آن وجه ایشان را سؤال نباشد از اینکه وجه باشد.

جواب دیگر آن است که: نفی سؤال مراد قطع سؤال است بر ایشان عند حصول ایشان در دوزخ، بر وجهی دگر آن است که: نفس سؤال از بعضی است (استخفافا بهم و قلهٔ مبالاهٔ و اکتراث بهم،) و اثبات سؤال در حق بیشتر.

و سؤال در کلام عرب بر چهار وجه باشد: سؤال استخبار و استعلام، چنان که: من عندک و أین زید! و اینکه بر خدای تعالی روا نباشد برای آن که اینکه کسی پرسد که نداند تا بداند و او عالم الغیب است، و دوّم سؤال توبیخ و تقریع باشد، چنان که گویند: الم احسن الیک، [أ لم]«۱» انعم الیک فکفرت نعمتی و جحدت حقّی، و منه قوله: أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ«۲»، و قوله: أَ لَم یَأتِکُم رُسُلٌ مِنکُم«۳»، و قوله: أَ فَلَم تَکُن آیاتِی تُتلی عَلَیکُم«۴»، و منه قول الشّاعر«۵»:

السّتم خیر من رکب المطایا و اندی العالمین بطون راح

اینکه سؤال تقریع است منکران فضل ایشان را، و قال العجّاج«۶»: أطربا و أنت قنّسری و اینکه ملامت است خویشتن را که چگونه طرب می‌کنی با پیری؟ سیم«۷» سؤال تحضیض باشد و در او معنی امر باشد، کقولک: الّا تقوم و هلّا فعلت کذا، ای قم و افعل کذا، و چهارم: سؤال تقریر باشد، کقولهم: هل تعرف الغیب، و هل تعلم ما یکون غدا، و هل تقدر ان تمشی علی الماء و ان تطیر فی الهواء، و منه قول الشّاعر«۸»:

هل یصلح العطّار ما أفسد الدّهر

اینکه همه برای آن است تا سایل مقر آید و بگوید که: نه، روا نیست و چنین

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۶۰.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. [.....]

(۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

(۸- ۵). مج، وز شعر.

(۶). مج، وز شعر.

(۷). مج، وز: سهام، مل: سیوم.

صفحه : ۱۳۲

نباشد [پس آیاتی که در قرآن هست که بعضی متضمّن نفی سؤال است و بعضی متضمّن اثبات، جواب]«۱» از او اینکه وجوه باشد که گفته شد، و کذلک قوله: [یوم]«۲» لا یَنطِقُونَ، وَ لا یُؤذَنُ لَهُم فَیَعتَذِرُونَ«۳» وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ یَتَساءَلُونَ«۴»، و: یَتَلاوَمُونَ«۵»، جواب از او هم اینکه وجوه باشد، چون سؤال کنند که در اینکه آیات یک بار اثبات نطق می‌کند، و یک بار نفی و

در قرآن و کلام عرب از اینکه بسیار است، ألا ترى الى قول الشّاعر«۶»:

فأصبحت و اللّيل لی ملبس و أصبحت الإرض بحرا طما

هر که در اینکه بیت نگرد صبح و شب به یک جای بیند گمان برد که مناقضه است، و خلاف اینکه است برای آن که مراد به «أصبحت» نه صبح است، و انّما المعنیّ بقوله: أصبحت، أی أوقدت المصباح، چراغ بر افروختیم، و قوله:

وَ ما كُنّا غائِبِينَ«۷» و ما غایب نبوده‌ایم از آن به معنی عالمی، و آن که چیزی بر او پوشیده نشود بمنزله حاضری باشد که غایب نشود. و حضور و غیبت بر حقیقت بر خدای روا نباشد که آن از صفات اجسام است.

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ اینکه جمله‌ای است از مبتدا و خبر، و ظرفی در میان«۸» افتاده حشو، حق تعالی گفت: وزن آن روز درست«۹» باشد و حق بود، یعنی روز قیامت.

و در وزن و میزان [۱۳۵- پ]

خلاف کردند علما بر چهار قول حسن بصری گفت:

ترازو«۱۰» قیامت«۱۱» را دو کفّه باشد یکی کفّه حسنات«۱۲» و یکی کفّه سیّئات«۱۳»، و آنچه سنجند«۱۴» به آن صحایف اعمال باشد چنان که در اخبار آمد. و عبید بن عمیر گفت:

(۲- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۵ و ۳۶.

(۴). سوره طور (۵۲) آیه ۲۵.

(۵). سوره قلم (۶۸) آیه ۳۰.

(۶). مج، وز شعر.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۷.

(۸). مج، وز، مل آن.

(۹). اساس، بم: در بیخت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). وز، آج، لب: ترازوی.

(۱۱). مج، وز، مل آن. [.....]

(۱۳- ۱۲). مج، وز باشد.

(۱۴). مل: بسنجند.

صفحه : ۱۳۳

آدمی را سنجند«۱» تا مردی را بیارند عظیم الجثّه که گمان چنان برند که او را ثقلی عظیم باشد، او را در ترازو نهند، چندان«۲» برآید که پشّه«۳»، مردم از آن متعجّب بمانند. و مردی نحیف«۴» بیارند در ترازو نهند به وزن کوهی«۵» گران برآید«۶».

ابو علیّ الجبّایی گفت: ترازوی قیامت را کفّه‌ها باشد، یکی را کفّه حسنات گویند و یکی را کفّه سیّئات. کفّه سیّئات از حسنات به علامتی منفصل شود«۷» که خدای تعالی نهاده باشد که مردم بینند بدانند. مجاهد گفت و دگر علما- ابو القاسم بلخی و بیشتر متکلّمان که: اینکه مجاز و کنایت است از عدل که خدای تعالی به قیامت با بندگان حساب به حق خواهد کردن و جزا به عدل و داستان دادن«۸»، چنان که آن کس که او چیزی به ترازو سنجد رها نکند که کفّه [ای بر کفّه‌ای]«۹» بچربد و تفاوت کند، و اینکه

نیکوتر وجههاست.

امّا حکمت در اینکه با آن که خدای تعالی عالم است به مقادیر و تفاصیل مستحقّات از ثواب و عقاب تا مکلّفان را زجری و وعظی باشد و تهدید و وعیدی و الطاف و مصالح باشد ایشان را در تکلیف. و در «یومئذ» هم اعراب روا باشد هم بنا، بیانه قوله: مِن عَذابِ یَومِئِذٍ، بالفتح [علی]«۱۰» النبأ و «یومئذ» بالجرّ علی الاضافهٔ فی قراءهٔ من قرء بالجرّ. و «حق» وضع چیزی باشد به موضع خود بر وجهی که حکمت اقتضا کند و هم مصدر باشد و هم صفت. و «وزن» در لغت مقابله چیزی [باشد]«۱۱» به چیزی، منه وزن المتاع و وزن الشعر علی وجه التّشبیه، و منه کلام موزون و وزنت الشّیء بالشّیء یعدل به، قال الاخطل«۱۲».

---

(۱). مل: بسنجند.

(۲). آج، لب وزن.

(۳). مج، وز: که پر سرشکی.

(۴). مج، وز را.

(۵). آج، لب: کوه.

(۶). مج: گرانتر آید.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). اساس: دادسان داد، آج، لب: دادشان داد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱- ۱۰- ۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز شعر.

صفحه : ۱۳۴

و اذا وضعت أباك فی میزانهم رجحوا علیک و شلت«۱» فی المیزان

فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُه فَأُولئِک هُمُ المُفلِحُون، گفت: هر که ترازوی او به حسنات و طاعات گرانبار بود، یعنی هر که او را طاعت بسیار باشد، ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند به ثواب خدای. و «ثقل» عبارت باشد از اعتماد لازم سفلی، و «خفّت» عبارت باشد از اعتماد لازم علوی«۲».

و هر که را ترازوی حسنات و طاعات سبک باشد، یعنی طاعت اندک بود، ایشان آنان باشند که خود را زیان کرده باشند به استحقاق عقاب ابد به آن کفر و جحود که به آیات ما کرده باشند. و «موازین» جمع میزان بود، و اصل [او]«۳» واو است «موزان»، قلب واو«۴» کردند با « یا »، برای سکونش و انکسار ما قبله، و کذلک المیعاد و المیقات. و در «خوان» و «صوان» قلب نکردند برای آن که «واو» متحرّک بود. و «خسران» ذهاب رأس المال باشد و سر همه سرمایه‌ها«۵» تن و جان باشد، چون مرد کافر شود به قیامت تن و جان زیان کند به عذاب دوزخ.

وَ لَقَد مَکَّنّاکُم فِی الأَرضِ، حق تعالی در اینکه آیت منّت نهاد بر مکلّفان به تمکین، گفت: ما ممکّن بکردیم شما را در زمین از آمد و شد و انواع تصرّف. و تمکین، دادن چیزها«۶» باشد که به آن، فعل توان کردن با ارتفاع موانع، برای آن که فعل چنان که محتاج است به قدرت، محتاج است با آلت و دلالت و اسباب و ارتفاع موانع. تمکین عبارت بود«۷» از حصول اینکه جمله، و «لام» در «أرض»، «لام» تعریف عهد است، یعنی اینکه زمین که ما در اوییم و می‌بینیم. وَ جَعَلنا لَکُم«۸» وَ مَن خَفَّت مَوازِینُه- الایهٔ. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، لت: قلب او.

(۵). آج، لب: سر همه مایها/ ... همه مایه‌ها.

(۶). مج، وز: چیزهایی.

(۷). مج، وز، لت: باشد.

(۸). اساس، آف، آن: لهم، با توجّه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۵

معاش«۱» ساختیم. و رمّانی حدّ معیشت نهاد به آن که او وصلت باشد از جهت کسب به طعام و شراب و لباس«۲» مر آن محل که در او حیات بود. و خارجه روایت کند از نافع: «معائش» [۱۳۶- ر]
به همزه، و نیز از أعمش روایت کرد از او از عبد الرّحمن أعرج، و باقی قرّاء بی‌همزه خوانند به « یا »، و جمله نحویان حکم کردند به آن که همزه خطاست اینکه جا برای آن که کلمه من ذوات الیاست من عاش یعیش عیشا و معیشهٔ، و المعیشهٔ ایضا اسم لما یعاش به، و وزن او مفعله باشد و جمع او معایش، و در اصل معیشهٔ بوده است کمسیلهٔ و مسایل، و اصل او مسیله. و مقام و مقاوم اصله مقوم، قال الشّاعر«۳»:

و إنّی لقوّام مقاوم لم یکن جریر و لا مولی جریر یقومها

و اینکه «جعل» به معنی خلق باشد برای آن که متعدّی است به یک مفعول و چون متعدّی باشد به دو مفعول به معنی تصییر باشد، حق تعالی گفت: من در زمین روزی تو بیافریدم«۴» و پدید کردم و تو را تمکین کردم از تناول آن و نیل آن، آنگاه با اینکه همه شکر من نمی‌کنی«۵». قَلِیلًا ما تَشْکُرُونَ، اندک شکر من می‌کنی«۶»، و معنی آن است که: هیچ شکر نمی‌کنی«۷»، چنان که گویند: قلّ ما رأیت مثله، و آن دو وجه از «ما» ی مصدری و «ما» ی زیاده که در آیت اوّل گفتیم، من قوله: قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ«۸»، اینکه جا«۹» بتوان گفتن. و «شکر» اعتراف به نعمت باشد با ضربی«۱۰» تعظیم و آنچه در حمد و شکر گفته‌اند، و فرق میان ایشان در اوّل کتاب برفت، وجهی نباشد اعادت آن را.

وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ، اینکه خطاب است از خدای تعالی جمله خلقان را که فرزندان آدم‌اند، گفت: ما بیافریدیم شما را. و «خلق» اخراج الشّیء من العدم الی

---

(۱). مج، وز، مل، لت: معیشت.

(۲). مج، وز، مل: ما.

(۳). مج، وز شعر.

(۴). مج، وز: نیافریدم. (۷- ۶- ۵). مل، آف: نمی‌کنید.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۳.

(۹). بم، آف، لت، آن: آن جا.

(۱۰). وز، مل از. [.....]

صفحه : ۱۳۶

الوجود باشد، علی ضرب من التّقدیر، بی زیادتی که به اسراف رساند یا تقصیری که به نقصان آرد آن را، و برای اینکه فعل ما را خلق نخوانند و ما را خالق نخوانند بر اطلاق که افعال ما مقدّر نباشد«۱» اینکه تقدیر، بل بیشتر بر گزاف«۲» باشد، انّما یقال:

(خلقت الادیم نعلا)، و کلام در اینکه باب مستقصی رفته است.

ثُمَّ صَوَّرناکُم، «تصویر» (جعل الشیء علی صورة) باشد، و صورت بنیتی باشد مقوّم بر هیأتی«۳» ظاهر، حق تعالی گفت: ما آفریدیم شما را و از کتم عدم به حیّز وجود ما آوردیم، و رقم هستی بر قالب شما ما کشیدیم، و اینکه صورت به اینکه لطیفی ما نگاشتیم. فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ«۴»، در ظلمت شب«۵» و ظلمت شکم و ظلمت رحم، و هر مصوّر که باشد از تاریکی احتراز کند تا نگاشته او تباه نشود، و از آب احتراز کند تا نقش او متفشّی«۶» نگردد، حق تعالی در اینکه سه تاریکی صورت تو بر آب نگاشت تا بدانی که چنان که او با خلقان نماند، فعل او با فعل دیگران نماند.

ثُمَّ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ، آنگه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید«۷». سجده تعظیم نه سجده عبادت- چنان که بیان کردیم در سورة البقره، و در آیت دلیل است بر تفضیل انبیاء علی«۸» الملائکة از آن وجه که رفت.

اگر گویند چگونه گفت: ثُمَّ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ، پس ما پس از خلق شما گفتیم فرشتگان را که: آدم را سجده کنید«۹» و سجده فرشتگان آدم را پیش از خلق ما بود- گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که حسن«۱۰» و ابو علی جبّایی گفتند: مراد به خلق و تصویر ما خلق و تصویر پدر ماست آدم، یعنی ما آدم را بیافریدیم و بنگاشتیم، آنگاه فرشتگان را گفتیم که: او را سجده کنید.«۱۱».

---

(۱). مل بر.

(۲). مج، لب، بم: گذاف.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج: هیئتی.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶.

(۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، در روایات معتبر لفظ «مشیمه» آمده است.

(۶). مج، متنقشی، مل، بم: منقّشی. (۱۱- ۹- ۷). لت: کنی.

(۸). مج، وز، لت: بر.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: حسن بصری.

صفحه : ۱۳۷

و اینکه چنان باشد که خطاب جماعتی به معاملتی که به اسلاف ایشان رفته باشد، چنان که در حدیث بنی اسرائیل بیان برفت فی آیات کثیرة قوله تعالی: وَ إِذ فَرَقنا بِکُمُ البَحرَ«۱»، و قوله: وَ إِذ نَجَّیناکُم مِن آلِ فِرعَونَ یَسُومُونَکُم سُوءَ العَذابِ«۲» و اینکه جمله با پدران ایشان رفت.

زجّاج گفت معنی «خلقناکم» آن است که: ابتدأنا خلقکم بخلق آدم، ثمّ تصویره، ثمّ قلنا للملائکة.

وجه دوم عبد اللّه عبّاس و مجاهد و ربع و قتاده و سدّی گفتند، معنی آن است که: خلقنا آدم ثمّ صوّرناکم فی ظهره ثُمَّ قُلنا لِلمَلائِکَةِ [۱۳۶- پ]

ما آدم را بیافریدیم و شما را در پشت او بیافریدیم خلق تقدیر و تصویر و تقریر، آنگه فرشتگان را گفتیم که: آدم را سجده کنید«۳».

وجه سیم«۴» آن است که: ما بیافریدیم شما را و بنگاشتیم، پس خبر دادیم شما را که ما گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید«۵».

و وجه چهارم آن است که أخفش گفت: «ثم» به معنی «واو» است، چنان که گفتیم: ثُمَّ اللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما یَفعَلُونَ«۶»، و مثله قوله: ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا«۷»، و قوله: استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ«۸» علی احد الاقوال، و قال الشّاعر«۹».

سألت ربیعهٔ من خیرها أبا ثمّ امّا فقالوا لمه

بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بیافریدیم شما را در پشت پدر، پس بنگاشتیم شما را در رحم مادر. بعضی دگر گفتند: خلقناکم خلق تقدیر، ما شما را و صورت شما را به تقدیر در آوردیم دون خلق ایجاد، آنگه فرشتگان را امر

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۵۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۴۹، مج، وز، مل الایات.

(۵- ۳). لت: کنید.

(۴). مج، وز: سهام، مل، آج، لب، آف: سیوم، لت: سئوم.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. [.....]

(۷). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۷.

(۸). سوره هود (۱۱) آیه ۹۰.

(۹). مج، وز، مل شعر.

صفحه : ۱۳۸

کردیم به سجده آدم، سجده کردند جمله فرشتگان که مأمور«۱» بودند به سجده آدم، مگر ابلیس که از جمله ساجدان نبود.

قالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسجُدَ إِذ أَمَرتُکَ خدای تعالی گفت ابلیس را که: چه منع کرد تو را از سجده آدم چون من تو را فرمودم! و «ما» استفهامی است، و در «لا» سه قول گفتند فی قوله: أَلّا تَسجُدَ، یکی آن که صله است و زیاده بر سبیل تأکید، چنان که گفت: لِئَلّا یَعلَمَ أَهلُ الکِتابِ«۲»، و معنی آن که: لیعلم، و کقوله:

لا أُقسِمُ بِیَومِ القِیامَهِٔ«۳»، و کقوله: فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ«۴»، و کما قال الشّاعر«۵»:

أبی جوده لا البخل و استعجلت به نعم من فتی لا یمنع الجود نائله

یعنی أبی جوده البخل، و أبو عمرو بن العلا روایت کرد: لا البخل، به جرّ، و تفسیر کرد «لا» را به کلمه، أی کلمهٔ البخل، «لا» را اسم کرد و بخل را صفت او، برای آن که «لا» را به کلمه بخل باشد الّتی هی لا، کأنّه قال أبی جوده ان یقول لا.

دوم آن که: ما دعاک الی أن لا تسجد، چه دعوت کرد تو را به آن که سجده نکردی.

سیم«۶» آن که: ما اخرجک الی ان لا تسجد. فرّاء گفت: چون منع متضمّن نفی بود، مؤکّد کرد آن را به «لا»، چنان که: «ما» ی نفی به «ان» نافیه تأکید کنند، یقال: ما ان رأیت مثله، قال الشّاعر«۷»:

ما إن رأینا مثلهنّ لمعشر سود«۸» الرّؤس فوالج و فیول

اگر گویند، چگونه گفت: ما مَنَعَکَ، و ابلیس ممنوع نبود از سجده!

گوییم: آنچه صارف بود او را از سجده از اعتقادات باطل آن را مانع خواند بر توسّع، چنان که داعی را حامل و باعث خوانند. آنگه حکایت جواب ابلیس باز کرد که او گفت: مانع و صارف من آن بود که از او بهترم، برای آن که مرا از آتش

---

(۱). اساس، بم، آف، آن به، که زاید می‌نماید.

(۲). سوره حديد (۵۷) آيه ۲۹.

(۳). سوره قيامه (۷۵) آيه ۱.

(۴). سوره واقعه (۵۶) آيه ۷۵.

(۷- ۵). مج، وز شعر.

(۶). مج، وز، مل: سهام، لب، آف: سيوم.

(۸). اساس، بم: سواد، با توجه به مج، وز تصحيح شد.

صفحه : ۱۳۹

آفريدی و او را از گل، و اينكه خطاست هم در اصل و هم در علّت، برای آن كه عبادت خدای را باشد، و تبع مصلحت باشد، و قديم تعالی برای مصلحت بنده فرمايد، او را نرسد كه اعتراض كند از آن جا كه مصلحت نداند، و آنگه نيز مخطی بود در تعليل تفضيل خود بر آدم، برای آن كه هر دو را خدای آفريد به حسب مصلحت، يكی را از آتش و يكی را از گل، و هيچ دو را در آن اختياری و فعلی نبود، و خيريّت و تفضيل به چيزی باشد از جهت بنده، نبينی كه گفت: إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ أَتقاكُم«۱».

دگر آن كه مسلّم نيست كه آتش بهتر از خاك است، برای آن كه خيريّت را در اينكه مواضع مراد به او كثرت منافع باشد، چه كثرت ثواب صورت نبندد«۲». و منافع در خاك بيشتر است از آن كه در آتش، چه زمين مستقرّ آدمی و جمله حيوان است، و منزل و مأوای ايشان است، و جای متصرّف و گشتنگاه ايشان است مرده و زنده، چنان كه گفت: أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ كِفاتاً [۱۳۷- ر] أَحياءً وَ أَمواتاً،«۳» دگر جای رزق و روزی حيوانات است، و تخم كارند در او، يكی را هفتصد«۴»، و كمتر و بيشتر بر دهد، و شاعر گفت«۵»:

فالارض معقلنا و كانت امّنا فيها معايشنا و منها نخرج

ثعلبی- امام اصحاب الحديث- در تفسير گفت كه عبد اللّه عبّاس گفت:

اوّل من قاس ابليس فأخطأ القياس فمن قاس الدّين بشيء من رأيه قرنه اللّه مع ابليس. اگر گويند: چرا ابليس اعتراض كرد بر خدای تعالی با آن كه او دانست كه خدای تعالی جز حكمت و صواب نفرمايد! جواب گوييم: بنزديك ما چنان است كه ابليس خدای شناس نبود، و در وقت آن كه خدای را عبادت می‌كرد منافق بود، برای آن كه ارتداد باطل است از وجوهی كه بيان كرديم فيما مضی، و

---

(۱). سوره حجرات (۴۹) آيه ۱۳.

(۲). اساس، مج، وز، بم: نه بندد/ نبندد.

(۳). سوره مرسلات (۷۷) آيه ۲۵ و ۲۶.

(۴). مج، وز، مل، لب، لت، آن: هفصد. [.....]

(۵). مج، وز، مل شعر.

صفحه : ۱۴۰

لقوله تعالی: وَ كانَ مِنَ الكافِرِينَ«۱»، و بر اينكه مذهب سؤال ساقط باشد.

و قومی استدلال كردند به آيت بر آن كه امر بر وجوب باشد، برای آن كه خدای تعالی ابليس را مذمّت و ملامت و لعنت كرد بر مخالفت امر«۲»، و اگر امر بر ندب بودی بر مخالفت مطلق لعنت نفرمودی. و بنزديك سيّد«۳»- رحمه اللّه ظاهر اوامر قرآن بر وجوب

باشد و اوامر لغت«۴» بر توقّف، تا دلیل ره نماید که بر وجوب است یا بر ندب.
آنگه حق تعالی چون ابلیس نافرمانی کرد، او را لعنت کرد و براند، و گفت: برو و از اینکه جا فرو شو به زمین که اینکه جا جای«۵» پاکان است: قالَ فَاهبِط مِنها، گفت از اینکه آسمان هبوط کن و فرو شو، و «هبوط» نزول باشد و انتقال من علو الی سفل«۶»، قال الشّاعر«۷»:

کلّ بنی حرّة مصیرهم قلّ و ان اکثروا من العدد

ان یغبطوا یهبطوا و ان أمروا یوما فهم للفناء و النّفد
و در ضمیر «منها» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با آسمان، و ابو علی گفت: راجع است با بهشت. اگر گویند: ابلیس از کجا شناخت که اینکه قول او را خدای گفت! گوییم: ازین دو جواب است، یکی آن که: اینکه [بر]«۸» زبان بعضی از ملایکه گفت که او دانست که ایشان دروغ نگویند، دوم آن که: او را خدای گفت اینکه کلام مقرون با علم معجزی. فَما یَکُونُ لَکَ أن تَتَکَبَّرَ، تو را نرسد و نباشد که در«۹» آسمان یا در بهشت تکبّر کنی، و تکبّر اظهار کبر نفس باشد بر سبیل تفضیل خود بر«۱۰» چیزهای دیگر، و تفعّل بنای تکلّف باشد، و اینکه در آدمی

---

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۷۴.

(۲). مج، وز، لت خدای تعالی.

(۳). مل: سیّد مرتضی علم الهدی.

(۴). اساس، آج، لب: لغت.

(۵). مج، وز، مل، لت: که اینکه جای.

(۶). مج، وز: اسفل.

(۷). مج، وز شعر.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج، وز، مل، لت: بر.

(۱۰). مج: و.

صفحه : ۱۴۱

و جمله مخلوقات صفت ذم باشد، و در خدای تعالی صفت مدح، نحو قوله:
الجَبّارُ المُتَکَبِّرُ،«۱» آنگه او را براند بر وجه استخفاف و گفت: برو که تو از جمله ذلیلان و خوارانی«۲»؟ و «الصّغار» المذلّة، و اصله من صغر الجرم، یقال: صغر الشّیء صغرا و صغر صغرا و صغارا إذا ذلّ، و من الأوّل صغیر و من«۳» الثّانی صاغر، قال اللّه تعالی: حَتّی یُعطُوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ«۴»، و تصاغرت الیه نفسه اذا ذلّت.
عند اینکه حال ابلیس«۵» آیس شد از رحمت خدای تعالی و عزم اصرار بر کفر کرد«۶» با آدم و آدمی دشمنی پیشه گرفت به انداخت«۷» آن در آمد تا آدمی«۸» چگونه چون خود کند، گفت: بار خدایا؟ أَنظِرنِی إِلی یَومِ یُبعَثُونَ، مرا امهال کن و مهلت ده و تأخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا به روز قیامت. و إنظار، افعال باشد من النّظر الّذی هو الإنتظار، یعنی مرا مادام منتظر وقت مرگ و اجل خود کن که مادام تا منتظر بود مرگ به او نرسیده باشد که چیزی«۹» ناآمده را توقّع و انتظار کنند، چون بیامد انتظار

منقطع شود [۱۳۷- پ]. اینکه از باب احفرت«۱۰» زیدا بئرا باشد، و وجوه و معانی نظر پیش از اینکه گفته‌ایم، وجهی ندارد اعادت کردن. إِلی یَومِ یُبعَثُونَ، از میان جمله اسماء جز ظروف که اضافت کنند«۱۱» با جمله، اگر فعلی باشد و اگر اسمی، و جز ظروف را هیچ اسم را اضافت نکنند با جمله، تقول: جئتک اذ طلعت الشّمس، و یوم قدم فلان و اذا الخلیفهٔ عبد الملک«۱۲» و ما اشبه ذلک، تا آن روز که بعث کنند و برانگیزند ایشان را به قیامت، و خدای تعالی

---

(۱). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

(۲). آج، لب: خورانی.

(۳). اساس، بم، آف: مثل، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۹.

(۸- ۵). مج، وز چون.

(۶). مل و.

(۷). آج، لب: تا انداخت.

(۹). مج، وز، آج، لب: چیزی.

(۱۰). اساس: احضرت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). اساس: کنند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۲). اساس: عند الملک، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۲

اینکه حکایت باز کرد از ابلیس تا بدانند که ابلیس با عظم ارتکاب معصیت و خطیئت آیس نبود از اجابت خدای تعالی تا بندگان آیس نشوند و طمع نبرند از رحمت او.

خلاف کردند در آن که خدای تعالی دعای ابلیس بر وفق سؤال او اجابت کرد یا نکرد. سدّی گفت: نکرد، برای آن که او زندگانی تا به روز بعث«۱» خواست، و روز بعث روز نشر باشد نه روز مرگ، و لکن تا به وقتی مهلت داد او را که خدای تعالی صلاح داند چنان که گفت: إِلی یَومِ الوَقتِ المَعلُومِ«۲».

قولی دگر آن است که: انظار و تأخیر عقوبت خواست تا«۳» روز قیامت خدای تعالی اجابت فرمود و تأخیر عقوبت او کرد تا قیامت و تعجیل نفرمود در باب عقاب او، و قول دوم بهتر است برای آن که نشاید که خدای تعالی اعلام کند مکلّفی جایز الخطا را که او را انظار و امهال کرد مدّت دراز، برای آن که اغراء باشد به قبیح و از حکیم نیکو نبود، و بر قول [اوّل]«۴» تأویل آن است که: خدای تعالی به معلوم خود تعلیق کرد اینکه را و او را وقتی معیّن نزد، و چون چنین باشد هیچ وقت ایمن نباشد که آن وقت معلوم است که خدای تعالی زد اجل او را، پس او را در اینکه باب همچون ما باشد [که اجل خود ندانیم و مغری نباشد به قبیح، و اگر چه غرض ابلیس در انظار و امهال خواستن از خدای تعالی آن بود]«۵» تا اضلال و اغوای بندگان خدای کند، غرض خدای تعالی در امهال او آن بود تا تعریض کند او را منزلت ثواب و وقت توبه، و اعتذار بر او موسّع کند. امّا آن که او اختیار توبه و ایمان نکند [از خدای نباشد از او باشد به سوء اختیار او، امّا علم خدای تعالی به آن که او اختیار توبه و ایمان]«۶» نخواهد کردن مانع نباشد خدای را تعالی از اینکه فعل برای اینکه غرض، و حامل و باعث او نبود بر آن، چه علم تعلّق

---

(۱). مج: بعثت.

(۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۸ و سوره ص (۳۸) آیه ۸.

(۳). مج، وز، مل به. (۶- ۵- ۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۱۴۳

دارد بالشّیء علی ما هو به، و او را بر وجهی و صفتی نگرداند، و از باب تکلیف «من علم اللّه انّه یکفر» باشد، و کلام در اینکه معنی در دگر جای مستقصی رفته است.

امّا آن که خدای تعالی شاید تا اجابت دعای کافر کند، در او خلاف کردند. ابو علی جبّائی گفت: نشاید، برای آن که در اینکه معنی تعظیم او باشد، خدای«۱» تعظیم نکند کافر را. إبن الأخشید«۲» گفت: روا باشد که دعای کافر اجابت کند چون در اجابت او مصلحتی داند او را یا بعضی مکلّفان را، و اینکه قول درست‌تر است. حق تعالی گفت: من انظار تو کردم تا به وقت مصلحت، یا تأخیر عذاب تو کردم تا به روز قیامت.

قالَ فَبِما أَغْوَیْتَنِی،«۳» آنگه حق تعالی حکایت کرد از ابلیس آنچه او گفت عند اینکه حال گفت ابلیس«۴» گفت: بار خدایا؟ با اینکه اغواء که مرا کردی، و در اینکه «با»«۵» چند قول گفتند، یکی آن که: به معنی «مع» است، کقولهم: اخذه برمّته، [أی مع رمّته]«۶» و اشتریت الدّار بآلاتها، أی مع الاتها، و معنی آن که: بار خدایا؟ با آن که مرا اغوا کردی من چنین کنم، و قولی دگر آن است که: «با» به معنی «لام» است، یعنی برای آن که مرا اغوا کردی من بنشینم. و سیم«۷» آن که: «با» قسم است، أی بحقّ اغوائک ایّای، بحقّ اغوای تو مرا، و وجه بهترین آن است که: اینکه «با» بدل است، یعنی به بدل آن که تو مرا اغوا کردی من چنین کنم، [۱۳۸- ر] من قول الشّاعر«۸»:

فلئن فلّت«۹» هذیل شباه لبما کان هذیلا یفلّ

و اینکه وجه را بیان کرده‌ایم پیش از اینکه در نظایر اینکه آیت. و در معنی

---

(۱). مج، وز: و خدای تعالی.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب، لت: إبن الاخشاد. [.....]

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹، با توجه به ضبط قرآن مجید و آیه مورد بحث تصحیح شد.

(۵- ۴). اساس و همه نسخه بدلها: باب، با توجه به مورد بحث و اشاره به قراین بعدی، تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز و سیاق عبارت افزوده شد.

(۷). مج، وز، لت: سه‌ام، آج، لب، آف: سیوم.

(۸). مج، وز شعر.

(۹). اساس، مج، مل، آف، لت: قلت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۴

«اغوا» چند قول گفتند، جبّائی و بلخیّ گفتند: معنی او در آیت تخییب است و نومید کردن، چنان که شاعر گفت«۱»:

فمن یلق خیرا یحمد النّاس أمره و من یغو لا یعدم علی الغیّ لائما

ای من کان غنیّا یحمد النّاس امره و من کان خایبا من المال لا یزال یجد لائما یلومه«۲» علی فقره. عبد اللّه عبّاس و إبن زید گفتند

معنی آن است که: چنان که حکم کردی به ضلال و غوایت من، و سیم«۳» بعضی دگر گفتند: مراد به «اغوا» اهلاک است من قوله: فَسَوفَ یَلقَونَ غَیًّا«۴»، أی هلاکا. و وجه بهترین آن است که«۵»:

ابلیس مع کفره قدری بود، اینکه که گفت بر مذهب جبر گفت و نسبت کرد اغوا و اضلال را با خدای تعالی چنان که مجبّران کنند«۶»، و اینکه ظاهر آیت است و حمل کردن آیت را بر ظاهر و عذر ابلیس ناکردن اولیتر باشد، چه اینکه کلام محکی است از او، و از او پیش از اینکه در وجود آمد تا اینکه قدر به او و گمان نبردند که در حقّ خدای روا دارد اطلاق اینکه کردن، ای عجب اگر آدمی نسبی آدم مذهب باش؟ چرا طریقت آدم رها کرده‌ای«۷» فی الاعتراف بالذّنب فی قوله: رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا«۸»، و طریقت ابلیس گرفته فی قوله: رَبِّ بِما أَغوَیتَنِی«۹»، دگر مجبّر چون اندیشه کنی اسوء حالا من ابلیس است، برای آن که ابلیس تنها غوایت خود به خدا حوالت کرد و غوایت همه غاویان به خود حوالت کرد که: لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ«۱۰»، پس آن که یک کفر با خدای حوالت کند، نه چنان باشد که آن کس که همه کفرها با خدای حوالت کند. و قوله: لَأَقعُدَنَّ لَهُم، آن که گفت «با» قسم است، برای آن گفت که «لام» به

____

(۱). مج، وز شعر.

(۲). مج، وز: یلزمه.

(۳). مج، وز: سهام، لت: سئوم.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

(۵). وز چنان که.

(۶). اساس، مل، آف، آن: گفتند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مل: چرا طریقت ابلیس گرفته‌ای.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. [.....]

(۱۰- ۹). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

صفحه : ۱۴۵

جواب قسم باز آمد، و آن که گفت «با» قسم نیست، گفت: اینکه «لام» جواب قسم مضمر است، گفت: بر ره راست تو بنشینم برای ایشان و ایشان را از راه برگردانم و با راه کژ برم به اغراء و اغواء و وسوسه و دعوت. و نصب «صراط» بر ظرف متّسع است، ظرف در جای مفعول به نهاد و در کلام حرف جرّ مقدّر است و التّقدیر: علی صراطک المستقیم، فلمّا حذف حرف الجرّ وصل الفعل فعمل فیه، کما قال الشّاعر«۱»:

[لدن بهزّ الکفّ یعسل متنه فیه کما عسل الطّریق الثّعلب]«۲»

[أی کما عسل الثّعلب فی الطّریق، و قال آخر]«۳»:

کأنّی اذا اسعی لاظفر طائرا مع النّجم فی جوّ السّماء یصوب

أی لأظفر علی طائر.

ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم، پس به ایشان شوم از جمیع جهات احاطت از پیش ایشان و از پس و از راست و چپ ایشان، و مفسّران در اینکه چند قول گفتند. عبد اللّه عبّاس گفت«۴» و ابراهیم و حکم و سدّی«۵»: من قبل دنیا هم و آخرتهم و من جهة حسناتهم و سیّئاتهم، گفتند:

اینکه کنایت است، پیش و پس عبارت است از دنیا و آخرت، چپ«۶» و راست کنایت است از سیّئه و حسنه«۷». مجاهد گفت: یعنی از آن جا که نبینند برای آن که مردم از پیش بینند و از پس نبینند. بلخی و جبّائی گفتند:

من جمیع جهات الحیلهٔ، اینکه کنایت است از انواع حیلت.

عبد اللّه عبّاس را پرسیدند که: چرا فوق و تحت رها کرد«۸» از جمله جهات!

جواب داد که: جهت فوق جای نزول رحمت خداست، دانست که او از رحمت بر بنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن وحشت آرد انس ندهد. باقر- علیه السّلام- گفت:

----

(۱). مج، وز شعر.

(۳- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مل: عبد اللّه عباس و قتاده.

(۵). مج، وز، مل گفتند.

(۶). مج، وز: و چپ.

(۷). اساس: از حسنه و سیّئه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج: رها کردی.

صفحه : ۱۴۶

معنی آن که: لَآتِیَنَّهُم مِن بَینِ أَیدِیهِم، یعنی کار آخرت بر چشم و دل ایشان خوار گردانم. وَ مِن خَلفِهِم، یعنی بفرمایم تا جمع مال کنند و به آن بخل کنند و در حقّ خدای و حقهای دگر بندهند تا به وارثان ایشان بماند از پس مرگ ایشان. وَ عَن أَیمانِهِم، کار [دینشان]«۱» بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان مقرّر کنم [۱۳۸- پ]. وَ عَن شَمائِلِهِم، و لذّات بر ایشان محبّب کنم و به ایشان مقرّب گردانم.

زجّاج گفت: مِن بَینِ أَیدِیهِم، اغوا کنم ایشان را از پیش روی، یعنی وسواس کنم ایشان را تا بعث و نشور دروغ دارند. وَ مِن خَلفِهِم، و از پس اغوا کنم، یعنی تا اخبار امّتان گذشته دروغ دارند، و برای آن در اوّل «من» گفت و در دوم «عن» که «من» ابتدای غایت باشد، آغاز آمدن از پیش روی ایشان کنم و آنگه از پس پشت، و آنگه «عن» آورد که در او معنی عدول و انحراف است، یعنی از آن روی بگردم و با راست و چپ ایشان شوم، و امّا دخول «ثمّ» برای آن است که بیان کند که اینکه قصد از اینکه جهات پس از قعود باشد بر راه ایشان برای آن که اوّل بیاید و بنشیند و آنگه در قصد به اضلال و اغوا گیرد، و بعضی دگر گفتند معنی آن است که: ثمّ اقول، پس می گویم من«۲» چنین کنم.

وَ لا تَجِدُ أَکثَرَهُم شاکِرِینَ، و چنان سازم که بیشترشان«۳» را شاکر نیابی. اگر گویند: چگونه خبر داد از غیب و اینکه از کجا شناخت که ایشان بیشتر طاعت او بخواهند داشت«۴»، و کفران نعمت خدای«۵» کردن! گوییم از اینکه دو جواب است:

یکی آن که پیش از آن دانست از قول فرشتگان به اعلام خدای تعالی ایشان را، دوم آن که حسن بصری گفت: از ظنّ خود خبر داد چنان که خدای تعالی گفت:

وَ لَقَد صَدَّقَ عَلَیهِم إِبلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلّا فَرِیقاً مِنَ المُؤمِنِینَ«۶»، برای آن که چون

----

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). مج، وز، مل: بیشترینه ایشان.

(۴). مج، وز، مل: خواهند داشتن.

(۵). مل تعالی.

(۶). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۰. [.....]

صفحه : ۱۴۷

او قصد آدم کرد به وسوسه«۱» مقصودش از او حاصل شد دانست که فرزندان او در قوّت و ثبات قدم از او ضعیف‌تر باشند. خدای تعالی«۲» بعد از اینکه حکایت آن بکرد که او را چه گفت و چگونه براند و لعنت کرد، گفت: اخرُج مِنها، از آن جا برو. مَذؤُماً«۳»، عبد اللّه عبّاس گفت:

ملوما، ملامت و سرزنش کرده. إبن زید گفت: یعنی مذموما، یقال: ذأمه و یذأمه، ذأما و ذامه یذیمه ذیما اذا عابه و الذّیم اشدّ العیب، قال الشّاعر«۴»:

صحبتک إذ عینی علیها غشاوة فلمّا انجلت قطّعت نفسی أذیمها

و قال امیّة بن ابی الصّلت«۵»:

و قال لإبلیس ربّ العباد اخرج دحیرا لعینا مذموما«۶»

و قال الاعشی:«۷»

و قد قالت قتیلة اذ رأتنی و اذ لا تعدم الحسناء ذاما«۸»

مَدحُوراً، ای مدفوعا علی وجه الهوان، رانده و دفع کرده بر وجه استخفاف و مهانت، و قیل: هو الطّرد، یقال: دحره یدحره دحرا و دحورا. مجاهد و سدّی گفتند: «مدحور» رانده باشد. لَمَن تَبِعَکَ مِنهُم، اینکه «لام» جواب قسم محذوف است، یعنی هر که از ایشان که آدمیان‌اند تو«۹» را که ابلیسی متابعت کنند. لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکُم أَجمَعِینَ، دوزخ را از شما و ایشان پر بار کنم، و برای آن خطاب اوّل بر واحد کرد که خطاب با ابلیس بود، چون به جزا رسید غاوی و مغوی را«۱۰» ضالّ و مضلّ را و داعی و مجیب را به یک بار در جزا«۱۱» آورد بر عموم گفت: منکم، از شما

---

(۱). وز: وسوسه‌ای.

(۲). مج، وز، مل جلّ جلاله.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب: مذموما. (۷- ۵- ۴). مج، وز شعر.

(۸- ۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۵/ ۱۳۰): ذؤما.

(۹). مج، وز، آن.

(۱۰). مج، وز، مل و.

(۱۱). مج، وز، آج، لب: در خیر.

صفحه : ۱۴۸

همه تا در باب زجر وعید بلیغتر باشد، و «لام» در «لأملئن» هم جواب قسم است، و روایتی«۱» کردند شاذّ از عاصم که او خواند که:

لمن تبعك، به کسر «لام»«۲» بر تقدیر حذف مبتدا، و تقدیر آن که: لمن تبعك النّار. و «اجمعين» از توابع تأکید باشد.

آنگه چون قصد ابلیس گفته بود و طرد و لعن او، گفت آدم را گفتم: یا آدم تو و جفت تو در بهشت بنشینی«۳». خلاف کردند که کدام بهشت بود، بعضی گفتند«۴»: بهشت خلد بود برای آن که [۱۳۹- ر]

اینکه لفظ چون اطلاق کنند معرّف به «لام» تعریف عهد جز اینکه بهشت معروف نباشد چنان که: السّماء و الارض، از او جز آسمان و زمین که ما می‌بینیم و معهود است نشناسند دون«۵» سقف البیت و قوایم العرش. و زن را زوج و زوجه گویند چون در کلام قرینه باشد که بدانند که مراد به زوج زن است، «تا» ی تأنیث نیارند، چه آن برای فرق می‌باید، پس اینکه جا به اضافت از تأنیث مستغنی‌اند برای آن که جفت مرد معلوم است که مرد نباشد و جز زن نبود، و صاحب المنزل را ساکن«۶» الدّار گویند و اگر چه وقتها از آن جا حرکت کند و برود علی التّغلیب، برای آن که اوقات بیشتر آن جا باشد، و گویند:

فلان ساکن اوست چون مستأجر او باشد در سرای و دکّان او، اینکه هم بر اینکه«۷» وجه باشد.

و بهر دگر«۸» گفتند: بستانی بود از جمله بستانهای [نه]«۹» بهشت خلد بود، چه اگر بهشت خلد بودی او را از آن جا بیرون نیاوردندی که از بهشت خلد کس برون نیاید، و اینکه قول ضعیف است برای آن که از بهشت خلد آن کس برون نیاید

---

(۱). اساس: روایت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). اساس: لا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). آج، لب: بنشینید.

(۴). مل: گفتند بعضی که.

(۵). اساس: چون، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مل، آج، لب: صاحب. [.....]

(۷). مج، وز، مل: بر آن.

(۸). مج، وز: و بهری دگر.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۱۴۹

که بر سبیل ثواب آن جا باشد، و امّا آن که بر سبیل تفضّل و مصلحت آن جا باشد و در آن جا مکلّف بود تا مصلحت اقتضا کند آن جاش می‌دارند، چون مصلحت بگردد به بعضی اسباب از آن جاش به در آرند.

قوله: فَكُلا مِن حَيثُ شِئتُما، لفظ امر است و مراد اباحت. خدای تعالی جمله بهشت آدم را مباح کرد و حوّا را که در بهشت هر کجا خواهند باشند و هر چه خواهند خورند جز یک درخت که ایشان را امر کرد به لفظ نهی بر وجه ندب که گرد آن نگردند و از آن نخورند. اختلاف اقوال در آن درخت گفتیم، و بنزدیک ما تناول درخت بر ایشان حرام نبود، و اگر چه لفظ نهی است مراد به اینکه لفظ امر است بر سبیل استحباب برای آن که نهی آنگه حقیقت باشد که ناهی کاره باشد منهیٌ‌عنه را و حکیم«۱» کاره نباشد الّا قبیح را، و پیغمبران- علیهم السّلام- ارتکاب قبایح نکنند و اخلالی بواجب نکنند برای آن که منفّر باشد از قبول قول ایشان، و هر چه منفّر باشد واجب بود که ایشان از آن منزّه باشند تا غرض قدیم تعالی منتقض نشود به بعثت«۲» ایشان، چه غرض به بعثت ایشان قبول و امتثال است، هر چه در قبول و امتثال قدح کند باید تا مصروف باشد از ایشان به لفظی که آن را عصمت خوانند، و اینکه دو لفظ، اعنی: امر و نهی متداخل باشند، و ایشان را صیغتی مخصوص نباشد که در او اشتراک و احتمال نبود، بل امر کنند به لفظ«۳» نهی، و نهی کنند به لفظ امر برای تداخل معانی ایشان از آن جا که در امر ترغیب بود در فعل و تزهید بود در ترک، و در نهی عکس اینکه

باشد، تزهید بود و در فعل و ترغیب در ترک. و در معنی امر به چیز روا باشد«۴» که نهی بود از ضدّش بر سبیل

---

(۱). اساس: حکم، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: بعث، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). اساس: لفظی، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). کذا: در اساس، مج، وز، لب، بم، آف، لت، آن، مل: و در بعضی امر مخیّر روا نباشد، آج: در معنی امر بخیر روا بود.

صفحه : ۱۵۰

مجاز، نبینی که قایل چون گوید: أمرتک بمواصلهٔ زید، معنی آن باشد که: نهیتک عن هجرانه، و کذلک نهیتک عن هجر زید امرتک بمواصلته باشد.

و در معصیت آدم خلاف کردند، بعضی گفتند: کبیره بود، و آن حشویانند و اصحاب [الحدیث]«۱»، و معتزله«۲» [گفتند]«۳»: معصیتی بود صغیره، و نظّام و جعفر بن مبشّر گفتند: بر سبیل سهو و غفلت بود، و جبّائی گفت: بر سبیل تأویل بود که آدم گمان برد که او را نهی از درختی معیّن کردند، و نهی متناول بود جنس را، و بنزدیک ما چنان است که خدای تعالی آدم را مندوب کرد به ترک تناول، اگر تناول نکردی او را در آن ثواب بسیار بودی، امّا بر تناول او را ذمّی و عقابی نبود، و همچنین گوییم در سایر آنچه حوالت است بر انبیاء- علیه السّلام- و آیاتی و اخباری که متضمّن چیزی است از اینکه معنی حکم اینکه باشد.

فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ، اولیتر آن است که گویند جواب نهی است [۱۳۹- پ]

برای آن «نون» بیفتاد که منصوب است، و بعضی گفتند: مجزوم است عطفا علی قوله:

«و لا تقربا» و «لا تکونا»، و قول اوّل بهتر است. و معنی «ظلم» در آیت بخس«۴» و نقصان است من قوله تعالی: آتَت أُکُلَها وَ لَم تَظلِم مِنه شَیئاً«۵»، أی لم تنقص منه شیئا، و معنی آن که حظّ نفس خود از ثواب نقصان کرده باشی، و لا بدّ است معتزله را که هم اینکه تأویل کنند برای آن که ایشان نگویند که آدم- علیه السّلام- چیزی کرد که مستحقّ عقاب«۶» شد، بل گویند معصیت او صغیره بود، و صغیره آن باشد که عقاب او مکفّر بود به اجتناب کبایر، پس [به]«۷» معنی هم [اینکه]«۸» قول باشد.

قوله: فَوَسوَسَ لَهُمَا الشَّیطانُ آنگه حق تعالی بیان می‌فرماید که: ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم و حوّا را از بهشت برون«۹» آورد، گفت: فَوَسوَسَ لَهُمَا الشَّیطانُ

(۸- ۷- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز،. مل: معتزلیان.

(۴). مج، وز: بخسر.

(۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

(۶). مل: عذاب.

(۹). مج، وز، آج، لب: بیرون، مل: به در.

صفحه : ۱۵۱

گفت: وسوسه کرد ایشان را- یعنی آدم«۱» و حوّا را. و «وسوسه» دعوت باشد به کاری«۲» به صورت خفی، و مثله: الهینمهٔ، قال رؤبهٔ«۳»:

وسوس يدعو مخلصا ربّ الفلق سرّا و قد أوّن تأوين العقق

و قال الاعشى«۴»:

تسمع للحلى وسواسا إذا انصرفت كما استعان بريح عشرق زجل

و مراد به شيطان ابليس است، براى آنش شيطان خواند كه او دور است از خير و رحمت، من شطن اذا بعد. لِيُبْدِيَ لَهُما، «ابداء» اظهار باشد، حق تعالى باز نمود كه: غرض ابليس در آن وسوسه چه بود تا ايشان را از لباس بهشت برهنه كند«۵» و عورت ايشان كه پوشيده بود به جامه‌هاى بهشت پيدا گرداند«۶»، و «موازات»، ستر باشد و توارى اذا استتر و واريته سترته، و ضدّ «ابداء» اخفاء باشد، و ابداء و اظهار جعل الشّىء بحيث يصحّ ان يدرك باشد، چيزى را چنان كنى كه ادراك او توان كردن. و عورت را براى آن سوأة خوانند كه در ظهورش مساءة صاحبش باشد.

و در خبر چنين است كه: چون ايشان از آن درخت تناول كردند، بادى بر آمد و تاج از سر ايشان بربود، و بادى برآمد و حلّه از تن ايشان برون كرد«۷»، و عورت ايشان ظاهر شد«۸». آدم كه [آن]«۹» ديد برميد و گريختن گرفت، حقّ تعالى گفت:

يا آدم فرارا منّى

، از من مى‌گريزى! گفت:

لا بل حياء منك

، نه بار خدايا بل شرم مى‌دارم از تو. آنگه ابليس وسوسه اينكه كرد كه خداى تعالى حكايت مى‌كند از او كه او گفت با سوگند كه بخورد كه«۱۰» خداى شما را از اينكه درخت نهى

---

(۱). مل را. [.....]

(۲). مج، وز، مل: با كارى.

(۴- ۳). مج، وز، مل شعر.

(۵). مل: كرد.

(۶). مل: پيدا كند.

(۷). مج، وز، مل: بيرون كرد.

(۸). آج: ظاهر كرد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). مج، وز: سوگند بخور كه، آج، لب: با سوگند كه بخوريد كه، مل: گفت تا سوگند بخورد كه.

صفحه : ۱۵۲

نكرد«۱» الّا تا شما دو فرشته نباشى«۲» يا «۳» در آن جا«۴» مخلّد نمانى«۵»، و اينكه چنان نمود كه بر وجه نصيحت مى‌گويم.

و در آن كه چگونه به ايشان رسيد، سه قول گفتند، حسن«۶» گفت: بعدى بود ميان ايشان، ابليس به زمين بود و ايشان به آسمان در بهشت بودند، به قوّتى كه خداى داده بود، ابليس،«۷» از زمين ايشان را وسوسه كرد، و ابو على گفت: ايشان را برون«۸» بهشت گفت كه ايشان هر وقت برون آمدندى. إبن الأخشاد گفت: ايشان در بهشت بودند و او برون«۹» بهشت بود، و قوله: إِلَّا أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ، گفت تقدير آن است كه: لئلّا تكونا ملكين، و زجّاج گفت: كراهة ان تكونا ملكين. يحيى بن ابى كثير خواند و يعلى بن حكيم: الّا ان تكونا ملكين به كسر «لام» لقوله: هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى«۱۰»، و جمله قرّاء به فتح «لام» خواندند.

اگر گویند: چگونه ایهام کرد بر ایشان که به خوردن درخت مرد [م]«۱۱» را از«۱۲» صورت انسانیّت انقلاب افتد [۱۴۰- ر] به صورت و طبع ملکی و فرشته!

گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که چنان نمود ایشان را که اینکه در حکم خداست که هر که از اینکه درخت بخورد فرشته شود و مرا اینکه معلوم شده به علمی سابق، و جواب دوم آن که: شما به منزله دو فرشته شوی«۱۳» در رفعت و منزلت و علوّ مرتبت، و جماعتی، به اینکه آیت تمسّک کردند بر آن که: فرشتگان به از پیغمبران«۱۴» باشند، نبینی که او پیغامبر«۱۵» بود و به غرور درجه فرشتگی و پایه ایشان

---

(۱). مج، وز: نهی کرد.

(۲). مج، وز، آج، لب: نباشید.

(۳). اساس، آج، لب: تا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). وز، مل: اینکه جا.

(۵). مج، وز: نمایند، مل: نباشند.

(۶). مل: حسن بصری. [.....]

(۷). مل: که خدای تعالی ابلیس را داده بود.

(۹- ۸). مج، وز، مل: بیرون.

(۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۰.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز: در.

(۱۳). مج، وز، مل: شوید.

(۱۴). مج، وز، مل: پیغامبران.

(۱۵). مج، وز، مل: پیغمبر.

صفحه : ۱۵۳

تمنّای آن کرد و خواست تا فرشته باشد تناول درخت کرد، جواب آن است که در آیت ذکر ثواب و قلّت و کثرت او نیست، معلوم است که غرض از اینکه [آن]«۱» باشد که آن به بود که ثوابش بیشتر باشد، و اینکه در آیت نیست و انّما بر ایشان تلبیس کرد که شما از اینکه درخت منهی نه‌ای«۲»، مگر آنگه که فرشته بوده‌ای«۳» چون فرشته نه‌ای«۴» [منهی نه‌اید]«۵»، یعنی فرشته باشد که منهی باشد از چنین«۶» درخت، چون شما را فرشته نه‌ای«۷» تا بدانی که«۸» رواست شما را از اینکه درخت خوردن. و بر قول آن کس که گفت که: أن تکونا، به معنی «لئلّا تکونا» ست«۹»، سؤال ساقط باشد.

وَ قاسَمَهُما، و با«۱۰» ایشان سوگند خورد که غرض من به اینکه گفتار نصیحت شماست، و اینکه«۱۱» از باب مفاعله است که میان دو کس نباشد، مثل قولهم:

طارقت النّعل و عاقبت اللّص‌ّ و عافاه اللّه، و قال الهذلی‌ّ«۱۲»:

و قاسمها باللّه جهدا لأنتم ألذّ من السّلوی إذا ما نشورها

چون سوگند بخورد«۱۳» شبهه ایشان قوی شد از آن جا که ظن‌ّ ایشان چنان بود که هیچ کس دلیری نیارد کردن [بر سوگند]«۱۴» به

دروغ و از جمله دواعی شد ایشان را در تناول درخت، و «لام» تأکید را موضع صدر کلام باشد، نحو قولک: لزید منطلق، مگر در خبر «إنّ» که نخواستند که جمع کنند بین «انّ» و «لام»، إذ هما للتّأکید، دو حرف تأکید، در یک جای جمع نکردند، لا یقال: إنّ لزیدا منطلق، بل چون «إنّ» باشد، «لام» در خبر آرند، یقال: انّ زیدا لمنطلق، و کذلک یقال: انّی لک لناصح، و لا یقال: أنا لک لناصح، انّما یقال: ناصح بغیر «لام». و

(۱۴- ۵- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز، مل: نهاید.

(۳). آج، لب: بوده‌اید، مج، وز: بودیتان.

(۴). مج، وز، مل، آج، لب: نهاید.

(۶). وز، آج، لب: از اینکه.

(۷). مج، وز، آج، لب: نهاید. [.....]

(۸). مج، وز، مل، آج، لب: بدانید که.

(۹). مل، تکونا گوید.

(۱۰). مج، وز: و به.

(۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۱۳۴): و اینکه نه.

(۱۲). وز شعر.

(۱۳). مج، وز، مل: بخوردند، آج، لب: خورد.

صفحه : ۱۵۴

«من» تبیین را باشد، و شاید که تبعیض بود، و المعنی انا لکما بعض النّاصحین.

فَدَلّاهُما، یعنی ارسلهما، تشبیه کرد ایشان را به کسی که بر ارتفاعی باشد، از آن پایه فرود آید، گفت: به غرور و فریفتن ایشان را منزلت [بلند]«۱» بر زمین پست فرود آورد، من قولهم: أدلیت الدّلو اذا ارسلتها فی البئر، و تدلیه«۲» برای مبالغت فرمود، و تدلّی فلان الی الشّرّ اذا أهوی الیه، و لا- یقال: تدلّی الی الخیر، برای ان که شرّ سافل باشد، و خیر عالی. و اصل غرور من الغرّ باشد و هی طیّ الثّوب الی«۳» عیوبه، قال الشّاعر«۴»:

کأنّ غرّمتنه اذ تجنبه سیر صناع فی ادیم تکلبه

و الغرّ زقّ الطّائر فرخه لما فیه من الخلفاء من فیه الی فیه، و الغرّ الّذی لم تحتنکه التّجارب، و بیع الغرر بیع الشّیء المستور جزافا، و الغرارة الوعاء لخفاء ما فیها، و الغرّة بیاض فی جبهة الفرس لأنّها تغرّک بحبّها.

فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ، چون از آن درخت بخوردند، عورت ایشان ظاهر شد. و اینکه نه بر وجه عقوبت بود، و اگر چه عند تناول درخت بود، برای آن که سلب لباس و تفویت المنافع از باب عقاب نباشد و انّما عقاب ضرری باشد مستحقّ مقرون به استخفاف و اهانت، و اگر اخراج از بهشت و سلب لباس و تفویت منافع عقوبت بودی، پیغامبران و اولیای خدای ما دام معاقبت بودندی. دگر آن که عقوبت با استخفاف [۱۴۰- پ]

و اهانت باشد، و چگونه شاید که آن کس که خدای، ما را در حقّ ایشان تکلیف کرده است بغایت اجلال و نهایت تعظیم از خدای و ما، مستخفّ و مهان باشند و نفس کدام عاقل ساکن باشد با قبول قول مستخفیّ مهان القدری، و اینکه معنی روا ندارد بر پیغامبران

خدای الّا آن کس که قدر ایشان نداند و منزلت ایشان نشناسد. چون ایشان از درخت تناول کردند و در معده ایشان قرار گرفت، جامه از ایشان برون کردند«۵».

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). چاپ شعرانی (۵/ ۱۳۴): و دلّیه.

(۳). مج، وز، مل: علی.

(۴). مج، وز شعر.

(۵). مج، وز، مل: برکندند.

صفحه : ۱۵۵

قتاده گفت: جامه ایشان از ناخن بود، چون از آن درخت بخوردند خدای تعالی از ایشان فرو کشید و عورتهای ایشان پیدا شد. وَ طَفِقا، أی أقبلا و جعلا، یقال: طفق یفعل و جعل یفعل و اخذ یفعل کذا، باستادند و برگ درختان بهشت بر هم می‌دوختند و بر عورت می‌پوشیدند.

مفسّران گفتند: برگ انجیر بود، حق تعالی به لفظ «خصف»«۱» گفت برای آن که چون دوختن«۲» نعلین می‌دوختند تا عورت بپوشیدند. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند خدای تعالی گفت: یا آدم؟ نه همه بهشت تو را مباح بکرده بودم! گفت:

بلی. گفت«۳»: از اینکه یک درخت گزیر نبود! گفت: بار خدایا، من گمان نبردم که کسی سوگند خورد به تو و نام تو به دروغ؟ حق تعالی گفت: اینکه عیش بر خویشتن تباه کردی.

محمّد بن قیس گفت: ابلیس اینکه وسوسه القا کرد به مار، مار القا کرد به حوّا، حوّا با آدم گفت. اوّل حوّا تناول کرد، خدای تعالی آدم را گفت: چرا خوردی!

گفت: حوّا گفت مرا، حوّا را گفت: چرا گفتی! گفت: مار گفت مرا. مار را گفت: چرا گفتی! گفت]«۴». ابلیس گفت مرا، آدم را گفت: امّا شما را به زمین فرستم، و بعضی دشمن بعضی باشی«۵». شیطان دشمن شما باشد و شما دشمن او، و مار دشمن شما باشد و شما نیز دشمن او و تا هر یکی از اینان چون از صاحبش فرصتی یابد به جانش گزند کند. حوّا را گفت:«۶» چنان که درخت خون آلود کردی«۷»، هر ماهت خون آلود کنم. و مار را گفت: پایهات«۸» بستانم و پرهات«۹» تا بر شکم روی،

---

(۱). اساس: احضف، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). مج، وز: چون درختی، آج، لب: چون دوختند.

(۳). آج، لب چرا. [.....]

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، مل: باشید، آج، لب: باشند.

(۷). مج، وز: چنان که خون پالود کردی، مل: چنان که درخت را خون آلود کردی، آج، لب: چنان که درخت خون کردی.

(۸- ۶). مج: پایهایت.

(۹). مج، وز، مل: پرهایت.

صفحه : ۱۵۶

و هر که تو را بیند باید تا بر تو«۱» دست یابد سرت بکوبد«۲». ابلیس را گفت: تو از اینکه جا برو ملعون و مدحور، و آدم را گفت:

به زمین رو پس از آن که در بهشت روزی من می‌خوردی، هنیئا مریئا رغدا، اکنون در زمین جز به کدّ و رنج نخوری.

چون آدم به زمین آمد، او را گرسنه شد، از«۳» خویشتن حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود، نشیش کنشیش الذّرّ بین جلده و لحمه، گفت: مرا حالتی است که از آن عبارت نمی‌دانم کرد. جبرئیل آمد و گفت: اینکه درد را نام جوع است و دوا او را طعام است. تو گرسنه‌ای و به طعام سیر شوی، گفت: طعام از کجا آرم! گفت: من تو را از بهشت آنچه سبب«۴» آفت و اخراج تو بود از آن- و آن گندم است- آورده‌ام، و گندم در پیش او بنهاد تا راحتت هم از آن جا بود که رنجت بود. خواست تا آن گندم بخورد، جبرئیل- علیه السّلام- گفت: اینکه همچنین که بینی خوردنی نیست، اینکه می‌باید کشتن تا خدای«۵» برکت کند در اینکه، گفت: کشتن چه«۶» باشد! گفت: منت بیاموزم، و اینکه به آلت توانی کردن. گفت: آلت از کجا آرم«۷»! گفت: منت بیاموزم، آلت کردن، آنگه او را آهن آورد و چوب و آتش، و او را آهنگری و درودگری بیاموخت تا او را آلت برزگری بساخت. چون آلت تمام کرده بود، گفت: اینکه گندم بر زمین بفشان«۸» و زمین بر شیوان«۹» و دانه به خاک بپوش، همچنان کرد. چون [اینکه]«۱۰» قراح زمین بکشت به آن«۱۱» قراح شد اینکه رسته بود.

[۱۴۱- ر]

چون آن«۱۲» دیگر برست، آن پیشین رسیده بود. چون آن دیگر برسید، آن اوّل خشک شده بود و به درو آمده.

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب: تو را بیند و بر تو.

(۲). مج، وز، مل و.

(۳). آج، لب: در.

(۴). اساس و، با توجه به مج، وز و مفهوم عبارت زاید می‌نماید.

(۵). مل، آج، لب تعالی.

(۶). آج، لب: چگونه.

(۷). آج، لب: آورم.

(۸). مج، وز: فشان، آج، لب: بیفشان.

(۹). وز: برشیون. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، مل: او.

(۱۱). مج، وز: باز شد.

(۱۲). مل قراح.

صفحه : ۱۵۷

چون زمین تمام بکشت و تخم در آن افگند«۱» و از کشتن بپرداخت همه رسیده بود، به یک بار خواست تا بخورد، جبرئیل- علیه السّلام- گفت: اینکه بنشاید«۲» خوردن چنین اینکه بدرو، بدروید. خواست تا بخورد، گفت: گرد کن«۳» و بر خرمن نه. چون جمع کرد خواست تا بخورد، گفت: نه، در پای گاو«۴» خرد کن«۵»، خرد کرد«۶». خواست تا بخورد، گفت: نه، بر باد ده تا دانه از کاه جدا شود. بر باد داد و پاک کرد. خواست تا بخورد گفت: که: نه، آس کن تا آرد شود، در آسیا آس کرد تا آس شد. خواست تا بخورد، گفت: نه، عجین کن، عجین کرد. خواست تا بخورد.

گفت: نه، بپز، به آتش تنور کرد و به آتش بپخت. چون از تنور برآمد، گفت: اکنون بتوان خوردن که به حدّ خوردن رسید. آدم دست دراز کرد و لقمه‌ای از آن بشکست و در دهن نهاد، هنوز گرم بود، دهنش بسوخت. جبرئیل گفت: تعجیل کردی، رها بایست

کردن«۷» تا سرد شود تا بدانی که هرکس که در«۸» در کام خود گامی برداد، هزار گامش به ناکامی«۹» بر باید داشت، چون مقصود حاصل کند و به چنگ آرد خواهد تا در دهن نهد پیش از وقت کامش بسوزد، تا بدانی که راحت دنیات«۱۰» به رنج«۱۱» آمیخته است. اینکه نه سرای خلوص است و نه جای خلاص است، اینکه جات راحت خالص نباشد«۱۲»:

حلاوة دنیاک مسمومة فلا تأکل الشّهد الّا بسمّ

همومک بالعیش مقرونة فلا تقطع العیش الّا بهمّ

اذا تمّ امر دنا نقصه توقّع زوالا اذا قیل تمّ

---

(۱). مج، وز، مل: تخم در افگند.

(۲). وز: می‌نشاید.

(۳). مج، وز: نه کن، مل، لت: نه گرد کن.

(۴). مج: کاف.

(۵). مل، آن: خورد کن.

(۶). لت: چون خرد کرد، آن: خورد کرد.

(۷). مج، وز: کرد.

(۸). آج، لب، آف، آن: به.

(۹). مج، وز: به ناکام.

(۱۰). مج: دنیاییت.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: با رنج. [.....]

(۱۲). مج، وز شعر.

صفحه : ۱۵۸

و قال سوید بن عامر«۱»:

و الخیر و الشّرّ مقرونان فی قرن بکلّ ذلک یأتیک الجدیدان

چون«۲» آدم با پایه و منزلت او تا اینکه همه رنج نبرد یک لقمه حلال در دهن ننهاد، تو می‌خواهی تا بی رنج حلال به دست آری؟ به رنج به دست آید و مجاهدت و مکابدت، که: طلب الحلال جهاد. آنگه در حال«۳» پدرت آدم اندیشه نکنی«۴» که به یک ترک مندوب موجب خروج او شد از بهشت، تو می‌پنداری که ترک چندین واجبات و ارتکاب چندین مقبّحات موجب دخول تو خواهد بود«۵» به بهشت؟ اینت اندیشه خطا«۶» که تو کرده‌ای، بیتهای محمود ورّاق همانا گفته شده است یا نه! آن که می گوید:

یا ناظرا ترنو«۷» بعینی راقد

و مشاهدا للأمر غیر مشاهد

منّتک نفسک ضلّة فأبحتها سبل الرّجاء و هنّ غیر قواصد

تصل الذّنوب الی الذّنوب و ترتجی درک الجنان بها و فوز العابد

و نسیت أنّ اللّه اخرج ادما منها الی الدّنیا بترک واحد

و اگر در اینکه دفتر فصلی مکرّر شود به سهو یا بیتی، عیب نباید کردن که خدای تعالی در قرآن قصّه هر پیغامبری اند بار مکرّر کرد«۸» با آن که کتاب یکی است، و اینکه دفتر مجلّدات بسیار است، باشد که همه مجلّدات به یک بار حاضر نباشند«۹»، تا«۱۰» نویسنده معذور دارند در اینکه معنی.

وَ ناداهُما رَبُّهُما، خدای تعالی ایشان را ندا کرد بر سبیل عتاب: نه من شما را نهی کردم از اینکه درخت؟ و نه بگفتم که شیطان شما را دشمنی است آشکارا

----

(۱). مج، وز شعر.

(۲). مج، وز، مل، لت: پدرت.

(۳). مج، وز، مل: آنگاه حال.

(۴). مل: آدم یاد نکنی.

(۵). مج، وز، لت: خواهد بودن.

(۶). آج، لب: خطای.

(۷). مل: ترنوا.

(۸). مج، وز، مل: کرده.

(۹). مج، وز، مل، لت: نباشد.

(۱۰). اساس: یا ، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۹

ظاهر عداوت؟ چون بدانستند که بد کردند و زیان به خود کردند، و اعتراف دادند و مقرّ آمدند و گفتند: رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا، بار خدایا؟ ما بر خود ظلم کردیم و نقصان حظّ ثواب خود کردیم [۱۴۱- پ]

و به اینکه مندوب که رها کردیم، چه اگر رها نکرده بودمانی«۱» ما را ثواب بسیار بودی و ظلم ایشان بر خود اگر نه بر ظلم لغوی که معنی او نقصان باشد حمل کنند و الّا آیت از معنی بشود و اینکه لفظ مفید«۲» نباشد، چه ظلم اصطلاحی مصوّر نباشد میان مرد و نفس خود، و معتزله را هم نیز اینکه تفسیر باید کرد برای آن که صغیره نزدیک ایشان حظّ او نقصان ثواب باشد نه استحقاق عقاب.

اگر گویند: بر اینکه قاعده لازم آید که پیغامبران را ظالم شاید خواند که ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات و آن نقصان ثواب آرد، جواب گوییم: روا بودی اگر نه آنستی که اینکه اسم به عرف مختص است به ذمّ و اسم ذمّ است و بر اطلاق از او جز بر«۳» فاعل ضرری بر آن وجه که حد نهادیم ظلم را ندانند، پس اطلاق روا نداریم، امّا مقیّد روا داریم که کسی که گوید: ایشان ظالم نفس خوداند به آن معنی که نقصان حظّ ثواب می‌کنند امّا به آن معنی که ضرری می‌رسانند به کسی به ناواجب که جامع باشد آن شرایط را که حدّ ظلم شامل است آن را آن نه.

وَ إن لَم تَغفِر لَنا وَ تَرحَمنا، و اگر ما را نیامرزی و بر ما«۴» رحمت نکنی، ما از جمله زیانکاران باشیم. و مورد اینکه کلام از ایشان مورد خضوع و خشوع و استکانت و با خدای گریختن است و اظهار رغبت کردن و مذلّت عرضه کردن و به او پناه گرفتن و کسر نفس خود کردن، و اینکه نوعی عبادت باشد که پیغامبران و ائمّه- علیه السّلام- با عصمتشان در حقّ خود بگویند و به اینکه انقطاع کنند با خدای تعالی، و توبه ایشان بر اینکه وجه باشد تا مستحقّ ثواب تایبان باشند. امّا آن

---

(۱). اساس: کرده بودیمی، مج، وز، لت: کرده بودمانی، آج، لب: نکرده بودمی، با توجه به نسخه مل تصحیح شد.

(۲). مج، وز: مقید.

(۳). مج، وز، مل: ندارد. [.....]

(۴). مج: ما را.

صفحه : ۱۶۰

که«۱» توبه ایشان از معصیت باشد صغیر یا کبیر امّا هذا فلا، اینکه معنی در حقّ ایشان صورت نبندد از ادلّه عقلی و قرآن که مقرّر شده است بر عصمت ایشان- علیهم السّلام.

قال اهبِطُوا بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ، حق تعالی خطاب کرد به اینکه آیت به آدم و حوّا و ابلیس بر قول«۲» سدّی و جبّائی و إبن الاخشاد، و ابو صالح گفت: خطاب ما راست نیز چنان که حکایت کردیم از محمّد بن قیس. و حسن بصری قولی«۳» گفت دور، و آن آن است که گفت: نیز خطاب است با وسوسه و اینکه بعید است. و «بعض»«۴» جزوی باشد از جمله نامعیّن، و «عدوّ» ضدّ ولی باشد و اصل او از عدوان و تعدّی است، و رمّانی گفت: عدوّ آن باشد که نصرت خود از تو دور دارد در وقت حاجت، ولی«۵» بعکس اینکه باشد. وَ لَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ، و شما را در زمین قرارگاهی باشد، اینکه قول أبو العالیهٔ است. بعضی دگر گفتند: مصدر است، یعنی شما را در زمین قراری«۶» باشد، و فعل چون مزید باشد و متعدّی بود، لفظ مصدر و مفعول و موضع از او یکی باشد، چنان که: أَنزِلنِی مُنزَلًا مُبارَکاً«۷»، اینکه مصدر است، و قوله: رَبِّ أَدخِلنِی مُدخَلَ صِدقٍ وَ أَخرِجنِی مُخرَجَ صِدقٍ«۸»، اینکه محتمل مصدر است. و موضع«۹» هذا مغتسل بارد«۱۰»، اینکه موضع است. و «متاع» أی تمتّع و استمتاع، و آن انتفاع باشد به چیزی که در او لذّتی عاجل باشد، و «حین» وقت باشد سواء اگر کوتاه بود و اگر دراز، و اینکه جا مراد روزگار [۱۴۲- ر]، [دراز است]«۱۱». حق تعالی گفت: اکنون به زمین روی«۱۲» بعضی«۱۳» دشمن

---

(۱). آج، لب: آنان که.

(۲). آج، لب: به قول.

(۳). مل دیگر.

(۴). اساس: بعضی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مل، لت: و ولی.

(۶). آج، لب، آن: قرار گاهی.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۹.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰.

(۹). مج، وز، مل و.

(۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). مل، آج، لب، آف، آن: رويد.

(۱۳). مج: بر بعضى، وز، مل: و بعضى. [.....]

صفحه : ۱۶۱

بعضى. اينكه جمله در محلّ حال است، أى متعادين، به اينكه كه رفت از ميان شما كه: من زمين را به«۱» قرارگاه شما كردم و به جاى تمتّع و برخوردارى شما«۲» تا روزگارى و وقتى كه من دانم. بعضى مفسّران گفتند: مراد به «حين» اوقات آجال ايشان«۳» است،«۴» و بعضى دگر گفتند: مراد قيامت است.

آنگه گفت: فِيها تَحيَون، شما را حيات و زندگانى در زمين دنيا باشد و مرگ در زمين باشد و شما را«۵» از زمين بر انگيزند و زنده كنند روز قيامت.

إبن ذكوان و حمزه و كسايى و خلف و يعقوب خواندند: «تخرجون» به فتح «تا» و ضمّ «را» على اضافة الفعل اليهم، و شما روز قيامت از زمين بيرون آيى«۶» نظرا الى قوله تعالى: ثُمَّ إِذا دَعاكُم دَعوَةً مِنَ الأَرضِ إِذا أَنتُم تَخرُجُون«۷»، و باقى قرّاء بر ما لم يسمّ فاعله «تخرجون» خواندند بضمّ التّاء و فتح الرّاء، شما را بيرون آرند از آن جا، چنان كه در دگر آيت گفت: مِنها خَلَقناكُم وَ فِيها نُعِيدُكُم وَ مِنها نُخرِجُكُم تارَةً أُخرى«۸».

قوله تعالى:

[سوره الأعراف (۷): آيات ۲۶ تا ۳۶]

[اشاره]

يا بَنِى آدَمَ قَد أَنزَلنا عَلَيكُم لِباساً يُوارِى سَوآتِكُم وَ رِيشاً وَ لِباسُ التَّقوى ذلِكَ خَيرٌ ذلِكَ مِن آياتِ اللّهِ لَعَلَّهُم يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يا بَنِى آدَمَ لا يَفتِنَنَّكُمُ الشَّيطانُ كَما أَخرَجَ أَبَوَيكُم مِنَ الجَنَّةِ يَنزِعُ عَنهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوآتِهِما إِنَّهُ يَراكُم هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِن حَيثُ لا تَرَونَهُم إِنّا جَعَلنَا الشَّياطِينَ أَولِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ (۲۷) وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدنا عَلَيها آباءَنا وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها قُل إِنَّ اللّهَ لا يَأمُرُ بِالفَحشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۲۸) قُل أَمَرَ رَبِّى بِالقِسطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُم عِندَ كُلِّ مَسجِدٍ وَ ادعُوهُ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُم تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ اللّهِ وَ يَحسَبُونَ أَنَّهُم مُهتَدُونَ (۳۰)

يا بَنِى آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُم عِندَ كُلِّ مَسجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشرَبُوا وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ المُسرِفِينَ (۳۱) قُل مَن حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِى أَخرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزقِ قُل هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِى الحَياةِ الدُّنيا خالِصَةً يَومَ القِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَومٍ يَعلَمُونَ (۳۲) قُل إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطَنَ وَ الإِثمَ وَ البَغيَ بِغَيرِ الحَقِّ وَ أَن تُشرِكُوا بِاللّهِ ما لَم يُنَزِّل بِهِ سُلطاناً وَ أَن تَقُولُوا عَلَى اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم لا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ (۳۴) يا بَنِى آدَمَ إِمّا يَأتِيَنَّكُم رُسُلٌ مِنكُم يَقُصُّونَ عَلَيكُم آياتِى فَمَنِ اتَّقى وَ أَصلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۳۵)

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ استَكبَرُوا عَنها أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۳۶)

[ترجمه]

اى پسران آدم فرستاديم بر شما جامه‌اى كه باز پوشد عورتهاى شما«۹» و زينتى و جامه پرهيزگارى، آن بهتر است آن از آيتهاى خداست تا همانا ايشان انديشه كنند.

---

(۱). آج، لب: ندارد.

(۲). لت کردم.

(۳). مج، وز: ندارد.

(۴). آج، لب و بعضی دگر گفتند: اوقات الصّلات ایشان است.

(۵). مج، وز، مل، لت: زندگانی در زمین باشد و شما را.

(۶). مج، وز، مل، آج، لب، آف: آیید.

(۷). سوره روم (۳۰) آیه ۲۵.

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.

(۹). آج، لب را.

صفحه : ۱۶۲

ای پسران آدم نباید تا به فتنه آرد شما را دیو چنان که«۱» بیرون آورد مادر و پدر شما را از بهشت، بیرون می‌کرد از ایشان جامشان«۲» تا به ایشان نماید عورتهای ایشان که او بیند شما را«۳» و جنس او از آن جا که شما نبینی«۴»، ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان نیارند.

و چون بکنند زشتی«۵»، گویند: یافتیم بر اینکه«۶» پدران خود را و خدا بفرمود ما را«۷» بگو که خدا نفرماید به زشتی، می‌گویی«۸» بر خدا آنچه ندانی«۹».

بگو فرمود خدای من به عدل«۱۰» و راستی کنی«۱۱» رویهایتان بنزدیک هر مسجدی و بخوانی«۱۲» او را خالص کرده برای او طاعت چنان که ابتدا کرد شما را باز آیی«۱۳».

گروهی را راه دهد و گروهی را درست شود برایشان گمراهی، ایشان گرفته‌اند دیوان را دوستان [۱۴۲- پ]

از فرود خدای و می‌پندارند که ایشان راه یافتگانند.

---

(۱). مج، وز، آج، لب: چنانچه.

(۲). کذا در اساس: جامشان/ جامه‌شان، مج، وز: جامه ایشان، آج، لب: پوشش ایشان، لت: جامه‌شان.

(۳). مج، وز، لت او.

(۴). مج، وز: نه بینید.

(۵). وز: زشتیی. [.....]

(۶). مج، وز، لت: بر آن.

(۷). مج، وز، لت به آن.

(۸). مج، وز، آج، لب، آف، آن: می‌گویید.

(۹). مج، وز: ندانید، آج، لب: نمی‌دانید.

(۱۰). مج، وز، لت: فرمود مرا خدای به داد.

(۱۱). مج، وز، آف، آن: کنید.

(۱۲). مج، وز، آف، آن: بخوانید.

(۱۳). مج، وز، آف، آن: باز آیید.

صفحه : ۱۶۳

ای پسران آدم فراگیری«۱» زینتتان بنزدیک هر مسجدی و بخوری«۲» و بیاشامی«۳» و اسراف مکنی«۴» که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را.

بگوی که حرام کرد زینت خدا آن که بیرون آورد برای بندگانش و چیزهای پاکیزه از روزی! بگو آن آنان راست که ایمان آوردند«۵» در زندگانی دنیا خالص«۶» روز قیامت، همچنین گزارش دهیم آیات را برای آن گروه که دانند.

«۷»

بگوی حرام کرد خدای من زشتیها آنچه پیداست [از آن]«۸» و آنچه ناپیداست و بزه و بیدادی بناحق و آن که انباز گیری«۹» به خدا [آنچه]«۱۰» نفرستاد به آن حجّتی و آن که گویی«۱۱» بر خدا آنچه ندانی«۱۲».

و هر گروهی را وقت مرگی هست چون آید وقت مرگشان باز پس نایستد [یک ساعت]«۱۳» و نه فرا پیش شود.

ای پسران آدم [اگر]«۱۴» آید به شما رسولانی از

---

(۱). مج، وز: بگیرید، آج، لب، آف، آن: فرا گیرید.

(۲). مج، وز، آف، آن: بخورید.

(۳). مج، وز: باز خورید، آج، لب، آف، آن: بخورید.

(۴). مج، وز: و بی اندازه مکنید.

(۵). مج، وز، لت: ایمان آرند.

(۶). مج، وز، لت: زندگانی نزدیکتر ویژه. [.....]

(۷). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۱۴- ۱۳- ۱۰- ۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج، وز، آف، آن: گیرید.

(۱۱). مج، وز: گویید.

(۱۲). مج، وز، آف، آن: ندانید.

صفحه : ۱۶۴

شما که می‌گویند بر شما آیتهای من، هر که بترسد و نیکی کند نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگن شوند.

و آنان که«۱» دروغ داشتند حجّتهای ما و بزرگواری نمودند [از آن]«۲»، ایشان اهل دوزخند ایشان آن جا باشند همیشه.

قوله: یا بَنِی آدَمَ قَد أَنزَلنا عَلَیکُم لِباساً، حق تعالی به اینکه آیت منّت نهاد بر بنی آدم که ایشان را جامه داد که با آن عورت پوشند و تجمّل کنند و زینت سازند، و در «انزلنا» و در معنی انزال خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد «خلقنا» و «جعلنا» ست، چنان که گفت: وَ أَنزَلَ لَکُم مِنَ الأَنعامِ ثَمانِیَةَ أَزواجٍ«۳»، أی خلق، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است آنچه اصل آن است از نبات به باران پرورده می‌شود، باران از آسمان فرو می‌آید، و وجهی دگر آن که گفتند که«۴»: برکات را نسبت به آسمان باشد و آن از جمله خیرات و برکات و روزی است برای آن که منفوع به است و روزی در آسمان است، قال اللّه تعالی: وَ فِی السَّماءِ رِزقُکُم«۵»- الایهٔ. «لباس» فعال باشد به معنی مفعول یعنی ملبوس، کالکتاب بمعنی المکتوب، و الحساب بمعنی المحسوب. یُوارِی، که باز [۱۴۳- ر] پوشد عورات شما را صلاحیت پوشش دارد از جامه و آلات فرش و بسط داخل است تحت اینکه، و «لباس» در«۶» اینکه جا مصدر

باشد، يقال: لبست الثّوب لبسا و لباسا، و اللّبس الملبوس أيضا، قال الشّاعر«۷».

فلمّا كشفن«۸» اللّبس عنه مسحنه بأطراف طفل زان غيلا موشّما

---

(۱). آج، لب به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۶.

(۴). مج، وز، لت: آن گفتند كه، مل: آن كه گفتند.

(۵). سوره ذاريات (۵۱) آیه ۲۲.

(۶). مج، وز، مل، لت: در جز.

(۷). مج، وز شعر.

(۸). اساس: كشف، مج: كشفنا، با توجه به وز، لت: تصحيح شد.

صفحه : ۱۶۵

اراد الثّوب و السّتر. وَ رِيشاً، أى ما لا، در قول عبد اللّه عبّاس و مجاهد و ضحّاك و سدّى، يقول العرب: تريّش الرّجل إذا تموّل. إبن زيد گفت: «ريش» جمال باشد، ابو عمرو بن العلاء گفت: كسوت و جهاز باشد، و گفته‌اند: هر چه از باب تجمّل و متاع خانه باشد از فرش و بسط«۱»، و منه ريش الطّاير براى آن كه جمال و ساز او در پرهاش«۲» باشد اگر پر او بكنند«۳» بى‌جمال شود، و انشد سيبويه«۴»:

و ريى منكم و هواى معكم و ان كانت زيارتكم لماما

معبد الجهنّى گفت: الرّياش المعاش، سلمىّ و عطاردى و قتاده در شاذّ خواندند: «و رياشا» به جمع، مثل ذئب و ذئاب و قدح و قداح. قطرب گفت:

الرّيش و الرّياش واحد كلبس و لباس و حلّ و حلال و حرم و حرام.

وَ لِباسُ التَّقوى، اهل مدينه و إبن عامر و كسائى خواندند: «و لباس» منصوب عطفا على قوله: لباسا و ريشا، و عامل در او «انزلنا» باشد، و باقى قرّاء «و لباس» به رفع خواندند، و رفع او بر ابتدا باشد. و «ذلك» بدل باشد، و «خير» خبر مبتدا باشد، و بر قراءت آن كس كه به نصب خواند، «ذلك» مبتدا باشد و «خير» خبر او باشد.

و در لباس تقوا مفسّران خلاف كردند. زيد بن على گفت: لباس تقوا درع باشد و مغفر و آنچه ساعد و ساق به آن بپوشند از آن براى آنش لباس تقوا خواند كه يتّقى بذلك فى الحرب. قتاده و سدّى گفتند و إبن جريح: لباس تقوا ايمان است. معبد الجهنّى گفت: حياست، و شاعر در اينكه معنى گفته«۵»:

انّى كأنّى ارى من لا حياء له و لا امانة وسط النّاس عريانا

عطيّة«۶» گفت از عبد اللّه عبّاس: عمل صالح است و به روايتى ديگر از

---

(۱). آج: بساط. [.....]

(۲). بم، آف، آن: پرهایش.

(۳). مج، وز: برونی، مل: برود، لت: بچینند، آن: بر کنند.

(۴). مج، وز شعر.

(۵). لب است، مج، وز، مل شعر.

(۶). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عتبه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۶

عبد اللّه عبّاس: سیمای صلاح است بر روی و نیکو طریقتی. حسن بصری گفت:
عثمان عفّان را«۱» دیدم بر منبر رسول وعظ می‌کرد پیراهنی گویی«۲» پوشیده و گوی گریبان گشاده«۳»، مردم را می‌گفت: سگان را بکشی«۴» و به کبوتر بازی مکنی«۵»، آنگه گفت: از خدای بترسی«۶» در سرّ که از رسول خدای شنیدم که او گفت: هیچ بنده نباشد که او عملی کند در سرّ و الّا خدای تعالی از آن عمل ردایی بر او پوشاند اگر خیر باشد و اگر شرّ. آنگه اینکه آیت بر خواند: وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقوی، و گفت: لباس تقوا نیکو طریقتی باشد.
عروهٔ بن الزّبیر گفت: ترس خدای باشد، جبّایی گفت: مراد جامه پارسایان است از صوف و جامه خشن و آنچه لباس زهّاد و عبّاد باشد. حسین بن علیّ المغربیّ گفت: مراد [به]«۷» لباس تقوا لباس اهل بهشت است، گفت: دلیلش آن که: ذلِکَ خَیرٌ گفت، و «ذلک» اشارت به غایبی دور باشد. مجاهد گفت: برای آن منّت نهاد به جامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردندی گرد خانه مکشوف العورهٔ جز قریش، و بعضی دگر گفتند: برای آن که از اصناف خلق کس جامه پوش نباشد مگر بنی آدم. ذلِکَ مِن آیاتِ اللّهِ لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ، اینکه از آیات و دلایل خداست تا همانا آدمیان و مکلّفان از ایشان اندیشه کنند و تفکّری کنند.
آنگه بنی آدم را وعظ کرد [و]«۸» یاد داد [از]«۹» آنچه شیطان با پدر ایشان کرد، گفت: ای پسران آدم؟ و مراد فرزندان آدمند- مردان و زنان، و لکن لفظ پسران بر تغلیب گفت مردان را بر زنان، نباید تا شما را به فتنه آرد شیطان و مفتون کند و

---

(۱). اساس رضی اللّه عنه.

(۲). کذا: در اساس، آج، لب، آف، لت، مج، وز: کوتهی، مل، بم، آن: کوهی، چاپ شعرانی (۵/ ۱۴۱): گویی، و در زیر نویس متن توضیح داده است که «دکمه دار»، نیز لغت نامه ذیل «کوهی» آورده است: قوهی، و آن نام پارچه و جامه‌ای است (یادداشت به خط مرحوم دهخدا)، نیز گوی: تکمه و گوی گریبان را گویند.

(۳). آج، لب: گشوده.

(۴). مج، وز، آج، لب: بکشید.

(۵). مج، وز، آج، لب: مکنید.

(۶). مج، وز، آج، لب: بترسید. (۹- ۸- ۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۱۶۷

بفریبد چنان که با پدرتان کرد آدم که او را به وسوسه و اغواء و اضلال از بهشت بیرون آورد. یَنزِعُ عَنهُما لِباسَهُما، اینکه فعل مضارع در جای حال است، أی نازعا عنهما، بر کشید از مادر و پدرتان که آدم و حوّا بودند جامشان«۱» [۱۴۳- پ]
برای آن تا کشف سوأت و عورت ایشان کند، و اضافت اخراج و نزع«۲» لباس ایشان با شیطان برای آن کرد و اگر چه بر حقیقت از«۳» فعل خداست که عند اغراء و اغواء او بود، چنان که در سورت گفت: زادَتهُم إِیماناً«۴»، فَزادَتهُم«۵» فیها از فیها از إِلَی رِجسِهِم«۷» إِنَّهُ یَراکُم هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِن حَیثُ لا تَرَونَهُم، گفت:

ابلیس و لشکر او و جنس و قبیل او شما را بینند از آن جا که شما ایشان را نبینی«۸»، إبن زید گفت: قبیلش نسل او باشند«۹» مجاهد گفت: ابلیس گفت ما را چند چیز دادند: نری و لا نری، ما بینیم«۱۰» آدمیان را و ایشان ما را نبینند«۱۱». و نخرج من تحت الثّری، و از زیر زمین بر آییم، و یعود شیخنا فتی، و پیر ما جوان شود پس از آن که پیر شده باشد.

مالک دینار گفت: دشمنی که او و تو را بیند و تو او را نبینی عظیم المؤنهٔ بود و«۱۲» شدید المحنهٔ، الّا من عصمه اللّه، الّا آن را که خدای نگاه دارد. یحیی بن معاذ«۱۳» گفت: شیطان قدیم است و تو حدیث، و شیطان محتال است و تو سلیم

---

(۱). کذا در اساس: جامشان/ جامه‌شان، مج، وز: جامه‌یشان، لت: جامه‌اشان.

(۲). اساس: نزاع، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). مج، وز، مل: آن.

(۴). سوره انفال (۸) آیه ۲.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید. فزادتهم.

(۶). اساس: احسانا، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵.

(۸). مج، وز: نه بینید/ نبینید.

(۹). مج، مل، آج، لب: باشد.

(۱۰). مج، آج، لب: می‌بینیم.

(۱۱). مج: نه می‌بینند/ نمی‌بینند.

(۱۲). مج، وز: ندارد.

(۱۳). مج، وز، مل: یحیی معاذ.

صفحه : ۱۶۸

جانب، شیطان تو را بیند و تو او را نبینی«۱»، و شیطان تو را فراموش نکند و تو او را فراموش کرده‌ای«۲»، و او را از تو بر تو بار«۳» است و تو را بر او هیچ بار نیست، و رسول- علیه السّلام- گفت: شیطان از بنی آدم چنان رود که خون در تن، دل تو مسکن اوست و عروق تو رهگذار«۴» او«۵»، پس با او مقاومت نتوان کرد«۶» الّا بعون اللّه، و شاعر گوید در اینکه معنی:

و لا اراه حیث ما یرانی و عند ما انساه لا ینسانی

فسیّدی ان لم یغث«۷» سبانی کما سبی ادم من جنان

ذو النّون مصری گفت: اگر [او]«۸» تو را بیند«۹» از آن جا که تو او را نبینی، خدای او را بیند و او خدای را نبیند، از او به خدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد. امّا علّت آن که ما ایشان را نبینیم آن است که: ما را شعاع اندک است، و ایشان را جسم«۱۰» شفّاف است، پس هر دو منع است از دیدن. اگر خدای تعالی شعاع زیادت کند، ممکن باشد ایشان را دیدن، چنان که فرشتگان را عند حضور الموت و یا اجسام ایشان کثیف کند.

ابو الهذیل و أبو بکر بن الأخشاد گفتند: روا باشد که خدای تعالی ایشان را ممکّن بکند تا خویشتن را کثیف بکنند در بعضی احوال تا ما ایشان را ببینیم، و شیخ ابو جعفر الطّوسی اینکه قول اختیار کرد.

إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ، ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان ندارند، یعنی کافران. و معنی «جعلنا» اینکه جا حکم و تسمیه باشد چنان که گفت:

---

(۱). اساس، مج، وز: نه بینی/ نبینی.

(۲). مل: فراموش کنی.

(۳). اساس: یار، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۴). مج، وز، مل: رهگذر.

(۵). اساس: تو، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز: کردن.

(۷). مج، وز: تغث.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج: نه بیند/ نبیند.

(۱۰). مج، وز، مل: چشم.

صفحه : ۱۶۹

وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً«۱»، أی سمّوهم بذلک و حکموا به.

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً، چون فاحشه کنند. مفسّران گفتند: فاحشه ایشان [آن]«۲» بود که گرد خانه طواف کردندی برهنه و عورت گشاده، و گفتندی: ما«۳» به خانه خدای چنان طواف کنیم که خدای آفرید ما را و در جامه‌ای که در او گناه کرده باشیم در آن طواف نکنیم، و زنان چیزی از دوال بافته چندان که عورت پوش بودی در میان بستندی، تا در خبر است که زنی از بنی عامر طواف می‌کرد و می‌گفت:

اليوم یبدوا بعضه أو کلّه و ما بدا منه فلا احلّه

و حسن بصری و أبو علی گفتند«۴»: اینکه فاحشه شرک است چون به خدای تعالی شرک آرند، و بعضی دگر گفتند: مراد جمله فواحش است، أی فاحشهٔ من الفواحش. و «فاحشه» قبیحی باشد شنیع القبح و ظاهر القبح، و صغیره را فاحشه نگویند آنان که به صغیره گویند. و در کلام محذوفی هست و آن آن است«۵»: و اذا نهوا عنها او عوتبوا قالوا وجدنا علیها آباءنا، چون ایشان را از آن نهی کنند یا بر آن عتاب کنند، گویند: ما پدران [۱۴۴- ر]، [خود را]«۶» بر اینکه«۷» یافتیم که اینکه می‌کردند. وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها، و ما را خدای فرموده است، و اینکه برای آن گفتند که ایشان مذهب جبری«۸» گفتندی، گفتند«۹»: اگر خدای تعالی نخواستی ما را بگردانیدی از اینکه و ما را اکراه کردی بر خلاف اینکه، فهذا معنی قولهم: وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها، و اینکه قول برابر قول مجبّران است که ایشان گفتند: اگر خدای نخواهد ما

---

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس: گفتند تا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز: گفت.

(۵). آن که.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). مج: آن. [.....]

(۸). مج، وز، مل: جبر.

(۹). مج، وز: گفتندی.

صفحه : ۱۷۰

نکنیم، و اگر نخواستی ما نکردیمی«۱». و مشرکان گفتند: اگر خدای نفرمودی ما نکردیمی«۲»، و امر بی ارادت آمر نباشد پس در اینکه باب امر و ارادت یکی باشد، نبینی که فرق نباشد میان آن که کسی غلامش را گوید: افعل کذا، و میان آن که گوید: ارید منك ان تفعل کذا، که مقتضی هر دو لفظ ایقاع«۳» و ایجاد فعل است، حق تعالی گفت بگو ای محمّد: إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحشاءِ، خدای تعالی کار زشت نفرماید و چنان که نفرماید نکند و نخواهد، چه فرق نباشد میان آن که خواهد و میان آن که فرماید، چون گفت: نفرمایم، دلیل آن کند که نخواهد، برای آن که امر جز به ارادت آمر نباشد. آنگه گفت بر سبیل انکار و تقریع: أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ، بر خدای چیزی می‌گویی که نمی‌دانی«۴»، و آیت دلیل بطلان مذهب مجبّره می‌کند از اینکه وجه که گفتیم و دلیل بطلان مذهب اصحاب معارف«۵» فی قوله: أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ، و دلیل بطلان مذهب قایلان تقلید«۶» آن جا که گفت از ایشان بر سبیل انکار: قالُوا وَجَدنا عَلَیها آباءَنا. آنگه بیان کرد آنچه خدای تعالی فرمود، گفت بگو: قُل أَمَرَ رَبِّی بِالقِسطِ، بگو خدای من عدل فرمود و جز عدل نفرماید. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «قسط»، «لا اله الّا اللّه» است. ضحّاك گفت: توحید است، مجاهد و سدّی گفتند: مراد به «قسط» عدل است، مفسّران اطباق«۷» کردند بر آن که امر خدای تعالی به عدل و توحید تعلّق دارد، پس محال است که عدل و توحید فرماید و جبر و تشبیه خواهد، برای آن که حکیم آنچه فرماید خواهد، و در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است«۸»: و قال لکم اقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد، و گفت: شما را که روی به قبله آرید بنزدیك هر مسجدی، یعنی در هر وقت هر نمازی. مجاهد و سدّی و إبن زید گفتند: معنی

---

(۱). مج، وز، مل، لت: نکردمانی، آج، لب: نکردمی.

(۲). مل: نکردمانی، آج، لب: نکردمی.

(۳). مج، وز: ارتفاع.

(۴). مج، وز، مل، آف، آن: می‌گویید که نمی‌دانید.

(۵). مج، آج، لب می‌کند، وز، مل می‌کنند.

(۶). مج، لت می‌کند، وز می‌کنند.

(۷). اساس: در بالای کلمه افزوده است «اتّفاق».

(۸). مل که.

صفحه : ۱۷۱

آن است که هر کجا باشی«۱» در هر مسجدی به نماز روی به کعبه«۲» آری«۳» چنان که گفت«۴»: وَ حَیثُ ما«۵»وَ ادعُوهُ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، و بخوانی«۱۳» او را خالص کرده عبادت برای او«۱۴»، و «اخلاص» اخراج بود هر چه شوب باشد [از]«۱۵» میان چیزی که آن را آمیخته دارد و آلوده. و «دین» اینکه جا به معنی طاعت است. کَما بَدَأَکُم تَعُودُونَ، چنان که ابتدا کرد«۱۶» شما را همچنان شوی«۱۷» باز. عبد اللّه عبّاس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و إبن زید، معنی آن است که: چنان که معدوم بودی«۱۸» پیش از

خلق، پس از فنا همچنان معدوم شوی«۱۹». قولی دیگر آن است که عبد اللّه عبّاس گفت به روایتی دیگر و جابر عبد اللّه انصاری که: خدای تعالی خلقان را همچنان بر انگیزد که بر آن مرده باشند، مؤمن را بر ایمان و کافر را بر کفر. قولی دیگر آن است که: همچنان بر انگیزد

---

(۱). آج، لب، آف، آن: باشید.

(۲). لت: قبله.

(۳). آج، لب، آف، آن: آرید.

(۴). مج، وز، آج، لب: ندارد. [.....]

(۵). اساس، مج، وز، مل، آن: و اینما، آج، لب، آف: فأینما، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۴ و ۱۵۰.

(۷). مج، وز، آف: باشید.

(۸). مج، وز: بکنید، آف: کنید، لت: بکنی.

(۹). مج، وز، آف: مگویید.

(۱۱- ۱۰). مج، وز: چون بکنیم.

(۱۲). آف: کنید.

(۱۳). مج، وز، مل، آف: بخوانید.

(۱۴). لت: عبادت او را.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۶). مج، وز، لت: بکرد.

(۱۹- ۱۷). مج، وز، آف: شوید. ۱۸. آف: بودید.

صفحه : ۱۷۲

ایشان را برهنه که زادند، چنان که گفت: وَ لَقَد جِئتُمُونا فُرادی کَما خَلَقناکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکتُم ما خَوَّلناکُم وَراءَ ظُهُورِکُم«۱»، و رسول [۱۴۴- پ]- علیه السّلام- گفت: یحشر النّاس عراة حفاة غرلا، کما بدأنا اوّل خلق نعیده و عدا علینا انّا کنّا فاعلین«۲». ابو العالیة گفت: عادوا الی علمه فیهم، با آن شوند که [او]«۳» از شان«۴» داند بر حسب عمل و نیّتشان. محمّد بن کعب گفت: الی ما کانوا من السّعادة و الشّقاوة، همچنان که بوده باشند و بر آن که بوده باشند در دنیا از سعادت و شقاوت. بعضی دگر گفتند: تعودون احیاء«۵»، همچنان که زنده بودند در دنیا زنده گردانم ایشان را در قیامت«۶». قتاده گفت: چنان که از خاکشان آفریدیم، باز با خاکشان برم«۷» چنان که گفت: مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم«۸»- الآیة.

فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَةُ، گروهی را هدایت دهد و گروهی را ضلالت واجب شود بر ایشان، یعنی گروهی را راه نماید به بهشت و ثواب که مستحقّ آن باشند و گروهی را از راه بهشت گمراه کند که مستحقّ آن باشند، نظیره قوله: فَرِیقٌ فِی الجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ«۹»، و ذکر «فریق» اینکه جا بهتر است از ذکر نفر و جماعت و قوم برای آن که در «فریق» ذکر مباینت و مفارقت است. و نصب «فریقا» بر مفعول به است از هدی، و دوم عطفا علیه و عامل در او معنی حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَةُ، و التّقدیر: و فریقا اضلّ، چنان که گفت: یُدخِلُ مَن یَشاءُ فِی رَحمَتِهِ وَ الظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُم عَذاباً أَلِیماً«۱۰». فرّاء گفت: «فریقا» نصب بر حال است و عامل در او «تعودون«۱۱»».

---

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۹۴. [.....]

(۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۴.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مل، لت: از ایشان، آج، لب: ایشان.

(۵). اساس، مل، آج، لب، لت: احیاهم، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مل: در آخرت.

(۷). آج، لب: بریم.

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.

(۱۰). سوره دهر (۷۶) آیه ۳۱.

(۱۱). اساس، آج، لب، آف: یعودون، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۱۷۳

و «هدی» و «ضلال» محتمل است در آیت چهار وجه را: یکی هدایت ثواب«۱» و ضلال از آن بر حسب استحقاق- چنان که گفتیم. و یکی حکم به هدایت مهتدیان بر سبیل مدح«۲» و حکم به ضلالت ضالّان، و تسمیه ایشان به اینکه نام بر سبیل مذمّت. سیم«۳» آن که «هدی» به معنی بیان و لطف باشد، و «ضلال» به معنی خذلان بر سبیل عقوبت علی کفرهم المقدّم«۴». و چهارم هم«۵» به معنی شرح صدر به بیان یا ضیق او هم بر اینکه وجه، و اینکه وجه مقارب وجه سیم«۶» است در معنی، و وجه اوّل لا- یقتر است اینکه جا برای آن که در آیت ذکر قیامت است من قوله: کَما بَدَأَکُم تَعُودُونَ«۷»، و نیز آنچه ما بعد اوست بر سبیل تعلیل، دلیل اینکه می‌کند من قوله: إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ اللّهِ، و تقدیر آن است که:

لأنّهم اتّخذوا الشّیاطین، یعنی اینکه ضلال بر ایشان [از]«۸» آن جا واجب شد که ایشان شیاطین را به اولیای خود گرفتند و دوستان و یاران ساختند بدون خدای«۹»، و نیز لایق باشند به خذلان علی وجه العقوبة. و «اتّخاذ» اعداد«۱۰» الشّیء لأمر من الامور باشد، و افتعال بود از «اخذ». چون ایشان اعداد شیاطین کردند برای نصرت بدون خدای، حقّ تعالی گفت: ایشان شیاطین را به دوست و یار گرفتند و به دست بنهادند و عدّه و ساز خود کردند، و از اینکه همه بدتر«۱۱» آن که می‌پندارند که ایشان مهتدی و راه یافته‌اند. و «حسبان»، ظنّ و گمان باشد.

قوله تعالی: یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُم عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ، مفسّران گفتند:

سبب نزول آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه گرد خانه طواف

---

(۱). لت: به ثواب.

(۲). آج، لب، آف: قدح.

(۳). آج: سؤم، لب: سیوم.

(۴). مج، وز: المتقدّم. [.....]

(۵). مج، وز، مل، لت: ندارد.

(۶). آف، لب: سیوم.

(۷). اساس: یعودون، با توجه به مج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج، وز، مل تعالی.

(۱۰). مج، وز: اعداد.

(۱۱). مج، وز: اینکه همه نیز.

صفحه : ۱۷۴

کردندی، مردان به روز و زنان به شب. و چون به مسجدی از مساجد رسیدندی، جامه بینداختندی و برهنه شدندی و در مسجد شدندی، و اگر کسی با جامه طواف کردی او را بزدندی و جامه‌اش بیرون کردندی«۱»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را- زنان و مردان را- [۱۴۵- ر]

که: زینت خود از لباس بنزدیک هر مسجدی برگیرند، پس مراد به زینت جامه است. مجاهد گفت:

از جامه آنچه عورت به آن بپوشند فریضه است، و اگر عبایی باشد. باقر«۲»- علیه السّلام- گفت«۳»: مراد جامه نو است و پاکیزه«۴» در روزهای عید و روزهای آدینه که به مسجد جامع و مصلّی«۵» شوند. عطیّه و أبو روق گفتند: مراد به زینت آن است که چون به مسجد خواهد شدن موی به شانه کند. قاضی تنوخی گفت:

زینت دست برداشتن باشد در نماز، و تمسّک کرد به خبری از رسول- علیه السّلام- که گفت:

انّ لکلّ شیء زینة و زینة الصّلاة رفع الایدی منها فی ثلاثة مواطن إذا تحرّمت للصّلاة و إذا رکعت و اذا رفعت رأسک من الرّکوع.

و مفسّران در آن که عرب کردندی از طواف برهنه در مسجدها شدن«۶» برهنه دو وجه گفتند: یکی آن که گفتندی اینکه جامه‌ها مدنّس است به معصیت، دوم آن که به فال«۷» کردندی به آن که ما از گناه برهنه خواهیم شد [ن]«۸» چون برهنه طواف کنیم.

وَ کُلُوا وَ اشرَبُوا، کلبی گفت: سبب آن بود که بنو عامر در ایّام حج طعام نخوردندی الّا مقدار آن که رمق بداشتندی به آن و چربو«۹» نخوردندی تعظیم حجّشان را. مسلمانان گفتند: یا رسول اللّه؟ ما اولیتریم به اینکه«۱۰»، خدای تعالی

---

(۱). مج، وز: بکندندی.

(۲). مل: حضرت امام محمّد باقر.

(۳). مل: فرمود.

(۴). مج، وز: باکره.

(۵). مج، وز: مصلّا.

(۶). آج، لب: شدندی.

(۷). مج، وز، لت: که تفأّل. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). آج، لب، لت: چربی.

(۱۰). مج، وز: بدین.

صفحه : ۱۷۵

آیت فرستاد که اینکه را به حج تعلّقی نیست، طعام و شراب می‌خوری«۱» و اسراف مکنی«۲» در آن. و بعضی دگر از مفسّران گفتند: مراد به «اسراف»، تعدّی است از حلال به حرام، از حلال به حرام تعدّی مکنی«۳». عبد اللّه عبّاس گفت: هر چه خواهی

بخوری«۴» و هر چه خواهی در پوشی«۵» مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در لباس تکبر، مجاهد گفت: «اسراف» آن باشد که در حقّ خدای تقصیر باشد، چه اگر به وزن کوه احد در طاعت خدای خرج کند«۶» مسرف نباشد«۷»، و اگر یک درم در معصیت خرج کند«۸» مسرف باشد«۹».

کلبی گفت: معنی «اسراف» آن است که آنچه خدای تعالی حلال کرد حرام نکنی«۱۰» از طعام«۱۱» و چیزهای پاک حلال. و گفته‌اند: تعدّی مکنی«۱۲» در اکل و شرب از منفعت به مضرّت، یعنی تا به حدّ خود باشد نافع بود، چون از حدّ خود بگذرد مضرّت آرد و اگر همه داروی سود کننده باشد، چنان که شاعر پارسی گفت:«۱۳»

که پا زهر زهر است چون افزون«۱۴» شود از اندازه خویش بیرون شود

گفتند: رشید را طبیبی بود ترسا حاذق، علیّ بن حسین واقد«۱۵» را گفت: در کتاب شما از علم طب چیزی هست یا نه! و علم دواست: علم ابدان و علم ادیان. علیّ بن حسین«۱۶» گفت: خدای تعالی جمله طب در نیم آیت جمع کرد، فی قوله: کُلُوا وَ اشرَبُوا وَ لا تُسرِفُوا. گفت: از پیغامبر شما هیچ طب روایت کرده‌اند!

---

(۱). مج، وز، آف: می‌خورید. (۱۲- ۳- ۲). مج، وز، آج، آف: مکنید.

(۴). مج، وز: خواهی بخور، آج، لب: خواهی بخورید، آف: خواهید بخورید.

(۵). آج، لب، آف: خواهید در پوشید.

(۸- ۶). مل: کنند.

(۷). مل: نباشند.

(۹). مل: باشند.

(۱۰). مج، وز، مل: مکنید.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: طیّبات.

(۱۳). مج، وز شعر.

(۱۴). مج، وز: کافرون، مل: که افزون. [.....]

(۱۵). مج، وز: علیّ بن حسین بن واقد.

(۱۶). مج، وز، آج، لب: علیّ بن الحسین.

صفحه : ۱۷۶

گفت: بلی، جمله طب در کلمتی چند جمع کرده‌اند فی

قوله- علیه السّلام:۱» المعدة بیت الأدواء و الحمیة رأس کلّ دواء و اعط کلّ نفس ما عوّدته«

، گفت: معده خانه درد است و پرهیز کردن سر همه داروهاست و نیز نفس را آن باید داد که عادت کرده باشد. ترسا گفت: بر کتابتان و پیغامبران به سرمایه طب جالینوس فرود آمد«۲».

قوله: قُل مَن حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ- الایة، إبن زید گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از عرب چون به حج رفتندی یا به عمره، گوسپند«۳» و آنچه از او بودی از گوشت و پیه و شیر بر خویشتن«۴» حرام کردندی. خدای تعالی گفت بگوی ای محمّد که: که حرام کرده است زینت خدای تعالی که بر بندگان خود برون آورد از انواع لباس حلال و جامه‌های پوشیدنی وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزقِ، و روزیهای حلال پاکیزه از انواع طعام! عبد اللّه عبّاس گفت: مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیّت بر خود حرام کردند از بحیره و سائبه

و وصیله و حام.

قُل هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الحَیاةِ الدُّنیا خالِصَةً یَومَ القِیامَةِ، عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آیت آن است که [۱۴۵- پ] امروز در دنیا مشرکان با مؤمنان مشارک‌اند در طیّبات و لذّات از مأکول و مشروب و ملبوس و منکوح، فردا در قیامت«۵»، اینکه جمله خالص مؤمنان را باشد و کافران را در آن هیچ نصیب«۶» نبود. و تقدیر آیت آن است«۷»: (قل هی للذین امنوا مشترکهٔ فی الدنیا خالصهٔ یوم القیمهٔ). و نافع خواند«۸»: «خالصهٔ» به رفع، و در شاذّ عبد اللّه عبّاس و قتاده همچنین خواندند، و رفع بر خبر مبتدا باشد، و لِلَّذِینَ آمَنُوا، در جای خبر او باشد، ای: قل هی کائنهٔ

____

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۱۴۷): عودتها.

(۲). مج، وز: فرو آمد.

(۳). مج، وز: گوسپندی، مل، آج، لب، آف، لت: گوسفند.

(۴). مج، وز: خود.

(۵). مج و دیگر نسخه بدلها: فردای قیامت.

(۶). لت: نصیبی.

(۷). آن، لت که.

(۸). مج، وز: گفت.

صفحه : ۱۷۷

للّذین امنوا خالصهٔ یوم القیامهٔ، نصب او بر ظرف است من قوله: خالِصَةً.

کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ، ما تفصیل آیات چنین کنیم که دیدی«۱» برای آنان که دانند و اگر چه تفصیل برای دانا و نادان است و لکن چون انتفاع دانایان را بود دون نادانان، ایشان را تخصیص کرد«۲» به ذکر«۳»:

قُل إِنَّما حَرَّمَ، بگوی ای محمّد که خدای تعالی حرام کرد«۴» فواحش و قبایح را آنچه ظاهر است از آن و آنچه باطن است. قدیم تعالی«۵» چون مشرکان را تعییر کرد به تحریم«۶» محلّلات که چیزها که در عقل و شرع حلال بود ایشان را از رأی خود به اعتقادات فاسد بر خود حرام کردند، نیز تعییر کرد ایشان را به تحلیل محرّمات«۷» که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع، که«۸» در هر دو مخطی‌اند:

هم در استحلال حرام و هم در تحریم حلال. قولی آن است که: به ظاهر و باطن فواحش، طواف ایشان خواست برهنه گرد خانه خدا، مردان به روز [اینکه ظاهر بود]«۹» و زنان به شب، و آن باطن بود. و بیان کردیم که «انّما»، لإثبات الشّیء و نفی ما سواه، و معنی آن باشد که: ما حرّم ربّی الّا الفواحش«۱۰»، خدای من هیچ چیز«۱۱» از اینکه چیزها که شما تحریم می‌کنی حرام نکرده است مگر فواحش و قبایح. و «تحریم» منع باشد از فعل باقامهٔ الدّلیل بر وجوب اجتنابش، و ضدّ او «تحلیل» باشد و آن اطلاق فعل باشد به بیان از جواز تناول او. و اصل تحریم از «حرمان» باشد و آن منع بود«۱۲» که ضدّ «رزق» باشد، یقال: حرم فلان کذا اذا منع

____

(۱). آف: دیدید.

(۲). مج، وز، لت: کردند.

(۳). بم: تخصیص کردند. که.

(۴). مج، وز، لت، مل: به حرام کرد. [.....]

(۵). مج، وز، مل، لت: جلّ جلاله.

(۶). اساس، بم، آف، آن: تحلیل، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). مج، وز، لت: محرماتی.

(۸). آج، لب، آن، آف، لت: و باز نمود که.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، وز، مل: ربّی الفواحش.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز آن: هیچ چیز.

(۱۲). مج، وز: باشد.

صفحه : ۱۷۸

ایّاه، و حرّمت الشّیء تحریما و احرمت بالحجّ احراما و تحرّم بطعامه تحرّما و استحرمت الماعزة اذا طلبت الفحل و الحرم، الحرام و الحرم، اسم للإحرام و الحرام، طلب الماعزة الفحل و الحرم: مکّة و ما والاها، و الاشهر الحرم: ذو قعدة و ذو الحجّة و المحرّم و رجب، واحد فرد و ثلثة سرد و حرمة الرّجل زوجته و المحرم، القرابة الّتی«۱» لا یحلّ نکاحها، و حریم الدّار: ما کان من حقوقها. و اصل همه «منع» است، و فواحش جمع «فاحشه» باشد و آن قبایح کبایر باشد، و بعضی مفسّران گفتند: «ما ظهر» آن است که ایشان آشکارا کردندی. و «ما بطن»، زنا«۲» است که پنهان کردندی، و اختلاف اقوال در اینکه باب برفت. وَ الْإِثْمَ، بعضی مفسّران گفتند: «اثم» خمر است من قول الشّاعر.

شربت الاثم حتّی ضلّ عقلی کذاک الاثم یذهب بالعقول

بعضی دگر گفتند: «إثم» نامی است جمله معاصی را بر عموم، و فرّاء گفت:

«اثم» هر گناهی بود که در او حدّ نبود. و «بغی» تطاول باشد بنا حق بر مردمان و طلب ریاست بنا حق، و اصل او طلب باشد جز که به عرف مخصوص شد به طلبی که ناواجب باشد. و البغاء، الزّنا، و البغی، الطّلب، و البغیة، المطلوب و بغی کذا و ابتغی اذا طلب، و قوله: بِغَیْرِ الْحَقِّ، همچنان است که: وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ«۳»، آن وجوه که آن جا گفتیم«۴» اینکه جا مطّرد باشد، و معنی آن که «بغی» جز بناحق نباشد.

و وجهی دگر اینکه جا محتمل است که آن جا نبود، و آن آن است که: بغی را حمل کنند بر بغی لغوی که مجرّد طلب باشد [۱۴۶-ر]

آنگه بر اطلاق حرام نبود تا بنا حق نباشد، پس فایده «بغیر الحقّ» اینکه بود، و روا بود که برای تأکید باشد«۵».

وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللَّهِ، و نیز از جمله آنچه حرام کرد شرک است و با خدای«۶»

---

(۱). مج: ندارد.

(۲). اساس، بم، آج، لب، آف، آن: زنان، با توجه به مج، و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۴). مل: که ما گفتیم.

(۵). آج، لب: بود.

(۶). مج، وز، مل تعالی. [.....]

صفحه : ۱۷۹

انباز گرفتن آنچه خدای به آن حجّتی فرو نفرستاد. و «سلطان» برهان و حجّت باشد از آن جا که مسلّط بود بر شبهت، و بیان و فرقان و حجّت و دلیل همه نظایر است.

و نیز از جمله آنچه حرام کرد آن است که: بر خدای چیزی گویی که ندانی«۱»، و در آیت دلیل است بر بطلان تقلید که مقلّد بر خدای چیزی گفته باشد که ندانسته بود، و خدای اینکه حرام کرده است. پس در تحریم اینکه، تحریم تقلید باشد.

قوله: وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ «امّت» جماعتی باشند«۲» از مردمان و اصل«۳» من امّهٔ اذا قصده. و اقسام و معانی او گفته شده است پیش از اینکه. و «أجل» وقت باشد، و دین مؤجّل، أی موقّت. حق تعالی گفت: هر امّتی را و گروهی را و قرنی را اجلی هست، یعنی وقت مرگ و وقت هلاکی و وقت نفاد«۴» عمری هست چون آن اجل در آید یک ساعت تقدیم و تأخیر نکنند. و استقدم و تقدّم بمعنی، و کذلک استأخر بمعنی تأخّر، و کلام در اجل برفت بر استقصاء در سورت انعام فی قوله:

قَضی«۵»یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُم رُسُلٌ مِنکُم- الایهٔ، خطاب است اینکه آیت با جمله مکلّفان فرزندان آدم، گفت: ای پسران آدم اگر آیند«۷» به شما پیغامبران«۸» هم از شما که آدمیانی«۹». و اصل «امّا»، «إن ما» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کردند لقرب«۱۰» المخرج عند الکوفیی و عند البصریّین«۱۱»، قلبت میما ثمّ ادغمت

---

(۱). گویی که ندانی/ گویید که ندانید.

(۲). مل: باشد.

(۳). اساس: اصل، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز: نفاذ/ نفاد.

(۵). مج، وز، مل، لت: ثمّ قضی.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۲.

(۷). اساس، بم، آف، آن: گویند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب: پیغمبرانی.

(۹). مج، وز: آدمیانید.

(۱۰). اساس: بقرب، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). اساس: عند الکوفین و عند البصرین، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۰

فی المیم. و «ان» حرف شرط است و برای آن که «ما» در او شد، «نون» تأکید در فعل آورد فی قوله: یَأْتِیَنَّکُم، چه اگر او نبودی نشایستی گفتن: ان یأتینّکم، برای آن که به ما در حکم ناواجب می‌آید بمنزلت آنچه نباشد، پس «نون» تأکید در او آوردند«۱» تا سامع بداند که خواهد بود [ن]«۲» و بودنش به «نون» تأکید مؤکّد است.

یَقُصُّونَ عَلَیکُم آیاتِی، در محلّ رفع است به آن که صفت رسل است، می‌خوانند و قصّه می‌کنند بر شما آیتهای من، و جواب آن محتمل است که دو چیز باشد: یکی اینکه جمله شرطی که: «فمن اتّقی و اصلح» است تا اینکه جمله‌های شرط و جزا در محلّ جزای شرط اوّل باشد، و مثال او از کلام چنین بود: یا بنی تمیم ان أتیکم رسولی فمن سمع له و اطاعه فله کذا. و وجه دوم آن است که: جواب آن محذوف باشد، و تقدیر آن است که: فأطیعوهم، اگر پیغامبرانی به اینکه صفت به شما آیند طاعت داری«۳» ایشان را انقیاد کنی«۴» اوامر ایشان را. آنگه گفت: هر که متّقی و پرهیزگار باشد و از معاصی من اجتناب کند، و مصلح«۵» و خداوند عمل

صالح باشد«۶»، بر ایشان که به اینکه صفت باشند خوفی و ترسی و حزنی نبود«۷»، در جایهای خوف و حزن ایمن باشند و شادمانه آن جا که دیگران خائف باشند و محزون.

و آیت«۸» اگر«۹» بر اطلاق حمل کنند و عموم در نفی خوف و حزن، در «من اتّقی» حمل بر عموم باید کرد نیز«۱۰»، تا معنی آن بود که: هر که از جمله معاصی اجتناب کند و جمله واجبات به جای آرد«۱۱»- و اینکه صفت معصومان باشد- بر او هیچ خوفی و اندوهی نبود بر قطع. و امّا آن کس که جایز الخطا بود و از بعضی معاصی

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب: درآوردند.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مل، آف: دارید. [.....]

(۴). مل، آف: کنید.

(۵). مج، وز، مل، لت باشد.

(۶). مج، وز، مل، لت: ندارد.

(۷). مل: است.

(۸). آج، لب: و اینکه آیت.

(۹). لت چه.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: کردن.

(۱۱). آج، لب: آورد.

صفحه : ۱۸۱

اجتناب کند و بعضی را ارتکاب کند و بی توبه با پیش خدای شود، کار او موقوف باشد بر مشیّت خدای تعالی، اگر خواهد عفو کند او را و اگر خواهد عقوبت کند.

چون ذکر مؤمنان و متّقیان بگفت و آنچه پاداشت ایشان است، ذکر کافران و مکذّبان و متکبران [۱۴۶- پ]

و جزای ایشان«۱» بگفت بر عادتی که فرموده است من اتباع الوعد الوعید و الجمع بین التّرغیب«۲» و التّرهیب تا«۳» مکلّف به هر دو طریق به فعل واجب نزدیک بود و از فعل قبیح منزجر، گفت: وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا«۴»، آنان که تکذیب ایات ما کنند و دروغ دارند حجج و بیّنات ما را و استکبار کنند از آن و بزرگواری نمایند، ایشان اهل دوزخ‌اند و ملازم باشند آن جا و مخلّد و مؤبّد مانند آن جا. و «استکبار»، تکبر و ترفّع باشد به باطل، و در جمله مخلوقات صفت ذمّ است، بخلاف«۵» آن که تواضع«۶» صفت مدح است«۷».

قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۵۱]

[اشاره]

فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ أُولئِکَ یَنالُهُم نَصِیبُهُم مِنَ الکِتابِ حَتّی إِذا جاءَتهُم رُسُلُنا یَتَوَفَّونَهُم قالُوا أَینَ ما کُنتُم تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنّا وَ شَهِدُوا عَلی أَنفُسِهِم أَنَّهُم کانُوا کافِرِینَ (۳۷) قالَ ادخُلُوا فِی أُمَمٍ قَد خَلَت مِن قَبلِکُم مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ فِی النّارِ کُلَّما دَخَلَت أُمَّةٌ لَعَنَت أُختَها حَتّی إِذَا ادّارَکُوا فِیها جَمِیعاً قالَت أُخراهُم لِأُولاهُم رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِم عَذاباً

ضِعفاً مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعفٌ وَ لكِن لا تَعلَمُونَ (۳۸) وَ قالَت أُولاهُم لِأُخراهُم فَما كانَ لَكُم عَلَينا مِن فَضلٍ فَذُوقُوا العَذابَ بِما كُنتُم تَكسِبُونَ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ استَكبَرُوا عَنها لا تُفَتَّحُ لَهُم أَبوابُ السَّماءِ وَ لا يَدخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ فِي سَمِّ الخِياطِ وَ كَذلِكَ نَجزِى المُجرِمِينَ (۴۰) لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِن فَوقِهِم غَواشٍ وَ كَذلِكَ نَجزِى الظّالِمِينَ (۴۱)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفساً إِلّا وُسعَها أُولئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِيها خالِدُونَ (۴۲) وَ نَزَعنا ما فِي صُدُورِهِم مِن غِلٍّ تَجرِى مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ وَ قالُوا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِى هَدانا لِهذا وَ ما كُنّا لِنَهتَدِيَ لَو لا أَن هَدانَا اللّهُ لَقَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ وَ نُودُوا أَن تِلكُمُ الجَنَّةُ أُورِثتُمُوها بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۴۳) وَ نادى أَصحابُ الجَنَّةِ أَصحابَ النّارِ أَن قَد وَجَدنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبُّكُم حَقًّا قالُوا نَعَم فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَينَهُم أَن لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ يَبغُونَها عِوَجاً وَ هُم بِالآخِرَةِ كافِرُونَ (۴۵) وَ بَينَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الأَعرافِ رِجالٌ يَعرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُم وَ نادَوا أَصحابَ الجَنَّةِ أَن سَلامٌ عَلَيكُم لَم يَدخُلُوها وَ هُم يَطمَعُونَ (۴۶)

وَ إِذا صُرِفَت أَبصارُهُم تِلقاءَ أَصحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجعَلنا مَعَ القَومِ الظّالِمِينَ (۴۷) وَ نادى أَصحابُ الأَعرافِ رِجالاً يَعرِفُونَهُم بِسِيماهُم قالُوا ما أَغنى عَنكُم جَمعُكُم وَ ما كُنتُم تَستَكبِرُونَ (۴۸) أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقسَمتُم لا يَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحمَةٍ ادخُلُوا الجَنَّةَ لا خَوفٌ عَلَيكُم وَ لا أَنتُم تَحزَنُونَ (۴۹) وَ نادى أَصحابُ النّارِ أَصحابَ الجَنَّةِ أَن أَفِيضُوا عَلَينا مِنَ الماءِ أَو مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالُوا إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الكافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُم لَهواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتهُمُ الحَياةُ الدُّنيا فَاليَومَ نَنساهُم كَما نَسُوا لِقاءَ يَومِهِم هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجحَدُونَ (۵۱)

[ترجمه]

کیست ستمکارتر از آن کس که فرا بافد«۸» بر خدای دروغی«۹» یا به دروغ دارند«۱۰» ایات او«۱۱» ایشان را برسد به ایشان برخ«۱۲» ایشان از کتاب«۱۳» چون آیند به ایشان پیغامبران ما جان بردارند ایشان را، گویند: کجاست آنچه می‌خواندی«۱۴» از جز

---

(۱). آج، لب: جز ایشان.

(۲). آج، لب: بین الرّغبة.

(۳). اساس، مل، بم: با (بدون نقطه) مج، وز، آن، آف: با.

(۴). مج، وز، مل گفت.

(۵). مج، وز، مل: و خلاف.

(۶). مج، مل است واو. [.....]

(۷). مل و اللّه اعلم.

(۸). مج، وز: فرو بافد.

(۹). مج، وز، آج، لب: دروغ.

(۱۰). مج، وز: دارد.

(۱۱). مج، وز را.

(۱۲). مج، وز: نصیب، آف: برخی.

(۱۳). مج، وز تا.

(۱۴). مج، وز، آج، لب: می‌خواندید.

صفحه : ۱۸۲

خدا«۱»، گویند: گم شدند از ما و گواهی دهند بر خود که ایشان کافر بودند.

گویند«۲» در آیی«۳» در گروهی که گذشتند از پیش شما از جن و انس«۴» در دوزخ«۵» هر گه که در شوند گروهی لعنت کنند صاحب آن«۶» را تا چون گرفتار شوند در آن جا [همه]«۷» گویند باز پسینان ایشان پیشینگان را خدایا ما را اینان گمراه کردند«۸» بده ایشان را عذابی دو چندان از دوزخ«۹»، گویند: همه را دو بهره است و لکن شما نمی‌دانی«۱۰».

و گویند پیشینیان«۱۱» ایشان باز پسینیان«۱۲» را: نیست شما را بر ما [فزونی]«۱۳» بچشی«۱۴» عذاب به آنچه کردی«۱۵».

آنا [ن]

که دروغ دارند حجّتهای ما را و بزرگواری کنند از آن، نگشایند ایشان را درهای آسمان و نروند«۱۶» در بهشت تا در شود شتر در سراخ«۱۷» سوزنی«۱۸»، و همچنین پاداشت دهیم گناهکاران را.

---

(۱). مج، وز: فرود خدای.

(۲). کذا: در اساس، بم، مج، وز، آج، لب: گوید.

(۳). مج، وز: در شوید، آف: در آیید.

(۴). مج، وز: از دیوان و آدمیان.

(۹- ۵). مج: در آتش.

(۶). مج، وز: صاحبشان. [.....]

(۱۳- ۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). وز: خدای، گمراه کردند ما را.

(۱۰). مج، وز، آف: نمی‌دانید.

(۱۱). مج، وز: پیشینگان.

(۱۲). مج، وز: باز پسین ایشان.

(۱۴). مج، آج، لب: پس بچشید، وز، آف: بچشید.

(۱۵). مج، وز، آف: کردید، آج، لب: کسب می‌کردید.

(۱۶). مج، وز: نشوند.

(۱۷). کذا: در اساس و آن، مج، وز، آج، لب: سوراخ. ۱۸. مج، وز: سوزن.

صفحه : ۱۸۳

ایشان را باشد از دوزخ ترسی«۱» و از زور«۲» ایشان پوشش، همچنین پاداشت دهیم کافران را«۳».

«۴»

و آنان که بگرویدند و کار [۱۴۷- ر]

نیکو کردند تکلیف نکنیم هیچ نفسی را مگر طاقت او«۵»، ایشان اهل بهشتند، ایشان در آن جا همیشه باشند.

و بکنیم«۶» آنچه در دلهای ایشان بود از کینه، می‌رود از زیر ایشان جویها و گویند شکر«۷» خدای را آن که راه داد ما را به اینکه ما راه نیافتیمی«۸» اگر نه راه دادی ما را خدای، پیغامبران خدای ما به راستی و ندا کردند«۹» ایشان را که آن بهشت«۱۰» به میراث داده‌اند شما را به آنچه کردی«۱۱».

و آواز دهند«۱۲» اهل بهشت اهل دوزخ را که ما یافتیم آنچه وعده داد«۱۳»

---

(۱). کذا: در اساس، بم، آف، آن، مج، وز، آج، لب، لت: بستری، (لغت نامه: ذیل کلمه «نرسی» آورده است که: تصحیف شده فرش است).

(۲). مج، وز: و بر بالای، آج، لب: و از زیر.

(۳). مج، وز، آج، لب، آف: ستمکاران را.

(۴). در نسخه اساس، برگ ۱۴۷- پ به صورت بیاض و نانویس می‌باشد، لکن دنباله مطلب در برگ ۱۴۴- ر آمده است. [.....]

(۵). آج، لب: مگر آنچه طاقت او باشد.

(۶). لب: و بیرون کشیم.

(۷). مج، وز، آج، لب: سپاس.

(۸). مج: و ما راه نیافتمانی.

(۹). آج، لب: و آواز دهند.

(۱۰). آج، لب: که اینتان بهشت است.

(۱۱). مج، وز: کردید.

(۱۲). مج: و ندا کنند.

(۱۳). مج، وز: نوید داد.

صفحه : ۱۸۴

ما را خدای ما بدرستی، هیچ یافتی«۱» شما آنچه وعده داد خدای شما بدرستی!

گویند: آری آواز دهد آواز دهنده میان ایشان که لعنت خدای«۲» بر ظالمان«۳» باد.

آنان که باز دارند از راه خدا و جویند آن را کژی و ایشان به آخرت«۴» کافر باشند.

و میان ایشان حجاب بود«۵» و بر بلندیها مردانی باشند که بشناسند همه را به علامتشان«۶»، آواز دهند اهل بهشت که سلام بر شما، در نشوند [در آن جا]«۷» و ایشان طمع می‌دارند.

چون برگردند«۸» چشمهاشان برابر اهل دوزخ، گویند: خدای ما مکن ما را با گروه بیداد کاران.

و ندا کنند [اهل]«۹» بلندیها مردانی را که شناسند ایشان را به نشان«۱۰» [ایشان]«۱۱»، گویند سود نکرد از شما جمعتان«۱۲» و آنچه بودی«۱۳» که می کردی«۱۴» از بزرگواری.

---

(۱). وز: یافتید.

(۲). آج، لب: نفرین خدای.

(۳). مج، وز، آج، لب: بر ستمکاران.

(۴). مج، وز: به سرای بازپسین، لت: برای بازپسین.

(۵). آج، لب: پرده‌ای است. [.....]

(۶). آج، لب: هر یک را به نشان روی ایشان.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). اساس: برگردند، با توجه به مج، وز تصحيح شد.

(۱۱- ۹). اساس: ندارد، با توجه به وز، بم، آف افزوده شد، لت: خداوندان.

(۱۰). آج، لب: بنشان روى ايشان، لت: بنشانشان.

(۱۲). آج، لب: گرد كردن شما.

(۱۳). آف: بوديد.

(۱۴). مج، وز، آف: مى‌كرديد.

صفحه : ۱۸۵

، ايشان آنان‌اند«۱» كه سوگند خوردى«۲» شما [كه]«۳» نرساند به اينان خداى رحمت را! در شوى«۴» در بهشت هيچ ترس«۵» نيست بر شما و نه شما دلتنگ شوى«۶».

و آواز دهند اهل دوزخ اهل بهشت را كه بريزى«۷» بر ما از آب يا از آنچه روزى كرد شما را خداى، گويند آن را حرام كرد خداى

[۱۴۸- ر]

بر كافران.

آنان كه گرفتند دينشان را هزل و بازى و بفريفت ايشان را زندگانى دنيا، امروز فراموش كنيم«۸» ايشان را چنان كه فراموش كردند«۹» امروز را و آنچه ايشان به آيات ما كافر بودند«۱۰».

قوله«۱۱»: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً- الايه، خداى تعالى در اينكه آيت بر سبيل استنكار«۱۲» و تعجّب گفت: كيست ظالمتر و بيدادگرتر از آن كس كه او فرود بافد بر خداى دروغ، و افتراء و «فريه» دروغى باشد كه آن را هيچ اصل«۱۳» نبود، و اصل كلمه من الفرى و هو القطع. وجه ظلم را بيان كرده‌ايم پيش از اينكه، يعنى در جهان بر خود از آن كس ظالمتر نبود كه بر خداى دروغ سازد و دروغ بر او

---

(۱). وز، آج، لب: ايشانند آنان، لت: اينانند آنان.

(۲). مج، وز: خورديد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶- ۴). مج، وز: شويد.

(۵). آف: ترسى.

(۷). مج، وز، آف: بريزيد. [.....]

(۸). آج، لب: امروز قيامت ترك كنيم.

(۹). مج، وز: كرد ديدن.

(۱۰). اساس: بودن، با توجه به آج، لب و مفهوم عبارت تصحيح شد.

(۱۱). مج، وز تعالى.

(۱۲). مج، وز، مل، آج، لب، لت: استكبار.

(۱۳). مج، وز، مل، آف، لت: اصلى.

صفحه : ۱۸۶

نهد و به آيات«۱» و دلايل او«۲» و حجج او را به دروغ دارد، ايشان را برسد نصيب و بهره ايشان از كتاب، يعنى از لوح محفوظ،

یعنی [آنچه]«۳» در لوح محفوظ در حقّ ایشان نوشته باشند«۴» به ایشان رسد [و از ایشان]«۵» تخطّی نکند.
حسن و سدّی و ابو صالح گفتند: مراد عذاب است که آن عذاب نصیب ایشان است با ایشان رسد«۶». سعید جبیر و مجاهد و عطیّه گفتند: آنچه نوشته باشند ایشان را از سعادت و شقاوت، روایتی دیگر از مجاهد آن است که گفت:
گروهی‌اند که در سابق علم خدای رفته باشد که ایشان اعمالی بکنند، لا محال آن عمل بکنند تا پنداری بر ایشان نوشته‌اند و نصیب ایشان است.
عبد اللّه عبّاس و قتاده و ضحّاک گفتند: یعنی آن عملها که کرده باشند و در نامه و صحیفه ایشان نوشته باشند. ربیع گفت و إبن زید: یعنی اعمال و ارزاق و آجالشان بر حسب آن که نوشته باشند. ربیع گفت و إبن زید: یعنی اعمال و ارزاق و آجالشان بر حسب آن که نوشته باشند به ایشان رسد. بعضی دگر گفتند: نصیب ایشان در دنیا از خیر و شر با ایشان رسد. عطیّه گفت از عبد اللّه عبّاس که: آنچه ایشان را نوشته باشند، به ایشان رسد، و از جمله آنچه ایشان را نوشته‌اند و لا محال به ایشان رسد، آن است که روی ایشان در قیامت سیاه بود لقوله تعالی: وَ یَومَ القِیامَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُم مُسوَدَّةٌ«۷».
حَتّی إِذا جاءَتهُم رُسُلُنا، سیبویه گفت: «حتّی» را اماله نشاید کردن برای آن که حرف است و تصرّف در حروف نرود، و کذلک: «أمّا» و لمّا» و «الّا» و «الی»، تا آنگه که فرشتگان و رسولان و فرستادگان ما به ایشان آیند و جان ایشان بردارند، یعنی ملک الموت و اعوان او، و قوله: یَتَوَفَّونَهُم، در محلّ حال است ای متوفّین لهم. و در «توفّی» دو قول است اینکه جا: یکی قبض روح- چنان که گفتیم- و یکی، القبض الی النّار، یعنی چون فرشتگان عذاب ایشان را به دوزخ برند و بیان

---

(۱). مج، وز، مل، لت: نهد یا آیات.
(۲). مج، وز، مل: ندارد.
(۵- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
(۴). مج، وز، مل: باشد.
(۶). مج، وز، مل: برسد.
(۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰.

صفحه : ۱۸۷

کردیم پیش از اینکه که: «توفّی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد، و «ایفاء» تمام بدادن. اینکه فرشتگان ایشان را گویند: کجا رفتند آن معبودان شما که ایشان را بدون خدای می‌خواندی«۱» و عبادت می‌کردی«۲»؟ و اینکه بر سبیل توبیخ و تقریع و ملامت گویند ایشان را، و غرض در اینکه باز گفتن و حکایت کردن آن است تا لطف باشد آنان را که بشنوند و اندیشه کنند در آن، کافران جواب دهند که: ایشان از ما گم شدند در وقت آن که«۳» ما را حاجت است به فریاد رسی«۴»، و آنگه پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار بر خود به آن که کافر بوده‌اند به خدای تعالی در [۱۴۸- پ]
وقتی که اعتراف و پشیمانی سودی ندارد.
قالَ ادخُلُوا فِی أُمَمٍ، خدای تعالی روز قیامت کافران را گوید: شما نیز در جمله امّتانی و جماعتی شوی«۵» که ایشان گذشته‌اند«۶» پیش«۷» شما از جمله جن و انس [و]«۸» پری و آدمی در دوزخ، یعنی چون ایشان کافر بودند و به دوزخ شدند شما را حکم اینکه است که به دوزخ شوی«۹» که هم طریقت و هم ملّت ایشانی«۱۰»، یعنی فرماید اخلاف را تا با اسلاف لحوق کنند در دوزخ چنان که در دنیا با ایشان اقتدا کردند به کفر. و بعضی اهل معانی گفتند: ذکر قول مجاز است اینکه جا و معنی آن است که: من حکم کردم«۱۱» جمله کافران خلف و سلف ایشان به عذاب دوزخ چون در کفر یارند، در عذاب باید تا یار یار«۱۲» باشند، و ذکر قول

اینکه جا چنان است که گفت: فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِيا طَوعاً أَو كَرهاً قالَتا أَتَينا طائِعِينَ«۱۳»،

---

(۱). مج، وز: می‌خواندید.

(۲). مج، وز، مل: می‌کردید. [.....]

(۳). آج، لب، بم: در وقتی که.

(۴). مج، وز، مل: به فریاد رسید.

(۹- ۵). مج، وز، مل، آف: شوید.

(۶). اساس: گزشته‌اند.

(۷). مل از.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، آج، لب: افزوده شد.

(۱۰). مج، وز، مل: ایشانید.

(۱۱). مج، وز، مل، آج، لب، لت بر.

(۱۲). وز: تا یار به ایشان.

(۱۳). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱.

صفحه : ۱۸۸

و قوله: فَقُلنا لَهُم كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ«۱»، و معنی «خلت«۲»» انتقال چیز باشد از مکان خود که جای خالی کند، و گذشته«۳» را برای آن خالی خواندند که جای خالی کرده باشد، و«۴» جن‌ّاینکه جنس حیوان‌اند معروف مستتر از چشم ما، و انس اینکه جنس حیوانند ممیّز به صورت انسانیّت. آنگه حق تعالی حکایت احوال و گفتار ایشان کرد که: هر گه که گروهی از ایشان در دوزخ شوند، خواهر خود را لعنت کننـد و مراد به خواهر صاحبند، و برای آن خواهر گفت و برادر نگفت که بر معنی امّت و جماعت برون آورد، و مراد به برادری و خواهری مماثلت است و مشارکت در ملّت، یعنی مشـرکان مشرکان را لعنت کنند و جهودان را و ترسایان ترسایان را، و همچنین هر صنفی از اصناف کفّار جنس خود را که ایشان را دعوت کرده باشند با آن دین و طریقت ایشان را لعنت کنند.

و قولی دگر آن است که: مراد به اخت مقـدّم ایشان است و داعی ایشان، یعنی دعات و مقدّمان را سـفله«۵» لعنت کنند و گویند: بار خدایا اینان ما را از راه ببردند، اینان را عذاب مضاعف کن، چنان که در آیت حکایت کرد، آنگه گفت:

حَتّى إِذَا ادّارَكُوا فِيها جَمِيعاً، أی تدارکوا، [تا]«۶» آنگه که همه آن جا متدارک و متلاحق شوند و مجتمع و بعضی بعضی را دریابند. و أعمش بر اصل خواند:

حتّی إذا تـدارکوا، و نخعی خواند: حتّی إذا ادّرکوا، مشدّد بی «الف» علی وزن افتعلوا من الدّرک، تا همه مجتمع شوند در دوزخ آن جا در مناظره گیرند و ملامت یکدیگر. قالَت أُخراهُم لِأُولاهُم، امّت بازپسین امّت پیشین را گویند:

بار خدایا اینان مقدّمان و پیشروان«۷» ما بودند، ما«۸» به اینان اقتدا کردیم، اینان را

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۶۵.

(۲). مج، مل، لب: خلوا.

(۳). اساس: گزشته.

(۴). اساس و چون، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. [.....]

(۵). اساس، آج، لب، بم: به صورت «مقدّمان و اسفله» هم خوانده می‌شود.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). مل، آج، لب: پیشوایان.

(۸). مج، وز، مل: و ما.

صفحه : ۱۸۹

عذاب مضاعف کن دو چندانی که«۱» عذاب ماست.

مقاتل گفت: أُخراهُم، آنان که بازپسین به دوزخ شوند، گویند آنان را که پیش ایشان شده باشند. سدّی گفت: اهل آخر زمان قوم اوایل را گویند. قولی دیگر آن است که: اذناب و اتباع و سفله، رؤسا و مقدّمان و مقتدایان را گویند:

رَبَّنا، خدای ما پروردگار ما. هؤُلاءِ أَضَلُّونا، اینان ما را گمراه گردند، اینان را عذاب دو چندان ده که عذاب ما، و ضعف الشّیء مثله، و از عبد اللّه مسعود روایت کردند که: مراد به «ضعف» در آیت ماران و کرذمانند«۲»، حق تعالی جواب دهد و گوید: همه را [۱۴۹- ر]

عقاب«۳» مضاعف خواهد بودن، یعنی هر کس را آنچه جزای اوست بسزا به قدر استحقاق خواهد رسید«۴» و لکن کس نداند که مقادیر آن چند است و قدر استحقاق [آن]«۵» چگونه است. و گفته‌اند معنی آن است که: و لکن اینکه گروه ندانند که بدان«۶» گروه چه عذاب است هر کس عذاب خود داند. و أبو بکر عن عاصم خواند: وَ لکِن لا تَعلَمُون، بتاء الخطاب، و لکن شما ندانی«۷»، و باقی قرّاء خوانند«۸» به « یا » بر خبر عن الغایب.

آنگه آخریان چون اینکه گفته باشند، اوّلینیان«۹» جواب دهند که: چرا چنین باشد! شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باید و عقاب«۱۰» ما بیشتر، بل هر کسی به گناه خود گرفتار است که اگر ما بر ضلال بودیم شما نیز همچنین بودی«۱۱»، و تقصیر در«۱۲» غفلت و ترک نظر از همه بر یک حدّ بود، چرا باید تا ما را بر شما مزیّت بود! و «اولی» و «اخری» تأنیث اوّل و آخر باشد، و أفعل بر سه

---

(۱). مج، وز، مل، دو چندان که.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: کژدمانند.

(۳ -۱۰). مج، وز، مل: عذاب.

(۴). مج، وز، مل: رسیدن.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، مل: بر آن.

(۷). مج، وز، مل، آج، لب: ندانید.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب: خواندند.

(۹). مج، وز، مل و پیشینگان.

(۱۱). مج، وز، مل: بودید. [.....]

(۱۲). اساس: و، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۰

ضرب بود: أفعل تفضیل باشد چنین که بینی و تأنیث او «فعلی» بود، کأدون و دونی و أقصی و قصوی أکبر و کبری و أصغر و

صغری، و «أفعل» صفت باشد و تأنيث او «فعلاء» بود«۱» ممدود نحو: أحمر و حمراء و أصفر و صفراء، و «أفعل» اسم باشد كالأجدل للطّير و الاسود للحيّة، و تأنيث او أفعله باشد كأجدله و أسوده. آنگه گويند جمله را كه: عذاب بچشی«۲» و متألّم باشی«۳» به آن و مهان و مستخفّ به آنچه كرده‌ای«۴».

آنگه گفت: آنان كه آيات خدای به دروغ دارند و به آن ايمان نيارند و از آن ترفّع و تكبّر نمايند، لا تُفَتَّحُ لَهُم أَبوابُ السَّماءِ، حمزه و كسائی و خلف خواند [ند]«۵»:

«لا يفتح» بالياء و التّخفيف، برای آن كه تأنيث حقيقی نيست، و تخفيف از آن جا كه بر بنای ثلاثی نهاد، و ابو عمرو به «تا» خواند و تخفيف، و باقی قرّاء به «تا» ی مشدّد من التّفعيل، درهای آسمان بر نگشايند برای ايشان و برای هوان و استخفاف و وضع قدر ايشان و اگر چه به عذاب درها بگشايند و برای ارواح كافران و اعمال ايشان نگشايند. و باقر- عليه السّلام- گفت: امّا مؤمنان را ارواح و اعمال ايشان به آسمان برند درهای آسمان برای آن بگشايند، امّا كافران و«۶» عمل و روح ايشان ببرند، چون به آسمان برند«۷» گويند: عمل او به «سجّين» بری«۸» و آن وادی است به حضرموت كه آن را برهوت گويند.

حسن بصری گفت: درهای آسمان برای دعای ايشان بنگشايند. إبن جريج گفت: درهای آسمان برای ايشان نگشايند«۹» تا به بهشت روند. أبو هريره روايت كند از رسول- عليه السّلام- كه او گفت: چون فرشتگان به بالين بنده مؤمن حاضر

---

(۱). مج، وز، مل: باشد.

(۲). مل، آج، لب، آف: بچشيد.

(۳). مل، آج، لب، آف: باشيد.

(۴). مل، آج، لب، آف: كرده‌ايد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، مل: ندارد.

(۷). مج، وز، مل: رسد.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب: بريد.

(۹). اساس: بگشايند، با توجه به مج، وز تصحيح شد.

صفحه : ۱۹۱

آينـد كه اجل او نزديك رسيده باشد، گويند: ای روح پاك كه در تن پاك بودی به فرمان خدای بيرون آی حميده و پسنديده، و بشارت باد تو را به روح و ريحان و خدای نه غضبان و خشمناك بر تو، آنگه می‌برند آن را تا به آسمان دنيا برند، گويند: در بگشايی«۱». خازنان آسمان گويند: اينكه روح كيست! گويند: روح فلان بنده مؤمن است، گويند: مرحبا بالنّفس الطّيّبة الّتی كانت فی الجسد الطّيّب ادخلی حميدا«۲» و أبشری بروح و ريحان و ربّ غير غضبان، و در بگشايند تا در رود، و همچنين به هر در آسمانی گويند: اينكه روح كيست! گويند: روح فلان بنده مؤمن است، اينكه ترحيب و بشارت بگويند تا به آسمان هفتم برند.

و امّا چون مرد بد«۳» باشد، فرشتگان عذاب حاضر آيند و گويند: برون آی ای نفس خبيث از تن خبيث، برون آی ای ذميم، و بشارت باد به غسّاق و حميم.

آنگه آن را به آسمان برند و گويند: [در]«۴» بگشايی«۵». خازنان گويند: روح كيست!

گويند: روح فلان بنده، گويند: لا مرحبا بالنّفس الخبيثة الّتی كانت فی الجسد الخبيث ارجعی ذميمة فانّه لا يفتح لك ابواب السّماء، بر گرد ای روح پليد از تن [۱۴۹- پ]

پلید برون آمده، که درهای آسمان بر«۶» تو نگشایند. آنگه برگردانند آن را [و]«۷» به گور خداوندش فرو کنند، آنگه بر سبیل یأس و بیان استحالت گفت:

اینکه کافران مکذّبان به بهشت نشوند تا شتر به سوراخ سوزن بنشود«۸». عکرمه و سعید جبیر خواندند در شاذّ: «الجمّل» به ضمّ «جیم» و تشدید «میم» و اینکه رسن کشتی باشد که آن را قلس خوانند، و اینکه قراءت نسبتی دارد از جهت معنی با سمّ خیاط، جز آن است که در سبع و عشر نخواندند، و عرب را عادت بود که چون

---

(۱). آج، لب: بگشایید.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: حمیدا، چاپ شعرانی (۵/ ۱۵۶): حمیدهٔ.

(۳). وز: چون مرتد.

(۷- ۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۵). آج، لب: بگشایید.

(۶). مج، وز، مل، آج، لب: برای.

(۸). مل، آج، لب: نشود.

صفحه : ۱۹۲

خواهد«۱» تا نفی کاری کند«۲» نفی کلّی، اگر چه آن کار صحیح بود آن را تعلیق کند«۳» به محالی تا همچنان محال شود، یعنی چنان که محال است که شتر به سوراخ سوزن برود، محال است که ایشان به بهشت روند، و مانند اینکه است قول شاعر«۴»:

اذا شاب الغراب اتیت اهلی و صار القار کاللّبن الحلیب

گفت: چون کلاغ سیاه سفید شود و قیر چون شیر شود، من با خانه آیم، یعنی هرگز نیایم، و مثله«۵»:

فانّك سوف تحلم او تناهی اذا ما شبت أو شاب الغراب

و مثله«۶»:

فرجّی الخیر و انتظری إیابی إذا ما القارظ العنزیّ آبا«۷»

و مانند اینکه بسیار است. و عبد اللّه مسعود را کسی پرسید از اینکه آیت، گفت:

«جمل» نمی«۸» شناسی یعنی هو زوج النّاقهٔ، او جفت شتر ماده باشد. و حسن بصری را یکی از پارسی زبانان پرسید «جمل» چیست در اینکه آیت! گفت: شتر به پارسی، و «سمّ الخیاط»، سوراخ سوزن باشد در قول عبد اللّه عبّاس و مجاهد و حسن و سدّی و عکرمه، و از آن جا زهر را «سمّ» خوانند که در مسامّ مرد گذر کند، پنداری سوراخ کند و می‌رود تا بنیت بیران کند، و هر ثقبی لطیف که در تن باشد آن را «سمّ» و «سمّ» گویند به فتح «سین» و ضمّ او، و جمعش سموم باشد.

قال الفرزدق«۹»:

فنفّست عن سمیه حتّی تنفّسا و قلت له لا تخش شیئا و رائیا

[یعنی ثقبی أنفه]«۱۰»، و جمع «سمّ» زهر سمام باشد، و خیاط و مخیط سوزن باشد، چنان که لحاف و ملحف و قناع و مقنع و ازار و

میزر و قوام و مقوم.

---

(۱). مج، وز، مل: خواهند.

(۳- ۲). مج، وز، مل: کنند.

(۵- ۴). مج، وز، مل شعر.

(۹- ۶). مج، وز شعر.

(۷). اساس: ایاب، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). اساس: می، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۱۹۳

وَ کَذلِکَ نَجزِی المُجرِمِین، و همچنین جزا دهیم گناهکاران را. روا باشد که مجرمان کافران باشند و لکن نوعی دگر از کفّار که نه متکبّران«۱» باشند تا عطف الشیء علی نفسه نباشد، چه کفر من اعظم الجرم باشد صاحبش را روا بود که مجرم خوانند و روا باشد که مراد گناهکاران باشند، و لکن تشبیه به عذاب باشد و نفی فتح ابواب آسمان دون دخول بهشت بر سبیل عموم بتخصیص ادلّه عقلی که دلیل کرده است بر آن که مؤمن را بر ایمان ثواب ابد باشد و احباط باطل است، پس لا محال باید تا او را به ثواب ایمان به بهشت برند.

لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ، آنگه گفت: اینکه کافران متکبّران مکذّبان«۲» [را]«۳» از دوزخ بسترها باشد از آتش و از بالای«۴» سرشان سایه بانها باشد از آتش چنان که گفت: لَهُم مِن فَوقِهِم ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَ مِن تَحتِهِم ظُلَلٌ«۵». و «جهنّم» نامی است از نامهای دوزخ، و محلّ او جرّ است جز که لا ینصرف است برای تأنیث و علمیّت، و اشتقاق او گفته‌اند از جهومت است و آن غلظت باشد، و رجل جهم«۶» الوجه أی غلیظ الوجه. و «مهاد» بستر گسترده باشد و خوار کرده، و منه مهد الصّبیّ و أمر ممهّد و مهّدت له الامر تمهیدا. و غواشی جمع غاشیه باشد و هو ما یغشاهم، و آن چیزی بود که باز پوشد ایشان را، و منه غاشیة السّرج«۷». محمّد بن کعب گفت: غواشی مراد با او«۸» چادر شب است، و اینکه قولی است قریب برای آن که چون بستر گفت، به مناسبت آن چادر شب گفت و اینکه بر سبیل تهکّم باشد [۱۵۰- ر]، چنان که گفت: فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ«۹». و تنوین در «غواش» سیبویه گفت: بدل « یا » ی محذوف است و از علامت تنکیر است، و حکم غواشی«۱۰» در اعراب؟

---

(۱). مج، وز، لت: مستکبران.

(۲). مج، وز، لت: مکذّبان مستکبران.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز: و آن بالای، لب: و از پای. [.....]

(۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۶.

(۶). مج، آج: جهیم.

(۷). مج، وز، لت و.

(۸). مج، وز: باو.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۱۵۸): غواش.

صفحه : ۱۹۴

حکم قاضی«۱» باشد.

وَ کَذلِکَ نَجزِی الظّالِمِینَ، و ظالمان را همچنین«۲» جزا دهیم، و مراد به ظالم هم کافر است من قوله: إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظِیمٌ«۳». و اصحاب وعید را به اینکه«۴» تمسّک نیست برای آن که باتّفاق ما و ایشان تخصیص عموم قرآن به ادلّه عقل و آیات قرآن روا باشد، و ادلّه عقل و آیات ارجاء مخصّص اینکه آیت است و مانند اینکه.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، حق تعالی چون ذکر کافران و مکذّبان بگفت و آنچه جزا و سزای ایشان است، در عقب آن ذکر صالحان و مؤمنان گفت و آنچه ثواب ایشان است تا جمع کرده باشد هر دو لطف مکلّف را بطرفی التّرغیب و التّرهیب، تا به ایمان و طاعت نزدیکتر باشد، گفت: آنان که بگروند و عمل صالح کنند. اینکه آیت و هر چه مانند اینکه است دلیل می‌کند بر آن که عمل صالح از ایمان نباشد و الّا عطف الشّیء علی نفسه باشد، بمثابت قوله: «امنوا» و «امنوا». و خبر وَ الَّذِینَ آمَنُوا، آن جمله است که: أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ است. و قوله: لا نُکَلِّفُ«۵»وَ لَمَن صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِن عَزمِ الأُمُورِ«۱»، ای انّ ذلک [منه]«۲» و اینکه نیز وجهی است قریب، و التّقدیر: و الّذین امنوا و عملوا الصّالحات غیر مکلّفین منّا الّا بقدر وسعهم. و أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ، جمله مستأنف باشد«۳». وَ هُم فِیها خالِدُونَ، جمله دیگر«۴» باشد، گفت: آنان که موصوف باشند [۱۵۰- پ]

به صفت ایمان و عمل صالح، ایشان اهل بهشت باشند و آن جا مخلّد و مؤبّد باشند.

وَ نَزَعنا ما فِی صُدُورِهِم مِن غِلٍّ نزع و قلع و إزعاج، رفع الشّیء عن مکانه باشد إمّا بتحویل و إمّا باعدام، و مراد در آیت تصفیهٔ الطّباع باشد به اسقاط وساوس و به دادن هر چه آرزوی او باشد«۵» تا تمنّای حال غیری نکند. و الغلّ الحقد، و آن حقدی باشد که به لطافت به صمیم دل رسد، و غلول از آن«۶» جاست برای آن که وصول باشد. به حیلت الی دقیق الخیانهٔ، و منه الغلّ للجامع بین الیدین و العنق لانغلاله بها«۷»، و الغلل الماء الجاری بین الاشجار لانغلاله فیها، و الغلّهٔ، العطش لوصوله الی الکبد، و الغلّهٔ، الدّخل لوصوله الی صاحبها، و سینه و دل را برای آن صدر خوانند که تدبیر از او صادر باشد«۸»، و پیشگاه مجلس را صدر خوانند. حق تعالی وصف اهل بهشت کرد که چون ایشان را در بهشت حاضر آرم، آنچه در دل ایشان [بوده باشد]«۹» از غلّ و حقد و غیظ«۱۰» و حسد [بر]«۱۱» یکدیگر از دلهای ایشان برکنم و برون آرم.

در خبر می‌آید که: آن را که از او کمتر ملک و ملک نباشد در بهشت، ملکش از همه ملک«۱۲» دنیا بیش بود، و چنان گمان برند که آنچه او راست کس را

---

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۳. [.....] (۱۱- ۹- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: باشند.

(۴). مج، وز، لب: دگر.

(۵). مج: هر چه در آرزو باشد.

(۶). مج، وز، مل، لت: از اینکه.

(۷). مج، وز، مل، لت: فیها.

(۸). آج، لب: شود.

(۱۰). مج، وز، مل: غبط.

(۱۲). مج، وز، لت، آن: از ملک همه.

صفحه : ۱۹۷

نیست. و حسن علی«۱» روایت کرد که امیر المؤمنین«۲» گفت: آیت در ما آمد که اهل بدریم. سدّی گفت در اینکه آیت که: اهل بهشت چون به در بهشت رسند، درختی باشد«۳» آن جا از اصل ساق او دو چشمه«۴» برون«۵» می‌آید، از یک چشمه باز خورند هر چه غلّ و غشّ و حقد و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طهور بود، و از دیگر غسل کنند تا نضارت بهشت و غضاضت نعیم بر ایشان پیدا شود، هرگز پس از آن اشعث و أغبر نشوند و گونه رویشان بنگردد«۶».

أبو نضره روایت کرد که: اهل بهشت را بر در بهشت باز دارند تا میان ایشان مقاصّه کنند در ظلامات، تا چون به بهشت شوند کسی را بر کسی ظلامه نمانده باشد به مقدار قلامه«۷» ناخنی، و همچنین کنند با اهل دوزخ پیش«۸» از آن که به دوزخ شوند، و اینکه استیفاء اعواض است که ما گفتیم که ایشان را بر یکدیگر باشد. آنگه گفت: منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویها روان«۹» باشد، ایشان چون نعمت ظاهر بینند گویند: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا، سپاس خدای را که ما را هدایت داد به اینکه. وَ ما کُنّا لِنَهتَدِیَ لَو لا أن هَدانَا اللّه و ما به اینکه راه نیافتیمی«۱۰» اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و تمکین کردی«۱۱»، یقال: هدیته لکذا و الی کذا. سفیان ثوری گفت: معنی آن است که سپاس«۱۲» خدای را که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که اینکه ثواب و جزای آن است. و در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، خدای تعالی حجاب از میان ایشان«۱۳» بردارد تا یکدیگر را

---

(۱). آج، لب: و امام المعصوم حسن بن علی علیهم السّلام.

(۲). مج، وز، مل علی، آج، لب، بم: آن علیه السّلام.

(۳). مل: ببینند.

(۴). مل آب.

(۵). مج، وز: بیرون. [.....]

(۶). مج، وز، مل، لت: بنه گردد.

(۷). مج، وز: قلامه‌ای یعنی سر.

(۸). مل: پیشتر.

(۹). مج: روا.

(۱۰). مج، وز، مل، لت: راه نیافتمانی.

(۱۱). مج، وز، لت: کردندی.

(۱۲). مج، وز: اسپاس.

(۱۳). مج، وز، مل، لت: خدای تعالی میان ایشان حجاب.

صفحه : ۱۹۸

بینند«۱» و آنچه ایشان در آن باشند از منازل و مقامات از«۲» درجات و درکات، اهل دوزخ گویند: لو هدانا اللّه، اینکه، حسرت ایشان باشد. و اهل بهشت گویند: لَو لا أن هَدانَا اللّه اینکه، شکر ایشان باشد. آنگه گفت: هیچ مؤمن و کافر«۳» نباشد و الّا او را در بهشت و دوزخ جایی باشد و منزلی«۴»، چون به جای خود برسند و حجاب بردارند جای او در بهشت به او نمایند، و او را گویند: اینکه قصور و درجات و منازل می‌بینی«۵» تو را بود«۶» [۱۵۱- ر]

برای تو آفریده بودند«۷» اگر ایمان آوردی و طاعت کردیی«۸» و بهشتی را گویند: آن درکات و عقوبات بینی تو را بودی«۹»، اگر

تو نیز همان کردیی که ایشان کردند از کفر و معاصی آن که کردند«۱۰»، اینکه بمیراث به شما ارزانی داشتم«۱۱» از ایشان به آن عمل که کردی. و آن جایها به استحقاق که لایق حال ایشان است [و]«۱۲» ایشان را شاید به ایشان دادم«۱۳» و قسمت کردم«۱۴» میان شما و ایشان، آنگه منادی ندا کند که: ای اهل بهشت؟ تندرستی است شما را که با آن بیماری نباشد، و برنایی که با آن پیری نباشد، و زندگانی که با آن مرگ نباشد، و خلودی که با آن فنا نباشد، و نعمتی که با آن شدّت نباشد«۱۵»، ایشان گویند: اینکه آن است که رسولان خدای به ما آمدند و ما را گفتند، ما تصدیق کردیم و باور داشتیم، لا جرم اینکه ندا بشنیدیم که اینکه بهشت به میراث به شما دادیم به آنچه کردی«۱۶» در دنیا از ایمان و طاعات، فهذا معنى قوله تعالى: وَ نُودُوا أَن تِلكُمُ الجَنَّةُ أُورِثتُمُوها بِما كُنتُم تَعمَلُونَ. إبن عامر خواند: ما کنّا

---

(۱). لت: به بینند/ ببینند.

(۲). مج، وز: آن.

(۳). آج، لب: مؤمنی و کافری.

(۴). مج، وز: و دوزخ منزلی و جایی نباشد.

(۵). مج، وز، مل: آن قصور و منازل و درجات بینی.

(۶). مج، وز، لب، لت و. [.....]

(۷). مج، وز، لت: آفریدند.

(۸). مج، وز، مل، آج، آف، لت، آن: کردی.

(۹). مج، وز: بود که.

(۱۰). مج، وز آن که کردند.

(۱۱). مل، آن: داشتیم.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۳). مل، آن: دادیم.

(۱۴). لب: کردیم.

(۱۵). مج: شدّتی نباشد. ۱۶. آج، لب: کردید.

صفحه : ۱۹۹

لنهتدی«۱»، بلا- واو، و در مصاحف اهل شام «واو» نیست، گفتند: برای آن که اینکه جمله ملتبس است به آن جمله از «واو» مستغنی‌اند، چنان که گفت: سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُم كَلبُهُم«۲»، و باقی قرّاء به «واو» خواندند و گفتند: دو جمله است، یکی بر یکی معطوف«۳» از «واو» گریز نباشد، و اینکه بهتر است چه آیت سورهٔ الکهف التباس صفت و موصوف دارند و اینکه جا آن التباس نیست الّا علی تعسف، و ابو عمر و خواند: اورثّموها«۴» به ادغام «تا در ثا»«۵» برای آن که دو حرف مهموس‌اند و متقارب المخرج.

وَ نادى أَصحابُ الجَنَّةِ، آنگه حق تعالی حکایت کرد از گفتار که«۶» میان اهل بهشت و اهل دوزخ رود، [ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را]«۷». و برای آن به لفظ ماضی گفت و اگر چه معنی در مستقبل خواهد بود ایذانا و اعلاما بأن ذلك لا محالة واقع كائن فكأن قد، برای آن که تا باز نماید که از قوّت آن«۸» را که اینکه لابد بخواهد بود«۹»، گفت: پنداری که ببود«۱۰»، گفت آواز دهند بهشتیان دوزخیان را و گویند: ما آنچه خدای«۱۱» ما را وعده داد یافتیم بدرستی و حقّی شما یافتی«۱۲» آنچه خدای شما را وعده داد بدرستی«۱۳»، و اینکه بر سبیل تهکّم و استهزاء و شماتت گویند. ایشان جواب دهند که: «نعم» آری یافتیم و حق و صدق است.

کسائی خواند اینکه جا و در «شعراء» و «الصّافّات»: «نعم» به کسر «عین»،

---

(۱). اساس، آج، لب، آف: بما کنّا نهتدی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۲.

(۳). مج، وز، مل، لت: دو جمله است معطوف یکی بر یکی.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز وز: اورثتموها، با توجه به وز تصحیح شد. [.....]

(۵). مج: «ثا» در «تا»، وز: «ثا» در «ثا».

(۶). مل: گفتاری که.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). مج، وز کاد.

(۹). مج، وز: نخواهد بودن.

(۱۰). مج، وز: پندار که نبود.

(۱۱). مج، وز، لت ما.

(۱۲). مج، وز، آج، لب، آف: یافتید.

(۱۳). وعده دادند رستید.

صفحه : ۲۰۰

و باقی قرّاء به فتح «عین» و اینکه دو لغت است. چون اینکه گفته باشند و جواب شنیده، در میان ایشان آواز دهنده‌ای آواز دهد که: لعنت خدای بر ظالمان باد، چنان که هر دو گروه بشنوند. مؤمنان خرّم شوند و کافران اندوهگن«۱» و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد. و اصل او طرد و راندن باشد، و اصل «تأذین» و «ایذان» اعلام باشد و هو الایقاع فی الاذن، یقال: أذنت لکذا إذا استمعت له، و آذنته بکذا اذا اوقعته فی اذنه، و منه الاذان لأنّه اعلام بالصّلاة.

نافع و اهل بصره و عاصم و إبن مجاهد عن قنبل خواندند: «أن لعنهٔ اللّه» به تخفیف «نون»«۲» و رفع لعنهٔ«۳» بر آن که «أن مخفّفه باشد از ثقیله، و اینکه تخفیف نکنند الّا به اضمار شأن و قصّه، و تقدیر آن باشد که: أنّه لعنهٔ اللّه علی الظالمین، و مثله قوله: وَ آخِرُ دَعواهُم أنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِین«۴»، التّقدیر: أنّه الحمد للّه ربّ العالمین، ای الشّأن و القصّهٔ ان«۵» الحمد للّه ربّ العالمین، و مثله قول الاعشی«۶»:

فی فتیهٔ کسیوف الهند لا قد علموا أن هالک کلّ من یحفی [۱۵۱- پ]

و ینتعل

المعنی أنّه هالک، أی أنّ الامر و الشأن هالک کلّ حاف و ناعل، و باقی قرّاء مشدّد خواندند بر اصل.

آنگه وصف کرد آن ظالمان را که مستحقّ لعنت خدااند«۷» با آن که ایشان منع کنند از راه خدا، یعنی از دین خدا«۸». و یَصُدُّونَ، شاید تا از «صدود» باشد و آن اعراض و عدول بود، و شاید تا از «صدّ» بود و آن منع باشد، کقوله: هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۹»، و اگر بر اوّل حمل کنند ظلم نفس باشد به

---

(۱). مج، وز، مل: دژم.

(۲). مج، وز: النّون.

(۳). مج، وز، مل، لت: اللّعنة.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

(۵). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، با توجّه به متن زائد به نظر می‌رسد. [.....]

(۶). مج، وز، مل شعر.

(۷). مج، وز: خدای‌اند، لت، خدایند.

(۸). مج، وز: خدایی.

(۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵.

صفحه : ۲۰۱

برگشتن از ره خدای تعالی، و اگر بر اینکه حمل کنند ظلم غیر باشد از اضرار به غیر به منع او از ره خدای. و فرق میان ایشان به مصدر پیدا شود، مصدر لازم «صدود» [باشد«۱»]

و مصدر متعدّی «صدّ». وَ یَبْغُونَها عِوَجاً، و طلب آن کنند تا آن را به شبهت و تلبیس کژ کنند و نمایند مردمان را که اینکه راهی است کژ. «و العوج» بالکسر فی الدّین و الامر، «و العوج» بالفتح فی العصا و امثالها، و قیل: العوج ما کان خلقة بالفتح، و بالکسر ما اعوج و لم یکن کذلک، و نصبش محتمل باشد دو وجه را:

یکی مفعول به و یکی مصدر، أی یطلبون هذا النّوع من الطّلب، کقولهم: رجع القهقری و قعد القرفصاء، وَ هُم بِالآخِرَةِ کافِرُون، و ایشان به قیامت ایمان ندارند.

وَ بَیْنَهُما حِجابٌ یعنی میان اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد، و حجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نفوذ شعاع و جز آن، و ضریر را برای آن محجوب گویند، و الحاجب الّذی یحجب النّاس عن الدّخول. وَ عَلَی الأَعرافِ رِجالٌ جمع «عرف» باشد و آن بلندی باشد از زمین چون باره و مانند آن، و منه عرف الدّیک و عرف العادة و هو فعل بمعنی مفعول، و قال الشّمّاخ:

و ظلت باعراف تعالی کأنّها رماح نحاها وجهة الرّیح راکز

و قال آخر:«۲»

کلّ کناز لحمه نیاف کالعلم الموفی علی الاعراف

مفسّران گفتند: باره‌ای باشد میان بهشت و دوزخ چنان که گفت: فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُه«۳»، اینکه قول مجاهد و سدّی است، و سدّی گفت: برای آنش «أعراف» خوانند که مردمان او مردم را شناسند. و حسن بن الفضل گفت:

مراد به «أعراف» صراط است.

مفسّران خلاف کردند در اینکه«۴» مردان که بر اعراف باشند و برای چه آن جا باشند. عبد اللّه عبّاس و حذیفة بن الیمان گفتند: گروهی باشند که سیّئات و

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مل شعر.

(۳). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۳.

(۴). مج، وز، مل: در آن.

صفحه : ۲۰۲

حسنات ایشان یکسان بود، سیّئاتشان قاصر بود از دوزخ و حسناتشان به حدّ وصول به بهشت نبود، خدای تعالی ایشان را آن جا بدارد. چون حساب خلایق بکنند ایشان را به رحمت به بهشت فرستد، ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت شوند. ایشان از آن که بر بلند«۱» باشند، اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسند.

خدای تعالی چون خواهد که ایشان را به بهشت برد، بفرماید تا ایشان را به جویهایی آرند که«۲» آن را «نهر الحیاة«۳»» گویند، کنارهای آن جوی از قصبهای زر«۴» باشد مکلّل به مروارید، خاکش مشک باشد ایشان را آن جا بشویند، اندام ایشان پاکیزه شود، خالی سپید بر نحر ایشان پدید آید که ایشان را بدان بشناسند، خدای تعالی گوید: تمنّا کنید. ایشان [آنچه]«۵» خواهند تمنّا کنند تا هر چه آرزو باشد ایشان را بخواهند. چون تمنّای ایشان برسد، حق تعالی گوید: شما راست هر چه تمنّا کردی«۶» هفتاد ضعف آن. چون به بهشت شوند [اهل بهشت]«۷» ایشان را به آن خال بشناسند، ایشان را مساکین الجنّة خوانند.

عبد اللّه مسعود گفت: خدای تعالی به قیامت حساب خلقان بر آرد، هر کس را که حسناتش بر سیّآت بیفزاید- و اگر همه به یک حسنه بود- خدای تعالی بفرماید تا او را به بهشت برند، و هر کس را که سیّئاتش از حسنات به یک«۸» سیّئه زیادت بود [۱۵۲- ر] بفرماید تا او را به دوزخ برند، آنگه برخواند: فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُه فَأُولئِک هُمُ المُفلِحُون، وَ مَن خَفَّت مَوازِینُه فَأُولئِک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم«۹»، آنگه گفت: ترازو به مثقال حبّه‌ای بچربد و بر او پیدا شود، و هر که سیّئات و

---

(۱). مل: بلندی.

(۲). مج، وز: به جوی دارند که، مل: ایشان را به زیر آرند به جوی که.

(۳). مج، وز، مل: بحر الحیاة.

(۴). مج، وز: قضیبها از زر.

(۷- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، آج، لب، لت: کردید. [.....]

(۸). مج، وز: به یکی.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۸ و ۹، نیز سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

صفحه : ۲۰۳

حسناتش یکسان بود او از اصحاب اعراف باشد، ایشان را بر صراط بدارند و آن نور که بر ایشان بود از ایشان بستانند.

مردی روایت کند از بنی هلال که گفت پدرم از رسول- علیه السّلام- پرسید که: اصحاب الاعراف که‌اند! گفت: مردمانی که در سبیل خدا جهاد کرده باشند و پدران ایشان از ایشان خشنود نباشند، ایشان را در سبیل خدای کشته باشند، از اینکه جهت از آتش دوزخ آزاد باشند و به عصیان و آزار پدر از بهشت ممنوع باشند، ایشان آخرین اهل بهشت باشند به دخول«۱».

شرحبیل بن سعد گفت: جماعتی باشند که بی‌رضای پدر به غزا شده باشند. مجاهد گفت: قومی باشند از صالحان«۲» فقها و علما. سلیمان التّیمیّ و ابو مجلز گفتند: جماعتی فرشتگان باشند. ابو مجلز را گفتند: خدای «رجال» می‌فرماید، گفت: پس فرشتگان زنان نیستند. عبد اللّه عبّاس گفت: جماعتی باشند که گناه بسیار دارند و طاعات گران، و روایتی دیگر از او که گفت: اولاد الزّنا باشند. أبو العالیة گفت: جماعتی باشند که طمع دارند که به بهشت روند و خدای تعالی اینکه طمع نیفگنده باشد ایشان را الّا برای کرامت ایشان. مجاهد گفت:

جماعتی باشند که پدران از ایشان خشنود باشند و مادران نباشند، یا مادران خشنود«۳» باشند و پدران نباشند، خدای تعالی ایشان را به رضای پدر یا مادر از دوزخ آزاد کند و به ناخشنودی پدر یا مادر از بهشت منع کند، ایشان«۴» آن جا باز داشته باشند تا خدای«۵» حساب خلقان بکند آنگه ایشان را به بهشت فرستد.

عبد العزیز بن یحیی الکنانیّ گفت: آنان باشند که در فترت بین النّبیّین بمرده باشند و دین را بدل نکرده باشند. و منجوبی«۶» در تفسیرش گفت: فرزندان

---

(۱). آج، لب: به داخل شدن در بهشت.

(۲). اساس: طالحان، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). مج: خشنود.

(۴). مج، وز، مل، آف را.

(۵). مج، وز، مل، آج، لب، لت تعالی.

(۶). کذا: در اساس، مج. ممنونی، وز: محنونی، مل، لت: منحنونی، آج، لب: شحونی، آف، آن: منحونی.

صفحه : ۲۰۴

مشرکان باشند، بعضی دگر گفتند: جماعتی باشند که ایشان طاعات و اعمال صالحه کرده باشند مشوب و آمیخته با ریا، و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش آورد به اسناد از جویبر بن«۱» سعید از ضحّاک از عبد اللّه عبّاس که گفت در اینکه آیت: اعراف جایهای باشد بلند از صراط و اینکه مردانی که بر آن«۲» اعراف باشند حمزة بن عبد المطّلب بود و عبّاس و علیّ بن ابی طالب و جعفر الطّیّار ذو الجناحین، دوستان خود را از دشمنان بشناسند به علامت، و علامت آن بود که دوستان ایشان سپید روی باشند و دشمنانشان سیاه روی.

باقر- علیه السّلام- گفت: آن مردان ائمّه معصوم باشند و پیغامبر- علیه السّلام- در میان ایشان بود. صادق- علیه السّلام- گفت: اعراف کثبان و بهشتهایی باشد میان بهشت و دوزخ، هر پیغامبری«۳» و خلیفه‌ای او را آن جا بدارند با گناهکاران امّتش چنان که امیر لشکر را با لشکر بدارند. آنان که محسنان امّت باشند سبق برند و به بهشت شوند، خلیفه رسول آن گناهکاران را گوید: بنگری«۴» به برادران شما از محسنان که سبق بردند«۵» به بهشت. اینان بر ایشان سلام کنند، و ذلک قوله: وَ نادَوا أَصحابَ الجَنَّةِ أَن سَلامٌ عَلَیکُم، آنگه حق تعالی«۶» خبر داد که اینکه گناهکاران به بهشت نشده باشند هنوز و طمع دارند که به بهشت شوند به شفاعت پیغامبر و امام، و ذلک قوله: لَم یَدخُلُوها وَ هُم یَطمَعُونَ.

آنگه اینکه گناهکاران از اعراف به اهل دوزخ نگرند پناه با خدای دهند و دعا کنند: رَبَّنا لا تَجعَلنا مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ«۷» [و ذلک قوله: و اذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النّار قالوا ربّنا لا تجعلنا مع القوم الظّالمین«۸»]«۹»، آنگه انبیا و خلفا

---

(۱). مل: جبیر بن سعید، آج، لب، آف: جویبر بن سعید، لت: جریر بن سعید، چاپ شعرانی (۵/ ۱۶۴): حبر بن سعید.

(۲). مج، وز: بر اینکه.

(۳). آج، لت را.

(۴). مج، وز، مل، آف: بنگرید.

(۵). مج، وز، آج، لب، آف: برند.

(۶). آج، لب گفت و. [.....]

(۸- ۷). سوره اعراف (۷) آیه ۴۷.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز، و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

صفحه : ۲۰۵

روی به اهل دوزخ کنند و ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت گویند: ما أَغنی عَنکُم جَمعُکُم وَ ما کُنتُم تَستَکبِرُونَ«۱»، آنگه اشارت به اینکه مستضعفان کنند و گویند:

اینان آنان‌اند که شما در دنیا سوگند می‌خوردی«۲» که خدای بر اینان رحمت نکند!، و ذلک قوله: أ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقسَمتُم لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحمَةٍ [۱۵۲- پ]، آنگه اینکه مستضعفان را از خدای بخواهند و ایشان را گویند: ادخُلُوا الجَنَّةَ لا خَوفٌ عَلَیکُم وَ لا أَنتُم تَحزَنُونَ«۳»، و آنچه مؤکّد اینکه حدیث است حدیث عمرو بن شیبه و دیگر راویان از صحابه و تابعین در آن که امیر المؤمنین علی«۴» قسمت کننده باشد بین الجنّة و النّار، و عمرو بن شیبه روایت کند که رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین را گفت:

(یا علی کأنی بک یوم القیمة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار)

، گفت: پنداری که در تو می‌نگرم که فردای قیامت عصایی از چوب عوسج به دست گرفته باشی و گروهی را به بهشت می‌رانی و گروهی را به دوزخ و با دوزخ مقاسمه می کنی که:

(هذا لی و هذا لک خذیه فإنه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی)

، آن را«۵» دار که از دشمنان است و اینکه را دست بدار که از دوستان است. آنگه گفت: و اللّه که آتش علی را مطیعتر باشد از آن که بنده سیّدش را، و شاعر گوید:«۶»

علیّ حبّه جنّة قسیم النّار و الجنّة وصیّ المصطفی حقّا امام الانس و الجنّة

قوله: یَعرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُم، همه را به سیما و علامت بشناسند از دوستان و دشمنان، [که دوستان سپید روی و سیاه چشم باشند و دشمنان]«۷» سیاه روی و ازرق چشم باشند. در خبر است که حارث همدانی امیر المؤمنین- علی علیه السّلام- را گفت: یا امیر المؤمنین؟ من از دو حالت می‌ترسم: یکی از وقت نزع و

---

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب: می‌خورید.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۹.

(۴). آج، لب، آف علیه السّلام.

(۵). مج، وز: او را.

(۶). مج، وز شعر.

(۷). اساس، آج، لب، بم، آف: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۲۰۶

یکی از صراط و سر دو راه. امیر المؤمنین او را گفت: مترس که دوستان ما آن جا ایمن باشند که هر کس از دوستان و دشمنان ما مرا آن جا بینند و من ایشان را، بینم«۱» و بشناسم و ایشان مرا بینند و«۲» بشناسند، آنگه اینکه بیتها بگفت«۳»:

یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤمن او منافق قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا

و انت عند الصّراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا

اقول للنّار حین توقف لل عرض: ذریه لا تقربی الرّجلا

ذریه لا تقربیه انّ له حبلا بحبل الوصی متّصلا

و در وزن «سیما» دو قول گفتند: یکی «فعلا» من سام(۴) ابله یسومها(۵) اذا ارسلها فی المرعی معلّمة و هی السّائمة، و الثّانی و زنه «عفلی» مقلوب من وسمت نقلت الواو الی موضع العین، کما قالوا(۶) له فی النّاس جاه، أی وجه، ألا تری أنّهم یقولون: لذی الجاه وجیه(۷) و کذا جذب و جبذ و اضمحلّ و امضحلّ. و «سیما» مقصور باید، و «سیماء»(۸) ممدود، قال الشّاعر:(۹)

غلام رماه اللّه بالحسن یافعا له سیمیاء لا تشقّ علی البصر

وَ نادَوا أَصحابَ الجَنَّةِ، و ندا کنند یعنی اصحاب اعراف و مستضعفان ایشان اهل بهشت را: أَن سَلامٌ عَلَیکُم، که سلام بر شما باد؟ اهل بهشت را گویند:

---

(۱). آج، لب: ندارد.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب، بم، لت: «بینند و» را ندارد.

(۹- ۳). مج، وز شعر.

(۴). در معاجم لغت «سام» در اینکه مورد از ثلاثی مجرد نیامده بلکه از ثلاثی مزید آمده است.

(۵). مج، وز، آج، لب: تسونها. [.....]

(۶). مج، وز: کما قال.

(۷). مج، وز: یوجیه.

(۸). کذا: در اساس آج، لب، بم، آف، آن، مل: سیمیاء، عبارت در تفسیر طبری (۸/ ۱۹۷) چنین است: «و فیها لغات ثلاث. سیماء مقصوره، و سیماء ممدودة، و سیماء بزیادة یاء اخری بعد المیم فیها، و مدّها علی مثال الکبریاء». و بعد بیت مورد استشهاد را آورده است.

صفحه : ۲۰۷

لَم یَدخُلُوها، و اینان هنوز در بهشت نشده باشند- یعنی اصحاب اعراف و طمع دارند که به بهشت شوند علی قول إبن عبّاس و إبن مسعود و الحسن و قتاده. و ابو مجلز گفت: راجع است اینکه طمع به اهل بهشت فی قوله: وَ نادَوا أَصحابَ الجَنَّةِ، که اینکه جماعتی باشند که هنوز به بهشت نشده باشند، و سعید بن جبیر گفت: برای آن طمع دارند که چون منافقان را نور بستانند، نور ایشان بنستانند، ایشان طمع برندارند. و بعضی اهل معانی گفتند: «طمع» اینکه جا یقین است چنان که ابراهیم- علیه السّلام- [گفت](۱): وَ الَّذِی أَطمَعُ أَن یَغفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَومَ الدِّینِ(۲)، و برای آن به لفظ طمع(۳) گفت که عیش متوقّع نعمت در میان نعمت عظیم چون او

در نعیم باشد و توقّع دیگر می‌کند خوشتر باشد، و اینکه قول حسن«۴» و جبّائی و بیشتر مفسّران است.

قوله: وَ إِذا صُرِفَت أَبصارُهُم، مراد اهل اعرافند، گفت: چون چشمهای ایشان با جانب و جهت اصحاب دوزخ گردانند، ایشان پناه با خدای دهند و دعا کنند و گویند: بار خدایا؟ ما را با جمله و زمره گروه ظالمان و ستمکاران مکن.

«صرف»، عدول باشد به چیزی از جهتی با جهتی، و «تلقاء» جهت لقا باشد [۱۵۳- ر]، اعنی جهت مقابله، تفعال من اللّقاء و از«۵» ظروف مکان باشد، و مثله:

حذاک«۶» و إزاک و قبالتک. و «أبصار» جمع بصر باشد و آن حاسّه بود که مبصر به آن«۷» ادراک مدرکات کند، و «بصر» در جای علم به کار دارند، یقال: فلان بصیر بهذا الامر، أی عالم به، و بصر به و ابصره اذا راه. و اصحاب الصّحراء ملازمان صحرا باشند، و رمّانی حدّ آتش نهاد به آن که جسمی لطیف باشد که در او حرارت و روشنایی بود، و از شأن او احراق و سوختن باشد، و چنین چیزها را حدّ ننهادن

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۲.

(۳). اساس، آج، لب، آف، آن: جمع، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مج، وز، مل، لت، آن، حسن بصری.

(۵). مج. وز: و آن.

(۶). مج، وز: خداک.

(۷). مج، وز: مبصریان به آن.

صفحه : ۲۰۸

اولیتر باشد برای آن که غرض به تحدید کشف و تمیز«۱» محدود باشد از نا محدود و آن جا«۲» محدود از حدّ روشنتر است، پس حوالت اولیتر باشد و فایده در اینکه دعا- با آن که دانند که خدای نکند- آن باشد که خواهند که در زیّ شاکران خدای را خضوع و خشوع نمایند، و ایشان را به اینکه دعا مسرّتی حاصل شود چنان که از خدای تعالی نعیم و بهشت«۳» خواهند نکو باشد آن جا که گفت: رَبَّنا أَتمِم لَنا نُورَنا«۴»، همچنین نکو باشد که استدفاع مضرّت کنند و پناه با خدای دهند از عذاب.

وَ نادی أَصحابُ الأَعرافِ رِجالًا، و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی را از اهل دوزخ از جمله رؤسا و جبابره و کفّار و منافقان که ایشان را بشناسند به سیما و علامت از سیاهی روی و زرقت چشم بر سبیل تهکّم و ملامت، ایشان را گویند: ما أَغنی عَنکُم جَمعُکُم، آن جمع که کردی«۵» از اموال و لشکر و اتباع شما را سودی نداشت و غنایی نکرد و نگزیرانید شما را از عذاب خدای، و به عدد و عدّت و آلت شما را نجاتی نبود، و نه نیز شما را سودی داشت آن استکبار و بزرگواری که کردی«۶» و گردن کشی از فرمان خدای و انقیاد و اجابت پیغامبران خدای.

أ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقسَمتُم، بیشتر مفسّران برآنند که اینکه هم از کلام اصحاب اعراف است که گویند دوزخیان را و اشارت کنند به مستضعفان مؤمنان که:

اینان‌اند که شما گفتید«۷» و سوگند خوردید«۸» که خدای بر ایشان«۹» رحمت نکند. کلبی گفت: ندا کنند کافران را و منافقان را به اسمائشان و اسماء آبای ایشان«۱۰» یا ولید بن المغیره و یا با جهل بن هشام و یا فلان و یا فلان؟ أ هؤلاء، اینان یعنی

---

(۱). مج، وز، لت: تمییز.

(۲). مج، وز، لت: اینکه جا.

(۳). مج: نعیم بهشت.

(۴). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. [.....]

(۶- ۵). مل، آج، لب: کردید.

(۷). لت: گفتی/ گفتید.

(۸). لت: خوردی/ خوردید.

(۹). مج، وز، لت: برایناان.

(۱۰). وز، لت: آبایشان.

صفحه : ۲۰۹

سلمان«۱» و أبو ذرّ و مقداد و خبّاب و اینکه ضعفا آنان هستند که شما سوگند خوردی«۲» که خدای رحمت با ایشان نرساند، و اینکه آیت دلیل می‌کند [بر آن]«۳» که اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغامبران و امامان که از سر دلال و وثاقت به پایه [و]«۴» قدر خود اینکه توانند گفتن، و الّا آن اقوال مختلف که حکایت کرده شد ایشان را از کار خود و فروماندگی و خوف چندان بود که پروای آن ندارند که بر کافران تهکّم کنند و از سر بطر«۵» سخریّت کنند، و از همه اقوال آن خبر که از صادق«۶»- علیه السّلام- روایت کردیم بهتر است برای مطابقت آن ظواهر آیات که مقدّم و مؤخّر اینکه آیت است، و آنگه خبر عبد اللّه عبّاس در حمزه و جعفر و امیر المؤمنین [علی]«۷» برای آن که حق تعالی به لفظ «رجال»«۸» گفت و در دگر آیت هم ایشان را به اینکه لفظ خواند فی قوله: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ«۹»، یعنی عبیدة بن الحارث و حمزة بن عبد [المطّلب]«۱۰» و جعفر بن أبی طالب. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ«۱۱»، علیّ بن أبی طالب- علیه السّلام.

و بعضی دگر گفتند: کلام خداست مبتدأ نه حکایت، و قول اوّل درست‌تر است و قول بیشتر مفسّران آن است. ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، بر قول اوّل هم کلام اصحاب اعراف است، و در کلام قول مضمر است و تقدیر آن است که: یقولون للمستضعفین، گویند آن ضعفا را که اشارت «أ هؤلاء» به ایشان است بر رغم آن جبابره دوزخیان که در بهشت شوی که«۱۲» بر شما خوفی«۱۳» و اندوهی نیست، و بر قولی دیگر کلام

---

(۱). اساس، مل، آج، لب، آف، آن: مسلمانان، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب: خوردید. (۱۰- ۴- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز و.

(۶). مل: از حضرت امام جعفر صادق.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، آج، لب علیه السّلام.

(۸). اساس، بم، لت: حال، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱- ۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۱۲). مج، وز، مل: شوید که. [.....]

(۱۳). مج، وز و ترسی.

صفحه : ۲۱۰

خدای باشد اصحاب اعراف را که در بهشت شوید«۱». مقاتل [۱۵۳- پ]

گفت:

فرشتگان گویند اصحاب اعراف را که در بهشت شوی«۲» بلا خوف و لا حزن.

قوله: وَ نادی أَصحابُ النّارِ أَصحابَ الجَنَّةِ، حق تعالی چون حدیث مؤمنان و متّقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل منازل و درجات و مقام و سیلت و شفاعت بگفت، حدیث اهل دوزخ کرد که چون فرومانند آن جا و خدای تعالی میان ایشان حجاب بر دارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را بینند تا رد مسرّت و فرحشان بیفزاید، و اهل دوزخ اهل بهشت را ببینند و منازل و غرفات ایشان تا در غم و حسرتشان بیفزاید، و اهل بهشت اهل دوزخ را گویند: فَهَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبُّکُم حَقًّا«۳»، بر سبیل شادکامی. اهل دوزخ نیز اهل بهشت را گویند: أَفِیضُوا عَلَینا مِنَ الماءِ، از آن آب که می‌خوری«۴» و در زیر درختا«۵» و کوشکهای شما می‌رود ما را شربتی بدهی«۶»، و افاضت اجراء الماء من العلو إلی سفل باشد، و أفاض القوم فی الحدیث اذا خاضوا فیه، و أفاض القوم من عرفات الی مزدلفة اذا صاروا الیها.

رمّانی حدّ آب نهاد به آن که جسمی باشد سیّال که تشنه را سیر آب کند نه از غذای حیوان حاصل شده، و آن جوهری است عظیم الرّطوبة، منفعت او بر همه مایعات زیادت است، و اینکه حدّ نیز مزیّف است به آنچه در باب آتش گفتیم محدود از [اینکه]«۷» حد بسیار روشنتر است، و غرض به تحدید آن باشد که محدود به حد روشن کنند.

أَو مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ یا از آن طعامها که خدای تعالی شما را روزی کرده است. اهل بهشت جواب دهند که: خدای تعالی طعام و شراب ما بر شما حرام

____

(۱). لت: شوی/ شوید.

(۲). مج، وز، آج، لب: شوید.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۴). مج، وز: می‌خورید، آج، لب، آف: می‌خورید.

(۵). کذا: در اساس: درختا، همه نسخه بدلها: درختان.

(۶). مج، وز، آج، لب، آن: بدهید.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

صفحه : ۲۱۱

کرده است، تحریم منع و حرمان نه تحریم عبادت. و اهل بهشت را با نیک مردی و لطافت طبع دلشان بر کافران نرم نشود از آن جا که خدای تعالی در طبع ایشان مرکوز بکرده است«۱» دوستی دوستان خود و دشمنی از دشمنان خود أبو الجوزاء گفت عبد اللّه عبّاس را پرسیدم که: کدام صدقه فاضلتر است! گفت: شربت آب به تشنه دادن. گفتم: از کجا! گفت: نبینی که اهل دوزخ چون درمانند«۲» از نعیمهای بهشت، اوّل آب می‌خواهند و اینکه نعمتی است که خدای تعالی کرده است که قدر آن بیشتر مردم ندانند تا از او«۳» باز نمانند؟ و یک قول در اینکه آیت آن است: ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ«۴»، قیل: عن النّعیم«۵»، قیل: عن الماء البارد، یعنی از آب سرد پرسند ایشان را تا شکر آن گزاردند«۶» یا نه، از آن جا گفت امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- آن کس را که او را پرسید: ما طعم الماء! قال طعم الحیاة، پرسید که: آب چه طعم دارد! گفت: طعم زندگانی دارد، [و نیز طبع زندگانی دارد]«۷» (عند من اثبت الطبع).

آنگه وصف کرد آنان را که کافرانند و در دوزخ گرفتارانند، گفت: آن کافرانی که دین خود را فسوس و بازی گرفته باشند. و «الّذین» در محلّ جرّ است علی صفة الکافرین، و شاید که محلّ او رفع باشد بر ابتدا. و قوله: فَالیَومَ نَنساهُم«۸»، جمله‌ای باشد در جای

خبر«۹». و فرق میان «لهو» و «لعب» آن است که لهو بازی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معازف و تعاطی آن، و لعب بازی کودکان باشد، هر دو هزل بود، گویند: طعام و شراب بهشت نشاید کافرانی را که دین خدای به بازی گرفته باشند و لهو و هزل و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده باشد و فریفته. فَالْيَوْمَ نَنساهُم، امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که [ایشان]«۱۰» اینکه روز را«۱۱»

---

(۱). مج، وز، لب: نکرده است.

(۲). مج، وز، لت: درمی‌مانند.

(۳). آج، لب: از آن.

(۵- ۴). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۸.

(۶). مج، وز: آن کردند، مل: آن کرده‌اید.

(۱۰- ۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۸). بم امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که.

(۹). اساس: جزا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: ندارد.

صفحه : ۲۱۲

فراموش کردند از عمل، و نسیان بر خدای روا نباشد.

و اینکه آیت را دو تأویل است: یکی آن که نسیان از ایشان حقیقت باشد و از خدای تعالی مجاز بر سبیل ازدواج، چنان که گفت: وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها«۱»، و قوله: فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ«۲»، و قوله: وَ إِنْ عاقَبْتُمْ [۱۵۴- ر] فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ«۳».

دوم آن است که: نسیان از هر دو جانب ترک باشد، خدای تعالی گفت:

ایشان طاعت«۴» رها کردند، من نیز ثواب ایشان رها کردم. و وجه سیم«۵» آن که: با ایشان در دوزخ معامله منسیّان و فراموشان رود تا ایشان آن جا مخلّد و مؤبّد باشند چون کسی که فراموش کنند. و در شاهد کسی را که در زندان مخلّد خواهند داشت«۶» تا بمیرد، گویند: او«۷» او را به زندان فراموشان برند«۸». وجه چهارم در او آن است که: اهل بهشت ایشان را فراموش کنند از آن جا که به لهو و بطر خود مشغول باشند، و اینکه نسیان را خدای تعالی با خود اضافت کرد برای آن که سبب نسیان اهل بهشت به اشتغال«۹» به لهوات و شهوات از جهت«۱۰» خدای باشد، و امّا علی طریق«۱۱» قوله: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ«۱۲»، أی یؤذون اولیاء اللّه، و اینکه وجوه همه نیک است و محتمل در تاویل است آیت را«۱۳». و مراد به «دین» در آیت ملّت و طریقت است، و اقسام او در سورة الفاتحة گفته شده است.

و اصل «لهو» از انصراف بود و هو صرف الهمّ بما لا یحسن به صرفه، و

---

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.

(۴). مج، وز من.

(۵). مج، وز: سهام، آج: سوم، لب: سیوم.

(۶). مج، وز، مل، لت: خواهند داشتن.

(۷). مج: آن.

(۸). مج: بردند.

(۹). اساس، آج، لب، بم آف: استشغال، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). مج، وز، مل: از قبل.

(۱۱). آج، لب: طریقهٔ. [.....]

(۱۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۱۳). مج، وز، لت: محتمل در تأویل آیت.

صفحه : ۲۱۳

منه قولهم: اذا استأثر اللّه بشیء فاله عنه، أی انصرف. و أبو روق گفت: مراد به «دین»«۱» در آیت روز عید است که روز عید، مسلمانان را روز عبادت باشد، ایشان اینکه روز را روز لهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و به دنیا مغتر شدند«۲» چون آلت غرور دنیا بود«۳» خدای تعالی [فعل]«۴» با او حوالت کرد و فعل از او بر حقیقت درست نیاید که حیات دنیا فعل نتواند کردن.

کَما نَسُوا لِقاءَ یَومِهِم هذا، چنان که استعداد و ساز اینکه روز«۵» رها کردند.

قوله: وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یَجحَدُونَ، و محلّ «ما» جرّ است اینکه جا عطفا علی قوله:

کَما نَسُوا، و: ما کانُوا. و «ما» در هر دو جا مصدری است، أی کنسیانهم و کجحودهم بآیاتنا، و چنان که به آیات و حجج و دلایل من جحود و انکار کردند.

قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]

[اشاره]

وَ لَقَد جِئناهُم بِکِتابٍ فَصَّلناهُ عَلی عِلمٍ هُدیً وَ رَحمَةً لِقَومٍ یُؤمِنُونَ (۵۲) هَل یَنظُرُونَ إِلاّ تَأوِیلَهُ یَومَ یَأتِی تَأوِیلُهُ یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِن قَبلُ قَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ فَهَل لَنا مِن شُفَعاءَ فَیَشفَعُوا لَنا أَو نُرَدُّ فَنَعمَلَ غَیرَ الَّذِی کُنّا نَعمَلُ قَد خَسِرُوا أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۵۳) إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ یُغشِی اللَّیلَ النَّهارَ یَطلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمرِهِ أَلا لَهُ الخَلقُ وَ الأَمرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ (۵۴) ادعُوا رَبَّکُم تَضَرُّعاً وَ خُفیَةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ (۵۵) وَ لا تُفسِدُوا فِی الأَرضِ بَعدَ إِصلاحِها وَ ادعُوهُ خَوفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ المُحسِنِینَ (۵۶)

وَ هُوَ الَّذِی یُرسِلُ الرِّیاحَ بُشراً بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّت سَحاباً ثِقالاً سُقناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنزَلنا بِهِ الماءَ فَأَخرَجنا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخرِجُ المَوتی لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ (۵۷) وَ البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخرُجُ نَباتُهُ بِإِذنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخرُجُ إِلاّ نَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لِقَومٍ یَشکُرُونَ (۵۸)

[ترجمه]

آوردیم به ایشان کتابی«۶» گزارده کردیم«۷» در دانش و بیان رحمت گروهی«۸» را که ایمان دارند.

هیچ نگران می‌باشند مگر تاویل آن را! روزی که آید تأویلش گویند آنان که فراموش کرده باشند از پیش آن آمدند رسولان خدای ما به راستی، هستند ما را شفیعانی [که]«۹» شفاعت کنند برای ما یا

---

(۱). اساس، بم، آف: به اینکه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). آج، لب: شوند.

(۳). اساس، آج، لب: بشود، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). اساس: رها، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مج، وز که.

(۷). مج، وز، لت: کردیم آن را بر.

(۸). مج، وز رحمت است گروهی.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه : ۲۱۴

با دنیا برند«۱» ما را [تا]«۲» بکنیم جز آن که کرده باشیم! زیان کردند به خود«۳» و گم شد از ایشان آنچه فر [ا]«۴» یافته بودند.

خدای شما خدایی است«۵» آن که بیافرید«۶» آسمانها و زمین در شش روز پس مستولی شد بر عرش، می‌پوشاند شب را در«۷» روز، می‌جوید او را به شتاب، و آفتاب و ماه و ستارگان نرم کرده به فرمان او، او راست آفرینش و فرمان، باقی است خدای که خدای جهانیان است.

«۸»

بخوانید خدایتان را به زاری«۹» و پوشیدگی که او دوست ندارد ظالمان را.

و تباهی مکنید در زمین پس نیکی آن و بخوانی«۱۰» او را به ترس و امید که رحمت خدای نزدیک است از نیکوکاران.

«۱۱»

«۱۲»، و او آن خدایی است که بفرستد بادهای«۱۳» پراگنده پیش

---

(۱). مج: دنیاورزند، وز: دنیاورند.

(۴- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز: بر خود، لت: خود را. [.....]

(۵). مج، وز: خداست.

(۶). مج: بیافریند.

(۷). مج: به.

(۸). اساس: خیفۀ، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). مج، وز: به لا به.

(۱۰). مج، وز: و بخوانید.

(۱۱). اساس: لعلّهم، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲). اساس: یذکّرون، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۳). وز: بادها را.

صفحه : ۲۱۵

بـارانش تـا چون برگیرد ابرها را گرانی«۱» برانیـم آن را بر«۲» بیابـانی مرده فرو آریـم به [او]«۳» آب، برون آوریـم مـا بـه او از همه میوه‌ها«۴»، همچنین برون آریم مردگان را تا باشد که اندیشه کنند.

و زمین پاک برون آیـد نبات او به فرمان خـدایش و آن که پلید باشد برون نیاید مگر اندک، همچنین بگردانیم حجّتها برای گروهی که شکر کنند.

قوله: وَ لَقَد جِئناهُم بِکِتابٍ، حق تعالی در اینکه آیت خبر می‌دهـد که: ما کتابی آوردیم به ایشان. و «جاء» فعل لازم باشد، و لکن به «بـا» متعـدّی شـد و جار و مجرور در محلّ نصب است علی انّه مفعول به، و مجئ و جیئـة و إتیان انتقال باشـد به حضـرت مـذکور، و ذهبت به به عکس جئت به، و«۵» مراد به «کتاب» قرآن است بلا خلاف، و اصل کتاب صـحیفه باشد که در او نوشته بود و گفته‌اند: فعـال است به معنی مفعول، کالحسـاب، بمعنی المحسوب. و فَصَّلنـاهُ عَلی عِلمٍ، که مفصّـل باز کردیم مشـروح و مبیّن بر علم، ما عالم بودیم به آنچه کردیم یعنی به کمال عالمی لبس و اشتباه از او زایل کردیم. هُدیً وَ رَحمَةً، بیانی و لطفی کردیم مؤمنان را و رحمتی و نعمتی بر ایشان. و قوله: هُـدیً وَ رَحمَـةً محتمل است سه وجه را از اعراب: نصب و قراءت بر آن است و وجه او امّا حال باشد و امّا مفعول له، و محتمـل است رفع را علی انّه خبر مبتـداء محـذوف، و جرّ را«۶» علی صـفة کتـاب. و قرآن اگر چه بیان و دلیل و حجّت است کافران را هم بر آن حدّ که مسلمانان را، و لکن نگویند قرآن هدی کافران است تا ایهام نیفتد که ایشان

---

(۱). مج: ابرها گرانبار.

(۲). اساس: و، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). اساس: میوها/ میوه‌ها.

(۵). مج، وز باشد. [.....]

(۶). آج، لب، بم، آف: ندارد.

صفحه : ۲۱۶

مهتدی‌اند«۱» به آن.

قوله: هَل یَنظُرُونَ إِلّا تَأوِیلَهُ، آنگه حق تعالی گفت اینکه کافران چه انتظار می‌کنند و چه توقّع می‌کنند و گوش چه می‌دارند«۲» که با اینکه همه آیات و بیّنات و حجـج و ادلّه ایمان نمی‌آرنـد؟ همانا انتظار هیچ چیز«۳» نمی‌کننـد مگر آمدن تأویل اینکه آیات. ابو علی گفت: انتظـار اگر چه مضاف است به ایشان«۴» بر حقیقت نه فعل ایشان است، چه ایشان به آن ایمان ندارنـد چگونه انتظار کننـد آن را! معنی آن است که مؤمنـان به ایشـان گـوش چه می‌دارنـد الّا تأویـل اینکه آیـات! و بر اینکه تفسیر که مـا دادیم به اینکه تعسّـف حـاجت نیست و از ظـاهر عـدول کردن، برای آن که حرف اسـتفهام چـون به معنی تقریـع بـود معنی نفی دهـد معنی آن است که ما ینظرون، و دلیل بر آن که چنین است به استثناست به «الّا» در عقب او تا آنچه به «هل»«۵» نفی کرد به «الّا» اثبات کند یعنی، چه انتظار می‌کنند و انتظار نمی‌کنند ایشان مگر تأویل او را. و تأویل [۱۵۵- ر]

علی قول الحسن و قتاده و مجاهد جزا و عقوبت ایشان است یعنی انتظار نمی‌کنند الّا عذاب و عقوبت خدای را. و اصل تأویل ما یؤل الیه عاقبة الشّیء من الاول، و هو الرّجوع. ابو علی گفت:

تأویل مراد به او بعث و نشور و حساب و کتاب است معنی متقارب است. آنگه گفت: یَومَ یَأتِی تَأوِیلُهُ آن روز که تأویل او آید از حساب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند گویند آنان که اینکه روز را فراموش کرده باشند، قَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ رسولان خدای ما به ما آمدند و حق بیاوردند«۶» یعنی آن روز، روز قیامت«۷»، ایمان آرند و معترف شوند و اقرار دهند به نبوّت انبیا و حقّی«۸» رسولان و آنچه آوردند از کتابها و شرایع. و حقّ آن باشد که عقل

---

(۱). آج، لب: مهتدااند.

(۲). آج، لب: گوش می‌دارند.

(۳). مج، هیچ چیزی، آج، لب: هیچیز.

(۴). مج، وز، مل، لت: با ایشان.

(۵). مج، وز، آج، لب: بعمل.

(۶). مج، وز: نیاوردند.

(۷). مل: یعنی اینکه روز قیامت.

(۸). آن: حقّ

صفحه : ۲۱۷

یا «۱» دلیل دیگر به صحّت آن گواهی دهد و نقیض او باطل بود و آن«۲» آن بود که عقل یا «۳» دلیل دیگر از ادلّه به فساد آن گواهی دهد. آنگه گویند بر سبیل تمنّا: فَهَل لَنا مِن شُفَعاءَ هیچ شفیع خواهد بود«۴» ما را تا برای ما شفاعت کند! و هیچ ممکن است«۵» که ما را کسانی شفاعت کنند! یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند تا عملی«۶» کنیم به خلاف آن که کردیم از ایمان و عمل صالح! آنگه حق تعالی خبر داد که ایشان خویشتن را هلاك کنند به اصرار کفر و معاصی در دنیا، و آن تمنّا که کنند در قیامت ایشان را سود ندارد و اگر حال ایشان با حال بازرگانی«۷» قیاس کنند از آن تجارت بر خسارت و زیانکاری حاصل آید و گم شود«۸» از ایشان آن دروغ که فرا بافته بودند از نام نهادن اصنام و اوثان خدایان و معبودان و پرستیدن ایشان آن را«۹». و در آیت دلیل است بر فساد قول آنان که «نظر» در سورة القیامة فی قوله:

وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ«۱۰»، بر رؤیت حمل کردن«۱۱» و حق تعالی اینکه جا «نظر» گفت به معنی انتظار و همچنین در آیات بسیار، منها قوله: وَ إِنِّی مُرسِلَةٌ إِلَیهِم بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ«۱۲»، ای منتظرة، و منها قوله: فَنَظِرَةٌ إِلی مَیسَرَةٍ«۱۳»، قیل انتظار الی یسار له. دگر در آیت دلیل است بر فساد قول مجبّره آن جا که گفتند بنده«۱۴» بر ایمان و طاعت قادر نیست، اگر قادر نبودی آن جا تمنّا نکردی که او را با دنیا آرند تا خیر«۱۵» کند که بر آن قادر نباشد. دگر دلیل است بر آن که«۱۶» در قیامت الجاء باشد و تکلیف نبود و قبول توبه نبود و الّا خود هم آن جا

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب، آن: با.

(۲). آج، لب: واو.

(۳). مج، وز، مل، آن: با.

(۴). مج، وز، مل، لت: بودن.

(۵). مج، وز، مل: باشد، عکس مج که در اختیار ماست. [.....]

(۶). آج، لب: عمل.

(۷). وز: بزرگانی.

(۸). آج، لب، بم، آف، آن: شد.

(۹). آج، لب: ایشان را.

(۱۰). سوره قیامت (۷۵) آیات ۲۳- ۲۲.

(۱۱). وز، لت، آن: کردند.

(۱۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵.

(۱۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.

(۱۴). وز: بنده.

(۱۵). وز: خیری، مل، بم، لت، آن: چیز. ۱۶. وز کی.

صفحه : ۲۱۸

ایمان آوردندی و توبه کردندی و تمنّای رجوع با دنیا نکردندی.«۱» ابو علی گفت: معنی آن که خَسِرُوا أَنفُسَهُم، آن است که منع کنند ایشان را از انتفاع به خویشتن و آن که چنین باشد ممنوع بود از آن که به خود انتفاع برگیرد او تن و جان خود زیان کرده بود.

قوله: إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ، خدای تعالی در اینکه آیت تذکیر کرد خلق را بعضی نعمتهای او بر ایشان و تنبیه کرد ایشان را بر آن. گفت: إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ خدای شما آن خداست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز. مجاهد گفت: آن شش روز اوّلش یک شنبه بود تا پنج شنبه چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود، لذلک سمّی جمعهٔ. و آن به شش روز آفرید با آن که توانست که به یک لمحه بیافریند، در او چند قول گفتند: سعید جبیر گفت: تا خلقان را تأنّی بیاموزد در کارها و رفق و تثبت. بعضی دگر گفتند: تدبیر انشاء حوادث در ساعات و اوقات چیزی از پی چیزی«۲» برای آن کرد تا دلیل بود بر آن که فاعلش عالم است و مدبّر و مصرّف«۳» بر مشیّت و ارادت خود. ابو علی گفت:

برای اعتبار فرشتگان کرد تا ایشان را لطف باشد چون چیزی از پس چیزی همی بینند که در وجود می‌آید. رمّانی گفت برای آن که دانست که در ان اخبار به اینکه لطف باشد جماعتی مکلّفان را و اینکه خبر صدق نبود تا«۴» مخبر چون خبر نبود. ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ، در او اقوال متفاوت [۱۵۵- پ]

متقارب المعنی گفتند در فساد، چون صعد و استقرّ«۵». و اینکه از صفات اجسام باشد- تعالی عن ذلک علوّا کبیرا. آنچه تفسیر درست است دو قول است: یکی اقبل علی خلقه و عمد، کقوله تعالی: ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ«۶»، ای عمد و قصد. امّا آن که به «علی» تعدیه فرمود در اینکه معنی «اقبل» بهتر باشد برای آن که لا یقال عمد علیه،

---

(۱). وز و.

(۲). مل، از پس چیزی.

(۳). آج، لب: متصرّف. [.....]

(۴). مل: با.

(۵). اساس، لب، بم، آف، آن: صعدوا و استقرّوا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱.

صفحه : ۲۱۹

انّما یقال: عمد و قصد الیه، و یقال: اقبل علیه، ای اخذ فی خلقه و ابتدأ پس یک تأویل «اقبل» باشد و یک تأویل «استولی» و «غلب» و

لم یعجزه ذلک لعظمته و قال بغیث«۱»:

قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق

حسن بصری گفت: استوی امره بمعنی ثبت و استقرّ، فرمان او ثابت شد و مستقرّ بر خلق عرش یعنی قرار بر آن افتاد که عرش آفریند، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه. و اینکه وجهی دگر باشد در تأویل آیت و بعضی متکلّمان گفتند ممتنع نباشد که «استوی» نامی باشد مختص به خلق و فعل عرش و آسمان در اینکه دو چیز. حق تعالی اینکه لفظ گفت و در دگر جا نگفت، جز که اینکه معنی از لغت شاهدی ندارد و تخصیص نشاید«۲» من غیر دلیل مخصّص«۳». و در اینکه معنی از مشایخ اقوال و روایاتی کرده‌اند متفاوت که از او هیچ معنی حاصل نیست. جز عبارات خالیه و الفاظ فارغه عن المعانی برای آن نیاوردیم که در او طایلی نیست. امّا در «عرش» دو قول گفتند: یکی آن که چیزی است که خدای بیافرید آن را به شکل سریری. و در خبر است که جبریل- علیه السّلام- خواست تا«۴» طول عرش بداند، از خدای تعالی دستوری خواست چند سالها می‌پرید تا ضعیف شد و [مانده گشت، از خدای تعالی مدد قوّت خواست حق تعالی قوّت و پرهاش مضاعف کرد. بیش از آن مدت بپرید، هم ضعیف شد]«۵» خدای تعالی قوّتش زیاده کرد تا چند بار. چون ملالش آمد«۶» گفت: بار خدایا بیشتر پریدم یا بیشتر مانده است! گفت: یا روح من؟ چندین هزار سال است تا می‌پری، هنوز یک قایمه از قوایم عرش نپریده‌ای و اگر همه عمر دنیا در اینکه به سر بری،

---

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: المغیث، با توجه به وز و تفسیر تبیان (۴/ ۴۲۲) تصحیح شد.

(۲). آج، لب، بم، آف، آن: باشد.

(۳). آج، لب: مختص.

(۴). آج، لب: که.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد.

(۶). مل: گرفت.

صفحه : ۲۲۰

جبرئیل- علیه السّلام- گفت:

سبحان من لا یعلم کیفیّهٔ خلقه الّا هو.

و العرش فی اللّغهٔ هو الملک، و قیل لا یسمّی السّریر عرشا الّا اذا کان سریر الملک، قال زهیر«۱»:

تدارکتما عبسا و قد ثل عرشه و ذبیان قد زلّت بأقدامها النّعل

و قال اخر«۲»:

رأوا عرشی تثلّم جانباه فلمّا ان تثلّم أفردونی

یُغشِی اللَّیلَ النَّهارَ، شب به سر روز می‌در آرد«۳» و شب را در روز می‌پوشاند، یقال: غشّیته کذا، «غشیت» متعدّی باشد به یک مفعول، و «غشّیت» متعدّی باشد به دو مفعول، و «أغشیته کذا» هم اینکه معنی دارد، قال اللّه تعالی:

فَأَغشَیناهُم ...«۴»، مفعول دوم محذوف است، یعنی اغشیناهم العمی. یَطلُبُهُ حَثِیثاً، طلب می‌کند او را زود، یعنی شب روز را. و قیل: کلّ واحد منهما صاحبه، و «یطلبه»«۵» برای آن گفت که به دنبال یکدیگر می‌روند چون کسی که طالب کسی باشد، و الحثیث

السّریع من حثّه علی الامر، فعیل به معنی مفعول، یعنی بلا فتور و تراخی بل سیری مستمرّ علی وتیرة واحدة به حساب راست کرده، به تقدیر مقدّر کرده. شب و روز بیست و چهار ساعت، هر چه از اینکه بکاهد در آن افزاید و هر چه از آن بکاهد در اینکه افزاید. و نصب او بر حال است.

قوله: وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ، و آفتاب و ماه و ستارگان مسخّر بکرد به فرمان او، و نصب او بر تقدیر «جعل» باشد، أی و جعلها مسخّرات بأمره. إبن عامر خواند: وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ، هر چهار مرفوع بر ابتدا و خبر. الا له الخلق و الامر. «الا» استفتاح کلام را باشد [۱۵۶- ر].

«خلق» اختراع مقدور باشد از خدای تعالی علی نوع من التّقدیر، حق تعالی گفت: خلق بر اطلاق یا بر وجه اختراع مراست و جز من بر اختراع قادر نیست، و

(۲- ۱). مل شعر.

(۳). اساس: می‌دارد، با توجه به وز تصحیح شد.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۹.

(۵). اساس، مل، آج، لب، بم، آف: طالبه، با توجه به وز تصحیح شد.

صفحه : ۲۲۱

یا جز مرا«۱» خالق نشاید خواندن بر اطلاق- چنان که بیان کردیم-«۲» و امر مراست، مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت به آن مقرون باشد، و هر کس که دون من«۳» فرمان دهد به امر من تواند داد«۴» و بی‌امر من نرسد او را بر کسی فرمان دادن.

در خبر است که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او حمد خدای نکند بر عملی صالح که بکند و حمد خود کند، شکر او اندک باشد و عمل او محبط.

و هر که او دعوی کند که خدای تعالی بندگان را چیزی از امر و فرمان داده است، او کافر باشد بدانچه خدای تعالی بر پیغمبران«۵» انزله کرده، لقوله: أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، و قال محمود الورّاق«۶»:

الی اللّه کلّ الامر فی کلّ خلقه و لیس إلی المخلوق شیء من الأمر

تبارک اللّه، ضحّاک گفت: تعظّم. خلیل احمد گفت: تمجّد، قتیبی گفت:

تفاعل من البرکة، حسین بن الفضل گفت: تبارک فی ذاته و بارک فی خلقه، و قیل: تبارک، أی تعالی فی دوام الصّفة. و اشتقاق او بیان کردیم که من بروک البعیر باشد و هو الثّبات من قول الشّاعر«۷»:

و لا ینجی من الغمرات الّا براکاء القتال أو الفرار

ادعُوا رَبَّکُم تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً، گفت: خدای را خوانی«۸» به لا به و تذلّل و استکانت در سرّ. راوی خبر گوید: رسول- علیه السّلام- در عزّاتی«۹» بود به وادی سهمناک رسیدند، صحابه«۱۰» آواز«۱۱» به تکبیر و تهلیل بلند کردند. رسول- علیه السّلام- گفت:

(اربعوا علی انفسکم)

، به خود باز ایستی«۱۲»، نه شما کری را می‌خوانی«۱۳» یا

---

(۱). مل: و جز من مرا. [.....]

(۲). مل: کرده‌ایم.

(۳). مل: و هر که بجز از من.

(۴). وز، مل: دادن.

(۵). وز: پیغامبران.

(۷- ۶). مل شعر.

(۸). مل، آج، خوانید.

(۹). وز، آج، لب، آف: غزایی.

(۱۰). مل بهم.

(۱۱). آج را.

(۱۲). وز، مل، آج، آف: باز ایستید.

(۱۳). وز، مل، آج، آف: می‌خوانید.

صفحه : ۲۲۲

غایبی را، خدای را می‌خوانی«۱» سمیع«۲» قریب که با شماست از شما غایب نیست.

حسن بصری گفت: میان دعای سرّ و دعای علانیه هفتاد ضعف است، آنگه گفت: مرد بودی که«۳» همه قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی، و مرد«۴» بودی که بسیار فقه یاد گرفتی شدی و مردم ندانستندی، مرد«۵» بودی که در خانه خود همه شب نماز کردندی و مهمان او از آن خبر نداشتی، و ما پیش از اینکه گروهی را دیدیم که هر عملی که«۶» ممکن بودی که به سرّ توانستندی«۷» کردن به علانیه نکردندی، و مسلمانانی بودند که در تضرّع و دعا«۸» اجتهاد کردندی و آواز ایشان الّا همسی و آواز اندک نشنیدندی«۹». راز او میان او بودی و خدای تعالی، برای آن که خدای تعالی چنین فرمود:

ادعُوا رَبَّكُم تَضَرُّعاً وَ خُفيَةً، نبینی که خدای تعالی ذکر آن بنده صالح کرد و فعل او پسندیده«۱۰» گفت: إِذ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا«۱۱».

أبو بکر خواند: «خفیة» بکسر الخاء اینکه جا و در سورة الانعام، و هما لغتان. و «دعا» طلب فعل باشد به طریقه «اللّهم افعل،» و به طریقه: غفر اللّه له و وفّقه للخیرات»، و آن اوّل صیغه امر است و اینکه دگر«۱۲» صیغه خبر، جز آن است که چون دعا باشد قایل دون المقول له باشد فی الرّتبة، به عکس امر. و نیز به طریقه « یا اللّه یا رحمن یا رحیم» باشد. و «تضرّع» تفعّل باشد من الضّراعة و هی الذّل و ضرع الرّجل یضرع ضرعا اذا مال بأصبعه یمینا و شمالا من الذّل و ضرع الشّاة، از اینکه جا باشد برای آن که شیر او را بجنباند. و مضارعه مشابهت باشد، لأنّه یمیل الی مشابهة، و الضّریع من

---

(۱). وز، مل، آج، آف: می‌خوانید.

(۲). مل و.

(۳). مل، آج، بم، آف: مردی بود که. [.....]

(۵- ۴). مل، آج، آف: مردی.

(۶). وز مل: هر عمل که، آج کردی.

(۷). وز: نتوانستندی، آج: توانستی.

(۸). وز: که در دعا و تضرّع، مل: که در دعا تضرّع و.

(۹). وز: بشنیدندی، مل: نبودی.

(۱۰). وز، بم: بپسندید.

(۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۳.

(۱۲). اساس، وز، بم، آف: کلمه به صورت «ذکر» هم خوانده می‌شود، مل: دیگر.

صفحه : ۲۲۳

الشّوک لتدلّیه«۱» و میله الی الارض. و «خفیهٔ» سرّ باشد فی قول إبن عبّاس و الحسن. ابو علی گفت: برای آن گفت تا دعا از ریا دور دارند.«۲» إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ، محبّت خدای بنده را ارادت نفع و ثواب باشد به او، و «اعتدا» تجاوز حدّ باشد. ابو مجلز گفت: مراد آن است که [۱۵۶- پ]

دوست ندارد کسانی را که در دنیا چیزها برون از عرف و عادت خواهند و در آخرت منازل انبیا خواهند.

عطیّهٔ العوفیّ گفت که«۳»: آنان باشند که نفرین به ناحق کنند مسلمانان را.

إبن جریج گفت: مراد آواز بلند برداشتن است به دعا.

وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ، گفت: در زمین فساد مکنید به شرک و معصیت.

حسن بصری گفت: به خون ناحق و ظلم کردن. بَعْدَ إِصْلاحِها، پس اصلاح خدای تعالی به بعث«۴» انبیا و امر به حلال و نهی از حرام. و هر زمین که در او طاعت خدای نباشد، آن زمین تباه باشد و خراب باشد. و زمین بصلاح زمینی باشد که در او عبادت کنند و اهلش طاعت خدای دارند. عطیّه گفت: معنی آن است که معصیت مکنی«۵» که پس خدای تعالی به شومی معصیت شما باران از آسمان بازگیرد و زمین تباه و خراب کند.

وَ ادْعُوهُ، خدای را خوانی«۶» به خوف و طمع، ای خوفا من عقابه و طمعا فی رحمته و ثوابه. ربیع گفت: رغبا و رهبا، و گفتند: خوف العاقبهٔ و طمع الرّحمهٔ.

إبن جریج گفت: خوف العدل و طمع الفضل. عطا گفت: خوفا من النّیران و طمعا فی الجنان. ذا النّون«۷» مصری گفت: خوف الفراق و طمعا فی التّلاق.

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ، رحمت خدای به نیکوکاران نزدیک است، از روی نحو «قریبهٔ» می‌باید که فعیل به معنی فاعل باشد مؤنّث را «تا» در

---

(۱). وز: التدلیه.

(۲). مل: باشد.

(۳). مل: ندارد.

(۴). آج، لب: بعثت.

(۵). وز، مل، آج: مکنید.

(۶). وز، مل: خوانید، آج: بخوانی. [.....]

(۷). وز، مل، آج، بم: ذو النّون.

صفحه : ۲۲۴

آرند و مذکّر را «تا» نباشد، و چون به معنی مفعول بود، مذکّر و مؤنّث یکسان باشد، یقول«۱»، امرأهٔ قتیل و کفّ خضیب و لحیهٔ دهین بلاهاء.

در اینکه چند وجه گفتند: سعید جبیر گفت: اینکه لفظ محمول است بر معنی، مراد به اینکه رحمت ثواب است. أخفش گفت: مراد مطر است، و مثله قوله: وَ إِذا حَضَرَ الْقِسمَةَ أُولُوا الْقُربی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارزُقُوهُم مِنه«۲»، و لم یقل «منها» لأنّه ذهب الی المیراث او المال.

وجهی دگر آن است که: اینکه فعیل را به آن فعیل«۳» تشبیه کرد که به معنی مفعول باشد، فینزع منه التّاء. و وجهی دگر آن است: ذهب به الی المصدر أعنی الرّحم، و مصدر فعل باشد و الفعل لا یؤنّث. وجهی دگر آن است که خلیل گفت: قریب و بعید از میان اسماء«۴» مختص‌اند به اینکه حکم که یستوی فیه التّثنیهٔ و الجمع و التّذکیر و التّأنیث، و احتجّ بقول الشّاعر«۵».

کفی حزنا أنّی مقیم ببلدهٔ أخلّای عنّی بارحون بعید

و قال اخر«۶»:

کانوا بعیدا فکنت آملهم حتّی إذا ما تقاربوا غدروا

و قال آخر«۷»:

فالدّار منّی قریب غیر نازحهٔ لکنّ نفسی ما کادت تواتینی«۸»

و قال عروهٔ بن حزام:

عشیّهٔ لا عفراء منک قریبهٔ فتدنو و لا عفراء منک بعید

سیبویه گفت: برای آن که اضافتش با مذکّر کردند، تذکیر کرد او را چنان که به عکس اینکه گفتند: خربت سور المدینهٔ، لإضافته الی المؤنّث، و کما قال الشّاعر:

---

(۱). آج: تقول.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۸.

(۳). آج: ندارد.

(۴). اساس: شما، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

(۵). وز شعر.

(۷- ۶). وز، مل شعر.

(۸). اساس، بم، آف، آن: مواباتی، مج، وز: مواناتی، آج: مواتی، لت: مواتانی، با توجّه به مل تصحیح شد.

صفحه : ۲۲۵

ذا ذهب بعض اصابعه.

کسائی گفت تقدیر آن است که: إنّ رحمهٔ اللّه مکانها قریب، چنان که حق تعالی گفت: وَ ما یُدرِیکَ لَعَلَّ السّاعَهَٔ تَکُونُ قَرِیباً«۱»، أی لعلّ السّاعهٔ إتیانها قریب، و نضربن شمیل گفت: ذهب به مذهب المصدر، کقوله تعالی: فَمَن جاءَهُ مَوعِظَهٌٔ مِن رَبِّهِ فَانتَهی«۲»، و کقول الشّاعر«۳»:

انّ السّماحهٔ و المروّهٔ ضمنا قبرا بمرو علی الطّریق الواضح

و لم یقل: «ضـمّنتا» لأنّهما مصدران. ابو عمرو بن العلاء گفت: «قریب» در لغت بر دو ضـرب است، یکی در قرابهٔ النّسب است [۱۵۷- ر]

و یکی من قرب المسافهٔ، آنچه از قرابت باشد، «تا» ی تأنیث در او شود، یقول«۴»: هی قریبهٔ منک من جههٔ النّسب، و هی قریب منک بمعنی المسافهٔ، و قال امرؤ القیس«۵»:

له الویل ان أمسی و لا امّ هاشم قریب و لا البسباسهٔ ابنهٔ یشکرا

ابو عبیـده گفت: اگر بنا بر فعل کنی«۶» تـذکیر و تانیث در او شود، و اگر فعل با او نباشـد مذکّر و مؤنّث یکسان بود، یقول«۷»: قرب فهو قریب، و قربت فهی قریبهٔ فاذا«۸» قلت هی قریب ام بعید بغیر فعل لم یدخل«۹» تاء التّأنیث علیهما، و اینکه وجوه معتمد است و از لغت و شعر شواهد دارد- چنان که بینی.

قوله«۱۰»: وَ هُوَ الَّذِی یُرسِلُ الرِّیاحَ بُشـراً بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ، إبن کثیر و کسائی و حمزه و خلف خواندند: «الرّیح» بر واحد«۱۱»، و باقی قرّاء به جمع «ریاح» خواندنـد. آن که بر واحد«۱۲» خوانـد، گفت: جنس است و «لام» در او تعریف جنس باشـد اینکه جا و در سورهٔ النّمل و در سورهٔ الرّوم و در سورت فاطر، و عاصم خواند: «بشرا» بالباء و سکون الشّین و ضمّ الباء، و نافع خواند به «نون» و ضمّ

---

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۵- ۳). مج، وز، مل شعر.

(۴). آج: تقول.

(۶). مل: کنید.

(۷). مج، وز، آج، لت: تقول. [.....]

(۸). مج: فانّما.

(۹). مل، لت: تدخل.

(۱۰). مل تعالی.

(۱۲- ۱۱). مج، وز، لت: بر وحدان.

صفحه : ۲۲۶

«نون» و سـکون «شـین»: «نشـرا»، و حمزه و کسائی و خلف خواندند: به «نون» مفتوح و سـکون شین «نشرا»، و اینکه ما یجوز است که در مصاحف هست، و باقی قرّاء به «نون» مضـموم و شـین «مضـموم» «نشرا»، و اینکه قراءت اهل حجار و اله بصره«۱» است، و کذلک فی الفرقان و النّمل. و اختلاف قرّاء بر اینکه جمله است که گفتیم.

ابو علی گفت: «ریح» اگر چه بر وزن فعل است، « یا » در او «واو» است بدلالهٔ قولهم: أرواح فی الجمع القلیل، و فی الکثیر. «ریاح»، و الاصل رواح الّا أنّها قلبت «یاء» لکسرهٔ«۲» ما قبلها، و کذلک فی «ریح» قال:«۳»

اذا هبّت الارواح من نحو جانب به ال میّ هاج شوقی هبوبها

امّا آن که«۴» «بشرا» خواند، استدلال کرد«۵» بقوله: ... الرّیاح مبشّرات«۶»، و آن که «بشـرا» خواند، گفت: جمع «بشیر» باشد کنذیر و نذر، و آن که «نشرا» خواند، گفت: معنی او بوی خوش باشد، من قول امرؤ القیس«۷»:

کان المدام و صوب الغمام و ریح الخزامی و نشر القطر

و آن که «نشـرا» خوانـد، گفت: جمع «نشور» باشد- مثل: صـبور و صبر و کفور و کفر و شـکور و شـکر، و آن بادی باشد که از همه جهات جهد، فمعنی قوله «نشـرا» أی متفرّقهٔ من کلّ جانب. و ابو زید گفت: «نشـرا» من قولهم: انشر اللّه الموتی، أی احیاها فنشروا أی حیّوا، و انشر اللّه الرّیح أحیاها کانّه شبّه رکودها بالموت و هبوبها بالحیاهٔ، قال و الدّلیل علیه قول المرّار الفقعسی«۸»:

و هبّت له ریح الجنوب و احییت له ریدهٔ یحیی الممات نسیمها

و الرّیدهٔ و الرّیدانهٔ«۹»، الرّیح، قال الشّاعر«۱۰»:

زرت«۱۱» به ریدانهٔ بصرصر«۱۲».

----

(۱). مج، وز، لت: اهل الحجاز و اهل البصرهٔ.

(۲). آج، لب، لت: بالکسرهٔ.

(۳). مج، وز، مل شعر.

(۴). لت: آن کس که.

(۵). مج، وز: خواند گفت جمع استدلال توان کرد.

(۶). سوره روم (۳۰) آیه ۴۶. (۱۰- ۸- ۷). مج، وز شعر.

(۹). مج، وز: الزبدهٔ و الزبدرانه، لت، آن: الزبدهٔ و الزبدانها.

(۱۱). لت، آن: ازول.

(۱۲). بم، لت، آن، آف: تصرصر. [.....]

صفحه : ۲۲۷

و عرب باد را وصف کند به موت و حیات بر آن تشبیه که گفتیم، قال الشّاعر«۱»:

انّی لارجو«۲» ان تموت الرّیح فاقعد الیوم و استریح

و امّا «نشرا» بضمّ شین و النّون«۳» محتمل است دو وجه را: یکی جمع نشور، ای ناشر«۴» بمعنی حیّ من قول الاعشی«۵»:

یا عجبا للمیّت النّاشر

و محتمل است که به معنی «منشر» باشد یعین محیی، کقولهم: ماء طهور أی مطهّر. و محتمل است که جمع ناشر باشد کشاهد و شهد و نازل و نزل و قایل و قیل«۶»، و قال الاعشی:

نّا لامثالکم یا قومنا قتل«۷»

امّا قراءت من قرء: «نشـرا» بضمّ النّون و اسـکان الشّـین، محتمل است که جمع فاعل و فعول باشـد، عین الفعل را تخفیف کردند، کما خفّفوا فی کتب و رسـل، یا جمع فاعل باشـد کبازل و بزل و عایط و عوط«۸». و امّا آن که نشـرا خواند به فتح «نون» و سکون «شین» [۱۵۷- پ]

محتمل باشـد دو وجه را: یکی آن که مصدری باشد در جای حال، چون چنین باشد محتمل بود دو معنی را: یکی از «نشـر» که ضـدّ «طیّ» باشـد رکودش مشـبّه باشـد به طیّ و هبوبش به «نشـر»، کانّها فی حال هبوبها ثوب منشور، و اینکه لایق باشد به تأویل ابو عبیده که گفت: متفرّقهٔ فی وجوهها«۹» و مهابّهـا، و دگر آن که از نشـر حیـات بود«۱۰» من، انشـر اللّه الموتی و نشـرهم اذا احیاهم نشـرا و نشرواهم«۱۱» نشورا. پس بر اینکه وجه مصدری باشد در

---

(۱). مج، وز، مل شعر.

(۲). مل: لارجوا.

(۳). مج، وز، مل، آف: بضمّ النون و التّین ۴. آن: نشرا.

(۵). مج، وز شعر.

(۶). آج: قاتل و قتل.

(۷). آج: قتل.

(۸). مج، آج: غایط و غوط.

(۹). مج، وز: وجهها.

(۱۰). مل: خواهد.

(۱۱). مل: نشرواهم.

صفحه : ۲۲۸

جای فاعل منصوب بر حال، کقولهم: اتانا رکضا ای رکضا«۱»، و قوله: قُل أَ رَأَیتُم إِن أَصبَحَ ماؤُکُم غَوراً«۲» ای غایرا. و روا باشد که در جای مفعول باشد [نشرا]«۳»، ای منشورهٔ محیاهٔ، و شاید که نصب او خود بر مصدر بود لا من لفظ الفعل و عامل در او ارسل باشد. من باب قولهم: اعجبنی حبّا شدیدا. و قوله: صُنعَ اللّهِ«۴»، برای آن که ارسل در او معنی نشر باشد. امّا قراءت عاصم، «بشرا» جمع بشیر باشد، و فعل جمع فعیل و فعال و فعول باشد ککتاب و کتب و رسول و رسل و نذیر و نذر. حق«۵» تعالی اینکه آیت را عطف کرد به «واو» نسق بر آیت اوّل، و از جمله نعمتهای خود بر بندگانش مضاف با دگر نعمتها که در آیات اوّل رفت من قوله:

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّهِٔ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ-«۶» الایهٔ، بر شـمرد که او آن خداست که بفرسـتاد بادها را پراکنده یا زنده کرده یا زنده کننده یا افلاخته«۷» یا بشارت دهنده بر اینکه اختلاف معانی از اختلاف قراءات. رمّانی گفت:

ارسال اطلاق باشد لتحمیل معنی، کسی را فرستادن«۸» برای کاری، من قولهم:

ارسـلت رسولا ای حمّلته رسالهٔ، چون خدای تعالی بادها بفرسـتاد محتمل بشارت به باران، او را تشبیه کرد به رسولی که او را پیغامی داده باشند«۹» تا بگزاد. و اصل «نشـر» خلاف «طیّ» باشد منه نشـر الموتی احیاهم، برای آن که تا مرده باشـند چون پیخته باشند«۱۰»، چون زنده شوند افلاخته«۱۱» شوند. و منه نشر الخشب بالمنشار، برای آن که چوب تا درست«۱۲» باشد به نامه و جامه در پیخته«۱۳» ماند و چون به منشار

---

(۱). اساس، بم، لت، آن: رکضا و راکضا، با توجه به مج، تصحیح شد.

(۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰.

(۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸.

(۵). مل سبحانه و.

(۶). سوره سجده (۳۲) آیه ۴.

(۷). مل، آج: افراخته.

(۸). اساس، آج، بم، لت: فرستادند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۹). مل: باشد.

(۱۰). آج: پیچیده باشند.

(۱۱). مج، وز، مل، آج، افراخته.

(۱۲). وز: چون نادرست.

(۱۳). آج: در پیچیده.

صفحه : ۲۲۹

نشر کنند به آن ماند که جامه یا نامه بر افلاختند«۱». و «نشر» پراکندن باشد و آشکارا کردن خبر و بر اولاختن«۲» جامه و نامه و زنده کردن مرده را و بریدن چوب به منشار.

و «نشر» در باب حیات هم لازم است و هم متعدّی به مصدر فرق پیدا شود.

مصدر لازم «نشور» باشد و مصدر متعدّی «نشر» و نشر که بوی خوش باشد لانتشاره فی الآفاق باشد، فکانّه ینشر نفسه.

بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ، از پیش رحمت او. خلافی نیست میان مفسّران در آن که مراد به رحمت اینکه جا باران است و از جمله اقسام رحمت در قرآن یکی باران است و در خبر است که رسول- صلّی اللّه علیه و«۳» آله- چون بادی سخت برآمدی اندیشه ناک شدی و خایف می‌بودی و متوقّع، چون از پی آن باد باران آمدی ساکن شدی و گفتی: (جاءت الرحمهٔ)، آمد رحمت، آنگه گفتی: از چنین بادها بترسی اینکه از اعلام قیامت و علامت عذاب باشد چون باران بر اثر او باشد رحمت باشد. و رحمت امان بود از عذاب و آن خبر که روایت کردند که در عهد بعضی از صحابه«۴» مردی را گرفته بودند تا بکشند. امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- برسید. گفت:

اینکه مرد چه گناه کرده است! گفتند: اینکه چند کلمه کفر گفته است«۵» و بر آن اصرار می‌کند و از آن توبه نمی‌کند. گفت: آن چیست! گفتند: اینکه چند کلمه کفر گفته است«۶» و بر آن اصرار می‌کند و از آن توبه نمی‌کند. گفت: آن چیست! گفت: می‌گوید نا دیده گواهی دهم«۷» و فتنه دوست دارم و از رحمت بگریزم. امیر المؤمنین گفت«۸»: اگر گناه و کفر او اینکه است اینکه همه ایمان و طاعت است و من نیز همچنان کنم که او، و لکن شما نمی‌دانی«۹». گفتند: چگونه! گفت: «آنچه گفت نادیده گواهی دهم«۱۰»» بر

---

(۱). مج: بر افلا چند، وز: بر اقلا جند، آج: برافراختند، بم: بر افلاختند.

(۲). مج، وز، مل، آج: برافراختن، لت: بر افلاختن.

(۳). وز علی.

(۴). مج، وز، مل، لت: بعضی صحابه، آج: یکی از صحابه. [.....]

(۶- ۵). مج، وز، لت: گفت.

(۷). مج، وز: می‌دهم.

(۸). مج: علی گفت، آف: امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت.

(۹). مج، وز، آج، آف، مل، آن: نمی‌دانید.

(۱۰). اینکه عبارت در اساس مغشوش است و به صورت «نادیده گواهی دهد» آمده است، متن با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۰

هستی خدای گواهی دهد، [۱۵۸- ر]

و او خدای را دیده نیست«۱». گفتند: نکو گفتی: گفت: امّا آنچه گفته که«۲»: «فتنه دوست دارم» [آن خواست]«۳» که مال و فرزند«۴» را دوست دارم، من قوله تعالی: أَنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ«۵». و آنچه گفت:

«از رحمت بگریزم»«۶» آن خواست که از باران بگریزم، من قوله: أَرسَلَ الرِّیاحَ بُشراً بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ.«۷»

حَتّی إِذا أَقَلَّت، ای حملت و منه القلّة لأنّها تقلّ«۸» بالأیدی، ای تحمل.

و اقلّ بکذا و استقلّ اذا نهض به و اطاقه. تا برگیرد. سَحاباً، ابرها را. اینکه لفظ هم واحد باشد و هم جمع و اینکه جا جمع است آن که گفت جمع است، گفت: واحدش «سحابه» باشد، و آن که گفت واحد است، گفت جمع است، گفت: واحدش «سحابه» باشد، و ان که گفت واحد است، گفت: جمعش «سحب» باشد و اشتقاق او از «سحب» و کشیدن باشد، و سمیّ سحابا لانسحابه فی السّماء، و دلیل بر آن که اینکه جا جمع است آن است که وصف او به لفظ جمع کرد من قوله «ثقالا»، و او جمع «ثقیل» باشد و ثقیل«۹» جسمی بود که در او اعتماد لازم«۱۰» سفلی بود، و «ثقل» عبارت باشد از اینکه، و بعضی متکلّمان گفتند: راجع باشد با تزاید اجزاء. و بعضی دگر گفتند: مرجعش با کیفیّت تألیف باشد از تجمّع اجزاء چون زر و آهن و اسراب، یعنی اینکه بادها بر دارد ابرها را به آب باران گران.

سُقناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ، ما برانیم آن را به زمینی مرده و «سوق» راندن باشد، و هو حثّ الشّیء فی السّیر حتّی یقع الاسراع، یقال: سقته فانساق و ساق الابل و استاقها بمعنی، و السّیقة ما استاقه العدوّ من الدّوابّ. و مراد به «بلد» بیابان است،

---

(۱). مل، لت: ندیده است، آج: ندیده.

(۲). مج، وز، مل، لت، آن: گفت.

(۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۴). مج، وز: فرزندان.

(۵). سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۵.

(۶). آج: می گریزم.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۸.

(۸). مج، وز: یقلّ.

(۹). اساس، آف، آن: ثقل، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۱۰). مج و.

صفحه : ۲۳۱

و عرب بیابان«۱» را بلد خوانند،«۲» الا تری الی قول الشّاعر«۳»:

و بلدهٔ ليس بها انيس الّا اليعافير و الّا العيس

و زمین مرده آن باشد که آب به او«۴» نرسد و در او نبات نباشد و از او انتفاع نبود چون مرده باشد. فَأَنزَلنا بِهِ الماءَ، ضمیر راجع است با لفظ سحاب، و کذلک فی قوله: سُقناه» و گفته‌اند: ضمیر در «به» راجع است با «بلد» یا به اینکه ابر یا به اینکه جای آب فرود آریم از ابر یعنی آب باران. و قوله:

فَأَخرَجنا بِهِ، برون«۵» آریم به او از همه میوه‌ها. ضمیر در «به» محتمل است که راجع باشد با «آب» و شاید که راجع باشد با «بلد». و «من» روا باشد«۶» که تبعیض را باشد«۷» و روا باشد که«۸» تبیین جنس را باشد«۹». کَذلِکَ نُخرِجُ المَوتی، یعنی چنان که از اینکه زمین مرده به اینکه باران فرود آورده نبات برون«۱۰» آریم، همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاک برون«۱۱» آریم، و غرض از اینکه تفصیل دادن اینکه تشبیه است تا مکلّفان را تنبیه باشد بر آن که خدای تعالی قادر است بر احیای موتی، و چنان که بر او متعذّر نیست که زمین مرده را«۱۲» به نبات زنده کند، همچنین بر او متعذّر نیست مرده زنده کردن، و خود بیان کرد در آیت که: غرض من آن است تا شما اندیشه کنید [فی]«۱۳» قوله: لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون، أی لکی تتفکّروا و تتذکّروا و تعتبروا، برای آن تا شما اندیشه کنی«۱۴» و عبرت برگیری«۱۵»

---

(۱). مج، وز، بیابانی.

(۲). مج، وز: خواند.

(۳). مج، مل شعر.

(۴). وز، مل، لت: بدو.

(۵). همه نسخه بدلها: بیرون. (۸- ۷- ۶). مج، وز، مل: بود.

(۹). مل: بود.

(۱۱- ۱۰). مج، وز، مل، لت، آج: بیرون.

(۱۲). مج، وز: ندارد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۴). مج، وز، مل، آج، لب: کنید.

(۱۵). مج، وز، مل، آج، لب: برگیرید.

صفحه : ۲۳۲

و بدانی«۱» که آن خدایی که قادر باشد بر آن که از زمین خشک به آب باران نبات بر آرد و آن نبات را بپروراند«۲» و درخت گرداند و آن درخت خشک بشکافد و از او شکوفه برون آرد«۳» و شکوفه بشکافد و از او میوه برون آرد«۴»، قادر باشد بر آن که مرده را زنده کند و حیات در او آفریند، و چنان که اینکه ممکن است و مستبعد نیست، اینکه نیز هم چنین است. و ابو القاسم بلخی [به آیت]«۵» استدلال کرد بر اثبات«۶» طبع بقوله: فَأَخرَجنا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَراتِ، خدای«۷» گفت: من میوه به باران برون«۸» می‌آورم، شاید که در باران طبعی بود که آن خدای آفریده باشد که به آن طبع نبات رویاند، گفت: اینکه منکر نیست، منکر آن باشد که طبع قدیم گویند یا طبع را فاعل گویند، و اینکه چیزی نیست برای آن که طبع خود معقول نیست و طریق نیست فرا«۹» اثبات او و گفتن که در باران طبعی هست که نبات رویاند دعوی باشد مجرّد از حجّت و برهان. اوّل اثبات طبع باید کردن به دلیل، آنگه آن را اثر نهادن.

[۱۵۸- پ]

[و]«۱۰» درست آن است که خدای می‌رویاند نبات را مبتدءا عند نزول باران به عادت.

ابو بکر عیّاش [گفت]: هیچ قطره باران از آسمان به زمین نیاید و الّا هر چهار باد در او اثر باشد به فرمان خدای تعالی. باد صبا ابر بر انگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران برون آرد و دبور بپراگند.

أبو هریره و عبد اللّه عبّاس گفتند: چون مردمان در نفخه اوّل بمیرند، خدای تعالی چهل سال«۱۱» باران بر ایشان«۱۲» باراند مانند آب مردان«۱۳» از آبی که در زیر

---

(۱). مج، وز، مل، آج، لب: بدانید. [.....]

(۲). مج، وز: پروراند.

(۴- ۳). مل، آج، لب، لت: بیرون آرد.

(۱۰- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مل به آن.

(۷). آج، لب، بم، آف تعالی.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب، بم، لت، آن: بیرون.

(۹). مج، وز: ها.

(۱۱). لت: چهل شبانه روز.

(۱۲). مج باران.

(۱۳). وز: مردانی.

صفحه : ۲۳۳

عرش هست که آن را ماء الحیوان خوانند، ایشان در گور به آن باران برویند چنان که در رحم برویند و چنان که زرع به آب بروید، تا آنگه که تنهای ایشان تمام خلق شود. خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمند، آنگه خواب بر ایشان افگند تا خواب ببرد ایشان را به نفخ دیگر زنده شوند و ایشان طعم خواب در دماغ خود یابند چون مردم که از خواب بیدار شوند عند آن گویند: یا وَیلَنا مَن بَعَثَنا مِن مَرقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحمنُ«۱»- الآیة.

قوله: وَ البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخرُجُ نَباتُه بِإِذنِ رَبِّهِ، عبد اللّه عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده و سدّی گفتند: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد برای مؤمن و کافر، تشبیه کرد مؤمن را در ایمان و طاعات و افعال و انتفاع به اوامر و نواهی خدای به ایتمار و انزجار به زمین خوش مستعدّ صالح نبات [را]«۲» که چون باران بر او آید و او صلاحیت و استعداد دارد، انواع نبات بر او پدید آید به فرمان خدای. و تشبیه کرد کافر«۳» را در کفر [و]«۴» آنچه کند«۵» از معصیت به زمین سبخه شوره که اگر چه بسیار باران بر او آید، چون او صلاحیت و استعداد ندارد هیچ نبات نرویاند، یعنی آن مؤمن که [او]«۶» دل«۷» رقیق دارد و ریاضت کرده باشد«۸» به نظر و تفکّر و به آداب عبودیّت متأدّب شده، چون امری از اوامر خدای بشنود یا وعظی از مواعظ رسول او«۹» در دل او جایگیر شود و ثبات کند و بیخ زند«۱۰» و شاخ کشد، چون نبات در زمین پاک و کافر چون دل قاسی«۱۱» دارد از اندیشه و رقّت دور عهد، و عادت نداشته به نظر، و تربیت نیافته به تفکّر چون مرده شده از کفر و معصیت اگر چه بسیاری مواعظ از خدا و رسول بر او خوانند هیچ اثر نکند«۱۲»، چنان که باران

---

(۱). سوره یس (۳۶) آیه ۵۲. (۶- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: کافران.

(۵). مل: کنند. [.....]

(۷). مج، وز، مل، لت: ولی.

(۸). مج، وز: ندارد.

(۹). مج، وز، مل، لت: آن.

(۱۰). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: زندگانی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز: قانتی.

(۱۲). مج، وز، مل بر او.

صفحه : ۲۳۴

بر زمین شوره انتفاع نبات نیارد. وَ الَّذِی خَبُثَ، صفت موصوفی محذوف است، و تقدیر آن است که: و البلد الّذی خبث لا یخرج الّا نکدا، «نکد» مرد عسر قلیل الخیر ممتنع عطاء«۱» بخیل باشد، یقال: نکد ینکد نکدا و نکدا فهو نکد و نکد کحذر و یقظ و یقظ، قال الشّاعر:«۲»

لا تنجز الوعد ان وعدت و ان أعطیت اعطیت تافها نکدا

و قال الازهریّ:

کد العطاء اذا قلّله و حقّره،

قال الشّاعر:«۳»

و اعط ما اعطیته طیّبا لا خیر فی المنکود و النّاکد

و النّکد الشّیء القلیل، و النّکد الرّجل القلیل الخیر أیضا، و ابو جعفر خواند: «الّا نکدا» بفتح الکاف و هما لغتان. و زجّاج گفت: «نکدا» بضمّ النّون و سکون الکاف هم لغت است و لکن نخوانده‌اند، و فرّاء گفت:

قیاس اقتضاء «فعل» بفتح الفاء و ضمّ العین می‌کند کندس و یقظ، و نیز نخوانده‌اند.

کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ، گفت: ما تصریف آیات چنین کنیم و چنین گردانیم آیات را برای قومی که [ایشان]«۴» شاکر نعمت ما باشند. و تصریف توجیه چیزی باشد در دو جهت، یعنی اینکه آیات و دلایل و عبر متضمّن اینکه نعمتهای عاجل از روی انتفاع و آجل از روی اندیشه و تفکّر تا صاحبش را به علم رساند که در آن نجات قیامت باشد ما می‌گردانیم و پیدا می‌کنیم حالا بعد حال، برای آن که تا شما در او اندیشه کنید«۵» [۱۵۹- ر]

و بدانید«۶» که اینکه همه نعمت از من

---

(۱). مل: ممتنع العطاء.

(۳- ۲). مج، وز شعر.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). لت: كنى/ كنيد.

(۶). لت: بدانى/ بدانيد.

صفحه : ۲۳۵

بر شماست«۱» و اعتراف دهى«۲» به او و تعظيم كنى«۳» منعم را تا شاكر باشى«۴» نعمت مرا تا من نعمت بر شما زيادت«۵» كنم، كه الشّكر قيد النّعمة و الشّاكر يستحقّ المزيد.

قوله تعالى:

[سوره الأعراف (۷): آيات ۵۹ تا ۹۳]

[اشاره]

لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلى قَومِهِ فَقالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ إِنِّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ عَظِيمٍ (۵۹) قالَ المَلَأُ مِن قَومِهِ إِنّا لَنَراكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۶۰) قالَ يا قَومِ لَيسَ بِي ضَلالَةٌ وَ لكِنِّي رَسُولٌ مِن رَبِّ العالَمِينَ (۶۱) أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبِّي وَ أَنصَحُ لَكُم وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۶۲) أَ وَ عَجِبتُم أَن جاءَكُم ذِكرٌ مِن رَبِّكُم عَلى رَجُلٍ مِنكُم لِيُنذِرَكُم وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (۶۳)

فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيناهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الفُلكِ وَ أَغرَقنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا إِنَّهُم كانُوا قَوماً عَمِينَ (۶۴) وَ إِلى عادٍ أَخاهُم هُوداً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۶۵) قالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَومِهِ إِنّا لَنَراكَ فِي سَفاهَةٍ وَ إِنّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الكاذِبِينَ (۶۶) قالَ يا قَومِ لَيسَ بِي سَفاهَةٌ وَ لكِنِّي رَسُولٌ مِن رَبِّ العالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُم ناصِحٌ أَمِينٌ (۶۸)

أَ وَ عَجِبتُم أَن جاءَكُم ذِكرٌ مِن رَبِّكُم عَلى رَجُلٍ مِنكُم لِيُنذِرَكُم وَ اذكُرُوا إِذ جَعَلَكُم خُلَفاءَ مِن بَعدِ قَومِ نُوحٍ وَ زادَكُم فِي الخَلقِ بَصطَةً فَاذكُرُوا آلاءَ اللّهِ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۶۹) قالُوا أَ جِئتَنا لِنَعبُدَ اللّهَ وَحدَهُ وَ نَذَرَ ما كانَ يَعبُدُ آباؤُنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن كُنتَ مِنَ الصّادِقِينَ (۷۰) قالَ قَد وَقَعَ عَلَيكُم مِن رَبِّكُم رِجسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجادِلُونَنِي فِي أَسماءٍ سَمَّيتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُكُم ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِنَ المُنتَظِرِينَ (۷۱) فَأَنجَيناهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ قَطَعنا دابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ ما كانُوا مُؤمِنِينَ (۷۲) وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ قَد جاءَتكُم بَيِّنَةٌ مِن رَبِّكُم هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُم آيَةً فَذَرُوها تَأكُل فِي أَرضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأخُذَكُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۳)

وَ اذكُرُوا إِذ جَعَلَكُم خُلَفاءَ مِن بَعدِ عادٍ وَ بَوَّأَكُم فِي الأَرضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِها قُصُوراً وَ تَنحِتُونَ الجِبالَ بُيُوتاً فَاذكُرُوا آلاءَ اللّهِ وَ لا تَعثَوا فِي الأَرضِ مُفسِدِينَ (۷۴) قالَ المَلَأُ الَّذِينَ استَكبَرُوا مِن قَومِهِ لِلَّذِينَ استُضعِفُوا لِمَن آمَنَ مِنهُم أَ تَعلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرسَلٌ مِن رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرسِلَ بِهِ مُؤمِنُونَ (۷۵) قالَ الَّذِينَ استَكبَرُوا إِنّا بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ كافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا النّاقَةَ وَ عَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم وَ قالُوا يا صالِحُ ائتِنا بِما تَعِدُنا إِن كُنتَ مِنَ المُرسَلِينَ (۷۷) فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ فَأَصبَحُوا فِي دارِهِم جاثِمِينَ (۷۸)

فَتَوَلّى عَنهُم وَ قالَ يا قَومِ لَقَد أَبلَغتُكُم رِسالَةَ رَبِّي وَ نَصَحتُ لَكُم وَ لكِن لا تُحِبُّونَ النّاصِحِينَ (۷۹) وَ لُوطاً إِذ قالَ لِقَومِهِ أَ تَأتُونَ الفاحِشَةَ ما سَبَقَكُم بِها مِن أَحَدٍ مِنَ العالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُم لَتَأتُونَ الرِّجالَ شَهوَةً مِن دُونِ النِّساءِ بَل أَنتُم قَومٌ مُسرِفُونَ (۸۱) وَ ما كانَ جَوابَ قَومِهِ إِلّا أَن قالُوا أَخرِجُوهُم مِن قَريَتِكُم إِنَّهُم أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) فَأَنجَيناهُ وَ أَهلَهُ إِلَّا امرَأَتَهُ كانَت مِنَ الغابِرِينَ (۸۳)

وَ أَمطَرنا عَلَيهِم مَطَراً فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُجرِمِينَ (۸۴) وَ إِلى مَديَنَ أَخاهُم شُعَيباً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ قَد جاءَتكُم بَيِّنَةٌ مِن رَبِّكُم فَأَوفُوا الكَيلَ وَ المِيزانَ وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشياءَهُم وَ لا تُفسِدُوا فِي الأَرضِ بَعدَ إِصلاحِها ذلِكُم خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۸۵) وَ لا تَقعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ اذكُرُوا إِذ كُنتُم قَلِيلاً فَكَثَّرَكُم وَ انظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُفسِدِينَ (۸۶) وَ إِن كانَ طائِفَةٌ مِنكُم آمَنُوا بِالَّذِي أُرسِلتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَم يُؤمِنُوا فَاصبِرُوا حَتّى

یَحکَمَ اللّهُ بَینَنا وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ (۸۷) قالَ المَلَأُ الَّذِینَ استَکبَرُوا مِن قَومِهِ لَنُخرِجَنَّکَ یا شُعَیبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِن قَریَتِنا أَو لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا قالَ أَ وَ لَو کُنّا کارِهِینَ (۸۸)

قَدِ افتَرَینا عَلَی اللّهِ کَذِباً إِن عُدنا فِی مِلَّتِکُم بَعدَ إِذ نَجّانَا اللّهُ مِنها وَ ما یَکُونُ لَنا أَن نَعُودَ فِیها إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیءٍ عِلماً عَلَی اللّهِ تَوَکَّلنا رَبَّنَا افتَح بَینَنا وَ بَینَ قَومِنا بِالحَقِّ وَ أَنتَ خَیرُ الفاتِحِینَ (۸۹) وَ قالَ المَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَومِهِ لَئِنِ اتَّبَعتُم شُعَیباً إِنَّکُم إِذاً لَخاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ فَأَصبَحُوا فِی دارِهِم جاثِمِینَ (۹۱) الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیباً کَأَن لَم یَغنَوا فِیهَا الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیباً کانُوا هُمُ الخاسِرِینَ (۹۲) فَتَوَلّی عَنهُم وَ قالَ یا قَومِ لَقَد أَبلَغتُکُم رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحتُ لَکُم فَکَیفَ آسی عَلی قَومٍ کافِرِینَ (۹۳)

[ترجمه]

بفرستادیم نوح را به قومش، گفت: ای قوم من بپرستی«۶» خدای را نیست شما را خدایی جز از او«۷»، من می‌ترسم بر شما«۸» عذابی«۹» روزی بزرگ.

گفتند بزرگان از قوم او: ما می‌بینیم تو را در گمراهی روشن.

گفت: ای قوم نیست به من گمراهی و لکن من فرستاده‌ام از پروردگار جهانیان.

می‌رسانم شما را پیغامهای خدایم و نصیحت می‌کنم شما [را]«۱۰» و می‌دانم از خدای آنچه شما ندانی«۱۱».

عجب داشتی«۱۲» که آمد به شما یاد کردنی«۱۳» از خدای شما بر

---

(۱). مج، وز، مل: اینکه همه نعمت است از من بر شما.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب: دهید.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب، آف: کنید. [.....]

(۴). مج، وز، مل، آج، لب، آف: باشید.

(۵). اساس بم، آف، آن: زیاد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مج، وز، آف: بپرستید.

(۷). مج، وز: خدای جز او.

(۸). آج، لب از.

(۹). مج، وز، آف، لت: عذاب.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، آف: نمی‌دانید، آج، لب: نمی‌دانند.

(۱۲). مج، وز، آج، لب، آف: عجب داشتید.

(۱۳). مج: به شما پندی.

صفحه : ۲۳۶

مردی از شما! تا بترساند شما را و بپرهیزی«۱» تا بود که بر شما رحمت کنند.

به دروغ داشتند او را، برهانیدیم او را و آنان که با او بودند در کشتی و غرقه کردیم«۲» آنان را که به دروغ داشتند آیات ما را، ایشان بودند گروهی کوران.

[و]«۳» به عاد برادرشان را هود«۴» گفت: ای قوم من بپرستی«۵» خدای را نیست شما را«۶» خدایی جز او، نترسی«۷» شما!

گفتند آن بزرگان که«۸» کافر شدند از قوم او: ما می‌بینیم تو را در سبکساری و ما می‌پنداریم تو را از دروغگویان«۹».

گفت: ای قوم«۱۰» نیست به من«۱۱» سبکساری و لکن«۱۲» رسولم از خدایی«۱۳» جهانیان.

می‌رسانم به شما پیغامهای خدای من و من شما را نصیحت کننده‌ام استوار«۱۴»«۱۵».

---

(۱). مج: بترسید که، وز: بترسید و، لت: بترسی.

(۲). مج، وز، لت: و غرق بکردیم.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، لت: برادرشان هود را، وز را. [.....]

(۵). مج، وز، آف، آن: بپرستید.

(۶). مج، وز، آف، لت از.

(۷). مج، وز: نترسید، آف: امّا پس نمی‌ترسید.

(۸). مج، وز، لت: آن گروه که.

(۹). وز: دروغیان، لت: دروغزنان.

(۱۰). مج، وز: ای مردمان من.

(۱۱). مج، وز، لت: در من.

(۱۲). مج، وز من.

(۱۳). مج، آج، لب: از پروردگار، بم، لت: از خدای.

(۱۴). آج، لت: نصیحت کننده‌ام با امانت.

(۱۵). اساس و همه نسخه بدلها: بسطة، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۷

عجب می‌آید شما را که آید«۱» به شما یاد کردنی از خدای شما بر مردی از شما تا بترساند«۲» شما را! و یاد کنی«۳» چون کرد شما را خلیفه‌تان از پس قوم نوح، و بیفزود شما را در آفرینش زیادتی، یاد کنی«۴» نعمتهای خدای«۵» تا همانا ظفریابی«۶» [۱۵۹- پ].

گفتند: آمده‌ای«۷» به ما تا بپرستیم خدای را تنها و رها کنیم آنچه پرستیدندی پدران ما! بیار به ما آنچه وعده می‌دهی ما را اگر از جمله راست گویانی«۸».

گفت: افتاد بر شما از خدایتان عذابی و خشمی، جدل می‌کنی«۹» با من در نامهایی که نهادی«۱۰» آن را شما و پدران شما! فرو نفرستاد خدای«۱۱» به آن از حجّتی. گوش داری«۱۲» که من وا شما«۱۳» از گوش دارندگانم.

برهانیدیم او را و آنان که با او بودند به رحمتی از ما و ببریدیم اصل آنان که به دروغ داشتند آیات ما [را]«۱۴» و نبودند مؤمنان«۱۵».

---

(۱). مج، وز: که آمد.

(۲). مج: تا بیم کند.

(۴- ۳). مج، وز: یاد کنید. [.....]

(۵). آج، لب را.

(۶). مج، وز: یابید.

(۷). آج، لب: ای آمده.

(۸). مج، وز: رستیگرانی، لت: راستگرانی.

(۹). مج، وز، آف: می کنید.

(۱۰). مج، وز، آف: نهادید.

(۱۱). مج، وز، آف، آج، لب: خدایتان.

(۱۲). مج، وز، آج، لب، آف: گوش دارید.

(۱۳). مج، وز، آج، لب، آف، لت: با شما.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۵). مج، وز: گرویدگان، لت: گروندگان.

صفحه : ۲۳۸

، و به ثمود برادرشان صالح گفت: ای قوم بپرستی«۱» خدای را نیست شما را از خدایی«۲» جز او، آمد به شما حجّتی از خدایتان اینکه شتر خدای شما را علامتی [است]«۳»، رها کنی«۴» او را تا می‌خورد در زمین خدای و دست میارید به او به بدی که بگیرد شما را عذابی دردناک.

و یاد کنی«۵» چون کرد شما را خلیفه‌تان از پس قوم عاد و جای کرد«۶» شما را در زمین می گیری«۷» از زمینهای سهل آن کوشکها و می‌تراشی«۸» کوهها را خانه‌ها«۹»، یاد کنی«۱۰» نعمتهای خدای«۱۱» و فساد مکنی«۱۲» در زمین«۱۳».

گفتند بزرگان آن که«۱۴» تکبّر کردند از قوم او آنان را که ضعیف بودند آنان«۱۵» را که بگرویدند از ایشان می‌دانی«۱۶» که صالح فرستاده است از خدای«۱۷»! گفتند: ما با آنچه فرستادند او را به آن گرویده‌ایم.

گفتند آنان که تکبّر کردند«۱۸»

---

(۱). مج، وز: بپرستید.

(۲). مج، وز، آج، لب، آف، لت، آن: خدای.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). مج، وز، آج، لب، آف: رها کنید.

(۵ -۱۰). مج، وز، آج، لب: یاد کنید.

(۶). آج، لب: جای داد.

(۷). مج، وز، آج، لب: می گیرید.

(۸). مج، وز، آج، لب: می‌تراشید.

(۹). اساس، مج، وز، آج، لب: خانها/ خانه‌ها، آج، لب پس.

(۱۱). مج، وز را.

(۱۲). مج، وز، آج، لب: مکنید.

(۱۳). مج، وز تباهی کننده، آج، لب فساد کردنی، بم مفسدان.

(۱۴). مج، وز: آن اشراف که.

(۱۵). اساس: آن با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۶). مج، وز، آج، لب: می‌دانید. ۱۷. مج، وز: خدایش.

(۱۸). آج، لب: بزرگی نمودند. [.....]

صفحه : ۲۳۹

ما با آن که«۱» شما ایمان آوردی«۲» کافرانیم.

پی بکردند شتر را و عاصی شدند از فرمان خدای شان، و گفتند:

ای صالح بیار به ما«۳» آنچه وعده می‌کنی ما را اگر هستی تو از پیغامبران.

بگرفت«۴» ایشان را زمین لرزه، در روز آمدند در سراهاشان مرده.

برگردید از ایشان [و]«۵» گفت: ای قوم برسانیدم به شما پیغام خدای خود و نصیحت کردم شما را و لکن شما دوست نداری«۶» نصیحت کنندگان را.

و لوط چون گفت [قوم]«۷» خود را می‌آری«۸» زشتی که سبق نبرده است شما را به آن کسی از جهانیان!

«۹»

شما«۱۰» می‌شوی«۱۱» به مردان به شهوت از جز زنان بلکه«۱۲» شما قومی اسراف کننده [اید].«۱۳»

و نبود جواب قومش الّا آن که گفتند برون کنی«۱۴» ایشان را از شهر شما که«۱۵»

---

(۱). مج: به آنچه.

(۲). وز، آج، لب: ایمان آوردید.

(۳). مج، وز: به ما آر.

(۴). آج، لب: پس بگرفت. (۱۳- ۷- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز: ندارید.

(۸). مج، وز: می‌آرید.

(۹). اساس و همه نسخه بدلها: أ ئنّکم/ أ ءنّکم، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: ای بدرستی که.

(۱۱). مج، وز: می‌شوید.

(۱۲). اساس: بلک، مج، وز: بل.

(۱۴). مج، وز: بیرون کنید.

(۱۵). مج، وز: از شهر به آن که.

صفحه : ۲۴۰

ایشان مردمانی‌اند که پاکیزگی«۱» می‌کنند.

برهانیدیم او را و اهلش را مگر زنش را که بود از جمله گذشتگان«۲».

و ببارانیدیم«۳» بر ایشان بارانی، بنگر«۴» چگونه بود«۵» عاقبت گناهکاران.

و به مدین برادرشان شعیب«۶» گفت:

ای قوم بپرستی«۷» خدای را نیست شما را از خدای جز او، آمد به شما حجّتی از خدایتان تمام بدهی«۸» پیمودن و ترازو«۹» و کم

مدهی«۱۰» مردمان را چیزهاشان و تباهی مکنید«۱۱» در زمین پس«۱۲» صلاحش، آن بهتر باشد شما را اگر شما را از گرویدگانی«۱۳».

و منشینی«۱۴» بر هر راهی می‌ترسانی«۱۵» و باز می‌داری«۱۶» از راه خدای آن را که ایمان دارد به او و می‌جویید آن را کژی«۱۷» و یاد کنی«۱۸» چون بودی«۱۹» اندک به بسیار کرد

---

(۱). مج، وز: پاکیزه، آج، لب: پاکی. [.....]

(۲). مج، وز: گذشتگان، آج، لب: باقی ماندگان.

(۳). مج، وز: ببارانیم.

(۴). مج، وز که.

(۵). مج، وز، لت: بوده است.

(۶). وز را.

(۷). مج، وز، آج، لب، آف، بپرستید.

(۸). مج، وز، آف: بدهید.

(۹). آج، لب: پیمانه را و ترازو را.

(۱۰). مج، وز: کم مدهید.

(۱۱). لت: مکنی.

(۱۲). آج، لب از.

(۱۳). مج، وز: اگر ایمان دارید، لت: اگر ایمان داری.

(۱۴). مج، وز، آج، لب: و منشینید.

(۱۵). مج، وز، آج، لب: می‌ترسانید. [.....] ۱۶. مج، وز، آج، لب: باز می‌دارید.

(۱۷). مج، بم: کجی. ۱۸. مج، وز، آج، لب: یاد کنید.

(۱۹). مج، وز، آف: چون بودید.

صفحه : ۲۴۱

شما را و بنگر [ی]«۱» که چگونه بود عاقبت مفسدان.

و اگر چه طایفه‌ای از شما ایمان آوردند به آن که فرستاد [ند مرا]«۲» به آن و طایفه‌ای ایمان نیاورند صبر کنی«۳» تا حکم کند خدای میان [ما]«۴» و او بهترین حکم کنندگان است.

گفتند آن گروه«۵» که بزرگواری کردند از قوم او: ما بیرون کنیم تو را ای شعیب و آن را که ایمان آوردند با تو از شهر ما یا بازآیی با دین ما. گفت: همانا ما کاره باشیم!

یافته باشیم بر خدای دروغی اگر باز آییم«۶» با دین شما پس آن که«۷» برهانید خدای ما از آن، و نباشد ما را که باز آییم در آن مگر که خواهد خدای پروردگار ما و فراخ [است]«۸» خدای ما بر همه چیزی به علم، بر خدای توکّل کردیم. خدای ما؟ حکم کن میان ما و میان قوم«۹» ما بدرستی، و تو بهترین حکم کنندگانی.

و گفتند آنان«۱۰» که کافر شدند از قوم [او]«۱۱»: اگر پس روی کنید شعیب را شما پس

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد، مج، وز: و بنگرید.

(۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز: صبر کنید.

(۵). مج، وز، آج، لب اشراف.

(۶). مج، وز: باز آیید، آج، لب: باز گردیم.

(۷). مج، وز، آج، لب: پس از آن که.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد، آج، لب: محیط است.

(۹). آج، لب: گروه.

(۱۰). مج، وز، لت: آن گروه، آج، لب: اشرافی.

(۱۱). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۴۲

زیان کاران هستی«۱».

بگرفت ایشان را زمین لرزه در روز آمدند در سر ایشان مرده،

آنان که دروغ داشتند شعیب را پنداری نبودند«۲» در آن جا آنان که بدروغ داشتند شعیب را، بودند ایشان زیان کاران.

برگردید«۳» از ایشان و گفت ای قوم من: برسانیدم به شما پیغامهای خدایم و نصیحت کردم شما را، چگونه دلتنگ شوم بر قوم کافران«۴»؟

قوله تعالی: لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلی قَومِهِ، خدای- جلّ جلاله- در اینکه آیت تذکیر نعمت کرد بر مکلّفان و باز نمود که ما نوح را به قوم خود فرستادیم، و هو نوح اینکه لمک بن متوشلخ بن اخنوخ و هو ادریس النّبیّ بن مهلاییل بن برد بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم- علیه السّلام. و نوح- علیه السّلام- اوّل پیغامبری بود که خدای تعالی او را فرستاد از پس ادریس و چون خدای تعالی او را به پیغامبری فرستاد او را پنجاه سال بود، و گفتند درودگر بود و مادرش قینوش بنت راکیل بن فحوییل«۵» بن اخنوخ بود. خدای تعالی او را به فرزندان قابیل [فرستاد]«۶» و آنان که از فرزندان شیث متابع ایشان بودند. عبد اللّه عبّاس گفت دو بطن بودند از فرزندان آدم: یکی در سهل و یکی در جبل. آنان که در کوهستان بودند مردانشان نکو روی و زنانشان دمیم الخلق، و مردان که در سهل بودند دمیم الخلق بودند و

---

(۱). مج، وز: تا شما زیان کار نباشید، آج، لب: باشید در دین ما در دنیا هر آینه زیان کار.

(۲). آج، لب: پنداری که مقیم نشدند.

(۳). آج، لب: پس روی بگردانید.

(۴). مج، وز: گروهی ناگرویدگان.

(۵). آج، لب: قحوهل، بم، آن: فحویل.

(۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

صفحه : ۲۴۳

زنان نکو روی. ابلیس بنزدیک مردی آمد از اهل سهل در صورت غلامی«۱»، گفت:

مرا کسی«۲» می‌باید تا خدمت او کنم. مرد گفت«۳»: خواهی پیش من آی و خدمت من کن تا مزدت می‌دهم«۴». گفت«۵»: نیک

آید و پیش او رفت و خدمت او می‌کرد و گوسپندان«۶» او می‌چرانید. روزی بایستاد و نی بساخت- اعنی یراع و پیش او«۷» کس ساخته نبود«۸»- و بزد«۹». مردم آوازی«۱۰» شنیدند که هرگز نشنیده بودند«۱۱». هر روز جماعتی بر او«۱۲» آمدندی و سماع آن نی کردندی و خبر به اهل جبل رسید که مردی هست در سهل که چیزی بساخته است که از آن جا آوازی خوش می‌آید.

ایشان را عیدی بودی که هر سال یک بار به آن عید از شهر بیرون شدندی و زنان خود را بیاراستندی و مردان به تماشا و نظاره برون رفتندی«۱۳» بر عادتی که ایشان را بود. در اینکه عید تنی چند از اهل کوهستان بیامدند تا نظاره عید کنند [۱۶۱- ر]

و آواز اینکه نی بشنوند، آن زنان را دیدند و«۱۴» جمال ایشان، تعجّب«۱۵» فروماندند«۱۶».

برفتند و اهل کوهستان را خبر دادند از جمال زنان ایشان، جماعتی بیامدند و به اینکه زمین انتقال کردند و با ایشان اختلاط و صحبت کردند و زنان با ایشان مایل شدند از جمالشان فاحشه در میان ایشان آشکارا شد«۱۷»، و هو«۱۸» قوله تعالی: وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِيَّةِ الْأُولى«۱۹». عبد اللّه عبّاس گفت«۲۰»: آدم وصیّت کرده بود

---

(۱). آج، لب و.

(۲). مج، وز، مل: کس.

(۳). مل اگر.

(۴). آج، لب: من دهم.

(۵). مل: ابلیس- علیه اللعنه- گفت.

(۶). مل، آن، آج، لب، آف: گوسفندان.

(۷). مل: پیش از وی.

(۸). مل: نساخته بود. [.....]

(۹). مل: آن نی بزد.

(۱۰). آن: آوز او.

(۱۱). مج، وز، لت: شنیده نبودند.

(۱۲). مج، وز: برو.

(۱۳). مل، آج، لب، آف، لت: بیرون.

(۱۴). مج، وز، لت از، مل صورت.

(۱۵). مج، وز، مل: به تعجّب. ۱۶. مج، وز، لت و.

(۱۷). آج، لب: پیدا شد. ۱۸. مل: و هی.

(۱۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. ۲۰. مج، وز، مل، لت که.

صفحه : ۲۴۴

فرزندان شیث را که با فرزندان قابیل مناکحه نکنند. فرزندان شیث آدم را در غاری بنهاده بودند«۱» و بر او نگاهبانانی برگماشته تا رها نکنند که از فرزندان قابیل کسی آن جا رود«۲»، و جماعتی گفتند: اگر«۳» برویم و احوال بنی عم«۴» ما- فرزندان قابیل- بنگریم تا چه می‌کنند، روا باشد؟ و اینکه مردان نکو روی بودند. صد مرد بیامدند بنزدیک فرزندان قابیل. زنان که ایشان را بدیدند در ایشان آویختند و ایشان را برخود بازگرفتند و رها نکردند تا بروند. جماعتی خویشان اینان گفتند: برویم و بنگریم تا برادران ما و بنو اعمام ما در چه‌اند؟ صد مرد دیگر بیامدند هم نیز بازگرفتند ایشان را و چندان که می‌آمدند تا مختلط شدند و مناکحه«۵» کردند و

فساد آشکار شد در میان ایشان و بنو قابیل بسیار شدند و اقطار زمین از ایشان پر شد و فساد آشکارا کردند. خدای تعالی نوح را با ایشان«۶» فرستاد- و او را پنجاه سال بود- و در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد، و ایشان را دعوت می‌کرد و به خدای می‌ترسانید«۷» و تهدید و وعید می‌کرد به عقاب خدای و هیچ فایده‌ای نکرد. و هر چند بر آمد ایشان طاغی تر و باغی تر بودند چنان که خدای تعالی گفت: وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی«۸»، و چندان که بیش دعوت کرد ایشان بیش رمیدند، چنان که گفت: فَلَم یَزِدهُم دُعائِی إِلّا فِراراً«۹». ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که: نوح را چندانی بزدندی که از هوش بشدی«۱۰» و آنگه در نمدی پیچیده«۱۱» او را به خانه بردندی بر آن که بمرد. بامداد برون آمدی و با سر دعوت رفتی«۱۲». هم بر اینکه سیرت هزار سال کم پنجاه سال می‌بود. مردی«۱۳» بیامدی از ایشان پیر شده

---

(۱). مل: پنهاده بودند.

(۲). مج، وز، مل، لت: شود. [.....]

(۳). مج، وز، مل، لت ما.

(۴). مل: بنی عمّان.

(۵). مج، وز، مل، آج، لب: مناکحت.

(۶). آج، لب: بایشان.

(۷). مل عزّ و جل.

(۸). سوره نجم (۵۳) آیه ۵۲.

(۹). سوره نوح (۷۱) آیه ۶.

(۱۰). مل: برفتی.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: پیختندی.

(۱۲). مل: شدی.

(۱۳). اساس: مرد، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۵

و کودک خود را بیاوردی و گفتی: ای پسر؟ اینکه مرد را می‌بینی«۱»! من پیر شدم و اینکه مردی جا دوست، اگر مرا وفاتی باشد نباید که اینکه مرد تو را بفریبد، زینهار«۲» تا پیرامن او نگردی و سخن او نشنوی؟ کودک عصا از دست پدر بستدی و آهنگ نوح کردی و خواستی تا او را به عصا بزند. نوح عند آن بر ایشان دعا کرد: فَقالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ«۳». اینکه حکایت دعوت نوح است که نوح قوم را گفت: یا قوم، و المراد یا قومی، «یاء» بیفگنند«۴» و به کسره «میم» اکتفا کردند«۵». گفت ای قوم من:

اعبُدُوا اللّهَ، خدای را پرستی«۶». و عبادت غایت خضوع باشد به دل در برابر نعمتی که از بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم«۷». برای اینکه عبادت کس را نرسد و سزاوار نبود مگر خدای را- تعالی. آنگه گفت: عبادت شما باید تا خاص بود و خالص خدای را تعالی چه با او خدایی نیست شما را. و «من» برای تأکید نفی آورد، لقولهم: ما فی الدّار من رجل لکن«۸» رجلان مناقضه باشد. و کسائی و ابو جعفر خواندند: غیره، بالجرّ صفهٔ لاله و کسر «هاء» به اشباع، هر کجا باشد و دگر [۱۶۱- پ]

مقریان به رفع «راء» و ضمّ «هاء» و اشباع به «واو». و حجّت آنان که به رفع خواندند آن است که گفتند: بدل است از اسمی که محلّ او رفع است و هو قوله: ما لَکُم مِن إِلهٍ، و المعنی لا اله لکم. آنگه اگر «الّا» آری آن اسم که از پس «الّا» آید جز مرفوع نباشد، کقوله: وَ ما مِن إِلهٍ إِلَّا اللّهُ«۹»، جار و مجرور در محل رفع است و آنچه ما بعد «الّا» ست مرفوع است، علی انّه بدل منه، کقولک: ما جاءنی الّا

زید«۱۰». آنگه حکم «غیر» حکم الاسم الواقع بعد الّا باشد

---

(۱). آف: می‌بینید.

(۲). مج، وز، مل، لت، آج، لب: زنهار.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۵۹. [.....]

(۴). مج، وز، مل، لت: بیفگند.

(۵). مج، وز، مل، لت: کرد.

(۶). مج، وز، مل، آج، لب، آف: پرستید.

(۷). مج، وز، مل، لت است.

(۸). آج، لب، لیکن.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۲.

(۱۰). اساس، مج، وز: زیدا، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و سیاق جمله تصحیح گردید.

صفحه : ۲۴۶

در اعراب، چون «غیر» استثنا بود، یقول: ما جاءنی رجل غیر زید و ما رأیت رجالا غیر زید و ما مررت برجل غیر زید، چنان که گویی: الّا زیدا و الّا زیدا و الّا زید بر بدل. و چون صفت باشد تابع موصوف بود در اعراب. آنگه ایشان را گفت: إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ، من بر شما می‌ترسم از عذاب روز بزرگ- و آن روز قیامت است- و «عذاب»، المی مستمر باشد و باشد که بحق باشد و باشد که نباشد. امّا «عقاب» جز مستحق نباشد، و «خوف» اگر چه اصل او ظن باشد، اینکه جا علم است چنان که به معنی علم نیز استعمال کنند و خوف با علم باشد و اگر چه با ظنّ بیشتر بود، چنان که یکی از ما از مرگ و گور و قیامت ترسد، اگر چه اینکه همه یقین داند.

قالَ المَلَأُ مِن قَومِهِ، گفتند جماعتی قوم او. در «ملأ» دو قول گفتند: یکی آن که جماعت باشد از مردان خاصّهٔ دون زنان، کالقوم و النّفر و الرّهط. و برای آنشان ملأ خوانند که محافل و مجامع مملو بکنند. و قولی دیگر آن است:«۱» ملأ اشراف و رؤسا باشند، لانّهم یملؤون العیون و القلوب هیبهٔ و جلالهٔ. و از آن جاست قول رسول- علیه السّلام- بعضی انصاریان را روز بدر، چون گفت:

(ما رأینا الا عجایز صلعا)،

ما مردمانی«۲» پیر اصلع را دیدیم. رسول- علیه السّلام- گفت:

(اولئک الملأ من قریش)

، ایشان سادات و اشراف قریش‌اند. و «قوم» جماعت مردان باشند بی‌زنان، لقیامهم الامور دون النّساء، و منه قوله تعالی: الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ«۳»- الایهٔ. و بیان اینکه قوله: لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسی أَن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ«۴»، قوم را در برابر زنان نهاد به بدل رجال اینکه جماعت از قوم او گفتند: إِنّا لَنَراکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ«۵»، ما تو را در ضلال و خسار و گمراهی ظاهر می‌بینیم. و در «نراک» سه قول گفتند: یکی آن که رؤیت به معنی علم است، دوم آن که به معنی ابصار

---

(۱). مج، وز، مل، لت که.

(۲). آف: مردانی.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

(۴). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۶۰.

صفحه : ۲۴۷

است من رؤیهٔ البصر، و سهام«۱» آن که از رأی است و هو الظّن، فکأنّهم قالوا: انّا لنظنّک. و مراد به «ضلال» اینکه جا«۲» عدول از«۳» صواب است. و «مبین» از فعل لازم است، ای بیّن ظاهر. نوح- علیه السّلام- جواب داد که ای قوم: لیس بی ضلالهٔ«۴»، مرا ضلالتی و گمراهی و عدولی نیست از راه«۵» راست، و برای آن «بی» گفت و نگفت «فیّ» که ایشان حوالت کردند که اینکه کاری حادث است که در او پدید آمده است چون علّتی و بیماری و جنونی«۶» و اینکه معانی با «باء» استعمال کنند، یقال: به جنّهٔ و به لمم و طیف و به سقم و حمّی، و لا یقال: به معرفهٔ، لأنّ هذه من اللّازم و تلک من العوارض، کما یقال: به جوع و عطش و لا یقال فیه:

وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ، و لکن من رسولی‌ام فرستاده. و فعول اینکه جا به معنی مفعل باشد، رسول به معنی مرسل باشد و حقیقت او در شرع شخصی باشد که او را تکلیف کنند قیام کردن به اعباء نبوّت و رسالت و تحمّل پیغامها از خدای به خلقان که به آن مستحقّ [۱۶۲- ر]

ثواب عظیم شود از خدای تعالی و از [ما]«۷» مستحقّ«۸» اجلال و اعظام«۹». و اصل «لکنّی»، لکنّنی بوده است به دو «نون» و لکن یک «نون» بیفگندند تا سه «نون» مجتمع نباشد که یک حرف مشدّد دو حرف باشد. و در إنّی و أنّی و کانّی و لکنّی هم اینکه حکم باشد، و در لعلّ همچنین هر دو وجه روا باشد، لعلّی و لعلّنی لقرب اللّام من النّون من جههٔ المخرج. فامّا «لیتنی» جز با «نون» عماد نشاید برای آن که آن علّت که آن جا هست اینکه جا نیست و «من» ابتدای غایت«۱۰» است، ای صادرهٔ«۱۱» من قبل اللّه.

---

(۱). آف: سیوم.

(۲). آن، بم: آن جا. [.....]

(۳). وز، مل ره.

(۴). سوره اعراف (۷)، آیه ۶۱.

(۵). لت: ره.

(۶). مل: حزنی.

(۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۸). وز، مل، لت غایت.

(۹). مل: تعظیم.

(۱۰). آج، لب: عامل.

(۱۱). اساس، آف، آن: صادرات، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۸

أُبَلِّغُکُم رِسالاتِ رَبِّی، هم حکایت قول«۱» نوح است- علیه السّلام- که با قوم می‌گوید، گفت: می‌رسانم«۲» به شما پیغامهای خدای، ابو عمرو تنها خواند:

ابلغکم به تخفیف «لام» من الابلاغ و باقی قرّاء به تشدید «لام»«۳» من التّبلیغ، و هر دو به یک معنی باشد جز که در تبلیغ مبالغتی باشد زیادت. و «بلغ» فعلی باشد متعدّی به یک مفعول چون «همزه» یا «۴» تضعیف العین در او آرند متعدّی شود به دو مفعول. و قرآن به ابلاغ و تبلیغ ناطق است فی قوله تعالی: فَإِن تَوَلَّوا فَقَد أَبلَغتُکُم«۵»، و قوله: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ«۶». و ابلاغ ایصال چیزی باشد که در او

بیان و افهام بود و بلاغت از اینکه جاست و اینکه ایصال«۷» معنی باشد به دل«۸» در نکو«۹» صورتی از لفظ، و بلیغ منشیء بلاغت باشد. و رسلات جمع رسالت باشد، و برای آن جمع کرد آن را که در او انواع و ضروب باشد از ترغیب و تحذیر و وعده«۱۰» و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام. وَ أَنصَحُ لَکُم، و نصیحت می‌کنم شما را، و نصیحت اخلاص نیّت باشد از شایب فساد من قولهم: ابیض ناصع، ای خالص، لقرب مخرج «الحاء» من «العین» و النّصوع و النّصوح، الخلوص، و النّصح، خلاف الغشّ. و قوله: وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُون«۱۱»، و من از خدای آن دانم که شما ندانی«۱۲». اینکه بر سبیل تحریض«۱۳» است ایشان را برای طاعت«۱۴» و زجر از معصیت، برای آن که گفت: من عالمم به عواقب طاعت و معصیت باعلام اللّه تعالی ایّای، من دانم که خدای تعالی با مطیعان چه خواهد کردن و عاصیان را

---

(۱). مل: قوم.

(۲). مل: من رسانم.

(۳). آن خواندند.

(۴). وز، مل، لت: با.

(۵). سوره هود (۱۱) آیه ۵۷. [.....]

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

(۷). وز: اتّصال.

(۸). وز: بدل.

(۹). مل، لت: نیکوتر.

(۱۰). وز، مل، لت: وعد.

(۱۱). سوره اعراف، آیه ۶۲.

(۱۲). آج، لب: ندانید.

(۱۳). لب، بم: تحریص.

(۱۴). وز، مل، آج، لب: بر طاعت.

صفحه : ۲۴۹

و کافران را چه پاداشت«۱» خواهد دادن، از اینکه روی نصیحت می‌کنم شما را و ترغیب می‌کنم به ایمان و طاعت و تحذیر می‌کنم از کفر و معصیت.

أَ وَ عَجِبتُم، صورت اینکه کلام استفهام است و معنی تقریع و ملامت، گفت:

عجب می‌داری«۲» شما که مردی هم از شما به شما آید و ذکری و وعظی به شما آرد؟ رمّانی گفت: تعجّب، تغییر نفس باشد به چیزی که سببش پوشیده باشد و از عادت خارج بود، و «ذکر» حضور المعنی للنّفس باشد، و «علی» برای آن گفت که «جاء» متضمّن است به معنی انزل، یعنی چه جای تعجّب و انکار است از آن که خدای ذکری و بیانی و نوعی از اوامر و نواهی و شرایع که مصالح مکلّفان به آن متعلّق باشد فرو فرستد بر مردی که هم از شما باشد، یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر و نسب شما باشد«۳»، غریب نباشد و غرض او آن باشد«۴» تا شما را به آن بترساند. و انذار، اعلام با تخویف باشد، و تا شما از معاصی او بپرخیزی«۵» و اجتناب کنی«۶» و تا باشد که بر شما رحمت کنند«۷».

و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که گفتند: خدای تعالی از کافر کفر و معصیت می‌خواهد و از ایشان ایمان و تقوا

نمی‌خواهد. و خدای گفت:

غرض من به فرستادن نوح آن است تا قوم او به انذار او متّقی شوند و از کفر و معاصی بپرهیزند«۸»، من بر ایشان رحمت کنم.

فَکَذَّبُوهُ، اینکه خبر است [۱۶۲- پ]

که خدای تعالی از قوم نوح می‌دهد که ایشان نوح را تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و چندان که او دعوت بیش کرد ایشان بیش رمیدند«۹». چون هیچ سود نداشت وعظ و دعوت او ایشان را، ما برهانیدیم

---

(۱). آف: پاداش.

(۲). وز، مل، آف: می‌دارید.

(۳). مل و.

(۴). آج، لب که.

(۵). آن: پرهیزی، وز، مل: بپرهیزید، آج، لب، آف: پرخیزید. [.....]

(۶). وز، مل، آج، لب: کنید.

(۷). وز، آف، لت: کنم.

(۸). آج، لب، بم: به پرهیزند و.

(۹). مل: می‌رمیدند.

صفحه : ۲۵۰

نوح را و آنان را که با او بودند. اسحاق گفت سه پسرش بودند: سام و حام [و یافث]«۱» و زنان ایشان بودند و شش کس دیگر که در اینکه مدّت دراز از هزار سال کم پنجاه سال به او ایمان آورده بودند. کلبیّ گفت: هشتاد کس بودند، چهل مرد و چهل زن. دگر مفسّران گفتند: جمله هفتاد کس بودند. فِی الفُلکِ، در کشتی، و اینکه لفظ صالح است یکی را و جماعتی را. و اصل کلمه و اشتقاق او از «دور» است، و منه فلکة المغزل و الفلک لدورانه، و کذلک: فلکة الثّدی ثدی المرءة لاستدارته. وَ أَغرَقنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا، و غرق کردیم آنان را که به آیات ما تکذیب کردند، و اصل «غرق» غوص در آب باشد بر وجه هلاک، و منه قولهم: اغرق فی نزع القوس إذا تجاوز الحدّ، برای آن که چون از اندازه برود شکسته شود. و اغرق فی الأمر اذا بلغ فیه، و استغرق الشّیء اذا عمّ. إِنَّهُم کانُوا قَوماً عَمِینَ، اینکه بر طریق تعلیل فرمود، حق تعالی گفت: برای آن غرق کردیم ایشان را که گروهی نابینا بودند از راه راست، یعنی بمنزلت نابینا بوده‌اند در آن که ره حق و رشد [و]«۲» صواب ندیدند و اندیشه نکردند. ضحّاک گفت: کنایت است از کفر، بعضی دگر گفتند:

کنایت است از جهل. حسین بن الفضل گفت، عرب گوید: رجل عم عن الحقّ و أعمی البصر.

وَ إِلی عادٍ أَخاهُم هُوداً، یعنی و ارسلنا الی عاد، حرف جرّ تعلّق دارد به فعلی«۳» محذوف که آن فعل گذشته بر حذف او دلیل می‌کند، و نیز بفرستادیم به عاد برادر ایشان در نسب هود را- علیه السّلام. امّا عاد، فهو عاد بن عوص«۴» بن ارم بن سام بن نوح، و اینکه عاد اوّل است. و امّا محمّد بن اسحاق گفت: هو هود بن سلفح«۵» بن ارفخشد بن سام بن نوح.

قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ، گفت: ای قوم من خدای را پرستی«۶» که شما را جز او

(۲- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: فعل.

(۴). آج، لب، لت: عاد بن عوج.

(۵). لت: هود بن شالخ.

(۶). وز، مل، آج، لب: پرستید.

صفحه : ۲۵۱

خدایی نیست. أَ فَلا تَتَّقُونَ از وی نمی‌ترسی«۱». و هود بر حقیقت برادر ایشان نبود، نه از مادر و نه از پدر، إنما از قبیله ایشان بود، قربت نسبت داشت، خدای تعالی به هم نسبی او را برادر ایشان خواند، و برادر دین نبود باتّفاق، و علی هذا حمل

قول امیر المؤمنین«۲»- علیه السّلام- فی اهل الجمل و صفّین و نهروان: اخواننا بغوا علینا، یعنی اخواننا فی النّسب.

قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن رؤسا و اشراف قوم او از کافران:

ما تو را در سفاهت می‌بینیم، و سفاهت خفّت حلم باشد. و ثوب سفیه اذا کان رقیقا خفیفا مؤرّج گفت: «سفه» جنون باشد به لغت حمیر، یعنی ما تو را سفیه و سبکسار می‌بینیم و تو را از جمله دروغزنان می‌پنداریم. حسن بصری گفت:

«ظن» در آیت بر حقیقت خود است برای آن که ایشان را علمی نبود به صدق و کذب او، و اینکه قول بهتر است از قول آن کس که گفت: «ظن» به معنی علم است.

هود- علیه السّلام- جواب داد، گفت: یا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفاهَةٌ، مرا سفاهتی نیست و خفّت حلمی، و لکن من رسولم از خدای جهانیان به شما.

أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی، پیغامهای«۳» خدای تعالی به شما می‌رسانم و می گزارم«۴» و من شما را نصیحت کننده‌ام امین و استوار بر ادای رسالت. کلبیّ گفت معنی آن است که: من پیش از اینکه در میان شما امین و استوار بودم، چون از خدای تعالی به رسالت بیامدم نا«۵» امین گشتم؟ أَ وَ عَجِبْتُمْ، همزه استفهام راست«۶» و «واو» عطف را«۷» و معنی تقریع و ملامت، گفت [۱۶۳- ر]: عجب می‌داری«۸» که مردی از شما به شما آید با ذکری

---

(۱). وز، مل، آج، لب: نمی‌ترسید.

(۲). آف، آن: امیر المؤمنین علی.

(۳). آج، لب: پیغام.

(۴). وز، مل، آج، لب، لت، آن: می گذارم.

(۵). مل، لب، بم، لت، آن: تا. [.....]

(۶). اساس: است، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

(۷). آج: عطف است.

(۸). وز، آج، لب، آف: می‌دارید.

صفحه : ۲۵۲

و بیانی و وعظی از خدای تعالی فرود آمده تا شما را به آن بترساند! وَ اذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ، ایشان را نعمت خدای یاد می‌دهند«۱»، گفت: یاد کنید«۲» چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد از پس قوم نوح. و خلیفه کسی باشد که قایم مقام دیگری باشد از پس او، لأنّه یخلف صاحبه المتقدّم، أی یجیء خلفه، و جمع اینکه لفظ بر مذکّر کرد برای آن که مراد به آن مذکّر است، کظریف و ظرفاء، و اگر جمع بر مؤنّث کردی خلایف بودی ککریمة و کرائم و فضیلة و فضائل. وَ زادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً«۳»، و بیفزود«۴» شما را در خلق و آفرینش بسطت و گستردگی.

بعضی گفتند: قوّت«۵» خواست، و بعضی دگر گفتند: طول قامت خواست. رمّانی و زجّاج گفتن«۶»: آن که کوتاهترین ایشان بود شصت گز [بودی و درازترین ایشان صد گز. و باقر- علیه السّلام- گفت: هر یکی از ایشان به بالای نخلی خرمایی«۷» بود دراز و به قوّت چنان]«۸» بودند«۹» که مردی از ایشان بیامدی و دست در رعن کوه زدی و به قوّت بجنبانیدی و سنگ از کوه بکندی.

عبد اللّه عبّاس گفت: هر یکی هشتاد گز بودند. أبو حمزة الثّمالی«۱۰» گفت:

هفتاد گز، مقاتل گفت: دوازده گز، وهب گفت: سر هر یکی از ایشان بر مثال قبّه‌ای بود و به شکلی بود که در چشم خانه و بینی درّه و استخوان«۱۱» سرهای ایشان سباع خانه ساختندی و بچه‌زادندی. فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ، یاد کنی«۱۲» نعمتهای خدای تعالی، واحدها «ألی» و «إلی» و «إلی»، مثل: قفا و معی و

---

(۱). مل، لت، آن: می‌دهد.

(۲). لت: یاد کنی/ یاد کنید.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: بسطة، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). آج، لب: و می‌فزود.

(۵). آج، لب، بم، آن: فوق، آف: فرق.

(۶). کذا: در اساس، بم، آن (گفتن/ گفتند)، دیگر نسخه بدلها: گفتند.

(۷). لت: خرما بنی.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد.

(۹). مل: بودی.

(۱۰). اساس: ابو حمزه عامی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: بینی و در استخوان. [.....]

(۱۲). مج، وز، مل، آج، لب: یاد کنید.

صفحه : ۲۵۳

حسی«۱»، و نظیره: آناء اللّیل واحدها انی و انی و انی، قال الشّاعر«۲»:

أبیض لا یرهب الهزال و لا یقطع رحما و لا یخون إلی

أی نعمة. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، تا همانا ظفریابی«۳» و بقا و زندگانی و به ثواب خدای برسی«۴» و نعیم دایم.

ایشان بر سبیل انکار و تعجّب گفتند: أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ، تو بیامده‌ای به ما تا ما خدای را پرستیم و آنچه پدران ما پرستیدندی از بتان رها کنیم! و بیان کردیم که از اینکه فعل جز مستقبل استعمال نکرده‌اند و امر و نهی که از مضارع مأخوذ است، از او بنای ماضی و مصدر و فاعل و مفعول نیاید اعنی قوله: وَ نَذَرَ.

فَأْتِنا بِما تَعِدُنا، بیار آنچه ما را وعده می‌دهی از عذاب اگر راست می‌گویی«۵». و اینکه برای آن گفتند [که]«۶» هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که او راست می‌گوید یا آن را اصلی هست.

هود- علیه السّلام- جواب داد ایشان را«۷»، گفت:

قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ، گفت: واقع شد و بیفتاد«۸» واجب شد بر شما از خدای شما عذابی. و مراد به «رجس» عذاب است و خشمی. و الرّجز و الرّجس واحد، بمعنی العذاب. و «وقوع» حدوث باشد و مراد آن است عذاب نزدیک شد و سایه بر

شما افگند«۹»، بس«۱۰» نماند میان شما و نزول عذاب. و رجز و رجس«۱۱» به معنی عذاب آمد و «سین» را از «ز»«۱۲» بدل کردند، لقرب المخرج، چنان که «تا» را از «سین» فی قول الشّاعر:«۱۳»

---

(۱). آج، در حاشیه افزوده است: و جمعه الاحساء.

(۲). مج، وز شعر.

(۳). مج، وز، مل، آف: یابید.

(۴). مج، وز، مل، آف: برسید.

(۵). مج: می گویید.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، افزوده شد.

(۹- ۷). مج، وز، مل، لت و.

(۸). وز، مل: بیوفتاد.

(۱۰). آج، لب: بسی.

(۱۱). وز، مل واحد.

(۱۲). وز، مل: بازا.

(۱۳). مل شعر.

صفحه : ۲۵۴

الا لحی اللّه بنی السّعلات عمرو بن یربوع لئام النّات

ای النّاس:

یسوا باعفاف«۱» و لا اکیات «۲» ای، اکیاس. و غضب ارادت عقاب باشد به مستحقّش، و غضب و رضا از باب ارادت باشد و رضا ارادتی باشد که مرادش در وجود آید و کراهتی متعقّب«۳» او نباشد و اطلاق هر دو کنند بر خدای تعالی. أ تُجادِلُونَنِی، با من جدل می کنی«۴» در نامهایی که شما نهادی«۵»! یعنی خالی و فارغ از معنی جز نام که شما نهادی«۶» به زور«۷». بر اینکه بتان هیچ نیست دگر از معنی الهیّت و استحقاق عبادت چیزی«۸» نیست در ایشان و اینکه آیت دلیل می کند از دو وجه بر آن که اسم دگر باشد و مسمّی دگر، یکی آن که گفت: أ تُجادِلُونَنِی فِی أَسماءٍ، با من جدل و خصومت می کنی«۹» در نامهایی که نهادی«۱۰» شما و پدران شما [۱۶۳- پ]

اگر اسم و مسمّی یکی بودی ایشان را رسیدی که گفتندی که: ما با تو در اسماء جدل نمی کنیم. در مسمّی جدل می کنیم و لکن تو اینکه مسأله نمی‌دانی یا همانا بر تو پوشیده است که اسم و مسمّی یکی باشد. چون هود«۱۱» فرق کرد میان اسم و مسمّی و خواجه جمع می کند، یا تو مخطی باشی یا او. و الخطاء الیق بک و اقرب الیک. دگر آن که اگر اسم مسمّی بودی، واجب کردی که آن بتان اله بودندی بحقیقت، برای آن که ایشان نام اله اطلاق و اجرا می کردند بر آن بتان اگر نام و نام نهاده یکی بودی چو«۱۲» ایشان اله گفتندی اله شدندی، و خلاف اینکه معلوم است، و مقالتی که -------------------------------- (۱). اساس، آف، آن: باعیاف و لااکتاب، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۳- ۲). آج، لب: بعقب، بم، آف، آن: منفعت. (۴). مج، وز، مل: می کنید. (۵). مج، وز، مل، آف: نهادید. (۱۰- ۶). مج، وز، مل، آف: نهادید. (۷). مج، وز، مل: بردر. (۸). وز، مل: هیچ. (۹). مج، وز، مل، آف: می کنید. (۱۱). اساس، آج، مل: هر دو، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۲). مل، آج، لب، بم: چون. صفحه : ۲۵۵ ادا کند به اینکه فساد نه مقالتی معتمد باشد. ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ،

خدای تعالی به آن حجّتی و بیّنتی نفرستاد که دلیل صحّت آن کند، و «بها» کنایت«۱» اسماء است. فَانتَظِرُوا، انتظار و توقّع عذاب کنی«۲» که من نیز انتظار می‌کنم نزول عذاب را به شما، و مثله قوله: قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُم مِنَ الْمُتَرَبِّصِین«۳». فَأَنجَیناهُ ما برهانیدیم هود را و آنان را که با او بودند از اهل دین او که به او ایمان آورده بودند، و «انجاء» تخلیص باشد و اصل او از «نجوه» است و هو«۴» الارض المرتفعهٔ، برای آن که هلاک شده چون«۵» افتاده باشد در هوّهٔ«۶» و نشیبی، چون از آن جا خلاص یابد خلاص او بر آمدن او از آن هوّهٔ باشد چون بر آمد بر نجوه زمین باشد. و النّجا، السّرعهٔ لأنّه ارتفاع [فی]«۷» السّیر. بِرَحمَهٍٔ مِنّا، یعنی آن نجات که من دادم ایشان را به رحمت دادم. رمّانی گفت. وَ قَطَعنا دابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا، و ببریدیم اصل و بیخ آنان که آیات ما به دروغ داشتند. رمّانی گفت: قطع، افراد چیزی باشد از غیری از آنچه بر تقدیر اتّصال بود، و در «دابر» دو قول گفتند: یکی آن که استیصال کردیم ایشان را از آخرشان، یعنی هیچ کس را از ایشان رها نکردیم تا آخر کس را هم هلاک کردیم، و قولی دگر آن است که اصل ایشان و نسل ایشان ببریدیم. و «دابر» چیزی باشد از پی چیزی، و نقیض او «قابل» بود، و قابل أخذ الشّیء من قبل وجهه باشد، و قوله: وَ اللَّیلِ إِذ أَدبَرَ«۸»، یعنی جاء بعد النّهار، یقال: دبره یدبره بمعنی خلفه یخلفه، و مثله قوله: فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِین«۹». وَ ما کانُوا مُؤمِنِین، و ایشان ایمان نداشتند، چه اگر مؤمن بودندی«۱۰» ------------------------------

---- (۱). مل از. (۲). مج، مل، آف: کنید. (۳). سوره طور (۵۲) آیه ۳۱. (۴). مج، وز: و هی. (۵). مج، وز، لت: چو. [.....]

(۶). اساس، آج، لب: هوی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). سوره مدّثّر (۷۳) آیه ۳۳. (۹). سوره انعام (۶) آیه ۴۵. (۱۰). مج، وز، لت: بدندی. صفحه : ۲۵۶ هلاک نشدندی. امّا قصّه عاد و هلاک ایشان به روایت محمّد بن اسحاق و السّدّی و جز ایشان از مفسّران، و اهل تواریخ گفتند: عاد به زمین یمن بودند«۱» به جایی که آن را أحقاف گفتند، و ذلک قوله تعالی: وَ اذکُر أَخا عادٍ إِذ أَنذَرَ قَومَهُ بِالأَحقافِ«۲»، و آن رمالی بود که بعضی را از آن رمل «عالج» خواندندی و بعضی را «دهناء» و بعضی را «یبرین» از میان عمان تا به حضرموت، آنگه در زمین فاش شدند و شایع گشتند و قهر کردند مردمان را به فضل قوّتی که خدای داده بود ایشان را، و خدای تعالی ایشان را قوّتی عظیم داده بود و ایشان بت‌پرست بودند و بتانی داشتند هر قبیله‌ای، نام یکی «صداء» بود و نام یکی «صمود» و نام یکی «هبّار«۳»»، و هو قوله تعالی: أَ تُجادِلُونَنِی فِی أَسماءٍ سَمَّیتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُکُم، خدای تعالی هود را به پیغامبری«۴» به ایشان فرستاد و او در میان ایشان«۵» حسیب‌تر و نسیب‌تر بود. او بیامد و ایشان را دعوت کرد با خدای تعالی و نهی کرد«۶» از عبادت اصنام و ظلم کردن بر مردمان. ابا کردند و قبول نکردند و او را«۷» دروغ داشتند و گفتند: مَن أَشَدُّ مِنّا قُوَّهًٔ«۸»، کیست که از ما قوّت بیش دارد! و بناها و مصانع کردن گرفتند و مردمان و ضعیفان«۹» را که فرود ایشان بودند در قوّت بگرفتندی و قهر کردندی و رنجه داشتندی، و چنان که خدای تعالی گفت: وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخلُدُون«۱۰»، وَ إِذا بَطَشتُم بَطَشتُم جَبّارِین«۱۱». چون فساد و ظلم از حدّ ببردند خدای تعالی باران از ایشان [۱۶۴- ر] باز گرفت. سه سال پیوسته ایشان مجهود و رنجور شدند. و عادت ایشان چنان ------------------------------

(۱). مج، وز: بود. (۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۱. (۳). آج: هباء. (۴). آج، لب، لت، آن: پیغمبری. (۵). مج، وز، مل، لت از همه، در اساس «همه» با قلمی متفاوت از متن در حاشیه افزوده شده است. (۶). آج، لب ایشان. (۷). آج، لب به. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۶۹. (۹). مج، وز، مل، لت: ضعفا. [.....]

(۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۲۹. (۱۱). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۳۰. صفحه : ۲۵۷ بودی«۱» که چون ایشان را رنجی رسیدی و خواستندی تا دعا کنند و خلاص جویند از آن، به مکّه آمدندی به بیت الحرام و آن جا دعا کردندی. مسلمانان و مشرکان همه به مکّه جمع شدندی مختلف آراء او«۲» دیانات و مختلف زبان و لغات«۳». دعا کردندی و همه خانه خدای را به مکّه تعظیم کردندی اعنی مکان خانه و شهر مکّه را. و مکّه در اینکه عهد عمالقه داشتند«۴» و برای آن ایشان را عمالیق خواندند که پدر ایشان«۵» عملیق بن«۶» لاود بن«۷» سام بن نوح بود. و سیّد و مهتر ایشان«۸» در آن وقت مردی بود نام او معاویه بن بکر و مادر او کلهده«۹» بنت

الحدری«۱۰» بود از فرزنـدان عاد. چون باران از ایشان منع کردنـد و ایشان را قحط رسـید، گفتند«۱۱»: وفـدی باید ساخت به مکّه تا برای مـا بـاران خواهنـد. جماعتی را نامزد کردنـد، منهم قیل بن عنز«۱۲» و لقیـم بن هزال بن هزیـل«۱۳» و عقیل«۱۴» بن ضـدّ بن عاد الاکبر و مرثـد بن سـعد بن عفیر- و اینکه مرد مسـلمان بود اسـلام پنهان داشتی- و جلهمهٔ بن«۱۵» الخیبریّ خال«۱۶» معاویهٔ بن بکر. آنگه«۱۷» لقمـان بن عـاد را بفرسـتادند با اینکه گروه و هر یکی از اینان قومی با خود ببردنـد از قبیله و عشـیره خود تا عـدد ایشان به هفتـاد رسـید. چون ------------------------------ (۱). مـج، وز، مـل، لت: چنـان بود. (۲). کـذا در اسـاس، بم، آف، لت، آن، مـج: مختلف ازو، آج، لب: آراء و، توانـد بود که «او» صورت دیگری باشـد از «و» عطف که در متون قـدیم به همین شکـل وجـود دارد، یـا «او» حرف ربـط عربی باشــد و بـه معنی « یـا ». (۳). مـج، وز، مـل، لـت و. (۴). وز، مـل: داشـتندی. (۵). وز: پـدرانشان، آن: پدران ایشان. (۶). آن: عمالقهٔ بن. (۷). مـج، وز، مل: ولاد بن. (۸). آج، لب: و سیّد ایشان و مهتر. (۹). اساس، بم، آن، آف: کلنده، با توجه به مج تصحیح شد، آج، لب: کلیده. (۱۰). کذا در اساس، آج، لب، بم، آف، دیگر نسخه بدلها: الخیبری. (۱۱). لت: گفتندی. (۱۲). مج، وز: عبر. [.....]

(۱۳). مج، وز، مل، لت: هذیل. (۱۴). مج، وز، لت: عتیل. (۱۵). آج، بم، آف، آن: حلیمهٔ بن، لب: حلیمهٔ بن. ۱۶. لت بن. (۱۷). مل: آنگاه. صفحه : ۲۵۸ به مکّه شدند«۱» بنزدیک معویـهٔ بن بکر فرود آمدند- و او به ظاهر مکّه بود خارج حرم- ایشان را فرود آورد و اکرام کرد چـه ایشـان اخـوال و اصـهار او بودنـد. ایشـان را یـک مـاه مهمانـداری کرد و نکـو می‌داشـت و ایشـان بنزدیـک او خمر می‌خوردند. و اینکه معویه دو کنیزک مطربه داشت ایشان را «جرادتان» گفتند. ایشان سـماع«۲» کردندی و اینان خمر«۳» خوردندی. به عیش و عشرت مشـغول شدنـد و قوم خود را و جهـد و رنـج و قحط ایشان فراموش کردنـد و هر روزنامه و دو و بیشتر و کمتر«۴» می‌رسـید به معویهٔ بن بکر و شـکایت از سختی حال. و معویه شرم داشت آن سخن گفتن و نامها«۵» عرض کردن. گفت نباید که به بخل نسبت کنند که اینان مهمان من‌اند. آخر بیتی چند گفت«۶» و تلقین کرد اینکه کنیزکان را و گفت: فردا چون اینکه جماعت به لهو مشغول شوند«۷»، اینکه بیتهـا بغنـا بر ایشـان خوانی تـا باشـد که ایشـان را انتبـاهی شود، و بیتها اینکه است: الا یا قیل ویحک قم فهینم«۸» لعـلّ اللّه یصـبّحنا غمامـا فیسـقی ارض عاد انّ عادا قـد امسوا ما یبینون الکلاما من العطش الشّدیـد فلیس نرجوا به الشّیـخ«۹» الکبیر و لا الغلاما و قد کانت نسائهم بخیر فقد امست نسائهم غیامی«۱۰» و انّ الوحش تأتیهم«۱۱» جهارا و لا تخشی«۱۲» لعادیّ سهاما و انتم ههنا فیما اشتهیتم نهارکم و لیلکم التّماما فقبّح وفدکم من وفد قوم و لا لقّوا التّحیّهٔ و السّلاما ------------------------------ (۱). مـج، وز، آج، لب، لت: رسـیدند. (۳- ۲). مـج، وز، مـل، لت می. (۴). مـج، وز، مـل، لت: کمتر و بیشتر. (۵). نامها/ نامه‌ها. (۶). مج: بگفت. (۷). مج: شدند. (۸). مج: فهینک. (۹). آج: بشیخهم، لب: بشیخ. (۱۰). آج: ایامی. [.....]

(۱۱). مـل، آج، بم، آف، آن: یأتیهم. (۱۲). مل: و لا یحشـی. صفحه : ۲۵۹ چون جرادتان«۱» اینکه غنا بگفتنـد، ایشان گفتند: قوم ما ما را به کاری فرستادند«۲» و ایشان در رنج و ما«۳» به طرب مشغول شدیم اینکه که ما کردیم خطاست، فراد ما برویم بامداد«۴» در اینکه حرم شویم«۵» و دعا کنیم تا باشد که خدای ما ما را و قوم ما را بارانی فرسـتد. مرثد بن سـعد بن عفیر که مسلمان بود و اسلام پوشـیده می‌داشت، ایشان را گفت: ای قوم شـماره استسـقاء خطا کرده [ایـد]«۶» به دعـای ما و شـما باران نیایـد؟ اگر خواهی«۷» که خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد ما را، بیایی«۸» تا برویم و به هود ایمان آریم که اینکه باران جز به دعای او نیاید، و بر هود ثنا گفت و اظهار اسلام کرد. چون ایشان اینکه سخن بشنیدند، جلهمهٔ بن الخیبریّ خال معاویه به انکار او اینکه بیتها بگفت:«۹» ابا سعد فانّک من قبیل ذوی کرم و امّک من ثمود فانّا لن نطیعک ما بقینا و لسنا فاعلین لما ترید أ تأمرنا لنترک دین رفد و رمل و آل ضدّ و العبود و نترک دین آباء کرام ذوی رأی و نتبع دین هود آنگه معاویهٔ بن بکر را گفت: مرثد بن سـعد را بر خود باز دار تا با ما نباشد که او بر دین ما نیست، بر دین هود است. و اینکه مرثد مردی حسیب و محتشم بود، [۱۶۴- پ]

رها کرد تا ایشان برفتنـد. آنگه برخاست و روی به مکّه نهاد و به مکّه آمد، و ایشان هنوز هیچ دعا نکرده بودند، بیامد و بر گوشه‌ای

بایستاد و گفت: بار خدایا تو دانی که من از وفد عاد نه‌ام؟ بار خدایا حاجت من در آنچه مراد من است روا کن و مراد در وفد و جمله ایشان مکن؟ بار خدایا حاجت من در آنچه مراد من است روا کن و مرا در وفد و جمله ایشان مکن؟ بار خدایا قیل را بده آنچه بخواهد از تو. و لقمان بن عاد نیز از اینکه وفد و جماعت ---------------------------------- (۱). مج، وز: جراداتان.
(۲). لب: فرستادن. (۳). مج، وز، مل اینکه جا. (۴). مج، وز، آج، لب: فردا بامداد برویم. (۵). مل: رویم، آج، لب: برویم در حرم.
(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها بجز لت: خواهید. (۸). وز، آج، لب: بیایید. (۹). مج، وز، مل شعر. صفحه : ۲۶۰ باز پس استاده بود و در دعای ایشان نشد، به کناره رفت و گفت: بار خدایا، من تنها آمده‌ام به تو در حاجتی که مرا هست، با وفد عاد نه‌ام. قیل بن عیر برخاست«۱» و گفت: بار خدایا، من نه برای بیماری آمده‌ام تا دوا کنم او را و نه برای اسیری«۲» تا«۳» فدیه دهم او را. بار خدایا عاد را بده آنچه خواهی داد و پیش از اینکه داده‌ای؟ بار خدایا اگر هود پیغامبر است ما را باران ده که هلاک شدیم؟ خدای تعالی سه ابر پیدا کرد: یکی سپید و یکی سیاه و یکی سرخ، آنگه از میان«۴» ابر«۵» هاتفی آواز داد و گفت: یا قیل، اختیار کن برای خود و قومت از اینکه سه ابر یکی؟ او گفت: ابر سیاه اختیار کردم که آن را آب بیش باشد. منادی آواز داد و گفت«۶»: اخترت«۷» رمادا رمدا«۸» لا یبقی من آل عاد احدا لا والدا یترک و لا ولدا الّا جعلتهم همّدا لّا بنو اللّوذیّة المهتدی «۹» و بنو اللّوذیّه رهط لقیم«۱۰» بن هزال بودند و از ساکنان مکّه بودند با خالیان خود، و با عاد نبودند به زمین ایشان و اینان عاد آخر بودند و خدای تعالی بفرمود تا آن ابر سیاه را به ایشان راندند به زمین عاد از وادی بر آمد بر ایشان که آن را مغیث گفتندی. ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند، گفتند: هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا، اینکه ابری است که ما را باران خواهد داد. حق تعالی گفت: خطا کردی«۱۱» بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها ...«۱۲»، اینکه آن است که شما به ------------------------------- (۱). اساس، آج، لب: برخواست، با توجه به مج، وز و رسم الخط رایج تصحیح شد.
(۲). مج، وز: شتری، مل: شتری. (۳). دو. [.....]
(۴). مج، وز آن. (۵). آج، لب: ابرها. (۶). مج، وز شعر. (۷). مج، احترق، وز: اخترق. (۸). اساس و همه نسخه بدلها رمدا. (۹). لت: المعدّی. (۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز مل: القیم، با توجه به مل تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: کردید. (۱۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۴ و ۲۵. صفحه : ۲۶۱ آن شتافتی«۱» از عذاب. بادی است که در او عذابی سخت است، هلاک [کند]«۲» هر چیزی را که بر او گذر کند. اوّل کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد که او را مهدد«۳» گفتند. چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بی‌هوش شد. چون از آن درآمد، او را گفتند: تو را چه بود! گفت: بادی دیدم در او پاره‌های آتش، در پیش آن باد مردانی که آن را به زمامها می‌کشیدند. عمر بن شعیب روایت کند از پدرش از جدّش که: چون خدای تعالی باد را فرمود که برو تا قوم هود را هلاک کنی- یعنی عاد را- خازنان باد گفتند: بار خدایا، از اینکه باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم! حق تعالی گفت بر سبیل امتحان چندانی که بینی«۴» گاوی برود. گفتند: بار خدایا، تو عالمتری و دانی که ما طاقت آن نداریم و آن نگاه نتوانیم داشت«۵» و عالم خراب کند. حق تعالی گفت: چندان که به انگشتری برود، آن مقدار از باد عقیم رها کردند«۶»، هفت شب و هشت روز پیاپی بر ایشان مسلّط شد چنان که فرمود: سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى«۷». بر هر چه گذر کرد آن را هلاک کرد، به مردان و شتران ایشان بگذشتی، با بار گران گرفتی و ایشان را در هوا بردی و بین السّماء و الارض بینداختی و پست کردی«۸». چون چنان دیدند در خانه‌ها رفتند و درها ببستند، باد در آمدی و در و دیوار خانه خراب کردی و ایشان را برگرفتی و در هوا بردی و بینداختی و پست کردی. در چاهها شدند و بنشستند، باد در چاه رفتی و ایشان را از چاه برآوردی و بر زمین زدی و پست کردی، و هود- علیه السّلام- و قومش به صحرا آمدند و حظیره‌ای ساختند از کله«۹»، آن باد که به ایشان رسیدی نرم شدی - -------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب: شتافتید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
(۳). مج، وز: ممهدد. (۴). مل، لت: به بینی. (۵). مج، وز، مل، لت: داشتن. [.....]

(۶). مج، وز، مل، لت: بیرون کردند. (۷). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۷. (۸). بم، آف، آن: پستی کردی. (۹). مل: بساختند از نی، آن: از کلر. صفحه : ۲۶۲ [۱۶۵- ر]

و نسیمی گشتی با راحت، و چون به عاد رسیدی چنان سخت شدی که شتر با هودج و مردم در او نشسته برگرفتی و بر هوا بردی و بینداختی و بر زمین زدی و هلاک کردی. چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرده بود، مرغانی سیاه را بفرستاد تا ایشان را برگرفتند و در دریا انداختند. إبن کیسان گفت: چون خدای تعالی باد عقیم بفرستاد به عاد، هفت مرد بقوّت که از ایشان بقوّت‌تر نبود، و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان، گفت: بیایی«۱» تا به کنار وادی رویم و اینکه باد را رد کنیم و باز گردانیم. به کنار وادی آمدند، بادی در آمد«۲» و یک یک را بر«۳» هوا می‌برد و بر زمین می‌زد و خرد می‌کرد و درختان عظیم قدیم«۴» [را]«۵» از بن و بیخ می‌کند و سراها«۶» و خان و مانشان«۷» بیران کرد«۸» و ایشان را چون درختان خرما«۹» برکنده بر آن صحرا بیفگند، چنان که حق تعالی گفت: کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ خاوِیَةٍ«۱۰»، تا از ایشان کس نماند الّا خلجان بیامد و پناه با جانب کوهی داد و اینکه بیتها بگفت«۱۱»: لم یبق الّا الخلجان نفسه مالک«۱۲» من یوم دهانی أمسه بثابت«۱۳» الوطیء شدید وطسه لو لم یجئنی جئته أحسّه هود- علیه السّلام- بیامد و گفت: ویحک یا خلجان؟ أسلم تسلم، اسلام آر تا سلامت یابی. گفت: اگر اسلام آرم، خدای تو ما را«۱۴» چه دهد! گفت: بهشت. گفت: اینان که‌اند که من ایشان را در ابر می‌بینم، پنداری که اشتران -------------------------------

------ (۱). آج، لب: بیایید. (۲). مج، وز: بر آمد. (۳). مج، وز: در. (۴). مج، وز: قدیم عظیم. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج، وز: سرایها. (۷). مج، وز: خانمان. (۸). آج، لب: ویران کرد. (۹). مل بیران کرده و. (۱۰). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۷. [.....]

(۱۱) مج، وز شعر. (۱۲). اساس: یا لک، مل: بالک، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۳). مج، وز، آج، لب، بم: بشائب، چاپ شعرانی (۵/ ۲۰۲): بشابت. (۱۴). مج، وز، مل، آج، لب: مرا. صفحه : ۲۶۳ بختی‌اند! گفت: آن فرشتگان خدای من‌اند، گفت: اگر من اسلام آرم، خدای تو قصاص قوم من از ایشان باز خواهد و انتقام کشد برای من! گفت: و ویحک، هیچ پادشاه«۱» را دیدی که از لشکر خود انتقام کشد! گفت: اگر نیز بکند هم خشنود نشوم. باد در آمد و او را بربود و بر آن کوه زد و پاره پاره کرد و به اصحاب«۲» خود لاحق شد. ابو امامهٔ الباهلیّ روایت کند که: گروهی از اینکه امّت همه شب مقام کنند بر طعام و شراب و لهو«۳»، در روز آیند خوک و بوزینه«۴» گشته، خدای تعالی ایشان را خسف کند و به زمین فرو برد«۵»، و باد عقیم که عاد را هلاک کرد بر ایشان گمارد، با آن که خمر خواره«۶» و رباخواره«۷» باشند و زنان مطرب«۸» دارند و جامه حریر پوشند و رحم ببرند، و از عاد کس نماند الّا آن گروه که به مکّه بودند، از مکّه بیرون آمدند و با نزدیک معاویهٔ بن بکر آمدند. و مردی برسید بر شتری نشسته در شب سیم«۹» از هلاک عاد و خبر داد ایشان را به حدیث عاد و هلاک ایشان، گفتند: هود را کجا رها کردی«۱۰»! گفت: به ساحل دریا. ایشان را شکّی پدید آمد در گفت او، ایشان را هذیله بنت بکر گفت: صدق و ربّ مکّهٔ، و مرثد بن سعد را و لقمان عاد و قیل بن عیر«۱۱» را گفتند چون به مکّه دعا کردند، و گفتند: بار خدایا ما را آرزویی که هست بده؟ منادی ایشان را ندا کرد که خدای دعای شما«۱۲» اجابت کرد، اکنون حاجت بخواهی«۱۳» و آرزوی خود بگویی«۱۴». ------------------------------

-- (۱). مل: پادشاهی. (۲). مج، وز، لت: با صحابان. (۳). آج، لب و لعب. (۴). مج، وز، لت: بوزنه. (۵). مج: فرود برد. (۷- ۶). لت: خاره. (۸). لت: مطربه. (۹). مج، وز: سه‌ام. (۱۰). مج، وز: کردندی. (۱۱). مل: قیل بن عتر. [.....]

(۱۲). وز را. (۱۳). مج، وز، مل، آج، لب: بخواهید. (۱۴). مج، وز، مل: بگویید. صفحه : ۲۶۴ امّا مرثد بن سعد گفت: اللّهم اعطنی برّا و صدقا، بار خدایا مرا برّی و صدقی بده، بدادند او را آنچه خواست. قیل گفت: من آن خواهم که به قوم من رسید، گفتند: هلاک رسید به ایشان، گفت: روا باشد، لا حاجهٔ لی فی البقاء بعدهم، مرا پس از ایشان«۱» زندگانی نمی‌یابد، باد در آمد و او را هلاک کرد. لقمان بن عاد گفت: بار خدایا، مرا عمری دراز بده«۲». گفتند: چه مقدار خواهی! گفت: عمر هفت کرکس«۳»، چون

کرکس از خایه برآمدی«۴» او برگرفتی«۵» و می‌پروریدی«۶» تا بمردی«۷» و نر«۸» اختیار کردی برای قوتش تا بـه مردن، آنگه دیگری را برگرفتی و می‌پروریدی تا به مردن، همچنین تا«۹» نوبت به هفتم رسید، و گفتند: هر کرکسی را پانصد سال عمر باشد، و گفتند: هشتاد سال چون کرکس به هفتم رسید، پسر برادری بود او را، گفت یا عم؟ عمر تو همین«۱۰» یک کرکس مانده است، او گفت: هذا لبد، و «لبد» به زبان ایشان دهر بود [۱۶۵- پ]

یعنی همیشه، گفت: اینکه همیشه بخواهد ماند«۱۱». چون عمر لبد به سر آمد، آن روز بامداد«۱۲» کرکسان دیگر بپریدند و لبد بیفتاد«۱۳» و بر نتوانست خاست«۱۴». [چون لبد برنخاست]«۱۵» لقمان بیامد تا بنگرد تا لبد را چه شده«۱۶» است؟ در خود فتوری یافت که پیش از آن نیافته بود، لبد را گفت: إنهض یا لبد، برخیز یا لبد، و خواست تا او را بر انگیزد، لبد بر نتوانست ---------- ------------------------- (۱). مج، وز، مل، آج، لب: مرا پس ایشان. (۲). مج، وز: ده. (۳). چاپ شعرانی (۵/ ۲۰۳) گفتند دادند. (۴). مج، وز: کرکس خایه برآوردی. (۵). مج، وز آن را. (۶). مج، وز، آج: می‌پروردی. (۷). مج، وز، مل، لت: تا به مردن. (۸). اساس، بم: و پر، آج: دیگر، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). لت چون. (۱۰). مج، وز، لت: هم اینکه. (۱۱). وز: نخواهد ماند، مل: نخواهد ماندن. [.....]

(۱۲). مج، وز: بامدادان. (۱۳). لت: بیوفتاد. (۱۴). اساس: خواست، با توجّه به مج تصحیح شد، مل، لت، آن: خاستن. (۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مل، لت افزوده شد. ۱۶. مج، وز، مل، لت: چه بوده. صفحه : ۲۶۵ خاستن«۱» و بیفتاد«۲» و بمرد، و لقمان عاد نیز بمرد، و حدیث او و [حدیث«۳»]

لبد مثل شد«۴»، و گفتند: أتی أبد علی لبد، یعنی الفناء علی هذا النّسر، و قال النّابغة:«۵» اضحت قفارا و أضحی اهلها احتملوا اخنی علیها الّذی اخنی علی لبد محمّد بن اسحاق گفت: مرثد بن سعد چون حدیث هلاک عاد بشنید اینکه بیتها بگفت«۶»: عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلّهم السّماء لکفر هم بربّهم جهارا علی آثار عادهم العفاء ألا نزع الاله حلوم عاد فان قلوبهم قفر هواء من الرّب المهیمن اذ عصوه و ما تغنی النّصیحة و الشّفاء«۷» فنفسی و ابنتای و امّ ولدی لنفس نبیّنا هود فداء أتانا و القلوب مصمّدات علی ظلم و قد ذهب الضّیاء لنا صنم یقال له صمود یقابله صداء و الهباء فأبصره الّذین له أنابوا و ادرک من یکذّبه الشّقاء«۸» و انّی سوف الحق آل هود و اخوته اذا جنّ المساء آنگه برخاست«۹» و بنزدیک هود آمد و با هود می‌بود مؤمن به او- ما شاء اللّه- آنگه فرمان یافت. و هود- علیه السّلام- چون فرمان یافت عمر او صد و پنجاه سال بود. أبو الطّفیل عامر بن واثله گفت از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- شنیدم که او می‌گفت مردی را از حضر موت: آن کثیب سرخ دیده‌ای پیرامن آن درختان ------------------ ------------- (۱). اساس: خواستن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد، مج، وز: نتوانست برخاستن. (۲). مج، وز: بیوفتاد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مل، لت افزوده شد. (۴). مج: گشت. (۶- ۵). مج، وز شعر. (۷). اساس: و النفشاء، مج، وز: و العناء، با توجّه به مل و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مج، وز، مل، آن: یلزمه الشفاء. (۹). اساس، آج، لب، بم: برخواست، با توجّه به ضبط مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۲۶۶ اراک و سدر است به فلان ناحیه از حضرموت! گفت: آری یا امیر المؤمنین، و اللّه که تو وصفی می‌کنی آن را وصف کسی که دیده باشد. گفت: ندیده‌ام، و لکن شنیده‌ام. حضرمی«۱» گفت: یا امیر المؤمنین آن چه جایی است! گفت: گور هود است- علیه السّلام. عطاء بن السّائب روایت کرد از عبد الرّحمن بن سابط که او گفت: میان رکن و مقام و زمزم گور نود و نه پیغامبر نهاده است، و گور هود شعیب و صالح و اسماعیل- علیهم السّلام- آن جاست. و در روایتی آمد که: هر پیغامبری که قوم او را هلاک کردند به مکّه آمدی با آن که بلاوه گر«۲» با او بودندی و آن جا عبادت می‌کردی تا با«۳» پیش خدای شدی. قوله: وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً، تقدیر هم آن است که در اوّل بود، وَ لَقَد أَرسَلنا إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً«۴»، و به ثمود فرستادیم برادرشان را صالح- یعنی در نسب- و هو ثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح، و او برادر جدّش«۵» بود. و مراد به ثمود در آیت قبیله است. ابو عمرو بن العلاء گفت: ثمود برای آن خواندند ایشان را که ایشان را آب کم بود، من الثّمد و هو الماء القلیل،

قال النّابغة«۶»: الی حمام سراع وارد الثّمد و مسکن ایشان، در حجر میان حجاز و شام تا به وادی القری. و امّا نسب صالح: هو صالح بن عبید بن آصف بن«۷» ماشح بن عبید بن جادر بن ثمود و «ثمود» را در او صرف و ترک صرف روا باشد، ترک صرف چنان که در اینکه آیت هست، [و صرف]«۸» کقوله تعالی: أَلا إِنَّ ثَمُودَ [۱۶۶- ر]

کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِثَمُودَ«۹»، اوّل را -------------------------------- (۱). آج: حضر موتی. [.....]

(۲). مل، وز، مل: با آنان که. (۳). مج، وز، بم او. (۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵. (۵). مج، وز: جدیس، لت: جدیش. (۶). مج، وز شعر. (۷). مج، وز، لت: آسف بن. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۹). سوره هود (۱۱) آیی ۶۸. صفحه : ۲۶۷

صرف کرد و دوم را صرف نکرد، آن که صرف کرد تفسیر بر آن داد که اسم «حیّ» است و حیّ مذکّر باشد، و آن که صرف نکرد، گفت: اسم قبیله است، و قبیله مؤنّث باشد و سبب دیگر عجمه. قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ، گفت: ای قوم خدای را پرستی«۱» که شما را خدایی دیگر نیست جز او. و در «غیر» قراءت به جرّ و رفع رواست چنان که در آیت اوّل برفت، و در عربیّت نصب روا باشد بر استثناء یا بر حال- و نخوانده‌اند. قَد جاءَتکُم بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم، به شما آمد از خدایتان بیّنتی و حجّتی و معجزی. هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَکُم آیَةً، اینکه ناقه خدای است که شما را آیتی و علامتی و دلالتی است، «هذه» اشارت است به ناقه، و اضافت او با خدای تعالی اضافت تخصیص است«۲» برای آن که حق تعالی او را«۳» خلاف آن آفرید که دیگر شتران را، از اینکه کار او را به خود اضافت کرد. و وجهی دگر در او آن است که: چون او را به معجز صالح کرد تا صدق قول او به آن معجز پیدا شود، و در صدق قول او صحّت دین خدای باشد، آن را ناقه خود خواند. و وجهی دگر آن است که: مالکی دگر نبود آن را جز خدای تعالی. و «ناقه» شتر ماده باشد و جمع او نوق باشد، و «أینق» جمع قلیلش باشد، و «أیانق» جمع جمعش باشد، و اصل او توطئه«۴» باشد من قولهم: بعیر منوّق، أی مذلّل موطّأ، و تنوّق فی العمل اذ أحسن«۵» فیه. و نصب «آیة» بر حال باشد و عامل در او یا تنبیه باشد که در «ها» است یا اشارت که در «ذا» هست، کأنّه قال: انبّه علیها ایة و اشیر الیها ایة، و مثله قوله تعالی: هذا بَعلِی شَیخاً«۶»، و آیت در او آن بود که او از سنگی ملسا بیرون آمد پس از آن که پنداشتی که آن سنگ -------------------------------- (۱). مج، وز، لت: پرستید.

(۲). آج، لب از. (۳). مج، وز، مل، لت به. (۴). اساس: طوطیه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: اذا حسن. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲. [.....]

صفحه : ۲۶۸ شتری آبستن است به او، بزاد چنان که مادر به بچّه بزاید. و نیز او را شربی بود از آب روزی، و بر دگر روز هم چندان که آب خورده بودی شیر بدادی- چنان که در قصّه بیاید. فَذَرُوها تَأکُل فِی أَرضِ اللّهِ، رها کنی«۱» اینکه شتر را تا در زمین خدا می‌خورد و می‌چرد، و جزم «تأکل» به جواب امر است و در عربیّت رفع روا باشد «تأکل» أی آکلة فی موضع الحال. وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ، و دست به اینکه شتر دراز مکنی«۲» به بدی و او را بدی مرسانی«۳». فَیَأخُذَکُم، که پس بگیرد شما را عذابی به درد آرنده. و نصب فَیَأخُذَکُم، بر جواب نهی است به «فا» به اضمار «أن»، و مراد به «سوء» عقر است یا نحر، و حمل او بر عموم اولیتر باشد. وَ اذکُرُوا إِذ جَعَلَکُم خُلَفاءَ مِن بَعدِ عادٍ، و یاد کنی«۴» چون شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد، یعنی زمین از عاد بستد و به شما داد تا شما مالک زمین شدی«۵» پس از ایشان. وَ بَوَّأَکُم فِی الأَرضِ، و شما را به ساکن زمین کرد و در زمین متمکّن کرد«۶» از منازلی و مساکنی که به آن جا می‌شدی«۷»، من قولهم: باء إذا رجع، و المبوّء المنزل الّذی یباء الیه ای یرجع الیه، یقال بوّأته المنزل فتبوّء، قال«۸»: و بوّأت فی صمیم معشرها فتمّ فی قومها مبوّءها تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِها قُصُوراً، «تتّخذون» در جای حال است، أی متّخذین من سهولها، جمع سهل من الارض، و آن زمین نرم باشد و خلاف او حزن باشد و جبل، تا از زمینهای سهل کوشکها می‌سازی«۹». وَ تَنحِتُونَ الجِبالَ بُیُوتاً، و از کوهها خانه‌ها می‌گیری«۱۰». و حسن بصری خواند: «تنحتون» بفتح الحاء، برای حرف --- -------------------------------- (۱). مج، وز، مل: رها کنید. (۲). مج، وز، مل: مکنید. (۳). مج، وز، مل: مرسانید.

(۴). مج، وز، مل: یاد کنید. (۵). مج، وز، مل: شدید. (۶). مج، وز، مل: ممکّن کرد. (۷). آف: می‌شدید. (۸). مج، وز، مل شعر.

(۹). مج، وز: می‌سازید. (۱۰). مج، وز، مل: می گیرید. صفحه : ۲۶۹ حلق و آن آن بود که ایشان در کوه«۱» خانه‌ها از سنگ بکندندی، و کوشک را برای آن قصر خوانند که مقصور بود بر حدودی که او را بود، و القصر الحبس و هذا قصر الامیر و قصیراه و قصاراه أی غایته و اقصر عن کذا إذا کفّ [۱۶۶- پ]

و امتنع منه، و قصر الشّیء خلاف طال لأنّه کالمقصور علی ذلک القدر، و قصّر فی الامر إذا افرط فیه تقصیرا کأنّه قصّر یده عنه.«۲» فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّهِ، یاد کنی«۳» نعمتهای خدای که بر شما کرد. وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ، و در زمین فساد مکنی«۴». و العیث و العثوّ أشد الفساد، یقال: عثی یعثی عثوّا، و عاث یعیث عیثا و هو من المقلوب. و «مفسدین» در جای حال است. قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن گروه سادات و اشراف قوم او که متکبّران و مستکبران بودند آنان را که ضعفای قوم بودند از جمله مؤمنان، و قوله: لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ، بدل بعض است از کل، برای آن که همه مستضعفان مؤمن نبودند، و مثله قولهم: مررت بالقوم ثلثیهم، ایشان را گفتند بر سبیل استنطاق: أَ تَعْلَمُونَ، می‌دانی«۵» شما که صالح پیغامبر خداست و فرستاده و گماشته است از قبل او! و اینکه مؤمنان مستضعف گفتندی که: ما ایمان داریم به او و به آنچه او را به آن فرستادند، و برای آن که پنداشتندی که«۶» اینان مؤمن‌اند و از سر حقیقت می گویند. اینکه مستکبران و کافران گفتندی: ما به آنچه شما ایمان داری«۷» کافریم. فَعَقَرُوا النّاقَةَ، اینکه مستکبران«۸» کافران شتر را پی کردند، و اصل «عقر» جراحتی باشد که بر اصل نفس آید، و هو من عقر الحوض و عقره، قال الشّاعر«۹»: ازاء الحوض أو عقره . ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل: بر کوهها. (۲). مل قوله. (۳). مج، وز، مل: یاد کنید. (۴). مج، وز، مل: مکنید. [.....]

(۵). مج، وز، مل: می‌دانید. (۶). مج، وز، مل: پنداشتی که. (۷). مج، وز، مل: دارید. (۸). مل و. (۹). مج، وز، مل شعر. صفحه : ۲۷۰ و منه العقار لأنّه اصل المال. وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، و عتوّ کردند از فرمان خدای، و «عتوّ» غلوّ باشد در عصیان، و منه قولهم: جبّار عات العتوّ علوّ السّنّ، و منه قوله: قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا«۱»، یعنی سر بکشیدند از فرمان خدای و تعدّی کردند در طغیان و عصیان، و گفتند: ای صالح بیار آنچه ما را به آن وعده می‌دهی از عذاب اگر پیغامبری؟ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، بگرفت ایشان را رجفه، یعنی صیحه و زلزله. و اصل «رجفه» حرکتی باشد سخت با آواز، قال الاخطل«۲»: اما ترینی حیاة الشّیب«۳» من کبر کالنّسر ارجف و الانسان مهدود فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ، أی مقیمین میّتین، در سراها بر جای بماندند یعنی مرده، و برای آن «دارهم» موحّد گفت- و اگر چه جمع بود- که مراد بلد و شهر است و آن یکی بود. و وجهی دگر آن است که: بر طریق جنس گفت، و لفظ جنس صالح باشد واحد را و جمع را و اصل «جثوم» البروک علی الرّکب باشد، به زانو در آمدن باشد و فروختن مرغ باشد. [قال جریر- شعر. عرفت المنتأی و عرفت منها مطایا القدر کالحدء الجثوم]«۴» فَتَوَلّی عَنْهُمْ، صالح- علیه السّلام- چون از ایشان آن دید و آن شنید از ایشان، آیس شد و روی از ایشان بگردانید و اعراض کرد از ایشان و گفت: یا قوم، من پیغام خدای به شما رسانیدم و بر پیغامبر همین باشد، و نصیحت کردم شما را و لکن شما نصیحت کنندگان را دوست نداری«۵». قوله: فَتَوَلّی عَنْهُمْ، یعنی چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان به در آمد، و شاید تا کنایت بود از یأس و قطع طمع از ایمان ایشان. ----------------------------------

(۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۸. (۲). مج، وز، مل شعر. (۳). التبیان (۴/ ۴۸۵): امّا ترینی حنانی الشّیب. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). مج، وز، مل: ندارید. صفحه : ۲۷۱ قصّه ثمود و صالح و کشتن ناقه و هلاک ایشان روایت کرد محمّد بن اسحاق و سدّی و وهب و کعب الأحبار که: عاد چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و روزگار بر ایشان به سر آمد، ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه کرد و تمکین کرد و عمر دراز داد و عدد ایشان بسیار شد، و مردی«۱» از ایشان«۲» سرای بکردی از درازی عمر او سرای ویران«۳» [شدی]«۴»، [۱۶۷- ر]

و عمر او به سر آمده نبودی، ایشان باستادند«۵» و از کوه خانه‌ها«۶» و جایها بساختند و سنگ ببریدند و بتراشیدند، و خداوندان قوّت و مال و تمکین بودند، و در زمین طاغی شدند و فساد آشکارا کردند، خدای تعالی صالح را با ایشان فرستاد به پیغامبری. و ایشان از

عرب بودند و صالح- علیه السّلام- از ایشان حسیب‌تر و نسیب‌تر بود و جوانی«۷» بود، در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای تعالی می‌خواند تا پیر شد. پس کس به او ایمان نیاورد الّا جماعتی اندک از جمله مستضعفان ایشان. چون صالح- علیه السّلام- بر ایشان الحاح کرد در دعوت و اعذار و انذار و تخویف به عقاب خدای، گفتند: یا صالح ما را آیتی باز نمای که به آن صدق تو بدانیم، گفت: چه آیت خواهی«۸»! گفتند: ما را عیدی خواهد بودن، با ما به آن عید برون«۹» آی و ما خدایان و معبودان خود را برون آریم و ایشان را بخوانیم، تو نیز خدای خود را بخوان«۱۰»، اگر خدای تو تو را اجابت کند ما به تو ایمان آریم، و اگر خدایان ما ما را اجابت کنند تو متابعت کنی؟ گفت: روا باشد، و بر اینکه قرار دادند. ------------------------------- (۱). آج، لب که. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). مج، وز: بیران، مل: بمیراث. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۵). مج، وز، مل: باستاندی. (۶). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۷). مج، وز، مل، آج، لب: جوان. (۸). مج، وز، مل: خواهید. (۹). مج: بیرون. (۱۰). مج، وز: بخوانی. صفحه : ۲۷۲ چون عید در آمد، ایشان بتان را برون آوردند«۱» و بنهادند و ایشان را بخواندند و تضرّع کردند و گفتند: ای خدایان ما دعای ما اجابت کنید«۲» و دعای صالح اجابت نکنی«۳». و ایشان را رئیسی بود نام او جندع بن عمرو بن جوّاس، گفت: یا صالح اگر تو پیغامبری از اینکه سنگ- و اشارت کرد به سنگی مفرد از کوه جدا- ناقه‌ای برون«۴» آور برای ما از جنس شتران بختی، شکم بزرگ پر موی. اگر اینکه بکنی، ما به تو ایمان آریم و تو را به راست داریم. صالح- علیه السّلام- به ایشان عهد کرد که چون او از خدای در خواهد و خدای اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند. عهد بکردند و سوگندان«۵» بخوردند بر اینکه. صالح- علیه السّلام- دو رکعت نماز بکرد و به عقب آن خدای را بخواند و از خدای درخواست آنچه ایشان خواسته بودند. خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن«۶» سنگ به مانند شتر آبستن کرد و بچّه در او جنبیدن گرفت،«۷» و سنگ بنالید چنان که شتر بنالد در وقت زادن و شکافت«۸»، شتری از آن جا برون«۹» آمد عشراء، بزرگ شکم، بسیار موی، چنان که ایشان خواسته بودند. آنگه هم در حال بچّه در شکم او به جنبش آمد و شتر به ناله آمد و در حال بار بنهاد به شتر بچّه‌ای بر شکل او. در خبر دیگر آمد که: چون صالح دعا کرد، سنگ بر خود بجنبید و بشکافت و ناقه سر از او برون آورد«۱۰». صالح- علیه السّلام- زمامی بخواست و در بینی او کرد و او را از آن سنگ بتدریج بیرون آورد. گفتند: ما ایمان نیاوریم«۱۱» تا اینکه شتر آبستن نشود و بچّه نزاید هم بر شکل«۱۲» و رنگ خود. صالح دعا کرد، خدا اجابت کرد. ناقه در حال بار برگرفت و در حال بار بنهاد به فصیل«۱۳»- چنان که ایشان اقتراح کرده بودند. ------------------------------- (۱). مج، وز: بیرون بردند. (۲). لت: کنی/ کنید. (۳). مج، وز، مل: نکنید. (۴). مج، وز: بیرون. (۵). آف: سوگند. (۶). مج، وز: اینکه. (۷). مج، وز، لت آن. (۸). آف، لت: بشکافت. [.....]

(۱۰ - ۹). مج، وز، مل، لت: بیرون کرد. (۱۱). مج، وز، مل، لت: نیاریم. (۱۲). آن، مل او. (۱۳). مج، مل، لب، آف، آن: بفصل، وز، لت: تفصیلی، آج: بتفصیل. صفحه : ۲۷۳ جندع بن عمرو که آن دید به صالح ایمان آورد. او و گروهی از قوم و اشراف ثمود خواستند تا ایمان آرند. ذؤاب بن عمرو بن لبید و حباب- که صاحب اوثان ایشان بودند- ایشان را نهی کردند، و مردی دگر از اشراف ثمود نام او رباب بن صمعر«۱» و او از آن جمله«۲» بود. و جندع را پسر عمّی بود او را شهاب بن خلیفة بن مخلات بن لبید گفتند. او نیز خواست تا اسلام آرد، ایشان نهی کردند او را. مردی از جمله ثمود در اینکه باب گفت«۳»: و کانت عصبة من آل عمرو إلی دین النّبی دعوا شهابا عزیز ثمود کلّهم جمیعا فهمّ بأن یجیب و لو أجابا لأصبح صالح«۴» فینا عزیزا و ما عدلوا بصاحبهم ذؤابا و لکنّ الغواة من آل حجر [۷۶۱- پ]

تولّوا بعد رشدهم ریابا چون ناقه از سنگ بیرون آمد، صالح گفت: هـذِهِ ناقَةٌ لَها شِربٌ وَ لَکُم شِربُ یَومٍ مَعلُومٍ«۵»، گفت: اینکه ناقه‌ای است، اینکه«۶» نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی. ناقه به صحرای حجر با بچّه چرا می‌کرد«۷»، و ایشان را چشمه‌ای آب بود. ناقه به روز«۸» نوبت او [بامداد]«۹» بیامدی و دهن بر آن چشمه آب نهادی و جمله آب باز خوردی تا یک قطره رها نکردی،

آنگه باستادی تا مردم می‌آمدندی و از او شیر می‌دوشیدندی، تا همچند آن که آب باز خورده بودی شیر به عوض بدادی. روزی دیگر که نوبت ایشان بودی، شتر گرد آب نگردیدی تا ایشان بیامدند و آبها برگرفتندی و باز خوردندی و ذخیره کردندی برای فردا. در خبر است که: ناقه بامداد که به آب خوردن رفتی شعبی«۱۰» بود و فجّی، --------------------------------

- (۱). آج، لب: صمعیر. (۲). مج، وز، مل، آج، لب: و او از جمله اشراف ثمود. (۳). مج، وز شعر. (۴). مل: صالحا. (۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۵۵. (۶). آج، لب: واو را. (۷). مج، وز: چره می‌کرد. (۸). آج، لب: روزی که. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مج، وز: سعتی. [.....]

صفحه : ۲۷۴ به آن راه برفتی، چون باز خوردی به آن راه نتوانستی باز آمدن، جز«۱» راه دگر باز آمدی از بزرگی شکمش. أبو موسی اشعریّ گفت: من به زمین ثمود رسیدم، آن راه که ناقه بر او برفتی و باز نتوانستی آمدن بپیمودم، شصت گز بود. و ناقه در تابستان بر پشت وادی چرا کردی، و در زمستان در شکم وادی، و هر چه بودی از انعام و چهارپای از شتر و گاو و گوسپند از او بترسیدندی، و آن جا که او بودی چره نیارستی کردن. به رنج افتادند و لاغر شدند، خدای تعالی اینکه بر سبیل ابتلاء و امتحان کرد با ایشان. ثمود را از اینکه«۲» خوش نیامد و گفتند: اینکه شتر ما را بلاست، تدبیر آن باید کردن که او«۳» را بکشیم تا چهارپایان ما را خوار و آسان«۴» باشد. و زنی بود در ثمود که او را عنیزه«۵» بنت غیم«۶» گفتند: زن دؤاد بن«۷» عمرو بود، و زنی بود مسنّه سالخورده«۸»، و دختران نکو داشت و مال بسیار داشت از گاو و گوسپند. و زنی دیگر بود صدوف«۹» بنت المحیا نام او بود«۱۰»، و او زنی جوان بود ذات جمال«۱۱». اینکه زنان هر دو به هم«۱۲» بنشستند و گفتند: کار ما و مال ما تباه شد از صالح و ناقه او. تدبیر آن باید کردن«۱۳» که ناقه را بکشیم. و صدوف به حکم پسر خالی از آن خود بود، نام او صنتم«۱۴» بن هراوۀ بن سعد الغطریف، و او مردی مسلمان بود و مال اینکه زن در دست شوهر بودی. او آن مال صرف می‌کردی بر مسلمانان قوم صالح. چون زن خبر بداشت«۱۵» بر او انکار کرد و گفت: تو ندانی که من مسلمانم و مالی که مرا باشد بر ایشان صرف کنم؟ زن در او عاصی شد و ---

-------------------------------- (۱). آج، لب: از. (۲). مل حال. (۳). مج، وز، مل: شتر. (۴). مل: خوار خوار، آج، لب: ما را آبخور و چرا آسان. (۵). وز: غیره: مج: عنیره، آج، لب، آف: عبیره. (۶). آج، لب، آف، لت، آن: غنم. (۷). بم، لت، آن: داود بن. (۸). مج، وز: سالخورد. (۹). مج: صدف، آج، لب، آف: صدوق. (۱۰). مج، وز: نام بود او را. (۱۱). آج، لب: الجمال. (۱۲). مج، وز، مل، لت: با هم. (۱۳). آج، لب: بباید کردن. (۱۴). مج، وز: صینم، مل: صبتم. [.....]

(۱۵). وز: بدانست، آج، لب: نداشت. صفحه : ۲۷۵ کودکان او را از او باز گرفت«۱». و اینکه مرد، مردی عزیز و منیع در قوم خود بود به عزّت و منعت کودکان را از او بستد. آنگاه اینکه هر دو زن تدبیر آن ساختن گرفتند که«۲» ناقه را چگونه بکشند؟ صدوف«۳» مردی را بخواند از ثمود و خویشتن بر او عرض کرد و گفت«۴»: تو را اینکه ناقه بباید کشتن«۵»، او اجابت نکرد. پسر عمّی بود اینکه زن را نام او مصدع بن مهرج او را بخواند و خویشتن بر او عرضه کرد. او اجابت کرد. عنیزه«۶» مردی را بخواند نام او قدار بن سالف و او را گفت: از اینکه دختران من«۷» آن را که تو خواهی به تو دهم اگر تو اینکه ناقه را بکشی. و اینکه قدار سالف مردی بود کوتاه، سرخ موی، ازرق چشم. حوالت کردند که حرام زاده بود و پدر او را نپذیرفت. آنگه اینکه هر دو مرد بیامدند و یار طلب کردند، هفت مرد دیگر را با خویشتن یار کردند، و ذلک قوله تعالی: وَ کانَ فِی المَدِینَةِ تِسعَةُ رَهطٍ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ وَ لا یُصلِحُونَ«۸». سدّی گفت و جماعتی دیگر که: خدای تعالی وحی کرد به صالح که اینکه قوم ناقه را بکشتند. صالح گفت خدای تعالی مرا اعلام کرد که: شما اینکه ناقه را بکشی«۹»، و اگر اینکه ناقه را بکشی«۱۰» عذاب خدای به شما فرود آید. ایشان گفتند: حاشا که اینکه باشد؟ صالح گفت: خدای می‌گوید مرا که کشنده ناقه [۱۶۸- ر]

امسال از مادر بزاید. ایشان گفتند که: هر کودک نرینه که ما را آید او را بکشیم. --------------------------------

(۱). آج، لب: از او بستد. (۲). مج، وز: تدبیر آن ساختن کردند که، آج، لب، بم: تدبیر آن ساختند که. (۳). مل، آج، لب، بم، آف:

صدوق، چاپ شعرانی (۵/ ۲۱۰): سدوف. (۴). مج، وز: و او را گفت. (۵). مج، وز: نمی‌باید کشتن، لت: همی باید کشتن. (۶). مج: عنیره، وز: غیره، لب، آف، لت: عبیره. (۷). مج، وز: خود. (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۸. (۹). مج: نکشید، وز، آف: بکشید. (۱۰). مج، مل، آج، لب: بکشید. صفحه : ۲۷۶ ده کس از زنان آبستن بودند، هر ده پسران«۱» آوردند. نه پسران خود را بکشتند، دهمین سالف بود که پدر قدار بود که ناقه را او کشت. او فرزند را بنکشت«۲». چون روزگار بر آمد و آن غلام بزرگ شد، هر گه که اینکه مردمان او را دیدندی، گفتند«۳»: نه اگر فرزندان ما زنده چندان بودندی چندان بودند که اینکه غلام هست. بر آن پشیمان شدند و تأسّف خوردند، و آن بر صالح به حقدی کردند. آنگه گفتند: ما را تدبیر آن باید کردن که صالح را بکشیم، و صالح- علیه السّلام- در میان ایشان نبودی. او را مسجدی بود، آن را مسجد صالح خواندند. آن جا بودی و بر«۴» ره آن مسجد غاری بودی. ایشان بینداختند با خود و گفتند: ما را چنان باید نمود که ما به سفر«۵» می‌رویم و در اینکه غار یک هفته متواری بودن«۶»، آنگه یک شب بیرون آمدن«۷» و صالح را کشتن که کس بر ما گمان نبرد پندارند که ما به سفریم، و ذلک قوله تعالی: قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ أَهلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ ما شَهِدنا مَهلِکَ أَهلِهِ وَ إِنّا لَصادِقُونَ، بیامدند و در آن غار متواری شدند. چون شب در آمد، خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و ایشان در آن جا پست شدند. جماعتی که بر سرّ ایشان مطّلع بودند، بیامدند تا حال ایشان بنگرند. ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده. با شهر آمدند و گفتند: ای قوم؟ بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت و ما به قول او ایشان را بکشتیم تا اکنون مردان ما را بکشت؟ اهل شهر مجتمع شدند بر کشتن ناقه. محمّد بن اسحاق گفت اینکه تدبیر پس از آن کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود. گفتند: صالح را بکشیم، اگر در اینکه وعده راست می‌گوید ما او را کشته باشیم به عوض خود، و اگر دروغ می‌گوید از بلای او برهیم. پس«۸» بر ره صالح کمین کردند تا او را بکشند. فرشتگان فرود آمدند و ایشان را به سنگ ------------------------------- (۱). مج، وز، لت: پسر. (۲). اساس، مج، وز: بنه کشت/ بنکشت. (۳). مج، وز، مل: گفتندی. [.....]

(۴). مج، وز: در. (۵). مج، وز: سفری. (۶). اساس: بودن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز: آمدند. (۸). وز، مج، مل، لت، آن: بشب. صفحه : ۲۷۷ بکشتند. قوم، صالح را گفتند: تو کشتی ایشان را! گفت: ایشان خواستند تا مرا کشند، خدای«۱» ایشان را کشت«۲» و قوم صالح صالح را حمایت کردند و گفتند: رها کنی«۳» اینکه مرد را که او گفته است که از پس سه روز عذاب خواهد آمدن، اگر راست می‌گوید اینکه در باب عذاب سخت‌تر«۴» باشد و به خشم خدای نزدیکتر، و اگر دروغ می‌گوید فایت نخواهد شدن. ایشان برفتند. سدّی گفت: چون قدار بن«۵» سالف بزاد از مادر«۶» و دیگران فرزندان را بکشتند و او ببالید و مترعرع شد، روزی با جماعتی نشسته بود و به شراب مشغول بودند، ایشان را به آبی حاجت بود«۷» که شراب به آن ممزوج کنند- و آن روز نوبت شرب ناقه بود- برفتند قطره‌ای نیافتند. سخت آمد بر ایشان«۸». گفتند ما را اینکه ساعت آب می‌باید شیر«۹» را چه خواهیم کردن؟ اینکه ناقه ما را بلایی است. اینکه ناقه را«۱۰» بباید کشتن تا آب بر ما فراخ شود و بر چهارپایان و کشتزارهای ما. قدار بن«۱۱» سالف گفت: من تولّای اینکه کار بکنم و اینکه رنج کفایت کنم. کعب الاحبار گفت: سبب کشتن ناقه آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود بود«۱۲» نام او «ملکا». چون جماعتی بسیار به صالح ایمان آوردند و روی به او کردند آن«۱۳» زنک را سخت آمد، زنی بود نام او «قطام»«۱۴» معتوقه«۱۵» قدار بن«۱۶» سالف بود و دیگری نام او «قبال»«۱۷»، معتوقه«۱۸» مصدع«۱۹» بود. اینکه ملکا ایشان را ------------------------------- (۱). لت، آن تعالی. (۲). وز، مج، مل: بکشت. (۳). مل، آج، لب، آف: کنید. (۴). مل، لم، آف، آن: سختر. (۱۶- ۱۱- ۵). آف: غدّار بن. (۶). آج، لب، بم: از مادر بزاد. (۷). وز، مج، مل، لت: حاجت آمد. (۱۴- ۸). وز، مج، مل، لت و. (۹). آج، لب، بم، آف، آن: شتر. [.....]

(۱۰). آج، لب: او را. (۱۲). آج، لب، بم که. (۱۳). وز، مل، لت: اینکه. (۱۸- ۱۵). وز، مج، مل، آج، لب، لت، آن: معشوقه. (۱۷). بم، آف، لت، آن: قیال. (۱۹). اساس: مصرع، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه : ۲۷۸ [۱۶۸- پ]

بخواند، گفت: شما را برای من کاری می‌باید کرد«۱». گفتند: آن چیست! گفت: چون به وقت شراب با اینکه مردمان بنشینی ایشان را از خود تمکین مکنی«۲» الّا آنگه که«۳» عهد کنند که ناقه صالح را بکشند. چون به شرب بنشستند و بر عادت ایشان مراودت کردند، اینان امتناع کردند و گفتند: ما را حاجتی هست«۴» ما تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را نکشی. گفتند: همچنین کنیم. آنگه بیامدند و بر ره ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی بنشستند کمین کردند تا چون ناقه از آبشخور باز گشت از قدار«۵» تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه«۶» بدوخت. و آن زنان که پیش از اینکه ذکر ایشان برفت در روایت محمّد بن اسحاق- امّ غنم«۷» و غنیزه-«۸» دختران را بیارستند«۹» و برون آوردند«۱۰» و بر قدار و مصدع عرض کردند. قدار«۱۱» حریص تر شد به کشتن ناقه، تیغ بر آهیخت و ناقه را پی کرد. ناقه بیفتاد و آوازی کرد بلند که بچّه آوازش«۱۲» بشنید بدانست که ایشان غدری کرده‌اند با ناقه، بگریخت و با کوه شد و ایشان بیامدند و ناقه را بکشتند و اهل شهر برون آمدند«۱۳» و گوشت او با شهر بردند و بپختند و بخوردند و بچه او با کوهی بلند گریخت که آن را «صنو»«۱۴» خواندند«۱۵»، و گفتند: نام آن کوه «قاره»«۱۶» بود،- و اینکه حدیث روایت از شهر بن حوشب از رسول خدای است«۱۷»- خبر کشتن ناقه به صالح رسید، صالح از شهر برون«۱۸» آمد و مردمان از او عذر می‌خواستند«۱۹»، ------------------------------- (۱). وز، مج، مل، لت، آن: کردن. (۲). وز، مج، مل، آج، لب، آف: مکنید. (۳). وز، مج، آج، لب: الّا آن که. (۴). آج، لب گفتند. (۱۱- ۵). وز، مج، مل بن سالف، لت سالف، آف: غدّار. (۶). آج، لب را. (۷). وز، مج، مل: غیم. (۸). وز، مج: غیره. [.....]

(۹). کذا: در اساس و بم، دیگر نسخه بدلها: بیاراستند. (۱۰). وز، مج، مل، آج، لب، بم، آف، لت: بیرون. (۱۲). آج، لب: بچهاش آواز. (۱۳). آف: رفتند. (۱۴). مل: صنوا. (۱۵). آج، لب: خوانند. (۱۶). وز: فار، مج: قار. ۱۷. آج، لب که چون. (۱۸). وز، مج، مل، لب، لت: بیرون. ۱۹. وز، مج، آج، لب، لت و. صفحه : ۲۷۹ می‌گفتند: یا نبیّ اللّه؟ ما را گناهی نیست، ناقه را فلان و فلان کشتند. صالح گفت: بنگری«۱» تا بچه اینکه شتر را دریابی«۲»، چه اگر او را دریابی و با دست آری«۳» همانا عذاب نیاید شما را. ایشان برفتند فصیل بر کوهی بلند بود آهنگ کردند چندان که می‌شدند کوه درازتر می‌شد تا باعنان آسمان«۴» برسید«۵» چنان که مرغ به او نپریدی. صالح- علیه السّلام- بیامد. چون فصیل صالح را بدید بگریست و سه بانگ کرد و کوه بشکافت و فصیل فرو شد و کس او را ندید. دگر محمّد بن اسحاق گفت: از آنان که ناقه را کشتند چهار کس از پی«۶» فصیل برفتند و او را دریافتند و بکشتند و از کوه به زیر انداختند و گوشت او با گوشت مادر قسمت کردند. صالح- علیه السّلام- بیامد و گفت: یا قوم حرمت خدای انتهاک«۷» کردی«۸»، اکنون عذاب خدای را مستعد باشی«۹». بر طریق استهزا صالح را گفتند: کی خواهد بودن اینکه عذاب که می گویی! گفت: نزدیک است و هر اجلی را وعده‌ای است و اینکه وعده‌ای است«۱۰» راست، ذلِکَ وَعدٌ غَیرُ مَکذُوبٍ«۱۱». و نامهای روزهای هفته در میان ایشان بخلاف اینکه بود که اکنون هست. یک شنبه را «اوّل» گفتند و دوشنبه را «اهون» و سه شنبه را «جبار» و چهارشنبه را «دبار» و پنجشنبه را «مونس» و آدینه را «عروبه» و شنبه را «شیار»، و شاعر ایشان در اینکه معنی گفت:«۱۲» اؤمّل ان أعیش و أنّ یومی . لأوّل او لأهون أو جبار أو التّالی دبار أو فیومی بمونس«۱۳» أو عروبهٔ أو شیار ------------------------------- (۱). وز، مج، آج، لب، آف: بنگرید. (۲). وز، مج، آج، لب، آف: دریابید. (۳). وز، مج، مل، آج، لب، آف: آرید. (۴). آج، لب: کوه. [.....]

(۵). اساس با قلمی دیگر «بررسید» کرده است. (۶). مج، وز، مل، لت: از پس. (۷). مج، مل: انتهال. (۸). وز، مج، مل، آج، لب، آف: کردید. (۹). مج، وز، مل، آج، لب، آف: باشید. (۱۰). آف، لت، آن: هست. (۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۶۵. (۱۲). مج، وز شعر. (۱۳). مج، وز، مل: لمونس. صفحه : ۲۸۰ و ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشتند. صالح- علیه السّلام- [ایشان را]«۱» گفت: وعده شما سه روز است و روز سیم«۲» عذاب خدای به شما آید و علامت آن است که فردا روز پنجشنبه- که [آن را]«۳» مونس خواندند- بامداد که برخیزی«۴» رویهاتان زرد باشد، و روز عروبه- یعنی آدینه- رویهاتان سرخ باشد، و روز شنبه رویهاتان سیاه

باشد. ایشان [آن]«۵» شب بخفتند [۱۶۹- ر]، بامداد برخاستند«۶» رویهاشان زرد بود، پنداشتی به خلوق رنگ کرده«۷»، کوچک و بزرگ و زن و مرد ایشان چنین بودند، بیقین بدانستند«۸» که صالح راست گفته است. طلب صالح کردند«۹» تا بکشند او را. صالح بگریخت و به حمایت بطنی شد از ثمود که ایشان را عزّتی و منعتی بود، ایشان را بنو غنم گفتند، و به سرای سیّد ایشان فرود آمد و نام او نفیل بود و کنیت او أبو هدب. ایشان او را پناه دادند کافران مسلمانان قوم او را می‌گرفتند و عذاب می‌کردند و می‌گفتند: ما را راه‌نمایی«۱۰» به صالح. چون از حد برفت، یکی بیامد و گفت: یا رسول اللّه اینکه کافران ما را در عذاب کشیدند، روا باشد که راه نماییم به«۱۱» تو! گفت: روا باشد. ایشان گفتند: ما را چه عذاب می‌کنی؟ صالح فلان جای است. ایشان بیامدند و نفیل را گفتند: صالح را به ما«۱۲» ده. گفت«۱۳»: لا و لا کرامهٔ لکم، شما را بر صالح راهی نیست صالح به حمایت من است، و ایشان قوّت او«۱۴» نداشتند، صالح را رها کردند روی به محنت و مصیبت خود نهادند و با یکدیگر می‌گفتند: از وعده روزی گذشت«۱۵». روز دوم که روز آدینه بود برخاستند«۱۶» رویهاشان سرخ بود پنداشتی که -------------------------------- (۵- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز: سهام. (۴). مج، وز، مل: برخیزید. (۶). اساس: برخواستند، با توجه به مج، وز تصحیح شد، وز و. (۷). مج، وز: به خلوق فرشته‌اند، مل، لت: به خلوق بربسته‌اند. [.....]

(۸). اساس: بدانستن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). مج، وز: صالح را طلب کردند. (۱۰). مج، وز: راه‌نمای، مل: راه نمایید. (۱۱). مج، وز، مل: بر. (۱۲). مج، وز، مل، لت: با ما. (۱۳). مل: نفیل گفت. (۱۴). آف: آن. (۱۵). اساس: گزشت/ گذشت. (۱۶). اساس، آج، لب، بم، آن: برخواستند. صفحه : ۲۸۱ به خون رنگ کرده‌اند«۱». ایشان را یقین زیادت شد به هلاک. روز سهام«۲» برخاستند رویهاشان سیاه بود پنداشتی که به قار رنگ کرده‌اند«۳» و ذلک قوله تعالی: فَقالَ تَمَتَّعُوا فِی دارِکُم ثَلاثَهَٔ أَیّامٍ ذلِکَ وَعدٌ غَیرُ مَکذُوبٍ. چون روز سهام«۴» بود صالح- علیه السّلام- از میان ایشان برون«۵» رفت و آنان که امّت و اتباع او بودند از جمله مسلمانان، با او به شام آمدند به رملهٔ و فلسطین«۶» فرود آمدند. چون روز یکشنبه روز پدید آمد«۷» و ایشان سیاه روی شدند و با هم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند«۸» و حنوط بر خود کردند- و حنوط ایشان صبر بود و کفن ایشان مشک- و بنشستند، و در آسمان می‌نگریدند و منتظر عذاب خدای و یک بار به زمین«۹» می‌نگریدند و ندانستند که عذاب خدای از کدام راه به ایشان خواهد آمدن«۱۰». چون روز به چاشتگاه رسید، آوازی از آسمان بیامد که در او هر آوازی که در جهان باشد بود و هر صاعقه. دلهای ایشان از ترس در بر پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچ کس نماند از خرد«۱۱» و بزرگ الّا دختری مقعد که او را باد بنشانده بود«۱۲»، نام او ذریعه«۱۳» بنت سلق، و او نیز کافر«۱۴» بود و دشمن صالح بود. خدای تعالی آن رنج از پای او برگرفت تا او برخاست«۱۵» و بدوید و به وادی القری آمد- و آن حدّی است«۱۶» میان شام و حجاز- ایشان را خبر کرد به آنچه دیده بود، آنگه آب خواست از خدای تعالی، او را آب داد از آب باران باز خورد و بمرد. جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کند که رسول- علیه السّلام- در غزات -------------------------------- (۳- ۱). مج، وز، مل، لت: برشته‌اند. (۲). مج، وز، مل، آف، لت: سیوم، بم: سیم. (۴). آج، لب، لت: سیوم، بم: سیم. (۵). مل، آف، لت: بیرون. (۶). مج، وز، مل، لت: برملهٔ فلسطین. [.....]

(۷). بم، آف: بدید، آن: بدیدند. (۸). اساس، بم، آن: در پوشیدن، با توجه به مج، تصحیح شد. (۹). آف: بر زمین. (۱۰). مل: می‌آید، آج، لب، بم، آف: خواهد آمد. (۱۱). آج، لب، لت: خورد. (۱۲). آج، لب، بم، آف، آن: او را بنشانده بودند. (۱۳). مج، وز، مل: دریعه. (۱۴). آج، لب، بم، آف: کافره. (۱۵). اساس، آج، لب، بم: برخواست. (۱۶). مج به. صفحه : ۲۸۲ تبوک به حجر بگذشت، اصحاب«۱» را گفت: هیچ کس در آن جا مشوی«۲» و از آب اینکه ده مخوری«۳» و بگریی«۴» خوف آن را که مبادا«۵» که شما را مثل آن رسد که ایشان را. آنگه گفت از رسول خود به اقتراح آیات مخواهی«۶» نبینی که قوم صالح از صالح [۱۶۹- پ] ناقه خواستند. چون بداد، کفران«۷» کردند تا خدای تعالی«۸» عذاب کرد، آنگه رسول- علیه السّلام- اشارت کرد و گفت: ناقه به

اینکه راه بیامدی و به آن راه باز پس رفتی، و اشارت کرد به آن راه که فصیل به آن راه بر کوه شد. ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند. خدای تعالی هر کس را از ایشان که بر پشت زمین بود هلاک کرد در مشارق و مغارب زمین، الّا یک مرد که او را أبو رغال«۹» خواندند. به روایتی دگر ابو ثقیف گفتند که«۱۰»: در حرم خدای بود، خدای تعالی به حرمت حرم او را هلاک نکرد، چون از حرم به در آمد، هم صیحه‌ای«۱۱» که به ثمود رسید به او رسید و او را هلاک کرد او [را]«۱۲» بیفگندند«۱۳» و شاخی زر با او دفن کردند«۱۴». رسول«۱۵»- علیه السّلام- اشارت کرد به گور او. صحابه بشتافتند و گور او باز کردند و آن زر برگرفتند. آنگه رسول- علیه السّلام- جامه در سر کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی در گذشت. اهل علم گفتند: صالح را- علیه السّلام- به مکّه وفات آمد، و او را پنجاه و هشت سال بود، و او انتقال کرد«۱۶» پس«۱۷» هلاک قومش از شام با مکّه و -------------------

------------------- (۱). مج، وز، لت: اصحابان. (۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مشوید. (۳). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مخورید. (۴). مج، وز، مل: نگرید، آج، لب، آف: بگریید. [.....]

(۵). مج، وز، لت: نبادا. (۶). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مخواهید، آن: بخواهی. (۷). آج، لب آن. (۸). مج، وز، مل، لت ایشان را. (۹). مج، وز، مل: بود عال. (۱۰). مج، وز، مل، لت او. (۱۱). مج، وز، مل، لت: هم آن صیحت. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، آج، لب: گور او. (۱۳). مج، وز: بفگندند، مل: بیکندند، آج، لب: بکندند، بم، آف، آن: بنکندند. (۱۴). مج: کفن کردند. (۱۵). مج، وز: و رسول. (۱۶). مج، وز: انتقام کرد. ۱۷. مل از. صفحه : ۲۸۳ خدای را عبادت می‌کرد تا وفاتش آمد، و در میان قوم خود هشت سال مقام کرد. راوی خبر گوید که: رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را گفت: ۱« (یا علی أ تدری من اشقی الاولین)« ، دانی تا شقی ترین اوّلینان کیست! گفت: (اللّه و رسوله اعلم)، خدای و پیغامبر«۲» عالمتر. گفت: آن که ناقه صالح را کشت. دانی تا شقی‌ترین آخریان«۳» کیست! گفت: خدای و پیغامبر«۴» عالمتر. گفت کشنده تو باشد ای«۵» علی. در خبر است که: عبد الرّحمن ملجم بنزدیک امیر المؤمنین آمد. چون او بیعت مردمان کوفه می‌گرفت تا بیعت کند، سه بار پیش او آمد و او را رد کرد. عبد الرّحمن گفت: یا امیر المؤمنین چرا مرا رد می‌کنی و بیعت نمی‌ستانی! گفت: از تو چیزی بپرسم، مرا به راستی خبر دهی! گفت: آری«۶». گفت: در راه که می‌آمدی سواری بر آمد بر اینکه شکل و بر اینکه نشان و تازیانه به سینه تو باز نهاد و تو را گفت: تنحّ یا شقیق عاقر النّاقة ، دور شو ای برادر کشنده ناقه صالح! گفت: آری. گفت: خدای بر تو که چون در کتّاب بودی کودکان تو را إبن راعیة الکلاب خواندندی! گفت: آری، گفت: به خدای بر تو نه بر سینه تو نشانی برصی: و پیسی هست گفت: آری. گفت: به خدای بر مادرت تو بر تو نه بر سنه تو نشان برصی«۷» و پیسی هست! گفت: آری. گفت: به خدای بر تو مادرت تو را خبر داد در وقت آن که پدرت با او مواقعه کرد که به تو بزاد او حایض بود! گفت: اگر چیزی پنهان کردمی اینکه پنهان کردمی. همچنین گفت مرا. گفت: دست مراده. یک بار بیعت او فرا گرفت«۸» و برفت. چون پاره‌ای بشد باز خواند او را و دگر باره بیعتش بستند و عهد و میثاق مجدّد کرد و سوگند داد که غدر نکند و بیعت را خلاف نکند. سوگند خورد و برفت. بار سه دیگرش«۹» -------------

------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴- ۲). مل: و رسول او. (۳). مج، وز، مل، آج، لب، لت: آخرینان. (۵). مل، آج، لب: یا . (۶). آج، لب گفت آری، گفت آری. (۷). مج، وز، لت: سینه تو لکّه برص. (۸). مج، وز، مل، لت: ها گرفت. (۹). آج، لب، آن: بار دیگرش، آف: بار سیوم دیگرش. صفحه : ۲۸۴ باز خواند و بیعتش بستد، او گفت: یا امیر المؤمنین با کس اینکه نکردی که با من کردی؟ گفت: با اینکه همه عهد و پیمان، نمی‌پندارم که تو وفا کنی به اینکه که کردی، لا أراک تفی بما قلت. چون پسر ملجم- لعنه اللّه- پشت بر کرد، امیر المؤمنین- علیه السّلام- اینکه بیتها انشاء کرد«۱»: ۲«۳» اشدد حیازیمک للموت فانّ الموت لا قیک« و لا تجزع من الموت اذا حلّ بوادیک« معلّی بن زیاد روایت کند که: عبد الرّحمن ملجم بیامد [۱۷۰- ر]

تا بیعت کند، بیعت کرد. آنگه گفت: یا امیر المؤمنین احملنی، مرا چهارپایی«۴» ده. امیر المؤمنین گفت: تو عبد الرّحمن هستی«۵»!

گفت: آری. گفت: پسر ملجم! گفت: بلی، گفت: مرادی! گفت: آری«۶»، گفت: یا غزوان إحمله علی اشقرها، اینکه را بر آن اسب اشقر نشان. چون او پشت بر کرد، علی- علیه السّلام- می‌گفت«۷»: «۸» أرید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی« و چون دلش تنگ شدی، محاسن به دست گرفتی و گفتی: «۹» ما یحبس« اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه منع می‌کند آن شقی‌ترین امّت را که بیاید و اینکه محاسن [را]«۱۰» از خون اینکه سر خضاب کند. و روایت محمّد بن اسحاق آن است که: قدار بن سالف ناقه صالح [را]«۱۱» برای آن«۱۲» زنکی«۱۳» کشت نام او قطام، و عبد الرّحمن ملجم امیر المؤمنین را برای زنکی کشت نام او هم قطام، که امیر المؤمنین- علیه السّلام- پدر ------------------------------ (۱). مج، مل شعر. (۲). آج: لاقیکا. (۳). آج: بوادیکا. (۴). مج، وز، لب: چهارپای. (۵). مج، وز، مل، لت: تو عبد الرّحمنی، آج، عبد الرّحمن نیستی. (۶). آج، لب: بلی. (۷). مج، وز: می‌گفت علی- علیه السّلام- شعر، مل: امیر المؤمنین اینکه بیت بگفت. [.....]

(۸). مج، وز، آج، لت: مراد. (۹). مج، وز: ما تحبس. (۱۱- ۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). مج، وز، مل: ندارد. (۱۳). مل: زنی، آج، لب: زنک. صفحه : ۲۸۵ وی را«۱» و برادر او را در نهروان کشته بود- و قصّه آن معروف است«۲» در کتب ما و مخالفان مشروح که: اینکه ملعون خطبه کرد و اینکه ملعونه را خواست. او گفت: مهر من گران است. گفت: چند است! گفت: سه هزار درم و غلامی و کنیزکی و کشتن علی أبو طالب«۳» است. گفت: اینکه همه آسان است، کشتن علی دشوار«۴» است، اینکه چگونه تواند بود«۵»! گفت: مقصود خود آن است، و اگر درم و غلام و کنیزک نباشد، هم روا باشد آن جا«۶» که اینکه مقصود حاصل بود. گفت: من خود به اینکه شهر به اینکه کار آمده‌ام و بر اینکه کار مراقبت و محافظت می‌کرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین به مسجد جامع آمد به نماز بامداد«۷»، و او همه شب رصد کرده بود. چون او در نماز ایستاد«۸» و الحمد بخواند و از سورة الأنبیاء یازده آیت، او«۹» تیغ بزد بر مقدّم سر او و جراحتی عظیم کرد. امیر المؤمنین- علیه السّلام- نماز سبک بکرد و سلام باز داد و گفت: «۱۰» فزت و ربّ« الکعبة ، به خدای کعبه که ظفر یافتم، و شاعر در اینکه معنی گوید:«۱۱» فلم أر مهرا ساقه«۱۲» ذو سماحة کمهر قطام من فصیح و أعجم ثلاثة الاف و عبد و قینة و قتل علیّ بالحسام المصمّم فلا مهر أغلی من علیّ و إن غلا و لا فتک إلّا دون فتک بن ملجم قوله: وَ لُوطاً إِذ قالَ لِقَومِهِ; عامل در نصب او هم فعلی مقدّر است، و آن محتمل است دو وجه را: یکی آن که عطف باشد علی ما مضی من قوله: لَقَد أَرسَلنا«۱۳»، یعنی و ارسلنا أیضا لوطا، و وجه دوم: و اذکر لوطا اذ قال لقومه، و ------------------------------ (۱). مج، وز: او را. (۲). مج، وز و. (۳). مج، وز، مل، لت، آن: علیّ بن ابی طالب. (۴). مج، وز، مل: دشوار. (۵). مج، وز: تواند بودن. (۶). مج، وز، مل: روا باشد ایدی. (۷). مج، وز، به نماز آمد بامداد. (۸). بم، آن: استاد. (۹). آج، لب: اینکه. [.....]

(۱۰). آج، لب: بربه. (۱۱). مج، مل شعر. (۱۲). اساس، مج، وز: شاقة. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۵۹. صفحه : ۲۸۶ یاد کن ای محمّد لوط را چون گفت قومش را: شما فاحشه و منکری و قبیحی می‌کنی«۱» که کس شما را به آن سبق نبرده است از جهانیان. أخفش گفت: اولیتر آن است که فعلی دگر تقدیر کنند اینکه جا و عطف نکنند بر «ارسلنا»، برای آن که در آن آیتهای دیگر «الی» گفته است که دلیل تقدیر «ارسلنا» می‌کند و اینکه جا نیست، پس باید گفت که«۲»: «و اذکر» مقدّر است، و اینکه جا جز «ارسلنا» نشاید به قرینه «الی». و لوط با آن که اسمی اعجمی است و علم، و از حقّ او آن است که منصرف نبودی برای اینکه دو منع را، جز آن که او اسمی خفیف است [بر]«۳» سه حرف ساکن الأوسط خفّتش در برابر سببی«۴» افتاد، اسم بر یک سبب بماند ممتنع نشد از صرف، و قول آنان که گفتند: اشتقاق [۱۷۰- پ]

«لوط» من اللّوط است نشد از صرف، و قول آنان که گفتند: اشتقاق [۱۷۰- پ]

«لوط» من اللّوط است و هو اللّصوق، و «نوح» مشتق است از نیاحت«۵» معتمد نیست برای آن که اینکه دو اسم اعجمی است، و برای آن علّت که گفتیم منصرف است، و اعجمی را اشتقاق نباشد از کلام عرب. و «سبق» وجود چیزی باشد پیش وجود چیزی دیگر. و

بیشتر مفسّران و اهل علم برآنند که لواط پیش از قوم لوط کس نکرده بود. ابتدا ایشان کردند، و اینکه ظاهر آیت است. أبو القاسم بلخیّ گفت: روا باشد که عالمی زمانهم خواست، چنان که گفت: وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُم عَلَى العالَمِينَ«۶». بعضی دگر گفتند: کس ایشان را از جهانیان سبق نبرده بود بر اینکه کار بر وجه قهر و غلبه چنان که ایشان کردندی. امّا لوط: فهو لوط بن هاران بن تارخ«۷»، و او پسر برادر ابراهیم بود- علیه السّلام- و قوم او اهل سدوم بودند، و آن چنان بود که لوط با عمّش«۸» ابراهیم -------------------------------- (۱). مج، وز: می کنید، آج، لب: مکنید، مل: مکنید. (۲). مج، وز، مل: باید گفتن که. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز: نسبتی. (۵). مج، وز، مل: من النّیاحهٔ. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۴۷ و ۱۲۲. (۷). اساس، آج، لب، آف، آن، مج، وز: تاراخ، با توجه به مل تصحیح شد. (۸). آج، لب: قومش. صفحه : ۲۸۷ - علیهما السّلام- از زمین بابل بیامدند تا به شام رود«۱». ابراهیم به فلسطین فرود آمد و لوط را به اردن فرود آورد. خدای تعالی او را به اهل سدوم فرستاد. و میان علما خلاف افتاد که قبح لواط«۲» به عقل دانند«۳» یا به شرع. ابو القاسم بلخیّ گفت: به عقل دانند برای قبح انقطاع نسل و استنکاف از آن که مردی مفعول باشد«۴». و درست آن است که قبح او به شرع دانند و عقل را به اینکه طریقی نیست. إِنَّكُم لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهوَةً، شما به مردان می‌شوی«۵» به شهوت دون زنان، شما مسرف مردمانی«۶» متجاوز الحدّ. إتیان کنایت باشد از جماع«۷»، یقال: أتیت المرءهٔ اذا جامعتها. اهل مدینه و حفص خواندند: «انّکم» علی الخبر به همزه واحده، و مذهب حفص در همه قرآن چنین است که چون دو استفهام باشد برهم، در اوّل«۸» همزه استفهام بیارد و دوم بیفگند، و کسایی هم چنین کند مگر در قصّه لوط، و باقی قرّاء به دو همزه خوانند، اوّل مفتوح و دوم مکسور. و إبن عامر و کوفیان تخفیف همزه دوم کنند مگر حفص، و حلوانی عن هشام فصل کند میان ایشان به الفی، و ابو عمرو همچنین کند«۹» جز که همزه اوّل را تخفیف کند و دوم را تلیین، و کذلک إبن کثیر. محمّد بن اسحاق گفت: سبب اینکه آن بود که اینکه مردمان اهل میوه و درختان و رزان بسیار بودندی«۱۰»، و غربا از نواحی آمدندی از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی. ابلیس بیامد بر صورت پیری و ایشان را گفت: اگر خواهی«۱۱» که شما از اینکه مردمان برهی«۱۲» شما را چنین«۱۳» معامله باید کردن«۱۴» با ایشان، گفتند: -------------------------------- (۱). آج، لب، آف: روند. (۲). مل، لب: لواط. [.....]

(۳). مل: میدانند. (۴). مج، وز، مل، لت: مفعول به باشد. (۵). مج، وز، آج، لب، آف، آن: میشوید. (۶). مج، وز، آج، لب: مردمان، مل، آف: مردمانید. (۷). مج: اجماع. (۸). آن: بر اوّل. (۹). اساس، آج، لب: کنند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: بودند. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز بم: خواهید. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز بم: برهید. (۱۳). آج، لب: اینکه. (۱۴). آج، لب: کرد. صفحه : ۲۸۸ بکنیم«۱». چون مردم از حدّ ببرندد«۲»، ایشان گفتند: بیازماییم هر کجا در میان آن قوم غلامی یا کودکی صبیح الوجه بودی با او اینکه معامله می‌کردندی«۳» تا معتاد شدند بر اینکه: حسن بصری گفت: ایشان اینکه معنی جز با غریبان نکردندی. کلبی گفت: ایشان را اینکه عمل ابلیس آموخت که بیامد بر صورت امردی و ایشان را با خود استدعا کرد تا ایشان اینکه معنی بکردند و دلیر شدند بر دیگران. چون اینکه معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین عجیج کرد با خدای تعالی و عرش نیز، خدای تعالی بر ایشان از آسمان سنگ فرستاد و ایشان را به زمین فرو برد، و «شهوت» مطالبت نفس باشد به چیزی که در او لذّت بود. و «ارادت» دعوت کند با فعل از جهت حکمت. و شهوت فعل خدای باشد و ارادت فعل ما. و نصب او بر تمیز باشد، یقال: شهیت أشهی شهوهٔ، قال الشّاعر:«۴» و أشعث یشهی النّوم قلت له ارتحل اذا ما النّجوم اعرضت و اسبکرّت [۱۷۱- ر]

فقام یجرّ البرد لو أنّ نفسه یقال له خذها بکفّیک«۵» خرّت بَل أَنتُم قَومٌ مُسرِفُونَ، «بل» برای إضراب باشد از اوّل با چیزی دگر، گفت آن خود رها کن، در شرک و لواط و دگر معاصی متجاوز الحدّ و مخلوع العذاری. و «إسراف» تعدّی باشد از حدّ خود. وَ ما كانَ جَوابَ قَومِهِ، چون لوط بر ایشان انکار کرد، ایشان جواب اینکه دادند و جواب دیگر نداشتند که به آن دفع لوط و ردّ سخن او کنند، جز آن که گفتند: اینان را از شهر خود بیرون کنی«۶» که اینان مردمانی‌اند متطهّر و متنزّه«۷» و متکلّف طهارت و نزاهت عن إتیان

الرّجال فی أدبارهم. و نصب «جواب» بر خبر ------------------------------ (۱). لت: نکنيم. (۲). مج، وز، لت: ببرد. [.....]

(۳). مج، وز، لت: اينکه معنی کردند. (۴). مج، وز شعر. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: کفّک، با توجه به ضبط شعر در مآخذ شعری تصحيح شد. (۶). مل، آج، لب، آف، آن: بيرون کنيد. (۷). مج، وز: ندارد، لب: مبرز، بم، آف، آن: متبرّز. صفحه : ۲۸۹ «کان» است و برای آن که ما بعد «الّا» در جای ايجاب افتاد او را اسم کرد از آن که چون ما قبل «الّا» نفی باشد ما بعد او ايجاب بود، و اگر ما قبل «الّا» ايجاب بود، ما بعد او نفی باشد. و مراد به قوم او کافران امّت اواند«۱»، و تقدير آن که: (فما کان جواب قومه له اخرجوهم) و«۲» در «هم»«۳» دو قول گفتند: يکی [آن که]«۴» مراد اوست و دخترانش، و قولی آن است که: او و اهل دينش را و اينکه اوليتر است. و «إخراج»، نقل الشّیء عن محيط (تبيان) باشد. و اصل «قريه» من قريت الماء فی الحوض باشد اذا جمعته، برای آن که مردمان در او مجتمع باشند و به عرف مخصوص شده است به ديه و سواد [و]«۵» رستاق و الّا در اصل شهرها را قری خواندند، الا تری إلی قوله تعالی: أُمَّ الْقُری«۶»، و أراد بها مکّه. و مکّه شهر است و ديه نيست، و از اينکه جا گفت [ابو]«۷» عمرو بن العلاء: ما رأيت قرويّين بأفصح من الحسن و الحجّاج و مراد دو مرد شهری«۸» است که نه بدوی باشند نه روستاقی«۹»، و مراد متطهّر، متکلّف پاکيزه باشد کالمتعزّز. فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ گفت: ما برهانيديم او را و اهلش را. مراد به اهلش دو دختر اويند علی قول بعض المفسّرين، و نام يکی زعورا بود و نام يکی مريثا«۱۰»، و دگر مفسّران گفتند: مراد مؤمنان‌اند به او. إِلَّا امْرَأَتَهُ بر قول اوّل استثنای متّصل باشد و بر قول دوم منقطع- مگر زنش که از جمله غابران بود. و «غابر» هم ماضی باشد و هم باقی. اگر بر ماضی تفسير دهند ظاهر باشد و سؤال نيست بر او، و اگر بر باقی تفسير دهند ------------------------------ (۱). مج، وز، آج، لب، آف: اويند. (۲). اساس و بعضی از نسخه بدلها: گفتند: لوط و قومش، با توجّه به معنی عبارت و چغاپ شعرانی (۵/ ۲۱۸) تصحيح شد. (۳). اساس و ديگر نسخه بدلها: قوم، با توجه به معنی عبارت و چاپ شعرانی (۵/ ۲۱۸) تصحيح شد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد. (۷- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). سوره انعام (۶) آيه ۹۲ و سوره شوری (۴۲) آيه ۷. (۸). آج: و مراد مردم شهری، بم، آف، آن: مراد دوم شهری. (۹). اساس: روستاق، با توجه به مج، وز تصحيح شد. (۱۰). مج، وز، مل: ريثا، آج، لب: مرتبا. [.....]

صفحه : ۲۹۰ سؤال کنند، گويند: لازم آيد که زن هلاک نشده باشد، گوييم از اينکه چند جواب گفتند، يکی آن که حسن و قتاده گفتند: من الباقين فی عذاب اللّه، از جمله آنان بود که«۱» در عذاب خدای بماندند، و جوابی ديگر آن است که بعضی مفسّران گفتند: من الّذين بقی و عمّر، از جمله معمّران و عجايز بود و با اقران و همسالان خود نمرده بود تا به اينکه هلاک شد که قوم شدند. و «غبور» باقی ماندن باشد، و «غبر» بقيّه شير باشد در پستان، و «غبرة» لونی باشد که با سياهی زند و آن رنگ بنشود. و «غبار» گرد باشد لرکوده فی الهواء، و شايد که غبار را از غابر ماضی اشتقاق کنند، قال الشّاعر فی الغابر بمعنی الماضی«۲». و أبی الّذی فتح البلاد بسيفه فاذلّها لبنی أبان الغابر«۳» و قال اخر:«۴» فغبرت بعدهم بعيش ناصب و إخال أنّی ناصب مستتبع«۵» وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً، بارانيديم بر ايشان«۶» بارانی از سنگ، يقال«۷»: مطرت السّماء مطرا و امطرها اللّه إمطارا. و بعضی دگر گفتند: فرق ميان«۸» «مطر» و «أمطر» آن باشد که مطر در رحمت بود و أمطر در عذاب. خدای تعالی پس از آن که آن دههای ايشان بر گردانيد سنگ بر ايشان باريد«۹»، و قصّه آن بتمامی در جای ديگر بيايد-«۱۰» إن شاء اللّه تعالی و به الثّقة. گفتند: عبد الملک مروان نامه نوشت به قاضی حمص ابو خليف و از او پرسيد که حدّ لوطی چه باشد! او جواب نوشت که: رجم بايد کرد او را که خدای تعالی هم اينکه کرد با قوم لوط فی قوله: وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً. ------------------------------ (۱). اساس: آنان که بود، با توجه به مج، وز تصحيح شد. (۴- ۲). مج، وز شعر. (۳). چاپ شعرانی (۵/ ۲۱۹) فی الغابر بمعنی الباقی. (۵). اساس: مستبتع، مج، وز: متتبّع، با توجه به مل و آف تصحيح شد. (۶). مج، بارانيم ايشان را. (۷). اساس: فقال، با توجه به مج، وز تصحيح شد. (۸). لت: ميانه. (۹).

آن: ببارانید. (۱۰). مج، وز: در جای خود بیاید. صفحه : ۲۹۱ اهل علم اینکه را استحسان کردند. [۱۷۱- پ]
عکرمه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که عمل قوم لوط کند فاعل را و مفعول را بکشی«۱»، و خالد ولید در عهد عمر به او نوشت که: من در بعضی نواحی عرب مردی را یافتم که تمکین می‌کند مردان را از خویشتن و من نمی‌دانم که حکم او چیست! صحابه رسول را جمع کن و از ایشان بپرس که با او چه باید کرد! او همچنان کرد، رأی ایشان بر آن مجتمع شد که او را بباید سوختن، [بسوختند او را]«۲». و یک روایت آن است که: در عهد أبو بکر کسی را که اینکه کار کرده بود او را بکشتند«۳» و بسوختند«۴»، و بنزدیک ما حدّ آن کس که لواطه کند، اگر ایقاب کند قتل بر او واجب است، و امام مخیّر است خواهد او را به تیغ فرماید کشتن و اگر خواهد دیواری بر او افگند، و اگر خواهد او را از بالایی بیفگند. و اگر دون ایقاب باشد، اگر محصن بود رجم بر او واجب شود و اگر محصن نباشد حدّ باید زدن او را صد تازیانه. و شافعی را دو قول است: یکی آن که حکم او حکم زانی است، اگر محصن بود رجم، و اگر نا محصن بود حدّ، و اینکه قول زهری است و حسن بصری و ابو یوسف و محمّد و قولی دیگر شافعی را آن است که: بکشند او را علی کلّ حال اگر محصن باشد و اگر نامحصن، و اینکه قول موافق قول ماست، و ابو حنیفه گفت: حدّ نباشد بر او بیش از تعزیر نباشد«۵». دلیل صحّت قول ما اخبار بسیار که آمد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: (من عمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل و المفعول به). و در خبر است که: در عهد امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- غلامی را پیش او آوردند، گفتند: اینکه غلام خواجه خود را بکشته است، و گواهان گواهی دادند. امیر المؤمنین گفت: یا غلام چه می‌گویی! گفت: یـا امیر المؤمنین ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آف: بکشید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). اساس: بکشتن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز: و آنگه بسوختند او را. (۵). مج، وز، لت: نیست. [.....]

صفحه : ۲۹۲ من کشتم او را. گفت: چرا! گفت: برای آن که مرا اکراه می‌کرد بر فساد یعنی لواطه. من بسیاری«۱» مدافعه کردم، در میانه مؤدّی شد با قتل او«۲». من قصد نکردم قتل او را قصد دفع کردم، فایده نداشت«۳». بر من قهر کرد و با من فساد کرد. من از سر رشک او را بکشتم. امیر المؤمنین گفت: تو را گواه باید بر اینکه که می‌گویی. گفت: من گواه از کجا آرم«۴»! مردی در سرای خود در شب تاریک، من در ملک او و دست او. امیر المؤمنین گفت: چون او را زخم زدی، از او هیچ لفظ توبه شنیدی! گفت: نه، گفت: اللّه اکبر، همین ساعت پیدا شود که تو راست می‌گویی یا دروغ. آنگه [گفت]«۵»: بروی«۶» و سر گور او بازکنی«۷»، اگر او در گور است اینکه غلام دروغ می‌گوید، قصاص کنی«۸» او را، و اگر در گور نباشد غلام راست می‌گوید. رهاش کنی«۹». قومی گفتند: عجب کاری است؟ اینکه علی تا به امروز در زندگان«۱۰» حکم می‌کرد، اکنون در مردگان حکم می‌کند. آنگه برفتند و سر گور باز کردند، مرد«۱۱» را در گور نیافتند، باز آمدند و خبر دادند، گفت: غلام را رها کنی«۱۲» که راست می‌گوید، گفتند: یا امیر المؤمنین از کجا گفتی! گفت: از رسول- علیه السّلام- شنیدم که«۱۳»: هر که [او]«۱۴» عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود، خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد تا آن جا با ایشان باشد و حشرش با ایشان کنند. قوله: وَ إِلی مَدیَنَ أَخاهُم شُعَیباً، تقدیر هم آن است که: و«۱۵» ارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا، هو مدین بن ابراهیم خلیل الرّحمان، و ایشان اصحاب الأیکهٔ ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آف: بسیار. (۲). مج، وز: و. (۴- ۳). مج، وز و. (۱۴- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج، وز، مل: بروید. (۷). مج، وز، مل: بازکنید. (۱۲- ۹- ۸). مج، وز: کنید. (۱۰). مج، وز: زندگانی. (۱۱). مل: مرده. (۱۳). لت او گفت. (۱۵). اساس: ما، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۲۹۳ بودند. قتاده گفت [شعیب را دو بار بفرستادند: یک بار به مدین و یک بار به اصحاب الأیکهٔ. «أخاهم»، برادرشان را من جههٔ النّسب]«۱»، شعیب را و هو شعیب بن یوبب فی قول قتاده، و عطا گفت: هو شعیب بن یوبهٔ بن مدین بن ابراهیم. محمّد بن اسحاق گفت: هو شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین بن ابراهیم. محمّد بن اسحاق گفت: هو شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین بن ابراهیم، و نام او به سریانی یثروب بود، و شعیب را

خطیب الانبیاء خواندند از فصاحت و نیکو«۲» سخنی که او را بود، و بعضی اهل سیر گفتند: شعیب نابینا بود، [۱۷۲- ر] از آن جا گفتند قوم او«۳»: وَ إِنّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً«۴»، قیل: ضریرا. و قوم او اصحاب الأیکهٔ بودند، و أیکه درخت بسیار باشد به هم در شده«۵» چون بیشه، و قوم شعیب کافر بودند و از خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتندی«۶» و پیمانه کم داشتند، و آنچه دادندی کم دادندی، و خدای تعالی ایشان را رزقی و نعمتی فراخ داده بود. شعیب ایشان را گفت: ای«۷» قوم شرک رها کنی«۸» و خدای را پرستی و بدانی«۹» که شما را خدایی و معبودی باستحقاق نیست جز او. قَد جاءَتکُم بَیِّنَهٌ مِن رَبِّکُم، بیّنتی به شما آمد از خدای تعالی و حجّتی، یعنی شعیب- علیه السّلام. فَأَوفُوا الکَیلَ وَ المِیزانَ، آنچه می‌پیمایی«۱۰» تمام پیمایی«۱۱»، و ترازو راست داری«۱۲». و «ایفاء» تمام به دادن باشد، و «کیل» تقدیر«۱۳» چیزی به مکیال تا مقدارش پیدا شود، و «وزن» تقدیر او باشد به ترازو تا کمّیّتش پیدا شود. وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشیاءَهُم، و چیزی که به مردمان دهی«۱۴» به کیل و ترازو کم مدهی«۱۵». و «بخس» - ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). وز، نیک، آج، لب: شیرین.

(۳). آج، لب را. [.....]

(۴). سوره هود (۱۱) آیه ۹۱. (۵). مج، وز، لت: درهم پخته شده که به اساس مرجّح می‌نماید. (۶). مج، وز، مل، لت: داشتند. (۷). مج، وز: یا . (۸). مج، وز، مل، لت: رها کنید. (۹). مج، وز، مل، آج، لب: پرستید و بدانید. (۱۰). مج، وز، مل: پیمایید. (۱۱). اأف، آن: بپیمایید. (۱۲). مج، وز، مل: دارید. (۱۳). آج، لب، لت هر. (۱۴). مج، وز، آف: دهید. (۱۵). مج، وز، مل، آف: مدهید. صفحه : ۲۹۴ نقصان باشد، و بخس متعدّی باشد به دو مفعول و همچنین نقص و«۱» زیادت، یقال: بخسه حقّه، أی نقصه، و فی المثل: تحسبها حمقاء و هی باخس. وَ لا تُفسِدُوا فِی الأَرضِ بَعدَ إِصلاحِها، نهی دگر است«۲» از شعیب ایشان را، می‌گوید: فساد مکنی و تباهی«۳» در زمین پس از آن که خدای آن را اصلاح کرد به امر و نهی و بعث«۴» انبیا- علیهم السّلام- و تعریف مصالح خلق کرد با ایشان عقلا و شرعا. و «افساد» چیزی به حدّی«۵» رسانیدن باشد که به او انتفاع نتوان گرفتن. «ذلکم» اشارت است به آن جمله که رفت من عبادهٔ اللّه«۶» وحده و نفی الأنداد عنه و ایفاء النّاس حقوقهم و ترک البخس و النّقصان و ترک الفساد و افساد الارض بعد ما کانت صالحهٔ. اینکه جمله گفت شما را بهتر باشد اگر در خود دانی«۷» و اگر مؤمنی«۸» و به خدای ایمان داری«۹»، و برای آن به ایمان تعلیق کرد که اگر ایمان نباشد اینکه«۱۰» هیچ فعل و ترک نافع نباشد، و در او هیچ خیر نباشد«۱۱»، و گفتند معنی آن است که: ایمان آری«۱۲» تا بدانی«۱۳» که شما را آن«۱۴» بهتر است، چه«۱۵» بی ایمان نتوانی«۱۶» دانست که«۱۷» صلاح دین شما در اینکه فعلهاست. وَ لا تَقعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ، و منشینی«۱۸» بر سر هر راهی تا مردمان را تهدید کنی و منع کنی«۱۹» ایشان را از راه من و باز داری«۲۰» از ایمان، و اینکه آن بود ------------------------------ (۱). مج، وز، مل همچنین. (۲). آج، لب، بم، آن: نهی کرده است. [.....]

(۳). مج، وز، مل: فساد و تباهی مکنید. (۴). مج، وز، لت: بعثت. (۵). مج، وز: چیز به حد، مل: چیزی به چیزی. (۶). اساس: عباد اللّه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج: اگر خود دانی، آج، لب: اگر در خود آیید، آف: اگر در خود دانید. (۸). مل، آف: مؤمنید. (۹). مل، آج، لب، آف: دارید. (۱۰). مج: دین. (۱۱). وز، مل: نبود. (۱۲). وز: آورید، مل، آج، لب: آرید. (۱۳). وز، مل، آج، لب، آف: بدانید. (۱۴). مج، وز، مل: اینکه. (۱۵). آج، لب: که. (۱۶). مج، وز، مل، آف: نتوانید، آج، لب: نتوان. [.....]

۱۷. مج، وز، مل: دانستن که. (۱۸). وز، مل: منشینید. ۱۹. مج، وز، مل، آج، لب، آف: تهدید کنید و منع کنید. (۲۰). مج، وز، مل: باز دارید. صفحه : ۲۹۵ که ایشان بیامدندی و بر سر راهها بنشستندی«۱» و مردمان را منع و نهی کردندی«۲» از شعیب و می‌گفتندی: زینهار تا حدیث شعیب گوش نداری«۳» که او دروغزن است. و ایشان را تهدید می‌کردندی و می‌گفتندی: اگر به شعیب ایمان آری«۴» ما شما را عذاب کنیم، و آ [نا]«۵» ن را که مؤمن بودند به او گفتند: ما شما را برنجانیم و بزنیم و بکشیم. سدّی گفت: به طریق عشّاری«۶» و باژ استانی«۷» بر راهها بنشستندی. إبن زید گفت: برای راه زدن بنشستندی، یقال: قعد«۸» بمکان کذا و فی«۹»

مکان کـذا و قعـد عن کـذا، اینکه را معانی مختلف بود: امّا قعـد«۱۰» بمکان کـذا به معنی «أقام» باشـد، و قعـد علی مکان کـذا آنگه گویند که بر بلندی بنشینند کقعود الرّاصد، و قعد فی مکان کذا آنگه [گویند]«۱۱» که در محاطی باشد چنان که قعد فی الدّار و فی المسجد، او قعد عن کذا اذا اقصر«۱۲» فیه و لم یفعله. «ایعـاد»«۱۳» اخبار باشـد به ایقاع مکروهی، و اسم او وعیـد باشـد. و «صدّ» منع است اینکه جا، و قوله: وَ تَبغُونَها عِوَجاً، «ها»، ضمیر راه است. یعنی طلب کژی«۱۴» و ناراستی که ایشان می‌کنی«۱۵» و ایشان را از ره راست باز می‌داری«۱۶» و ره بر ایشان کژ می‌کنی«۱۷»، و اینکه کنایت باشد از إضلال. آنگه تذکیر نعمت خدای کرد بر ایشان«۱۸»، گفت: یاد کنی«۱۹» چون شما اندک بودی«۲۰»، من عدد شما بسیار بکردم. وَ انظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُفسِدِینَ، و بنگری ------ ------------------------------ (۱). آج، لب: بنشستی. (۲). وز، مـل: را نهی می‌کردنـدی. (۳). مـج، وز، مـل، آج، لب: ندارید. (۴). مج، وز، مل، آج، لب: آرید. (۱۱- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). آج: عیّاری. (۷). مج، وز: باج ستانی، مل: باج استانی. (۱۰- ۸). اساس، آج، لب: قصـد، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۹). مـج: و علی، وز و علی مکان کذا. (۱۲). مج، وز: قصر، مل، آن: اذا قصّر. [.....]

(۱۳). لب، بم، آف: ای یعـاد. (۱۴). مل: کجی. (۱۵). مـج، وز: مکنید، مل: می‌کنید. (۱۶). مـج، وز، مل: می‌دارید. (۱۷). مج، وز: می‌کنید. ۱۸. مل: تـذکیر نعمت خدای تعالی بر ایشان کرد و. (۱۹). مـج، وز، مل: یاد کنید. ۲۰. مج، وز، مل، آف: بودید. صـفحه : ۲۹۶ که«۱» عاقبت کار مفسدان [۱۷۲- پ]

به چه رسـید و آنان که پیش شـما بودند چون فساد کردند و ره صلاح رها کردند من ایشان را چگونه هلاك کردم. و در خبر است که«۲» رسول- علیه السّلام- گفت: شب معراج چوبی دیدم بر راهی«۳» فرو زده، هیچ کس از آن جا نمی‌گذشت و الّا جامه او از آن می‌دریـد و شاخی از شاخهای آن چوب در او می‌افتاد«۴»، من گفتم: ای جبرئیـل اینکه چه چوب است«۵» که جامه هر کس که بدو می‌رسد می‌بدرد«۶»! گفت: اینکه مثل عشّار و باژ استان«۷» است و راهزن که هیـچ کس به او بنگـذرد و الّا برنجاند او را و چیزی از او بستاند، آنگه بر خوانـد: وَ لا تَقعُدُوا بِکُلِّ صِراط تُوعِدُونَ- الآیة. قوله: وَ إِن کانَ طائِفَةٌ مِنکُم آمَنُوا، شـعیب- علیه السّلام- گفت ایشان را که: اگر گروهی از شـما به من [ایمان]«۸» آوردهانـد [و گروهی ایمان نیاورده‌اند]«۹» صبر کنی«۱۰» تا خدای تعالی میان ما حکم کنـد، چه او بهترین حکم کننـدگان است. «طـایفه»، جمـاعتی باشـند از مردمان و اصل او از «طوف» است و هـذا من الصّفات الغالیـة کالدّابـة. و بیان کردیم که «صبر» حبس النّفس عمّا تنازع الیه باشـد، و اصل «حکم» و «حکمت» منع باشد، و منه حکمة اللجام لأنّهـا تمنع الدّابّة عن التّعـدّی، و منه قول الشّـاعر«۱۱»: بنی حنیفـة احکمـوا سـفهائکم أی امنعـوهم، و برای آن خـدای تعـالی را «خیر الحاکمین» گفت که از همه حاکمان به دانـد و حکم او از میل و محابات و رشوت دور باشد. آنگه حکایت آن کرد که قوم شـعیب او را گفتنـد. قالَ المَلَأُ، گفتند آن«۱۲» ------------------------------ (۱). مـج، وز، مل، آج، لب: و بنگرید که.

(۲). مـج، وز، مل: و در خبر معراج هست که. (۳). اساس: راه، با توجه به مج، وز تصـحیح شد. (۴). مج، وز، آج، لب، لت: می‌فتاد. (۵). مج، وز، مل: اینکه چوب چیست. (۶). اساس: او می‌درد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، وز: باج سـتان، مل: باج استان. (۹- ۸). اساس: نـدارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مج، وز، مل: صبر کنید. (۱۱). مج، وز شعر. (۱۲). مج، وز: اینکه. صفحه : ۲۹۷ جماعت اشـراف قوم او که متکبّران و مترفّعان بودند: لَنُخرِجَنَّكَ یا شُعَیبُ ما تو را برون کنیم«۱» یا شـعیب و آنان را که به تو ایمان آورده‌اند«۲» از اینکه شهر ما تا«۳» با دین ما آیی«۴». اگر گویند: چگونه گفتند«۵» شعیب را که بـا دین ما آیی«۶»، و اینکه آن کس را گوینـد که وقتی«۷» بر دین ایشان برده بوده باشـد! گوییم از اینکه چنـد جواب است: یکی آنکه ایشـان اعتقاد کرده بودنـد که شـعیب بر دین ایشان بود، و اگر چه اینکه اعتقاد جهل بود. و دگر آنکه اگر [چه]«۸» شعیب بر دین ایشـان نبود، قوم شـعیب بر دین ایشـان بودنـد، اینکه بگفت بر وجه تغلیب. دگر آن که زجّاج گفت: عرب اینکه لفظ گوینـد و اگر چـه بر سبیـل ابتـدا باشـد، یقـول احـدهم عـاد علیـه مکروه، و اگر چه پیش از آن مکروه نبـوده باشـد، چنـان که شـاعر

گفت«۹»: لئن تكن الأيـام أحسنَ مرّة إلى فقـد عـادت لهنّ ذنوب أراد بـدت و ظهرت، و اصـل العود الرّجوع، و الاعـادة الرّجع، و منه العادة لأنّها تعود«۱۰»، و منه العيد لأنّه يعود. شعیب- علیه السّلام- جواب داد: أَ وَ لَو كُنّا كارِهِينَ، و اگر چه ما کاره باشیم رجوع ما با دین شـما ما را قهر و اجبار کنی«۱۱» بر آن. «الف» اسـتفهام است و «واو» عطف و «لو» حرف شـرط، یعنی ما به طوع و رغبت خویش به«۱۲» دین شـما نیاییم از آنچه بطلان آن شـناخته‌ایم، مگر که ما را به قهر و جبر بر کراهت ما با دین خود بری«۱۳». آنگه گفت: قَدِ افتَرَينا عَلَى اللّهِ كَذِباً- الآية، ما بر خدای«۱۴» دروغ نهاده ------------------------------- (۱). مل، آج، لب، آف، لت: بیرون کنیم. (۲). مج: آوردند. (۳). مل: یا. (۴). مل: آیید. (۵). اساس، آج، لب: گفت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). آف: آیید. (۷). مج، آج، لب که. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۹). مج، وز، مل شعر. [.....]

(۱۰). وز: لأنّه يعود. (۱۱). مـج، وز، مل، آج، لب: کنید. (۱۲). مج، وز، مل، لت: خویشتن با. (۱۳). مـج، وز، مل، آج، لب، آف: برید. (۱۴). مـل تعالی. صـفحه : ۲۹۸ باشـیم اگر بـا دین شـما آییم پس از آن که خـدای مـا را [از آن]«۱» برهانیـد. و اصل کلمه از «فریه»«۲» باشد، و آن قطع باشد. و وجه دروغ بر خدای«۳» از آن جاست که اگر با ملّت ایشان شوند باید گفتن که اینکه حلال حرام است و آن حرام حلال. آنگه نسبت باید کردن با خدای تعالی، و اینکه دروغ بر خدای«۴» باشد- و «ملّت» دینی باشد که قومی بر او مجتمع شونـد و بر او عمـل کننـد، و اصـل او تکرار باشـد من قولهم: طريق مليل اذا تكرّر سـلوكه فمل، و منه الملال، و الملّة الرّماد الحارّ، و منه المليلة للحمّى الحارّة، و الملّة لتكرار العمل فيها، و قوله: بَعدَ إِذ نَجّانَا اللّهُ مِنها، پس از آن که [۱۷۳- ر] خـدای ما را از آن برهانیـد باقامهٔ الدّلیل و الحجج، به آن که نصب ادلّه کرد بر بطلان آن. وَ ما يَكُونُ لَنا أَن نَعُودَ فِيها، و ما را نباشـد که با آن«۵» دین آییم الّا که خـدای ما خواهـد. اگر گویند: نه آن آیت«۶» دلیل صـحّت قول مجبّره می‌کنـد که ایشان گفتند: کفرو ایمان به مشیّت خدای«۷» باشد و اگر نه چنین بودی، شعیب- علیه السّلام- شدن به ملّت ایشان که کفر بود به مشیّت خدای تعالی«۸» بـاز نبستی! گوییم از اینکه چنـد جواب است: یکی آن که مراد به «ملّت» عبادات شـرعی است در آیت دون اصولی«۹» که صحّت و فساد«۱۰» آن به ادلّه عقل دانند، و شـرعیّات شاید که عبادت به او مختلف شود به نسخ و تخصیص، برای آن که آن تابع مصالح بود و مصلحت به اوقات و اشخاص مختلف شود. و معنی آیت بر اینکه تأویل آن باشد که: ما را نبود که با شرعی آییم که خدای تعالی آن از ما«۱۱» منسوخ بکرده است، مگر که خدای«۱۲» ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، مل، لت: فری. (۱۲- ۴- ۳). مل تعالی. (۵). مل: به اینکه. (۶). مج، وز، مل: نه اینکه آیت. (۷). مج، وز، مل تعالی. (۸). اساس، بم، آف، آن: مشیّت ایشان، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). آج، لب، آف، آن: اصول. (۱۰). آج، لب: و ثبات. [.....]

(۱۱). مل: آن را. صفحه : ۲۹۹ خواهـد که ما را با آن برد، یعنی با مثل آن به آن که ما را به مثل آن متعبّد کند. جواب دوم از اینکه آن است که: معنی آیت آن است که اینکه هرگز نباشـد، و مـا هرگز با ملّت شـما نیاییم. آنگه چون خواست که اینکه بر طریق تأبید بـدارد، آن را تعلیق کرد به چیزی که هرگز نباشد و جاری مجرای مسـتحیل«۱» بود و آن ارادت خـداست کفر و قبیح«۲» را، و اینکه جاری مجرای آن است که خـدای تعالی گفت: وَ لا يَدخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ فِي سَمِّ الخِياطِ«۳»، و چنان که قایل گوید: انا لا افعل ذلك حتّى يبيض«۴» القار و يشيب الغراب، أى لا افعل ذلك ابدا، و چنان که شاعر گفت:«۵» و حتّى يؤوب القارظان كلاهما و ينشـر فى القتلى كليب لوائـل وماننـد اینکه از نظم و نثر بسیار است. جواب سه‌ام از اینکه آن است که قطرب بن المستنیر گفت: در کلام تقـدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است که: لنخرجنّك يا شـعيب و الّذين آمنوا معك من قريتنا الّا أن يشاء اللّه أو لتعودن«۶» فى ملّتنـا، پس استثنا در کلام کفّار باشـد نه در کلام شـعیب، و خبر منسوب به کفّار بود نه به شـعیب. آنگه کلام شـعیب حکایت کرد«۷»: وَ مـا يَكُونُ لَنـا أَن نَعُودَ فِيهـا. جواب چهـارم آن است که: «هـا» راجع است با «قریه» نه به«۸» «ملّت»، برای آن که ذکر قریه همچنان رفته است که ذکر ملّت، و تقـدیر کلام آن باشد که: ما از شـهر شـما برویم و دگر بر«۹» شـهر شما نیاییم مگر آن که خدای

خواهد که ما را بر شما ظفر دهد تا ما بر سبیل فتح«۱۰» بیاییم و شما را قهر کنیم و شهر بستانیم از شما. ---------------------------------- (۱). مل، بم، آف: مستحلی. (۲). آج، لب، آن: قبح. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۰. (۴). مج، وز، مل، آج، لب، لت: تبیض. (۵). مج، وز، مل شعر. (۶). مج: او تعود، وز، مل، لت: أن تعود. (۷). مج، مل که. (۹- ۸). مج، وز، مل: با. (۱۰). مج، وز، مل، لت و ظفر. صفحه : ۳۰۰ جواب پنجم از او آن است که: الّا که خدای خواهد که شما را با دین ما آرد تا دین ما و شما یکی شود، پس تلخیص کلام آن باشد که الّا که خدای خواهد که ما بر یک ملّت باشیم و آن ملّت مسلمانی است، و اگر کلام بر ظاهر خود گیرند همین معنی دارد که ملّت ایشان یکی شود. اگر گویند: اینکه جواب اقتضای آن می‌کند که خدای نمی‌خواهد که ایشان با ایمان آیند، گوییم: خدای تعالی از ایشان ایمان و رجوع به«۱» ایمان می‌خواهد، الّا آن است که بر سبیل اجبار«۲»، و شعیب- علیه السّلام- در«۳» خواست که الّا که خدای خواهد که جبر کند شما را بر ایمان، و اینکه جاری مجرای آن باشد که خدای تعالی گفت: وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً«۴»- الآیة. جواب ششم از اینکه آن است که: الّا که خدای خواهد که شما را تمکّنی کند از آن که بر ما اکراه کنی«۵» و ما را با اکراه«۶» با دین خود آری«۷»، آنگه [ما]«۸» با اظهار دین شما آییم مکره«۹» نه مخیّر، گفت و بیانش قوله: أَ وَ لَو کُنّا کارِهِینَ جواب هفتم از اینکه آن است که: [۱۷۳- پ]

الّا که خدای تعالی خواهد که ما را متعبّد بکند به اظهار کلمه کفر و اخفای کلمه ایمان علی وجه التّقیّة و دفع المضرّة علی«۱۰» النّفس و الأهل. اگر گویند: اینکه در حقّ پیغامبران روا باشد! گوییم: [اگر]«۱۱» چه کلام، شعیب می‌گوید، مراد باستثناء او نباشد قوم او باشند. و قوله: أَ وَ لَو کُنّا کارِهِینَ نیز تقویت اینکه جواب کند. پس به اینکه اجوبه جواب ساقط بود. وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ------- ----------------------------- (۱). مج، وز: با. (۲). مج، وز، مل: اختیار، لب: اخبار. (۳). مج، وز، مل: اینکه. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹. [.....]

(۵). آج، لب: کنید. (۶). مج، وز، لت: بکره. (۷). آج، لب، آف: آرید. (۱۱- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). آج: مکرهین، لب: مکرهه. (۱۰). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۲۲۵): عن. صفحه : ۳۰۱ شَیءٍ عِلماً، و خدای ما واسع است از روی علم به همه چیزی، و معنی آن است که خدای تعالی عالم است به جمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، و نصب «علما» بر تمیز است. عَلَی اللّهِ تَوَکَّلنا، بر سبیل تفویض و استکانت به خدای، گفت: بر خدای توکّل کردیم تا خدای شرّ شما از ما کفایت کند. آنگه گفت بر سبیل دعا و تضرّع: رَبَّنَا افتَح، بار خدایا حکم کن میان ما و قوم ما بحق. عبد اللّه عبّاس گفت. من نمی‌دانستم که معنی «فتح» در اینکه آیت چیست، تا دختر سیف ذو الیزن«۱» را دیدم که می‌گفت شوهرش را: تعالی افاتحک أی اقاضک، بیاتا با تو مفاتحه کنم«۲»، یعنی محاکمه. و فرّاء گفت: اهل عمّان قاضی را فتّاح خوانند، یقولون بینی و بینک الفتّاح، أی القاضی، و قال«۳»: ألا- أبلغ أبا عصم رسولا- فإنّی عن فتاحتکم غنیّ و جبّائی گفت: معنی«۴» او آن است که بار خدایا ما را برهان و اینکه کافران را هلاک گردان«۵». وَ قالَ المَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَومِهِ، گفتند آن گروه«۶» اشراف قوم شعیب از کافران: اگر شما متابعت شعیب کنی«۷» و در دین او شوی«۸» زیانکار باشی«۹». و «إذا» در اینکه جای که هست ملغاست برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاده است، عمل نصب نمی‌تواند کردن، چه او آن جا معمل«۱۰» باشد که جواب باشد و در عمل نصب نمی‌توان کردن، چه او آن جا معمل«۱۱» باشد که جواب باشد و در فعل مضارع شود، چنان که کسی گوید: انا آتیک، تو گویی: اذا اکرمک. فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ فَأَصبَحُوا فِی دارِهِم«۱۲» فَأَخَذَهُم عَذابُ یَومِ الظُّلَّةِ ...«۷»، فَأَصبَحُوا فِی دِیارِهِم جاثِمِینَ«۸». محمّد بن مروان گفت: هر کجا در قرآن «دارهم» است مراد شهر است و هر کجا «دیارهم» است مراد لشکرگاه است. محمّد بن اسحاق گفت: مردی از اهل مدین نام او [۱۷۴- ر]

عمرو بن کلما«۹» چون آن ابر دید و در او عذاب، بشناخت که آن نه ابر رحمت است ابر عذاب است، اینکه بیتها بگفت«۱۰»: یا قوم انّ شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران بن شدّاد انّی أری غیمة یا قوم قد طلعت تدعوا بصوت علی ظمّاءة الوادی و انّه لن تروا

فيها ضحى غدكم الّا الرّقيم يمشّى بين«۱۱» أمجاد -- (۱). آج، لب: همی، تیمی، آن: سمی، چاپ شعرانی (۵/ ۲۲۶): حمیی. (۲). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۳). مل، بم، آف: منقطع شـد. (۴). مج، وز، مل: بفرستاد. (۵). مـج، آج، لب، لت: خورد. (۶). اساس: نـدارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۹. (۸). سوره هود (۱۱) آیه ۹۴. (۹). مج، وز، مل، لت: عمرو بن کلها، چاپ شعرانی (۵/ ۲۲۶) عمرو بن جلهم. (۱۰). مج، وز، مل شعر. [.....]

(۱۱). مـج، وز: بهـنۀ. صـفحه : ۳۰۳ سـمیر و عمران شـدّاد دو کـاهنی«۱» بودنـد و رقیم نـام سـگی بـود از آن ایشـان. و ابـو عبـد اللّه البلخی«۲» گفت: أبو جاد و هوّز و حطّی و کلمن و سـعفص و قرشت نامهای پادشاهان مـدین بود- و پادشاهی در روزگار«۳» شعیب کلمن را بـود- چون هلاـک شدنـد، خواهر او بر او می‌گریست و نوحه می‌کرد و می‌گفت«۴»: کلمون هـدّ رکنی هلکه وسط المحلّهٔ سیّد القوم أتاه الحتف نار وسط ظلّهٔ علت نارا علیهم دارهم کالمضمحلّهٔ الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیباً، خدای تعالی از ایشان باز گفت که: آنان که شـعیب را تکـذیب کردنـد و او را دروغ داشـتند و به او کافر شدند، کَأَن لَم یَغنَوا فِیهَا، پنداشتی در آن سـرایها و شـهرها و منازل نبوده‌انـد و مقـام نکرده‌انـد، من قولهم: غنی بالمکان، یعنی اذا أقام. و المغنی المنزل و جمعه المغانی، و قال لبیـد«۵»: و قال حاتم:«۶» غنینا زمانا للتّصعلک و الغنی فکلا سقاناه بکأسیهما«۷» الدّهر فما زادنا بغیا علی ذی قرابهٔ غنانا و لا أزری بأحسابنا الفقر و قال رؤبهٔ:«۸» عهد مغنی دمنهٔ ببلقعا خدای تعالی بر سبیل«۹» تشبیه بر وجه مبالغه کنایت کرد از استیصال، ایشان، گفت: خود پنداری ایشان در آن دیـار نبودنـد و آن جـا مقـام نداشـتند، از آن که ایشـان را رسم و اثر نمانـد، چنـان که گفت: کَأَن لَم تَغنَ بِالأَمسِ«۱۰»، و کمـا قال الشّاعر«۱۱»: -- (۱). مـج، وز، مل، لت، آف: کاهن. (۲). مـج، وز، مل، لت: ابو عبد اللّه البجلی. (۳). آج، لب: زمان. (۴). مج، وز، مل شـعر. (۱۱- ۸- ۶- ۵). مج، وز، مل شـعر. (۷). لت: بکأسهما. (۹). مج، وز، آج، لـب، بم: بر وجه. (۱۰). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴. صفحه : ۳۰۴ کأن لم یکن بین الحجون إلی الصّفا أنیس و لم یسـمر بمکّهٔ سامر بلی نحن کنّا اهلهـا فأبادنـا صـروف اللّیالی و الجـدود العواثر الَّذِینَ کَذَّبُوا شُـعَیباً، حق تعالی اینکه لفظ تکرار فرمود تغلیظا للحال فی تکـذیب شـعیب و تأکیـدا و تعظیما للشّأن فی ذالک، کانُوا هُمُ الخاسِرِینَ ایشان بودنـد که زیانکار بودند نه دیگران، و اینکه جواب آنان است که گفتند: لَئِنِ اتَّبَعتُم شُعَیباً إِنَّکُم إِذاً لَخاسِرُونَ«۱». و «هم» فصل است و کوفیان عماد خواننـد اینکه را. و بیان کرده‌ایم که چرا فصل خوانند تا فاصل باشد بین الصّفهٔ و الخبر. آنگه حق تعالی گفت: چون شعیب از ایشان آیس شد، روی از ایشان برگردانید و گفت: یا قوم، من پیغامهای خـدای به شـما بگزاردم«۲» و نصـیحت بکردم شـما را و بر من بیش از اینکه نیست، چه انـدوه خـواهم خـوردن بر گروهی«۳» کـافران. محمّـد بن اسـحاق گفت: خـود را تعزیت و تسـلیت می‌دهـد بر ایشـان پس از آن که دلتنـگ بود بر ایشان، یقال: أسـی یأسـی أسی اذا حزن، قال الشّاعر:«۴» انحبطت عینـاه من فرط الأسـی و قال امرء القیس«۵»: قولون لاـ تهلک أسا و تحمّل «۶» و أسوت الکلم آسوه أسوا إذا داویته. و الآسـی الطبیب و اسیت علیه اذا حزنت علیه، و الأسـی الحزن، و الأسـی الصّبر، و أسّیت المصاب أؤسّیه تأسیهٔ اذا عزّیته کانّک أزلت أساه، أی حزنه. قوله تعالی [۱۷۴- پ]:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

[اشاره]

وَ ما أَرسَلنا فِی قَریَهٍ مِن نَبِیٍّ إِلاّ أَخَذنا أَهلَها بِالبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُم یَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلنا مَکانَ السَّیِّئَهِ الحَسَنَهَ حَتّی عَفَوا وَ قالُوا قَد مَسَّ آباءَنَا الضَّرّاءُ وَ السَّرّاءُ فَأَخَذناهُم بَغتَهً وَ هُم لا یَشعُرُونَ (۹۵) وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لکِن کَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۹۶) أَ فَأَمِنَ أَهلُ القُری أَن یَأتِیَهُم بَأسُنا بَیاتاً وَ هُم نائِمُونَ (۹۷) أَ وَ أَمِنَ أَهلُ القُری أَن یَأتِیَهُم بَأسُنا ضُحًی وَ هُم یَلعَبُونَ (۹۸) أَ فَأَمِنُوا مَکرَ اللّهِ فَلا یَأمَنُ مَکرَ اللّهِ إِلاَّ القَومُ الخاسِرُونَ (۹۹) أَ وَ لَم یَهدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الأَرضَ

مِن بَعدِ أَهلِها أَن لَو نَشاءُ أَصَبناهُم بِذُنُوبِهِم وَ نَطبَعُ عَلی قُلُوبِهِم فَهُم لا یَسمَعُونَ (۱۰۰) تِلکَ القُری نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أَنبائِها وَ لَقَد جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِن قَبلُ کَذلِکَ یَطبَعُ اللّهُ عَلی قُلُوبِ الکافِرِینَ (۱۰۱) وَ ما وَجَدنا لِأَکثَرِهِم مِن عَهدٍ وَ إِن وَجَدنا أَکثَرَهُم لَفاسِقِینَ (۱۰۲)

[ترجمه]

و ما لرسلنا فی قریة من نبیّ الّا أخذنا اهلها بالبأساء و الضّراء لعلّهم یضّرّعون، و نفرستادیم ما در شهری«۷» هیچ پیغامبری الّا -------------------------------------- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۹۰. (۲). مج، وز، مل: گزاردم، آج، لب: رسانیدم. (۳). آج، لب: گروه. (۵- ۴). مج، وز، مل شعر. (۶). مل: تجمّل، آج: تجلّد. [.....]

(۷). آج، لب: در هیچ دیهی. صفحه : ۳۰۵ بگرفتیم اهل آن شهر را به بیماری و سختی تا باشد که اینان زاری کنند«۱». پس بدل کردیم به جای بدی نیکویی تا بسیار شدند و گفتند: برسید به پدران ما سختی بد و نیک«۲»، بگرفتیم ایشان را ناگاه و ایشان ندانستند. و اگر اهل شهرها بگرویدندی و پرهیزگار شدندی، بگشادیمی«۳» بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین و لکن دروغ داشتند، بگرفتیم ایشان را به آنچه کرده بودند. ایمن شدند«۴» اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما به شب و ایشان خفته!.]«۵» [یا ایمن شدند«۶» اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما]«۷» چاشتگاه و ایشان بازی می‌کنند! ایمن شده‌اند از عذاب خدای! ایمن نشود از عذاب خدای مگر گروه زیانکاران. نه بیان کرد خدای آنان را که به میراث گرفتند«۸» زمین«۹» از پس اهلش اگر خواستیمی بگرفتیمی«۱۰» ایشان را به گناهانشان و مهر -------------------------------------- (۱). مج، وز: لابه کنند. (۲). مج: بدی نیکی، آن، آف: بدی و نیکویی. (۳). مج، وز: بگشادمانی. (۴). آج: ای پس ایمن شدند، لب: یا ایمن شدند. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج، وز و ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۶). آج، لب: ای پس ایمن شدند. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۸). مج، وز، لت: برگرفتند. (۹). آج، لب را. (۱۰). مج، وز، لت: و اگر ما خواستمانی بگرفتمانی. صفحه : ۳۰۶ بر نهادیمی«۱» بر دلهاشان تا نشنوند!. آن شهرهاست که قصّه می‌کنیم بر تو از خبرهای او و بدرستی که آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجّتهای ایشان، ایمان نیاوردند با آنچه دروغ داشتند از پیش اینکه«۲» چنین مهر بر نهاد خدای بر دلهای کافران. نیافتیم«۳» بیشتر ایشان را از عهدی، و«۴» یافتیم [بیشترین]«۵» ایشان را برون از فرمان خدای. قوله: وَ ما أَرسَلنا فِی قَریَةٍ مِن نَبِیٍّ حق تعالی گفت که: من هیچ پیغامبر را به هیچ شهر نفرستادم الّا و اهل آن شهر را به بأساء و ضرّاء بگرفتم بر سبیل امتحان و اختبار«۶» تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریزند و در او تضرّع و زاری کنند«۷». «من» فی قوله: مِن نَبِیٍّ زیادت است برای تأکید نفی. و در «بأساء و ضرّاء» سه قول گفتند: بعضی گفتند: «بأساء» رنجی«۸» و سختی باشد که به تن ایشان رسد، و «ضرّاء» آنچه به مال ایشان رسد از نکبات تا درویش شوند. حسن گفت: «بأساء» گرسنگی باشد و «ضرّاء» بیماری. سدّی [۱۷۵- ۱]

گفت: «ضرّاء» درویشی باشد و «بأساء» گرسنگی، و برای آن لفظ «لعلّ» آورد که حق تعالی با ایشان معامله مختبران و آزمایش کنندگان فرمود، -------------------------------------- (۱). مج، وز: مهر نهادمانی. (۲). آن: از پیش از اینکه. (۳). مج، وز، آج، لب: و نیافتیم. [.....]

(۴). اساس اگر، با توجه به مج، وز زاید می‌نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: اعتبار، با توجه به مج، وز و سیاق عبارت در جملات بعدی تصحیح شد. (۷). مج، وز: و لابه کنند. (۸). آج، لب: رنج. صفحه : ۳۰۷ پس لفظ ترجّی آورد تا ملایم آن بود، و گفتند: «لعل» به معنی «لام کی» است، و قوله: یَضَّرَّعُونَ، یتضرّعون بوده است، ادغام کرده‌اند «تا» را در «صاد» لقرب المخرج تا چنین شده است. آنگه حق تعالی گفت هم بر سبیل امتحان و اختبار بر وجه استدراج ایشان را چنان که به محنت امتحان کردم به نعمت امتحان کردم تا هیچ عذر نماند ایشان را، و هیچ نباشد که به ایشان کرده نباشیم«۱». آن شدّت [را]«۲»

به نعمت بدل کردیم«۳» و آن بیماری را به تندرستی و آن درویشی را به توانگری«۴» و آن تنگی را به فراخی تا ایشان به جهل و قلّت اندیشه پنداشتند که آن خود به استحقاق است با ایشان، و مغرور شدند. حَتّی عَفَوا، تا بسیار شدند، یقال: عفا«۵» النّبت إذا کثر. و اصل کلمه ترک است من قوله تعالی: فَمَن عُفِیَ لَهُ مِن أَخِیهِ شَیءٌ«۶». و اگر خواهند تا جمع کنند میان هر دو معنی درست باشد، برای آن که «عفا النّبت» آن باشد که تا جمع کنند میان هر دو معنی درست باشد، برای آن که «عفا النّبت» آن باشد که رها کنند و گرد آن نگردند تا بسیار شود. حسن بصری گفت: تا فربه شدند. إبن زید گفت: تا بسیار شدند، قال الشّاعر«۷»: و لکنّا یعضّ السّیف منها بأسوق عافیات الشّحم کوم و قال اخر«۸»: عفوا من بعد اقلال و کانوا زمانا لیس عندهم بعیر و منه قوله- علیه السّلام: أحفوا الشّوارب و اعفوا اللّحی. و الإحفاء المبالغة فی القصّ و الاعفاء التّرک حتّی یکثر. عبد اللّه عبّاس گفت: تا عدد ایشان بسیار شد. قتاده گفت: تا خرّم شدند. مقاتل حیّان گفت: تا بطر گرفت ایشان را و از سر غفلت و جهالت گفتند: چه باک اگر ما را --- (۱). مج، وز، مل، آج، لب، لت: نباشم. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، مل: کردم. (۴). مج، وز، مل، آج، لب، آف، لت، آن: توانگری. (۵). اساس: عفی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). سوره نساء (۲) آیه ۱۷۸. (۸- ۷). مج، وز، مل شعر. صفحه : ۳۰۸ پیش«۱» از اینکه رنجی رسید از بیماری و درویشی و سختی. پدران ما همچنین بودند، گاه در شدّت«۲» و گاه در نعمت. اکنون ما را نیز شدّت رفت و نعمت آمد. حق تعالی گفت: چون ایشان ایمن شدند و آسوده و فربه بنشستند، من ایشان را ناگاه بگرفتم به عذاب و هلاک کردم از آن جا که ایشا [ن]«۳» ندانستند و توقّع نکردند، چنان که در مثل گفتند: من مأمنه یؤتی الحذر، مرد حذر کننده را از جایی گیرند که او از آن جا ایمن باشد. اگر حال حذر اینکه باشد، حال غافل چه باشد؟ و البغت الفجأة، یقال: بغته یبغته بغتا، أو بغتة و بغت الرّجل فهو مبغوت، و قال الشّاعر«۴»: أنکأ شیء حین یفجؤک البغت و الشّعر، العلم بدقیق الامور، قیل: انّه من الشّعر، و اینکه علمی باشد محدث، یقال: شعرت بکذا، آگاه شدم به اینکه کار، برای اینکه«۵» در حقّ خدای تعالی استعمال نکنند. وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا، آنگه حق تعالی بر وجه ترغیب و تقریب و استدعا گفت: اگر اهل اینکه شهر [ها]«۶» ایمان آوردندی و از من بترسیدندی و از معاصی من اجتناب کردندی، من درهای خیر و برکت«۷» بر ایشان گشاده کردمی از آسمان و زمین، از آسمان به باران و از زمین به نبات، و گفتم که«۸»: اصل برکت ثبات«۹» باشد من بروک البعیر، و گفته‌اند: برکات آسمان إجابت دعا باشد، و برکات زمین إنجاح الحوائج، و لکن خلاف اینکه کردند و رسولان مرا به دروغ داشتند، تا لا جرم بگرفتیم ایشان را به آنچه کردند. ------------------------------------ (۱). مل: پیشتر. (۲). مج، وز بودند. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، مل شعر. (۵). اساس: آنک، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۷). مج، وز، مل: برکات. (۸). وز، مل: بگفتیم. (۹). آج، لب، بم: نبات. صفحه : ۳۰۹ آنگه گفت: أَ فَأَمِنَ أَهلُ القُری، ایمن شدند اهل اینکه شهرها که عذاب ما با ایشان آید«۱» و ایشان خفته! و «بیات» شبیخون باشد به عرف [۱۷۵- پ]، و «بیات» و «بیوته» کاری سگالیدن باشد به شب. وَ هُم نائِمُونَ، و ایشان خفته باشند«۲». «واو» حال [ر]«۳» است، و «بیاتا» در جای «لیلا» نهاده است. أَ وَ أَمِنَ «الف» در هر دو جای استفهام است و مراد تقریع، و «واو» عطف است بر قراءت آن که «واو» مفتوح خواند. اهل مدینه و إبن عامر خواندند: به سکون «واو»، چنان که «أو» باشد بمعنی حرف الشکّ یا «۴» ایمن شده‌اند اهل اینکه شهرها که عذاب ما به ایشان آید و به«۵» چاشتگاه، و محلّ او نصب بود بر ظرف به معنی«۶» ضحی. وَ هُم یَلعَبُونَ، و ایشان بازی می‌کنند، و «واو» هم حال راست. و اصل «بأس» و «بؤس»، شدّت باشد، و در آیت مراد عذاب است. امّا «نوم» حدّ او سهوی [بود]«۷» که به حیوان رسد با«۸» فتور اعضاء بی علّتی. رمّانی گفت: حدّ خواب سهوی باشد که دل را و چشم را بپوشد و حسن ضعیف بکند و منافات علم کند، یقال: نام الرّجل نوما فهو نائم و الجمع نیام، و رجل نومة کثیر النّوم. و مراد به شهرها، شهرهاست که«۹» اهل آن اصرار کرده باشند بر کفر و اقامت بر معصیت. و اصل «ضحی» من ضحا«۱۰» یضحو ضحوا اذا ظهر باشد، و مورد

آيت مورد امر است به حزم و انتباه و ترك غفلت آن كه ايمن نباشند از عذاب خداى تعالى نه به شب و نه به روز. آنگه گفت: أَ فَأَمِنُوا مَكرَ اللّهِ، ايشان از مكر خداى ايمن شده‌اند! و مكر خداى عذاب خداى باشد، جز آن است كه هر عذابى را مكر نخوانند مگر آن ---------------------------------- (۱). آج، لب: آمد. (۲). مل: ايشان خفتگان. (۷- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز: تا، چاپ شعرانى (۵/ ۲۳۱): آيا. (۵). مج، وز، مل، آج، لب: ندارد. (۶). مج، وز، مل، لت: ظرف اعنى. (۸). اساس: يا ، با توجه به مج، وز تصحيح شد. [.....]

(۹). مل، آف، آن: شهرهايى است. (۱۰). اساس: ضحى، با توجه به مج، وز تصحيح شد. صفحه : ۳۱۰ عذابى را«۱» كه صورت مكر دارد بر سبيل استدراج، كما قال اللّه تعالى: سَنَستَدرِجُهُم مِن حَيثُ لا يَعلَمُون«۲»، و معنى آن بود كه خداى تعالى براى استظهار حجّت چندان كه بنده گناه بيشتر كند«۳»، او را نعمت و تندرستى بيش دهد تا او پندارد كه آن خود چنان مى‌بايد. آنگه ناگاهى«۴» عذاب فرستد او را و هلاك كند، و اينكه با مكر ماند. و اصل «مكر» پيچيدگى«۵» بود، و مكّار پيچنده«۶» باشد و كارش پوشيده، و منه ساق ممكورة، أى محكمة الخلق، قال ذو الرّمّة«۷»: عجزاء ممكورة خمصانة قلق عنها الوشاح و تم«۸» الجسم و القصب و خليل گفت: مكر الرّجل اذا التفـ تدبيره على مكروه صاحبه. فَلا يَأمَنُ مَكرَ اللّهِ، از عذاب خداى ايمن نباشند«۹» مگر زيانكاران. و رفع او بر فاعليّت است، و «الّا» از روى اعراب به مثابت لغو است. اگر گويند«۱۰»: پيغامبران خداى از عذاب خداى ايمن باشند و خاسر نه‌اند، چرا گفت: فَلا يَأمَنُ مَكرَ اللّهِ إِلَّا القَومُ الخاسِرُونَ! جواب گوييم: يك وجه آن است كه ايشان نيز از عذاب خداى ايمن نباشند«۱۱» در حقّ كافران و عاصيان و در حقّ خود براى آن ايمن باشند كه ايشان چون مأمون الخطأ و الزّلل باشند و عقاب بر گناه باشد و در حقّ ايشان گناه صورت نبندد، از آن جا ايمن باشند. وجه دگر آن كه: از عذاب خداى ايمن نباشند بر وجه جهل به حكمت«۱۲» خداى الّا گروه زيانكاران، و امن ايشان از جهل باشد، و امن انبيا و اولياء از ايمن بكردن خداى باشد ايشان را چون خداى تعالى ايشان را ايمن بكرد از آن وجه ايمن ببودند«۱۳». ---------------------------------- (۱). مج، وز: عذاب را. (۲). سوره اعراف (۷) آيه ۱۸۲. (۳). مج، وز، مل، لت: بيش كند. (۴). آج، لب: ناگاه. (۵). مج، وز، مل: پيختگى، آج، لب: بيخته گى. (۶). مج، وز، مل: بيحنده. (۷). مج، وز شعر. (۸). مل، آف، آن: ثم. (۹). اساس: نباشد، با توجه به مج، وز تصحيح شد. (۱۰). مج، وز نه. (۱۱). آج، لب، بم و. (۱۲). مج، وز: به حكم. [.....]

(۱۳). مج، وز: شدند. صفحه : ۳۱۱ قوله: أَ وَ لَم يَهدِ، در فاعل «يهدى»«۱» دو قول گفتند: يكى آن كه اللّه مضمر است در او، و التّقدير: او لم يهد اللّه، نه خداى«۲» هدايت كرد [۱۷۶- ر]، يعنى بيان. و آنچه قوّت اينكه قول كند، قراءت آن كس است كه او «نهد» خواند به «نون» على ما ذكره الزّجّاج، قول دوم آن كه: أن لَو نَشاءُ، در جاى فاعل اوست، و تقدير آن است كه: او لم يهد لهم مشيّتنا باصابة«۳» المذنبين بذنوبهم- نه راه نمود ايشان را آن كه اگر ما خواهيم هلاك كنيم گناهكاران را به گناهشان و تا عبرت و موعظت شوند؟ حق تعالى گفت: نه خداى تعالى هدايت داد و بيان كرد و باز گفت آنان را كه زمين به ميراث [بر]«۴» گرفتند پس هلاك اهلشان از جماعاتى«۵» و امّتانى كه ما ايشان را هلاك كرديم چون: قوم نوح و هود و صالح و شعيب و لوط [كه]«۶» اگر ما خواستيمى«۷» كه ايشان را نيز هلاك كرديمى«۸» به گناهانى«۹» كه كردند و مهر نهاديم«۱۰» بر دل ايشان تا چيزى نمى‌شنوند. اينكه حديثى مستأنف است معطوف على قوله: أَصَبناهُم، تا داخل نباشد تحت مشيّت. و دليل بر اينكه آن است كه اينكه مستقبل است و آن ماضى، و از حكم عطف [آن]«۱۱» است كه معطوف وفق معطوف عليه باشد. اگر آن كه اگر عطف كنند«۱۲»، «نطبع» را على أصبناهم لازم آيد كه اينكه مهر بر دل ايشان و نفى سماع از ايشان از پس هلاك ايشان بود، و اينكه خروج باشد از اجماع و قادح بود در حكمت خداى تعالى، چه مهر بر دل مرده نهادن لايق حكمت نبود و عبث باشد. اينكه تفسير آيت است بر تقدير اوّل كه فاعل «يهد» ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آج، لب، آف، لت: يهد. (۲). مل تعالى. (۳). مج، وز، مل، لت: اصابة. (۱۱ - ۶ - ۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج: جماعتانى. (۷). مج، وز، مل، لت:

خواستمانی، آج، لب: خواستمی. (۸). مج، وز، مل، لت: کردمانی، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۹). مج، آج، لب، بم، آف: گناهان. (۱۰). مج، وز، مل: مهر نهادند. (۱۲). اساس: کند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۱۲ خدای باشد- جلّ جلاله. امّا بر قول دوم که فاعل «یهد» مشیّت هلاک مستحقّان باشد، در کلام محذوفی بود. و «هدایت» به معنی دلالت بود، و آن محذوف مفعول دوم «یهد» باشد و تقدیر اینکه چنین بود، نه راه نمود«۱» [و]«۲» دلیل کرد و عبرت گشت آنان را که ایشان زمین به میراث دارند از هلاک شدگان امّت سلف، آنگه آن که اگر ما خواستیمی«۳» که ایشان را هلاک کنیم«۴» به گناهانشان«۵» چنان که با امّت«۶» پیشین«۷» کردیم، أعنی هدایت کرد و دلیل کرد بر آن که مثل قول و فعل ایشان نباید گفتن [و کردن]«۸» تا هلاک نشوند چون ایشان، محذوف اینکه است، أعنی هدایت کرد و دلیل کرد بر آن که گفتیم، و آنچه گفتیم آن که اگر ما خواستیمی«۹» فاعل است، [و]«۱۰» بر هو دو قول «نطبع» کلامی مستأنف باشد«۱۱» غیر معطوف علی قوله: أَصَبناهُم، از آن وجوه که بیان کردیم که مؤدّی است با چند فساد، و اینکه قول فرّاء و زجّاج و جبّایی و بیشتر اهل علم است. و اگر نه چنین گویند، معنی آیت مستقیم نشود. امّا معنی «طبع»«۱۲» در او دو قول گفتند: یکی حکم به آن که او مذموم است ابدا از آن جا که در معلوم آن است که ابدا ایمان نیارد«۱۳» به مثابت کسی که بر دل مهر دارد. و «سماع» به معنی قبول باشد، یعنی ایشان هرگز قبول ایمان نکنند کالمطبوع علی قلبه، پس اینکه بر سبیل حکم باشد به مذمّت و ملامت و لعنت«۱۴» ایشان. و غرض قطع طمع رسول بود- علیه السّلام- از ایمان ایشان. -- (۱). مل: نمودیم. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۹- ۳). مج، وز، مل، لت: خواستمانی، که بر اساس مرجّح می‌نماید. [.....]

(۴). مج، وز، مل، لت: هلاک کردمانی، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۵). مج، وز، مل، لت: گناهشان. (۶). مج، وز، مل، لت: امّتان. (۷). لت: پیشتر. (۱۰- ۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). مل و. (۱۲). مل: نطبع. (۱۳). آج، لب: نیارند. (۱۴). مل: و به لعنت. صفحه : ۳۱۳ و وجه دوم در معنی «طبع» ن است که: به معنی سمت و علامتی باشد بر دلهای ایشان از نشانی و سوادی که فرشتگان به اینکه«۱» علامت که ایشان ایمان نخواهند آورد،«۲» در لعنت و تبرّای ایشان بیفزایند. و اینکه طبع و مهر بر دو وجه که گفتیم مانع«۳» نباشد از ایمان برای آن حکم حاکم تبع«۴» محکوم باشد علی ما هو به، و محکوم را بر وجهی نکند، و نیز سمت«۵» و علامت منع نباشد، بیانش قوله تعالی: بَل طَبَعَ اللّه‌ُ عَلَیها بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلًا«۶». و اگر مانع بودی از ایمان، اندک و بسیار را مانع بودی، چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نبود. و ابو القاسم بلخیّ وجهی گفت در اینکه آیت، و آن آن است که: طبع را تفسیر به طبع [۱۷۶- پ]

زنگار داد«۷»، گفت: خدای تعالی کفر را در دل کافر به زنگار تشبیه کرد که بر روی آیینه«۸» و شمشیر باشد، برای آن که تاریک و مظلم بود. و ایمان را به جلای آن تشبیه کرد، برای آن که در او نور و ضیاء است. آنگه آن زنگار را با خود [حوالت کرد، چنان که زیادت ایمان و کفر را با سورت«۹»]«۱۰» حوالت کرد فی قوله: زادَتهُم إِیماناً«۱۱» فَزادَتهُم«۱۲»هذه ما «۱۴» است آن گروه بازماندگان را بر ایمان و طاعت و تحذیر -- (۱). مج، وز: به آن، آج، لب: بدین.
(۲). مج، وز، مل، لت: آوردن، لب، آف و. (۳). اساس: نافع، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). آج، لب، آف: طبع. (۵). مج، وز: و سمت. [.....]

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵. (۷). وز، بم، آف، آن: دارد. (۸). مج، وز، مل، آج، لب، بم، آن: آینه. (۹). آج، لب، بم، لت: با خود. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۲. (۱۲). ضبط قرآن کریم: فزادتهم. (۱۳). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. (۱۴). اساس: تعریض، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۱۴ کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند آن که به ایشان رسید به اینان نرسد، و نیز بیان کردن که جماعتی هستند که هرگز ایمان نخواهند آورد [ن]«۱» به اختیار بد خود، کالمطبوع علی قلبه. آنگه خدای تعالی گفت: تِلکَ‌القُری، اینکه شهرها که ما آن را هلاک کردیم و قصّه و اخبار آن با تو بگفتیم، از«۲»

شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و شعیب و لوط و آن قوم که ذکر ایشان در آیت مقدّم برفت، آنگه بیان کرد که: آنچه به سر«۳» ایشان آمد از عذاب پس آن بود که من بر ایشان حجّت گرفتم به بعثت انبیاء- علیهم السّلام- و اظهار معجزات بر دست ایشان و بیان ادلّه و حجج و طرایق«۴» علم، گفت: رسولان ایشان بیّنات و حجج به ایشان بردند، ایشان ایمان نیاوردند به هیچ وجه با آنچه پیش از آن کافر«۵» شده بودند و تکذیب کرده، یعنی استنکاف و تکبّر و«۶» قلّت تأمّل و نظر رها نکرد ایشان را که با آنچه کافر بودند از وحدانیّت خدای تعالی و آنچه ارکان شرع است ایمان آرند. آنگه گفت: کَذلِکَ یَطبَعُ اللّهُ خدای چنین مهر نهد«۷» بر دل کافران. از اینکه آیت معلوم می‌شود که خدای تعالی به مهر و طبع منع نکند کس را«۸» از ایمان، برای آن که اشارت کرد به اموری که همه ادلّه و حجج و بیان است و داعی به ایمان، از قصّه [هلاک]«۹» اوایل و فرستادن رسل- علیه السّلام- و آوردن ایشان معجزات و بیّنات را، و آن که ایشان به اختیار بد«۱۰» خود ایمان نیاوردند. آنگه گفت: کَذلِکَ یَطبَعُ اللّهُ خدای تعالی مهر چنین نهد بر دل کافران نه چنان که مجبّران گمان بردند که من منع کنم کافران را از ایمان به طبع و مهر. امّا اضافت رسل با ایشان با آن که پیغامبران خدای بودند، ---------------------------------- (۹- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز: آن. (۳). مج، وز: پس. (۴). مل: به طریق. (۵). مل: از ایشان کافر. [.....]

(۶). مج، وز: او، مل: از. (۷). مج، وز: مهر نهاد. (۸). مج: کسی را. (۱۰). مج، آن: بر، مل: ندارد. صفحه : ۳۱۵ از آن جاست که چون مرسل الیهم ایشان بودند و انتفاع و اهتدا به رسولان ایشان را بود، خدای تعالی اضافت کرد«۱» به ایشان، و عرب اضافت کند بأدنی الملابسه، چنان که آن جا که به دو کس چوبی بر خواهند گرفت«۲»، هنوز بر نگرفته«۳» آن یکی دیگر«۴» را گوید: خذ بطرفک، طرف خود بر گیر، یعنی طرفی که ملاقی تو است. و قوله: فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا، اینکه «لام» برای تأکید نفی است، چنان که بسیار جایها شرح دادیم. مجاهد گفت: هم آن معنی دارد که: وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ«۵»، یعنی ما ایشان را هلاک نکردیم و الّا دانستیم که هرگز ایمان نیارند«۶». حسن«۷» و جبّایی گفتند: معنی آن است که کفر ایشان رها نکند ایشان را که ایمان آرند، و اینکه معنی قول أخفش است که گفت: «ما» مصدریّه است، أی لم یؤمنوا«۸» بتکذیبهم، و التّقدیر: لتکذیبهم، و اینکه هر دو قول مضطرب است، و«۹» معنی از روی ظاهر آن است که: ایشان تصدیق نکنند آن را که تکذیب کرده بودند [۱۷۷- ر]

پیش از اینکه، و ایمان نیارند به چیزی که کافر بودند از آن پیش، و معنی آن که: بر کفر مصرّ خواهند بود [ن]

تا به مردن- و اللّه اعلم. قوله: وَ ما وَجَدنا لِأَکثَرِهِم مِن عَهدٍ، آنگه حق تعالی گفت: ما بیشترین«۱۰» ایشان را عهدی نیافتیم، یعنی وفا به عهد، چنان که در شاهد آن را که بر عهد ثبات نکند و به عهد وفا نکند گویند: لا عهد له، او را عهدی نیست. نفی وفا را نفی عهد خوانند. و مراد به عهد، عهدی است که ایشان با پیغامبران بستند. و «عهد» و «عقد» و «میثاق» و «یمین» نظایر باشد، و «وجدان» و «الفاء» و «ادراک» و «مصادفه» ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: اضافتشان کرد. (۲). مج، وز، لت: برخواهند گرفتن. (۳). آج، لب باشند. (۴). آج، لب: دیگری. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۲۸. (۶). اساس: نیارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مل: حسن بصری. (۸). مج، وز: لم تؤمنوا. (۹). مج، وز اینکه. (۱۰). مج، وز، مل، لت: بیشترینه. [.....]

صفحه : ۳۱۶ نظایر باشد. و «من» فی قوله: مِن عَهدٍ، تأکید نفی راست، چنان که نظایر او بسیار«۱» برفت. وَ إِن وَجَدنا، «إن» مخفّفه است از ثقیله، و التّقدیر: انّا«۲» وجدنا، أو انّه وجدنا، علی انّ الضّمیر للشّأن«۳» و الامر، و علامت آن که «إن» مخفّفه از ثقیله «لام» است در خبر او، و ما بیشتر«۴» ایشان را فاسق یافتیم و خارج از فرمان خدای تعالی به ایشان، و کار چنان افتاد که ما بیشتر«۵» ایشان را فاسق یافتیم. و «فسق» هم کفر باشد و هم سایر معاصی. و اصل او خروج الشّیء عن الشّیء باشد، و اگر چه در عرف غالب بر او آن است که مادون کفر را فسق خوانند، و در آیت هر دو رواست. اگر گویند چگونه گفت که: بیشتر را فاسق یافتیم، و ایشان همه فاسق بودند! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که کافران هم بر دو وجه بودند. بعضی در ملّت و کیش خود متدیّن و متحرّج

بودند، و بعضی متهتّک و خلیع«۶» العذار«۷»، آن که چنان بودنـد کمتر بودند، و آن که چنین بودند بیشتر بودند. و جواب دوم از او آن است که: حق تعالی اکثر کنایت کرد از همه، چنان که گوینـد: قلّ ما رأیت مثله، و مراد آن باشـد که: ما رأیت مثله لا«۸» قلیلا و لا«۹» کثیرا، و مثله قوله: فَقَلِیلًا ما یُؤمِنُون«۱۰». قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶]

[اشاره]

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرعَونَ وَ مَلائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَهُ المُفسِدِینَ (۱۰۳) وَ قالَ مُوسی یا فِرعَونُ إِنِّی رَسُولٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ (۱۰۴) حَقِیقٌ عَلی أَن لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلاَّ الحَقَّ قَد جِئتُکُم بِبَیِّنَهٍ مِن رَبِّکُم فَأَرسِل مَعِیَ بَنِی إِسرائِیلَ (۱۰۵) قالَ إِن کُنتَ جِئتَ بِآیَهٍ فَأتِ بِها إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ (۱۰۶) فَأَلقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعبانٌ مُبِینٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذا هِیَ بَیضاءُ لِلنّاظِرِینَ (۱۰۸) قالَ المَلَأُ مِن قَومِ فِرعَونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ (۱۰۹) یُرِیدُ أَن یُخرِجَکُم مِن أَرضِکُم فَما ذا تَأمُرُونَ (۱۱۰) قالُوا أَرجِه وَ أَخاهُ وَ أَرسِل فِی المَدائِنِ حاشِرِینَ (۱۱۱) یَأتُوکَ بِکُلِّ ساحِرٍ عَلِیمٍ (۱۱۲) وَ جاءَ السَّحَرَهُ فِرعَونَ قالُوا إِنَّ لَنا لَأَجراً إِن کُنّا نَحنُ الغالِبِینَ (۱۱۳) قالَ نَعَم وَ إِنَّکُم لَمِنَ المُقَرَّبِینَ (۱۱۴) قالُوا یا مُوسی إِمّا أَن تُلقِیَ وَ إِمّا أَن نَکُونَ نَحنُ المُلقِینَ (۱۱۵) قالَ أَلقُوا فَلَمّا أَلقَوا سَحَرُوا أَعیُنَ النّاسِ وَ استَرهَبُوهُم وَ جاؤُ بِسِحرٍ عَظِیمٍ (۱۱۶) وَ أَوحَینا إِلی مُوسی أَن أَلقِ عَصاکَ فَإِذا هِیَ تَلقَفُ ما یَأفِکُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ الحَقُّ وَ بَطَلَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنالِکَ وَ انقَلَبُوا صاغِرِینَ (۱۱۹) وَ أُلقِیَ السَّحَرَهُ ساجِدِینَ (۱۲۰) قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العالَمِینَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ (۱۲۲) قالَ فِرعَونُ آمَنتُم بِهِ قَبلَ أَن آذَنَ لَکُم إِنَّ هذا لَمَکرٌ مَکَرتُمُوهُ فِی المَدِینَهِ لِتُخرِجُوا مِنها أَهلَها فَسَوفَ تَعلَمُونَ (۱۲۳) لَأُقَطِّعَنَّ أَیدِیَکُم وَ أَرجُلَکُم مِن خِلافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّکُم أَجمَعِینَ (۱۲۴) قالُوا إِنّا إِلی رَبِّنا مُنقَلِبُونَ (۱۲۵) وَ ما تَنقِمُ مِنّا إِلاّ أَن آمَنّا بِآیاتِ رَبِّنا لَمّا جاءَتنا رَبَّنا أَفرِغ عَلَینا صَبراً وَ تَوَفَّنا مُسلِمِینَ (۱۲۶)

[ترجمه]

پس بفرستادیم از پس [ایشان]«۱۱» موسی را به آیات ما به فرعون و اصحابش«۱۲»، کافر شدند به آن. بنگر چگونه«۱۳» بود عاقبت مفسدان. ------------------------------- (۱). اساس او بسیار، با توجه به مج، وز زایـد می‌نمایـد. (۲). مج، وز، لت، آن: و انّا. (۳). مج، وز، لت: للشّأن. (۵- ۴). مج، وز، مل، لت: بیشترینه. (۶). مج، وز، مل، لت: مخلوع. (۷). اساس: العذاب، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹- ۸). مج، وز: إلّا. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۸۸. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). مج، وز: اصحابانش پس. (۱۳). مج: که چگونه. صفحه : ۳۱۷ گفت«۱» موسی: ای فرعون، من«۲» فرستاده [ام]«۳» از خدای جهانیان. سزاوار بر آن که نگویم بر خدای الّا راستی آوردم به شما حجّتی از خدایتان، بفرست با من فرزندان یعقوب را. گفت اگر آورده‌ای حجّتی، بیار آن را اگر تو از جمله راست گویانی. بینداخت«۴» عصایش که دیدی«۵» اژدهایی بود ظاهر. و بکشید«۶» دستش که دیدی«۷» آن سپید بود نگرندگان را. [۱۷۷- پ]، گفتند جماعت از قوم فرعون«۸» اینکه«۹» جادویی است دانا. می‌خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما«۱۰»، چه فرمایی«۱۱»! گفتند باز دار اینکه را و برادرش را و بفرست در شهرها جمع کنندگان را. «۱۲» تا به تو آرند هر جادویی دانا را. ------------------------------- (۱). مج: و گفت. (۲). مج، وز، لت رسول و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). آج، لب: پس بینداخت. (۵). مج، وز: بدیدید. (۶). مج، وز: و بکند. (۷). مج، وز: دیدید. (۹- ۸). مج، وز که. (۱۰). مج: زمینتان. (۱۱). مج، وز: فرمایید، آج، لب: می‌فرمایید. (۱۲). مج، آج، لب: سحّار. صفحه : ۳۱۸ «۱» و آمدند ساحران به فرعون،

گفتند ما راست«۲» مزدی«۳» اگر ما غلبه کنیم! گفت: آری و شما از نزدیکان باشی«۴». «۵» گفتند«۶» ای موسی تو بیفگنی و یا «۷» ما باشیم فگنندگان. گفت بیفگنی«۸»، چون بیفگندند بفریفتند چشمهای مردمان و بترسانیدند ایشان را و آوردند جادویی بزرگ. و وحی کردیم به موسی که بیفگن عصای تو که دیدی آن فرود«۹» می‌برد آنچه کرده بودند به دروغ. بیفتاد«۱۰» حق و باطل شد [آنچه]«۱۱» ایشان کرده بودند. غلبه کردند ایشان را آن جا و باز گردیدند«۱۲» ذلیل و خوار. و بیفگندند جادوان را سجده کننده. گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان. خدای موسی و هارون. ------------------------------ (۱). اساس، آج، لب: أئن، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). مج، وز: ما را هست، آج، لب: ای بدرستی که ما راست هر آینه. (۳). مج: مژدی. (۴). مج، وز، آج، لب: باشید. (۵). اساس، آج، لب: قال، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). اساس: گفت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۷). وز: تا. (۸). مج، وز، آف، آن: بیفگنید. (۹). مج، وز، آج، لب، آف: فرو. (۱۰). مج، وز: بیوفتاد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). مج، وز، لت: برگردیدند. صفحه : ۳۱۹ گفت فرعون ایمان آوردی«۱» به او از پیش آن که دستوری دادم«۲» شما را، اینکه مکری است که کردی«۳» در شهر تا برون کنی«۴» از اینکه جا اهلش را، زود بدانی«۵». ببرم دستهاتان و پایهاتان«۶» از خلاف، پس بردار کنم شما را جمله«۷». گفتند ما با خدای خود می‌گردیم. چه انکار کردی«۸» از ما الّا آن که ما ایمان آوردیم [به آیات]«۹» خدای«۱۰» چون به ما آمد، خدای ما بزیر«۱۱» بر ما صبر و جان بردار ما را مسلمان. قوله- عزّ و جلّ: ثُمَّ بَعَثْنا«۱۲» مِنْ بَعْدِهِمْ، از پس ایشان، یعنی از پس نوح و هود و صالح و شعیب و لوط که ذکر ایشان برفت. بِآیاتِنا، «با» ------------------------------ (۱). مج، وز، آج، لب: ایمان آوردید. (۲). مج، آج، لب، آف: دستوری دهم. (۳). مج، وز، آف: کردید. (۴). مج، وز، لب، آف، لت: بیرون کنید. (۵). مج، پس شما بدانید. (۶). مج، وز: پایهایتان. (۷). مج، وز، آج، لب، لت: همه. (۸). آج، لب: چه چیز عیب می‌کنی تو. [.....]

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مج، وز، لت ما. (۱۱). وز: برریز. (۱۲). مج، آف: بعثناهم. (۱۳). مج، وز، لت: آیات. (۱۴). لب را. (۱۵). مج، وز، لت: اسمی است اعجمی. صفحه : ۳۲۰ به معنی «مع» است، چنان که: اشتریت الدّار بآلاتها، أی مع آلاتها- بآیات و بیّنات و حجج و دلایل [ما]«۱». فَظَلَمُوا بِها، أی جحدوا بها و کفروا. و «ظلم» اینکه جا به معنی کفر است«۲» و جحود است، دلیلش «باء»، لا یقال «ظلم به» انّما یقال «ظلمه»، و لکن چون به معنی کفر آمد تعدیه کرد او را به حرفی که کفر و جحود را به آن تعدیه کنند، و مثله قوله: لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ«۳»، لا یقال: آلی منه به معنی حلف«۴»، و انّما یقال: آلی علیه و لکنّه لمّا ضمّنه معنی التّبرّی و التّعدیة«۵» عدّاه بمن. بعضی دگر گفتند: «با» بمنزله «با» ی آلت است، چنان که ضرب بالسّیف و قطع بالسّکین، یعنی آلت ظلم خود ساختند اینکه آیات را و ظالم شدند از جهت اینکه آیات. و به هر حال باید گفتن که به کفر [به]«۶» آیات ظالم شدند، پس معنی راجع [باشد]«۷» با قول اوّل بی«۸» اینکه همه تعسّف. اینکه قول ضعیف است. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بدّلوا بها، أی بدّلوا الکفر بها بدلا من الایمان، برای آن که ظلم وضع الشّیء فی غیر موضعه باشد در او معنی تبدیل حاصل است، و اینکه قول قریب است. فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ، اینکه «نظر» به معنی فکر است، اندیشه کن و تأمّل و بنگر به چشم دل تا عاقبت آن مفسدان به کجا رسید و چگونه بود. و ما با ایشان چه کردیم؟ وَ قالَ مُوسی یا فِرْعَوْنُ، موسی گفت: ای فرعون؟ و نام او قابوس بود بر قول اهل کتاب، و وهب گفت: نام او ولید بن مصعب بود، و از جمله قبطیان بود و عمرش بالای چهار صد سال بود. [و]«۹» چنان که در اخبار آمد: در اینکه مدّت او را تبی و بیماری نبود، و گفتند: او را به هر«۱۰» چهل روز یک بار حاجت بودی، و او را ------------------------------ (۹- ۷- ۶- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، لت: ندارد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶. (۴). مج، وز، مل، لب: خلف. (۵). مج، وز، مل، لب، لت: و التّبعید. (۸). مج: با. (۱۰). مج، وز: ندارد. [.....]

صفحه : ۳۲۱ سعال و مخاطی و چیزی نبودی، و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی. و بیشتر طعام او موز بودی تا ثفلی«۱» نباشد آن را. و او دعوی خدایی کرد، و آن جماعت به او ایمان آوردند. موسی و هارون را- علیهما السّلام- خدای به ایشان فرستاد، بیامدند و بر در سرای فرعون مدّتی مقام کردند. ایشان را راه ندادند به فرعون برای آن که مردمانی«۲» درویش«۳» و خلق جامه و رثّ الهیئهٔ«۴» بودند. در خبر است که: موسی- علیه السّلام- جامه«۵» پشمین داشت از پلاس و کلاهی«۶» پشمین و رسنی در میان بسته بودی و نعلینی در پای کرده و عصا به دست گرفته، و هارون همچنین. تا یک روز مسخره‌ای بود فرعون را و کس پیش فرعون حدیث ایشان نیارست کردن و گفتن که: دو مرد به اینکه صفت دعوی پیغامبری می‌کنند. اینکه مسخره روزی در میان حدیث گفت: [اینکه حدیث]«۷» هزار بار از آن«۸» منکرتر و ناراست‌تر است که دو مرد گدا«۹» بیامده‌اند بر در اینکه سرای، مدّتی است که می‌گردند و می‌گویند: ما پیغامبرانیم«۱۰»، خدای ما را به فرعون و قومش فرستاده است تا به ما ایمان آرند و تبع ما باشند. فرعون گفت: اینکه چه حدیث است که تو می‌گویی، و«۱۱» بجدّ می‌گویی یا به هزل! گفت: هزل چه باشد؟ حقیقت است، و اینکه ساعت که در آمدم«۱۲» بر در سرای بودند«۱۳»، مرا گفتند: بگوی فرعون را که ما رسولان«۱۴» خداییم به تو، راه ده ما را به خود. فرعون چون اینکه بشنید، بترسید و گونه رویش«۱۵» بگشت«۱۶» و گفت: در آری«۱۷» ------------------------------

(۱). مج، وز، مل، آن: ثقل. (۲). لب: مردمان. (۳). بم، آف: دروش. (۴). اساس: الهیئهٔ، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). وز، مل، لت: جامه/ جامه‌ای. (۶). لب: کلاه. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱- ۸). مج، وز، لت: ندارد. (۹). مج: دو گدا مرد. (۱۰). مج، وز، مل، لت: ما پیغامبران خداییم. (۱۲). اساس و، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۱۳). اساس: بودم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۴). مج، وز: رسول. (۱۵). مج: رنگش. [.....]

(۱۶). لب: زرد شد. ۱۷. مج، وز، مل، لب، آف: در آرید. صفحه : ۳۲۲ اینان را تا چه مردمانند. کس آمد و ایشان را در سرای برد. چون در آمدند و«۱» پیش فرعون بایستادند، فرعون روی به موسی کرد و گفت: من انت، تو کیستی! گفت: إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ العالَمِینَ، من پیغامبری«۲» فرستاده خدایم به تو که خدای جهانیان است. آنگه میان ایشان [۱۷۸- پ]

آن مناظره رفت که خدای تعالی در سورهٔ الشّعراء حکایت کرد از ایشان و چون آن جا رسیم گفته- شود- إنّ شاء اللّه تعالی و به الثّقهٔ. فرعون گفت: حقیقت می‌گویی یا هزل! موسی- علیه السّلام گفت: حَقِیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَی اللّهِ إِلَّا الْحَقَّ گفت: سزاوار است که من بر خدای جز حق و راستی نگویم. و «حقیق» فعیل باشد من الحقّ، و هم به معنی فاعل باشد و هم به معنی مفعول برای آن که حقیق سزاوار بود، و اینکه هر دو معنی در او بود. امّا قوله: عَلی أَنْ لا أَقُولَ، قیل محقوق علی ان لا اقول. و حقیق و محقوق به یک معنی باشد، کانّه حقّ علیه ان لا یقول علی اللّه الّا الحقّ، بر اینکه وجه به معنی مفعول باشد. و فرّاء گفت. «علی» به معنی «با» ست، یقول العرب: جاء فلان بحال حسنهٔ و علی حال حسنهٔ، و علی هذا قوله: وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ«۳»، أی علی کلّ صراط. بر اینکه قول معنی آن باشد که سزاوارم به آن که بر خدای تعالی جز حق و راستی نگویم. گفت دلیل بر اینکه، قراءت اعمش است که خواند: حقیق بأن لا اقول، و عبد اللّه مسعود خواند: حقیق ان لا اقول. أبو عبیده گفت معنی آن است که: حریص علی ان لا اقول، حریصم بر آن که بر خدای جز حق نگویم، و نافع خواند: حقیق علیّ، واجب است بر من که بر خدای جز حق نگویم، و ابو علی فارسی گفت که: «حقیق» از حقّ باشد، و حقّ به «علی» تعدیه کنند، قال اللّه تعالی: فَحَقَّ عَلَیْنا قَوْلُ رَبِّنا«۴»، و قال: وَ حَقَّ«۵» قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ، من از خدای حجّتی آورده‌ام به شما، یعنی عصا و ید بیضاء. فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرائِیلَ [بنی اسرائیل را]«۲» و فرزندان یعقوب را که به بندگی گرفته‌ای با من به بیت المقدّس فرست. وهب گفت: سبب استعناد«۳» فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی، فرعون یوسف بود. چون یوسف را وفات آمد و أسباط منقرض شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند«۴»، بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را به بندگی گرفتند«۵». خدای تعالی ایشان را از دست فرعون به موسی برهانید. و از آن روز که یوسف- علیه السّلام- در مصر شد تا آن روز که موسی- علیه السّلام- در مصر شد، چهار صد سال بود. فرعون موسی

را گفت: إِن کُنتَ جِئتَ بِآیَةٍ، اگر آیتی آورده‌ای بیار اگر راست می گویی. فَأَلقی عَصاهُ، موسی- علیه السّلام- عصا از دست بیفگند. و اصل «عصا» من العصیان الّذی هو الامتناع باشد، برای آن که تا چوبی سخت خشک نباشد آن را عصا نکنند از چوب خرما و سنجد و عوسج، قال الشّاعر:«۶» تصف السّیوف و غیرکم یعصی«۷» بها یابن القیون و ذاک فعل الصّیقل یقال: عصی بالسّیف إذا«۸» اخذه بیده اخذ العصاء، و قیل بل یقال عصوته بالعصار و عصیته بالسّیف اذا ضربته به. و إلقای عصا در آیت حقیقت است، و در دگر جا«۹» آید به معنی کنایت از ترک سفر، چنان که شاعر گفت«۱۰»: فالقت عصاها و استقرّ بها النّوی کما قرّ عینا بالایاب المسافر ---------------------------------- (۱). اساس: واجب، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، مل، لب: استعباد. (۴). مج، مل، لت: شد. (۵). مج، وز، مل: به بنده گرفتند. (۱۰- ۶). مج، وز شعر. [.....]

(۷). اساس: یعصا، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۸). اساس، وز، بم: اذ، با توجه به مج تصحیح شد. (۹). مج: جای، وز: جایی. صفحه : ۳۲۴ بعضی دگر گفتند: «عصا» مشتق نیست از عصیان، برای آن که «الف» [او]«۱» منقلب است از «واو»، و «الف» اینکه منقلب است از « یا »، یقال: عصی یعصی عصیانا و معصیة، و یقال: عصا و عصوان و عصوته بالعصا، قال الشّاعر«۲»: فجاءت بنسج العنکبوت کانّه علی عصویها سابریّ مشبرق و اصل «إلقاء» من اللّقاء باشد به معنی اتّصال، و «الف» ازالت را بود و المعنی ازال الأتّصال الّذی بین ذلک الملقی و بین یدیه [۱۷۹- ر]. و از وجوه افعل یکی ازالت باشد، کقولهم: اعجمت الکتاب ازلت عجمته و عربت معدته اذا فسدت و اعربتها اصلحتها، أی ازلت فسادها. فَإِذا هِیَ، اینکه را «اذا» ی مفاجات گویند، کقولهم: فتحت الباب فاذا زید بالباب، و دخلت علی فلان فاذا زید عنده. و در قرآن از اینکه بسیار است. و «ثعبان» مار بزرگ باشد. فرّاء گفت: ماری بزرگ نر باشد، و اصل او من ثعبت الماء اثعبه اذا فجّرته و انثعب الماء أی انفجر، و المثعب موضع انفجار الماء. و ناودان را برای آن«۳» مثعب خوانند که آلت انفجار آب بود، و برای آنش ثعبان خوانند که به مانند سیلاب«۴» رود، قال الشّاعر«۵»: علی نهج کثعبان العرین و «مبین»، بیّن ظاهر من ابان الشّیء اذا تبیّن و ظهر، یعنی بر حقیقت اژدها شد«۶» ظاهر که می‌دیدند و در او شبهتی نبود. وهب گفت: چون فرعون موسی را گفت بیار تا چه حجّت داری، او عصا از دست بینداخت در حال اژدهایی شد عظیم. عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند: اژدهای بزرگ نر موی ناک و دهن باز کرده«۷» و یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاده، و دگر زفر بر بالای کوشک«۸». خواست تا کوشک را با هر که در اوست فرو برد. آنگه آهنگ فرعون کرد. فرعون بگریخت و ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، مل شعر. (۳). مج، وز، مل: اینکه. (۴). مج، وز: سیل آب. (۵). مج، وز شعر. (۶). مج: اژدهایی شد. (۷). مج، وز، مل: برکرد. (۸). مج، وز، مل: شرف. صفحه : ۳۲۵ در خانه شد و او را حدث افتاد از بیم تا آن روز چهل نوبت بنشست. پس از آن که به چهل روز یک نوبت نشستی و فریاد خواست از موسی و گفت: به حرمت رضاع و تربیت که اینکه را از من دور کنی تا به تو ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو بفرستم و هر چه خواهی بکنم. ثعبان از دگر سوی حمله برد بر مردمان و لشکر. مردم همه بر هم افتادند تا جماعتی بسیار کشته شدند. چون فرعون بسیار زاری کرد«۱» و فریاد خواست و گفت: یا موسی اینکه را از من بازدار تا ایمان آرم، و هر التماس که کنی به جای آرم، موسی- علیه السّلام- دست کرد و برگرفت آن را عصا شد همچنان که بود. فرعون با جای خود آمد و بنشست و موسی را گفت: آیتی دگر داری! گفت: بلی، گفت: بیار. دست در گریبان کرد و از گریبان بیرون آورد سپید«۲» به مانند برف. از او نوری می‌تافت مانند آفتاب«۳». فرعون گفت: اینکه دست تو است! موسی- علیه السّلام- دگر باره دست در گریبان کرد و برون«۴» آورد، نوری از او بتافت تا به عنان آسمان چنان که چشمها را غلبه کرد. فرعون به او نتوانست نگریدن، متحیّر فرو ماند. موسی- علیه السّلام- دگر باره دست در گریبان کرد و برون«۵» آورد چنان که در اصل خلقت بود. فرعون خواست تا ایمان آورد، هامان برخاست و پیش او آمد و گفت: دعوی خدایی کرده‌ای و عالمی مسخّر تواند و تو را می‌پرستند. به بنده‌ای ایمان خواهی آوردن تا تبع او باشی، اینکه زشت کاری باشد. فرعون

گفت: مرا مهلتی«۶» ده تا فردا. موسی- علیه السّلام- گفت: روا باشد و برگشت و خدای تعالی وحی کرد به موسی که: فرعون را بگوی که اگر [به من]«۷» ایمان آری اینکه ملک بر تو رها کنم و جوانی و قوّت با تو دهم. فرعون گفت: یک امروز مرا مهلت ده. موسی- علیه السّلام- برفت. هامان در آمد. فرعون گفت: یا هامان؟ چه گویی! موسی چنین -------------------------------- (۱). مج، وز، مل: لابه کرد. (۲). آج: سپیدی، لب: سفیدی. (۳). مج، وز، مل: می‌تافت چون شعاع آفتاب. [.....]

(۵- ۴). مج، وز، مل، آج، لب: بیرون. (۶). مج، وز، مل، مهلت. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۲۶

می‌گوید، و اگر اینکه چنین باشد کاری عظیم بود. هامان گفت: او مردی جادوست روا بود که بکند، امّا یک روز که اینکه قوم تو را پرستند به ملک همه دنیا برنیاید و فرعون را از سر آن بر بود«۱» و گفت: حدیث جوانی که گفت با تو دهم، من چاره بسازم که تو جوان شوی و مویت سیاه شود. آنگه بفرمود تا وسمه بیاوردند و او را بفرمود تا به آن خضاب کرد و مویش سیاه شد. موسی- علیه السّلام- بر دگر روز باز آمد، فرعون را یافت موی سیاه شده، عجب ماند«۲» از آن؟ خدای تعالی وحی کرد به او که: چه اندیشه کنی، که«۳» اینکه خضابی مزوّر است. روزی چند بر آید برود، همچنان شود که بود. و در بعضی [۱۷۹- پ]

روایات آمد که: چون موسی و هارون از نزدیک فرعون برون«۴» آمدند، ایشان را باران بگرفت. در راه عجوزی«۵» بود، پیرزنی از خویشان مادر موسی«۶». موسی و هارون در سرای او شدند و آن شب آن جا مقام کردند، و هامان و لشکر گفتند: چرا اینان را بنگرفتی و محبوس نکردی! او کس فرستاد بر اثر ایشان. چون کسان فرعون آن جا آمدند، ایشان خفته بودند و عجوز«۷» بیدار بود، خواست تا ایشان را بیدار کند و بجهاند. عصا بر بالین موسی- علیه السّلام- نهاده بود، دگر باره اژدها گشت«۸» و آهنگ ایشان کرد. بگریختند و موسی و هارون را رها- کردند، و چون بیدار شدند عجوز«۹» ایشان را خبر داد به آنچه رفت، قوله: وَ نَزَعَ یَدَهُ، معنی آن است که دست از گریبان بکشید و برون«۱۰» کرد، و لکن در کلام محذوفی هست، بیفگند لدلالهٔ الکلام علیه، و آن آن است که: نزع یده من جیبها«۱۱» بعد -------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آج، لب: ببرد. (۲). مج، وز، بماند، مل: داشت. (۳). مج، وز: اندیشه کنی در اینکه. (۱۰- ۴). مج، وز، مل: بیرون. (۵). مل: عجوزه‌ای. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). مل، آج، لب: عجوزه. (۸). مل، آج، لب: شد. (۹). مل: عجوزه. (۱۱). وز: جنبها، همه نسخه بدلها با اساس مطابق است، در حالی که بر اساس قاعده می‌باید «جیبه» باشد. صفحه : ۳۲۷ [ما]«۱» ادخلها فیه، اینکه بیفگند برای آن که دگر جایها به شرحتر از اینکه گفت فی قوله:قال به وَ أَدخِل یَدَکَ فِی جَیبِکَ تَخرُج بَیضاءَ مِن غَیرِ سُوءٍ«۲»، در اینکه آیت «نزع» گفت«۳» و نزع بعد ادخال بود، و در آن دگر آیت ادخال گفت، و خروج«۴» بی نزع نباشد، پس آنچه گفت و کلام«۵» بر آن دلیل کرد از کلام بیفگند. فَإِذا هِیَ بَیضاءُ لِلنّاظِرِینَ «إذا» هم مفاجات است که گفتیم، یعنی عقب نزع و اخراج سپیدی بود«۶» نورانی برای نگرندگان، و اینکه نظر تقلیب الحدقهٔ الصّحیحهٔ نحو المرئیّ طلبا لرؤیته باشد، نگرید [ن]«۷» به چشم باشد«۸» آنچه دیدنی است، و زجّاج گفت: «إذا» اینکه جا ظرف مکان است به معنی «هناک» و «ثمّ»، و دگر جایها ظرف زمان باشد، و تقدیر کلام آن است که: فهی بیضاء للنّاظرین هناک، و در «إذا» مفاجات اینکه تأویل می‌گویند«۹» هر جای. و موسی- علیه السّلام- اسمری بود«۱۰» شدید السّمرهٔ، چون دست از گریبان برون«۱۱» کردی با دگر اندامش نماندی از آن«۱۲» جا که معجز خرق عادت بود که کس بر الوان قادر نیست مگر خدای- عزّ و جلّ. قالَ المَلَأُ مِن قَومِ فِرعَونَ، آن جماعت اشراف و خواصّ فرعون چون هامان و جز او گفتند: اینکه مردی ساحر و جادوست«۱۳» دانا، و تفسیر «ملأ» پیش از اینکه بگفتم. و «قوم» جماعتی باشند که به کار مردم قیام کنند و به معاونت او برخیزند، برای اینکه نگویند: قوم اللّه، و گویند: عباد اللّه و حزب اللّه، که خدای تعالی را به -------------------------------- - (۷- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲. (۳). آج، لب: نزع یده. (۴). کلمه «خروج» در اساس خط خورده است در حالی که در همه نسخه بدلها هست. (۵). مج، وز، مل: آن چه فحوای کلام. (۶). مج، وز، مل: بودی. (۸). مج، وز: نگریدن تا ببینند. (۹). مج، وز، مل:

می گوید. (۱۰). مج، وز و. (۱۱). مج، وز، مل: بیرون. (۱۲). مج، وز، مل: اینکه. (۱۳). مج، وز: ساحری و جادوی است. صفحه : ۳۲۸ قیام و معاونت کس حاجت نیست. و ساحر جادو باشد، و رمّانی گفت: حدّ سحر حیلتی لطیف باشد و در اظهار او«۱» اعجوبه که ایهام معجز افگند. و ازهری گفت: سحر صرف چیزی باشد از حقیقت خود با غیر آن، و اصل او از«۲» خفا و پوشیدگی باشد- چنان که در سورة البقره بیان کردیم، و منه السّحر للرّیة و السّحر للظّلمة. و بعضی دگر گفتند: سحر من قولهم: سحر المطر الارض یسحرها سحرا اذا قلّبها و قلع شجرها، قال ذو الرّمّة فی صفة السّراب«۳»: و ساحرة السّراب من الموامی ترقّص فی نواشرها الاروم پس آن را برای آن سحر خواندند و او را ساحر که گفتند: آن کار به خلاف آن است که او می‌نماید. و عصا به صورت اژدها و أسمر به لون ابیض. یُرِیدُ أَن یُخرِجَکُم مِن أَرضِکُم بِسِحرِهِ«۴»، می‌خواهد که«۵» شما را که جماعت قبطیانی«۶» از زمین مصر بیرون کند به سحر و جادویش. و اینکه برای آن گفتند که او گفت: فَأَرسِل مَعِیَ بَنِی إِسرائِیلَ«۷»، بنی اسرائیل را با من بفرست. گفتند: لشکر می‌خواهد، و می‌خواهد تا جماعتی بسیار [۱۸۰- ر]

را از ما جدا کند و ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما خروج کند. فَما ذا تَأمُرُونَ [چه فرمایی. موضع «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع چون به معنی الّذی باشد، و التقدیر: فما الّذی تأمرون]«۸» به، و نیز محتمل است نصب را علی تقدیر: فأیّ شیء تأمرون به«۹»، و در آن که اینکه کلام کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: کلام ملأ قوم فرعون است که با یکدیگر گفتند، و اینکه اولیتر و لا- یقتر است به ظاهر کلام. و قولی دیگر آن که: کلام فرعون است و در کلام فرعون یُرِیدُ أَن یُخرِجَکُم قول مضمر است. ------------------------------ (۹- ۲- ۱). مج، وز، مل: ندارد. (۳). مج، وز، مل شعر. (۴). سوره شعراء (۲۶) آیه ۳۵. [.....]

(۵). مج، وز، مل، لت: تا. (۶). مج، وز، مل: قبطیانید. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۵. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. صفحه : ۳۲۹ قالُوا أَرجِه، گفتند آن گروه که مشورت با ایشان برده بودند: باز دار او را و در کار او تأخیری بکن. حمزه و یحیی خواندند: [ارجه]«۱» به سکون «ها» بی همزه، و وجه او آن است که در او دو لغت آمد همزه نحو: «ارجأت»، و ترک همزه نحو «ارجیت». همزه از أرجیت گرفت بی‌همزه و «ها» برای استراحت آورد، چنان که در «قه» و «عه» آورد. و بصریان خواندند و داجونی از هشام: «ارجئه» من أرجأت الامر أی اخّرت بالهمزة علی وزن افعله. و إبن کثیر و الحلوانیّ عن هشام همچنین خواندند، جز که ایشان وصل کردند «ها» ی مضموم«۲» را به «واو» ی پس او، إبن ذکوان خواند به کسر [ها]«۳» بی اشباع: «ارجئه». و ابو جعفر من طریق إبن العلّاف و قالون و المسیّبیّ «ارجه» بی همزه به کسر «ها» بی‌اشباع، و باقی قرّاء و آن کسائی است و خلف و اسماعیل و ورش و ابو جعفر من طریق النّهروانیّ به کسر «ها» بی همزه و اشباع و«۴» به «یاء»«۵» از پس «ها». و اختلافشان در سورة الشّعراء هم چنین است. و الإرجاء، التّأخیر و همزه لغت قیس است و دیگر عرب، و ترک همزه لغت تمیم [است]«۶» و اسد و مرجیان را برای اینکه، خوانند لتأخیرهم هم الوعید و جوازهم العفو. عبد اللّه عبّاس گفت: اخّره، باز پس دارش، یعنی توقّف کن در کارش، و قتاده گفت: احبسه، باز دارش. وَ أَخاهُ برادرش«۷» یعنی هارون را. وَ أَرسِل فِی المَدائِنِ حاشِرِینَ، و در شهرها بفرست کسان را که مردم را و جادوان را جمع کنند، و «حاشرین» مفعول به است. یَأتُوکَ، جواب امر است برای آن مجزوم است- تا بیارند به تو هر جادویی دانا را. کوفیان خواندند: «سحّار» مگر عاصم علی فعّال لتکثیر الفعل و الحرفة، و باقی قرّاء «ساحر» علی فاعل. گفتند: رای آن است که در اقطار عالم و شهرها کسان«۸» ------------------------------ (۶- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز: مضمومه. (۴). مج، وز، لت: او. (۵). مج، وز، لت: یابی. (۷). مج، وز، لت را. (۸). مج، وز، مل: کسانی. صفحه : ۳۳۰ را بفرستی تا جادوان دانا را جمع کنند تا کار موسی بنگرند، اگر سحر است و جادوی جوابش بدهند به سحری که آن را غالب باشد، و اگر سحر نیست واو صادق است رای در حقّ او بزنند. گفتند: رای آن است که کودکان را بفرستی به دیهی که در آن جا جادوان بودند تا جادوی بیاموزند، و آن دیه«۱» را «عرما»«۲» خواندند. هفتاد و دو کودک را اختیار کردند، هفتاد از بنی

اسرائیل و دو از قبط، و با موسی وعده بکردند«۳» و مهلتی بخواستند و موسی- علیه السّلام- مهلت«۴» بداد. آن کودکان آن جا رفتند و مدّتها سحر آموختند تا ساحران تمام شدند. ایشان را با پیش فرعون فرستادند و گفتند: ما اینان را سحری آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند از هر سحری که در زمین باشد، الّا که کار سماوی باشد که اینان طاقت آن ندارند. و قولی دیگر آن است که: فرعون کس فرستاد در اقطار جهان تا هر کجا ساحری بود او را بیاوردند. چون پیش فرعون آمدند«۵»، قصّه موسی و عصا با ایشان بگفت. ایشان گفتند: اگر اینکه مرد ساحر است، ممکن نیست که ما را غلبه تواند کرد«۶» و ما او را غالب باشیم، و اگر جادو نیست و کار او سماوی است ما به او«۷» هیچ نتوانیم کرد«۸»، و ذلک قوله: وَ جاءَ السَّحَرَةُ فِرعَونَ، جادوان پیش فرعون آمدند. از جمله جمعهای فاعل یکی «فعله» باشد کالحفظة و السّفرة، [۱۸۰- پ]

و البررة و الکتبة. مفسّران در عدد سحره«۹» خلاف کردند. مقاتل گفت: هفتاد و دو مرد بودند، هفتاد اسرائیلی و دو قبطی. کلبیّ گفت: هفتاد مرد بودند، بیرون از دو رئیس که ------------------------------ (۱). آج، لب: ده. (۲). تفسیر طبری: «فرما» ضبط کرده است. (۳). مج، وز: وعده برزدند. (۴). مج: مهلتی. [.....]

(۵). مج، وز فرعون. (۶). آج، لب: تواند کردن. (۷). مج، وز: مایان. (۸). مج، وز: کردن. (۹). اساس: سحر، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۳۱ ایشان را بودند، که ایشان دو مرد استاد جلد و زیرک«۱» بودند و کبیر بودند و در دهی مسکن داشتند که آن را «نینوی»«۲» گفتند. چون مرد فرعون آمد و ایشان را خواند، ایشان بیامدند. عطا گفت: ایشان برخاستند«۳» و به سر گور پدر خود شدند و آواز دادند و گفتند: یا ابانا، ای پدران ما«۴»؟ فرعون ملک قبط، کس فرستاده است ما را می‌خواند و می گوید: مردی آمده است عصایی دارد که هیچ سنگی و آهنی و چوبی رها نمی کند الّا«۵» فرو می‌برد. ما پیش او رویم«۶» یا نرویم! از آن گور«۷» آوازی آمد که بروی«۸» و جهد کنی«۹» تا او را خفته‌یابی«۱۰» آنگه عصای او بدزدی«۱۱»، اگر ساحر است عصا به دست شما افتد و او از کار باز بماند که ساحر خفته سحر نتواند کرد، و اگر او خفته عصا با شما قتال«۱۲» کند او ساحر نیست، پیش او مروی«۱۳» که او غالب آید شما را. ایشان متنکّر«۱۴» بیامدند و حیلت ساختند تا موسی را خفته یافتند و عصا در پیش او به زمین فرو برده«۱۵»، غنیمت شناختند آمدند تا عصا«۱۶» برگیرند. عصا اژدها شد و روی«۱۷» به ایشان نهاد«۱۸». ایشان بگریختند و فرعون را گفتند: اینکه مرد جادو نیست، و اینکه قصّه«۱۹» بگفتند و برفتند و اختیار مقابله«۲۰» موسی نکردند. کعب الاحبار گفت: دوازده هزار مرد بودند. سدّی گفت: سی و اند هزار ------------------------------ (۱). وز: استاد رزرگ جلد. (۲). وز: سوی. (۳). اساس: برخواستند، با توجّه به ضبط مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل: پدر ما. (۵). مل همه، آج، لب، لت که. (۶). مل: برویم. (۷). مج: گورها. (۸). مج، وز، آج، لب: بروید. (۹). مج، وز، آج، لب: جهد کنید. [.....]

(۱۰). مج، وز، مل: بیابید، آج، لب: یابید. (۱۱). مج، وز، آج، لب: بدزدید. (۱۲). مج، وز و کارزار. (۱۳). مل، آج، لب: مروید. (۱۴). مل، آج، لب: متفکّر. (۱۵). مج، وز، مل: فروزده. ۱۶. مل را. (۱۷). مج، وز: سر. ۱۸. مج، وز، مل و. (۱۹). مل با او. ۲۰. مج، وز: مقاتله، مل: مقاتلت با. صفحه : ۳۳۲ مرد بودند. عکرمه گفت: هفتاد هزار مرد بودند. محمّد بن المنکدر گفت: هشتاد هزار مرد بودند، و گفتند قول جامع آن است که: هفتاد هزار مرد بودند که پیش فرعون آمدند از اقطار«۱» جهان. فرعون هفت هزار را برگزید همه ساحر«۲» ماهر، آنگه از ایشان هفتصد را برگزید. آنگه از ایشان هفتاد را برگزید. مقاتل گفت: رئیس ایشان شمعون نام بود. إبن جریج گفت: یوحنه. عطا گفت: دو برادر بودند، یکی«۳» ناقص نام بود و یکی مداین الصّغیر«۴»، آنگه فرعون را گفتند: إِنَّ لَنا لَأَجراً، ما را مزدی خواهد بود [ن]«۵» اگر ما غالب شویم! اهل حجاز و حفص خواندند: «انّ لنا» به یک «الف» علی الخبر، و إبن عامر و اهل کوفه خواندند [به دو]«۶» همز«۷» مخفّف: «أ إنّ» یک«۸» همزه استفهام و دیگر همزه «انّ»، مگر حفص که از کوفیان او چنین نخواند، و روح هم خلاف کرد. و ابو عمرو و رویس به همزه«۹» اوّل و کسر دوم خواندند، الّا آن است که ابو عمرو از میان دو همز«۱۰» «الفی» در آورد: «آ انّ لنا» و رویس اینکه فصل نکند. ابو علی فارسی«۱۱» گفت: همزه استفهام اینکه جا بهتر باشد از آن

که خبر، برای آن که ایشان قاطع نبودند بر آن که ایشان را مزدی دهند یا ندهند، و در سورة الشّعرا اجماع کردند بر همزه استفهام و گفت: آن«۱۲» جا نیز که همزه استفهام نیاورد و در قراءت حجازیان هم تقدیر همزه استفهام باید کرد«۱۳» [۱۸۱- ر]، و اگر چه در لفظ نیست- چنان که شاعر گفت:«۱۴» و اصبحت فیهم آمنا لا کمعشر أتونی فقالوا من ربیعة أو مضر --------------------------------------- (۱). آج، لب: اطراف. (۲). آج، لب: ساحران. (۳). آج، لب را. [.....]

(۴). مج، وز، مل: مداین الصّیغر، بم: مدابر الصغیر. (۶- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۷). آج، لب: همزه. (۸). مج، وز، مل، لت، لب، بم: یکی. (۹). مج، وز، مل، لت: همز. (۱۰). مج، وز، مل، آج، لب: همزه. (۱۱). مج، وز، مل: ابو علی الفارسی. (۱۲). آج، لب، بم: اینکه. (۱۳). مج: کردن. (۱۴). مج، وز شعر. صفحه : ۳۳۳ و در کلام محذوفی هست، و التّقدیر: فارسل فرعون فی المدائن حاشرین یحشرون السّحرة فحشروهم فجاء السّحرة فرعون، و لکن بیفگند لدلالة الکلام علیه. گفتند«۱»: ما را مزدی و پاداشتی«۲» خواهی دادن اگر چنان باشد که ما موسی را غلبه کنیم! و اینکه قول سدّی و ابو العبّاس است، یقال: جئته و جئت الیه. و جئته به معنی قصدته باشد، و جئت الیه أی جعلته غایة لقصدی. و برای آن «فا» در «قالوا» نیاورد که کلام در تقدیر نهاده است که: لمّا جاءوا علیه قالوا. و «اجر» مزد و ثواب باشد به خیر. و «جزا» پاداشت بود به خیر و شرّ. و اسم «انّ» چون متأخّر شود از خبر «لام» در [او]«۳» آرند، و اگر باز پس نه افتد«۴»، «لام» در [او]«۵» نیارند. تا جمع نکرده باشند بین علامتی التّأکید«۶» و هما انّ و الّام. إِن کُنّا نَحنُ‌الغالِبِینَ، در «نحن» دو قول است«۷». یکی آن که: در محلّ‌رفع است به آن که: تأکید اسم «کان» است، و یکی آن که: او را محلی نیست از اعراب، برای آن که او فصل است. بین المبتدإ و الخبر، و غلبه ابطال مقاومت باشد به قوّت برای اینکه خدای را غالب«۸» خوانند. قال‌نَعَم، حکایت قول فرعون است که او گفت: آری شما را بنزدیک من مزد و پاداشت به خیر خواهد بود«۹» و بر سری، از جمله مقرّبان و نزدیکان من باشی،«۱۰» و پایه شما بنزدیک من رفیع بود و منزلت بلند. و در آیت دلیل است بر آن که فرعون بنده ذلیل«۱۱» محتاج بود اگر ایشان اندیشه کردندی، چه اگر خدای بودی بزعمه او را به سحره حاجت نبودی که آنچه خواستی توانستی«۱۲» کردن. و نیز در آیت دلیل است بر آن که ساحران دروغ گفتند در آن دعوی که کردند، که ایشان ---------------------------------- (۱). مج: بگفتند. (۲). وز: پاداشی. (۵- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، لت: نیوفتد، مل، آج، لب: نیفتد. [.....]

(۶). آج، لب: علامت التّأکید. (۷). مج، وز، مل، لت: گفتند. (۸). مج، وز، مل، لت و قاهر. (۹). مج، وز، مل: بودن، آج، لب: باشد. (۱۰). مج، وز، مل، آج، لب: باشید. (۱۱). مل و. (۱۲). مل، لت: بتوانستی. صفحه : ۳۳۴ قلب اعیان توانند کردن و حبال و عصیّ با ماران کردن، چه اگر بر آن«۱» قادر بودندی کوههای زمین بازر کردندی، و فرعون را با سگی کردندی [و ملک او به دست گرفتندی]«۲»، حاجت نبودی ایشان را به آنچه گفتندی: إِنّ‌لَنا لَأَجراً، مزدی و محقّری بخواستندی از او. چون سحره بیامدند و در مقابله«۳» موسی بایستادند، موسی- علیه السّلام- ایشان را دعوت کرد و با خدای خواند، و از خدای سخن گفت و از مآل و مرجع و ثواب و عقاب. ایشان با یکدیگر نگریدند و گفتند: سخن اینکه مرد به سخن ساحران نماند. و آن روز زینت بود که موعد ایشان بود، و آن عیدی و موسمی بود ایشان را. عبد اللّه عبّاس گفت: اوّل روز بود از سال روز نوروز و اوّل هفته روز شنبه. إبن زید گفت: اینکه مجمع ایشان را به اسکندریّه بود چون موسی عصا بینداخت اژدها شد، دنبال او تا سحره برسید- و از میان اینکه دو جای مسافتی بعید است. چون سحره آن عدد که بودند جمع شدند و«۴» فرعون و لشکر به صحرا آمدند«۵» و خلایق عالم از جوانب بر آن میعاد جمع شدند. موسی- علیه السّلام- می‌آمد تنها، با او جز هارون- علیه السّلام- نبود. در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه کرد. موسی- علیه السّلام- ایشان را در وعظ گرفت و گفت: وَیلَکُم لا تَفتَرُوا عَلَی اللّهِ کَذِباً«۶»، بر خدای دروغ فرا مبافی«۷» که پس بیخ شما بکند به عذاب، و دروغزن خایب و نومید بود. ایشان گفتند: اینکه نه سخن جادوان است و از آنگه«۸» دو قول شدند، و ذلک [۱۸۱- پ]

قوله:به به فَتَنازَعُوا أَمرَهُم بَینَهُم وَ أَسَرُّوا النَّجوی«۹». آنگه آنچه داشتند از ----------------------------------- (۱). مج، وز، مل: اینکه. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). وز، مل، لت: مقابل. (۴). وز، مل: ندارد. (۵). اساس: آمدن، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۶۱. (۷). اساس، بم: فرامی‌بافی، با توجه به بم، لت تصحیح شد، وز: فرو مبافید. [.....]

(۸). مل: آنگاه. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۶۲. صفحه : ۳۳۵ حبال و عصا در خبر چنان است«۱» که: بر چهل شتر نهاده بودند، رسنها بود«۲» و عصاهای مار پیکر بکرده«۳» و اژدها پیکر، چوبها مجوّف کرده و زیبق در میان آن کرده و رسنها به زیبع اندوده، و انگه زیر زمین مجوّف کرده بودند و در زیر آن آتش بر کرده، و چنان ساختند که وقت چاشتگاه بود عند ارتفاع النّهار، تا آفتاب از بالا تابش«۴» و آتش از زیر قوّت کرد، آنگه موسی را گفتند: إِمّا أَن تُلقِیَ وَ إِمّا أَن نَکُونَ نَحنُ المُلقِینَ، اوّل«۵» تو بیفگنی عصای خود یا ما آنچه داریم! موسی- علیه السّلام- گفت: أَلقُوا، شما بیفگنی«۶» آنچه خواهی فکند«۷». ایشان آن چهل خروار چوب و رسن که داشتند بیفگندند«۸»- بر اینکه شکل که گفتیم. زیبق را از آن جا که«۹» عادت است با گرمای آفتاب و حرارت آتش ساکن بنماند متحرّک شود«۱۰»، چنان [نمود که می‌بخواهد رفتن]«۱۱»، به جنبش در آمدند، چنان که بعضی بر بعضی می‌افتادند. موسی- علیه السّلام- بترسید، نه از آن ترسید«۱۲» که گمان برد که آن را اصلی هست، از آن ترسید که گروهی امعان نظر نکرده باشند، بنگرند گمان برند که اینکه از جنس آن است، ایشان را«۱۳» شبهت حاصل شود. حق تعالی وحی کرد بدو و گفت: مترس که آنچه ایشان نمودند شبهت است و آنچه با تو است حجّت است، و حجّت غالب باشد شبهت را به هر حال. و وحی کرد به موسی که: یا موسی عصا بینداز. موسی- علیه السّلام- عصا ----------------------------------- (۱). آج، لب: حکایت است. (۲). مل عظیم. (۳). وز، مل، لت: ندارد. (۴). وز، مل، آج، لب، لت کرد. (۵). مل: ای موسی اوّل. (۶). وز، مل، آج، لب: بیفگنید. (۷). وز: خواهید فگندن. (۸). وز، مل: بینداختند. (۹). وز، مل، لت جریان. (۱۰). آج، لب: شدند. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۱۲). وز: ندارد. [.....]

(۱۳). آج، لب، بم: است و بعضی را. صفحه : ۳۳۶ بینداخت«۱». فَإِذا هِیَ، حالی اژدهایی گشت که هر چه ایشان به یک سال ساخته بودند به یک ساعت«۲» فرود برد. اژدهای سیاه از شتر بختی مهتر با چهارپای سطبر کوتاه و دنبالی دراز، چون با دنبا [ل]«۳» نشستی از بالی باره شهر بودی [قدش]«۴» به سر و گردنی. دنبال بر هیچ چیز«۵» نزد الّا پست کرد و [پای]«۶» بر هیچ چیز ننهاد الّا خرد کرد. از دهنش آتش«۷» بیرون می‌آمد و چشمهایش به مانند دو چراغ می‌افروخت«۸» و از او آتش بیرون می‌آمد«۹». بر گردن«۱۰» مویهای دراز داشت برخاسته به مانند نیزه‌ها«۱۱». و اینکه عصا«۱۲» دو سر بود، آن دو سر دو زفر گشت. اینکه مار را فراخی«۱۳» دوازده گز بود. در او دندانهای بزرگ سطبر. او را آوازی بود از دهن و دمشی«۱۴» از بینی، و به هر آنی از رفتن بر زمین دهن بر نهاد و به یک ساعت«۱۵» آن چهل خروار چوب و رسن فرود برد و زمین ساده کرد از آن، و آهنگ قوم فرعون کرد. ایشان از او بگریختند«۱۶» و برهم افتادند تا از آن ازدحام و مدافعت بیست و پنج هزار مرد بمردند- علی ما ذکره السّدّی و محمّد بن اسحاق. و فرعون به هزیمت برفت«۱۷» عقل و هوش رمیده، و آن روز چهار صد نوبت اطلاق افتاد او را پس از آن که به چهل روز یک بار عادت داشت که به حاجت بنشستی و چنان شد [که]«۱۸» در شبانه روزی [تا]«۱۹» به مردن چهل [بار]«۲۰» اطلاق می‌بود«۲۱» او را. ----------------------------------- (۱). مل در آن وقت. (۲). وز، آج، لت: ساعته. (۲۰- ۱۹- ۱۸- ۶- ۴- ۳). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۵). اساس: هیچیز/ هیچ چیز. (۷). وز، مل، لت: آتشی. (۸). وز: می‌فروخت. (۹). آج. لب، آف و. (۱۰). مل: گردنش. (۱۱). اساس: نیزها/ نیزه‌ها. (۱۲). آج، لب را. (۱۳). وز آن. (۱۴). وز، بم، آف: دمش، مل: دمی. (۱۵). وز: به یک ساعته، بم، آف: به یک بار. [.....]

(۱۶). وز، مل، لت: ایشان گریختن گرفتند. (۱۷). اساس: برفتند، با توجه به وز، مل تصحیح شد. ۲۱. آج، لب: اطلاق افتاد. صفحه :

۳۳۷ حفص خواند عن عاصم: «تلقف» بتخفيف من لقفت الشّیء القفه لقفا از بنای ثلاثی، و باقی قرّاء بتشديد من التّلقّف بر وزن التّفعّل. و تلقّف و تلقّم و التقم و تلهّم به معنی ابتلع«۱» باشد، و آن ابتلاعی باشد به سرعت، چنان که شاعر گفت«۲»: انت عصا موسی الّذی لم تزل تلقف ما یأفکه السّاحر و دیگری گفت«۳»: اذا جاء موسی و القی العصا فقد بطل السّحر و السّاحر و گفتند: تلقّف، اخذ چیزی باشد در هوا. و در آیت محذوفی هست، و تقدیر آن است [که]«۴»: فالقی عصاه فصارت ثعبانا. قوله: تَلَقَّفُ ما يَأْفِكُونَ«۵»، و اینکه «إذا» مفاجات راست چنان که شرحش برفت. و «افک» چیزی بگردانیدن باشد از وجه خویش«۶». و «افک» دروغ باشد، فعل به معنی مفعول [۱۸۲- ر]، کالنّقض«۷» و النّقض، و به هر حال معنی آن است که: ما یأفکون«۸» فيه، آنچه به آن افک کرده بودند و محلّ افک ایشان بود، دون مصدر که فعل ایشان بود که آن عرض باشد و عرض را تلقّف صورت نبندد. پس به هر حال تقدير آن باشد که: ما يأفكون فيه و بر اینکه محمول باشد، قوله تعالی: وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ«۹»، أی و ما تعلمون فيه من الخشب و الحديد و الحجارة الّتی تتّخذونها«۱۰» آلهة و اصناما، که هیچ روایت معنی ندهد جز چنین. فَوَقَعَ الْحَقُّ حق حاصل آمد، و اصل وقوع سقوط باشد، کوقوع الطّائر ------------------------------ (۱). اساس، بم: ابتاع، آف: اتباع، آج، لب: ابتلاع، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۳- ۲). وز، مل شعر. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۵). اساس، بم: یؤفکون، با توجّه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). وز، مل، لت: خویشتن. (۷). اساس: النّقص، با توجّه به وز، مل تصحیح شد. (۸). اساس یوفکون، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۹). سوره صافّات (۳۷) آیه ۹۶. (۱۰). آج، لت: تتّخذونها. صفحه : ۳۳۸ و الحائط. وَ بَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ، و آنچه ایشان می‌کردند به سالیان دراز باطل شد و نیست گشت. اکنون«۱» متکلّمان در آن خلاف کردند که آن حبال و عصا کجا رفت! بعضی گفتند: خدای تعالی اجزای فنا بیافرید تا [اینکه به]«۲» آن«۳» فنافانی شد، و اینکه مذهب آن کس باشد که فنای بعضی جواهر با بقای بعضی روا دارد. و اینکه مذهب درست نیست برای آن که اختصاص فنا به بعضی جواهر دون بعضی محال است، برای آن که اختصاص عرض به حلول باشد، و فنا ضدّ محل است اختصاص به حلول در او صورت نبندد. و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی بقایش بستد تا نیست شد، و اینکه مذهب آ [نا]«۴» ن باشد که بقاء معنی گویند«۵»، و اینکه مذهب هم درست نیست برای آن که «بقا» استمرار وجود باشد به دلیل آن که آن کس که بقا داند استمرار وجود داند، و چیزی دگر از او معقول نباشد جز استمرار وجود. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی آن کون که به او کاین [با]«۶» شد بستاند تا او از کاینی برود«۷»، چون«۸» از کاینی برود از وجود برود، که جوهر موجود نباشد الّا کاین، و اینکه بر مذهب آنان روا باشد که أکوان لا يبقى گويند«۹»، گویند: خدای تعالی چون کون نیافریند جوهر از وجود بشود و اینکه مذهب درست نشده است. و سیّد«۱۰» را نظر است و بیشتر محقّقان را در آن که أکوان باقی است یا باقی نیست. آنچه قول«۱۱» درست است در آن، آن است که خدای تعالی اجزای او مفرّق ------------------------------ (۱). مل بدان که. (۶- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. [.....]

(۳). آج، لب: تا به آن. (۵). اساس: گوید، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۷). مل، لت: شود. (۸). وز: تا. (۹). اساس: نگویند، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۱۰). مل: و قبلة الموحّدين و قدوة المحقّقين اعلم الهدى ذو المجدين المرتضى- قدّس اللّه روحه. (۱۱). مل: امّا قولی که. صفحه : ۳۳۹ کرد تا در هوا هباشد«۱» چنان که پیدا نبود، و اینکه وجه«۲» از قدوح و اعتراضات دورتر است- و اللّه اعلم. و حقیقت حق و باطل، اند جای بیان کردیم در اینکه کتاب. و «ما» فی قوله: ما كانُوا يَعْمَلُونَ، محتمل است دو وجه را، یکی آن که: موصوله باشد به معنی الّذی، و التّقدير: الّذی كانوا يعملون، و دوم آن که: مصدریّه باشد، أی عملهم. فَغُلِبُوا هُنالِكَ، مغلوب شدند در آن جایگاه. و غلبه ظفر باشد در بغیه«۳» و مراد. و برگشتند از آن جا صاغر و ذلیل، من الصّغر و الصّغار و هما المذلّة، يقال: صغر الشّیء صغارا فهو صغير و صغر الرّجل من الهوان و الذّل صغارا فهو صاغر، و اینکه از صغر منزلت باشد، و نصب او بر حال باشد. وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ، و ساحران را به روی در آوردند«۴». برای آن به لفظ ما لم یسمّ فاعله گفت که چون

آن بدیدند مالک نبودند و قادر بر خود، از سرعت آن که ایشان به وهلت اوّل که نظر کردند علم حاصل شد، به روی در آمدند به سجده، پنداشتی که کسی ایشان را به روی در آورد. و وجه دیگر آن است که: چون دلیل دعوت کرد«۵» ایشان را به آن، به مثابت آن بود که دلیل ایشان را به روی در آورد به سجده. و نصب «ساجدین» بر حال باشد. قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمِینَ، گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان. و «ربّ» چون«۶» به معنی سیّد باشد«۷» خدای را به او وصف کنند، فیما لم یزل [۱۸۲- پ]
و لا یزال. و چون به معنی مالک باشد، در لا یزال وصف کنند یا نکنند؟ رمّانی گفت: نکنند، و اگر مالک را تفسیر بر قادر دهند به اینکه معنی هم ربّ باشد در ازل و لا- یزال. ------------------------------- (۱). مل، لت: باشد. (۲). اساس: وجهی، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۳). وز، مل، لت: باشد ببغیهٔ. (۴). وز، مل، لت و. (۵). اساس، بم، آف که، با توجّه به وز، مل زاید می‌نماید. (۶). مل: خود. (۷). وز، مل، لت: بود. [.....]
صفحه : ۳۴۰ خدای موسی و هارون. برای آن تخصیص کرد ایشان را به ذکر که [تا]«۱» گمان نبرند که فرعون را خواستند. و وجه دگر برای شرف و اختصاص ایشان، که ایشان دو پیغامبر دعوت کننده بودند. و امّا آن که وجود دو پیغامبر در یک عصر و بیشتر روا باشد و وجود دو امام روا نباشد، عقل را به اینکه طریقی نیست، و اینکه به سمع دانند و اجماع، چنان که به سمع دانند که در عهد رسول«۲»- علیه السّلام- و از پس او هیچ پیغامبر نبود. ساحران چون چنان دیدند، به ادنی مایه نظر که کردند، ایشان را علم حاصل شد که: آن نه از جنس سحر«۳» است، و مانند اینکه در مقدور بشر نباشد، چه ایشان سالهای بسیار تعاطی سحره«۴» کرده بودند و کیفیّت شناخته«۵»، ایشان را علم حاصل شد به آن که آن معجزی«۶» است خارق عادت و او پیغامبر است و آنچه می‌گوید راست می‌گوید. به روی در آمدند و سجده کردند و گفتند: ما ایمان آوردیم به خدای جهانیان که خدای موسی و هارون است. و در خبر می‌آید که: در میان ایشان هفتاد و دو مرد بودند پشت خم شده از پیری، و علما و بزرگان ایشان بودند، و گفتند ایشان را چهار رئیس بودند: سابور و عازور و حطحط«۷» و مصفی، و اوّل ایشان ایمان آوردند پس دیگران متابعت کردند. فرعون چون آن بدید بر سبیل تجلّد و جبارت«۸» گفت: آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ، ایمان آوردی«۹» به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را. اینکه مکری است که شما به یک جای ساخته [اید]«۱۰» در شهر تا اهل اینکه شهر را -------------------------------
(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد، لت: که ایشان. (۲). وز، مل، ما ما. (۳). بم، آف: سحره. (۴). وز، مل: سحر. (۵). وز، مل، لت: شناختند. (۶). اساس، آج، لب، آن: معجزه، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۷). اساس: حمطحط، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۸). وز، مل، لت: جسارت، آج، لب: جباریّت. (۹). وز، مل، آج، لب، آف، آن: آوردید. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. صفحه : ۳۴۱ براندازی«۱»، ندانی«۲» که با شما چه خواهد رفت«۳»؟ آنگه گفت: بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند از خلاف، یعنی دست راست و پای چپ. و بفرمایم: تا شما را«۴» بر دارها کنند از درختان خرما. حفص و ورش و رویس خواندند: «امنتم به» به یک همزه علی الخبر، باقی به دو همزه [بر]«۵» استفهام و کوفیان هر دو همزه را تخفیف کردند مگر حفص و روح. دیگران به تخفیف اوّل و تلیین دوم خوانند«۶». و فرعون اینکه قول بر سبیل تهدید گفت و ایهام بر قوم به آن که هر کس که بی‌فرمان پادشاه کاری کند، مستحقّ زجر و عقوبت باشد«۷». ایشان گفتند: هیچ باک نیست، هر چه خواهی می‌کن که ما را حق روشن شد. چون بدید که اصرار کردند و بر نمی‌گردند، بفرمود تا همه را دستهای راست و پایهای چپ ببریدند«۸» و گفتند که: اوّل کس که اینکه عقوبت فرمود فرعون بود، اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. و اشتقاق «صلب» از صلابت گرفته‌اند، و صلب شدّ و بستن باشد بر درخت. آنگه بفرمود تا همه را بر دارها کردند. یا عجب آن قوم بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر بودند، و در اظهار سحر مبالغت می‌کردند و سوگند می‌خوردند به عزّت فرعون، و نماز پیشین مؤمن بودند و نماز دیگر شهید بودند و نماز شام به بهشت بودند. قوله: وَ ما تَنْقِمُ اینکه [نیز]«۹» حکایت قول سحره است که ایشان گفتند فرعون را که: تو از ما چه منکر دیدی و برای چه بر ما منکری! یقال: نقم ینقم، و نقم ینقم، و الأوّل افصح، و النّقمهٔ ضدّ النّعمهٔ. و «انتقام» کینه کشیدن باشد، جز آن ------

-------------------------------- (۱). وز، مل، آج، لب، آف: براندازيـد. (۲). وز، مل، آج، لب: ندانيد. (۳). وز، مل، لت: خواهد رفتن. (۴). آف: شما را تا. [.....]

(۵). اساس: نـدارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۶). لت: خواندند. (۷). وز، مل، لت: شود. (۸). بم: ببريدن. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۴۲ كه ما به آيات خداى ايمان آورديم چون به ما آمدند. آنگه سخن با فرعون منقطع كردند. چون دست و پـاى بريـدن ايشـان فرمود و برادر كردن، گفتنـد: رَبَّنـا، خـداى مـا. أَفرِغ عَلَينـا صَبراً، صبر بر مـا ريز و مـا را جـان بردار مسلمان، يعنى ما را توفيق ده و الطاف به پاى دار«۱» تا بر ايمان ثبات كنيم و مقام تا مرگ به ما آيـد و ما مؤمن«۲» باشيم. قوله تعالى [۱۸۳- ر]:

[سوره الأعراف (۷): آيات ۱۲۷ تا ۱۴۱]

[اشاره]

وَ قالَ المَلَأُ مِن قَومِ فِرعَونَ أَ تَذَرُ مُوسى وَ قَومَهُ لِيُفسِدُوا فِي الأَرضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبناءَهُم وَ نَستَحيِي نِساءَهُم وَ إِنّا فَوقَهُم قاهِرُونَ (۱۲۷) قالَ مُوسى لِقَومِهِ استَعِينُوا بِاللّهِ وَ اصبِرُوا إِنَّ الأَرضَ لِلّهِ يُورِثُها مَن يَشاءُ مِن عِبادِهِ وَ العاقِبَةُ لِلمُتَّقِينَ (۱۲۸) قالُوا أُوذِينا مِن قَبلِ أَن تَأتِيَنا وَ مِن بَعدِ ما جِئتَنا قالَ عَسى رَبُّكُم أَن يُهلِكَ عَدُوَّكُم وَ يَستَخلِفَكُم فِي الأَرضِ فَيَنظُرَ كَيفَ تَعمَلُونَ (۱۲۹) وَ لَقَد أَخَذنا آلَ فِرعَونَ بِالسِّنِينَ وَ نَقصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُم يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذا جاءَتهُمُ الحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِن تُصِبهُم سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَن مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُم عِندَ اللّهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم لا يَعلَمُونَ (۱۳۱) وَ قالُوا مَهما تَأتِنا بِهِ مِن آيَةٍ لِتَسحَرَنا بِها فَما نَحنُ لَكَ بِمُؤمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرسَلنا عَلَيهِمُ الطُّوفانَ وَ الجَرادَ وَ القُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاستَكبَرُوا وَ كانُوا قَوماً مُجرِمِينَ (۱۳۳) وَ لَمّا وَقَعَ عَلَيهِمُ الرِّجزُ قالُوا يا مُوسَى ادعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفتَ عَنَّا الرِّجزَ لَنُؤمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسرائِيلَ (۱۳۴) فَلَمّا كَشَفنا عَنهُمُ الرِّجزَ إِلى أَجَلٍ هُم بالِغُوهُ إِذا هُم يَنكُثُونَ (۱۳۵) فَانتَقَمنا مِنهُم فَأَغرَقناهُم فِي اليَمِّ بِأَنَّهُم كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنها غافِلِينَ (۱۳۶) وَ أَورَثنَا القَومَ الَّذِينَ كانُوا يُستَضعَفُونَ مَشارِقَ الأَرضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِي بارَكنا فِيها وَ تَمَّت كَلِمَتُ رَبِّكَ الحُسنى عَلى بَنِي إِسرائِيلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرنا ما كانَ يَصنَعُ فِرعَونُ وَ قَومُهُ وَ ما كانُوا يَعرِشُونَ (۱۳۷) وَ جاوَزنا بِبَنِي إِسرائِيلَ البَحرَ فَأَتَوا عَلى قَومٍ يَعكُفُونَ عَلى أَصنامٍ لَهُم قالُوا يا مُوسَى اجعَل لَنا إِلهاً كَما لَهُم آلِهَةٌ قالَ إِنَّكُم قَومٌ تَجهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُم فِيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعمَلُونَ (۱۳۹) قالَ أَ غَيرَ اللّهِ أَبغِيكُم إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُم عَلَى العالَمِينَ (۱۴۰) وَ إِذ أَنجَيناكُم مِن آلِ فِرعَونَ يَسُومُونَكُم سُوءَ العَذابِ يُقَتِّلُونَ أَبناءَكُم وَ يَستَحيُونَ نِساءَكُم وَ فِي ذلِكُم بَلاءٌ مِن رَبِّكُم عَظِيمٌ (۱۴۱)

[ترجمه]

گفتند«۳» معروفان قوم فرعون كه رها مى‌كنى«۴» موسـى و قومش را تا تباهى كنند در زمين و رها كنند تو را و خدايان تو را! گفت: بكشيم پسرانشان را و زنده مانيم«۵» زنانشان را و ما بر«۶» بالاى ايشان غلبه كننده‌ايم. گفت موسى قومش را: يارى خواهى«۷» از خدا و صبر كنى«۸» كه زمين خداى راست، به ميراث دهد آن را كه خواهد از بندگانش و انجام پرهيزگاران راست. گفتند رنجه داشـتند ما را«۹» از پيش آن كه تو آمـدى و از پس آن كه تو آمـدى، گفت: اميـد هست كه هلاك [كنـد]«۱۰» دشـمن شما را و خليفه كند شمـا را در زمين، بنگرد«۱۱» تـا چگونه مى‌كنى«۱۲». -------------------------------- (۱). مـج، وز، مـل، لت: به پاى. (۲). اساس: مأمون، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۳). آج، لب، آف: و گفتند. (۴). مج، وز: رها كنيد، بم: مكنى، آف: رها

مکنید. (۵). آج، لب: زنـده بگـذاریم، لت: زنده داریم. (۶). مـج، وز، لت: ندارد. (۷). مـج، وز، آف: خواهید. (۸). مج، وز، آف: کنید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد. [.....]

(۱۰). اساس: نـدارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). اساس: بنگری، با توجه به مج، وز تصـحیح شد. (۱۲). مج، وز، آج، لب، آف: می‌کنید. صفحه : ۳۴۳ بگرفتیم«۱» آل فرعون را به قحطها و نقصانی از میوه‌ها تا باشـد که ایشان انـدیشه کنند. چون آیـد«۲» به ایشان نیکی، گفتند: ما راست اینکه، و اگر رسد به ایشان بدی فال بد بر زدند«۳» به موسی و آنان که با اواند، الا و فال بد ایشان نزد خـداست و لکن بیشتر«۴» ایشـان نمی‌داننـد. و گفتنـد هر گه به ما«۵» آری«۶» از آیتی تـا بفریبی به آن مـا را، مـا تو را باور نـداریم. بفرسـتادیم بر ایشـان آب«۷» و ملـخ و شـپش«۸» و بزغ و خـون علامتهـای جـدا کرده، تکبّر و بزرگـواری کردنـد و بودنـد گروهی گناهکـاران. و چـون افتـاد بر ایشـان عـذاب، گفتنـد: ای موسـی بخوان برای مـا خـدایت [را]«۹» بـا آنچه عهـد کرد نزدیـک تـو اگر برگشایی از ما عذاب ایمان آریم به تو و بفرستیم با تو بنی اسرائیل را. [۱۸۳- پ]

چون برگشادیم از ایشان عذاب تا به وقتی که ایشان برسیدند به آن که بدیدی«۱۰» عهد می‌شکستند. -----------------------------------

(۱). لت ما. (۲). لت، آف: آمـد. (۳). مـج، وز: فال بدزننـد، آف: فال بد زدند، لت: فال برزنند. (۴). مج، وز، لت: بیشترینه. (۵). اساس ایمان، با توجه به مـج، وز دیگر نسـخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). مج، وز: آرید. (۷). آج، لب: باران. (۸). مـج، وز، لـت: کرهه، آج، لب: کنه. (۹). اساس: نـدارد، با توجه به مـج، وز افزوده شـد. (۱۰). مج، وز: دیدند. صـفحه : ۳۴۴ [کینه کشیدیم از ایشان]«۱»، غرقه کردیم ایشـان را در دریـا به آن که ایشـان به دروغ داشـتند آیـات ما را و بودنـد از آن غافلان«۲». و به میراث دادیم«۳» آن قوم را [که]«۴» آنان«۵» [را]«۶» ضعیف«۷» گرفته بودند مشرقهای زمین و مغرب آن«۸»، آن که برکت کردیم در آن و تمام شد سخن خدای تو به نیکوتر«۹» بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، و هلاک کردیم آنچه می‌کرد فرعون و گروه او و آنچه می‌کردند از بناها«۱۰». بگذراندیم«۱۱» فرزندان یعقوب را به دریا، آمدند بر گروهی که مقیم بودند ور«۱۲» بتانی که ایشان را بود، گفتند ای [موسی]«۱۳» کن ما را خـدایی چنان که هست ایشان را خـدایان«۱۴» گفت شما مردمانی نادانی«۱۵». اینان را هلاک کرده است آنچه ایشان در آننـد و باطل است آنچه می‌کننـد. گفت جز خدای بجویم«۱۶» شـما را خدایی! و او تفضیل داد شما را بر جهانیان. ---------------------------------- (۶- ۴- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۲). مـج، وز، بم، آف، لت: غافل. (۳). مـج، وز، لت: بداديم. (۵). مـج، وز، لت: ایشان. (۷). مج، وز: ضعف. (۸). مج، وز، لت: و مغربهایش. (۹). مـج، وز، لت: خـدای نیکوتر، بم، آف: به نیکویی. (۱۰). مج، وز بلند. (۱۱). مـج، وز، لت: بگذارنیدیم. (۱۲). مج، وز: بر، آن: در. (۱۴- ۱۳). مـج، وز: خـدای، آج، لب: بتانی، لت: خدایانی. (۱۵). مـج، وز، آف: نادانید. (۱۶). مج، وز، آف، لت: نجویم. صفحه : ۳۴۵ و چون برهانیدیم شما را از آل فرعون تا بر شما می‌نهند«۱» بدی عذاب و می‌کشند«۲» پسران«۳» را و زنده رها می‌کنند«۴» زنان«۵» را و در اینکه«۶» بلایی بود و امتحانی از خـدایتان بزرگ. قوله: وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ- الایـهٔ. در اینکه آیت خـدای تعالی حکایت [آن]«۷» انکـار کرد که قوم فرعون و اشـراف و معروفـان ایشان کردنـد بر فرعون و گفتنـد: رها خواهی کردن موسـی را و قومش را تـا در زمین فساد کننـد، یعنی دعوت او خلق را با خلاف«۸» تو و عصـیان در تو و ایمان به خـدای و عبادت تو [و]«۹» رها کند«۱۰» تو را و خـدایان تو را. حسن بصـری گفت: فرعون- علیه اللّعنـهٔ- بت پرست بود و با آن که دعوی خـدایی کرد بت پرسـتیـدی، پس هم عابـد بود و هم معبود، و از اینکه جـا گفت: أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی«۱۱»، یعنی به اضافت با بتان. سـدّی گفت: او و قوم او پیش از آن که«۱۲» دعوی خـدایی کرد گاو پرستیدنـدی، هر کجا گاوی نکو دیدندی گفتندی اینکه خدا [ست]«۱۳» و او را عبادت کردندی. گفت: برای میل و دوستی ایشان گاو را، سامری از میان همه حیوانات گوساله اختیار کرد. زجّاج گفت: او اصنامی اختیار کرد برای قومش تا آن را پرستندی«۱۴»- تقرّبا الیه- چنان که بت پرستان گفتند: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا [۱۸۴- ر]

إِلَی اللَّهِ زُلْفی ...«۱۵»، و روایت کرد ابو عبیده که حسن بصری را پرسیدند که: فرعون چیزی -----------------------------

-------- (۱). مج، وز: می‌دهند. (۲). آج، لب: می‌کشتند. [.....]

(۳). مج، وز، لت: پسرانتان، آج، لب: پسران شما. (۴). آج، لب: زنده می‌گذاشتند. (۵). مج، وز: زنانتان، آج، لب: زنان شما. (۶). مج، وز، لت، در آن. (۱۳- ۹- ۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). مل: بر خلاف. (۱۰). مل: کنند. (۱۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴. (۱۲). وز او. (۱۴). مج، وز، مل، آج، لب: پرستیدندی. (۱۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. صفحه : ۳۴۶

پرستیدیی«۱»! گفت: کان یعبد تیسا، بز نر بزرگ داشت«۲» آن را پرستیدی«۳». و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و بکر بن عبد اللّه و شعبی و ضحّاک و إبن ابی اسحاق خواندند: «و یذرک و الهتک«۴»»، و اینکه را دو معنی گفتند، یکی آن که: و عبادتک من قولهم: اله یأله الهۀ، أی عبد، و منه الإله المستحقّ للعبادۀ تو را رها کند و عبادت [تو]«۵»، تو را نپرستد- چنین که دیگران می‌پرستند- و قولی دگر [آن]«۶» که: مراد به الهه آفتاب است من قول الشّاعر«۷»: تروّحنا من الدّهناء قصرا«۸» و اعجلنا الإلهۀ ان تؤوبا و یروی أن تغیبا«۹»، ای الشّمس و برای [آن]«۱۰» به او اضافت کرد که آفتاب پرستدی«۱۱»، فکانّه قال: و یذرک و معبودک. و بعضی دگر گفتند: به «الهۀ» اله خواست جز که «تا» ی تأنیث در او بود، چنان که ایشان گویند: ولدتی و کوکبتی و هو اهلۀ ذلک قال الرّاجز«۱۲»: یا مضر الحمراء انت اسرتی و انت ملجاتی و انت ظهرتی فرعون جواب داد که: سَنُقَتِّلُ أَبناءَهُم. اهل حجاز «سنقتل» خواندند به تخفیف من القتل، و باقی قرّاء به تشدید من التّقتیل لکثرۀ الفعل، و برای آن که قوّت موسی- علیه السّلام- دیده بود و علوّ کلمه او دانسته که«۱۳» به او چیزی نتواند کردن، گفت: هم با سر آن کار شویم که به اوّل می‌کردیم از کشتن پسران بنی اسرائیل و رها کردن دختران، چه آن سالها که او را خبر دادند که در اینکه سال مولودی آید که ملک تو بر دست تو«۱۴» بشود.«۱۵» او بفرمود تا کودکان نرینه را می‌کشتند«۱۶»- چنان که قصّه آن ---------------------------------- (۱۱- ۳- ۱). مج، وز، مل، لت، آج، لب: پرستیدی. (۲). مج، وز: بزی بزرگ داشت، مل، بم: بزی نر داشت. (۴). وز، مل، آج، لب: الهتک. [.....]

(۱۰- ۶- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، مل وز افزوده شد. (۱۲- ۷). مج، وز، مل شعر. (۸). آج: عصرا. (۹). اساس، آن: یغیبا، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۳). مج، وز، مل: دانست که. (۱۴). مل، آج، لب، لت: دست او. (۱۵). آج، لب: برود. (۱۶). مج، وز، مل: می‌کشند. صفحه : ۳۴۷ برفت- و برای آن زنان را گفت رها کنیم اینکه جا تا کسانی باشند که ایشان را خدمت کنند، و ایشان از شرّ ایشان ایمن باشند که زنان را شوکت کارزار نباشد. وَ إِنّا فَوقَهُم قاهِرُون، و ما از بالای ایشان قاهر و غالبیم و ایشان ذلیل و اسیر ماالند. قوم موسی با موسی اینکه شکایت کردند، موسی گفت قومش را: استَعِینُوا بِاللّهِ وَ اصبِرُوا، از خدای یاری خواهی«۱» و صبر کنی«۲» و پناه با او دهی«۳». و «استعانت» طلب معونت باشد، و اینکه را «سین» طلب گویند. و «صبر» حبس النّفس علی ما تکره باشد، و خلاف او جزع باشد، قال الشّاعر«۴»: فان تصبرا فالصّبر خیر مغبّۀ و ان تجزعا فالأمر ما تریان إِنَّ الأَرضَ لِلّهِ، بعضی گفتند«۵»: زمین مصر است و حمل او کردن بر عموم اولیتر [باشد]«۶». زمین خدای راست به میراث، به آن کس دهد که خواهد از بندگان. و ارث و میراث جعل الشّیء للخلف بعد السّلف باشد، آنچه از مرده باز ماند به زنده [مستحق]«۷» ان را ارث و میارث و تراث خوانند، در جز اینکه جای استعمال کنند بر سبیل مجاز کقوله«۸»- علیه السّلام- (العلماء ورثۀ الانبیاء) ، و به معنی تعقیب استعمال کنند، کقولهم: أورثه اکل الطّین صفرۀ اللّون، أی اعقبه. و «ایراث» به میراث رها کردن باشد. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی تسلیت و دلخوشی دادن ایشان بر آن که دنیا بر کس بنماند«۹» که از شأن او انقلاب و انتقال است- چنان که پوشیده نیست- و شعرا در او بسیار گفتند، منها«۱۰»: و حسبک قول النّاس فیما رأیته«۱۱» لقد کان هذا مرّۀ لفلان ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: خواهید. (۲). مج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: کنید. (۳). مج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: دهید. (۱۰- ۴). مج، وز، مل شعر. (۵). مل، لت مراد. (۷- ۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۸). اساس، آف: کقولهم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). اساس: نماند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). مج، وز: ملکته.

صفحه : ۳۴۸ و قولی دگر آن که: ایشان را وعده داد بر قطع و طمع افگند که زمین مصر و ملك فرعون ایشان را خواهد بود [ن]«۱» بوعد«۲» من اللّه له بذلك. و مشیّت ارادتی باشد در ایقاع«۳» فعل [علی]«۴» وجه دون [۱۸۴- پ]
وجه .. وَ العاقِبَةُ لِلمُتَّقِین، و انجام پرهیزگاران را باشد برای آن که ایشان با ثواب خدای شوند. قوم موسی بر سبیل توجّع و تألّم گفتند: أُوذِینا مِن قَبلِ أَن تَأتِیَنا وَ مِن بَعدِ ما جِئتَنا، أی موسی یا «۵» نبیّ‌اللّه، دانی که ایشان ما را رنجور داشتند پیش از آمدن تو و نیز پس از آن که تو بیامدی. چون در هر دو حال ما را در رنج می‌باید بود«۶»، آخر فرق چیست میان حضور و غیبت تو«۷»: چون با تو و بی تو می«۸» به غم باید زیست پس فرق میان وصل و هجران تو چیست و «اذی» رنجی«۹» باشد که به تلف نفس نرسد، و ایذای ایشان قوم موسی را آن بود که وهب گفت: قوم فرعون بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند. ایشان را کارهای گران فرمودندی«۱۰» چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن، و بنای کوشکها«۱۱» و سراها کردن و انواع حرف«۱۲» صناعات از گلی‌گری و آهنگری و درودگری و خشت زدن، و آن کس که نتوانستی کرد«۱۳» و ضعیف بودی، او را ضریبه‌ای«۱۴» بر«۱۵» نهاده بودندی که در ماه و در روز بدادی، و اگر تأخیر کردی و ندادی او را بزدندی و بازداشتندی و جفا کردندی. و زنان را نیز دوك رشتن و جامه بافتن و درزی کردن«۱۶» فرمودندی و کارهایی که لایق ایشان بودی. موسی- علیه السّلام- ایشان را دلخوشی ----------------------------------

(۴- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). اساس: به وعده، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۳). مج، وز، مل، لت: وقوع. (۵). آج، لب: ندارد. (۶). مج، وز، مل، لت: بودن. (۷). مج شعر، وز، مل بیت. (۸). مج، وز، مل، لت: چون بی تو و با توام. (۹). اساس: رنج، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۰). مج، وز، مل: فرمودند، بم، آف: فرمودی. (۱۱). مج، وز، مل، لت: و بناها و کوشکها. (۱۲). مج، وز، مل، لت و. [.....]
(۱۳). مج، وز، مل، لت: کردن. (۱۴). اساس: ضربه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۵). مل سر. (۱۶). مج، وز، لت: در زیان کردن، مل: خیّاطی کردن. صفحه : ۳۴۹ داد و گفت: عَسی رَبُّکُم أَن یُهلِكَ عَدُوَّکُم، امید است که خدای تعالی دشمن [شما]«۱» را هلاك کند و شما را در زمین خلیفه کند. ابو علی گفت: خدای تعالی ایشان را خلیفه کرد در زمین مصر از پس موسی، آنگه بیت المقدّس بگشاد برای ایشان بر دست یوشع بن نون«۲». آنگه در روزگار داود دگر شهرها بگشاد برای ایشان و در عهد سلیمان ملك زمین به ایشان داد، فذلك قوله: وَ یَستَخلِفَکُم«۳» وَ لَقَد أَخَذنا، ما بگرفتیم بدرستی آل فرعون را به سالهای قحط. «لام» تأکید راست، و «قد» لتقریب الماضی من الحال، چنان که کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گویی: قد رکب الامیر، یعنی اینکه ساعت بر نشست. و آل مرد«۷» خاصّگان او باشند«۸» که یؤول امرهم الیه. و گفته‌اند: آل از اهل خاصتر است، لهذا یقال: اهل البلد، و لا یقال آل البلد. و «سنین» جمع سنه باشد و به سنه کنایت کنند از قحط و اینکه را به کثرت استعمال مخصوص کردند به سال قحط تا از او فعل برگرفتند، فقالوا: اسنت القوم اذا دخلوا فی [السّنة، ای فی]«۹» القحط، قال الشّاعر:«۱۰» عمرو العلی هشم الثّرید لقومه و رجال مکّة مسنتون عجاف ----------------------------------

(۹- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، لت: یوشع بن النّون. (۳). اساس، مل، آج، لب: یستخلفنّکم، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل، لت: خواهید کردن. (۵). مل به جای خویش. (۶). مل وحده العزیز. (۷). مل: مردم. (۸). مج، وز، آف، آن: باشد. (۱۰). مج، وز شعر. صفحه : ۳۵۰ فرّاء گفت: سنین، یعنی سالی از پس سالی قحطناك، یقول العرب: وجدنا البلاد سنین، أی جدوبا، قال«۱»: و اموال اللّئام بکلّ‌ارض تجحفها الجوائح و السّنون و قال آخر«۲»: کأنّ‌النّاس اذ فقدوا علیّا نعام جال فی بلد سنینا [۵۸۱- ر]
و اهل حجاز و قیس علی هجائین گفتند و در حال رفع به «واو» و در حال نصب و جرّ به « یا » بر نهاد جمع سلامت، و بعضی بنو تمیم در احوال ثلثه«۳» به « یا » گفتند، قالوا مضت علینا سنین، أی قحط. و بنو عامر صرف کردند او را و گفتند: اقمنا عنده سنینا کثیرا«۴»، و کسائی گفت: لا بدّ علی هجائین و فتح النّون باید که اینکه نوع«۵» جمع است، کقلة و قلین و کرة و کرین و عزة و عزین گفت، و بعضی عرب اعراف بر «نون» افگندند و چنان ساختند که «نون» از اصل کلمت است، فقال شاعرهم:«۶» سنینی کلّها قاسیت

حزنـا اقاس مع الصّيِ لادمهٔ الـذّكور و قال اخر«۷»: و لقـد ولـدت بنين«۸» صدق صادهٔ«۹» و لا نت بعـد اللّه كنت السّيّدا «نـون» جمع با اضـافت بيـاورده است از اينكه وجه كه گفتيم. وَ نَقصٍ مِنَ الثَّمَراتِ، و نيز امتحان كرديم ايشان را به نقصان ميوه‌ها تا باشـد كه ايشان انديشه كنند. قتاده گفت: قحط و سنون در باديه و اهل مواشى بود و نقصان ميوه«۱۰» در ------------------------------

----- (۲- ۱). مج، وز، مل شعر. [.....]

(۳). مـج، وز، مل: فى احوال الثّلاثـهٔ. (۴). مـج، وز، مل، لت: كثيرهٔ. (۵). مـل، آف، لت: نون. (۷- ۶). مج، وز شـعر. (۸). آج، لت: سنين. (۹). مل، لت: سادهٔ. (۱۰). آج، لب: ميوه‌ها. صفحه : ۳۵۱ شهرها، و كعب الاحبار گفت: روزگارى«۱» در آيد بر مردمان كه درخت«۲» خرماى بزرگ يك خرما آرد«۳». فَإِذا جاءَتهُمُ الحَسَنَةُ، چون نعمتى و خصبى و سعتى به ايشان رسيدى، گفتندى: لَنا«۴» أَلا إِنَّمـا طـائِرُهُم عِنـدَ اللّهِ، أى فـالهم و زجرهم و خيرهم و شرّهم و نفعهم و ضـرّهم، و خير و شـرّ ايشـان و نفـع و ضـرّ ايشـان بنزديک خـداست. اگر عقل دارنـدى خير از خداى«۱» خواستند [ى]«۲» و اسـتدفاع شـر از او كردنـدى. و بعضـى دگر گفتند: «طائر» به معنى نصيب«۳» آمـده است و معنى آن كه حظّ و نصـيب«۴» ايشان از خير و شـرّ بنزديک خـداست. أزهرى و زجّاج گفتنـد: مراد به «طائر» عـذاب است، يعنى عـذاب و عقوبت ايشـان كه ايشان آن را به شوم مى‌دارنـد بنزديک خـداست و لكن بيشتر«۵» ايشان نمى‌دانند، و حسن بصـرى خوانـد: الا انّمـا طيرهم، بى «الف» و معنى يكى است، يقـال: جرى طيره بخير او بشـر، و قال و كـذلك الطّير تجرى«۶» بسعود او نحوس، و بعضـى عرب گفتنـد: «طير» جمع طـائر باشـد، مثـل تاجر و تجر و راكب و ركب. آنگه گفت حق تعالى حكايت كرد از ايشان- اعنى قوم فرعون- كه: هر گه [كه]«۷» آيتى آرى به ما و معجزه و دلالتى تا ما را به آن مسحور [۱۸۵- پ]

و مخـدوع كنى و بفريبى، ما به تو ايمان نياريم و تو را باور نـداريم، كوفيان گفتنـد: مهما «ما [ما]«۸»» بوده است، «مـا» ى اوّل «ما» ى مجـازات است، و «مـا» ى دوم «ما» ى زيادت. «ما» ى اوّل نحو قولهم: ما تصـنع اصنع، و «ما» ى دوم چو [ن]«۹» مـا در اذما و حيثما و متى ما«۱۰» شده كه كلمات شـرطاند، و المعنى ما تأتنا به من آيهٔ، و بصـريان گفتند: اصل او «ما» ى مجازات است، «مه» با او تركيب كردند و معنى «مه» «كف» باشد، معنى آن كه: كف عمّا تقول و امتنع فانّه ما تصـنع اصنع، و اينكه اوليتر است براى آن كه كلام با او بر ظاهر است و در او معنى مبالغت است. و «تأتنا» مجزوم است به «مهما» و جواب او «فا» ست. --------------------------

--------- (۱). مل عزّ و جلّ. (۹- ۸- ۷- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴- ۳). اساس: نصب، با توجّه به مج، مل تصـحيح شد. (۵). مـج، وز: بيشترينه. (۶). مـج، وز: يجرى. (۱۰). متى ما/ متيما. صـفحه : ۳۵۳ فَمـا نَحنُ لَكَ بِمُؤمِنِينَ، آنگه حق تعالى بيان آياتى كرد كه خـداى تعالى به معجزه موسـى بر فرعون و قوم او افگنـد. عبد اللّه عبّاس گفت: اوّلش طوفان بود، و طوفان سيلى باشـد عام كه به عموم همه زمين يا بيشتر بگيرد و اشـتقاق او از «طوف» و گرديـدن باشد، و گفته‌اند: مصدر است كالرّجحان و النّقصان. و أخفش گفت: اسم جمع است و واحدش طوفانه باشد. مفسّـران خلاف كردند در معنى. ضـحّاك گفت از عبد اللّه عبّاس كه: آن غرق است. مجاهـد گفت: مرگ بود، و روايتى ديگر از عبـد اللّه عبّاس كه گفت: فرمـانى بود از خـداى تعالى كه بر ايشان بگشت، و قـال الرّاعى«۱»: نضـحى إذا العيش ادركنـا نكايتهـا خرقـاء يعتادهـا الطّوفان و الرّود و ابو عبيـده گفت: طوفان چون در آب گويند آبى و سيلى عظيم باشد، و چون در مرگ گويند مرگى سخت باشد. و «قمّل»«۲»، مجاهد و قتاده گفتند: مراد ملخ خرد است، و روايتى ديگر آن است كه «قمّل» شـپشه«۳» سـياه باشد كه در گندم افتد. إبن زيد گفت: «قمّل» براغيث باشد، كيك. سـعيد جبير و حسن بصـرى گفتند: جانورى سياه بود خرد. عطاء خراسانى گفت: شپش«۴» بود. حسن بصـرى «قمل» خواند به فتح «قاف» و سكون «ميم». ابو عبيـده و أخفش گفتنـد: نوعى دگر بود از نـارد كه شتر را بود«۵» و آن را حمنان گوينـد«۶»، و قال الاعشى«۷»: قوم يعالج قمّلا ابنـاءهم و سلاسـلا اجـدا و بابـا موصـدا ابو العـاليه گفت: خـداى تعـالى اينكه قمّل را مسلّط كرد بر چهارپايان ايشان تا از پاى بيفتادند و هيچ كار نتوانسـتند كردن. بعضـى گفتند: مورچه خرد ------------------------------------- (۷- ۱). مج، وز شعر. (۲). ضبط قرآن مجيد: وَ القُمَّلَ اساس و، با توجّه به مج، وز زايد مى‌نمايد. (۳). مج، وز، لت: سبشه. (۴). لت: سبش. (۵). مج:

نوعی بود در کرهه که در شتر بوده، وز، لت: نوعی بود از کرهه که در شتر بود. [.....]

(۶). مج، وز، مل: خوانند. صفحه : ۳۵۴ بود، قال الشّاعر«۱»: ارسل الذّرّ و الجراد علیهم و عذابا فاهلکتهم دمورا وَ الضَّفادِعَ، جمع ضفدع باشد، حیوانی است در آب آن را به فارسی«۲» بزغ گویند. وَ الدَّمَ، و خون. آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ، نصب او بر حال است، من قوله: فَأَرسَلنا. امّا کیفیّت نزول اینکه آیات و وصف آن: عبد اللّه عبّاس و سعید جبیر و قتاده و محمّد بن اسحاق بن یسار روایت کردند- و حدیث بعضی در بعضی داخل است- که: چون سحره ایمان آوردند و فرعون از آن جا برگشت مقهور و مغلوب با آن همه الّا کفر و اصرار بر کفر و بر معصیت بنیفزودند، خدای تعالی ایشان را امتحان کرد به قحط و نقصان ثمرات در سالهای پیاپی«۳». چون موسی- علیه السّلام- ایشان را معالجه کرد به اینکه چهار آیت که: «عصا» بود و «ید بیضاء» و «قحط» و «نقصان میوه»- و ایشان هیچ متنبّه نشدند- موسی- علیه السّلام- دعا کرد«۴»، گفت: بار خدایا آیتی نمای اینان«۵» را که بر اینان نقمتی باشد و قوم مرا پندی باشد، و آنان را که پس ما«۶» باشند عبرتی باشد و آیتی. خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان، و آن آبی بود از آسمان [۱۸۶- ر] که«۷» بیامد و در خانه‌های«۸» ایشان [افتاد]«۹» چنان که ایشان در میان آب بودند در خانه‌ها«۱۰» تا به زانو و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع بر ایشان تباه شد«۱۱». و خانه‌های«۱۲» اسرائیلیان با خانه‌های«۱۳» قبطیان آمیخته بود دیوار با دیوار و درها بر هم گشاده، در خانه اسرائیلی«۱۴» از آن آب یک قطره نبودی، و سرای«۱۵» قبطی«۱۶» فرو می‌آمد به آب و بناها خراب می‌شد، تا ---- ------------------------------ (۱). مج، وز شعر. (۲). مج، وز: پارسی. (۳). مج، وز: سالها بستانی. (۴). آج، لب: ایشان را دعا کرد و. (۵). آج، لب: ایشان. (۶). آج، لب را. (۷). مج، وز: آبی بود که از آسمان. (۱۳- ۱۲- ۱۰- ۸). اساس: خانهاء/ خانه‌های. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). آج، لب: کرد. (۱۴). مج، وز، لت: اسرائیلیان. (۱۵). لت: و به سرای. (۱۶). مج، وز، مل، لت: قبطیان. [.....]

صفحه : ۳۵۵ چندان آب پدید آمد که به سینه ایشان برسید و نیز در باغها و زمینهای ایشان افتاد تا کشت نتوانستند کردن. اینکه حال بر ایشان مسلّط شد، هفت روز از شنبه تا شنبه. به استغاثت و فریاد بر موسی آمدند«۱»، گفتند: دعا کن خدایت را تا اینکه عذاب از ما بردارد تا ما ایمان آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل [را]«۲» با تو بفرستیم. موسی- علیه السّلام- دعا کرد، خدای تعالی آن طوفان برداشت. ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را دست بنداشتند«۳»، و از آن که بودند بتر شدند. خدای تعالی آن سال خصبی و گیاهی داد«۴» ایشان را که مثل آن ندیده بودند، و کشت و میوه و زرع و ریع بسیار پدید آمد. ایشان گفتند: اینکه آن است که ما تمنّا می‌کردیم و آنچه ما پنداشتیم که عذاب است آن خود نعمت و رحمت بود بر ما، و اگر از اینکه پس باران نیاید بر ما نگزاید«۵» ما را. چون یک ماه بر اینکه [بر]«۶» آمد و ایشان در نعمت و عافیت ببودند و در کفران نعمت بیفزودند، خدای تعالی ملخ فرستاد ایشان را در افتاد و جمله زرع و میوه و گیاه و برگ و درخت ایشان بخورد و از دشت و صحرا و باغها و خانه‌های«۷» ایشان افتاد«۸» و درها و دارها و چوبها و آهنها و جامه‌های«۹» ایشان می‌خورد و خانه‌هایشان«۱۰» فرو افتاد، و پنداشتی که چندان که بیش می‌خوردند«۱۱» هیچ سیر نمی‌شدند«۱۲». و از آن ملخ یکی در خانه اسرائیلی نرفت و ایشان را نرنجانید. به نفیر بر موسی آمدند و تضرّع کردند و گفتند: زینهار«۱۳» یا موسی خدایت ------------------------------ (۱). مج، وز، مل، لت و. (۶- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، آف: بنه داشتند. (۴). آج، لب، بم، آف: می‌داد. (۵). اساس، مل، آج، لب، بم، آف: نگراید، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز: باغها با خانه‌های. (۸). مج، وز: فتاد. (۹). اساس: جامهای/ جامه‌های. (۱۰). اساس: خانهایشان/ خانه‌هایشان. (۱۱). مج، وز، لت: می‌خورند. (۱۲). مج، وز: نمی‌شوند. (۱۳). مج، وز، مل، آج، لب: زنهار. صفحه : ۳۵۶ را دعا کن تا«۱» اینکه بلا از ما بردارد که ما به هر حال از اینکه بار«۲» ایمان آریم و فرمان تو کنیم و دست از بنی اسرائیل بداریم. و عهد و میثاق و پیمان کردند. موسی- علیه السّلام- دعا کرد، خدای تعالی آن برداشت از ایشان- پس از آن که هفت روز مقام کرد با ایشان از شنبه تا شنبه، و گفتند: موسی- علیه السّلام- به دعا کردن به صحرا

برون شد. چون دعا بکرد، به عصا اشارت کرد به مشرق و مغرب«۳»، آن ملخ از آن جا که آمده بودند بازگشتند و پراگنده شدند چنان که یکی نماندند«۴» آن جا. چون ملخ برفت، اینان بیامدند به زرعها و باغهای خود آمدند بقایای«۵» اندک مانده بود، گفتند: مصلحت در آن باشد که«۶» بر اینکه که«۷» مانده است قناعت کنیم و تزجّی«۸» روزگار کنیم و دین خود نگاه داریم و رها نکنیم، و به آن عهد نیز وفا نکردند و با سر کار«۹» خود رفتند. یک ماه بر اینکه بگذشت و ایشان آن فراموش کردند، خدای تعالی قمّل فرستاد بر ایشان، و کیفیّت حال آن بود که خدای تعالی موسی را گفت: از مصر به در شو به دهی از دههای مصر که آن را عین الشّمس خوانند، آن جا پشته‌ای است ریگ روان، آن جا دعا کن و عصا بر آن پشته زن تا من آیتی دگر باز نمایم. موسی به آن جا آمد و دعا کرد و عصا بر آن پشته ریگ [روان]«۱۰» زد، خدای تعالی با قمّل کرد. از آن جا برخاستند«۱۱» و در آن بقایای زرع و کشت و میوه ایشان افتادند«۱۲» و جمله بخوردند چنان که پوست زمین باز کردند، و آنگه در ایشان [گرفتند]«۱۳» و در جامه و اندام ایشان افتادند و ایشان را می‌کشتند و ایذا می‌کردند ------------------------------ (۱). آج، لب: که. (۲). مج، وز: نوبه، آج، لب: پس. [.....]

(۳). مج، وز: و به مغرب. (۴). مج، وز، لت: نماند. (۵). آج، لب: و باغها بقایا. (۶). آج، لت: مصلحت آن است که. (۷). مج، وز، لت: بر اینکه چه. (۸). آج، لب، بم: برخی. (۹). مج، وز، مل، لت: کارهای. (۱۳- ۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). اساس، آج، لب، لت: برخواستند، با توجه به ضبط مج، وز تصحیح شد. (۱۲). مج، وز، مل: افتاد. صفحه : ۳۵۷ و در طعام و شراب ایشان می‌افتادند، و هر چه بنهادندی که با سر آن [۱۸۶- پ]

شدندی پر شده بودی«۱» از قمّل. باستادند«۲» و میان سراها«۳» ستونها برکشیدند و به گچ و به صاروج«۴» بکردند و طعام و شراب بر بالای آن نهادند که به وقت حاجت فرو گرفتندی پر«۵» قمّل شده بودی. قتاده گفت: «قمّل» شپشه گندم«۶» بود، در گندم ایشان فتاد مغز آن بخوردی و بپرداختی، بیامدی و در ایشان فتادی و در طعام ایشان، تا یکی از ایشان ده جریب گندم«۷» به آسیا و«۸» بردی که«۹» سه قفیز باز آوردی. و آنگه در ایشان و اندام و جامه ایشان افتاد و ایشان را می‌گزید و ایذا می‌کرد تا هر موی که بر سر و اندام ایشان بود بخورد و ابروها«۱۰» و مژه چشمشان«۱۱» نماند و خواب و قرار از ایشان بازداشت. بیامدند و فریاد خواستند از موسی و ضجّه«۱۲» و فزع کردند و سوگند [ان]«۱۳» گران خوردند که از اینکه پس عهد تباه نکنیم و ایمان آریم و بنی اسرائیل را دست بداریم«۱۴» و مراد تو حاصل کنیم. موسی- علیه السّلام- دگر باره دعا کرد. خدای تعالی آفت قمّل از ایشان برداشت«۱۵». پس از آن که به هفت روز بمانده بود بر ایشان از شنبه تا شنبه، چون بلا از ایشان دور شد، گفتند: ما هرگز [از]«۱۶» اینکه جادوتر آدمی ندیدیم«۱۷»، سنگ و ریگ و چوب با حیوان می‌کند؟ به عزّت فرعون که ما به او هرگز ایمان نیاریم. خدای تعالی ایشان را یک ماه دیگر فرو گذاشت، آنگه ضفادع بر ایشان گماشت ------------------------------ (۱). مج: پر شده بودندی. (۲). مج، وز، مل: بایستادند. (۳). مج، وز: سرای. (۴). مج، وز، مل: به صهروح، بگرفتند. [.....]

(۵). مج، وز: بر آن، مل، لت: پر از. (۶). مج، وز: سبشه گندم. (۷). وز: چرب گندم. (۸). همه نسخه بدلها بجز بم: آسیا. (۹). مج، وز، مل، لت: برده بودی که. (۱۰). مج، وز، مل، لت: ابروهاشان. (۱۱). مج، وز، مل، لت: چشمهاشان، آج، لب: چشمانشان. (۱۲). مج: صیحه، بم، آف: جزع. (۱۶- ۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۴). آج، لب: دوست از بنی اسرائیل بداریم. (۱۵). آن، لت: بازداشت. ۱۷. آج، لب: گفتند ای جادو هرگز ما تو را نمی‌دیدیم. صفحه : ۳۵۸ [و آن جمع ضفدع باشد. حیوانی معروف است که در آب«۱» بانگ دارد]«۲» و آن را به پارسی بزغ گویند. همه سرای و خانه و جای ایشان از آن پر شد، در طعام و شراب هیچ چیز را دست بر ننهادند و الّا در آن جا ضفدع«۳» بود، در خان«۴» و سفره و کوزه آب و هر اناء که در او چیزی بود یا نبود تا چنان مسلّط شد که یکی از ایشان چون حدیث کردی یکی از آن ضفادع بجستی و در دهنش شدی، و چون دیگ پختندی دیگ از آن پر شدی. چون مرد بخفتی چندان از آن بر اندام و پشت و پهلوی او جمع بودی که اگر خواستی که از اینکه پهلو بر آن

پهلو گردد نتوانستی، و اگر کاسه خوردی«۵» در پیش نهادی و اگر آرد سرشتی یا دیگ پختی از آن پر شدی. عبد اللّه عبّاس گفتی: ضفدع، بیابانی بود، به حسن طاعت ایشان خدای را در آل فرعون. [خدای تعالی]«۶» آن را آبی کرد و با آب الف داد. چون حال چنین بود به رنج عظیم افتادند و دگر باره به فریاد«۷» پیش موسی آمدند و بگریستند و جزع کردند و سوگندان مغلّظ«۸» یاد کردند که اینکه نوبت خلاف نکنیم. موسی- علیه السّلام- دعا کرد و خدای تعالی کشف کرد پس از آن که یک هفته در آن بودند از شنبه تا شنبه، یک ماه دیگر بر آمد و ایشان از آن کافرتر و طاغی‌تر بودند«۹»، خدای تعالی خون بر ایشان گماشت«۱۰» تا آب رود نیل و جمله آبهااشان«۱۱» خون شد خون صرف و جمله«۱۲» آب چاهها خون شد خونی تازه«۱۳» سرخ. به فرعون آمدند و گفتند: ما را از اینکه نوبت محنت عظیمتر است، ما را ------------------------------- (۱). وز، لت باشد و از آب. (۶- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، لت افزوده شد. [.....]

(۳). مج، وز، مل، لت: ضفادع. (۴). مج، وز، مل: خوان. (۵). مج، وز: خوردنی. (۷). مج، وز آمدند و. (۸). مج، وز، مل، لب، لت، آن: مغلّظ. (۹). آج، لب: شدند. (۱۰). مل: بگماشت. (۱۱). مج، وز، مل، آج، لب، آف، لت، آن: آبهای ایشان. (۱۲). مل: و همه. (۱۳). مل تازه و. صفحه : ۳۵۹ شربه‌ای«۱» آب نیست و الّا خون شد. ما از تشنگی می‌میریم و خون نمی‌شاید خورد [ن]«۲» فرعون گفت: آن«۳» سحر است که او کرده است. گفتند: سحر چه باشد که ما و اسرائیلیان از رود نیل آب می‌گیریم«۴»؟ آنچه در اناء و سبوی ماست خون است و آنچه در«۵» اناء ایشان است آب است؟ ایشان آب می‌خورند و ما خون. چون کار بر ایشان سخت شد، زنان همسایه از قبطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان. ایشان از سبوی خود آب به ایشان دادندی، آب صافی پاکیزه. تا در سبوی اسرائیلی بود [ی]«۶» آب بودی، چون به کوزه قبطی رسیدی خون شدی. ایشان متحیّر بماندند [۱۸۷- ر]. با فرعون می‌شدند. فرعون کس فرستاد، قوم اسرائیلیان را حاضر کرد و انائی بساختند دو جره«۷»، تا از یک«۸» جانب اسرائیلی آب خورد و از یک جانب قبطی. از یک جای تا هر دو آب می‌خوردند آنچه اسرائیلی خوردی آب بودی آنچه به دهن قبطی رسیدی خون بودی. زن قبطی بیامد [ی]«۹» و زن اسرائیلی را گفت: از دهن خود شربتی آب در دهن من کن. او آب از دهن خود در دهن او کردی خون شدی. آب رود نیل چون به زرع بنی اسرائیل شدی آب بودی، چون قبطی از او به دست یا به سبو«۱۰» برگرفتی خون بودی. فرعون- علیه اللّعنة- چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا او از آن جا آبی بمکد«۱۱». آن آب در دهن او خون شدی. هفت روز بر اینکه حالت«۱۲» بماند که هیچ طعام و شراب نخوردند الّا خون. زید أسلم گفت: آن«۱۳» خون که خدای بر ایشان مسلّط کرد خون بینی بود که ------------------------------- (۱). مل، لت: شربتی، آف، آن: شربت. (۹- ۶- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، مل: اینکه. (۴). مل: برمی‌گیریم. [.....]

(۵). مج، وز، مل کوزه و. (۷). آن: جوره. (۸). آن: یکی. (۱۰). مل، لت: سبوی. (۱۱). مل، لت، آن: بمکیدی. (۱۲). مج، وز، مل، لت، آن: حال. (۱۳). لت: اینکه. صفحه : ۳۶۰ بر ایشان مستولی شد. در هیچ حال«۱» از اوقات طعام و شراب و خواب و بیداری بازنه استاد«۲». و قول اوّل قول عامّه مفسّران است. و معروفتر آن است. چون به فریاد آمدند، موسی- علیه السّلام- دعا کرد و خدای«۳» آن«۴» برگرفت، ایشان وفا نکردند. نوف البکالیّ گفت: موسی- علیه السّلام- بعد از آن که سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون بماند و مقاسات می‌کرد او را و اظهار آیات می‌کرد، اینکه که خدای تعالی در اینکه آیت بیان فرمود- و ما شرح دادیم- و از ایشان کودکی، اینکه که خدای تعالی در اینکه آیت بیان فرمود- و ما شرح دادیم- و از ایشان کودکی ایمان نیاورد. فَاسْتَکْبَرُوا«۵»، تکبّر و تجبّر کردند، و ایشان گروهی بودند مجرمان«۶» گناهکاران. وَ لَمّا وَقَعَ عَلَیهِمُ الرِّجزُ، چون عذاب بر ایشان افتاد. و «لمّا» در معنی ظرف زمان ماضی باشد، و «اذا» ظرف زمان مستقبل. و نیز«۷» «رجز» عذاب است فی قول الحسن و قتاده«۸» و مجاهد و إبن زید. سعید جبیر گفت: طاعون بود- و آن عذاب ششم بود، و آن چنان بود که چون خدای تعالی اینکه آیات که ذکر کرد از: طوفان و جراد و قمّل و ضفادع و خون، اینکه پنج آیت و علامت پیاپی«۹» بفرستاد و ایشان هیچ بهتر نشدند. موسی- علیه السّلام- گفت:

خدای تعالی عذابی و طاعونی خواهد فرستاد [ن]«۱۰» بر قبطیان می‌فرماید اسرائیلیان را که: گوسپندی«۱۱» بکشی«۱۲» و درهای سرای خود به ------------------------------ (۱). مل: وقت، آف: حالی. (۲). مج، وز، آج، لب، آف، لت: نه ایستاد. (۳). مج، وز، مل تعالی. (۴). اساس سر، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید، آن بلا از سر. (۵). اساس فی الإرض، با توجّه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید زاید می‌نماید. (۶). آج، لب و. (۷). لب، آن: هر. [.....]

(۸). اساس، آج، لب، آف، آن: القتاده، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). لت: پشتاپشت. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۱). آج، لب، آف، لت، آن: گوسپندی. (۱۲). مج، وز، مل، آج، لب: بکشید. صفحه : ۳۶۱ آن«۱» خون ملطّخ کنی«۲». ایشان همچنان کردند. قبطیان گفتند: چرا چنین می کنی«۳»! گفتند: خدای تعالی عذابی خواهد فرستاد«۴». موسی- علیه السّلام- ما را گفت چنین کنی«۵»، گفتند: خدای شما شما را به آن«۶» باز شناسد. گفتند: ما را چنین فرموده‌اند، اینکه به فرمان خدا و پیغامبر می کنیم. بر دگر روز برخاستند«۷» هفتاد هزار آدمی از قوم فرعون به طاعون بمرده بودند چنان که دفن نتوانستند کردن«۸». و اصل «رجز» میل باشد، و منه قوله: وَ الرُّجزَ فَاهجُر«۹»، أی عبادة الاوثان، برای آن که آن میل باشد از حق. «و الرّجز» ارتعاش فی رجل النّاقة، «و الرّجز» نوع من السّیر السّریع«۱۰»، و قیل: الرّجز الرّجل القصیر، و منه سمّی بحر الرّجز فی الشّعر لقصره، و قبل: لشبهه بذلک النّوع من السّیر و الرّجازة ما یعدل به الحمل اذا مال و هی ایضا صوف احمر یزیّن به الهودج. قالُوا، گفتند، یعنی قبطیان موسی را- علیه السّلام-: ادعُ لَنا رَبَّکَ، بخوان برای ما خدایت را. بِما عَهِدَ عِندَکَ. ابو العالیه گفت: [به]«۱۱» آنچه تو را وصیّت کرد. عطا گفت: با آنچه تو را خبر داد. مؤرّج گفت: با آنچه تو را اعلام داد. سعید جبیر و مجاهد و إبن محیصن «رجز» خواندند به ضمّ [۱۸۷- پ]

«را» و هما لغتان، کالعضو و العضو، یعنی دعا کن برای ما به دعواتی که خدای تو را آموخته است. لَئِن کَشَفتَ عَنَّا الرِّجزَ، اینکه «لام» جواب قسمی مضمر است، کانّهم قالوا: حقّا لئن کشفت عنّا الرّجز، او حقّ کذا، به فلان قسم که اگر اینکه عذاب و محنت را از ما کشف ------------------------------ (۱). آج، لب: بدان. (۲). مج، وز، مل، آف، آن: کنید. (۳). مج، وز، آج، لب، آف، آن: می کنید. (۴). لت: فرستادن. (۵). مج، وز، آج، لب، آف: کنید. (۶). مج، وز، مل، لت: به اینکه. (۷). اساس، آج، لب، بم، آن: برخواستند، با توجّه به ضبط مج، وز تصحیح شد. (۸). آف: نتوانستندی کردن. (۹). سوره مدّثر (۷۴) آیه ۵. [.....]

(۱۰). در معاجم دو معنی اخیر برای اینکه لغت دیده نشد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۶۲ کنی و برداری به تو ایمان آریم و تو را تصدیق کنیم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم. موسی- علیه السّلام- می‌خواست تا بنی اسرائیل را از چنگ و عذاب ایشان برهاند. چون موسی- علیه السّلام- دعا کرد و خدای اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت، إِذا هُم یَنکُثُونَ، که دیدی ایشان عقیب آن عهد می‌شکستند«۱»، و «اذا» مفاجات است که شرح دادیم، و زجّاج گفت: معنی او هناک باشد، ظرف زمان است که در جای ظرف مکان استعمال می کنند علی التّوسّع. و قوله: إِلی أَجَلٍ هُم بالِغُوهُ، یعنی تا به وقت عذاب ایشان از غرقی که وقت زده بودیم. و «نکث» نقض عهد باشد تشبیها بنکث الغزل، و آن تاب باز دادن ریسمان باشد، قال اللّه تعالی: کَالَّتِی نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّةٍ أَنکاثاً،«۲» و النّکث الغزل المنقوض، و منه قوله- علیه السّلام- لا میر المؤمنین علیّ: انّک ستقاتل النّاکثین و القاسطین و المارقین. فَانتَقَمنا مِنهُم، حق تعالی گفت: چون چنین کردند من از ایشان انتقام بکشیدم به آن که ایشان را در دریا غرق کردم. و «انتقام» کینه کشیدن باشد، و «یم» دریا بود. قال ذو الرّمّة«۳»: داویّة و دجی لیل کأنّهما یمّ تراطن فی حافاته الرّوم و قصّه غرق فرعون و قومش رفته است طرفی، و باقی گفته شود در سوره یونس- إن شاء اللّه تعالی. بِأَنَّهُم، «با» مجازات راست، چنان که: فعلت بک کذا بما فعلت، یعنی بجزاء ما فعلت و بعوض«۴» ما فعلت، و «أنّ» مع اسمها و خبرها فی موضع المصدر، و المعنی اغرقناهم بتکذیبهم بایاتنا، به دروغ داشتن آیات ما را و غفلت ایشان از آن، و آن که از آن بی خبر بودند و علم به آن حاصل نکردند. و در ضمیر «عنها» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است به ایات، یعنی غافل بودند از تفکّر و تأمّل در ایات، و بعضی گفتند: از نقمت،

یعنی از ---------------------------------- (۱). مج، وز، لت: می‌شکافتند. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. (۳). مج، وز شعر. (۴). مج، وز: بعض. صفحه : ۳۶۳ حلول نقمت به ایشان رجوعا الی قوله: فَانتَقَمنا، و قول اوّل قریبتر است. آنگه گفت: وَ أَورَثنَا القَومَ الَّذِینَ کانُوا یُستَضعَفُونَ، گفت: پس از آن که فرعون و قومش را در دریا هلاک کرده بودیم، میراث ایشان و آنچه از ایشان باز ماند به قوم بنی اسرائیل دادیم که در زمین مستضعف بودند و ضعیف و درمانده بودند از دست فرعون و قومش که ایشان را بندگی گرفته بودند«۱» و مقهور و ذلیل کرده به بیگار، و بار بر ایشان، و کشتن فرزندان ایشان، و انواع مذلّت که ذکر آن برفت- مشارق و مغارب زمین به ایشان دادیم. گفتند: جانب شرقی خواست و جانب غربی. حسن بصری گفت: به جانب شرقی مصر خواست و به جانب غربی شام. [و زجّاج گفت: مراد نه موسی است، مراد سلیمان است که او از بنی اسرائیل بود و بر مشارق و مغارب زمین پادشاه شد]«۲» و برای آن به لفظ میراث گفت که بازمانده آن هلاک شدگان بودند از عمالقه و فراعنه. وَ تَمَّت کَلِمَتُ رَبِّکَ الحُسنی، و تمام شد کلمه نیکوتر از خدای تو«۳» بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، یعنی آن وعده که داد که من زمین به میراث به شما می‌دهم فی قوله: وَ نُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأَرضِ وَ نَجعَلَهُم أَئِمَّةً وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثِینَ«۴». و «حسنی» تأنیث أحسن باشد، و او صفت کلمه است، و بعضی [۱۸۸- ر]

دگر از مفسّران گفتند: مراد به «کلمه» نعمت است، یعنی نعمت خدای تعالی بر بنی اسرائیل تمام شد به هلاک فرعون و قومش. و قوله: بِما صَبَرُوا«۵»، «با» مجازات راست و «ما» مصدریّه است، یعنی بصبرهم. وَ دَمَّرنا ما کانَ یَصنَعُ فِرعَونُ وَ قَومُهُ، و دمار برآوردیم از آنچه فرعون و قومش می‌کردند از بناها و هلاک کردیم آن را. و «دمار» هلاک بود، و منه قوله: تُدَمِّرُ کُلَّ شَیءٍ بِأَمرِ رَبِّها«۶»، هر چه ایشان به عمرهای ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: بنده گرفته بودند، آج، لب: به بندگی گرفته بودند. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). مل: خدای تعالی خدای تو. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۵. (۵). اساس و، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۶). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵. صفحه : ۳۶۴ دراز کرده بودند از همه چیزها، به یک ساعت«۱» دمار برآوردیم. وَ ما کانُوا یَعرِشُونَ، و آن بناهای رفیع که می‌کردند از قصور و دور«۲». و اصل العرش الرّفع«۳»، و منه العرش للسّریر الرّفیع و الملک العظیم، و گفتند: آنچه ایشان می‌بستند از چفتها«۴» و چمنها«۵» و در باغها نزهت را، و منه العریش [بلان]«۶» مرغان را از اینکه جا عریش خوانند که چون چفته«۷» بود،«۸» و روا بود که از جهت ارتفاع او را عریش«۹» خوانند، و ابو عبیده گفت: عریش بنا باشد، و منه عروش مکّة، أی ابنیتها. و إبن عامر و أبو بکر و عاصم«۱۰» خواندند«۱۱»: «یعرشون» بضمّ الرّاء، و باقی قرّاء، «یعرشون» بکسر الرّاء، و هما لغتان یقال: عرش یعرش، و یعرش، کبطش یبطش و یبطش. وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ البَحرَ، حق تعالی در اینکه آیت از بلادت و نکادت و جهالت بنی اسرائیل حکایت کرد، و آنگه خدای تعالی پس از آن که اینکه همه نعمتها کرد با ایشان و ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون از پی ایشان برفت با لشکرهای گران و«۱۲» ایشان را راه گریز«۱۳» نبود که دریا در پیش بود و قوّت مقاومت فرعون نه، که لشکر و بی‌کرانه بود، فروماندند و گفتند: یا موسی تدبیر ما چیست! خدای تعالی گفت: [یا]«۱۴» موسی عصا بر [اینکه]«۱۵» دریا زن. عصا بر دریا زد، دوازده راه خشک در دریا پدید آمد تا هر سبطی به راهی فرو شدند چنان که گرد سم اسپان ایشان از میان دریا در هوا می‌رفت«۱۶». در میان دریا بر موسی ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: ما به یک ساعته. (۲). مج، وز، مل: دوور. [.....]

(۳). مل، آج، لب: الرّفیع. (۴). اساس: چفها، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). لت: خیمها/ خیمه‌ها. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، مل، لت: بالان. (۷). اساس: چفت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز، مل: باشد. (۹). اساس: عرش، با توجه به مج، وز تصحیح شد، مج: عرایش. (۱۰). مج، وز، مل، لت: أبو بکر عن عاصم. (۱۱). مج، وز، لت: خواند. (۱۲). آج، لب: که. (۱۳). مج، وز، لت: گریغ، مل: گریزی. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، آج، لب: موسی را. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. ۱۶. مل: می‌شد. [.....]

صفحه : ۳۶۵ تحکّم کردند که: یا موسی ما چه دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست که ما ایشان را نمی‌بینیم! موسی- علیه السّلام- دعا کرد تا آن آب که به شکل دیوار بود طاق طاق شد تا آنان که به آن«۱» طرف بودند می‌نگریدند و اینکه گروه را که به اینکه طرف بودند می‌دیدند. چون اینان همه از دریا بر آمدند و فرعون و قومش در دریا حاصل شدند، خدای تعالی بفرمود تا آن طاقهای آب بر هم زدند و دریا به آب مطبّق شد و ایشان جمله غرق شدند. چون برآمدند، گفتند: یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون هلاک نشد«۲» بجست یا او را برهانیدند و فردا با ما گردد. خدای تعالی فرعون را با چهارصد من آهن سلاح که با خود«۳» داشت بر سر آب آورد تا ایشان بدیدند او را. اینکه همه آیات و نعمت خدای دیده«۴»، چون بر آمدند بر کنار دریا گروهی را دیدند بت پرستان، بتان در پیش نهاده آن را سجده می‌کردند، موسی را گفتند: یا موسی، ما را نیز خدایی پیدا کن چنان که ایشان را خدایانند، وَ جاوَزنا، [و]«۵» بگذرانیدیم«۶» بنی اسرائیل را به دریا، یقال: جاوزت بفلان مکان کذا فتجاوز. «بحر» مفعول اوّل است و «بنی اسرائیل» مفعول دوم. فأتوا، آمدند بر گروهی«۷» که ایشان عکوف و اقبال کرده بودند بر بتانی که ایشان را بودند«۸» گفتند: یا موسی ما را نیز خدایی کن چنان که ایشان را هست [۱۸۸- پ]. حمزه و کسایی و خلف خواندند: «یعکفون» به کسر «کاف»، و باقی قرّاء «یعکفون» به ضمّ «کاف»، و اینکه دو لغت است، مثل: یفسقون و یفسقون. و اشتقاق و اصل «بحر» از سعت و فراخی باشد، و منه البحر الّذی هو الشّق، و منه البحیرة للنّاقة المشقوقة الاذن. و «صنم» آن باشد از بتان که مصوّر باشد، و ----------------

---------------- (۱). مج: اینکه. (۲). مج، وز: نشده باشد، آن یا . (۳). مج، وز، مل، لت: بر خود. (۴). آج، لب: خدای که بدیدند. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: بگزرانیدیم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مل عَلی قَومٍ یَعکُفُونَ عَلی أَصنامٍ لَهُم (۸). مل قالُوا یا مُوسَی اجعَل لَنا صفحه : ۳۶۶ «وثن» آن که نامصوّر باشد«۱». موسی- علیه السّلام- گفت: شما جاهل و نادان مردمانی«۲». در خبر است که: یک روز جهودی امیر المؤمنین علی را گفت: ما دفنتم نبیّکم حتّی اختلفتم، پیغامبرتان را دفن نکردی«۳» تا به خلاف نکردی،«۴» بر سبیل طعن [گفت]«۵». امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: اختلفنا عنه لا فیه ، ما از او خلاف کردیم در او خلاف نکردیم، یعنی در تفسیر کلام او خلاف کردیم نه در نبوّت او، و لکن ما جفّت اقدامکم من البحر حتّی قلتم لنبیّکم. اجعَل لَنا إِلهاً کَما لَهُم آلِهَةٌ، و لکن پای شما از آب دریا خشک ناشده پیغامبرتان را گفتی«۶»: ما را خدایی کن چنان که بت پرستان را خدایان‌اند، فکانّما القم حجرا، پنداشتی سنگی«۷» در دهن او کوفتند«۸». إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُم فِیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعمَلُونَ، اینکه حکایت قول موسی است که خدای تعالی خبر داد که او به جواب ایشان کرد، گفت: اینان آنچه می‌کنند و در میان آنند از بت‌پرستیدن«۹» در معرض هلاک است. و «متبر» مهلک باشد من التّبار و هو الهلاک، و باطل است آنچه می‌کنند. قالَ أَ غَیرَ اللّهِ أَبغِیکُم إِلهاً، گفت ایشان را که: من برای شما جز خدای که آفریدگار و منعم شماست خدایی دگر طلب کنم؟ به لفظ استفهام [است]«۱۰» و معنی تقریع و انکار، و بعضی نحویان گفتند تقدیر آن است که: ابغی لکم الها، و حرف جرّ بیفگندند چنان که فی قوله: وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ«۱۱»، أی من قومه. و نصب «غیر» بر مفعول به است. و بعضی دگر گفتند: «بغی» متعدّی باشد به دو مفعول، یقال: بغاه الخیر، کقولهم: اعطاه الخیر. و «طلب» متعدّی به یک مفعول --------------------------------

(۱). مل قالَ إِنَّکُم قَومٌ تَجهَلُونَ (۲). مج، وز، مل، آف: مردمانید. (۴- ۳). مج، وز، مل، آج، لب، آف: نکردید. (۱۰- ۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج، وز، لت، آج، لب، آف: گفتید. (۷). مج، وز، مل: سنگ. [.....]

(۸). آج، لب، لت: گرفتند. (۹). اساس: پرستیدند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. صفحه : ۳۶۷ باشد، و قول اوّل درست‌تر است. و در نصب «الها» دو وجه است: یکی آن که حال باشد. دوم آن که مفعول به باشد و «غیر» را نصب بر حال باشد لأنّه صفة متقدّمة«۱» علی الموصوف، و صفت چون بر موصوف متقدّم باشد«۲» نصب کنند او را بر حال، کقول الشّاعر:«۳» لعزّة موحشا طلل قدیم وَ هُوَ فَضَّلَکُم عَلَی العالَمِینَ، و او شما را تفضیل داد«۴» بر مردمان روزگارتان به آیاتی و نعمتها«۵» که داد شما را. معمر روایت کرد از زهری از ابو واقد اللّیثیّ که گفت: با رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- بودم«۶» پیش غزاة حنین

به درختی سدر«۷» بگذشتم«۸» بزرگ سبز نیکو جماعتی گفتند یا رسول اللّه؟ «اجعل لنا هذه ذات انواط كما للكفّار ذات انواط«۹»»، اینکه درخت ما را بذات انواط کن چنان که کافران را ذات انواطی هست، و کافران را درختی بود سدر پر شاخ که آن جا مقام کردندی و سلاحهای خود از آن جا در آویختندی، من النّوط، و النّوط: التّعليق، يقال ناطة بكذا اذا علّقه فهو منوط. رسول- علیه السّلام- گفت: اللّه اکبر؟ اینکه چنان است که بنی اسرائیل موسی را گفتند: اجعَل لَنا إِلهاً كَما لَهُم آلِهَةٌ [۱۸۹- ر] (و ألذى نفسى بيده لتركبن سنن من كان قبلكم) ، به آن خدای که جان [من]«۱۰» به امر اوست که شما بر سنّت آنان بروی«۱۱» که پیش شما بودند، وَ إِذ أَنجَيناكُم، اهل شام خواندند: و اذ انجاكم، على الخبر من الغايب، و ----------------------------------

------ (۱). آج، لب: مقدّمه. (۲). مج، وز، مل: شود. (۳). مج، وز، مل شعر. (۴). آج، لب، بم: تفضیل داد شما را. (۵). مج، وز، مل، لت: نعمتهایی. (۶). مج، وز، مل، لت: با رسول علیه السّلام بودیم. (۷). آن: ببدر. (۸). اساس: بگزشتم، وز، مل: به درختی بگذشتیم. (۹). اساس، آج، لب، آن، آف: انوات، که چون معنای محصّلی نداشت با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۱). مج، وز، مل، آف، آن: بروید. [.....]

صفحه : ۳۶۸ باقی قرّاء به لفظ خبر«۱» از خود «انجیناکم» و تفسیر اینکه در سورة البقرة رفته است جز که اشارتی کنیم«۲». حق تعالی گفت: یادکنی«۳» نعمتهای من چون برهانیدم شما را از آل فرعون که بر شما می‌نهادند، من السّوم. و السّوم: التّكليف، يقال: سامه خسفا، ای كلّفه ظلما. سُوءَ العَذابِ، عذاب بد از استعباد و استخدام و آنچه شرح دادیم. يُقَتِّلُونَ أَبناءَكُم، می‌کشتند«۴» پسرانتان را. نافع خواند تنها: يقتلون، بتخفيف از بناء ثلاثى، من قتل يقتل. و باقی قرّاء بتشديد من التّقتيل لتكثير الفعل، من كثرة المقتولين، و زنان شما را یعنی دختران را زنده رها می‌کردند. وَ فِي ذلِكُم، و در اینکه معنی که رفت و اشارت به او کرده شد«۵» بلایی و نعمتی هست عظیم از خدای شما. و بلا، ابتلا باشد و ابتلا و امتحان هم به نعمت باشد و هم به شدّت«۶». قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۳]

[اشاره]

وَ واعَدنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيلَةً وَ أَتمَمناها بِعَشرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَربَعِينَ لَيلَةً وَ قالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اخلُفنِي فِي قَومِي وَ أَصلِح وَ لا تَتَّبِع سَبِيلَ المُفسِدِينَ (۱۴۲) وَ لَمّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُر إِلَيكَ قالَ لَن تَرانِي وَ لكِنِ انظُر إِلَى الجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوفَ تَرانِي فَلَمّا تَجَلّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبحانَكَ تُبتُ إِلَيكَ وَ أَنَا أَوَّلُ المُؤمِنِينَ (۱۴۳) قالَ يا مُوسى إِنِّي اصطَفَيتُكَ عَلَى النّاسِ بِرِسالاتِي وَ بِكَلامِي فَخُذ ما آتَيتُكَ وَ كُن مِنَ الشّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ كَتَبنا لَهُ فِي الأَلواحِ مِن كُلِّ شَيءٍ مَوعِظَةً وَ تَفصِيلاً لِكُلِّ شَيءٍ فَخُذها بِقُوَّةٍ وَ أمُر قَومَكَ يَأخُذُوا بِأَحسَنِها سَأُرِيكُم دارَ الفاسِقِينَ (۱۴۵) سَأَصرِفُ عَن آياتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ وَ إِن يَرَوا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤمِنُوا بِها وَ إِن يَرَوا سَبِيلَ الرُّشدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِن يَرَوا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ذلِكَ بِأَنَّهُم كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنها غافِلِينَ (۱۴۶) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الآخِرَةِ حَبِطَت أَعمالُهُم هَل يُجزَونَ إِلّا ما كانُوا يَعمَلُونَ (۱۴۷) وَ اتَّخَذَ قَومُ مُوسى مِن بَعدِهِ مِن حُلِيِّهِم عِجلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَ لَم يَرَوا أَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُم وَ لا يَهدِيهِم سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كانُوا ظالِمِينَ (۱۴۸) وَ لَمّا سُقِطَ فِي أَيدِيهِم وَ رَأَوا أَنَّهُم قَد ضَلُّوا قالُوا لَئِن لَم يَرحَمنا رَبُّنا وَ يَغفِر لَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرِينَ (۱۴۹) وَ لَمّا رَجَعَ مُوسى إِلى قَومِهِ غَضبانَ أَسِفاً قالَ بِئسَما خَلَفتُمُونِي مِن بَعدِي أَ عَجِلتُم أَمرَ رَبِّكُم وَ أَلقَى الأَلواحَ وَ أَخَذَ بِرَأسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيهِ قالَ ابنَ أُمَّ إِنَّ القَومَ استَضعَفُونِي وَ كادُوا يَقتُلُونَنِي فَلا تُشمِت بِيَ الأَعداءَ وَ لا تَجعَلنِي مَعَ القَومِ الظّالِمِينَ (۱۵۰) قالَ رَبِّ اغفِر لِي وَ لِأَخِي وَ أَدخِلنا فِي رَحمَتِكَ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِينَ (۱۵۱) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا العِجلَ سَيَنالُهُم غَضَبٌ مِن رَبِّهِم وَ ذِلَّةٌ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ كَذلِكَ

نَجزِی المُفتَرِینَ (۱۵۲) وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِن بَعدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۵۳)

[ترجمه]

و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده«۷»، تمام شد وقت زدن خدای«۸» چهل شب و گفت موسی برادرش هارون [را]«۹»، خلیفه من باش در قوم من و صلاح کار بند و پی مدار راه فساد کنندگان«۱۰» را. و چون موسی آمد به میقات«۱۱» و سخن گفت با او خدا، گفت: بار خدایا باز نمای ------------------------------- (۱). مج، وز: بر لفظ جزا. (۲). مج، وز: گفتیم. (۳). مج، وز، مل، آف: کنید. (۴). وز: می‌کشند. (۵). مج، وز، مل، لت: به او افتاد. (۶). مل و اللّه اعلم بالصّواب. (۷). مج، وز شب، آج، لب دیگر. (۸). مج، وز، لت او. (۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۰). آج، لب: تباهکاران. (۱۱). آج، لب: وقت تعیین کرده، مج، وز ما. صفحه : ۳۶۹ مرا تا بنگرم به تو. گفت: نبینی مرا، و لکن در نگر به کوه«۱»، اگر بایستد«۲» به جای خود پس بینی مرا. چون ظاهر شد نور خدا کوه را بکرد آن را پاره پاره و بیفتاد«۳» موسی بیهوش. چون با هوش آمد«۴»، گفت: منزّهی تو توبه کردم به تو«۵» و من نخستین مؤمنانم. گفت ای موسی؟ من برگزیدم تو را بر مردمان به پیغامهای من و به سخن من، بگیر آنچه دادم تو را و باش از جمله شاکران. و بنوشتیم برای او در لوحها از هر چیزی پندی و جدا کردنی هر چیزی را، بگیر آن را بنیرو و بفرمای قومت را تا فرا گیرند به نیکوترین آن، باز نماییم شما را سرای فاسقان. برگردانم«۶» از آیتهای خود آنان را که تکبر کنند در زمین بناحق، و اگر ببینند هر آیتی ایمان نیارند به آن، و اگر ببینند ره راست، نگیرند آن را راه. و اگر ببینند ره نادانی، گیرند آن راهی. اینکه به آن است که اینان به دروغ می‌دارند«۷» آیات ما را، و بودند از آن غافلان. و آنان که بدروغ دارند«۸» آیات ما را و آمدن با سرای بازپسین، باطل شد عملهای ایشان پاداشت کنند ایشان را الّا آنچه کرده باشند! ------------------------------- (۱). مج، وز، لت: در کوه، آج، لب سوی کوه. (۲). مج، وز، باستد. (۳). مج، وز: لت: بیوفتاد. [.....] (۴). آج، لب: بهوش باز آمد. (۵). مج، وز، لت: با تو. (۶). اساس به صورت: «برگردانیم» هم خوانده می‌شود. (۸- ۷). مج، وز: دروغ داشته. صفحه : ۳۷۰ و گرفتند قوم موسی از پس او از حلّی‌شان«۱» گوساله تنی که او را آوازی بود. نمی‌بینند که او سخن نمی‌گوید«۲» و نمی‌نماید ایشان را راهی که گرفتند و بودند بی‌دادکاران. چون در افتادند در دستهاشان و دیدند که ایشان گمراه شدند، گفتند: اگر نبخشاید ما را خدای ما و نیامرزد ما را، باشیم از جمله زیانکاران. و چون باز آمد موسی با قومش خشمناک اندوهگین«۳»، گفت: بد خلیفتی کردی«۴» مرا از پس من شتاب زدگی کردی«۵» فرمان خدایتان را! و بینداخت لوحها را و بگرفت سر برادرش، می‌کشید او را به خود. گفت ای پسر مادر من«۶»؟ قوم مرا ضعیف کردند و خواستند که مرا بکشند«۷» شاد مکن به من دشمنان را و مکن مرا با گروه ستمکاران«۸». گفت: خدای من بیامرز مرا و برادر مرا و درآر ما را«۹» در رحمت خود و تو گفت: خدای من بیامرز مرا و برادر مرا و در آر ما را«۱۰» در رحمت خود و تو بخشاینده‌ترین بخشایندگانی. ------------------------------- (۱). اساس: حلیت آن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). مج، وز، لت با ایشان. (۳). مج، وز، لت: دژم. (۵- ۴). کردی/ کردید. (۶). مج، وز، لت: ای برادر من. (۷). مج، وز، لت: بس نماند که بکشند مرا. (۸). مج، وز، لت: بیدادکاران. (۱۰- ۹). مج، وز، لت: در بر ما را. صفحه : ۳۷۱ آنان که گرفتند گوساله، برسد به ایشان خشمی از خدایشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین پاداشت«۱» دهیم دروغزنان را. و آنان که کردند بدیها پس توبه کردند از پس آن و ایمان آوردند، خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است [۱۹۰- ر]. قوله تعالی: وَ واعَدنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیلَةً، «مواعده» وعده باشد از میان دو کس. و بیان کردیم که وعده خبری باشد متضمّن خیر و سرور که مخبر له متوقّع باشد آن را در مستقبل ایّام. اگر گویند: چرا «لیلة» گفت، «یوما» نگفت! جواب [آن]«۲» است که گوییم: حساب عرب بر هلال باشد و اهلّه در شب پیدا شود تا دانند که اینکه سی روز ماهی است از ماههای عرب. اگر گویند: چرا «ثلثین و عشرا» گفت و «أربعین» نگفت به یک بار! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که

مراد خـدای تعالی یک ماه درست بود من اوّله الی آخره، بر تتابع و ده روز بر سـری از«۳» ماهی دگر، و گفته‌اند: اینکه سـی روز ذو العقده«۴» بـود و آن ده روز تمـامی عشـر ذی الحجّه، و اینکه قـول عبـد اللّه عبّـاس است و مجاهـد و إبن جریـج و مسـروق و بیشـتر مفسّـران. جواب دوم آن است که: خدای تعالی خود او را چهل روز وعده داد از«۵» اصـل چنان که در سورهٔ البقرهٔ گفت: وَ [إِذ]«۶» فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، اینکه ----------------------------------- (۱). آج، آف: پـاداش. (۲). اساس: نـدارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۳). آن: روز از سـر. (۴). آج، لب: ذی القعـده. (۵). مـج، وز، مل، لت: در. (۶). اساس: نـدارد، با توجّه به مل و ضـبط قرآن مجید افزوده شد. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۱. صفحه : ۳۷۲ قول حسن بصری است. جواب سه دیگر«۱» از آن آن است که: خدای تعالی او را در اینکه سی روز روزه فرمود، [واو]«۲» روزه بداشت در آن ده روز عباداتی دیگر و اورادی دیگر فرمود او را، آن ده روز برای آن جدا کرد که عبادت آن جدا بود. جواب چهارم از اینکه آن است که: حق تعالی اینکه یک ماه سـی روز بفرمود، آنگه آن عشـر که«۳» عشـر ذی الحجّه است تخصـیص فرمودند که«۴» برای تفضـیل و شـرف او را، و از شـرف او آن که توریت در آن عشـر آمـد. جواب پنجم از او آن است که: موسـی را- علیه السّـلام- روزه فرمودنـد«۵» در اینکه سـی روز. چون موسـی- علیه السّلام- سی روز روزه داشـته بود، بوی دهن او به حسب عادت متغیّر شـد«۶». انـدیشه کرد که به مناجات می‌روم، نبایـد تا بوی دهن من چنین باشد؟ مسواک برگرفت و دهن پاک کرد. و گفته‌اند: پوست درختی خوشبوی بخایید تا آن رایحه منقطع شد. فرشتگان آمدند و گفتند: ما از دهن تو بوی خوش می‌شـنیدیم چون بوی مشک، اکنون بر خویشـتن تباه کردی. جبریل آمـد و گفت: چرا چنین کردی! نـدانستی که بوی دهن روزه دار بنزدیک خـدای تعالی از بوی مشک خوشتر باشـد! (إن خلوف فم الصایم اطیب عنـد الله من ریـح المسک) ، حق تعـالی گفت: اکنون ده روز دگر«۷» روزه‌دار تـا دهنت همان بوی گیرد«۸»، و گفتنـد: سـبب فتنه قوم، آن بود. جواب شـشم [از او]«۹» آن است که بـاقر- علیه السّـلام- گفت: موسـی- علیه السّـلام- به سـی روز وعـده داد تا بر ایشان آسان آیـد، آنگه چهل روز برفت و ----------------------------------- (۱). بم، آن: سیم، آف: سیوم. (۹- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). مل، لت: عشـر را که. (۴). آج، لب: فرموده است که. (۵). لت: فرمود. (۶). لت: شده، آن: شده بود. (۷). مج، وز، مل، لت: دیگر. (۸). مج: گردد. صـفحه : ۳۷۳ در اینکه خلفی و کـذبی نباشد«۱» برای آن که سـی که داخل بود«۲» تحت چهل، چون چهل روز برود سی روز رفته باشد و زیادهٔ علیه«۳». جواب هفتم از او آن است که ما بیان کردیم که: الفاظ قرآن لطف است و چنان که فهم معنی و استفادت به او از جمله الطاف است، حق تعالی دانست که آنچه گفت مثلاـ الم، ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ«۴»، مکلّفان را در آن«۵» [از]«۶» لطف آن است که اگر گفتی: الم، هـذا القران لاـ شـک فیه بیان للمؤمنین، آن لطف نبودی مع اتّفاق المعنی. پس چون چنین است، خـدای تعالی از لطف و مصلحت در آن که چهل به دوبار فرمایـد موسـی را، آن لطف شناخت که اگر به یک بار گفتی«۷» آن لطف نبودی. و نیز چون با رسول- علیه السّـلام- حکایت فرمود، همچنین برای مصلحت«۸» دینی کرد که در تفصیل بود که اگر [بر]«۹» جمله گفتی آن مصلحت نبودی، و اینکه [۱۹۰- پ]

جوابی است شـافی و شامـل بسیار مواضع را و از همه جوابها بهتر و شاملتر فایـده را- و اللّه«۱۰» اعلم بمـا اراد. و «لیلـهٔ» در هر دو جا نصب او بر تمییز است، و برای آن «عشـر» گفت که «لیله» و «لیـالی» مؤنّث است. آنگه حکایت قول موسـی کرد که چون به مناجات خـواست رفتن چه وصـایت کرد برادر را و چگـونه خلیفه کرد، گفت«۱۱»: موسـی- علیه السّلام- گفت«۱۲» برادرش را«۱۳» هارون را«۱۴» خلیفه من باش در قومم. ای عجب موسـی- علیه السّلام- سی روز تا«۱۵» غایت چهل روز می‌برود«۱۶»، بر آن که«۱۷» زود باز آید هارون را به ----------------------------------- (۱). مل: نبود. [.....]

(۲). آج، لـب در. (۳). مـج، وز، مل و. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. (۵). مـج، وز، مل، لت: در اینکه. (۹- ۶). اساس: ندارد، با توجه به مـج، وز افزوده شد. (۷). مل: بودی. (۸). مج، وز، مل، لت: مصـلحتی. (۱۰). مج، وز تعالی. (۱۱). آف، لت: ندارد. (۱۲).

مل، آج، لب، آن: ندارد. (۱۳). مج، وز، آج، لب: ندارد. (۱۴). مل: ندارد گفت. (۱۵). آن: یا . (۱۶). بم، آف: برد. [.....]

۱۷. مل، لت: تا. صفحه : ۳۷۴ خلیفتی به جای خود می‌نشاند«۱» و می گوید خلیفه من باش در قوم«۲»، و او را وصایت می کند بالاصلاح و ترک الافساد. رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله- از دار دنیا رخت به جوار ایزدی برد بکلّی چنان که دانست که رجوعش نخواهد بود [ن]«۳» با دنیا خلیفتی فرا نداشت«۴» بر امّت و وصایتی نکرد او را؟ اینت سرسری کاری که کار نبوّت و شریعت [او]«۵» بود. امّا وصایت او هارون را بقوله: وَ أَصلِح وَ لا تَتَّبِع سَبِیلَ المُفسِدِینَ، با آن که دانست که او جز آن نکند، چنان بود که در مثل گفتند: ارسل حکیما و لا توصه«۶»، رسولی حکیم فرست«۷» و وصیّتش مکن«۸». دگر آن که: آنچه تکلیف او بود اینکه«۹» بود که اینکه بگوید و هارون بشنود، و اگر چه ناگفته همان بودی لعصمته تا ثواب باشد هر دو را کقوله تعالی: قال«۱۰» رَبِّ احکُم بِالحَقِّ و ابو علی گفت: اینکه نوبت که موسی- علیه السّلام- رفت آن هفتاد مرد بودند که ایشان را موسی برگزیده بود تا کلام خدا بشنوند و جواب سؤال رؤیت. قوله: وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا، حق تعالی در اینکه آیت حکایت«۱۱» آن کرد که: موسی- علیه السّلام- به میقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده. در تفسیر است که: چون خدای تعالی فرعون را غرقه کرد، موسی را وعده داده بود که او را کتابی دهد تا حجّتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان. چون وقت آمد قوم تقاضا کردند، خدای تعالی اینکه«۱۲» توریت به موسی فرستاد. -------------------------------- (۱). لت: بمی‌نشاند. (۲). مج، وز، لب، لت: قومم. (۵- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، لت: فرو نداشت. (۶). مج، وز، مل: و اوصیه، بم، آف، آن: و لا توصیه. (۷). مج، وز، مل، لت: با آن که رسولی حکیم فرستی. (۸). مج، وز، مل: کن. (۹). مل: آن. (۱۰). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. در اساس: قل، و لکن طبق قراءت مشور «قال» در متن آمد. (۱۱). مل: بیان. (۱۲). مج، وز، مل: ندارد. صفحه : ۳۷۵ ایشان آن بشنیدند، گفتند: ما چه دانیم که اینکه کلام توست یا کلام بعضی بشر یا کلام جز شما یا کلام خدای! ما را باید تا آن«۱» جا که میعاد و میقات و مناجات توست حاضر باشیم و اینکه کلام از خدای بشنویم. موسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا، تو عالمتری به آنچه اینان می گویند. حق تعالی گفت: روا باشد. بیار ایشان«۲» را تا کلام من بشنوند. موسی- علیه السّلام- بنی اسرایل را گفت: خدای تعالی دستوری داد که آن کس که خواهد از شما با من بیاید [و کلام خدای بشنود]«۳»، و ایشان«۴» ششصد هزار«۵» مرد بودند، مردان تمام که پیران پیر و نورسیدگان در آن شمار نبودند. موسی- علیه السّلام- از ایشان هفتاد هزار«۶» اختیار کرد، آنگه [از ایشان]«۷» هفت هزار، آنگه [از ایشان]«۸» هفتصد، آنگه از ایشان هفتاد و ذلک قوله: وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ سَبعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا«۹»، و ایشان را برگرفت و با خود به کوه طور برد«۱۰» موسی- علیه السّلام- غسل بکرد«۱۱» و جامه پاکیزه در پوشید. وهب گفت: موسی را- علیه السّلام- در هفتاد حجاب بردند، و اینکه هفتاد مرد را ورای حجاب بداشتند. خدای تعالی وحی کرد به موسی- علیه السّلام- به کلماتی و کلامی که ذکر آن بیاید بعد از اینکه فی قوله تعالی: وَ کَتَبنا لَهُ فِی الأَلواحِ مِن کُلِّ شَیءٍ مَوعِظَةً«۱۲»- الآیة. چون ایشان اینکه بشنیدند، و خدای آنچه وحی خواست کرد [ن]«۱۳» بر موسی- علیه السّلام- وحی کرد، و موسی از حجاب برون آمد، گفت ایشان را: کلام [۱۹۱- ر]

خدای شنیدی«۱۴»! گفتند: کلامی شنیدیم و -------------------------------- (۱). آج، لب: که آن. (۲). مج، وز، مل: اینان. [.....]

(۱۳- ۸- ۷- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). اساس: آن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز: سیصد هزار. (۶). مج، وز، مل، لت مرد. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۱۰). مج، وز و. (۱۱). اساس: کرد، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵. (۱۴). مج، وز، مل: شنیدید. صفحه : ۳۷۶ ندانیم تا کلام خدای بود یا نه؟ جز که چیزی شنیدیم و ما را هنوز آن شک حاصل است که بود، و اینکه شک ما زایل نشود جز که خدای را به معاینه ببینیم«۱». تو از خدای در خواه تا خود را معاینه به ما نماید. موسی- علیه السّلام- گفت: [از خدای بترسید که اینکه نشاید گفتن، گفتند: چاره نیست موسی.-

علیه السّلام- گفت]«۲»: بار خدایا می‌دانی تا اینان چه می گویند! و ذلک قوله تعالی: یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّه جَهرَةً«۳»، و قوله تعالی: لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً«۴». حق تعالی گفت: بگو آنچه ایشان می‌خواهند. موسی- علیه السّلام- گفت: رَبِّ أَرِنِی أَنظُر إِلَیکَ، بار خدایا بنمای تا به تو نگرم؟ جواب آمد از قبل ربّ العزّة: لَن تَرانِی، تو نبینی مرا هرگز. وَ لکِنِ انظُر إِلَی الجَبَلِ، و لکن در کوه نگر، و آن کوهی بود که از آن بزرگتر کوه«۵» نبود در مدین، آن را زبیر گفتند علی قول السّدّی. و آن آن بود که گفت: چون خدای تعالی گفت من تجلّی خواهم کرد [ن]«۶» بر بعضی کوهها. همه کوهها سر برآوردند، مگر کوه زبیر که سر فرو برد و گفت: مرا محلّ آن نباشد که خدای تعالی تجلّی نور خود بر من فکند«۷». حق تعالی گفت: به عزّت من که«۸» جز بر تو نیفگنم به تواضعت- و اینکه علی طریق التمثیل باشد. اگر اینکه کوه بر جای خود بماند تو مرا بینی، آنگه تجلّی فرمود. و در معنی «تجلّی» خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت: ظهر نوره للجبل، نور او بر کوه طور پیدا شد. ضحّاک گفت: حق تعالی بفرمود تا از آن حجابها چندان نور بتافت که [از]«۹» بینی گاوی«۱۰» برون آید. عبد اللّه سلام و کعب الأحبار ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل: ببینیم به معاینه. (۹- ۶- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۵). لت: کوهی. [.....]

(۷). اساس: کند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۸). لت: من خدای که. (۱۰). مج، وز، لت: گافی، بم: تنی گاوی. صفحه : ۳۷۷ روایت کردند که: چندانی نور عرش پیدا کرد که به سوراخ سوزن می‌برود. و اینان«۱» به لفظ عظمت گفتند. سدّی گفت: به مقدار سر انگشتی، و مراد انگشت کهین. و رفع کرد اینکه روایت به أنس از رسول- علیه السّلام- که او اینکه آیت می‌خواند، آنگه انگشت مهین بر بند انگشت کهین نهاد و گفت: اینکه مقدار نور خدای تعالی تجلّی فرمود بر کوه، کوه به زمین فرو شد. حسن بصری روایت کرد که: خدای تعالی وحی کرد به کوه«۲» که تو طاقت رؤیت من نداری«۳». کوه به زمین فرو شد و موسی در او می‌نگرید تا هیچ نماند. اینکه اقوال همه علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، اعنی تجلّی ربّه، أی نور ربّه. و «تجلّی» به معنی ظهر، و قیل: معناه تجلّی ربّه لأهل الجبل، هم«۴» بر اینکه طریقه حذف مضاف و اقامت مضاف إلیه به جای او، کقوله تعالی: وَ سئَلِ القَریَةَ«۵». و بر اینکه قول «تجلّی» مضاف باشد با نام خدای، و لکن تجلّی [به]«۶» برهان و دلیل باشد، برای آن که آنچه به دلیل واضح روشن شود، جاری مجرای ضروری و مدرکات باشد، نبینی که شاعر چه گونه می گوید«۷»: تجلّی لنا بالمشرفیّة و القنا و قد کان عن وقع الاسنّة نائیا و مراد شاعر آن است که تدبیر امر کارزار بر او دلیل کرد و راه نمود [مردم را]«۸» که او مدبّر آن کارزار است با آن که او غایب بود، نبینی که گفت: او از وقع سنانها دور بود، پس مراد به «تجلّی» در بیت ظهور به دلیل است بر تدبیر و رای او. بعضی دگر گفتند تأویل آیت آن است که: فلمّا تجلّی ربّه بالجبل لموسی، برای آن که عرب حروف صفات«۹» را به جای یکدیگر بدارند«۱۰»، و معنی آن ---------------------------------- (۱). مج، وز: و اینکه. (۲). آج، لب: کوهی. (۳). مج، وز: داری. (۴). اساس: لاهلهم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۸- ۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۷). مج، وز، مل شعر. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۲۷۳): اضافت. (۱۰). اساس: براند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۷۸ باشد که: ظهر بالجبل، أی اظهر فی الجبل آیة و هو دکّة لموسی- علیه السّلام- دلّت علی انّه تعالی لا یری بالابصار و لا یجوز علیه الرّؤیة. خدای تعالی تجلّی کرد به کوه«۱» برای موسی، یعنی در کوه آیتی پیدا کرد که موسی به آن آیت بدانست که رؤیت بصر بر خدای«۲» روا نباشد. و قوله«۳»: جَعَلَهُ دَکًّا، و «الدّکّ» ابلغ من الدّق«۴»، کوه را پست کرد [۱۹۱- پ]. بعضی گفتند: [به زمین فرو شد]«۵» چنان که برفت، و بعضی دگر گفتند: ریگ روان شد، و اینکه قول عطیّة العوفیّ است. کلبی گفت: پاره پاره کرد تا کوههای کوچک شد. انس مالک روایت کند از رسول- علیه السّلام- در اینکه آیت که او گفت: چون خدای تعالی تجلّی کرد به کوه، به شش پاره شد شش کوه«۶»، سه به مدینه افتاد: احد و ورقان و رضوی، و سه به مکّه افتاد: ثور و ثبیر و حری. و اهل کوفه خواندند مگر عاصم: «جعله دکّاء» به مدّ علی وزن فعلاء، و در سورة

الكهف، عاصم نيز موافقت كرد و تفسير آن باشد كه: جعله ارضا دكّاء، أى ملساء، و قيل: شبّهه بالنّاقة الدّكّاء و هى المقطوع السّنام، چون شترى كوهان بريده شد«۷». و الدّكّ الدّقّ، و الدّكّ المستوى من الارض. زجّاج گفت: دكّا: أى مدكوكا، آن را كوفته و پست كرده، عبد اللّه عبّاس گفت: خاك شد، و برخى«۸» دگر گفتند: «دكّ» به معنى داكّ است مصدر به معنى فاعل، أى يدكّ بعضه بعضا و يدّقه، قال الاغلب«۹»: ل غير غار دكّ غارا فانهدم -------------------------------- (۱). مل: به موسى و به كوه. (۲). مل تعالى. [.....]

(۳). اساس و، با توجه به مج، وز زايد مى‌نمايد. (۴). مج، وز: من الدّكّ. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). آج، لب شد. (۷). مج: بريده شده، مل: بريده باشد. (۸). مج، وز، مل: بهرى. (۹). مج، وز، مل شعر. صفحه : ۳۷۹ و قال حميد: يدكّ اركان الجبال هزمه يخطر بالبيض الرّقاق بهمه و بيشتر مفسّران برآنند كه آن را ريگ روان كرد تا در جهان مى‌رود تا به قيامت و بر جاى قرار نگيرد. قوله: وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً، موسى بيفتاد بى‌هوش. بيشتر«۱» بر اين‌اند«۲»، و قتاده گفت: ميّتا، بمرد، و اينكه قول درست نيست براى ظاهر قرآن كه حق تعالى گفت: فَلَمّا أَفاقَ، چون باهوش آمد، و اينكه مغشىّ عليه را گويند، و اگر مرده بودى گفتى: فلمّا احيى. كلبى گفت: اينكه سؤال روز پنج شنبه بود- روز عرفه- موسى را- عليه السّلام- روز آدينه كه عيد نحر بود توريت دادند. وهب گفت: چو [ن]«۳» موسى- عليه السّلام- سؤال رؤيت كرد، خداى تعالى ابرى و ضبابى فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن كوه در آمد. فرشتگان آسمانها را گفت: بروى«۴» و بر موسى اعتراض كنى«۵» تا چرا اينكه سؤال كرد. فرشتگان روى به موسى نهادند از چهار سوى كوه تا از جانب چهار فرسنگ بگرفتند. اوّل فرشتگان آسمان دنيا آمدند بر صورت گاوان ورزا«۶»، دهن ايشان به تسبيح و تهليل مى‌دميد به آوازهاى چون آواز رعد«۷». آنگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شيران، ايشان را جلبه بود و آوازى«۸» عظيم بود به تسبيح و تهليل. موسى- عليه السّلام- بترسيد و لرزه بر اندام او افتاد«۹» و هر موى كه بر اندام او بود برخاست از ترس و گفت: بار خدايا استقالت كردم و پشيمان شدم، مرا از اينكه اهوال به كرم برهان. حبر«۱۰» فرشتگان و رئيسشان -------------------------------- (۱). مج، وز مفسران. (۲). مج، وز: برآنند. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، مل: برويد. (۵). مج، وز، مل، آج، لب: كنيد. (۶). مل: ورز. (۷). مج، وز، مل سخت. [.....]

(۸). مج، وز، مل: جلبه‌اى و آوازى. (۹). مج، وز، مل: بترسيد و اندام او لرزيدن گرفت. (۱۰). لب: خير. صفحه : ۳۸۰ گفت«۱»: يا موسى صبر كن؟ پس زود به جزع آمدى آن كس كه آن خواهد كه تو خواستى ازين صابرتر باشد، تو هنوز چه ديده‌اى از بسيارى اندك ديده«۲». آنگه فرشتگان آسمان«۳» فرود آمدند بر صورت كركسان، آواز ايشان به تسبيح و تهليل بند شده چنان كه نزديك بود كه كوه بدرّد، گفتى«۴» درفش آتشند به رنگ آتش بودند. آنگه فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و ايشان با هيچ جانور نماندند، به مانند درفش آتش بودند، به رنگ آتش بودند و به خلقت برف بودند، و آواز به تسبيح و تهليل برگشاده بيش از فرشتگان پيشين«۵». آنگه فرشتگان آسمان پنجم [فرود]«۶» آمدند بر هفت لون. موسى- عليه السّلام- نتوانست كه در ايشان [نگرد]«۷». از«۸» شدّت خوف بر جاى بماند«۹» گريستن گرفت و اندامش مرتعش شد، هم حبر فرشتگان گفت: مكانك: بر جاى باش [۱۹۲- ر]

تا چيزى بينى كه طاقت ندارى. آنگه فرشتگان [آسمان]«۱۰» ششم آمدند«۱۱» و خداى ايشان را گفت: بروى«۱۲» و بر آن بنده اعتراض كنى«۱۳» كه خواست كه مرا ببيند. ايشان آمدند بر صورتى و خلقتى عجيب، در دست هر يكى درختى از آتش چند درخت خرما، و لباس ايشان چون درفش آتش. هر گه تسبيح كردند اينكه همه فرشتگان جواب دادندى، و تسبيح ايشان اينكه بود [كه مى‌گفتند]«۱۴»: سبّوح قدّوس ربّ العزّة ابدا لا يموت. موسى- عليه السّلام- به«۱۵» خوف از حدّ بگذشت و زبان برگشاد با ايشان -------------------------------- (۱). آج، لب، بم: گفتند. (۲). بم: ديده‌اى. (۳). مج، وز: سمام، مل: سيوم.

(۴). مج، وز: گویی. (۵). مل: پیشتر. (۱۴- ۱۰- ۷- ۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). مج، وز: اینکه از. (۹). مج: بنماند. (۱۱). مل: فرود آمدند. (۱۲). مج، وز، آج، لب: بروید. (۱۳). مج، وز، آج، لب: کنید. [.....]

(۱۵). آج، لب: را. صفحه : ۳۸۱ به تسبیح و گفت: بار خدایا بنده‌ات را«۱»- پسر عمران را- فراموش مکن و با خود رها مکن؟ بار خدایا ندانم که من از اینکه میدان جان به کناره برم یا نه! بار خدایا؟ اگر بروم بسوزم و اگر بایستم بمیرم؟ رئیس فرشتگان گفت: یا موسی صبر کن آن را که خواستی، همانا خوفت بغایت رسید و دلت را قرار نماند. آنگه حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت: حجاب برداری«۲» و اندکی از نور عرش من به موسی نمایی«۳». ایشان حجاب برداشتند و آن نور عرش- ما شاء اللّه- به موسی نمودند. چون بر کوه تافت، کوه پاره پاره شد و خاک گشت و هر سنگی و درختی که پیرامن او بود پست گشت از عظمت آن اندکی نور عرش، فذلک قوله: فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً. و موسی- علیه السّلام- بیفتاد«۴» و بی هوش شد، پنداشتی که روح ندارد«۵». و فرشتگان آواز به تسبیح و تهلیل بلند کردند، و حق تعالی آن سنگی که موسی بر آن بود«۶» برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود، و صاعقه«۷» آمد از آسمان آتشی عظیم و آن هفتاد کس را که اینکه خواسته بودند بسوخت، و خدای تعالی به لطف و«۸» رحمت موسی را دریافت. چون باهوش«۹» آمد، گفت: بار خدایا، توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و بدانستم که کس تو را نبیند، و هر که نور تو بیند و فرشتگان [تو را]«۱۰»، دلش در بر بنماند، (فما اعظمک و اعظم ملائکتک)، چه بزرگواری تو و چه بزرگانند فرشتگان تو. انت ربّ الارباب و اله الالهۀ و ملک الملوک لا یعد لک شیء و لا یقوم لک شیء ربّ تبت الیک الحمد للّه لا شریک لک ربّ العالمین. اینکه خبر، امام اصحاب حدیث ابو اسحاق احمد بن محمّد بن ابراهیم --------

------------------------- (۱). آج، لب: بنده‌ات موسی علیه السّلام. (۲). مج، وز، مل، آج، لب: بردارید. (۳). مج، وز، مل، آج، لب: نمایید. (۴). مج، وز، مل، لت: بیوفتاد. (۵). مج، وز: پنداشتی که روح از تنش برفت. (۶). مل: بوده بود. (۷). مل: صاعقه‌ای. (۸). مج، وز، مل: و به. (۹). مل: باهش. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۳۸۲ الثّعلبیّ آورد در کتاب العرایس فی المجالس و یواقیت التّیجان فی قصص القرآن، و من برای آن آوردم که خبری غریب است و در او حجّت است ما را: اوّل آن که او مثبت رؤیت است و آن که سؤال رؤیت را چندین تهویل و تعظیم نهاد. ای عجب موسی- علیه السّلام- از سر امتحان نه از سر ایمان، نه از قبل خود بل از زبان آن گروه نادان سؤال رؤیت کرد، جواب به نصّ قرآن: لَن تَرانِی آمد، و حال بر اینکه جمله که شرح رفت. و موسی بی هوش«۱» بیفتاد از اهوال و کوه بر جای نماند تا سفیان گفت: جَعَلَهُ دَکًّا. حق تعالی کوه پاره پاره کرد و از جای برداشت و در دریا انداخت، هنوز فرو می‌شود تا به روز قیامت خواهد شد [ن]«۲» و آن جماعت مقترحان به صاعقه بسوختند، ندانم تا آن جا که دیدار حقیقی باشد که«۳» بیند و که تواند و که بماند، یا نیز پس از اینکه همه که زهره دارد که اینکه سخن بر زبان راند! أی سبحان اللّه؟ اندیشه نکنی که تسبیح فرشتگان آسمانها در چنین حال نه دلیل تنزیه و تقدیس او کند، از آن که چشم بینندگان او را دریابد و به او«۴» برسد؟ و اگر گویی: آن«۵» در خبر است، گویم«۶»: در خبر تو است از اثر تو است در دفتر تو است، تسبیح موسی در قرآن است [۱۹۲- پ]، باری سُبحانَکَ تُبتُ إِلَیکَ، اینکه تنزیه به چه درخور است آن«۷» جا! یعنی زن نداری و فرزند نگیری و با کس نمانی و ظلم نکنی، آن«۸» جا اینکه لایق نیست، معنی جز اینکه نباشد تا سخن متناسب شود که [تو]«۹» منزّهی از آن که چشم بینندگان و ادراک مدرکان و حاسّه بصر و دیدار دیده سر به تو رسد. انت کما اثنیت علی نفسک فی کتابک المنزل علی نبیّک المرسل سیّد الاخیار و إمام الابرار محمّد المختار، لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار«۱۰»، هم در اینکه کتاب آورد. ------------------------------- (۱). مل شد و. (۹- ۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). اساس: کی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۴). مل: و در او. (۵). مل: اینکه. (۶). آج، آف، آن: گوییم. (۸- ۷). مج، وز، مل: اینکه. (۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳. صفحه : ۳۸۳ و اقدی گفت: چون موسی- علیه السّلام- بی‌هوش بیفتاد، آن فرشتگان آسمانها گفتند: ما لابن عمران و سؤال الرّؤیۀ، [پسر

عمران تو را با سؤال رویت چه کار]«۱»! گر انده دل نه اختیار است تو را با آن که نه کارست چه کار است تو را همانا اگر دستوریش«۲» بودی در خلال آن احوال بگفتی که دانستم که اینکه تمنّای محال خود کار کسی بود که کارش نبود هم در اینکه کتاب آورد در تفسیرش که چون موسی- علیه السّلام- بیفتاد«۳» بی‌هوش آن فرشتگان می‌آمدند و لگد در او می‌زدند و می گفتند: یا إبن النّساء الحیّض اطمعت فی رؤیهٔ ربّ العزّهٔ، ای پسر زنان حیض رسیده طمعت«۴» داشتی تا خدای عزیز را ببینی! و اینکه خبر اگر چه بنزد ما واهی و ضعیف است چو«۵» از گفته مخالف است برای آن آوردم تا بر او حجّت باشد اگر خطاب فرشتگان با چو«۶» موسی پیغامبری کریمی کلیمی مقرّبی نجیبی«۷» نجیّی زکیّی اینکه باشد که شنیدی با آن که او حاکی«۸» بود- و لیس علی الحاکی حرج. پس جواب آن کس که از میان جان و صمیم اعتقاد و عقد ضمیر گوید چه بود«۹»! اگر شکایت حکایتی تا آن جا برسید«۱۰» که می‌شنوی، تا«۱۱» نکایت خواجه تا کجا خواهد رسید«۱۲»! اگر گویند: اینکه آیت دلیل جواز رؤیت می کند از آن جا که موسی- علیه السّلام- از خدای بخواست و اگر محال بودی- چنان که شما گفتی، -------------------------------

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، مج لیت، مل شعر. (۲). مج، وز، آن: دستورش، مل: دستوری. (۳). وز، مج، لت: بیوفتاد. (۴). مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: طمع. (۶- ۵). بم، آف: چون. (۷). مج، وز، مل، لت: محبّی. (۸). وز، لب، بم، آن: خاکی. (۹). مج، وز، مل، لت: چه خواهد بودن. (۱۰). مج، وز: برسی، مل، آف: برسد. [.....]

(۱۱). اساس، آج، لب، بم، آف: با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مج، وز، مل، لت: رسیدن. صفحه : ۳۸۴

موسی- علیه السّلام- از آن بزرگتر است که سؤال محال کند. نبینی که از او نکو نیاید که از خدای در خواهد تا اتّخاذ صاحبه و ولد کند یا زن کند و فرزند آرد و بخسبد و ظلم کند؟ اگر اینکه محال [بودی]«۱» همچنان نیکو نیامدی در عقل و شرع، گوییم از اینکه چند جواب است. یکی آن که اینکه سؤال نه موسی کرد«۲» از تلقاء نفس خود، بل سؤال قوم بود چنان که قرآن بدان ناطق است، و در اخبار مشروح از جمله آیتها که دلیل اینکه قول است، قوله: یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّه جَهرَهً«۳». و قوله: و قالوا: لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّه جَهرَهً«۴» دگر آن که صاعقه ایشان را گرفت فی قوله: فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَهُ بِظُلمِهِم«۵»، و قوله: فَلَمّا أَخَذَتهُمُ الرَّجفَهُ«۶»، و قوله: أَ تُهلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا«۷»، اینکه معنی حوالت با سفیهان کرد و مانند اینکه بسیار است و چون سؤال قوم باشد به او تمسّکی نبود مخالف را. اگر گویند اگر سؤال قوم بودی نگفتی: أَرِنِی أَنظُر إِلَیکَ، و نه جواب او را آمدی لَن تَرانِی، گوییم: چنین عادت باشد که آن که سفیر قومی باشد چون با پادشاهی خطاب کند از خود گوید و اگر شفاعت کند منّت بر خود گیرد و بگوید اینکه منّت بر من است و تو اینکه نعمت [۱۹۳- ر]

با من می کنی و تو در من نگر و مانند اینکه الفاظ، برای آن که ایشان را آن قدر نباشد که ذکر ایشان کنند و اینکه ظاهر است. اگر گویند: بر اینکه قاعده شاید که مستحیلات خواهد از زبان«۸» قوم چون تجسیم و نزول و صعود و مانند آن«۹»، گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که روا باشد که خواهد چون داند که در جواب که از قبل او- تعالی«۱۰»- صادر شود ---------------

--------------- (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز و. (۵- ۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۷- ۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۸). مج: زفان. (۹). مج، وز، لت: اینکه. (۱۰). مل: خدای تعالی. صفحه : ۳۸۵

لطف خواهد بود«۱» بعضی مکلّفان را و حسم مادّه شبهت خواهد فتاد«۲». و از جمله وجوه که در [جواب]«۳» سؤال اوّل گفتند در اصل مسأله یکی اینکه است که موسی- علیه السّلام- اینکه سؤال کرد از خدای تعالی با آن که دانست که اینکه بر خدای محال است و لکن چون دانست که به جواب او شبهت برنخیزد و حسم مادّه شبهت در جوابی باشد که از قبل ربّ العزّهٔ بود سؤال کرد و غرض«۴» جنس صدور الجواب عنه- تعالی. و بیان اینکه آن است که در اخبار آمد که بنی اسرائیل گفتند یا موسی: از خدای بپرس تا او بخسبد«۵» یا نه! موسی گفت: بروی«۶» و محال مگویی«۷» که خواب بر خدای تعالی روا نباشد، گفتند: تو بپرس تا چه جواب آید. موسی گفت: بار خدایا؟ دانی چه می گویند! حق تعالی وحی کرد به موسی و گفت: اینکه سایلان را بر خود حاضر کند و«۸»

دو قدح پر آب کن و بر دست گیر تا ایشان را اینکه حال روشن شود. موسی- علیه السّلام- همچنین کرد و بر دست گیر تا ایشان را اینکه حال روشن شود. موسی- علیه السّلام- همچنین کرد که یک ساعت بود خواب بر او غالب شد دستش برهم آمد«۹» قدحها بشکست و آب ریخت از خواب درآمد قدحها«۱۰» شکسته بود و آب ریخته. جبریل«۱۱» آمد و گفت: خدای می گوید اگر من بخسبم آسمان و زمین که نگه دارد، که تو دو قدح نگه نمی‌توانی داشت«۱۲»؟ ایشان را شفا حاصل شد و شبهت زایل. جواب دیگر از سؤال دوم آن است که فرق است میان سؤال رؤیت و سؤال تجسّم«۱۳» و صاحبه و ولد، برای آن که علم به صحّت سمع ممکن بود با جواز ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: بودن. (۲). مج، وز، مل، لت: فتادن. (۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۴). مج، وز، مل: غرضش. [.....]

(۵). مل: خسبد. (۶). مج، وز، مل، آن، آف: بروید. (۷). مج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: مگویید. (۸). مج، وز، مل، لت تو. (۹). مل: بر هم فتاد. (۱۰). مج، وز، مل، لت: قدح. (۱۱). مل علیه السّلام. (۱۲). مج، وز، مل، لت: تو دو قدح نمی‌توانی داشتن. (۱۳). مج، وز: تحتم، مل: تجسیم. صفحه : ۳۸۶ رؤیتی که اقتضای تشبیه و تجسیم نکند و با آن خبرها«۱» و شک در آن صحّت سمع درست نباشد. پس سؤال از آن«۲» نشاید تا کند برای آن که جواب شافی نبود چون بداند که او صادق است در اقوالش و کذب و قبح در اقوال او و افعال او روا نباشد. پس اینکه فرق است میان سؤال رؤیت بر وجهی که اقتضای تشبیه نکند از خبرهای دگر که اقتضای تشبیه و تجسیم کند«۳». و جواب سیوم«۴» در اصل مسأله آن است که: مراد به رؤیت علم ضروری است چنان که ابراهیم- علیه السّلام- گفت: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى«۵»، ای اعلمنی ذلک علی وجه لا یتخالج فیه شک. و رؤیت به معنی علم شایع است در قرآن و کلام عرب، قال اللّه: أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ«۶» أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ«۷» أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ«۸» أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ«۹»، الی ما لا یحصی کثرة، قال الشّاعر:«۱۰» رایت اللّه اذا سمّی نزارا و اسکنهم بمکّة قاطنینا خدای تعالی جواب داد که آن معرفتی است که در دنیا با تکلیف، حکمت مانع باشد از آن، بر آن وجه مرا در دنیا بدانی، و جز به دلیل به معرفت من راه نباشد. اینکه جوابهاست از سؤال ایشان. امّا آیه جز آن که در او شبهه نیست بر اینکه اثبات رؤیت، در او چند دلیل است بر نفی رؤیت. منها قوله: لَنْ تَرانِي، و «لن» نفی مستقبل را باشد برای آن که افعال ------------------------------- (۱). مج، مل: چیزها. (۲). مج، وز: پس از آن سؤال، آف: پس سؤال از ایشان. (۳). تمام عبارت اخیر در مج و وز چنین است: بر وجهی که اقتضای شبیه و تجسیم کند. (۴). مج، وز، لت: سه‌ام، آج، بم، آن: سیم. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. [.....]

(۶). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۱. (۷). سوره فجر (۸۹) آیه ۶. (۸). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۵. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۶. (۱۰). مج، وز، مل شعر. صفحه : ۳۸۷ منقسم است به اقسام زمان: ماضی و حال و استقبال [۱۹۳- پ]. و برای هر یکی حرفی نهادند عرب که نفی آن فعل به او کنند «ما» نفی ماضی راست و کذلک «لم» و «لا» نفی حال راست و «لن» نفی مستقبل را به اتّفاق اهل لغت. و چون قیامت مستقبل است حال نیست و ماضی، لا بد باید تا نفی متناول بود او را، و الّا کلمه از فایده بشود. آنگه باز آیند و گویند: چگونه گفتی که «لن» نفی مستقبل را باشد«۱» و خدای تعالی می‌گوید: وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ«۲»، ایشان هرگز تمنّای مرگ نکنند و آنگه در قیامت تمنّای مرگ می کنند فی قوله تعالی حکایة عنهم: وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ«۳»، ای مالک بگو تا خدای تو جان مرا بردارد«۴». پس تمنّای مرگ کنند در قیامت با آن که خدای تعالی نفی کرد از ایشان. اینکه معنی به «لن» چرا نشاید که آیت رؤیت همچنین باشد، گوییم: اگر«۵» آیت تمنّیا ما را با ظاهر رها کردندی همچنین گفتیمی«۶»، و لکن قرینه مخصّص«۷» است اینکه جا، و آن قوله: بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ«۸»، گفت با آنچه ایشان کرده‌اند هرگز تمنّای مرگ نکنند ترس آن را که آن جا شوند که ایشان را بر اعمال جزا کنند پس برای اینکه قرینه تخصیص عموم وقت کردیم. به دنیا دون آخرت«۹»، و در آیت رؤیت اینکه مخصّص«۱۰» نیست. دگر آن که از کجا که آنان که اینکه گویند: وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ، اینکه جماعت

باشند که خدای خبر داد از ایشان که تمنّای مرگ نکنند؟ چرا نشاید که جز ایشان گروهی دگر باشند؟ اینکه جماعت«۱۱» مخصوص بودند از ------------------------------ (۱). مج، وز، مل: نفی مستقبل راست. (۸- ۲). سوره بقره (۲) آیه ۹۵. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۷. (۴). آج، لب، لت و. (۵). مج، وز، مل در. (۶). مج، وز، مل، لت: گفتمانی. (۱۰- ۷). مج، وز: مخصوص. (۹). مل: و از آخرت. (۱۱). مج، وز، لت: چه اینکه جماعتی. [.....]

صفحه : ۳۸۸ جهودان و آن جماعتی کافران و مشرکان‌اند. نبینی که خدای تعالی در عقب آیت گفت: أَم یَحسَبُونَ أَنّا لا نَسمَعُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم«۱»! و اینکه اعتقاد جهودان نباشد که خدای سرّ ایشان نشنود«۲» و راز«۳» دل ایشان نداند. دلیل دگر از آیت بر نفی رؤیت قوله تعالی: وَ لکِنِ انظُر إِلَی الجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوفَ تَرانِی«۴»، وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی گفت: در کوه نگر اگر بر جای بماند مرا بینی، و الّا نبینی، و معلوم است که کوه بر جای نماند بل پاره پاره شد«۵» و متلاشی شد و به یک روایت به زمینی فرود شد و به هیچ حال بر جای نماند چنان که بیان کرده شد و هر امری که معلّق بکنند«۶» به شرطی، موقوف باشد وجود و عدمش بر آن شرط. اگر شرط حاصل شود مشروط حاصل شود و اگر شرط حاصل نشود مشروط حاصل نشود، تا فرق باشد میان مطلق و مشروط. و طریقی دیگر در اینکه وجه آن است که خدای تعالی نفی قرار کرد از کوه در حالی که مضطرب و متدکدک«۷» بود برای آن که نشاید که نفی سکون کند در حالی که ساکن باشد در وجه اینکه کلام معنی ندارد. پس از روی قسمت متردّد جز اینکه نماند که اگر کوه ساکن شود در حال اضطراب و حرکت«۸». و بیان اینکه آن است که از دو وجه بیرون نیست: یا «۹» آن خواست که کان استقرّ الجبل مکانه فی حال«۱۰» تدکدکه. اگر گویند: اوّل خواست، نه کلام حکیم باشد که گوید اگر ساکن در حال سکون که سکون خود حاصل بود و شرط«۱۱» جز در مستقبل نشود. از روی قسمت متردّد اینکه نماند«۱۲» که اگر قرار گیرد در حال ------------------------------ (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۰. (۲). مل: بشنود. (۳). مج، وز: راه. (۴). مج، وز، مل، لت و. (۵). مج، وز، مل، لت: گشت. (۶). مج، وز: نکنند. (۷). آج، لب: متد کذلک. (۸). لت و سکون او در حال تحرّک محال باشد. (۹). مج، وز، مل: تا. (۱۰). مج، وز، مل استقراره. (۱۱). مج، وز، آج، لب: مشروط. (۱۲). چاپ شعرانی: بماند. صفحه : ۳۸۹ تزلزل و تدکدک«۱» و آن محال است که جسمی هم ساکن باشد هم متحرّک. پس هر چه بر او موقوف کنند و به او تعلّق کنند هم محال باشد و اینکه روشن است بحمد اللّه و سکون او در حال تحرّک محال باشد، پس آنچه به او تعلیق کنند هم محال باشد. ای عجب هر صحیحی که تعلیق کنند [۱۹۴- ر]

به محال محال باشد چون محال به محال تعلیق کنند چه شود، حق تعالی گفت: وَ لا یَدخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّی یَلِجَ الجَمَلُ فِی سَمِّ الخِیاطِ«۲»، کافران به بهشت نشوند تا شتری به سوراخ سوزنی بنشود، دخول جنّت از کافر مستحیل نیست عقلا- چون به محالی بازبست محال باشد رؤیت قدیم تعالی محال است از آن جا که نه جسم است و نه لون و نه صفت اجسام و الوان است، چون به محال«۳» باز بندند صحیح خواهد شد! دلیل سدیگر از اینکه آیت قوله تعالی: فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً، چون خدای تعالی تجلّی کرد و نور او یا امر او بر کوه فتاد کوه پاره پاره شد و موسی بی‌هوش بیفتاد، و بر قولی بمرد. اگر به ظهور کمتر جزوی از نور عرش او اینکه بباشد، همانا به ظهور او چشمها را- تعالی علوّا کبیرا- خلایق و بهشت و دوزخ نیست شود. دلیل دیگر قوله: سُبحانَکَ، برای آن که تنزیه خدای عقیب اینکه گفتار الّا از اینکه نباشد دون سایر مطاعن تا سخن متناسب بود. دلیل دیگر قول موسی- علیه السّلام: تُبتُ إِلَیکَ، اگر رؤیت او و اعتقاد آن ایمان است، پس موسی- علیه السّلام- از ایمان چگونه توبه کرد، و توبه موسی- علیه السّلام- احسن احوالها آن باشد که حمل کنند آن را بر فزع با خدای تعالی با خشوع و استکانت از چیزی که ترکه«۴» اولی، و توبه همه پیغامبران بر اینکه وجه باشد، با آن که بنزدیک جمله امّت توبه ایشان از صغیره باشد یا از کبیره، و مثبتان رؤیت ------------------------------ (۱). مج، وز: تدکدکش. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۰. [.....]

(۳). مل: محالی. (۴). اساس: ترک، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۹۰ کبیره روا ندارند«۱»، و توبه عقیب اینکه معنی

محمول نبود«۲» الّا بر [او]«۳» دون ساير معاصى، پس به هر حال يا كبيره باشد اينكه سؤال [رؤيت]«۴» يا صغيره تا توبه از او درست آيد. و بنزديك ايشان و بنزديك ما از فعلى بود كه ترك آن اوليتر بود، و آنچه از باب اعتقاد و ديانت باشد باتّفاق به خلاف اينكه باشد و توبه از او كفر بود. دليل ديگر از اينكه آيت قوله: وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ، و من اوّل مؤمنانم. تفسير چنين«۵» دادند عامّه مفسّران«۶» اينكه را از عبد اللّه عبّاس و حسن بصرى و قتاده و مجاهد و إبن زيد و غيرهم كه: من اوّل مؤمنانم از قوم خود به آن كه هيچ خلق«۷» تو را نخواهد ديد [ن]«۸». دليلى ديگر از اينكه قصّه گرفتن صاعقه آنان را كه رؤيت، ايشان خواسته بودند بر حقيقت اگر آنان كه شاكّ بودند در جواز رؤيت سؤال كردند تا بدانند كه رؤيت بر او روا هست يا نه«۹» مستحقّ آتش صاعقه شدند آنان كه در اعتقاد قاطع باشند بر آن كه او مدرك است به حاسّه بصر، همانا مستحقّ ثواب نباشند«۱۰». اينكه وجوهى است در استدلال از آيت بر آن كه خداى تعالى مدرك نيست به حاسّه بصر. جنيد را پرسيدند كه: چگونه گفت موسى من اوّل مؤمنانم و پيش«۱۱» او مؤمنان بودند! گفت: مرادش آن بود كه چو آن كس«۱۲» كه سؤال رؤيت كرد من بودم و پيش از من كس نكرده بود، اوّل كسى كه ايمان آورد بعد از سؤال و سماع -------------------------------- (۱). اساس، و همه نسخه بدلها بجز لت: دارند، با توجه به لت تصحيح شد. (۲). آج، لب و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، چاپ شعرانى (۵/ ۲۸۰): الّا بر سؤال رؤيت. (۸- ۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز، مل: چنان. (۶). اساس كه، با توجّه به مج، وز، مل زايد مى‌نمايد. (۷). مج، وز، خلقى. (۹). مل، رؤيت رواهست بر او يا نيست. (۱۰). آن: همانا مستحق آتش دوزخ باشند. (۱۱). آج، لب، لت، آن از. (۱۲). مج، وز، مل، لت: چون اوّل كس، آج، لب: چو اوّل آن كس. صفحه : ۳۹۱ الجواب به آن كه خداى تعالى را نتوان ديد [ن]«۱» منم. عبد اللّه عبّاس گفت: چون موسى به كوه طور شد به ميقات، حق تعالى او را گفت: به چه«۲» آمده‌اى و چه مى‌جويى«۳»! گفت: به طلب هدى آمده‌ام. حق تعالى گفت: يافتى اى موسى آنگه موسى گفت: بار خدايا از بندگان كه را دوستر«۴» دارى! گفت: آن كه مرا ياد دارد و فراموش نكند. گفت: بار خدايا، كدام بنده تو قاضى‌تر است«۵»! [گفت]«۶»: آن كه حكم به حق كند و متابعت هوا نكند. گفت: بارخدايا، كدام بنده تو عالمتر است! گفت: آن كه علم مردمان با علم خود اضافت كند به تعلّم«۷»، كلمتى شنود كه او را به هدى راه نمايد و از هلاك برگرداند. عبد اللّه مسعود گفت: چون خداى تعالى موسى را نزديك كرد«۸»، او برنگريد«۹» بنده‌اى را ديد در ميانه عرش، گفت: بارخدايا آن«۱۰» بنده [۱۹۴- پ]

كيست! گفت: بنده‌اى كه مردمان را«۱۱» حسد نبرد با آنچه خداى«۱۲» به ايشان دهد، و نيكوكار است به مادر و پدر، سخن چينى نكند. گفت: بار خدايا گناهان من گزشته«۱۳» و آمده«۱۴» و آنچه در ميان آن است بيامرز و آنچه تو از من به دانى از من. بار خدايا؟ پناه با تو مى‌دهم از وسوسه نفس و از سوء عمل«۱۵». حق تعالى گفت: كفايت كردند«۱۶» تو را آن، گفت: بار خدايا كدام عمل دوستر«۱۷» دارى [گفت]«۱۸»: -------------------------------- (۱۸- ۶- ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب كار. (۳). مج، وز: چه مى‌خواهى. (۴). مج، وز، مل، آف، لت: دوست‌تر. (۵). آج، لب: قاضى تست. (۷). مج، وز، مل، آج، لب: به تعليم. (۸). مج، وز، مل: بكرد، آف، آن: بنزديك كرد. (۹). مل: برگرديد. (۱۰). مج، وز، مل: اينكه. (۱۱). مل: كه بر مردمان. (۱۲). مل، آج، لب تعالى. (۱۳). همه نسخه بدلها: گذشته. (۱۴). مج، وز، مل، لت: آينده. (۱۵). مج، وز، مل، لت: عملم، كه بر اساس مرجّح مى‌نمايد. (۱۶). لت: كرد. [.....]

۱۷. مج، وز، مل: دوست‌تر. صفحه : ۳۹۲ آن كه بنده مرا ياد دارد و فراموش نكند. گفت: بار خدايا از بندگان تو كدام نيكو عملتر«۱» باشد، گفت: آن كه زبانش دروغزن نباشد و دلش فاجر نباشد، و فرجش زانى نباشد، مؤمنى باشد نيكو خوى. گفت: بار خدايا كدام بنده تو بد عملتر باشد! گفت: فاجر«۲» بدخوى«۳»، به روز بطّال باشد و به شب مردار. قوله: قالَ يا مُوسى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالاتِي وَ بِكَلامِي، حق تعالى گفت اينكه آيت حكايت آن كرد كه موسى را گفت«۴» چون از مناجات فارغ شد«۵»

گفت«۶» خدای تعالی موسی را گفت: من تو را برگزیدم به رسالت و پیغامهای خود بر مردمان، و تو را تخصیص کردم از همه خلقان جهان در تحمّل رسالت و ادای آن به خلقان. اهل مدینه و روح خواندند: «برسالتی«۷»» علی التّوحید، باقی قرّاء «برسالاتی» علی الجمع. فَخُذ ما آتَیْتُکَ، بستان آنچه به تو دادم و از جمله شاکران باشد بر آن، یعنی توریت و شریعت و بیان کرد. آنچه در او بود«۸»، و اینکه آیت بر سبیل منّت فرمود خدای تعالی بر موسی. عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که«۹» گفت: چون خدای تعالی موسی را الواح داد، او در الواح نگرید و گفت: بار خدایا کرامتی دادی مرا که کس را ندادی پیش از من. خدای تعالی گفت: إِنِّی اصطَفَیْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی فَخُذ ما آتَیْتُکَ وَ کُن مِنَ الشّاکِرِین، آنچه تو را«۱۰» دادم بستان و نگاه دار بجدّ و محافظت و چنان ساز که بر دوستی محمّد با پیش من آیی. موسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا محمّد کیست! گفت: احمد ---------------------------------- (۱). مج، وز: کدام عمل نیکوتر. (۲). مج، وز، لت: فاجری. (۳). مج، وز، لت: بدخو. (۴). مل یا موسی. (۵). مل: شوی. (۶). مل بار خدایا چه می‌فرمایی. (۷). مج، لت: برسالاتی. (۸). مج، وز، مل، لت: و بیان که در او بود. (۹). مل او. (۱۰). مل: فراتو. صفحه : ۳۹۳ است آن که من نام او بر عرش خود نقش کرده‌ام پیش از آن که آسمان و زمین آفریدم به دو هزار سال، [او]«۱» پیغامبر من است و صفیّ و حبیب من است و گزیده من از خلقان من، و او را دوستر«۲» دارم از جمله خلقان و جمله فرشتگان. موسی گفت: بار خدایا چون محمّد بنزدیک تو اینکه منزلت دارد هیچ امّت هستند«۳» از امّت او فاضلتر! حق تعالی گفت: یا موسی، فضل امّت او بر دیگر امّتان چنان است که فضل من بر خلقانم. موسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا کاشکی«۴» تا من ایشان را بدیدمی؟ گفت: یا موسی تو ایشان را نبینی، و اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من تو را بشنوانم. گفت: بار خدایا خواهم. حق تعالی گفت: یا امّت احمد«۵». جواب دادند از اصلاب آبا و ارحام امّهات و گفتند: لبّیک اللهم لبّیک، انّ الحمد و النّعمهٔ لک و الملک لا شریک لک لبّیک. آنگه حق تعالی گفت: ای امّت محمّد«۶»؟ (ان رحمتی سبقت غضبی) ، رحمت من سابق شد خشم مرا و عفو من عقاب مرا، بدادم شما را پیش از آن که از من خواستی«۷»، و اجابت کردم پیش از آن که مرا بخواندی«۸»، و بیامرزیدم شما را پیش از آن که در من عاصی شدی«۹». هر که روز قیامت آید و گواهی دهد که من یکی‌ام و محمّد بنده و رسول من است، به بهشت شود اگر چه گناهان او از کف دریا بیش باشد، و ذلک قوله: وَ ما کُنتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذ نادَینا«۱۰»- الآیهٔ. سعید بن عبد الرّحمن المعافریّ گفت [۱۹۵- ر] از پدرش که: کعب الأحبار روزی حبری را دید از أحبار جهودان که می‌گریست، گفت: چرا ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، لت: دوست‌تر. (۳). لت: هست. [.....]

(۴). مج، وز: کاشک. (۵). مل، آج، لب: محمّد. (۶). مل، آج، لب، لت: احمد. (۷). مج، وز، آج، لب: خواستید. (۸). مج، وز، آج، لب: بخواندید. (۹). مج، وز، آج، لب: شدید. (۱۰). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۶. صفحه : ۳۹۴ می‌گریی! گفت: بعضی کار [ها]«۱» یاد آمد مرا، کعب گفت: به آن خدای که تو را آفرید، اگر من تو را بگویم که چرا می‌گریی و تو دانی که چنان است با من راست بگویی«۲»! گفت: آری. گفت: به خدای بر تو در توریت یافتی که موسی- علیه السّلام- گفت من در کتاب خود ذکر امّتی می‌یابم که بهترین امّتان باشند«۳»، امر«۴» معروف کنند و نهی«۵» منکر کنند و به کتابهای اوّل و آخر ایمان دارند و با اهل ضلالت قتال کنند تا با دجّال أعور قتال کنند. بار خدایا ایشان را از امّت من کن«۶». حق تعالی گفت: ایشان«۷» امّت احمدانند، حبر گفت: همچنین است. [کعب]«۸» گفت: می‌یابی در توریت که موسی گفت: بار خدایا من ذکر جماعتی می‌یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز، و چون بر کاری عزم کنند گویند: فلان کار بکنیم- ان شاء اللّه. بار خدایا ایشان را از امت من کن. حق تعالی گفت: ایشان امّت محمّداند«۹». حبر گفت: همچنین است. کعب گفت: می‌یابی در توریت که موسی گفت بار خدایا من ذکر امّتی می‌یابم که ایشان صدقات و کفّارت بخورند و روا باشد ایشان را و امّتان را صدقات و قربات خود بنهادندی تا آتش بسوختی، و موسی- علیه السّلام- از صدقات، بندگان و پرستاران خریدی و آزاد کردی و آنچه بماندی چاهی قعیر«۱۰» بکندی و در

آن جا انداختی تا راجع نشود با آن که داده بودندی، و اینکه امّت مستجیب باشند و مستجاب باشند و شافع و مشفوع باشند. بار خدایا ایشان را از امّت من کن؟ حق تعالی گفت: ایشان امّت محمّداند. حبر گفت: همچنین است. کعب گفت: می‌یابی در توریت که امّتی باشند که چون بر بلندی شوند ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز، مل، لب، لت: بگوی. (۳). آج، لب که. (۴). مل به. (۵). مل از. (۶). مل: از امّتان من گردان. (۷). مج، وز از. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). آج، لب: احمداند. (۱۰). مل، آج، لب: قعر. صفحه : ۳۹۵ تکبیر کنند، و چون به نشیبی فرو شوند حمد خدای کنند، خاک طهور ایشان باشد و زمین مسجد ایشان، هر کجا باشند از جنابت به خاک طهارت کنند چون آب نیابند، و روز قیامت أغرّ محجّل باشند از آثار وضو. بار خدایا ایشان را امّت من کن. گفت: ایشان امّت احمداند. گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که چون همّت کنند [به]«۱» طاعتی ایشان [را]«۲» هنوز ناکرده یکی را یکی بنویسند. چون بکنند یکی را ده بنویسند تا به هفتصد«۳» چون همّت کنند به سیّئتی و نکنند چیزی بر ایشان ننویسند. چون بکنند، یکی را یکی بنویسند. بار خدایا ایشان را [از]«۴» امّت من کن، گفت: ایشان امّت محمّداند«۵». گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که ایشان امّت مرحومه باشند ضعیفان باشند، کتاب به میراث برگیرند، بعضی از ایشان ظالم لنفسه باشند و بهری مقتصد، و بهری سابق بالخیرات و جمله ایشان مرحوم باشند. ایشان را از امّت من کن. گفت: ایشان امّت محمّداند. گفت: بار خدایا در کتاب قومی را می‌یابم که مصحفهای ایشان دلهاشان باشد. لباس اهل بهشت پوشند، در نماز صف کشند در مسجدها«۶» چون صفهای فرشتگان. آواز ایشان در مساجد به تسبیح و تهلیل چون دویّ نحل باشد. از ایشان کس به دوزخ نرود«۷» که آن جا بماند همیشه ایشان را از امّت من کن. گفت: ایشان امّت احمداند. چون موسی- علیه السّلام- عجب بماند از چیزهایی که خدای نهاده بود امّت محمّد را، گفت: بار خدایا پس مرا از امّت محمّد کن. خدای تعالی اینکه سه آیت داد او را: قالَ یا مُوسی إِنِّی اصطَفَیتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی- الی ------------------------------ (۴- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، مل، آن: هفصد، آج، لب: نهصد. (۵). مج، وز: احمداند. (۶). آج، لب: مسجد. (۷). مج، وز، مل، لت: شود. صفحه : ۳۹۶ قوله: سَأُرِیکُم دارَ الفاسِقِینَ. اینکه دو آیت است، و آیت سدیگر«۱»: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ«۲». موسی- علیه السّلام- دل خوش گشت. قوله تعالی: وَ کَتَبنا لَهُ فِی الأَلواحِ- الآیة [۱۹۵- پ]، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل منّت گفت: ما بنوشتیم«۳» در الواح برای موسی موعظتی و پندی. إبن جریج گفت: الواح موسی از زمرّد بود. ربیع أنس گفت: از«۴» تگرگ بود، بعضی دگر گفتند: خدای تعالی جبریل را فرمود تا از عدن بیاورد. کلبی گفت: از یاقوت سرخ بود. وهب گفت: از سنگی سخت بود که خدای تعالی نرم بکرد برای او تا ببرید به دست خود و بشکافت به انگشتان خود، و موسی- علیه السّلام- صریر قلم آن«۵» می‌شنید که بر لوح می‌رفت به کلمات عشر، و اینکه در اوّل ذو القعده بود و طول الواح بر طول موسی بود. مقاتل گفت: کتابت الواح چون نقش نگین بود«۶». ربیع أنس گفت: توریت چندان بود که بار هفتاد شتر، یک جزو او«۷» به یک سال توانستندی خواند [ن]«۸»، و کسی نبود«۹» که جمله بر خواندی الّا موسی- علیه السّلام- و یوشع و عزیر و عیسی. حسن بصری گفت اینکه آیت که: وَ کَتَبنا لَهُ فِی الأَلواحِ مِن کُلِّ شَیءٍ مَوعِظَةً وَ تَفصِیلًا، در توریت هزار آیت است. وهب و مقاتل گفتند: از آنچه در الواح بود آن«۱۰» بود که: إنّی أنا اللّه الرّحمن الرّحیم. هیچ چیز را به انباز من مکنید در آسمان و زمین که آن همه خلق من است و راه مزنی«۱۱» و سوگند به دروغ مخوری«۱۲» به نام من، که هر که او سوگند دروغ خورد به نام من او را تزکیه نکنم. و خون ناحق مکنید، و زنا مکنی«۱۳» و در مادر و پدر ------------------------------ (۱). مل: سیوم، آج، لب، آن: دیگر. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۳). آج، لب: بنویسیم. (۴). لت: آواز. (۵). مج، وز، مل، لت: ندارد. (۶). آج، لب و. [.....]

(۷). مل، آج، لب، بم، آف، آن: یک خروار. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). آج، لب: نبودی. (۱۰). مج،

وز، لت: اینکه. (۱۱). مج، وز، مل: مزنید. (۱۲). مج، وز، مل: مخورید. (۱۳). مج، وز، مل: مکنید. صفحه : ۳۹۷ عاق و عاصی مشوید. جماعت دگر مفسّران گفتند: معظم آيات الواح اینکه بود و مدار هر شریعت بر اینکه است: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، هذا كتاب من اللّه الملك الجبّار العزيز القهّار لعبده و رسوله موسى بن عمران سبّحنى و قدّسنى لا اله الّا انا فاعبدنى و لا تشرك بى شيئا و اشكر لى و لوالديك الى المصير احييك«۱» حياة طيّبة، تسبيح و تقديس من كن، خدايى نيست جز من، و شرك ميار به من چيزى، و شكر من كن و شكر مادر و پدر كه بازگشت با من است تا زندگانى خوش دهم تو را، و خون ناحق مريز كه بر تو حرام كرده‌ام و الّا آسمان و زمين بر تو تنگ شود، و به نام من سوگند به دروغ مخور كه من توفيق ندهم آن را كه«۲» مرا و نام مرا تعظيم نكند، و گواهى مده الّا با آنچه گوشت شنيده باشد و چشمت ديده و دلت دانسته كه فرداى قيامت اهل گواهى را بدارم و ايشان را از گواهى بپرسم، و بر مردمان حسد مبر«۳» به فضلى كه من ايشان را داده‌ام و روزى، كه حاسد عدوّ نعمت من باشد و گرفتار«۴» در نقمت من، و زنا مكن و دزدى مكن تا روى رحمت از تو باز نگيرم و در آسمانها بر تو نبندم، و براى جز من ذبح مكن كه هيچ قربان از زمين بر آسمان نشود كه به نام من كشته نباشند و با زن همسايه عذر مكن«۵» كه مقتى عظيم است بنزديك من، و به مردمان آن خواه كه به خود خواهى. اینکه نسخه ده آيت است كه در الواح بود و خداى تعالى اینکه خصال جمع كرد و«۶» در هژده آيت از سوره بنى اسرائيل نهاد فى قوله: وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً«۷»- الى قوله: ذلِكَ مِمَّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ«۸». آنگه جمع كرد اینکه را در سه آيت از«۹» سورت أنعام فى قوله: --- (۱). اساس: احييك، با توجّه به مج تصحيح شد. (۲). آج، لب او. (۳). آج، لب: مبريد. (۴). اساس: گفتار، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۵). آج، لب: مكنيد. (۶). مج، وز، مل، لت: ندارد. (۷). سوره بنى اسرائيل (۱۷) آيه ۲۳. [.....]

(۸). سوره بنى اسرائيل (۱۷) آيه ۳۹. (۹). مج، وز، مل: در. صفحه : ۳۹۸ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ«۱»- الى قوله: ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ«۲». موعظة، مصدر باشد بمعنى الوعظ. وَ تَفْصِيلًا [۱۹۶- ر]

لِكُلِّ شَيْءٍ، و تفصيل هر چيزى از حلال و حرام و حدود و احكام. فَخُذْها بِقُوَّةٍ، بستان آن را بقوّت. مقاتل گفت: بجدّ و مواظبة. ضحّاك گفت: بطاعة، و قيل: بجدّ و اجتهاد، و قيل: بصحّة و عزيمة، بجدّ تمام و اجتهاد بليغ و عزم درست، چه اگر عزمش مصمّم نبود در عمل فاتر باشد. وَ أْمُرْ قَوْمَكَ، و بفرماى قومت را تا نكوتر [ينه]«۳» آن فرا گيرند«۴» يعنى كار بندند، يعنى نكوترين آنچه ايشان را فرمودند در آن از«۵» فرايض و سنن حلالش حلال دارند و حرامش حرام دارند. إبن كيسان گفت: يعنى اوامرش را كار بندند و از نواهى اجتناب كنند. بعضى اهل معانى گفتند: أحسن صله است، يعنى جمله آن بگيرند«۶». قطرب گفت: أحسن به معنى «حسن» است و همه«۷» حسن بود، چنان كه گفت: وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ«۸». حسين بن الفضل گفت: يعنى چون كلمتى را«۹» بايد متحمل معانى و وجوه را حمل كنند على احسن الوجوه، بعضى گفتند مراد آن است كه: در توريت هم فريضه است و هم سنّت، أخذ بالاحسن«۱۰» آن باشد كه جمع كند ميان فريضه و سنّت هم سنّت و هم فريضه به كار دارد«۱۱». سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ، با شما نمايم سراى فاسقان. مورد آيت مورد«۱۲» و عيدست، چنان كه [يكى]«۱۳» از ما گويد [من]«۱۴» با تو نمايم آنچه تو مستحقّ آنى، ----------------------------------- (۱). سوره انعام (۶) آيه ۱۵۱. (۲). سوره انعام (۶) آيه ۱۵۳. (۱۴- ۱۳- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز: ها گيرند. (۵). مج، وز: ندارد. (۶). مج، وز: نگرند. (۷). مج: هم. (۸). سوره عنكبوت ۲۹ آيه ۴۵. (۹). مج، وز، مل، لت: ندارد. (۱۰). مج، وز: أخذنا الاحسن. (۱۱). مج، وز، مل، لت: «به كار دارد» را ندارد، آج، لب: به كار آرد. (۱۲). وز، مل: ندارد. [.....]

صفحه : ۳۹۹ و من با تو بگويم، و من با تو كار دارم، و آنچه مانند اینکه باشد از الفاظ، و [اينكه]«۱» كنايت باشد از تهديد و وعيد. و قوله: دارَ الْفاسِقِينَ، يعنى دوزخ، و اگر حمل كنند بر حقيقت اوليتر باشد براى آن كه دوزخ از جمله ديدنى و نمودنى باشد. مجاهد گفت: يعنى مصير و مآب«۲» فاسقان. قتاده گفت: مراد آن است كه شما را به شام برم و منازل و مساكن آن كافران و فاسقان

با شما نمایم تا بدانی«۳» که بـا ایشان چه رفت عبرت گیری«۴» و مثل آن نکنی«۵». عطیّه عوفی گفت: با شـما نمایم سرای فرعون و قومش در مصـر. عبد اللّه عبّاس خواند: «سأورثکم دار الفاسـقین»، به میراث به شما دهم سرای فاسقان. أبو العالیه گفت: خدای تعالی حجاب برداشت تا«۶» موسی مصر بدید. سدّی گفت: دار الفاسقین مصارع ایشان است. کلبی گفت: سرای فاسقان آن«۷» دیار عاد و ثمود است که ایشان بر آن گزر می‌کردنـد«۸» در سـفرهاشان. إبن کیسان گفت: مراد آن است که بیان کنم مرجع و مصـیر ایشان، و گفتند: دار الفاسـقین دورانشان«۹» خواست بر سـر آب. حق تعـالی فرمـان داد تـا آب آن قوم فرعون را بر سـر آورد و ایشـان بر آب می‌گردیدند. به «دار«۱۰»»، دوران ایشان خواست که بنی اسـرائیل می‌دیدند و بدان اعتبار می‌گرفتند. قوله تعالی: سَأَصرِفُ عَن آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ حق تعـالی گفت: برگردانم از آیـات خود آنـان را که تکبر کننـد در زمین به نـاحق. در معنی «صـرف» از آیات چنـد قول گفتنـد: رمّانی و جبّایی گفتند: معنی آن است که من صـرف کنم از خیر آیات خود از عزّ و کرامت که ایشان را کسب رفعت و ثنا کند ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). اساس: مأوی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). مل، آج، لب: بدانید. (۴). مج، وز، مل، آج، لب: گیرید. (۵). مج، وز، مل، آف: نکنید، آج، لب: مکنید. (۶). مج، وز: با. (۷). مج، وز: از. (۸). مـج، وز، مل، آج، لب، بم، آن، لت: گذر می‌کردند. (۹). مل، آج، لب، بم، آف، لت، آن: دور ایشـان. (۱۰). مج، وز: مدار. صفحه : ۴۰۰ در دنیا و آخرت، یا صـرف کنم ایشان را از ثواب آنان که در آیت تأمّـل و نظر کرده باشـند، و اینکه طریقه علی حـذف المضـاف و اقامـهٔ المضـاف الیه مقامه باشـد. اینکه وجهی است در تأویـل آیت. وجهی دگر آن که: یعنی حکم کنم به انصـراف ایشـان چون منصـرف«۱» شونـد، چون ایشان برگردنـد من باز گویم و آشکارا [۱۹۶- پ]

کنم که ایشان برگشـتند، چنان که گفت: ثمّ انصرفوا صرف اللّه قلوبهم«۲». وجه سدیگر آن است که: منع کنم ایشان را از آیاتی که من فرسـتادم در توریت و انجیـل و قرآن تا افساد آن نکننـد و تغییر و تبـدیل نکننـد، نبینی که اینکه آیت عقیب«۳» آن گفـت که در پیش گفته بود: وَ کَتَبنا لَهُ فِی الأَلواحِ مِن کُلِّ شَیءٍ. وجه چهارم آن است که: آیات و معجزات و دلالات«۴» و حجج باز نمایم ایشان از آن برگردانـد، چنان که یکی از ما گوید:«۵» من فلاـن را متحیّر کنم«۶»، یعنی از او سؤال کنم که ندانـد و متحیّر مانـد، و فلان را بخیل بکنم یعنی از او چیزی بخواهم تا ندهـد بخیل باشـد، و فلان را قطع کنم در مناظره یعنی سـخنی گویم که عند آن منقطع شود. وجه«۷» پنجم آن است که: چون ایشان تمرّد کردنـد و عصـیان نمودنـد بعـد قیام الحجّهٔ علیهم و ظهور الحقّ لهم، و حاضـر آمدند و لفظ گفتندی تا مردم را منع کنند از سـماع قرآن به انشاد شعر و ذکر سمر، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسمَعُوا لِهذَا القُرآنِ وَ الغَوا فِیهِ«۸»، خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضور، آنگه منع ایشان را از حضور صرف عن الایات خواند ---------------------------------- (۱). آج، لب: متصرّف. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۷. (۳). اساس: عقب، با توجّه به مج، مل تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل، لت: دلایل. [.....]

(۵). اساس: گوینـد، با توجّه به مج، وز تصـحیح شد. (۶). مل: گردانم. (۷). مـج، وز، مل، لت: و وجه. (۸). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۲۶. صـفحه : ۴۰۱ برای آن کـه غرض صـرف مکیـده ایشـان بـود از آیـات. و وجـه شـشم آن است که: سَأَصرِفُ عَن آیـاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ، من آیات و معجزات برگردانم از آنان که ایشان متکبر باشـند در زمین به ناحق و با ایشان نمایم تا اسـتهزاء نکنند بر آن، و از بـاب مقلوب باشـد، چنان که عرب گویـد: اسـتوی العود علی الحرباء، و معنی آن است که: اسـتوی الحرباء علی العود، و عرضـت النّاقهٔ علی الماء و انّما یعرض الماء علی النّاقـهٔ، و کقول الشّاعر:«۱» کانت فریضـهٔ ما تقول کما کان الزّناء فریضـهٔ الرّجم ای کما کان الرّجم فریضهٔ الزّناء، و کقول الاخر«۲»: حسرت کفیّ عن السّربال اخذهٔ فردا یخرّ علی ایدی المفدّینا«۳» ای حسرت السّربال عن کفّی، و مانند [اینکه]«۴» بسیار است. و وجه هفتم در او آن است که: اینکه عبـارت است از وعـده خـدای تعـالی به هلاک ایشان بر سبیل بشارت موسی [را]«۵» و قوم او«۶» را از مؤمنان و اینکه متضـمّن باشـد دو وعـده را: یکی اظهار آیاتی و بیّناتی که در بصـیرت ایشان

بیفزاید، و یکی هلاک آن«۷» ظالمان، و چون هلاک شده باشند مصروف باشند از آیات به هر حال، و«۸» اینکه حکایت است از هلاک«۹» ایشان از اینکه وجه که گفتیم، بیانش: ذلِکَ بِأَنَّهُم کَذَّبُوا بِآیاتِنا، و «ذلک» اشارت به صرف است، و ایشان به تکذیب آیات او مستحقّ هلاک شوند و مستحقّ عقاب«۱۰». اگر گویند: چگونه گفت آنان که در زمین تکبر کنند به ناحقّ و اینکه با آن – ------------------------------- (۱). مج، وز، مل شعر. (۲). مج، وز شعر. (۳). اساس، مج، وز: المفیدینا، لت: المفیدنا، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس و قوم او، با توجّه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). مج، وز، مل، لت: اینکه. (۸). مج، وز، مل، لت: پس. (۹). مج، وز: از هلاک. (۱۰). مج، وز، مل، لت شوند. صفحه : ۴۰۲ مانند که تکبری بود که به حق بود، گوییم«۱» از اینکه دو جواب است: یکی آن که تکبّر بر دو وجه باشد یکی به حق و یکی به ناحق. فامّا تکبّر به حق، تکبر مؤمنان و متّقیان باشد و تنزّه«۲» ایشان از دنیا«۳» و مآثم«۴»، و اینکه تکبر به معنی تحرّج و تأثّم باشد و [به]«۵» معنی خویشتن داری و آن که«۶» خویشتن از آن بزرگ دارند که خود را به آن آلوده کنند [۱۹۷- ر]

یقول: أنا اتکبر عن کذا و أتعظّم و اتنزّه و اتحرّج و أتأثّم بمعنی واحد، أی اکبر نفسی عنه. و جواب دیگر آن که: اینکه تأکید است آن را و صفتی لازم تا باز نماید که تکبر جز به ناحق نباشد، چنان که گفت: وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ الحَقِّ«۷»، و گفت: وَ مَن یَدعُ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرهانَ لَهُ بِهِ«۸» وَ إِن یَرَوا کُلَّ آیَةٍ لا یُؤمِنُوا بِها، اگر هر آیت و معجزه که ممکن باشد ببینند هم ایمان نیارند. آنگه گفت: از اینکه بترند اگر سبیل رشد و صلاح بینند آن را به خود نگیرند«۹». حمزه و کسائی و خلف خواندند: «سبیل الرّشد» به دو فتحه، و باقی قرّاء خواندند: «رشد«۱۰»» به ضمّ «را» و سکون «شین»، و هما لغتان کالبخل و البخل و السّقم و السّقم و الحزن و الحزن. و اگر ره جهل و عمایت بینند آن را متابعت کنند و ره خود گیرند. اگر گویند: رؤیت در آیت به معنی ادراک بصر است یا به معنی علم، ------------------------------- (۱). اساس: گویم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۲). اساس: تنزیه، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). وز، مل: دنایا. (۴). اساس: و اما اثم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج، وز، مل، لب: و آنگه، لت: و از آنگه. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۷. (۹). مج، وز: نگرند. (۱۰). مج، وز: رشدا. صفحه : ۴۰۳ و اگر رؤیت اوّل را که رؤیت سبیل رشد است حمل کنند بر رؤیت بصر از آن که حمل کنند«۱» سبیل رشد را بر آیات و بیّنات و حجج و دلایل، رؤیت دوم را حمل باید کرد [ن]«۲» بر علم، برای آن که «سبیل الغیّ» مذاهب و اعتقادات باشد، و آن کس که بداند که آن«۳» مذهب و اعتقاد باطل است اختیار آن نکند با علم به آن که عقلا اینکه اختیار نکنند، گوییم از اینکه سه جواب است: یکی آن که هر دو رؤیت، رؤیت بصر باشد و مراد به «سبیل رشد» دلایل و معجزات باشد که مؤدّی بود با طریق حق، و مراد به «سبیل غیّ» مخاریق بود که مبطلا [ن]«۴» آن را شبهت سازند، چنان که سحره فرعون کردند. پس بر اینکه وجه هر دو رؤیت از بصر باشد و اینکه شبهت مجال ندارد. و جواب دوم آن است که: هر دو رؤیت به معنی علم باشد الّا آن است که علم متناول نباشد حقّی و درستی آن را و بطلان و فساد اینکه«۵» را چنان که بسیار مردمان مذهبهای حق دانند و شنیده باشند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن حق است، و مذهبهای باطل دانند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن باطل است. نه مخالفان حق بسیاری از مذاهب اهل حق دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن باطل است، و مذهبهای باطل خود دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن حق است به شبهتی که ایشان را پیش آمده باشد و امعان«۶» نظر نکرده باشند چون بر اینکه وجه حمل کنند سؤال ساقط شود. و جواب سیم«۷» از او آن است که: «رؤیت» به معنی علم است، و ایشان عالم‌اند به حقّی حق و بطلان باطل و لکن جحود می‌کنند با علم که حاصل است ایشان را برای حبّ ریاست و طمع حطام دنیا، چنان که بسیار کس کردند ------------------------------- (۱). آج، لب به. (۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز، مل: اینکه. (۵). مج، وز، مل: آن. (۶). اساس: انعام، با توجّه به مج، وز مل تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، وز، آج، لب: سیوم. صفحه : ۴۰۴ و می‌کنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان: و یکتمون«۱» الحَقَّ وَ هُم یَعلَمُون«۲». ذلِکَ بِأَنَّهُم کَذَّبُوا بِآیاتِنا، «ذلک» محتمل است که اشارت باشد بأحد شیئین، امّا به صرف چنانستی که«۳» حق تعالی گفت: من اینکه صرف برای آن کردم که ایشان آیات مرا تکذیب کردند و به دروغ داشتند، یعنی آن بر سبیل عقوبت کردم با ایشان [۱۹۷- پ]. و آنگه صرف محمول بر خذلان و حرمان کرد«۴» من زیادهٔ الالطاف عقوبهٔ لهم علی الکفر المتقدّم. دگر آن که اشارت باشد به اتّخاذ «سبیل غیّ» و ترک اتّخاذ سبیل رشد. آنگه باز نمود که: سبب آن که ایشان [ره حق نمی‌پرسند و آن را راه خود نمی‌گیرند و ره باطل و غیّ و ضلالت می‌روند، و آن را راه خود می‌گیرند آن است که ایشان]«۵» به آیات من مکذّب‌اند و دروغ می‌دارند. اگر گویند: چون مراد به آیات معجزات و دلایل باشد، تکذیب در او نشود که حقیقت«۶» تکذیب در اخبار باشد، گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که تکذیب گویند در مذاهب و اعتقادات، نبینی که گویند: فلان یکذّب«۷» بکذا اذا کان یعتقد بطلانه، و حقیقت او آن باشد که کأنّ قائلا و مخبرا اخبره بذلک و بأنّه حقّ فکذّبه. و دگر آن که: روا باشد که آیات محمول باشد علی الکتب المنزلهٔ، و در آن جا اخبار باشد از گزشته«۸» و آینده و تکذیب بر جای خود باشد. وَ کانُوا عَنها غافِلِینَ، و ایشان از آن غافل بودند. ------------------------------ (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: لیکتمون. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶. (۳). اساس: چنان نستی که، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل: صرف محمول بود علی الخذلان و الحرمان. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: صفت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز: تکذیب، مل: مکذّب. (۸). همه نسخه بدلها: گذشته. صفحه : ۴۰۵ اگر گویند: چه معنی دارد ذمّ خدای ایشان را بر غفلت، و غفلت بر مذهب شما سهوی باشد که منافات علم ضروری کند و بر ساهی تکلیف نباشد، چگونه ذمّ کنند او را! جواب آن است که گوییم: مراد به سهو اینکه جا مجاز است نه حقیقت، و اینکه بر سبیل تشبیه است اعراض«۱» و عدول ایشان را از آیات خدای تعالی و تأمّل در آن و انتفاع به آن، حال ایشان با حال کسی ماند که ساهی و غافل باشد. اینکه اسم بر ایشان اطلاق کرد چنان که گفت: صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ«۲»، چنان که«۳» مرد کند را گوییم: او مرده است، و نادان را گوییم: خر است- و اللّه ولیّ التّوفیق. قوله: وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الآخِرَةِ حَبِطَت أَعمالُهُم، حق تعالی در اینکه آیت گفت: آنان که تکذیب کنند و آیات من به دروغ دارند و به قیامت و به ثواب و عقاب ایمان ندارند. و پیش از اینکه بیان کردیم که حقیقت «لقاء» و «التقاء» و «ملاقات»، مقابله است یا مقاربه، چنان که إلتقی الجمعان و تلاقت الفئتان«۴»، و به پارسی چنین گویند که: دو لشکر بر یکدیگر آمدند، آنگه بر توسّع در ادراک بصر استعمال می‌کنند. و در آیت، مراد حصول و حضور است، یعنی آنان که ایمان ندارند به آن که به قیامت خواهند آمد«۵» و آن جا حاضر خواهند شد«۶». حَبِطَت أَعمالُهُم، اعمال ایشان باطل و محبط باشد. و مراد به احباط آن است که عمل ایشان واقع نباشد بر وجهی که بر او ثوابی باشد برای آن که بر خلاف مأمور کرده باشند، آنان را که به احباط گویند لا بد است از آن که تفسیر آیت بر اینکه وجه کنند، برای آن که ------------------------------ (۱). اساس: اعتراض، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). اساس، آج، لب، بم، آف، آن فَهُم لا یُبصِرُونَ سوره بقره (۲) آیه ۱۸. (۳). مج، وز ما. (۴). اساس: الفتیان، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). مل، لت: آمدن. [.....]

(۶). مل: شدن. صفحه : ۴۰۶ اتّفاق است ما را با ایشان که کافران را هیچ عملی واقع نباشد تا به چیزی از معصیت محبط شود. چون چنین است هر کجا احباط باشد در قرآن محمول بود بر اینکه وجه، چه اینکه«۱» متّفق علیه است و تفسیر قرآن بر وجه متّفق علیه کردن اولیتر باشد از آن که بر مختلف فیه. آنگه بر سبیل تقریع و تنبیه گفت«۲»: کس با ایشان چیزی کرد الّا به واجب و استحقاق به جزا و پاداشت«۳» عمل ایشان! و آن جزا بود جز بر حسب و وفق«۴» کردار ایشان«۵» بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم. قوله: وَ اتَّخَذَ قَومُ مُوسی مِن بَعدِهِ مِن حُلِیِّهِم عِجلًا، حمزه و کسائی خواندند: «من حلیّهم» به کسر «حا» و باقی قرّاء به ضمّ «حا» و یعقوب خواند: «من حلیهم» به فتح «حا» و سکون «لام». و حلی اسم جنس باشد واقع بر قلیل و کثیر و آن که «حلیّ» خواند به ضمّ گفت جمع «حلی»

باشد کثدی و ثدی. و آن که «حلی» خواند به کسر اتباع کرد کسر«۶» را به کسره [۱۹۸- ر]، أعنی برای کسره «لام»، «حا» را مکسور کرد. و هم جمع حلی باشد کقوس و قسیّ. اهل سیر گفتند: چون موسی- علیه السّلام- از مصر برون«۷» خواست آمدن«۸» با بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود، به آن عید خواستند رفتن«۹»، به قبطیان آمدند و جمله حلی ایشان به عاریت بخواستند«۱۰» و اینکه معنی بسیار کردندی به حکم آن که مختلط«۱۱» [بودند]«۱۲» با ایشان. حلی خود به عاریت به ایشان دادند. ایشان از ------------------------------- (۱). آف خبر. (۲). مل قوله هل یجزون إلّا ما کانوا یعملون. (۳). آف: پاداش. (۴). اساس، مج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: وقف، با توجّه به مل، لت تصحیح شد. (۵). اساس، مج، وز، مل، آج، لب، بم، آف، آن: کرد از ایشان، لت: کرد ازیشان. (۶). مج، وز، مل: کسره. (۷). مج، وز، مل، آج: بیرون. (۸). مل: شدن. (۹). مل: بیرون رفتن. (۱۰). اساس: خواستند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). اساس: محیط، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۴۰۷ شهر برون آمدند در شب و برفتند و شهر را«۱» رها کردند- چنان که قصّه آن برفت. فرعون از پس ایشان برفت و غرق شد و حلیّ به«۲» ایشان بماند. چون موسی- علیه السّلام- به میقات خدای رفت به مناجات، سامری ایشان را گفت: اینکه حلیها«۳» به من آری«۴» تا من برای شما چیزی سازم که شما به آن شاد شوی«۵». و اینکه سامری منافق بود و زرگر بود و به زیّ زهّاد رفتی و در بنی اسرائیل قبولی داشت. ایشان [آن]«۶» حلیّ بیاوردند و به او«۷» دادند و او از آن«۸» گوساله زرّین ساخت و به استادی و چابکی چنان ساخت که مخارق گلوی او چنان بود که چون باد در زیر او دمیدندی از دهن او آوازی بیامدی که خوار را مانستی«۹»- بانگ گاو را- چنان که مزامیر و یراع ساخته‌اند که اختلاف آواز ایشان از اختلاف مخارق و مجاری آن است که آواز نی به خلاف آواز نای است، و آن را بیاورد بر مهب«۱۰» باد بنهاد در روز باد، و چنان نهاد که چون باد به زیر او در شدی به دهن او برون«۱۱» آمدی آواز گاو را مانستی«۱۲» چون خواری حاصل شدی. اینکه قول رمّانی و جبّایی و بلخی و جماعتی محقّقان است. و حسن بصری و جماعتی دگر از مفسّران گفتند: خاك سم اسپ جبریل برداشت و در او انداخت گوساله شد از گوشت و خون، و او را خواری پدید آمد و آوازی، و قصّه اینکه بتمامی در سوره طه گفته شود- ان شاء اللّه تعالی و به الثّقة. «اتّخاذ» افتعال بود از اخذ، و اصل او ائتخذ بوده است جز که همزه با « یا » کرده‌اند«۱۳» و در «تا» ادغام کرده«۱۴»، و قوله: من بعده، أی من بعد خروجه الی المیقات، پس آن که به میقات خدای رفت. ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: ندارد. [.....]

(۲). مج، وز، مل، لت: در دست. (۳). مج، وز را. (۴). مج، وز، مل، آج: آرید. (۵). مج، وز، مل، لب، آف: شوید. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). مل: و به سامری. (۸). مل حلیها. (۱۲- ۹). مج، وز، مل، لت: ماندی. (۱۰). آن: در جهت. (۱۱). مج، وز، مل، آج، لب، لت: بیرون. (۱۳). لت: کردند. (۱۴). مل، لت: کردند. صفحه : ۴۰۸ «عجل»«۱» بچّه گاو«۲» باشد: جَسَداً، یعنی جسدی بلا- روح، تنی بود بی‌جان. برای آن«۳» گفت و بر اطلاق نگفت «عجل»«۴» تا ایهام نیفگند که سامری عجل تواند کرد [ن]«۵» که آن را تن و جان بود. لَهُ خُوارٌ، و «خوار» بانگ گاو [باشد و اصوات و اسقام باشد«۶» بر بنای فعال باشد کالنّبا و الصّراخ و الهناف و العبار و الرّغاء، و فی الأمراض]«۷» کالصّداع و الزّکام و الفواق و غیر ذلك. و گفتند: یك بانگ کرد و دیگر نکرد. و گفتند: هر وقت بانگی«۸» کردی و لکن نجنبیدی و اینکه محمول باشد علی القولین: بر قول آن که مهب باد گفت، گفت: هر وقت که باد آمدی و در او رفتی و ساز آن راست بودی«۹» بانگ کردی، و آن که از خاك اثر جبریل گفت، گفت: همان یك بار بانگ کرد. آنگه حق تعالی بر سبیل تنبیه و تقریع گفت: أَ لَم یَرَوا، نمی‌بینند که با ایشان سخن نمی‌گوید و ایشان را هدایت نمی‌کند به راهی که ایشان به راه«۱۰» خود گرفته‌اند، برای آن که جماد است«۱۱»، و آن که جماد باشد اینکه نتواند کرد، صلاحیت الهیّت ندارد بل صلاحیت عبودیّت ندارد. وَ کانُوا ظالِمِینَ، و ایشان ظالم بودند در آنچه کردند، یعنی وضع عبادت کردند نه به موضع خود تا ظالم نفس خود بودند به جلب اضرار عقاب به خویشتن به عبادت عجل. وَ لَمّا سُقِطَ فِی أَیدِیهِم، چون«۱۲» ایشان را از

دست در افگندند، و اینکه عبارتی است و کنایتی از پشیمانی بر سبیل مبالغت، عرب گوید«۱۳» پشیمانی«۱۴» را ----------------------------------- (۱). مج، وز، لت: عجلا. (۲). آن: گاو بچه. [.....]

(۳). اساس که، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۴). مج، وز، مل، لت: عجل نگفت. (۷- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). مل، لت: بیشتر. (۸). مج، وز، مل، لت: بانگ. (۹). اساس و، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۱۰). آج: برای. (۱۱). مج: جماد باشد. (۱۲). مج، لت: چو. (۱۳). اساس: گویند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۴). لت: پشیمان، آج: در پشیمانی. صفحه : ۴۰۹ که سقط فی یده و اسقط [۱۹۸- پ]

فی یده، پنداری«۱» که آنچه مضرّت او در آن است در دست او نهادند، چون بداند که آنچه کرد«۲» بد بود پشیمان شود، و اینکه از جمله کنایات ملیح است، و نیز در جای خجالت مستعمل باشد. و به زبان«۳» ما نیز چون کسی پشیمان و خجل شود از کاری، گوید: [من]«۴» از دست در افتادم که آن دیدم، و در حق«۵» ایشان هر دو بود: هم پشیمانی هم خجالت. وَ رَأَوا أَنَّهُم قَد ضَلُّوا، اینکه «رؤیت» به معنی علم است، و بدانستند که گمراه شدند به عبادت عجل پس از آن که موسی- علیه السّلام- باز آمد و ایشان را معلوم شد که آن تلبیس«۶» سامری کرد بر ایشان، آنگه از سر پشیمانی گفتند: لَئِن لَم یَرحَمنا رَبُّنا، اگر خدای ما بر ما رحمت نکند و ما را بنیامرزد«۷»، ما از جمله زیان‌کاران باشیم. حسن بصری گفت: جمله گوساله پرست شدند مگر هارون- علیه السّلام. گفت«۸» به«۹» دلیل آن که موسی- علیه السّلام- خود را دعا کرد و هارون را، فی قوله: قالَ رَبِّ اغفِر لِی وَ لِأَخِی وَ أَدخِلنا فِی رَحمَتِکَ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ«۱۰»، و اگر مؤمنی دگر بودی آن جا او را با خود و با هارون شریک کردی در دعا. اهل کوفه خواندند الّا عاصم: لئن لم ترحمنا ربّنا، به «تا» ی خطاب و نصب «ربّنا» علی تقدیر: یا ربّنا. وَ لَمّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَومِهِ غَضبانَ أَسِفاً، چون موسی- علیه السّلام- باز آمد و آن حال دید«۱۱»، دلتنگ شد و خشم گرفت، و گفتند: خدای تعالی او را آن جا ----------------------------------- (۱). آج، لب: پندارید. (۲). مج، وز، مل، لت: کردند. (۳). اساس: زمان، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج، وز: و بنا حق. (۶). مج، وز، مل، لت: تلبیسی است که. (۷). مل و یغفر لنا لنکوننّ من الخاسرین. (۸). مج: ندارد. (۹). مل: بدان. (۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۱. (۱۱). آج، لب: بدید. صفحه : ۴۱۰ خبر داد که سامری چه کرد. أبو درداء«۱» گفت: «أسف» منزلتی«۲» است و رای غضب سختر«۳» از غضب. عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند«۴»: أسف حزن باشد [حسن بصری گفت: حزن باشد]«۵» با غضب. به یک جای روی در ایشان نهاد و ایشان را به زبان ملامت گفت: بِئسَما«۶» أَ عَجِلتُم أَمرَ رَبِّکُم، تعجیل کردی«۱۲»، یعنی سبق بردی«۱۳» فرمان خدای را و از پیش او«۱۴» بشدی«۱۵» و نافرمانی کردی«۱۶»!. جبّایی گفت: تعجیل کردی«۱۷» وعده خدای را که شما را داده بود به خیرات و ثواب، یقال: عجلته إذا سبقته و اعجلته إذا حثثته، و «عجله» فعل الشّیء قبل وقته باشد، و «سرعت» فعل الشّیء فی أقرب وقته، برای آن عجله مذموم است و سرعت محمود. وَ أَلقَی الأَلواحَ، و الواحی که در دست داشت بینداخت تا شکسته شد بعضی از او. و گفته‌اند: توریت هفت سبع بود ستّهٔ اسباع از او برفت و سبعی بماند، و اینکه درست نیست. وَ أَخَذَ بِرَأسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیهِ، و سر برادر در کنار گرفت و او را در ----------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: ابو الدّرداء. (۲). آج، لب: منزلی. (۳). مج، وز، لب، آف، آن، لت: سخت‌تر.

(۴). آج، لب: عبد اللّه عبّاس گفت و سدّی. (۸- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج، آج، لب: بئس ما. [.....]

(۷). آف: کردید. (۹). مج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: باز گذاشتگان، مل: باز گذشتگانی. (۱۰). مل: بودید. (۱۱). مج، وز، مل: مرا. (۱۲). مل، آف: کردید. (۱۳). مل، آف: بردید. (۱۴). مج، وز، مل، لت: آن. (۱۵). مل، آف: شدید. (۱۷- ۱۶). مل، آف: کردید. صفحه : ۴۱۱ برگرفت بر حسب عادت آن که دو برادر چهل روز یکدیگر را ندیده باشند. و قول آنان که حمل اینکه بر آن کردند که او سر و محاسن هارون [بگرفت]«۱» از سر غضب بر وجه استخفاف درست نیست، برای آن که اینکه فعل سفیهان و بی‌خردان باشد و موسی- علیه السّلام- دانست که هارون را در آن جرمی نیست. امّا قوله فی سورهٔ طه: لا تَأخُذ بِلِحیَتِی وَ لا

بِرَأسِي«۲»، چون آن جا رسیم گفته شود- ان شاء اللّه. آنچه در اینکه آیت هست هم اینکه است که سر برادر بگرفت و او را در خود کشید، و اینکه بر تعظیم و معانقه حمل کردن اولی«۳» باشد از آن که بر استخفاف و اهانت و جفا، چه به«۴» پیغامبران«۵» خدای اینکه لایق بود«۶» دون آن، و او را بپرسید و گفت: برادر؟«۷» به اینکه قوم جهّال چه کردی و چون بودی! گفت: یا إبن امّ«۸»، ای پسر مادر من؟ یعنی ای برادر من. حمزه و کسائی و أبو بکر و إبن عامر خواندند: « یا بن امّ» به کسر «میم»، و باقی قرّاء خواندند: « یا بن امّ» به فتح «میم». [۱۹۹- ر]

آن که به کسر خواند، گفت: [اصل او]«۹» یا بن امّی بوده است، « یا » بیفگند و اکتفا کرد به کسره از او. و آن که به فتح خواند، « یا » را بدل کرد به «الف» برای آن که اینکه نداست«۱۰» بر وجه استغاثت، و لغت بعضی عرب آن است که: ایشان از « یا » ی اضافت «الف» بدل کنند گویند: یا غلاما و یا أخا، بمعنی«۱۱» یا غلامی و یا أخی، و علی هذا قوله: یا وَیلَتی أ عَجَزت«۱۲» و: یا حَسرَتی عَلی ما فَرَّطت«۱۳»، و قال: ---------------------------------- (۹- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). سوره طه (۲۰) آیه ۹۴. (۳). مج، وز، مل، لت: اولیتر. (۴). بم، آف: بر، آن: از، آج، لب: ندارد. (۵). آج، لب را. [.....]

(۶). آج، لب: نباشد. (۷). مج: برادر را، مل: ای برادر. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: قال إبن امّ. (۱۰). مج: ندایست، وز: ندای است، لت: ندایی است. (۱۱). اساس: یعنی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۲). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. صفحه : ۴۱۲ یا بنۀ«۱» عمّا لا تلومی و اهجعی «۲» و بعضی دگر گفتند: مرکّب کرد آن را و بنا کرد بر فتح، کخمسۀ عشر، گفت: ای برادر بدان که اینکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند أی سبحان اللّه؟ اگر در حیات«۳» موسی با هارون در غیبت چهل روز اینکه کردند، اینکه همه استضعاف و بیم کشتن بود و او خلیفه موسی بود و وزیر او بر قومش، اگر با هارون رسول از پس وفات او اینکه و مانند اینکه کنند چه عجب باشد. فَلا تُشمِت بِیَ الأَعداءَ، دشمنان را به من شاد مکن«۴»، یعنی اینکه فعلی که می‌کنی از تقریب و ترحیب، و غرض تو تعظیم من است و تو در خشمی از اینان، از اینکه معنی کم کن که ایشان از بعد فهم و قلّت فطنت ندانند که اینکه که تو می‌کنی تعظیم است، پندارند استخفاف است، شماتت کنند. در شاذّ مجاهد خواند و حمید الأعرج: فَلا تُشمِت بِیَ الأَعداءَ، بر فعل لازم من شمت یشمت از فعل ثلاثی، و رفع «اعداء»، یعنی چنان مساز که دشمنان به من شماتت کنند، و اینکه نهی مغایبه باشد چنان که لا یخرج زید، نباید تا زید بشود. وَ لا تَجعَلنِی مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ، و مرا با قوم ظالمان- که ایشان در اینکه خوض کردند و رضا دادند- مکن، و اینکه بر من تجنّی«۵» مکن که من از پس تو نیامدم«۶» و تو را خبر نکردم که صلاح نبود که ایشان با حضور من گوساله پرست شدند، در غیبت من همانا بدتر کردندی«۷» و عذر به اینکه خواست که: إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقتَ بَینَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ لَم تَرقُب قَولِی«۸». چون موسی- علیه السّلام- براءت ساحت هارون بدانست از تقصیر، ---------------------------------- (۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط لسان العرب ذیل (عم): یا ابنۀ. (۲). اساس: واسحعی، با توجّه به مل، لت و مأخذ شعری تصحیح شد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: حیاۀ/ حیات. (۴). مج، وز، مل، لت: خرّم مکن. (۵). مج، لت: تجسنی، چاپ شعرانی (۵/ ۲۹۲): بحثی. (۶). اساس، لب، بم: بیامدم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، لت: بتر کردندی. [.....]

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۹۴. صفحه : ۴۱۳ گفت: رَبِّ اغفِر لِی وَ لِأَخِی، بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا. وَ أَدخِلنا فِی رَحمَتِکَ، و ما را در رحمت خود بر. و سؤال ایشان مغفرت را نه ا [ز]«۱» برای گناهی«۲» باشد، بل بر سبیل انقطاع با خدای تعالی و خضوع با او تا بدان تحصیل ثواب و رفعت درجه کنند، و گفتند: اینکه دعا بر سری«۳» خود را و برادر را برای آن کرد تا بدانند که آن که«۴» با هارون کرد «من أخذه«۵» برأسه و جرّه إلیه«۶»»، نه بر سبیل استخفاف و غضب بود که آن کس که با کسی چنان معامله کند، عقیب آن او را چنین دعا نکند، و ما را در تحت رحمت خود آر و تو رحیمتر از همه رحیمانی. آنگه گفت: إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا العِجلَ سَیَنالُهُم غَضَبٌ گفت: آنان که گوساله معبود خود گرفتند و آن را پرستیدند، برسد به ایشان خشمی از خدای و مذلّتی و خواریی. و

اینکه «سین» استقبال است که فعل حال را از مستقل جدا کند، چون اینکه «سین» باشد فعل خاص بود«۷» به استقبال، یقال: ناله کذا و لحقه و أصابه بمعنی واحـد. و «ذلّت» ذلّ باشد و اینکه مقصور نیست بر ایشان تنها، بل هر که اینکه دروغ گوید بر من هم [اینکه]«۸» جزا یابـد از غضب و مـذلّت و خشم و خواری. أبو قلابه گفت: اینکه جزای هر دروغزنی است بر خـدای تعالی تـا به روز قیامت. و مالك بن أنس گفت: هیـچ مبتـدع نباشد و الّا از بالای سر خود مذلّتی یابد. آنگه گفت: وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِن بَعدِها وَ آمَنُوا، چون وعیدی سخت بگفت گناهکاران و ظالمان و دروغزنان را، خواست [۱۹۹- پ]

که باز نماید که در توبه بر ایشان بسته نیست- اگر چه بدکردار باشند، چون توبه کنند از ----------------------------

------ (۸- ۱). اساس: نـدارد، با توجّه به لت افزوده شد. (۲). مج، وز: نه برای گناهی. (۳). آج، لب: بر سر. (۴). مل: آنچه. (۵). آف: أخذ. (۶). ضبط قرآن مجید چنین است: و أخذ برأس أخیه یجرّه إلیه. (۷). آج، لب: باشد. صفحه : ۴۱۴ کفر یا از گناه و با سر ایمان و طاعت شوند، خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است. و «سیّئات» جمع سیّئه«۱» باشد و آن خصلتی باشد یسوء صاحبها، خداوندش را اندوهناک کند. و نقیض او حسنه باشد. و حقیقت توبه گفته‌ایم، و اصل او در لغت رجوع باشد. و قوله: مِن بَعدِها، اینکه ضمیر راجع است با سیّئات. اگر گویند: چگونه گفت که توبه کنند و ایمان آرند- و توبه اینکه جا ایمان است برای آن که در عبـده عجـل آمـد! جواب گوییم: اگر چه آیت در حقّ ایشـان است، حکم مقصور نیست بر ایشـان، بـل شامـل است جمله کفّار و فسّاق را چون از کفر ایمان آرند و از فسق توبه کنند. و اگر مراد ایشان‌اند، پس چه منع است که ایشان را برون عبادت عجل گناهان دگر«۲» باشـد که نه معصوم‌اند، تا ایمان از کفر باشد و توبه از معاصـی. جواب سیم«۳» از او آن اسـت که: اگر هر دو یکی است از روی معنی، چون لفـظ مختلف می‌شود روا باشـد، چنـان که گفت«۴»: هنـد أتی من دونها النّای و البعـد بعضـی دگر گفتند: تابوا من المعصیهٔ و امنوا بالتّوبهٔ، یعنی ایمان آرند به آن که توبه نافع است و سود خواهد داشت. و گفتند: برای آن لفظ ایمان و توبه جدا کرد که توبه ایشان نه به لفظ بود نه به دل، بل به کشتن بود. ایمان آوردند و تیغ برداشتند و در یک دگر نهادند در ضبابی«۵» و ظلمتی که پدیـد آمـد آن جا- چنان که برفت. چون روشن شـد، هفتاد هزار مرد کشـته شده بود«۶». پس ایمـان به دل بـود و توبه به قتـل. چـون چنین باشـد، تکرار نباشـد- و اللّه أعلم بمراده. ------------------------------- (۱). آف: نـدارد. (۲). مـج، وز، مل، لت: دیگر. (۳). مـج، وز: سهام، مـل، آج، لب: سـیوم، لت: سؤم. (۴). مل شـعر. (۵). وز: ضـبابی. (۶). مج، وز: کشـته بودند، مل: کشته شده بودند. [.....]

صفحه : ۴۱۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۶۳]

[اشاره]

وَ لَمّا سَكَتَ عَن مُوسَى الغَضَبُ أَخَذَ الأَلواحَ وَ فِي نُسخَتِها هُدىً وَ رَحمَةٌ لِلَّذِينَ هُم لِرَبِّهِم يَرهَبُونَ (۱۵۴) وَ اختارَ مُوسى قَومَهُ سَبعِينَ رَجُلاً لِمِيقاتِنا فَلَمّا أَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ قالَ رَبِّ لَو شِئتَ أَهلَكتَهُم مِن قَبلُ وَ إِيّايَ أَ تُهلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا إِن هِيَ إِلاّ فِتنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَن تَشاءُ وَ تَهدِي مَن تَشاءُ أَنتَ وَلِيُّنا فَاغفِر لَنا وَ ارحَمنا وَ أَنتَ خَيرُ الغافِرِينَ (۱۵۵) وَ اكتُب لَنا فِي هـذِهِ الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ إِنّا هُدنا إِلَيكَ قالَ عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَن أَشاءُ وَ رَحمَتِي وَسِعَت كُلَّ شَيءٍ فَسَأَكتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذِينَ هُم بِآياتِنا يُؤمِنُونَ (۱۵۶) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكتُوباً عِندَهُم فِي التَّوراةِ وَ الإِنجِيلِ يَأمُرُهُم بِالمَعرُوفِ وَ يَنهاهُم عَنِ المُنكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيهِمُ الخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَ الأَغلالَ الَّتِي كانَت عَلَيهِم فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا

النُّورَ الَّذِی أَنزِلَ مَعَه أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُون (۱۵۷) قُل یا أَیُّهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیکُم جَمِیعاً الَّذِی لَه مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُم تَهتَدُون (۱۵۸) وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّهٌ یَهدُون بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُون (۱۵۹) وَ قَطَّعناهُمُ اثنَتَی عَشرَهَ أَسباطاً أُمَماً وَ أَوحَینا إِلی مُوسی إِذِ استَسقاهُ قَومُهُ أَنِ اضرِب بِعَصاکَ الحَجَرَ فَانبَجَسَت مِنهُ اثنَتا عَشرَهَ عَیناً قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم وَ ظَلَّلنا عَلَیهِمُ الغَمامَ وَ أَنزَلنا عَلَیهِمُ المَنَّ وَ السَّلوی کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِن کانُوا أَنفُسَهُم یَظلِمُون (۱۶۰) وَ إِذ قِیلَ لَهُمُ اسکُنُوا هذِهِ القَریَهَ وَ کُلُوا مِنها حَیثُ شِئتُم وَ قُولُوا حِطَّهٌ وَ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً نَغفِر لَکُم خَطِیئاتِکُم سَنَزِیدُ المُحسِنِین (۱۶۱) فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم قَولاً غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهُم فَأَرسَلنا عَلَیهِم رِجزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَظلِمُون (۱۶۲) وَ سئَلهُم عَنِ القَریَهِ الَّتِی کانَت حاضِرَهَ البَحرِ إِذ یَعدُون فِی السَّبتِ إِذ تَأتِیهِم حِیتانُهُم یَومَ سَبتِهِم شُرَّعاً وَ یَومَ لا یَسبِتُون لا تَأتِیهِم کَذلِکَ نَبلُوهُم بِما کانُوا یَفسُقُون (۱۶۳)

[ترجمه]

چون خاموش شد از موسی خشم، فرا گرفت«۱» الواح و در نسخه آن بیانی بود و رحمتی آنان را که از خدای [شان]«۲» ترسند«۳». بر گزید موسی از قومش هفتاد مرد را از برای میقات مرا«۴» و چون بگرفت ایشان را از زمین لرزه، گفت: بار خدایا اگر خواستی هلاک کردی ایشان را از پیش اینکه و مرا«۵» هلاک می‌کنی ما را با آنچه کردند بی‌خردان از ما! نیست اینکه الّا آزمایش تو، گمراه کنی به آن آن را که خواهی و راه دهی«۶» آن را که خواهی، تو خداوند مایی، بیامرز ما را و ببخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگانی«۷». و بنویس از برای ما در اینکه دنیا«۸» نیکویی و در آخرت«۹»، ما با تو گریختیمی«۱۰». گفت عذابی برسانم به آن که خواهم، و رحمت من فراخ است بر همه چیز، بنویسم برای آنان که پرهیزگار باشند و بدهند ---------------------------------- (۱). مج، وز، لت: ها گرفت. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز: ترسیدند. (۴). مج، وز: ما. (۵). مج، وز و. (۶). وز: راه‌نمایی، آج، لب: راه می‌نمایی، لت: راهی نمایی. (۷). وز، لت: آمرزگانی. (۸). مج، وز، لت: سرای نزدیکتر، آج، لب: جهان. (۹). مج، وز، لت: و در سرای بازپسین. (۱۰). وز: ما گریختیم با تو، مج: ما که بخشیم با تو، آج، لب: بدرستی که ما باز گشتیم سوی طاعت تو. صفحه : ۴۱۶ زکات و آنان که ایشان به آیات ما ایمان آرند«۱». آنان که پیروی کنند پیغامبر بزرگوار امّی را«۲» آن که می‌یابند او را نوشته بنزدیک ایشان در توریت و انجیل بفرماید«۳» ایشان را به نیکویی و نهی کند«۴» ایشان را از منکر، و حلال می‌کند بر ایشان«۵» چیزهای پاک و حرام می‌کند بر ایشان چیزهای پلید و فرو نهد«۶» از ایشان بار گرانشان و آن بندها که بود بر ایشان آنان که بگرویدند به او و حرمت داشتند او را و یاری دادند او را و پی گیری کردند آن نور را که فرو فرستادند به او، ایشان ظفر یافتگانند. بگو ای مردمان من فرستاده خدا ام به شما جمله، آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین، نیست خدایی مگر او، زنده کند و بمیراند. ایمان آری«۷» به خدا و پیغامبرش بزرگوار امّی«۸» آن که ایمان آرد«۹» به خدا و سخنهای او«۱۰»، پی او گیری«۱۱» تا همانا شماره یابی«۱۲». ---------------------------------- (۱). مج، وز: به آیتهای من بگروند. (۲). اساس: مرا، با توجّه به مج، وز تصحیح شد، آج، لب: آن پیغامبر نانویسنده. (۳). مج، آج، لب، لت: می‌فرماید. (۴). مج، وز: و باز دارد، لت: و باز می‌دارد. [.....]

(۵). مج، وز، لت: برای ایشان. (۶). مج، وز: فرو می‌نهد. (۷). مج، وز، آج، لب، آف: آرید. (۸). مج، وز: پیغمبر او آن پیغمبر نانویسنده. (۹). مج، وز، آج، لب: ایمان دارد. (۱۰). مج، وز، آج، لب و. (۱۱). مج، وز، آج، لب، آف: پی گیرید او را. (۱۲). مج، وز، آف: ره یابید. صفحه : ۴۱۷ و از قوم موسی گروهی هستند که ره نمایند به حق و به آن داد دهند. و گروه گروه بکردیم ایشان را دوازده سبط امّتانی، و وحی کردیم به موسی چون آب خواستند از او قوم او که بزن عصات«۱» بر سنگ، بر دمید«۲» از آن دوازده چشمه، دانستند هر مردمی«۳» آب خورش خود، و سایه افگندیم بر ایشان ابر را و بفرستادیم بر ایشان ترنگبین«۴» و مرغ بریان

کرده«۵». بخوری«۶» از خوشهای«۷» آنچه روزی کنم«۸» شما را، و ظلم نکردند بر ما و لکن بر خود ستم کردند. چون گویند«۹» ایشان را بنشینی«۱۰» در اینکه شهر و بخوری«۱۱» از آن، آن«۱۲» جا که خواهی«۱۳» و بگویی«۱۴» اینکه کلمه و در شوی«۱۵» به در سجده کننده، بیامرزم«۱۶» شما را گناهانتان«۱۷»، بیفزایم«۱۸» نیکوکاران را. ---------------------------------- (۱).

آج، لب: عصای تو: لت: عصایت. (۲). آج، لب: روان شد. (۳). اساس: مردی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). آج، لب: ترجبین، آف: ترانگبین. (۵). آج، لب: ترنجبین و سمانه را. (۱۱- ۶). مج، وز، آج، لب: بخورید. [.....]

(۷). وز: خوش بوهای، آج، لب: حلالها، لت: خوشیها. (۸). مج، وز: آنچه ما روزی کردیم. (۹). آج، لب: چون گفته شد مر. (۱۰). آج، لب: بنشینید. (۱۲). مج، وز: هر. (۱۳). مج، وز، آج، لب: خواهید. (۱۴). مج، وز، آج، لب، آف: بگویید. (۱۵). مج، وز، آف: در شوید، آج، لب: و در آیید از در. (۱۶). مج، وز، لت: بیامرزیم. (۱۷). مج، وز: گناهانشان، آج، لب: گناهان شما، لت: گناهتان. (۱۸). آج، لب: زیادت گردانم، لت: بیفزاییم. صفحه : ۴۱۸ بدل کردند«۱» آنان که ستم کردند از ایشان گفتاری جز آن که گفتند ایشان را بفرستادیم«۲» بر ایشان عذابی از آسمان به آن ظلم که کردند. «۳» و بپرس ایشان را از [آن]«۴» ده که«۵» بود حاضر دریا«۶» چون نافرمانی کردند در شنبه چو [ن]«۷» به ایشان آمدندی«۸» ماهیان [ایشان]«۹» روز شنبه‌شان راه برگرفته و«۱۰» روزی که شنبه نکردندی نیامدندی«۱۱» به ایشان، چنین آزمودیم [ایشان را]«۱۲» به آنچه کردند از فسق و نافرمانی. قوله تعالی: وَ لَمّا سَکَتَ عَن مُوسَی الغَضَبُ- الایهٔ، حق تعالی بر سبیل توسّع و تجوّز سکون غضب را سکوت نام نهاد و اگر چه خشم کن«۱۳» سخن نگوید، برای آن که مردم خشم رسیده در حال فورت خشم که خشم او می‌جوشد، پنداری خشم او سخن می گوید از آنچه در دل و نفس اوست. چون فورت به جای کلام بود، سکون به جای سکون بگفت، و اینکه از لطیف«۱۴» تشبیه است. و سکون و سکوت از یک وادی است من حیث المعنی و من حیث المقاربه، برای آن که «تاء» قریب المخرج [است]«۱۵» به «نون» و سکوت تسکین آلت کلام باشد. چون خشم موسی- علیه السّلام- ساکن شد، آن الواح بیفگنده بر گرفت. ----------------------------------

(۱). آج، لب: تغییر کردند. (۲). آج، لب: پس فرستادیم. (۳). آج، لب، بم، آف، لت: و اسئلهم. [.....]

(۱۵- ۱۲- ۹- ۷- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج: دیه که، آج، لب: شهر که. (۶). آج، لب: نزدیک دریا. (۸). آف: آمدند، لت: آمدی. (۱۰). وز، لت آن. (۱۱). آج، لب: نمی‌آمد، لت: نیامدی. (۱۳). مج، وز، آن، لت: ندارد. (۱۴). لت: و اینکه لطف. صفحه : ۴۱۹ الواح برای آن بینداخت که از قوم در خشم شده بود، و او را الواح برای قوم می‌بایست. چون ایشان را دید که پشت بر مسلمانی کرده بودند و روی به عبادت عجل آورده، از خشم ایشان«۱» الواح بر زمین زد. چون ساکن شد از آن خشم، الواح بر گرفت. وَ فِی نُسخَتِها، «واو» حال راست و در نسخه ألواح هدی بود، یعنی بیان و رحمت«۲»، معنی آن که«۳» هر چه آن را«۴» کار بستی به رحمت«۵» نزدیک شدی، و اینکه بیان و رحمت آنان را بود که خدای [تعالی ترسند]«۶» [۲۰۱- ر]. نحویان خلاف کردند در دخول «لام» که چرا «لام» در او شد با آن که فعل متعدّی است، یقال: رهبته اذا خفته، قال اللّه تعالی: وَ إِیّایَ فَارهَبُونِ«۷». کسائی گفت: چون فعل با پس افتاد ضعیف شد از آن که در مفعول عمل کند استعانت کند به حرف جرّ، چنان که گفت: إِن کُنتُم لِلرُّءیا تَعبُرُونَ«۸». قولی دگر آن است که: اینکه «لام» اختصاص است، یعنی رهبتهم کانت لربّهم لا لغیره، چنان که هو أخ له و أب له. عیسی بن عمر گفت هذا کقوله: رَدِفَ لَکُم«۹»، و الأصل ردفکم، و کقوله: لا تَنفَعُ الشَّفاعَهُ عِندَهُ إِلّا لِمَن أَذِنَ لَهُ«۱۰». قطرب گفت معنی آن است که: من ربّهم من اجل ربّهم، ترس ایشان برای خداست، چنان که را جز گفت:«۱۱» تسمع للجرع إذا استحیرا للماء فی أجوافها خریرا وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ «اختیار» متعدّی باشد به یک مفعول، بیشتر نه، و به ---------------------------------- (۱). لت: آن. (۲). مج، وز، لت به. (۳). مل: یعنی آن که. (۴). مل: هر که او را. (۵). مل خدای تعالی.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۱۰). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۴. (۱۱). مج،

وز شعر. صفحه : ۴۲۰ دگر مفعول حرف جرّ بایـد او را. حق تعالی گفت: برگزیـد موسـی قومش را هفتاد مرد را، و تقدیر آن است که: من قومه، و لکن چون حرف جرّ بیفگنـد، فعل به او رسـید در او عمـل کرد منصوب شـد، و قـال الفرزدق«۱»: و منّا الّذی اختیر الرّجال سـماحهٔ وجودا إذا هب الرّیاح الزّعازع أی من الرّجال، و قال آخر«۲»: فقلت لها اخترها قلوصا سمینهٔ و نابا«۳» علیها مثل نابک فی الحیا أی اختر منها. کوفیان گفتنـد: برای عـدم خافض منصوب شـد، و اینکه طریقه معتمد نیست. و روا باشد که «قومه» مفعول به باشد و «سبعین» بدل البعض من الکلّ چنان که: رأیت القوم ثلثیهم، و «لام» متعلّق است به اختیار، یقال: اخترته لکذا. مفسّران خلاف کردند در سبب اختیار موسـی اینکه هفتاد [مرد]«۴» را سـدّی گفت: سبب آن بود که خـدای تعـالی گفت گروهی را بیار با خود تا عذر خواهند«۵» از عبـادت عجل که قومت کردنـد. او هفتاد مرد را بر گزیـد، و اینکه قول نیک نیست برای آن که عادت نباشـد که آن را که به جای او گناه کرده باشند«۶» استدعا کند که به عذر من آی«۷». آنگه چون به استدعا بخواند و بیایند، ایشان را بگیرد و عقوبت کنـد. سدّی گفت: چون آمدند تا بایست که عذر کنند، گفتند: لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهرَةً«۸»، ما تو را باور نداریم تا خـدای را معاینه نبینیم«۹». حق تعـالی گفت: اگر به گناهشـان«۱۰» مهلت دادم و عقـوبت تعجیـل نکردم، به عـذرشان مهلت نخواهم داد«۱۱» و جز عقـوبت معجّـل نخواهـد بـود«۱۲». صـاعقه فرسـتاد، آتشـی از ---------------------------------- (۱). اساس: لیسـمع، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۲). مج، وز شـعر. (۳). اساس: بابا، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شـد. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج: عذر آرند. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها بجز مل، مل: گناه کردن. (۷). مل: آیند، شاید بتوان خواند: آیی/ آیید. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۹). مج، وز: به بینیم/ ببینیم. [.....]

(۱۰). مـل: به گناهـان شـما، آج، لب: به گناهانشـان. (۱۱). مـج، وز، نخـواهم دادن، مـل: نخواهم دادمی. (۱۲). مـج، وز، مل، لت: نخواهـد بودن. صـفحه : ۴۲۱ آسـمان، و هر هفتـاد را بسـوخت. مجاهـد گفت: ایشـان را برای تمـام وعـده اختیـار کرد. وهب گفت: جماعتی از بنی اسـرائیل گفتند ما را باور نیست که خدای با تو بی واسـطه سـخن می‌گوید، و اگر چنین بودی همانا تو بنماندی زنده که هیچ آدمی طاقت ندارد که کلام او بشـنود. و اگر چنین است، ما را با خود ببر تا ما بشـنویم که خدای با تو سخن گوید. موسی- علیه السّلام- اینکه هفتاد مرد را برگزید تا کلام خدای بشنوند. چون بشنیدند«۱» گفتند: ما چه ایمن باشیم که اینکه کلام خداست یا کلام شیطان، ما تو را باور نداریم تا خدای را معاینه نبینیم«۲». آتشی بیامد و همه را بسوخت. کلبیّ گفت: هفتاد پیر بودند. أبو سعید [۲۰۱- پ]

الرّقاشـیّ گفت: چهل ساله بودند هر یکی از ایشان. بعضـی دگر گفتند: خدای تعالی گفت از هر سبطی شش کس را برگزین. چون اختیار کرد هفتاد و دو مرد بر آمدند به عدد. موسـی- علیه السّـلام- گفت: هفتاد می‌باید، دو بنشینی«۳». مشاحّت کردند و هر کسی گفت: ما از آن نباشـیم که بنشـینیم، تا موسـی گفت: هر که بیایـد«۴» به فرمـان من و هر که بنشـیند به فرمـان من بنشـیند، او را ثواب باشد«۵» بیش از آن که آن را که بیایـد. یوشع بن نون و کالب بن یوفنا گفتنـد: ما بنشـستیم، باقی برفتند و آن محال بگفتند و به حقّ خود برسیدند. فَلَمّا أَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ، «رجفه» زمین لرزه«۶» باشد، چون بگرفت ایشان را رجفه. محمّد بن اسحاق و سدّی گفتند: سبب اینکه بود که موسـی در حجاب شد و ایشان را ابری بیامد و بپوشید و خدای تعالی با موسی به سخن گفتن آمد از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشـان می‌شـنیدند. چو«۷» موسـی- علیه السّـلام- بیرون آمد، گفت: چگونه شـنودی«۸» کلام خـدای! گفتنـد: ما تو را باور نداریم تا خدای را نبینیم، ---------------------------------- (۱). آج، لب: بشنودند. (۲). مل، آف: ببینیم. (۳). مج، وز، آج، لب، آف: بنشینید. (۴). مج، وز: نیاید. (۵). مج، وز: نیاید به فرمان من و بنشـیند او را ثواب باشد. (۶). مج، مل، لت: لرزه. (۷). همه نسخه بدلها: چون. (۸). مل، آج، لب، آف، آن: شنودید. صفحه : ۴۲۲ خدای تعالی زلزله بر آن«۱» کوه افگند. چون ایشان اینکه سخن گفتند«۲» هر هفتاد بر جای بمردنـد. عبد اللّه عبّاس گفت: موسـی- علیه السّـلام- اینکه هفتاد مرد را برگزید تا با موسـی دعا کننـد. ایشان گفتنـد: بار خـدایا ما را چیزی ده که کس را نداده‌ای حق تعالی اینکه دعا را«۳» کـاره بود ایشان را رجفه و صاعقه

فرستاد، و اینکه قول اگر درست باشد، سبب رجفه و هلاک نه اینکه باشد، بل ایشان به کفر خود مستحقّ آن بوده باشند، جز که عند اینکه«۴» خدای عذاب فرستاده بود. و قولی دگر آن است که: در بعض«۵» روایات از امیر المؤمنین«۶» روایت کردند که سبب آن بود که ایشان حوالت کردند بر موسی- علیه السّلام- که تو هارون را بکشته‌ای، و آن آن بود که: موسی و هارون و پسران هارون شبیر و شبّر- می‌رفتند به دامن کوهی. هارون بخفت آن جا و خدای تعالی او را وفات داد. چون موسی- علیه السّلام- بدید که هارون را فرمان خدای رسید، او را آن جا بشست و دفن کرد و باز آمد. بنی اسرائیل گفتند: هارون را چه کردی! گفت: با جوار رحمت ایزدی شد. گفتند: هارون را ببردی و بکشتی و باز آمدی، و بنی اسرائیل هارون را دوستر«۷» از موسی داشتندی موسی- علیه السّلام- گفت: بیایی«۸» تا من دعا کنم تا خدای او را زنده کند تا بگوید که من او را نکشتم. گفتند: ما همه نتوانیم آمد [ن]«۹» گفت: گروهی را اختیار کن«۱۰». گفتند: تو اختیار کن. او هفتاد مرد اختیار کرد و با خود ببرد از آنان که اینکه حواله کرده بودند بر موسی- علیه السّلام- ----------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: در آن. (۲). اساس: گفتن، با توجّه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج، وز: ندارد. [.....]

(۴). آج، لب: جز که اینکه عند اینکه. (۵). همه نسخه بدلها: بعضی. (۶). مل علیّ بن ابی طالب- علیه السّلام. (۷). مج، وز: دوست‌تر. (۸). آج، لب، مل، آف، آن: بیایید. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مل، آج، لب: کنید. صفحه : ۴۲۳ و بیامدند به سر گور هارون آمدند«۱». موسی- علیه السّلام- دعا کرد، خدای هارون را زنده کرد. موسی گفت: ای برادر تو را من کشتم! گفت: معاذ اللّه، من به مرگ خود مردم. ایشان خجل گشتند. خدای تعالی رجفه فرستاد و صاعقه، همه بر جای بمردند. امّا آنچه درست است از اینکه اقوال و قول عامّه مفسّران و راویان و اهل علم است آن است که: سبب رجفه و صاعقه سؤال رؤیت بود، و رجفه آن است که گفت: جَعَلَهُ دَکًّا«۲». و روایتی دیگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: سبب رجفه آن بود که ایشان نهی نکردند بنی اسرائیل را از عبادت عجل، و اگر چه راضی نبود [ند]«۳». قتاده و إبن جریح و محمّد بن کعب گفتند: سبب آن بود [۲۰۲- ر]

که ایشان مفارقت نکردند از بنی اسرائیل چون دیدند که ایشان به عبادت عجل مشغول شدند. وهب گفت: اینکه رجفه مرگ و هلاک نبود، و لکن آن بود که چون ایشان به میقات رفتند با موسی، از هول و هیبت آن مقام ارتعاشی بر ایشان پدید آمد که نزدیک آن بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود. چون موسی- علیه السّلام- آن دید، دعا و تضرّع کرد تا خدای تعالی دلهای ایشان بر جای بداشت و ایشان را آرام داد، و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند، برای اینکه گفت: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیّایَ أَ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا، أی عبدة العجل. سدّی گفت: آن هفتاد کس از آنان بودند که در اتّخاذ عجل، جد نموده بودند، و موسی دانست که«۴» ایشان را اختیار کرد چون به میقات شد، خدای تعالی صاعقه فرستاد و ایشان را هلاک کرد. موسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا«۵» -----------------------------------

(۱). آج، لب، بم، آف، آن: ندارد. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز: بدانست، لت: ندانست. (۵). مج، وز، لت من. صفحه : ۴۲۴ چگونه با میان بنی اسرائیل روم و هفتا [د]«۱» مرد از خیار«۲» ایشان با من بیامدند، و اکنون یکی نمانده است. ایشا [ن]«۳» مرا کی باور دارند و بر من چه اعتماد کنند پس از اینکه! خدای تعالی گفت: دعا کن تا زنده کنم ایشان را. موسی دعا کرد، خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا با موسی بازگشتند. قوله: أَ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ«۴» إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ«۵» الایة. إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُکَ، اینکه نیست الّا امتحان و ابتلاء تو که با مکلّفان کنی در باب تشدید تکلیف و تعبّد به صبر کردن به آنچه فرستادی از رجفه و صاعقه بر آن قوم از سبب سؤال رؤیت تا«۶» عقوبتی باشد ایشان را و اعتباری باشد جز ایشان را، و مثله قوله: أَ وَ لا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ«۷»، یعنی به امراض و اسقام در سالی یک دو بار ایشان را فتنه کنم، یعنی امتحان و آزمایش: و کذلک قوله: الم، أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ

قَبلِهِم«۸». عبد اللّه عبّاس گفت: ان هی إلا عذابک، اینکه نیست الّا عذاب تو، [و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند، فی قوله: یَومَ هُم عَلَی النّارِ یُفتَنُون«۹»، أی یعذّبون نیست اینکه الّا عذاب تو]«۱۰» ایشان را بر کفرشان و معصیتشان و عبادت عجل و ------------------------------------ (۱۰- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). آج، لب، آف، لت: اخیار. [.....]

(۴). اساس، آن: فعلوا، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۸. (۶). اساس: ما (بی نقطه)، مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: یا : با توجّه به لت تصحیح شد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۶. (۸). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ تا ۳. (۹). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۳. صفحه : ۴۲۵ سؤال رؤیت. و «فتنه» به معنی کشف آمد، قال المسیّب بن علس«۱»: إذ تستبیک بأصلتیّ ناعم قامت لتفتنه بغیر قناع أی لتکشفه. و بر [ای]«۲» آن کشف را «فتنه» خواند که اصل فتنه اختبار«۳» باشد، و «اختبار» اداء به کشف کند، و کشف عند اختبار باشد به نام اویش«۴» بخواندند«۵». تُضِلُّ بِها مَن تَشاءُ، یعنی خذلان کنی آن را که خواهی، تا صبر نکند ثواب صابران را نیابد، اینکه جایش[هذه ما «۶» خذلان باشد و آن جایش[هذه ما «۷» حرمان. وَ تَهدِی مَن تَشاءُ، یا به عکس[هذه ما «۸» من ذلک، آن را که خواهی که به آن فتنه و اختبار هدایت کنی با الطاف و توفیق و تثبیت. أَنتَ وَلِیُّنا، تو یار و ناصر مایی و اولی کلّ احد بنا. فَاغفِر لَنا، بیامرز ما را و رحمت کن [۲۰۲- پ]

بر ما و تو بهترین آمرزندگانی[هذه ما «۹». وَ اکتُب لَنا فِی هذِهِ الدُّنیا حَسَنَةً، بنویس برای ما در اینکه سرای نزدیکتر[هذه ما «۱۰» که آن را دنیا می‌خوانی[هذه ما «۱۱» نیکویی، و نیز در آخرت، و معنی «کتب» تحقیق و ایجاب است، یعنی حقّق لنا و أوجب لنا. عرب مرد مسافر را گوید: کتب اللّه علیک السّلامة. وَ فِی الآخِرَةِ، و نیز در آخرت، و مثله قوله: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً[هذه ما «۱۲»، مراد به حسنه دنیا نعمت است و تن‌درستی و آنچه انواع راحت و مسرّت باشد. و گفته‌اند: مراد به آن توفیق بر عمل صالح است[هذه ما «۱۳» همه حسنه کند هیچ سیّئه نکند و حسنه آخرت ثواب و[هذه ما «۱۴» نعیم بهشت است. إِنّا هُدنا إِلَیکَ، أی تبنا، ما توبه کردیم و با تو گریختیم. اینکه قول عبد اللّه عبّاس و سعید جبیر و ------------------------------------

(۱). اساس: عیس، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). اساس: اختیار، با توجّه به مل، لت تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل، لت: اوش. (۵). مج، وز، مل، لت: برخواندند. (۶). مج، وز، مل، لت: اینکه جاش. (۷). مج، وز، مل، لت: آنجاش. (۸). مج، وز، مل، لت: تشاء، بالعکس. [.....]

(۹). اساس: آمرزنده‌گانی/ آمرزندگانی. (۱۰). مج، وز، مل، آج، لب: نزدیک. (۱۱). مل: بخوانی، آج، لب: می‌خوانند. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۱. (۱۳). اساس: یا ، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۴). مج: ندارد. صفحه : ۴۲۶ ابراهیم و قتاده و مجاهد است. و اصل او از رجوع باشد، یقال: هاد إلیه إذا رجع، و أبو وجرة السّعدیّ خواند در شاذّ: «هدنا»، یقال: هاد یهود و یهید لغتان، قال الشّاعر[هذه ما «۱»: قد علمت [سلمی][هذه ما «۲» و جاراتها إنّی من الذّنب لها هائد أی تائب إلیها و یقال: [هاد][هذه ما «۳» إلیه إذا مال إلیه. و التّهوید التّمکّث و التّرفّق فی السّیر، و ثوب مهوّد أی مرقّع، و یهود از اینکه معنی هیچ نباشد برای آن که یهودی منسوب است با «یهوذا» أحد اولاد یعقوب- علیه السّلام- و لکن عرب «ذال» را با «دال»[هذه ما «۴» کردند. قال[هذه ما «۵»، گفت، یعنی خدای تعالی: عَذابِی، عذاب من است[هذه ما «۶»، آن برسانم به آن کس که خواهم از بندگانم. و «عذابی» محلّ او رفع است بر خبر مبتدای[هذه ما «۷» محذوف، و التّقدیر: ذاک عذابی، و روا باشد که اشارت به «ذاک» مضمر به فتنه باشد، یعنی آن فتنه که در آیت مقدّم برفت عذاب من است تا به آن رسانم که من خواهم. و حسن [بصری][هذه ما «۸» و إبن السّمیقع در شاذّ خواندند: «أساء[هذه ما «۹»» به «سین»، بر فعل ماضی، یعنی عذاب خود به آن رسانم که بدی کند من الإساءة. وَ رَحمَتِی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ، اینکه جمله[هذه ما «۱۰» است از مبتدا و خبر و به تقدیر محذوفی[هذه ما «۱۱» حاجت نیست، و رحمت من فراخ است بر همه چیزی و عام است و شامل همه چیز را. و حسن و قتاده گفتند: یعنی رحمت من عام است در دنیا بر مؤمن و کافر و برّ و فاجر، و ذلک قوله[هذه ما «۱۲»: الرَّحمنِ[هذه ما «۱۳»، و خاص است در آخرت بر ------------------------------------ (۱). مج، وز شعر. (۸-

۳- ۲). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج، وز افزوده شـد. (۴). اساس: ذال، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شـد. (۵). مل عـذابی. (۶). مل اصیب به من اشاء. (۷). مج، وز، مل، لت: ابتدای. (۹). مج، وز، مل، لت: من أساء. (۱۰). لت: جمله‌ای. [.....]

(۱۱). اساس: حـذف، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۱۲). مل تعالی. (۱۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۵۰ مورد در دیگر سوره‌ها. صفحه : ۴۲۷ مؤمنان، و ذلک قوله: الرَّحِیمِ[هذه ما «۱»]. عطیّهٔ العوفیّ گفت: واسع است بر همه کس، جز که به واجب، الّا به متّقیان نرسد[هذه ما «۲»]، أ لا تری إلی قوله[هـذه ما «۳»]: فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ، أو[هـذه ما «۴» فساوجبهـا، و اینکه برای آن است که خـدای تعالی در دنیا کافران را به برکت مؤمنان روزی می‌دهـد[هذه ما «۵»] و به طفیل مؤمنا [ن][هـذه ما «۶» عذاب از ایشان[هذه ما «۷» صرف می‌کند. ایشان به منزلت کسانی‌اند که به روشنایی چراغ کسی بنشینند[هذه ما «۸»، فردا به قیامت مؤمنان به جانبی بروند و نور و روشنایی و رحمت با ایشان برود، کافر بماند [۲۰۳- ر]

در ضلال و عذاب و شقاوت و ظلمت. أبو روق گفت: مراد آن جزو رحمت است که در دنیا قسمت کرده است میان خلایق که همه عطف[هـذه ما «۹» و شـفقت و مهربانی[هـذه ما «۱۰» از آن رحمت است. إبن زیـد گفت: رحمتی وسـعت کـلّ شـیء فی التّوریهٔ، و بعضـی دگر گفتنـد: لفظ عام است و معنی خاص. عبـد اللّه عبّاس و قتاده و إبن جریـج گفتنـد چون اینکه آیت آمـد، ابلیس[هـذه ما «۱۱» طمع در رحمت کرد، گفت: من نیز شـیء‌ام و چیزی‌ام، خـدای تعالی گفت: گو طمع بردار تو و هر که طریقه تو دارد که اینکه رحمت برای متّقیـان است. فَسَأَکْتُبُهـا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکـاهَ وَ الَّذِینَ هُم بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ، جهودان و ترسایان گفتنـد: چو[هـذه ما «۱۲» قاعـده اینکه است که رحمت خـدای به آن کس [می][هذه ما «۱۳» رسـد که او متّقی است و از معاصـی اجتناب کند و زکات دهد و به آیات خدای مؤمن باشد، ما چنینیم، رحمت به ما رسد. حق تعالی گفت: گو طمع --------------------------

------- (۱، ۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۹۰ مورد در سوره‌ها. (۲). مل، لب، بم: برسـد. (۴). همه نسـخه بدلها: أی. (۵). مج: روزی رسد. (۶). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج، وز افزوده شد: مل: طفیل ایشان. (۷). مل: از کافران. (۸). مل و. (۹). اساس و رحمت، با توجه به مج، و دیگر نسخ بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). همه نسخه بدلها: مهربانی و شفقت. (۱۱). مل علیه اللّعنهٔ. (۱۲). مل، آج، لب: چون. [.....]

(۱۳). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج، وز افزوده شـد. صـفحه : ۴۲۸ برداری«۱» که اینکه را تخصـیص«۲» دگر به دنبـال است. الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُـمِّیَّ به آنان رسـد که متابعت اینکه پیغامبر امّی کننـد، یعنی محمّـد- علیه السّـلام-«۳». چـون چنین بود، همه امّت طمع«۴» رحمت کردنـد. خدای«۵» گفت: اینکه را تخصیصـی«۶» دگر هسـت کـه رسـیدن رحمـت بر آن موقوف است، و آن متـابعت آن مرد است که در آخر آیت او را «نـور» خوانـد، فی قـوله: وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ یعنی علیّ بن ابی طـالب- علی ما جاء فی تفسیر أهل البیت و أخبارهم. اگر گویند: در حقّ «نور» گفت «انزل» و اینکه به قرآن لایق باشد نه به «علی»، گوییم جواب از اینکه لفـظ «مع» است که گفت: با اوش فرو فرسـتادند چنان که علی نه از آسـمان منزل است، رسول نیز منزل نیست از آسـمان. پس هر چه مخـالف در حق رسول گویـد و إنزال او، ما در حقّ علی بگوییم. و نه همه إنزال از آسـمان باشـد. آنچه از زمین نجـد به زمن غـور آیـد آن را إنزال گوینـد، و رسول- علیه السّـلام- از زمین نجـد و مکّه فرسـتاده است، و آن زمینی [است]«۷» از [همه]«۸» عالم افراشته‌تر و رفیعتر، برای آن عالیه خوانند آن را چون رسول- علیه السّلام- از اینکه زمین مبعوث است و زمین بلند است، و آنچه جز آن است به اضـافت با آن غور است. حکم امیر المؤمنین علی«۹» هم اینکه است برای آن که از یک وکر«۱۰» و آشیانه‌اند و از یک قبیله و یک بطن‌اند و از یک زمین و یک شهراند، بل از یک خانه‌اند و از یک نسب تا از میان ایشان جز یک پدر مختلف نمی‌شود. دگر آن که روا بود که معنی آن باشـد که: انزل معه من أصـلاب الطّاهرین --------------------------------- (۱).

مل، آج، لب: بردارید. (۲). مج، وز، لت: تخصیصـی. (۳). مج، وز، لت: صـلّی اللّه علیه و سلّم. (۴). لت در. (۵). مل: خدای تعالی. (۶). اساس: تخصـیص، با توجّه به مج، وز تصـحیح شد. (۸- ۷). اساس: نـدارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). مل: علیّ بن ابی

طالب. (۱۰). آف، آن: یک گروه. صفحه : ۴۲۹ إلی أرحام الطّاهرات، بیانش آن خبر که روایت کردند روات ثقات که: چون رسول«۱»- علیه السّلام- در آن بیماری که«۲» وفاتش رسید«۳»، در میان آن بیماری روزی گفت: ادعوا الیّ قرینی، قرین مرا به من خوانی«۴». عایشه گفت: پدر مرا می‌خواهد، او را بخواند چون بیامد و بنشست و رسول در او نگرید و«۵» گفت: ادعوا الیّ قرینی، قرین مرا به من خوانی«۶». حفصه گفت: پدر مرا می‌خواهد. برفتند و او را بخواندند. چون در آمد، رسول- علیه السّلام- هم اینکه«۷» سخن گفت: امّ سلمه گفت: و اللّه ما عنی [۲۰۳- پ]

الّا علیّا، به خدای که جز علی را نخواست. برفتند و او را بخواندند و جماعتی بسیار از صحابه حاضر بودند، چون او را بدید گفت: «۸»«۹» هذا قرینی [فی الدّنیا و الاخرة کان قرینی]« فی ظهر آدم فی الجنّة و کان قرینی فی ظهر نوح فی السّفینة و کان قرینی فی ظهر ابراهیم حین القی فی النّار و هذا قرینی فی ظهر اسماعیل حین اضجع للذّبح ثمّ لم نزل ننتقل من أصلاب الطّاهرین إلی أرحام الطّاهرات إلی أن صرنا« إلی ظهر عبد المطّلب فقسّم اللّه تعالی ذلک النّور و النّطفة نصفین فجعل نصفه فی عبد اللّه فجئت منه و نصفه فی أبی طالب فجاء منه علیّ، گفت: اینکه قرین من است در دنیا و«۱۰» آخرت، قرین من بود در صلب آدم چون آدم در بهشت بود، و قرین من بود در صلب نوح چون نوح در کشتی بود، و قرین من بود در صلب ابراهیم چون او را به آتش انداختند، و قرین من بود در صلب اسماعیل چون او را برای ذبح بخوابانیدند. آنگه همچنین می‌گردیدیم از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات تا به صلب عبد المطّلب رسیدیم، آنگه حق تعالی آن آب را و نور را که ما را از او آفرید به دو«۱۱» قسمت کرد، یک نیمه ---------

------------------------ (۱). لت را. (۲). مج، وز، مل: ندارد. (۳). لت: رسول صلّی اللّه علیه و سلّم- بیماری وفات رسید. (۶- ۴). مج، وز، مل، آج، لب: خوانید. [.....]

(۵). مج، وز، آج، لب: ندارد. (۷). مج، وز: هم از اینکه. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). اساس: ضربنا، مج، وز، مل: ضربا، بم، آف: صیّرنا، با توجّه به ضبط آج و لت تصحیح شد. (۱۰). آج، لب: و در. (۱۱). اساس: ند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۴۳۰ از آن به عبد اللّه داد [ازا]«۱» او من آمدم، و یک نیمه به ابو طالب داد و از او علی آمد. آنگه او را پیش خواند و با او سرّ [ی]«۲» دراز گفت و زبان در دهن او کرد، چون مرغ که بچّه را زقّه کند او را زقّه«۳» [می]«۴» کرد. چون باز پس آمد، گفتند: ما ذا عهد إلیک! گفت: علّمنی ألف باب من العلم فتح لی من کلّ باب ألف باب ، مرا هزار در علم آموخت«۵» که از«۶» هر در مرا هزار در گشاد، و از اینکه جاست که در مفاخرت می‌گوید«۷»: «۸»«۹» ازأنا للحرب« الیها و بنفسی أتّقیها« نعمة من خالق العرش بها قد خصّنیها ازولی السّبقة فی الاسلام طفلا و وجیها و لی القربة ان قام شریف ینتمیها ۱۰» ازولی الفخر علی النّاس بفاطم« و بنیها ثمّ فخری برسول اللّه اذ زوّجنیها ۱۱»۱۲» ازلی وقعات« ببدر یوم حار النّاس فیها و باحد و حنین ثمّ صولات تلیها« ازرقنی بالعلم زقا فیه قد صرت فقیها فی ابیات اخر. نوف البکالیّ گفت: چون موسی- علیه السّلام- آن هفتاد مرد را به میقات برد، خدای تعالی کرامت موسی را گفت: من زمین به مسجد و طهور اینان کنم، اگر خواهند تا هر کجا که رسند که آب نباشد تیمّم کنند، و بر هر زمین که رسند نماز کنند الّا به طهارت جای یا گرماوه یا گورستان. و سکینه در دل اینان«۱۳» نهم و چنان سازم که شما توریت می‌خوانی«۱۴» از ظهر«۱۵» دل تا خوار شود«۱۶» بر شما از مردان و زنان و کودکان. گفتند: یا موسی ما نخواهیم؟ ما را آب ---------------------------------- (۴- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). اساس: دوقه، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، مل، لت: بیاموخت. (۶). مج، وز، مل، لت: ندارد. (۷). مج، وز شعر. (۸). آج: للفخر. (۹). مج، وز، آن: اتقیتها. (۱۰). اساس: بفاطم، با توجّه به آج، لب تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مج، وز: وقفات، آج، لب: وقفات، آن: وقیفات. (۱۲). اساس: بیلها، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۳). آج، لب: ایشان. (۱۴). مل، آج، لب: می‌خوانید. (۱۵). مل: ظهور. (۱۶). مج، وز: خوار باشد. صفحه : ۴۳۱ باید در طهور، و نماز جز در کنشت نکنیم، و سکینه در تابوت [باید]«۱» تا باشد که ما آن بر نتوانیم گرفتن، و توریت جز در کتاب«۲» نخواهیم تا خوانیم. خدای تعالی

اینکه نعمت از ایشان بگردانید و به اینکه امّت داد و گفت: فَسَأَكتُبُها«۳» هُمُ‌المُفلِحُون، خدای تعالی گفت: من اینکه امّت محمّد را نهادم«۴». موسی گفت: ایشان را امّت من کن. گفت: ایشان امّت محمّد باشند گفت: بار خدایا، مرا از ایشان کن. گفت: یا موسی، تو ایشان را در نیابی. گفت: بار خدایا«۵»، من آمدم با وفد بنی اسرائیل، وفادت دگران را باشد. حق تعالی [۲۰۴- ر] به تسلّی موسی اینکه آیت فرستاد: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۶»، حق تعالی گفت: فَسَأَكتُبُها«۷»، من اینکه رحمت نصیب جماعتی خواهم کرد [ن]«۸» که ایشان از من بترسند و از معاصی من اجتناب کنند و زکات مال بدهند و به آیات من ایمان آرند و تصدیق کنند و متابعت و پسروی کنند اینکه پیغامبر امّی را. علما خلاف کردند در معنی «امّی». عبد اللّه عبّاس گفت: آن«۹» امّی پیغامبر ماست که امّی است بر اصل ولادت مادر مانده، ننویسد و نخواند و شمار نگیرد. قال اللّه تعالی: وَ ما كُنتَ تَتلُوا مِن قَبلِهِ مِن كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِكَ«۱۰»، و رسول- علیه السّلام- گفت: إنّا امّة امّیّة لا نكتب و لا نحاسب. ی بعضی دگر گفتند: منسوب است با امّت خود و «تا» که بیفگندند از ---------------------------------- (۸- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). اساس: کنار، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). اساس: فسأجعله، با توجّه به مل، لت و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). آج، لب: دادم. (۵). اساس با، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: فسأجعلها، با توجّه به قرینه مربوط به اینکه آیه در سطور فوق و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۹). مل: ندارد. [.....]

(۱۰). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸. صفحه : ۴۳۲ تغییرات نسب است، چنان که [بیفگندند]«۱» فی مكّیّ و مدنیّ و كوفیّ و بصریّ. بعضی دگر گفتند: برای آن که منسوب است با امّ القری که مکّه است. الَّذِی یَجِدُونَهُ آن که می‌یابند نام او را در توریت و انجیل نوشته. و اینکه کتابها بنزدیک ما کس نیاورد و ما را بر آن اطّلاع نبود. از صفت او آن است که«۲» امر معروف کند و نهی منکر کند«۳» و طیّبات و چیزهای پاکیزه بر ایشان حلال کند و چیزهای پلید بر ایشان حرام کند. وَ یَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم، و بار گران و تکلیفهای دشخوار از ایشان فرو نهد. إبن عامر تنها خواند. «آصارهم» أی أثقالهم بر جمع، [و هو جمع]«۴» اصر، و الإصر الثّقل. عطاء بن یسار گفت: عبد اللّه بن عمرو بن العاص را دیدم، او را گفتم: مرا خبر ده از صفت رسول- علیه السّلام- در توریت، گفت: اجل و اللّه که او در توریت مذکور است و موصوف چنان که در قرآن. در توریت هست به لغت ایشان آنچه معنی اینکه است: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرسَلناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً«۵»، و حرزا للأمّیّین«۶» أنت عبدی و رسولی سمّیتك المتوكّل لست بفظّ و لا غلیظ و لا صخّاب فی الأسواق، ای پیغامبر ما تو را بفرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی و معقلی امّیان را- یعنی امّت خود را- تو بنده منی و رسول منی، تو را متوکّل نام نهادم. در دگر آیت هست در صفت او: فظّ و بدخوی و سطبر«۷» دل نباشد و بانگ دارنده در بازارها، و اهل بدی را به بدی جزا نکند و لکن عفو کند و در گذارد، و ما او را با جوار رحمت نیاریم تا دین کژ را به او راست نکنیم به آن که اهل روزگارش بگویند: لا اله الّا اللّه، بگشاییم«۸» به او دلهای بسته و چشمهای ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، مج، وز: نیفگند، لت بیفگند، با توجّه به مل افزوده شد. (۲). مل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنكر. (۳). مل: ندارد و یحلّ لهم الطّیّبات. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۵. (۶). مج، وز: للامنین. (۷). مل: ستبر. (۸). مج، وز: بگشا. صفحه : ۴۳۳ نابینا و گوشها کر. عطا گفت: از آن پس کعب الأحبار را دیدم، گفتم«۱»: خبر ده مرا به صفت رسول- علیه السّلام- در توریت. هم اینکه گفت«۲» حرفی کم نگفت«۳»، جز که کعب بیفزود و به لغت ایشان گفت: قلوبا«۴» غلوفیا«۵» و آذانا صموموما«۶» و أعینا عموموما«۷»، و گفت: مولد او به مکّه باشد و هجرت او به طابه«۸» باشد و ملك او به شام باشد و امّت او حمّادان«۹» و حمد کنندگان باشند، بر همه حال شکر خدای کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق برگیرند و ساق برهنه کنند تا نیمه پاکیزگی را، مراقبت آفتاب کنند برای نماز، و هر کجا نماز دریابد ایشان را آن جا نماز کنند، صفّ ایشان در نماز چنان باشد که صفّ ایشان در قتال، آنگه بر خواند: إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنیانٌ مَرصُوصٌ«۱۰». و راوی خبر گوید [۲۰۴- پ]

که: أبا مالك را پرسیدم از صفت رسول- علیه السّلام- در توریت- و او مردی بود که علم توریت دانست- گفت: صفت او در کتاب بنی هارون که مبدّل و مغیّر نیست اینکه است که: احمد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم باشد، و او آخر پیغامبران است، و او پیغامبر عربی است دین ابراهیم دارد و ازار در میان«۱۱» بندد و اطراف خود بشوید، در چشم او سرخی باشد. از میان دو کتف او مهر نبوّت باشد مانند سر پاورنجن«۱۲»، دراز دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد. گلیم در پوشد و به اندك قناعت کند، و بر خر نشیند و در ---------------------------------- (۱). آج، لب که. (۲). مج، وز، مل، لت که، آن و. (۳). مج، وز، مل، لت: حرفی کم نکنم. (۴). اساس: ملوما، آج، لب: فلونا، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: علومنا، آج، لب: علوفنا، و، مل: قلوفیا، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۶). مج، وز: صومیا، مل، لت: صمومیا. (۷). مج، وز، مل، لت، آف: عمومیا. (۸). مل: طیبه. (۹). آج، لب: حامدان. (۱۰). سوره صف (۶۱) آیه ۴. (۱۱). آج، لب خوذ. (۱۲). آج، لب: پا برنجن. صفحه : ۴۳۴ بازار رود و خداوند حرب [و قتل]«۱» و سبی و غارت باشد. تیغ بر دوش نهد. به هیچ کس باك ندارد که با او ملاقات کند. با او نمازی باشد که اگر با قوم نوح بودی به طوفان هلاك نشدندی و اگر در عاد بودی به باد هلاك نشد [ند]«۲» ی، و اگر در ثمود بودی به صیحه هلاك نشدندی. مولدش به«۳» مکّه باشد و منشأش هم آن جا باشد و ابتدای نبوّتش هم آن جا باشد، و سرای هجرتش به یثرب باشد میان حرّه«۴» و نخله و سبخه امّی باشد چیزی ننویسد. و حمّاد باشد کثیر الحمد، بر همه حال شکر خدای کند در شدّت و رخا. ملکش به شام باشد، صاحب او از فرشتگان«۵» جبرئیل باشد. از قوم خود رنج بسیار بیند [و]«۶» او را زجر و جبه عظیم کنند، آنگه او را بر ایشان دست دهند«۷» تا ایشان را چنان بدرود که کشت درونند«۸». او را وقعاتی باشد به یثرب، بهری او را [و]«۹» بهری بر او، و لکن عاقبت او را باشد. جماعتی با او باشند که به مرگ شتابنده‌تر باشند از آن که آب از سر کوه آید. دلهای ایشان دفترهاشان باشد. قربانشان خونها باشد، شیران«۱۰» روز باشند و زاهدان شب، ترس او دشمن را بر یک ماهه«۱۱» راه از او می‌رود، تولّای کارزار«۱۲» کند به نفس خود تا مجروحش بکنند«۱۳»، شرطه ندارد و حرس ندارد، امر کند به معروف- یعنی به ایمان، و نهی کند از«۱۴» منکر- یعنی از شرك. و در اخبار است که در توریت نوشته است: پیغامبری را بدارم«۱۵» در ایشان مانند تو که موسیی«۱۶» و کلام خود در دهن او نهم. هر چه او را وصیّت کنم بگوید ---------------------------------- (۹- ۶- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج، وز: ندارد. (۴). لت: حیره. (۵). آج، لب و. (۷). لت: نهند. (۸). مج: دروید. (۱۰). اساس: دشمنان، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مج، وز، مل، آن: راه. (۱۲). مل: کالزار. (۱۳). مج، وز، مل: نکنند. (۱۴). بم، آف: به. (۱۵). آج، لب، آف: برآرم. (۱۶). مل: موسی هستی، لت: موسایی. صفحه : ۴۳۵ با امّت. امّا پسر پرستار را- یعنی رسول ما [را]«۱» که از فرزندان اسماعیل هاجر است بر او برکت کردم سخت سخت، [و]«۲» او دوازده بزرگ«۳» بزاید، و او را برای امّتی بزرگ باز پس دارم. و در انجیل نام او- علیه السّلام- فارقلیط است. در انجیل است که بشارت می‌دهم شما را به فارقلیط چند جایگاه«۴». او چون برون آید، اهل عالم را مقیّد کند و به جمله حق قیام نماید و به کارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گوای«۵» دهد. یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ، امر معروف کند امّت را، گفته‌اند: معروف ایمان است و منکر شرك، و گفته‌اند: معروف هر چیز«۶» است که در شرع اسلام شناسند، و منکر بر عکس اینکه، آنچه [در شریعت]«۷» در نشناسند. عطا گفت: یأمرهم بالمعروف بخلع الانداد و مکارم الأخلاق و صلة الأرحام و ینهاهم عن المنکر عن عبادة الأصنام و قطع الأرحام. و معروف هر فعلی باشد که صحّت او شناسد امّا به عقل و امّا به شرع، و منکر بر عکس اینکه. وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ، آن طعامها که حرام کردند در جاهلیّت [۲۰۵- ر]

از: بحیره و سائبه و وصیله و حام، بر ایشان حلال کند و خبایث و پلیدیها از خون و مردار و گوشت خوك بر ایشان حرام کند. وَ یَضَعُ عَنْهُم إِصرَهُم، عبد اللّه عبّاس و حسن و ضحّاك و سدّی گفتند: یعنی عهدها«۸» که در توریت بر ایشان نهادند. و الاصر العهد،

و قتاده و إبن زید گفتند: یعنی اثقال«۹» و تکلیفهایی گران که [بر ایشان بود از نماز پنجاه«۱۰» و روزه همه سال«۱۱». وَ الأَغلالَ الَّتِی کانَت عَلَیهِم، هم کنایت است از تکالیف شاق و -------------------------------- (۷- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مل بزرگ. (۴). مج، وز، لت: جایگاهها. (۵). مج، وز، مل، لت: گواهی. (۶). مج، وز، مل، لت: چیزی. (۸). لت: عهدهایی. (۹). مج، وز، مل، لت: اثقالی. (۱۰). مل: پنجه. [.....]

(۱۱). مل، لت: نیمه سال. صفحه : ۴۳۶ عهدهای گران که در]«۱» گردن ایشان بود و آن را تشبیه کرد به اغلال که بر گردن نهند، و آن بر گردن بار گران باشد و محیط باشد به گردن چنان که شاعر گفت«۲»: و لست«۳» کعهد الدّار یا امّ مالک و لکن أحاطت بالرّقاب السّلاسل و عاد الفتی کالکهل لیس بقائل سوی العدل شیئا فاستراح العواذل اینکه بیتها مردی می‌گوید که او را با زنی عهدی بود پیش از مسلمانی، چون مرد مسلمان شد و بندهای شرعی و اوامر و نواهی بشناخت، او را می‌گوید: آن عهد که ما در آن سرای کردیم بر جای نیست ای امّ مالک، و لکن سلسله‌ها به گردن ما محیط شد، یعنی اوامر و نواهی شرع [و]

آن را سلاسل می‌خواند بر تشبیه لإحاطته بالرّقاب. فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ، آنان که ایمان آوردند به او، یعنی به رسول- علیه السّلام- و او را تعزیر«۴» و توقیر کردند و حرمت داشتند و نصر کردند و متابعت کردند آن نور را که با او فرود آمد، یعنی قرآن علی احد القولین. و قولی دگر آن که گفتیم«۵». و روا باشد که اینکه الفاظ اگر چه ماضی است، مراد مستقبل باشد تا معنی اینکه بود که آنان که به او ایمان آرند«۶» و او را حرمت دارند و نصرت کنند و متابعت قرآن و امام کنند. أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ، ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند و دست بردگان به ثواب خدای تعالی. فلاح [فوز]«۷» و ظفر باشد و فلاح نیز بقا باشد. آنگه رسول را گفت یا محمّد بگو که: إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیکُم جَمِیعاً، من به -------------------------------- (۷- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). مج، وز شعر. (۳). مج، وز، لت: و لیست، تفسیر قرطبی (۷/ ۳۰۱): فلیس. (۴). اساس، مج، وز، مل، لت: تعزیر، با توجّه به آج، لب تصحیح شد. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۳۰۷) أعنی علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین- علیه السّلام. (۶). اساس: آوردند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۴۳۷ شما همه رسول و پیغام گزارم«۱» از خدای«۲» که ملک آسمان و زمین او راست و بجز او خدایی نیست در آسمان و زمین که قادر است بر احیا و اماتت، و احیا و اماتت کند، یعنی قادر است بر خلق حیات و ابطال او و از آن وجه که درست باشد از نقص«۳» بنیه«۴» یا خلق موت بر مذهب آن کس که موت«۵» معنی گوید. فَآمِنُوا، ایمان آری به خدای تعالی و پیغامبرش، آن پیغامبر امّی که او به خدای ایمان دارد و به کلمات او. قتاده گفت: یعنی کلام و آیات او. مجاهد و سدّی گفتند: مراد عیسی مریم است، و متابعت کنی او را تا همانا مهتدی شوی«۶». وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ، ای جماعة از قوم موسی- گفت- جماعتی هستند که به حق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند. عبد اللّه عبّاس گفت و سدّی: ایشان گروهی‌اند و رای صین«۷»، از پس شهرهای چین. باقر- علیه السّلام- گفت ایشان از پس زمین ریگ‌اند«۸» هیچ تغییر و تبدیل نکردند، و خلاف کردند در آن که دعوت رسول ما با ایشان رسیده است یا نه، بعضی گفتند نرسیده است بعضی گفتند رسیده و ایشان به رسول ما- علیه السّلام- ایمان دارند. و خبری آوردند از رسول- علیه السّلام- که او گفت شب [۲۰۵- پ]

معراج که مرا به آسمان بردند مرا گزر«۹» بر ایشان بود. جبرئیل با من«۱۰» بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم. جبرئیل گفت: شما دانی«۱۱» که با که سخن می‌گویی«۱۲»! گفتند: نه. گفت: اینکه محمّد است پیغامبر آخر الزّمان، محمّد نبیّ امّی، ایمان آری به او. ایشان ایمان آوردند و گفتند: موسی- علیه السّلام- ما -------------------------------- (۱). آج، لب، بم، آن، آف: گذارم. (۲). مج، وز، لت: پیغام گزار خدایم. (۳). مج، وز: نقیض. (۴). مج، وز، مل: بینه. (۵). مج، وز: ندارد. (۶). مج، وز، آج، لب، آف: شوید. (۷). آج، لب، آن: چنین. [.....]

(۸). مل: از پس پریکند. (۹). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: گذر. (۱۰). مج: با ما. (۱۱). مج، وز، آج، مل، لب، آن، آف: دانید. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز لت: می‌گویید. صفحه : ۴۳۸ را وصیّت کرده است که هر که از شما «احمد» را دریابد از منش سلام

برسانی«۱». رسول- علیه السّلام- گفت: سلام بر موسی باد. آنگه گفت ایشان را ده سورت قرآن بیاموختم و از شرع«۲» جز نماز و زکات نیامده بود. ایشان را نماز بیاموختم و زکات، و از شنبه منع کردم و بر آدینه حثّ کردم. سدّی گفت: جماعتی‌اند که میان ما و ایشان جویی از انگبین هست. إبن جریج گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست به معصیت دراز کردند و پیغامبران را می‌کشتند و در زمین فساد می‌کردند، سبطی از«۳» ایشان گفتند: بار خدایا ما از اینان نه‌ایم و به فعل اینان راضی نه‌ایم از میان ما و اینان جدا کن. خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا برفتند یک سال و نیم«۴» می‌رفتند تا به ورای چین«۵» افتادند. ایشان آن جا مقام کردند و مسلمانان‌اند و روی به قبله ما دارند. کلبیّ و ربیع و ضحّاک و عطا گفتند: اینکه قومی‌اند از اهل غرب«۶» بر زمینی افتاده‌اند از پس شهرهای چین بر جویی که بر ریگ«۷» می‌رود آن را او داف«۸» خوانند و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان هیچ کس منع نکند درویشی را و محتاجی را از آنچه خواهد که بردارد. به شب باران آید ایشان را و به روز آفتاب و ایشان آن جا کشت و برز کنند«۹»، کس از ما به ایشان نرسد و از ایشان کس به ما نرسید و ایشان بر حق‌اند، و بعضی گفتند: یهدون، ای یهتدون، راه یافتگان‌اند و بر راه«۱۰» استقامت«۱۱» و راستی‌اند و بر آن کار کنند و عدل و انصاف یکدیگر دهند. --------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها بجز بم و لت: برسانید. (۲). مج، وز، مل، لت من. (۳). مج، وز، مل، لت: از جمله. (۴). مج، وز: و هم. (۵). مج، وز: صین. (۶). همه نسخه بدلها بجز لت: عرب. (۷). مج، وز: بر جویی که نزدیک. (۸). آف: داف، لت: اودان. (۹). آج، لب، لت: بذر کنند. [.....]

(۱۰). مج، لت: ره. (۱۱). اساس، آن: استاقامت خوانده می‌شود، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۳۹ وَ قَطَّعناهُمُ اثْنَتَي عَشرَةَ أَسباطاً أُمَماً، گفت«۱»: بنی اسرائیل را به دوازده سبط«۲» بکردیم، و سبط در بنی اسحاق بمنزلت قبیله باشد در بنی اسماعیل، و«۳» برای آن که در جای قبیله نهاد«۴» تأنیث فرمود او را چنان که قبیله را، قال الشّاعر«۵»: و انّ قریشا کلّها عشر أبطن و أنت بری«۶» من قبایلها العشر همچنان که شاعر در اینکه بیت بطن را به جای قبیله نهاد، اگر گویند چگونه گفت: أَسباطاً أُمَماً بر جمع، و از حقّ او توحید است برای آن که از ده تا نود و نه موحّد«۷» منصوب باشد بر تمییز! گوییم، از او چند جواب است: یکی آن که نصب او بر تمییز نیست، بل بدل است از اثنتی عشرة، و علی ذلک قوله: وَ لَبِثُوا فِي کَهفِهِم ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ«۸»، و از حقّ او اگر نه بدل بودی اضافت بودی و توحید. جواب دگر«۹» از او آن است که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التّقدیر: و قطّعنا هم اسباطا امما، و نصب ایشان بر حال باشد. آنگه گفت: اثنتی عشرة علی البدل [۲۰۶- ر]

و التّقدیر کقولک: جاءنی رجال خمسة و نسوة خمس، و رأیت رجالا اثنی عشر. اینکه قول زجّاج است. و جواب سیم«۱۰» آن است که: جمع برای آن در جای واحد نهاد که هر یکی را از ایشان اسباطی کرد، چنان که گویی: عندی عشرون دراهم، بر تأویل آن که هر قسمتی از آن دراهم است بر جمع چنان، که کثیر گفت«۱۱»: علیّ و الثّلاثة من بنیه هم الأسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان و برّ و سبط غیّبته کربلاء --------------------------------- (۱). مل، لت ما. (۲). مل: اسباط. (۳). آج، لب: ندارد. (۴). مج، وز، مل، لت: نهاده است. (۱۱- ۵). مج، وز شعر. (۶). مج، لت، آج: بریء. (۷). مل و. (۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۵. (۹). مج، وز، مل: دیگر. (۱۰). مج، وز: سهام، مل، آف: سیوم، لت: سؤم. صفحه : ۴۴۰ جعل کلّ واحد منهم سبطا حتّی قال هم الأسباط. جواب چهارم از او آن است که: اینکه صفت«۱» موصوف«۲» محذوف باشد اثنتی عشرة فرقة ثم، وصفهم فقال: أَسباطاً أُمَماً، و اصل کلمه من السّبوطة و هی السّهولة باشد، من قولهم: شعر سبط أی مسترسل. پنداری جماعتی [بودند]«۳» که هر سبطی از ایشان بر سهولت و مسامحت می‌رفتند، و گفته‌اند: اشتقاق او از سبط است و آن نوعی است از درخت آن پدر«۴» اعلی را به مثابت درخت کرده است که فرزندان چو«۵» اغصان و شاخها از او با دید«۶» آمده‌اند. و برای آن دوازده نهاد ایشان را که [از]«۷» دوازده فرزند یعقوب بودند. و برای آن جدا کرد ایشان را که رتبت ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول پیدا شود، کما قال اللّه تعالی: وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا«۸»- الایة. وَ أَوحَینا إِلی مُوسی- الایة، و وحی کردیم به موسی چون قوم او از او آب خواستند. و

اینکه «سین» طلب را باشد، و گفتیم او را: [که]«۹» عصا را بر اینکه سنگ زن. عطا گفت: سنگی مخصوص بود چهار سوی، از هر جانبی سه چشمه می‌آمد برای هر سبطی چشمه‌ای تا ایشان را با یکدیگر خلاف نبود«۱۰»، و چنان می‌آمد که بر روی زمین می‌رفت و قطره‌ای از اینکه با آن مختلط نمی‌شد. و انبجاس و انفجار یکی«۱۱» باشد و آن گشاده شدن آب«۱۲» باشد از چشمه. و برای آن تأنیث کرد که «عین» مؤنّث است لفظا«۱۳» حملا علی عین الجارحهٔ. و ابو عمرو بن العلاء فرقی کرد میان او«۱۴» و انفجار، و گفت: «انبجاس» ---------------------------------- (۱). اساس: جمله، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). مج، وز، مل، لت: موصوفی. [.....]

(۹- ۷- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز، لت: بذر. (۵). مل: چون. (۶). مج، وز، لت، آج، لب: پدید. (۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. (۱۰). مج، وز، مل، لت: نباشد. (۱۱). مج، وز یکی. (۱۲). اساس: آن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۳). مج، وز، مل، لت: مؤنث اللّفظ است. (۱۴). مل: میان انبحاس. صفحه : ۴۴۱ چون عرقی باشد«۱» و «انفجار» سیلان باشد. امّا تا جمع کنند میان ایشان آن است که عطا گفت: چون موسی- علیه السّلام- عصا بر سنگ زدی، از او مانند عرقی پیدا شدی آنگه زیادت می‌گشتی بتدریج تا جویی«۲» آب روان شدی. قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم، أی کلّ سبط، هر سبط«۳» بشناختی که مشرب او و چشمه او کدام است تا با دیگری او را اختلاط و خصومت نبودی، و تفسیر مثل اینکه آیت«۴» در سورهٔ البقرهٔ رفته است. وَ ظَلَّلنا عَلَیهِمُ الغَمامَ، ما ابر را سایه‌بان ایشان کردیم، یعنی در تیه تا ایشان را از گرمای آفتاب آسایش داد. و منّ و سلوی بر ایشان فرو فرستادیم- چنان که ذکر او برفت- و آن هم قصّه تیه است. کُلُوا مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم، أی قلنا لهم، گفتیم ایشان را که: بخوری«۵» از اینکه روزیهای پاک که ما دادیم شما را حلال. وَ ما ظَلَمُونا، و ایشان به کفر و ظلم بر ما ظلم نکردند، و لکن بر خود [۲۰۶- پ]

ظلم کردند. و «ظلم» در کلام عرب هم نقصان بود هم اسراف، امّا از نقصان قوله تعالی: وَ لَم تَظلِم مِنهُ شَیئاً«۶»، أی لم تنقض. و امّا از اسراف قولهم: ظلم الوادی إذا بلغ الماء موضعا لم یکن بلغه قبل ذلک، قال الشّاعر أنشده الفرّاء:«۷» یکاد یطلع ظلما ثمّ یمنعه علی الشّواهق فالوادی به شرق و بر اینکه قاعده کلمه از اضداد باشد. و بعضی دگر گفتند به دو معنی باشد، به معنی نقصان و وضع الشّیء فی غیر موضعه، و منه قولهم: أظلم من الحیّهٔ، برای آن که سوراخ یربوع به ظلم بگیرد، و قولهم: اظلم من الشّیب، محتمل است هم نقصان را و هم وضع الشّیء فی غیر موضعه را چون با وقت«۸» باشد. ---------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: بود. (۲). مج، وز: تا چون. (۳). مل: سبطی. (۴). مج، وز و قصه اینکه، مل و اینکه قصه. [.....]

(۵). مج، وز، مل، آج، لب: بخورید. (۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳. (۷). مج، وز، مل شعر. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/ ۳۱۰): بآفت/ به آفت. صفحه : ۴۴۲ وَ إِذ قِیلَ لَهُمُ اسکُنُوا هذِهِ القَریَهَ، یاد کن ای محمّد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشینی«۱» در اینکه شهر. بعضی مفسّران گفتند: بیت المقدّس بود. بعضی دگر گفتند: زمین شام بود و اینکه برفته است، و از آن جا که خواهی می‌خوری و استغفار می‌کنی و می‌گویی: اللّهم احطط من خطایانا. و به در اینکه شهر که در شوی ساجد در شوی، یعنی چون به در شهر در شوی سجده شکری کنی تا گناهانتان«۲» بیامرزم. اهل مدینه و إبن عامر خواندند: تغفر به «تا» و ضمّ علی الفعل المجهول، تا بیامرزند. و اهل مدینه و یعقوب علی جمع السّلامهٔ و رفع التّاء فی خطیئاتکم«۳» [بر مفعول ما لم یسمّ فاعله، و إبن عامر خواند: خطیئکم بر واحد مرفوع هم به اینکه علّت. و ابو عمرو خواند خطایاکم]«۴» بر جمع تکسیر و باقی قرّاء «نغفر» خواندند به «نون» علی اضافهٔ الفعل الی اللّه خطیئتکم. بالکسر، علی المفعول به: وَ سَنَزِیدُ المُحسِنِینَ، معنی اینکه است که ما بیفزاییم نیکوکاران را نعمت و فضل، جز که مفعول دوم بیفگند از او. فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم، بدل کردند ظالمان از ایشان. «من» روا باشد که تبیین باشد و روا بود که تبعیض«۵» بود. قولا سخنی جز آن که ایشان را گفته بودند، یعنی ایشان را گفته بودند بر طریق استغفار بگویی: حطّهٔ، ایشان گفتند: حنطهٔ به استهزا. و قولی دگر آن است که ایشان را توبه و استغفار فرمودند. قولی«۶» گفتند

دليل اصرار كرد. فَأَرسَلنا عَلَيهِم رِجزاً، اى عذابا، ما فرو فرستاديم بر ايشان عذابى از آسمان به آن ظلم كه كردند يعنى به جزا و بدل آن«۷». وَ سئَلهُم عَنِ القَريَةِ الَّتِي كانَت حاضِرَةَ البَحرِ، حق تعالى گفت: بپرس اى محمّد از اينكه جهودان مدينه، سؤال تقريع و توبيخ نه سؤال استفادت از احوال آن ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، آج، لب: بنشينيد. (۲). مج، وز، آف، لت: گناهانتان، مل، آج، لب: گناهان. (۳). مج، وز، آن: خطاياتكم. (۴). اساس، بم: افتادگى دارد، از مج افزوده شد. (۵). مل را. (۶). آج، لب، بم، آن ديگر. (۷). مج، وز، مل، لت قوله. صفحه : ۴۴۳ ديه«۱» كه بر كنار دريا بود، يعنى احوال مردمان آن ده«۲» كما قال: وَ سئَلِ القَريَةَ«۳»، نبينى«۴» كه گفت: إِذ يَعدُونَ فِي السَّبتِ، چون روز شنبه تعدّى مى‌كردند. مفسّران خلاف كردند در نام آن شهر. عكرمه گفت از عبد اللّه عبّاس كه آن شهر «ايله»«۵» بود از ميان مدين بود و طور. علىّ بن طلحه گفت از عبد اللّه عبّاس كه: آن شهرى بود ميان مصر و مدين بر كنار دريا، آن را «ايله»«۶» گفتند. إبن زيد گفت: آن ديه«۷» را معى«۸» گفتند ميان مدين و عينونا«۹». و زهرىّ گفت: شهر طبريّه بود. إِذ يَعدُونَ فِي السَّبتِ، چون تعدّى كردند در شنبه و از فرمان خداى تعالى تجاوز كردند و إبن نهيك«۱۰» در شاذّ خواند: «إذ يعدّون» به ضمّ[يا]«هذه ما «۱۱» و كسر «عين» و تثقيل «دال» من الاعداد، يعنى چون [۲۰۷- ر] آلت مى‌ساختند«هذه ما «۱۲» مى‌نهادند ماهى گرفتن را«هذه ما «۱۳» در روز شنبه«هذه ما «۱۴». إبن السّميقع در شاذّ خواند: «فى الأسبات» على الجمع، در روزهاى شنبه. إِذ تَأتِيهِم حِيتانُهُم، چون آمد به ايشان ماهيانشان. «حيتان»«هذه ما «۱۵» جمع حوت باشد و اصل در حوت ماهى بزرگ باشد، آنگه عام شد تا جمله ماهى را «حوت» و «نون» خواندند. يَومَ سَبتِهِم، نصب او بر ظرف است، شُرَّعاً، أى ظاهرة على الماء، بر سر آب ظاهر. و نصب [او]«هذه ما «۱۶» بر حال است [و]«هذه ما «۱۷» ضحّاك گفت: شرّعا، أى متتابعة، پياپى. وَ يَومَ لا يَسبِتُونَ لا تَأتِيهِم، و آن روز كه شنبه نكردندى نيامدندى«هذه ما «۱۸»، يقال: -------------------------------- (۱). مج، وز، لت: ده. (۲). وز: اينكه ديه. (۳). سوره يوسف (۱۲) آيه ۸۲. [.....]

(۴). مج، وز، مل، آج، لب، لت: نه بينى. (۵). مج، وز، لت: ايكه. (۶). مل: ايله. (۷). مل: ده. (۸). مج، وز، مل، آج، لب: معنى. (۹). اساس: عيونا، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۱۰). مج، وز، مل، لت: ابو نهيك. (۱۷- ۱۶- ۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۲). مج، وز، لت: مى‌بچاردند. (۱۳). لت فى السّبت. (۱۴). مج، وز فى السّبت در روز شنبه. (۱۵). مج، وز، مل، لت: ندارد. (۱۸). اساس: بيامدندى، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. صفحه : ۴۴۴ سبت يسبت إذا فعل السّبت و جعل يومه سبتا و عمل فيه ما يعمل فى السّبت. و حسن بصرى خواند در شاذّ: «لا يسبتون» من الاسبات، من قولهم اسبتنا أى دخلنا فى السّبت و أجمعنا دخلنا فى الجمعة و جمّعنا حضرنا الجمعة«هذه ما «۱». فرّاء گفت عرب گويد: اترانا اشهرنا منذلم نلتق، أى مرّ بنا شهر. كَذلِكَ نَبلُوهُم بِما كانُوا يَفسُقُونَ، همچنين بيازماييم ايشان را به آن فسق كه كردند، يعنى تكليف بر ايشان سخت كنيم. محمّد بن الحسن گفت: از حسين فضل پرسيدم كه هيچ حلالى مى‌يابى كه الّا بر وجه قوّت به مردم نرسيد و بيامد به ايشان اندك اندك و حرام كه«هذه ما «۲» بر ايشان عام و فايض شد«هذه ما «۳»! گفت بلى قوله: إِذ تَأتِيهِم حِيتانُهُم يَومَ سَبتِهِم شُرَّعاً وَ يَومَ لا يَسبِتُونَ لا تَأتِيهِم. عكرمه گفت: روزى در نزديك عبد اللّه عبّاس شدم، او را ديدم مصحف در كنار و مى‌گريست. گفتم: اى پسر عمّ رسول چرا مى‌گريى! گفت: از اينكه آيات«هذه ما «۴» كه مى‌خوانم در سورت اعراف«هذه ما «۵». گفتم«هذه ما «۶»: آن آيات«هذه ما «۷» كدام است! گفت اينكه آيات. آنگه گفت: ايله شناسى! گفتم آرى. گفت: بدان كه به آن شهر«هذه ما «۸» جماعتى جهودان بودند در عهد داود- عليه السّلام- كه بر ايشان صيد ماهى حرام كرده بودند روز شنبه، و سبب آن بود كه جهودان را تعظيم روز آدينه فرمودند و عبادت در او، چنان كه شما را فرموده‌اند. خلاف كردند و آن روز به شنبه بدل كردند، خداى تعالى ايشان را امتحان كرد به صيد ماهى در روز شنبه به آنچه كردند از تبديل آدينه به شنبه، و ذلك قوله: كَذلِكَ نَبلُوهُم بِما كانُوا يَفسُقُونَ، خداى تعالى گفت: چون خلاف كردى«هذه ما «۹» فرمان مرا، من اينكه روز بر شما حرام كردم و شما را فرمودم به -------------------------------- - (۱). مل: الجمعات. [.....]

(۲). اساس: کرد، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۳). مـج، وز، مل، لت: فایض و بسیار در آمد. (۷- ۴). اساس: آیت، با توجّه به مج، وز تصـحیح شد. (۵). مـج، وز، مـل: سوره الاعراف. (۶). مـج، وز، گفت و، مـل: گفت. (۸). مـج، وز، مل در. (۹). همه نسخه بدلها بجز بم: کردید. صفحه : ۴۴۵ تعظیم اینکه روز، هر که اینکه روز معصیت کند و جز به طاعت مشغول باشد او را عذاب کنم، و ایشان را نهی کرد از آن که روز شـنبه ماهی گیرند. چون روز شنبه بودی، چندان«هذه ما «۱» ماهی پدید آمدی بر روی آب بزرگ و«هذه ما «۲» نیکو و«هذه ما «۳» فربه با شکمها چون شکمهای شتران«هذه ما «۴» آبستن، و بر یکدیگر می‌افتادند از بسیاری چنان که روی آب بپوشـیدندی. ایشان آن می‌دیدنـد [ی]«هذه ما «۵» و زهره نداشـتندی که یکی را تعرّض رساننـد«هـذه ما «۶». و چون شنبه بگـذشتی«هذه ما «۷» یـک مـاهی روی ننمودی در طول هفته تـا دیگر«هـذه مـا «۸» روز شـنبه آمـدی ماهیان همچنان انبوه شدنـدی. روزگاری بر اینکه بر آمد، شـیطان ایشان را وسواس کرد و گفت: ای بیچارگان بی‌تدبیران، شما را نهی از روز شنبه کرده‌اند. پیرامن اینکه دریا حوضها و جایگاهها«هذه ما «۹» بکنی و آب دریا«هذه ما «۱۰» را راه«هذه ما «۱۱» بدو«هذه ما «۱۲» کنی«هذه ما «۱۳» روز آدینه تا ماهیان در آن حوضـها و جایها«هذه ما «۱۴» شوند«هذه ما «۱۵» روز شـنبه، آنگه به آخر روز راه ببندی«هذه ما «۱۶» بر ایشان تا باز پس نتوانـد شـد [ن]«هذه ما «۱۷»، آنگه روز یک شـنبه بگیری«هـذه ما «۱۸». ایشان«هـذه ما «۱۹» گفتنـد: اینکه چاره‌ای لطیف است. همچنان کردند، روز [۲۰۷- پ]

آدینه حوضـها پر آب کردند و روز شنبه پر از ماهی شد«هذه ما «۲۰»، و آخر روز راه بگرفتند و روز یک شـنبه همه را بگرفتند«۲۱»، اینکه معنی پیشه کردنـد و بر دست گرفتند. ------------------------------- (۱). مج، وز، مل، لت: چندانی. (۳- ۲). مـج، وز، مل، لت: ندارد. (۴). مل: شتر. (۵). اساس: نـدارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). مـج، وز، مل، لت: تعرّض کنند. (۷). اساس: بگزشتی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج، وز، مل، لت: تا دگر باره. [.....]

(۹). مج، وز: جایها، مل: چاهها، لت: جویها. (۱۰). مج، وز: ندارد. (۱۱). مج، وز: ره. (۱۲). مل: بدان، اساس در بالای کلمه افزوده است: «راه»، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۱۳). مج، وز، مل، آج، لب: کنید. (۱۴). مل: چاهها. (۱۵). مل: روند. (۱۶). مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: ببندید. (۱۸- ۱۷). مج، مل، آج، لب: بگیرید. ۱۹. آج، لب، لت را. (۲۰). اساس و، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. ۲۱. مـل و. صـفحه : ۴۴۶ إبن زیـد گفت: ایشـان را روز شـنبه مـاهی به اینکه صـفت بیامـدی و در دگر روزهـا یکی روی ننمودی، ایشان را ماهی آرزو آمد. مردی بیامد«۱» روز شنبه و ماهی بگرفت و رسنی«۲» در دنبال او بست دراز و بر کنار دریا میخی بکوفت و رسن«۳» در آن میـخ بست و مـاهی را در آب کرد بر دگر«۴» روز بیامد«۵» روز یک شنبه«۶» و آن مـاهی را بگرفت و به خانه«۷» برد و بریان کرد. همسایه از سـرای او بوی ماهی شـنید، گفت: یا فلان، از سرای تو بوی ماهی می‌آید، نباید که ماهی گرفته باشـی! گفت: [نه، و]«۸» اینکـه بـوی نـه از سـرای من است. مرد همسـایه در رفت و بدیـد و دلتنـگ شـد و گفت: ای مرد از خـدای نترسی«۹» که اینکه حرام کرده است، و او را وعظ کرد. او نشـنید و یـک دو روز انتظار عـذاب می‌کرد. چون خـدای تعالی معاجله نکرد، مرد دلیر شد. بر دگر شـنبه دو ماهی بگرفت و به رسن ببست، چنان که بگفتیم«۱۰» روز یک شنبه بگرفت. چون عذاب نیامد، با مردمان بگفت [و]«۱۱» مردم همه به«۱۲» اینکه کار شدند و خویشتن به«۱۳» اینکه کار دادند و بر ماهی گرفتن شـنبه دلیر شدند و ماهی بسیار گرفتنـد و خوردند و یخنی کردند و فروختند و مالهای عظیم از آن جمع کردند، و در آن شـهر هفتاد هزار مرد بودند به سه فرقه شدند: گروهی کاره بودند و نهی کردند، و گروهی ظالم بودند و تعدّی کردند و گوش با آن نکردند، و گروهی آن بودند که آن ناهیـان را گفتنـد: لِمَ تَعِظُونَ قَوماً اللّهُ مُهلِکُهُم أَو مُعَـذِّبُهُم عَـذاباً شَدِیـداً، چنان که خـدای تعالی گفت: وَ إِذ قالَت أُمَّةٌ مِنهُم- الایهٔ، اینکه مردمان که کاره معصیت بودند و ناهی منکر، اینکه ظالمان را گفتند: ما با شما در اینکه شهر نباشیم، اینکه شهر با ما -- ------------------------------- (۱). مج، وز: بیامدی. (۳- ۲). آج، لب، بم دراز. [.....]

(۴). اساس: گرد، با توجّه به مـج، وز تصـحیح شد. (۵). اساس: نیامـد، با توجّه به مج، وز تصـحیح شد. (۶). اساس آمـد، با توجّه به

مج، وز زاید می‌نماید. (۷). مج، وز: با خانه. (۱۱- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۹). مج، وز، مل: بترس، مل: از خدای نمی‌ترسی، بترس ای مرد. (۱۰). مج، وز: گفتیم، آج، لب: گفته شد. (۱۳- ۱۲). لت: با. صفحه : ۴۴۷ ببخشی«۱»، شهر ببخشیدند و به دو قسمت کردند«۲» و دیواری بلند بر نهادند و در جدا کردند و گفتند: ما یقین دانیم که خدای عذاب فرستد«۳» تا باری ما از شما جدا باشیم. چون مدّتی بر اینکه آمد و ایشان الّا اصرار نیفزودند، خدای تعالی ایشان را عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزینه گردانید«۴». روزی که اینکه مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و حسّی«۵» نشنیدند و کس«۶» برون نیامد و در نگشاد عجب داشتند، گفتند: اینکه مردمان دوش به یک بار مست بودند و امروز هیچ«۷» بیدار نشدند. چون روز نیک برآمد نردبانها فرا دیوار«۸» نهادند و فرو نگریدند همه اهل آن نیمه«۹» شهر خوک و بوزینه«۱۰» شده بودند. قتاده گفت: جوانان بوزینه«۱۱» شدند و پیران خوک. اینکه مردمان در آن شهر شدند آنان را که خویشان و آشنایانی«۱۲» بودند ایشان می‌شناختند و اینان نمی‌شناختند. ایشان می‌آمدند و روی«۱۳» در اینان می‌مالیدند و می‌گریستند«۱۴» و اینان می‌گفتند: نگفتیم«۱۵» شما را که مکنی«۱۶»، که عذاب خدای به شما رسد! ایشان به سر اشارت می‌کردند. سه روز همچنان بودند«۱۷» آنگه بمردند، و هر مسخی چنین باشد. قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۰]

[اشاره]

وَ إِذ قالَت أُمَّةٌ مِنهُم لِمَ تَعِظُونَ قَوماً اللّهُ مُهلِكُهُم أَو مُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِيداً قالُوا مَعذِرَةً إِلى رَبِّكُم وَ لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَينَا الَّذِينَ يَنهَونَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمّا عَتَوا عَن ما نُهُوا عَنهُ قُلنا لَهُم كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ (۱۶۶) وَ إِذ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبعَثَنَّ عَلَيهِم إِلى يَومِ القِيامَةِ مَن يَسُومُهُم سُوءَ العَذابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ العِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) وَ قَطَّعناهُم فِي الأَرضِ أُمَماً مِنهُمُ الصّالِحُونَ وَ مِنهُم دُونَ ذلِكَ وَ بَلَوناهُم بِالحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ وَرِثُوا الكِتابَ يَأخُذُونَ عَرَضَ هذَا الأَدنى وَ يَقُولُونَ سَيُغفَرُ لَنا وَ إِن يَأتِهِم عَرَضٌ مِثلُهُ يَأخُذُوهُ أَ لَم يُؤخَذ عَلَيهِم مِيثاقُ الكِتابِ أَن لا يَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلاَّ الحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فِيهِ وَ الدّارُ الآخِرَةُ خَيرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۶۹) وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالكِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنّا لا نُضِيعُ أَجرَ المُصلِحِينَ (۱۷۰)

[ترجمه]

چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند می‌دهی گروهی را که خدای هلاک کننده ایشان است یا عذاب ---------------------------------- (۱). مج، وز، آج، لب، آف: ببخشید، مل: قسمت کنید. (۲). مل: قسم کردند. (۳). مج، وز، لب: فرستاد. (۴). مج، وز، مل: بوزنه گردانید. (۵). لب: حیّی. (۶). مج، وز، مل: کسی. [.....]

(۷). مج، وز، آج، لب: ندارد. (۸). مج، وز: نردبانها به دیوارها باز، بم، آف: فرا دیوارها. (۹). آج، لب، بم، آف، لت: ندارد. (۱۱- ۱۰). مج، وز، مل: بوزنه. (۱۲). مج، وز، مل، آج، لب، بم، آف: آشنایان. (۱۳). مج، وز، مل: و خویشتن. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز لت: می‌گریستند. (۱۵). مج، وز: ما گفتیم، مل: نه ما بگفتیم. (۱۶). مل و اینکه طریقه عصیان و شیوه فسق و فجور ترک گیرید. ۱۷. مج، وز، مل: بود. صفحه : ۴۴۸ کننده ایشان عذابی سخت، گفتند بر سبیل عذر با خدایتان و تا همانا بپرخیزند«۱». چون فراموش کردند«۲» آنچه یاد دادند ایشان را به آن، برهانیدیم آنان را که نهی کردند از بدی و بگرفتیم آنان را که ظلم کردند به عذابی

سخت به آن فسق که کردند. چون طغیان کردند از آنچه نهی کردند ایشان را از آن، گفتیم ایشان را باشی بوزینه‌گان«۳» دور کرده. و چون آگاه کرد خدای تو بفرستد بر اینان تا روز قیامت کسی را که تکلیف کند ایشان را عذاب بد، خدای تو زود عقوبت است و او آمرزنده و بخشاینده است. و بپراگندیم ایشان را در زمین امّتانی، از ایشان«۴» نیکان و از ایشان فرود آن و بیازمودیم ایشان را به نیکوییها«۵» و بدیها تا همانا ایشان باز آیند. بماندند از پس ایشان جماعتی«۶» که به میراث گرفتند«۷» کتاب می‌گرفتند مال اینکه -- ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها بجز بم: بپرهیزید. (۲). مج، وز: نهی کردندی. (۳). مج، وز: بوزنگان. (۴). بم، آف به. [.....]

(۵). مج، وز: به نیکیها. (۶). اساس، بم، آف، آن: درعی، با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج، وز: بر گرفتند. صفحه : ۴۴۹ دنیا و می‌گفتند بیامرزیدند ما را و اگر به ایشان آید مالی مانند آن فرا گیرند آن را، نه فرا گرفتند«۱» بر ایشان عهد تورات را که نگویند بر خدا مگر راستی و درس کنند آنچه در اوست و سرای باز پسین بهتر باشد آنان را که بپرهیزند! خرد ندارید شما! و آنان که در آویختند به کتاب و نماز به پای داشتند، ما ضایع نکنیم مزد نیکی کنان«۲». قوله: وَ إِذ قالَت أُمَّةٌ مِنهُم، اینکه تمامی قصّه اصحاب السّبت است. حق تعالی گفت: یاد کن ای محمّد چون گفتند گروهی از ایشان، یعنی از اصحاب السّبت، چرا پند می‌دهی قومی را که خدای تعالی ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذاب خواهد کرد ایشان را عذابی سخت؟ گفتند اینکه جماعت واعظان که امر معروف و نهی منکر می‌کردند که مَعذِرَةً إِلی رَبِّکُم، ما عذر برانگیخته باشیم بنزدیک خدای تعالی با ایشان. و رفع او بر خبر مبتدا است«۳» محذوف، و التّقدیر: موعظتنا معذرة الی ربّهم. حفص خواند عن عاصم [۲۰۸- پ]

تنها: معذرة به نصب علی انّه مفعول له، و از حقّ او آن است که جواب «لم» را بشاید چنان که گویی: ضربت زیدا، تو را«۴» گویند: لم ضربته! گویی: تأدیبا له، و تا باشد که ایشان از اینکه معصیت بپرهیزند. مفسّران خلاف کردند که اینکه گروه که اینکه گفتند که: لِمَ تَعِظُونَ قَوماً، ایشان نجات یافتند یا نه هلاک شدند؟ گروهی برآنند که: هلاک شدند برای آن که اینکه [بر]«۵» سبیل تهکّم گفتند و نهی کردند ناهیان را از نهی منکر و بر ایشان انکار ------------------------------ (۱). مج، وز: نه‌ها گرفتند. (۲). مج، وز: نیک کنان، نیکو کنندگان. (۳). مج، وز: ابتدایی است. (۴). مج، وز: آن را. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. صفحه : ۴۵۰ کردند بقولهم: لم تعظون قوما، و گروهی گفتند:«۱» از جمله ناجیان بودند و اینکه سخن از سر اعتقاد گفتند و برای آن گفتند که دانستند که ایشان بر کفر مصرّاند. و اینکه قول موافق ظاهر است و بیشتر مفسّران برایند«۲». و نیز یمان بن الرّیان گفت: «نجت الطّائفتان» دو گروه نجات یافتند، یعنی ناهیان و آنان که گفتند لم تعظون. عکرمه گفت عبد اللّه عبّاس گفت: لیت شعری، کاشکی دانستمی«۳» که خدای با آن گروه سدیگر چه کرد؟! من گفتم: جعلت فداک، نباید که اینکه بر تو مشتبه باشد، نبینی که ایشان کاره‌اند آن را و می‌گویند خدای را اینان را عذاب خواهد کرد«۴»، و اینکه قول مؤمنان موحّدان باشد. و چندان با او می‌گفتم که معلوم شد او را که ایشان ناجی شدند، حلّه«۵» بیاورد و در من پوشید. فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا، هم قصّه ایشان است گفت چون فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند، یعنی اصحاب سبت از عذاب من و از نهی صید ماهی در روز شنبه، برهانیدم«۶» آنان را که نهی منکر می‌کردند و ظالمان را بگرفتم«۷» به عذابی سخت. قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردند، اهل مدینه خواندند: «بیس» به «باء» مکسوره و اسکان « یا » علی فعل، و إبن عامر خواند همچنین، جز آن که او « یا » را همزه کرد و أبو بکر عن عاصم خواند: «بیئس» علی وزن فیعل کصیقل و نیرب، قال الشّاعر«۸»: کلاهما کان رئیسا بیئسا یضرب فی الهیّجاء منه القونسا و بعضی قرّای بصره خواندند: بئس علی وزن فعل کحذر«۹»، و باقی قرّاء ------------------------------ (۱). مج، وز، مل نه. (۲). مج، وز: برآنند. (۳). مج: کاشک ما دانستمانی، وز: کاشک ما دانستمی. (۴). مج، وز: و می‌گوید خدای اینان را عذاب خواهد کردن. (۵). مج، وز: حلّه‌ای. (۶). مج، وز، مل: برهانیدیم. [.....]

(۷). مج، وز، مل: بگرفتیم. (۸). مج، وز، مل شعر. (۹). مج: کحذر. صفحه : ۴۵۱ خواندند: بئیس، علی وزن فعیل أی شدید، قال«۱»:

اشعث غیر حسن اللّبوس«۲» باق علی عیش له بئیس و حسن بصری خواند: بعذاب بئس به کسر «با» و فتح «سین» علی تقدیر«۳» العذاب. مجاهد خواند«۴»: بعذاب بائس، علی فاعل. نصر بن عاصم خواند: بیّس بِما کانُوا یَفسُقُونَ «با» مجازات راست و «ما» مصدری است ای بفسقهم. فَلَمّا عَتَوا عَن ما نُهُوا عَنهُ چون عتوّ و طغیان کردند و عصیان، و عتا اذا عصا و «عاتی» بلیغتر از «عاصی» باشد، و هو متمرّد شدید اللّجاج باشد در معصیت چون خلاف کردند آن را که ایشان را از آن نهی کردند و ارتکاب آن«۵» منهی کردند«۶»، گفتیم ایشان را: شوی«۷» بوزینه گانی«۸». خاسِئِینَ، أی صاغرین، ذلیل و خوار و رانده. راوی خبر گوید سعید جبیر که: موسی- علیه السّلام- مردی را دید روز شنبه با کله که آلت ماهی گیران باشد، بفرمود تا او را بگرفتند و بکشتند و آن به فرمان خدای بوده باشد. ابو روق گفت: خاسئ آن باشد که سخن نتواند گفت«۹». مؤرّج گفت: رانده، چنان که سگ را رانند. مقاتل گفت: هفت روز بماندند پس بمردند و بیشتر مفسّران [۲۰۹- ر]

برآنند که سه روز بماندند«۱۰». قوله: وَ إِذ تَأَذَّنَ رَبُّکَ، یاد کن ای محمّد چون اعلام کرد خدای تو، و عرب گوید: تعلّم به معنی اعلم، قال الشّاعر«۱۱»: تعلّم أنّ خیر النّاس حیّا علی جفر الهباءة لا یریم ------------------------------- (۱۱- ۱).

مج، وز، مل شعر. (۲). چاپ شعرانی (۵/ ۳۱۶): غبر خشن اللبوس. (۳). مج، وز بئس. (۴). آف: گفت. (۵). مج، وز: از. (۶). مج، وز، مل ما. (۷). مج، وز، مل، آج، لب: شوید. (۸). مج، وز: بوزنگان. (۹). مج، وز، مل: گفتن. (۱۰). مج: بیشتر مفسران گویند بماندند سه روز. صفحه : ۴۵۲ و زجّاج گفت: تأذّن ای تألّی و حلف، سوگند خورد خدای تو. عبد اللّه عبّاس گفت: قال ربّک، گفت خدای تو، مجاهد گفت: امر ربّک، فرمود خدای تو. عطا گفت: حکم ربّک. قطرب گفت: وعد ربّک، وعده داد خدای تو. لَیَبعَثَنَّ عَلَیهِم، که بر ایشان گمارد و مسلّط کند بر ایشان. مَن یَسُومُهُم«۱»، کسی را که بر ایشان نهد عذاب بد و آن رسول است- علیه السّلام- که ایشان را رنجور و معذّب داشت به قتل و سبی و جلا و جزیت و ضمان کرد که اینکه عذاب تا قیامت بر ایشان«۲» بماند و در اینکه وعید که ایشان را کرد بشارت مؤمنان بود که ملّت و شرع رسول ما تا قیامت پاینده خواهد بود«۳» آنگه گفت: خدای تو ای محمّد سریع العقاب است، کافران را که مستحقّ عقاب«۴» باشند. و او غفور و رحیم است بر مؤمنان که مستحقّ رحمت و مغفرت باشند تا او بر ایشان تفضّل کند. وَ قَطَّعناهُم فِی الأَرضِ أُمَماً، آنگه گفت: من بنی اسرائیل را مفرّق بکردم در زمین. امما، جماعاتی. و نصب او بر حال است. آنگه تفضیل«۵» داد آن جماعات را گفت: مِنهُمُ الصّالِحُونَ، از ایشان بعضی صالحان و نیکان بودند. مجاهد و عطا گفتند: صالحان جهودان آنان بودند که به عیسی- علیه السّلام- و به محمّد- صلّی اللّه علیه و اله- ایمان آوردند. کلبی گفت: صالحانشان«۶» آنان‌اند«۷» که از ورای جوی اوداف‌اند«۸»، که ذکر ایشان برفت. وَ مِنهُم دُونَ ذلِکَ، و از ایشان بعضی فرود اینکه اند و کم از اینکه اند یعنی کافراند«۹» و فاسقاند. وَ بَلَوناهُم، بیازمودیم ایشان را به حسنات یعنی به تندرستی و دست فراخی و بسیار نعمتی. و «سیئات»، یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و -------------------------------

--- (۱). اساس، بم، آف، آن: «عبارت کسی را که» بر آیه مقدّم آورده‌اند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۲). بر ایشا/ بر ایشان، آف: بر آنان. (۳). مج، وز، مل: بودن. (۴). مج: عذاب. (۵). وز: تفضّل. (۶). آف: صالحشان. (۷). مج: آنان بودند. (۸). مج، وز: او دامند، آن: او داق‌اند. (۹). آج، لب: کافرانند. صفحه : ۴۵۳ آنچه مانند اینکه باد که از قبل خدای تعالی بود«۱». آنگه بیان کرد که غرض در اینکه امتحان و ابتلا چیست، گفت: لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ، تا باشد که رجوع کنند و با حق آیند و با سر امتثال فرمان او شوند. اگر گویند چگونه گفت: لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ، و ایشان هرگز بر حق نبودند! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که مرد مبطل چون مصرّ باشد بر باطل باز آید، لا محال رجوعش با حق باشد. و جواب دیگر آن که: (کل مولود یولد علی فطرة)، همه کس را برای فطرت ولادت باشد، چون از آن برود باز آمدنش با آن رجوع باشد. قوله: فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ حق تعالی گفت: از پس ایشان جماعتی بماندند ناخلف، یعنی فرزندان ایشان و عوض را خلف گویند و آن که از پس کسی از او باز ماند از فرزند و جز او او را خلف گویند چون صالح باشد و خلف گویند چون طالح باشد، یقال: فلان خلف صدق من ابیه و خلف

سوء و الخلف الّذی یبقی فی السّقاء من اللّبن الفاسد، و منه خلوف فم الصّائم، قال لبید«۲»: ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم و بقیت فی خلف کجلد الأجرب و خلف در مدح اندک باشد از جمله آن قول حسّان ثابت است«۳»: لنا القدم الاولی الیک و خلفنا لأوّلنا فی طاعهٔ اللّه تابع مجاهد گفت: مراد ترسایانند که از پس جهودان بودند. دیگر مفسّران گفتند: مراد جماعتی جهوداناند«۴» بد [۲۰۹- پ]

سیرت بد طریقت که آیند«۵» از پس آن گروه اوایل. وَرِثُوا الکِتابَ، به میراث برداشتند کتاب را یعنی تورات را. یَأخُذُونَ عَرَضَ هذَا الأَدنی، فرا می‌گرفتند«۶» مال دنیا را به رشوت بر احکام و حکم به خلاف راستی می‌کردند و مال دنیا«۷» برای آن عرض خواند که مانندهٔ«۸» ناپاینده ------------------------------- (۱). مج، وز تعالی. (۳- ۲). مج، وز، مل شعر. (۴). مج، آج، لب: جماعتی‌اند از جهودان. (۵). مج، وز، مل، لت: آمدند. (۶). مج، وز، لت، مل: ها می‌گرفتند. (۷). مل، لت را. [.....]

(۸). مج، وز، مل، لت: مانند عرض. صفحه : ۴۵۴ باشد. و برای آن اینکه جا «ادنی» گفت و دیگر جایها«۱» دنیا که آن جا به صفت سرای کرد و آن مؤنّث بود و اینکه جا به صفت مذکّری کرد، ای المنزل الادنی و المحلّ الادنی. آنگه باز نمود که«۲» اینکه که می‌کنند تمنّای مغفرت و آمرزش می‌کنند و می‌گویند: سَیُغفَرُ لَنا، بیامرزند ما را، یعنی خدای با ما اینکه مناقشه نکند و ما را بیامرزد«۳». آنگه بیان کرد که مصرّاند و پشیمان نه‌اند، گفت: اگر عرضی دیگر از اینکه جنس یعنی از متاع«۴» دنیا به ایشان آید«۵» و ایشان از آن متمکّن آیند«۶» بستانند و مبالات نکنند و مراد از اینکه عرض رشوت بر احکام است بر قول عبد اللّه عبّاس و حسن و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدّی. و حسن بصری گفت: لا یشبعهم شیء، معنی آن است که ایشان به هیچ چیز سیر نمی‌شوند. أَ لَم یُؤخَذ عَلَیهِم مِیثاقُ الکِتابِ أَن لا یَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الحَقَّ، نه میثاق و عهد توریت بر ایشان گرفته‌اند که بر خدای تعالی الّا حق نگویند یعنی آن که گفتند: سَیُغفَرُ لَنا، بنا حق بی علم گفتند، و برای آن میثاق کتاب گفت و ادلّه عقل نگفت تا اعلام کند ما را که در کتاب ایشان بر ایشان حجّت گرفته است. وَ دَرَسُوا ما فِیهِ، و نیز عهد گرفته‌ایم بر ایشان که درس کنند آن را که در کتاب است یعنی در توریت تا در«۷» حال مجدّد باشد ایشان را و اوامر و نواهی بر یاد ایشان بود. و درس تکرار چیز باشد یک بار پس از دیگر«۸» تا برخواننده مندرس شود«۹»، و منه: دروس الرّسم و المنزل، لأنّه یندرس بمرور الأیّام علیه، و هو تکرّرها. آنگه گفت: ایشان خیر و صلاح خود نمی‌شناسند. ------------------------------- (۱). مج: جایگاهها. (۲). لت با، وز به. (۳). مج، وز: بیاورد. (۴). مج، وز: امتناع. (۵). مج، وز: به ایشاناند. (۶). مج، وز، مل: ممکن شوند و. (۷). مج، وز، آج، لب، لت هر.

(۸). مج، وز: پس او دیگر بار. (۹). آج، لب، لت: نشود. صفحه : ۴۵۵ وَ الدّارُ الآخِرَةُ خَیرٌ، و سرای باز پسین بهتر است آنان را که از خدای بترسند و پرهیزکار باشند اگر عقل کار بندند و اندیشه کنند بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان را به باشد از اینکه حطام و عرض فانی که آن را ثباتی و بقایی نباشد و باز آن را وبالی و عقابی به دنبال باشد. أَ فَلا تَعقِلُونَ، اینان خرد کار نمی‌بندند! وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالکِتابِ، ابو بکر خواند عن عاصم: «یمسکون» به تسکین المیم من الإمساک، و باقی «یمسّکون» بتشدید من التّمسیک«۱». آنگه گفت«۲»: آنان که به کتاب تمسّک کنند و دست در کتاب آویزند. بعضی گفتند: مراد به کتاب توریت است و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای آن که آنچه به او تعلیق کرد«۳» من ترک اضاعهٔ اجر المصلحین عام است، و نیز نماز به پای دارند و اگر چه اقامت نماز داخل باشد [۲۱۰- ر]

در تحت تمسّک«۴» کتاب، چه کتاب مشتمل باشد بر آن و جز آن، اینکه را تخصیص کرد به ذکر برای شرف و منزلت او را از شرع لقوله- علیه السّلام: موضع الصّلوهٔ من الدّین کموضع الرّأس من الجسد. إِنّا لا نُضِیعُ أَجرَ المُصلِحِینَ، ما رنج نکوکاران«۵» ضایع نکنیم، و اینکه جمله در محلّ خبر مبتداست که «الّذین» است، و چون خبر مبتدا جمله اسمی باشد آن را لابد «فا» باید، نحو قوله: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم«۶»، و إنّما کان ذلک لتضمّن الکلام معنی الشّرط و الجزاء، و اینکه جا برای آن «فا» نیاورد که متضمّن«۷» نیست معنی شرط را، نحو قوله: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ لا یُتبِعُونَ ما

أَنفَقُوا مَنًّا وَ لا ـ أَذىً لَهُم أَجرُهُم عِنـدَ رَبِّهِم ------------------------------- (۱). اساس، آف، بم، لت: تمسک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز و. (۳). آج، لب، آف: تعلق گیرد. (۴). مج، وز به. [.....]

(۵). مج، وز، آج، لب: نیکوکاران. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۷). آن: مضمر. صفحه : ۴۵۶ «۱»، «فا» نیاورد برای اینکه وجه را«۲» که گفتیم «انّ» آورد فی قوله: إِنّا لا ـ نُضِیعُ أَجرَ المُصلِحِینَ، و هـذا مـذهب الکوفیین، و بعضی نحویان گفتنـد: خبر مبتـدای محذوف است و «إنّا» در جای تعلیل است، و خبر برای آن بیفگند که تعلیل به جای او بنهاد، و التّقدیر: و الّذین یمسّکون بالکتاب و أقاموا الصّلوة فإنّا نجازیهم بذلک لأنّا لا نضیع اجر المصلحین، و قول اوّل موافق ظاهر است– و اللّه ولیّ التّوفیق«۳». تمّ الجزء الثّامن من التّفسیر و یتلوه فی التّاسع، قوله: وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَلَ«۴»- الایة«۵». ------------------------------- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۲. (۲). مج: ندارد. (۳). مج، وز و هو حسبنا و نعم الوکیل. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱. (۵). مج، وز الحمد اللّه ربّ العالمین و الصّلاة علی محمّد و اله اجمعین، آج فی خامس عشر شهر ربیع الثّانی سنهٔ سبع و اربعین و تسعمائهٔ، لب به تاریخ شهر ربیع الثانی ۱۰۷۰. (۵). مج، وز الحمد اللّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ علی محمّد و اله اجمعین، آج فی خامس عشر شهر ربیع الثّانی سنهٔ سبع و اربعین و تسعمائهٔ، لب به تاریخ شهر ربیع الثانی ۱۰۷۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹